ترجمه

آثار الباقیه

تألیف

ابوریحان بیرونی

بقلم

اکبر داناسرشت

بسرمایه

انتشارات ابن‌سینا

تهران ـ میدان ۲۵ شهریور

شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۲۱ مورخ ۱۳۵۲/۳/۲

بسرمایه انتشارات ابن سینا

چاپ این کتاب بسال ۱۳۵۲
درچاپخانه بانک بازرگانی ایران پایان‌یافت

نظری به کتابهای ابوریحان

«ابوریحان بیرونی ولادت ۳۶۰ هجری در خوارزم، وفات ۴۴۰ هجری درغزنه»

ابوریحان فهرستی از نوشته‌های رازی تهیه‌کرده‌که برای تشخیص کتب اصلی این پزشک وکتب منسوب باو ازدیدگاه تاریخ طب بسیار ارزنده‌است وچون فهرست کتب او نیز مورد تقاضای دانشمندی قرار گرفته ازکارهای خود نیز فهرستی فراهم آورده‌که مارا به‌مصنفات اوراهنمایی می‌کند.

اگرچه ازمعاصراو ابن‌سینا نیز آثار بسیاری مانده ولی پس‌از تدبر درنوع آثار این دو دانشمندمعاصر، باینجا رسیدم‌که تنوع کار درکتب ابوریحان بیشتراست وکمتر اتفاق افتاده‌که دواثراو دریك موضوع باشد وحال آنکه کتب ابن‌سینا تقریباً حفظی‌است؛ نجات خلاصه اشارات واشارات تیترهایی ازشفا میباشد این‌است‌که در مقدمه روانشناسی‌شفا نوشته‌ام‌که میتوان گفت ابن‌سینا دوکتاب بیشتر نداشته: قانون درطب وشفا درفلسفه ودرمیان کتب شفاهم به‌گواهی اهل خبرت وبصیرت‌که ذکر کرده‌ام بهترین کتاب روانشناسی آنست که ترجمه آنرا پرداخته‌ام و اخیراً به چاپ چهارم رسیده وچون مقاله سوم آن مشروحاً درنور ورنگ و کیفیت ابصاراست هنگامی‌که آنرا بخوانید عقائد ابوریحان را دراین‌کتاب آن مقدار خلاصه که با

ابن‌سینا دراین موضوعات گفتگوکرده، برای‌شما روشن میشود چنانکه بسیاری از مسائل طبیعی کتاب حاضرازقبیل اینکه خلاء ممکن‌است یامحال و اینکه خلاءِ حافظ اشیاءِ میباشد چه معنی‌میدهد، باتوجه به ترجمه کامل مرحوم فروغی‌درکتاب فنون سماع طبیعی بااین مسائل‌آشنا میشوید.

مجموعه کتب ومقالاتی‌که بیرونی یادگار گذاشته صدوسه عدداست وچون مقالات استاد خود نصربن‌عراق ومقالات دوست‌خود ابوسهل مسیحی‌را بسیار دوست میداشته آنهارا فرزند خوانده خودداننسته وغیرازاین صدوسه اثر درشمار تألیفات خویش جاداده ومن‌درجوانی یك‌مقاله ازنصربن عراق در تهران سراغ داشتم ونظام حیدرآباد پانزده رساله آنرا دریك‌مجموعه‌چاپ کرده‌ومیان‌آثار این‌مردریاضی‌دان برخی‌ازمقالات‌است‌که درقرن حاضر بآلمانی ترجمه شده‌وشامل افکار زنده است و جای‌این‌سخنان جای دیگر است.

این‌جانب‌که ازآغاز شباب درجستجوی آثار ابوریحان بوده‌ام کتب ذیل را ازاین صدوسه اثر موجود یافته‌ام.

۱ــ آثار الباقیه‌که تقریباً صدسال پیش یك‌نسخه بسیار نفیس درتهران بوده وعین‌همان‌را زاخائو درلیپزیك چاپ‌کرده ودونسخه کامل‌ازآن دراسلامبول موجود است‌که عکس‌آن مورد استفاده قرارگرفته وساقطاتی ازکتاب درآنهاپیداشده.

۲ــ قانون مسعودی‌که دردست اعتضادالسلطنه بوده وبعداً این نسخه ازایران بیرون‌رفت ودانشمندی‌آلمانی هفت‌نسخه خطی‌ازآن دردنیایافت و نسخه اکسفورد سیصدوهفتادو پنج هجری نوشته‌شده‌که سی‌وپنجسال پس‌از مرگ ابوریحان‌است وچون آن‌دانشمند به‌قراری‌که شنیده‌ام دربمباردمان‌آلمان ازمیان رفت ابوالکلام آزاد نسخه تصحیح شده آنرا به پول دولت هندوستان خریداری کرد و درهند چاپ شد.

۳ــ استخراج الاوتار.

۴ــ افرادالمقال فی‌امرالاظلال.

۵ــ تمهیدالمستقر لمعنی‌الممر.

۶ـ راشیکات .

این چهار رساله نیز درهندوستان چاپ‌شده واخیراً استخراج الاوتاررا درمصر مهندس احمدسعید دمرداش به‌کومك دیگری شرح کرده وکار بسیار سودمندی انجام‌داده .

۷ـ تحدید نهایات‌الاماکن ـ این‌کتاب در ترکیه چاپ‌شده .

۸ـ مقالید‌علم‌الهیئة این‌کتاب درقضاوت میان‌نصر بن‌عراق وابوالوفای بوزجانی است‌که بوزجانی مدعی‌بوده شکل مغنی وظلی‌را هردو اواختراع‌کرده و ابوریحان می‌گوید شکل‌مغنی ازنصر بن عراق‌است وشکل‌ظلی ازبوزجانی واین کتاب بسیار ارزنده‌است زیرااین‌دوشکل امروز درمثلثات‌کروی به‌کارمیرود وبعداً‌خواجه‌طوسی رساله‌ای‌درمثلثات‌کروی‌نوشته‌که‌حاوی این مسائل‌است‌وپیش ازاوکسی بطور مستقل دراین‌موضوع کتابی ننوشته وکتاب خواجه دراسلامبول بطبع رسیده ونلینو قضاوت ابوریحان‌را درتاریخ نجوم اسلامی درست ندانسته وحقیر برای دانستن واقعیت‌امر درمثلثات‌کروی مدتها صرف‌وقت کرده‌ام وچون براین گمانم که میان کارهای من دوصفحه مطلب تازه بیش نیست یکی درتسطیح‌کره و دیگر درمثلثات‌کروی پس‌از آنکه رساله تسطیح را انتشار دادم‌به‌شرط حیات قسمت دوم‌کارم راعرضه میدارم تا خداچه‌خواهد.کتاب بیرونی خطی است ومنحصر به‌فرددرکتابخانه مدرسه‌سپهسالار موجود است .

۹ـ الاستیعاب‌فی‌وجوه‌الممکنة فی‌صنعة‌الاصطرلاب این‌کتاب خطی‌است ودر تهران موجوداست.

۱۰ـ فی‌صنعة‌الاصطرلاب .

۱۱ـ تسطیح‌الصور .

۱۲ـ تصحیح المبادی .

۱۳ـ تصویرالکواکب والبلدان .

این‌چهار رساله‌که رساله اخیر دوصفحه کاغذ پستی‌است اخیراً در یزد پیدا شده وفعلا آن نسخه دردانشگاه‌است‌وعکس هرچهار نسخه نزدبنده موجوداست‌ورساله تسطیح‌الصورکه ازتسطیح گفتگومی‌کند شامل همان‌مطالب قسمت‌آخر آثارالباقیه

درتسطیح است ونکاتی را نیز بیشتر دربردارد.

۱۴ـ الجماهر فی معرفة الجواهر که شامل وزن مخصوص فلزات وجواهر است ودرهندوستان به‌چاپ رسیده .وتنسوق نامه‌ی ایلخانی به قلم خواجه طوسی ترجمهٔ آن است.

۱۵ـ کتاب التفهیم که شامل مقدمات اولیه علم نجوم است؛عربی وفارسی آن به‌چاپ رسیده .

۱۶ـ کتاب ماللهند که اسم درازی دارد وهمان ماللهند (آنچه برای هنداست) کافی است کتاب درآلمان به‌چاپ رسیده وقسمت فلسفه آنرا بپارسی ترجمه کرده‌ام .

۱۷ـ کتاب پاتنجلی که آنرا ریتر در آلمان بچاپ رسانیده وآن کتابی عرفانی است.

۱۸ـ مقاله‌ای دراستخراج مساحت زمین بارصد انحطاط افق ازقلل جبال که همان مسئله انخفاض یااتساع افق است که بیرونی مخترع این قاعده است وباپیدا کردن شعاع محیط رایافته به‌عکس اراتوستنس ومنجمین عهد مأمون که محیط زمین را باپیدا کردن یك درجه ازسطح آن پیدا کرده‌اند واین نسخه خطی است و به‌آلمانی هم ترجمه‌شده ونسخه درآلمان است.وویدمن عکسی ازنسخه خطی برای نلینو فرستاده که موجب شکرگزاری اوشده ومسئله بطورمشروح درفصل هفتم مقاله‌ی پنجم قانون مسعودی شرح داده‌شده وجزء کتبی که ذکر کردم تنها این مقاله را من ندیده‌ام .

۱۹ـ رساله‌ایست فارسی دراحکام نجوم ومرحوم شیخ الاسلام زنجانی مشخصات آنرا برای حقیر نوشته وگویادر نقل وانتقال کتابهای اوآن کتاب گم‌شده .

۲۰ـ رساله‌ایست بسیار مختصرمربوط به‌اصطرلاب ودر کتابخانه‌ملك بشماره ۶۴۰ موجوداست ـجزء آثاری که ازبیرونی مانده رساله‌ایست درسؤال وجواب با ابن‌سیناکه‌عربی آن درمصر چاپ‌شده وترجمه فارسی آن درنامه دانشوران است .

آنچه‌ازآثار بیرونی که یامعدوم شده یابطور پراکنده درکتابخانه های دنیا موجوداست قابل استفاده بوده اگر رساله‌ای که درنور وشعاع نگاشته دردست بود حداقل تاریخ این‌مسئله روشنتر میشد واگر رساله‌ای که درترجیح و تفضیل رای اعراب درشمار اعداد برای هندیان نوشته دردست بود بسیار مطلب تازه وقابل

تأمل بود زیرا دنیا درقسمت عدد مدیون هنداست و چون یونانیان صفر نداشتند هرگاه عددی بزرگ می‌نوشتند بسیار طولانی می‌شد وبه‌کار بردن دهگان وصدگان و هزارگان‌ازهنداست ودرکتب، اعدادهندی ذکرشده‌وبرخی ازاین‌صدوسه‌اثرکتابهای ادبی‌بودکه ازآنجمله‌است افسانه خنگ بت وسرخ‌بت که دربامیان موجودند واز آثار بودایی‌است ومردم‌آن حدود حکایتهای گوناگون ازاین دوبت داشته‌اند و عنصری این افسانه‌را نظم‌کرده‌که نظم اوهم همان راهی‌رفته‌که نثر بیرونی رفته.

از نویسنده‌ی دانشمند آقای حسن قائمیان که فهرست اعلام این‌کتاب را تهیه فرمودند بسیار سپاسگزارم.

«اکبرداناسرشت»

تهران خرداد ۱۳۵۲

مقدمه

آثارالباقیه ازچه موضوعی گفتگو میکند؟

این کتاب از ایام شادمانی و روزهای غمناکی ملل و شناخت اوقات روزه اهل کتاب و برخی ازمذاهب‌دیگر، و روزهای تاریخی گفتگو می کند وبرچنین دانشی گاه‌شناسی گفته می‌شودکه ترجمه کلمه‌ی Chronologie فرانسه‌است و جز، پسین این‌لفظ به معنای شناسایی‌است چنانکه در همه موارد جز ایـن نیست و مصریان آنرا به معرفة‌المواقیت درست برگردانده‌اند. پیش از بیرونی این مسائل بطور پراکنده در کتب تواریخ و دفاتر نجومی و نوشته‌های مذهبی ملل موجود بوده و جمع‌آوری این اطلاعات و دقت و اجتهاد در آنها و سنجیدن این اقوال با مقیاس‌های تاریخی و احیاناً با میزان‌های علمی و صورت وحدانی بخشیدن به‌این بحثها کار مردی است که جهان فرتوت مانند اورا درکوشش وهوش خداداد و اعتقاد به حقیقت کمتر دیـده است. ولی در خلال گفتگو، گاهی بحث به تواریخ ملل و ادیـان یا مسائل طبیعی وهیوی وغیره می کشد که چون بالعرض سخن بدینجا کشیده به‌زودی نویسنده برسر مطلب می‌رود و او خود متوجه است که از موضوع سخن خارج شده.

بیرونی گذشته از مقام بلند در ریاضیات نجومی با زبانهای بیگانه آگاهی داشته و از این رهگذر توانسته به یك رشته معلومات دست یابدکه در دیگر نوشته‌ها نیست وبرخی از کتب که مورد استفاده او بوده امروز از میان رفته است و دائرة‌المعارف سی و دو جلدی فرانسه درقسمت تقویم یهود می گوید ما این اطلاعات دقیق را مدیون بیرونی هستیم و اگر جهد وکوشش‌او نبود این‌مسائل‌ازمیان میرفت. سال یهود شمسی وقمری‌است lunisolair و چون شب پانزدهم نیسن از دریا گذشته وبه خشکی رسیدند و به عقیده ایشان فرعون و سپاهیان که از پی این قوم می‌آمدند غرق شدند و ماه هم درحال بدرکوه و دشت را از شعاعهای سیمگون خود سپیدکرده بود ودرختان هم جامه‌ی سبز نوروزی پوشیده وشکوفه‌ها باز شده بود، موسی ایشانرا امرکرد که این حال را که ماه در استقبال باشد و زمان بهار همواره به یادگار رهایی از اسارت حفظ‌کنید از اینجا یهود ادواری ترتیب دادندکه این نتیجه را می بخشیدکه‌آن حال همواره ثابت می‌ماند این‌ادوار پنج قسم‌است که دور(محزور)

نوزده‌تایی از همه‌کاملتر است و ازاین رهگذر معمول گشته . از سویی دیگر روز اول‌سال نباید دوشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد زیرا صوم آنان به روزهایی می‌افتد که مانع انجام آن می‌شود مثلا اگرجمعه را روزه دارند چون روزه ایشان بیست وپنج ساعت است مقداری از روزه داخل مدت حدسبت می‌شود که از غروب شنبه آغاز می گردد و با راحت سیت معارض است و اشکالاتی دیگرهم در صورت دانستن این سه روز را اول سال روی می‌دهد پس این هم باید چاره‌جویی شود و برای دوتعدیل مذکور جداول وحسابهای دقیقی ترتیب دادندکه بیش از اندازه در آنها دقت شده .

در بادی امر چنین بنظر می‌رسد که این جداول و کارهای نجومی از زمان خروج از مصر کار خود یهود بوده وبیرونی در این موضوع چیزی نمی گوید ولی تصور می کنم به گمان نزدیك به یقین‌که از زمان موسی تا اسارت‌کلده به طوری با روش عامیانه این مشکلات را رفع و رجوع می کردند و درکلده که بدون شك مرکز علم نجوم بوده و هنوز نام درخشان ساروس Saros زینت‌بخش‌کتب نجوم است از علمای نجوم آنجا این جداول و حسابهای دماغ فرسا استفاده شده بالاخص‌که ماههای دوازده گانه این قوم تمام ماههای کلدانی است و ارسطو درکتاب سماء وعالم یونانیان را مرهون‌کلدانیان می‌دانند و از ارصاد و اعمال نجومی این قوم شرافتمندانه تقدیر کرده است.

اگرنویسنده مقاله تقویم یهود از بیرونی سپاسگزار است‌که نگذاشت این معلومات از میان برود ما ایرانیان بیشتر از او از بیرونی سپاسگزاریم که نگذاشت معلوماتی بسیار ارزنده درباره اعیاد و ایام و تواریخ مربوط به ایران فراموش شود و اگرکار او نبود این قسمت‌ها نیز از خاطره‌ها می‌رفت و راجع به‌کتب رائج آن عصر چنین می گوید :

«یکسره آنچه راکه درزیج‌ها نگاشته‌اندکنار می گذاریم زیرا نویسندگان این‌دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این‌کتب به نقل ازنسخی فاسدکه بیشترآنها ساختگی است‌کفایت شده و من آنچه را که از ناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ام که برای اعتقاد دینی‌توجهی خاص وعنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌اند دراینجا نقل‌می کنم.

درکتب رادویه‌بن شاهویه وخورشیدبن زیار موبد اصفهان و محمدبن بهرام‌بن‌مطیار مطالبی در این بحث یافتم‌که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده وآنها را دراینجا بازگو می کنم» .

همچنین‌ازکتب دیگرمانند شاهنامه ابومنصوری‌که فردوسی هم ازآن بهره‌مند شده و دیگرکتب نیزاستفاده‌کرده . پیش‌از بیرونی برخی‌ازعلمای تاریخ اجمالا از تورات اطلاع داشتندکه‌کورش پادشاه بزرگ ایران یهود را از اسارت کلدانیان آزاد ساخت ولی چون نام‌کورش را درسلسله پیشدادی وکیانی ندیده بودند ناچار طبری اورا یکی‌از فرمانداران بهمن یا گشتاسب دانسته و گاهی هم او را با کیکاوس افسانه‌ای یکی شمرده ولی‌آنچه از

برای او مسلم بوده این است که هیچگاه کورش به شاهی نرسید و او که فرمانداری از ناحیه کیان بود ازطرف لهراسب درمقام خود تثبیت گردید ! و بیرونی درآثارالباقیه کورش را از پادشاهان کلده بشمار می‌آورد که در سال سوم پادشاهی او بنای بیت‌المقدس تجدید شد ولی این مرد که همواره در جستجو بوده پس ازآنکه درآثارالباقیه نوشته‌های جریر- طبری را بازگو می کند درقانون مسعودی یك جدول کامل ازپادشاهان هخامنشی ذکرمی کند و پیش از او در زیج صابی نیز به چنین جدول برمی‌خوریم اما قسمتهای زیادی در جدول فراهم آورده بیرونی است که درکار بتانی نیست .

همچنین طبری و دینوری و حمزه اصفهانی به تقلید از زردشتیان مدت پادشاهی اشکانیان را دویست و شصت و شش سال دانسته‌اند در حالی که اهل کتاب بنابر قول طبری پانصد و بیست وسه سال می‌دانستند وبیرونی ازکتاب شاپورگان مانی که مانی برای شاپور نگاشته و خواندن زایجه مانی توانست تاریخ دقیق جلوس اردشیر را به دست آورد چون تاریخ اسکندر هم روشن بود مدت سلطنت اشگانیان نیز به دست آمدکه پانصد و سی وهفت سال است .

(ازتواریخ معلوم‌است‌که طول این مدت یعنی از فوت اسکندر تا پدیدآمدن اردشیر بابکان پانصد و چهل و هشت سال است) . نقل از ایران باستان

دوره سلطنت سلوکیدها که هشتاد سال است دراین اقوال جزء دوره اشکانی‌محسوب شده‌است وباید برای علت اختلاف جزئی این‌آراء در مقیاس‌های تاریخی بیشر دقت‌کرد . بیرونی در کتاب تحدید نهایات‌الاماکن می گوید که داریوش خواست دریای احمر را به مدیترانه متصل‌کند و ترعه‌ای ایجادکرد . عجیبتر آن است‌که در سنگی‌که به حجرالرشید معروف است و امروز در فرانسه نگاهداری می‌شود به چند زبان این موضوع نگاشته شده که شامپوللنیون افسر فرانسوی با تطبیق این خطوط توانست خط هیروگلیفی را بخواند و علم مصرشناسی آغاز شود و چون جغرافی‌دانان آن عصر از دماغه کاپ بی‌اطلاع بودند بیرونی درکتاب نامبرده می گوید ناچار باید از جنوب افریقا راهی به اقیانوس هندباشد زیرا کشتی شکسته‌های هندی در مدیترانه پیدا شده .

اطلاعاتی‌که ایرانیان ازمانی داشتند بسیار دورازحقیقت بود و تنها اورا به نام‌مانی نقاش می‌خواندندکه درزمان شاپور ساسانی ازچین به ایران‌آمده و فردوسی روی مدارکی که در دست داشته درباره شاپور چنین‌گوید :

بیامد یکی مرد گویا ز چین — که چون او مصور نبیند زمین
بدان چربدستی رسیده بکام — یکی پرمنش مردمانی بنام
بصورتگری گفت پیغمبرم — زدین آوران جهان برترم

روی همین شهرت مانی است که حافظ گفته است:

گر از من باورت ناید رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه می‌خواند ز نوك کلك تصویرم

پدر مانی ایرانی بوده و مادرش سریانی و مذهب او فلسفه ایست که جهان را از دو اصل قدیم مخلوق می‌شمارد و این دو اصل نور و ظلمت است که یکی سرچشمه خیر و دیگری منبع شر است و این مذهب قسمتی از آسیا را گرفت و از راه شمالی افریقا به اروپا سرایت کرد و یکی از جنگهای صلیبی جنگ بامانویان است که در جنوب فرانسه روی داد.

بیرونی شائق بوده که مانی را بشناسد و بداند این مرد کیست و چه گفته است که دانشمندی بی‌نظیر مانند رازی کیش او را پذیرفته و از آن پیش نیز بسیاری از متفکران پیرو مانی بوده‌اند تا آنکه به کتب او دسترسی یافته و از نوشته‌های مانی بیش از اندازه مسائل تاریخی استفاده کرده که امروز آن مدارك در دسترس ما نیست شاید در ترکستان نزد مانویان باشد. نباید گفت بیرونی چهل سال در پی دسترسی باین کتب بود چون بیرونی هنگام نوشتن آثارالباقیهِ و اطلاع از مانی درحدود سی‌سال داشته وباین فرض ازده سال پیش‌از تولد دراین جستجو بوده!

در رساله‌ای که فهرست نوشته‌های اوست از عدد سالیان چیزی نگفته و تنها اشتیاق سوزان خویش را به دیدن کتب مانی گفته! مطلبی که برای من تاریك مانده این است که اگر همه کتب مانی به پهلوی نبوده مسلماً شاپورگان که برای شاپور پسراردشیر نوشته‌است به پهلوی اشگانی زبان پدری او و دیگر نوشته‌های او سریانی بوده و آیا ترجمه این کتب را بیرونی دیده یا به‌کمك مترجم‌ازآنها آگاهی یافته چون مسلم است که بیرونی پهلوی و سریانی نمی‌دانسته و در همه نوشته‌های او کوچکترین اشاره‌ای هم براین امر نیست.

همچنین بیرونی سلسله فراعنه‌ی مصر را که ذکر می کند این افتخار ایران را که یك سلسله ازفراعنه یعنی پادشاهان مصرایرانی بوده‌اند بازگو می کند وآنها سلسله بیست و دوم می باشند.

مسلماً مدارك او کتب عبری بوده که زمان نگاشتن کتاب حاضر بیش از اندازه از آن بهره‌مند شده و او خود از کتاب سید دعولام وکتب مذهبی یهود مستقیماً استفاده کرده است.

اگر امروز از تاریخ اطلاعاتی صحیح از آغاز پیدایش حکومت در ایران تاکنون بدست می‌آورید باید بدانید که همواره چنین نبوده و در قرن سوم و چهارم که تازه ایرانیان از سلطه اعراب بیرون می آمدند باین اندیشه شدند که نخست تاریخ گذشته خودرا

بدانند و از هرسو در این جستجو به تکاپو افتادند و به هر کنجی سری کشیدند و از هر دانشمندی چیزی پرسیدند و نوشته‌هایی را که از عهد ساسانی مانده بودند به چنگ آوردند که مع‌الاسف درهم و متناقض بود .

باین گفته حمزة‌بن حسن اصفهانی در مقدمه کتاب تاریخ پرارزش او بنگرید .

« تواریخ پادشاهان ایران همه مغشوش و نادرست است زیرا پس‌از صد و پنجاه سال از زبانی به زبانی دیگر نقل شده از ایـن رهگذر من چاره‌یی نداشتم جز اینکه به هشت نسخه‌که جمع کرده‌ام اعتماد کنم واین هشت نسخه را باهم سنجیده و تاریخ پادشاهان‌ایران را از روی آنها تنظیم می کنم » .

تاریخ مانند علوم دیگر در تکامل است مرحوم پیرنیا که عمری رنج برد تا ایران باستان را نگاشت ازتمدن موهنجودارکه در سند کشف شده و شاید ازتمدن سومری قدیم‌تر باشد خبر نداشت و نیز از قوم حتی‌که در تورات ذکر شده هیچ آگاه نبود بـا آنکه در تورات نام این قوم آمده است‌که پسران ابراهیم اورا درصحرائی‌که از بنی‌حت خریده‌بود دفن‌کردند و ساره زوجه او نیز درهمانجا بخاك سپرده شد ولی درعصر مازمین رازگشایی کرده ومعلوم شده که این قوم‌آریائی بوده‌اند و خط خاصی هم داشته‌اندکه خوانده شده .

اگر آثارالباقیه و اطلاعات بیرونی را با شرایط زمان و مکان او بسنجیم در اعجاب خواهیم‌ماند بخصوص‌که تاریخ را با مغز ریاضی تحلیل‌کرده و روی همین سجیه ریاضی‌دانی اوست‌که تمام سنوات و وقایع را که در کتب پیش از اوست جدول ساخته و در برخی از موارد اعداد را به حروف ابجد (حساب جمل) نیز تحویل‌کرده تا از اشتباه مصون بماند .

کمتر اتفاق افتاده که میان علما کسی دارای چند شخصیت بـاشد لایبنیز و بیرونی چنین بودنـد و بیرونی گذشته از شخصیت ریاضی دارای شخصیت هندشناسی است پس از ۴۰۷ ﻫ که سلطنت خوارزمشاهیان به دست محمود برچیده شد و او به غزنه آمد چون در ترجمه ریاضیات هند ازبان سانسکریت به‌تازی شك‌داشت و به‌اصلاحات فزاری ویعقوب‌بن-طارق حسب عادت نظر خوبی نداشت درصدد یادگرفتن زبان سانسکریت افتاده ودرآنوقت او در حدود چهل سال داشت و به هندوستان رفت و چند سال در آنجا ماند و این زبان سخت را آموخت و بعداً کارهای آن دو منجم را اصلاح‌کرد و هیجده‌کتاب از سانسکریت به تازی برگردانید‌که تنها سه عدد آن موجود است و دوکتاب هم از تازی به سانسکریت ترجمه‌کرد‌که عبارت‌است ازهندسه اقلیدس و اسطرلاب ویك زیج هم برای سیاوپل‌کشمیری به این زبان نگاشت و ممکن‌است هرسه اثر سانسکریت او دستخوش زوال قرارگرفته‌باشد و او زمانی او به داد فرهنگ دیرین هندوستان رسید که این فرهنگ قدیمی دراثر هجوم به‌آن خاك امکان داشت به‌کلی از میان برود .

اما‌آن سه‌کتاب‌که موجود است یکی‌کتاب ماللهند است‌که تنها ده فصل فلسفی‌آنرا ترجمه‌کرده‌ام و نیرویی درخود نمی‌یابم‌که دست به ترجمه بقیه آن بزنم و ترجمه فعلی که

پیش چشم شماست سالها وقت مرا گرفت. کتاب دوم پاتنجلی‌است که پروفسور ریتر آنرا به چاپ رسانیده. سوم کتاب راشیکات‌است که در تناسب می‌باشد و در حیدرآباد چاپ شده و رساله‌ی مختصری است.

نظری به‌نسخه‌های آثارالباقیه

ما از خاورشناس نامی آلمانی که کتاب آثارالباقیه ومالله‌ند را در آلمان به‌طبع رسانیده سپاسگزاریم و اگر اقدام او نبود احتمال می‌رفت که این نسخه‌های خطی نیز مانند قسمت اعظم نوشته‌های بیرونی رهسپار عدم گردد و کوشش او در شناساندن بیرونی از راه ترجمه این دو اثر به اروپا بیشتر قابل قدرشناسی است.

نسخه بدل‌های او اکثر زائداست مثلا به جای (ذی‌حماء) که در قرآن آمده یعنی گل‌آلود ذی حمی آورده که به معنای تب دار باشد و چشمه گل‌آلود می‌شود و تب نمی کند و ابوعبدالله جبلی راکه بیرونی می گوید اخلاق جبلی او سبب تندخویی و ناسزاگویی او به ایرانیان شده است به جای جبلی حبلی آورده که صفت زن است و با نسبت اخلاق او به مردم جبل این احتمال بکلی ساقط است و در اقدار ثوابت بـه جای ج که به معنای قدر سوم است ح آورده که در حساب جمل هشت می‌شود و چون ثوابت را قدما بیش از شش‌قدر نداشتند هرچند امروزه از لحاظ تشعشع آنها تا صد قدر ذکر شده، مسلم ح غلط و صحیح ج است و نظائر این اغلاط ازقبیل زمان وسطی که با فتح واو است و هرهیئت دانی تعریف آنرا می‌داند با ضم واو ذکر کرده وبا صلوة وسطی به ضم واو اشتباه کرده باهمه این‌احوال این‌خرده گیری‌های جزئی نسبت به خدمت با ارزش او چیزی نیست اما اگر من به حروف معرب دسترسی‌داشتم بهترمی‌بود وخواستم درکواکب مسخره که مسخره اسم مفعول ازباب تفعیل است روی خاء تشدید بگزارم ممکن نشد و با مسخره به فتح میم نباید اشتباه شود وگرنه کار به مسخره می کشد! و همین اشکال در کلمه مقطعه در حروف مقطعه است.

در القاب بطالسه محب‌الخیل ذکر شده و نسخه‌های خطی نیز چنین است و ایـن لقب هم خالی ازمعنی‌نیست زیرا دوستار اسب معنی‌آنست و زیدالخیل هم مردی درجاهلیت بوده ولـی بـا ترجمه القاب جانشینان اسکندر به فرانسه محب‌الخیر صحیح است چه Bienfaisant به معنای نیکوکار است و این القاب را که دوستدار برادر یـا دوستدار خیر بـاشد از راه تمسخر به آنان داده‌اند چه یکی برادرکش بوده و دیگری شریر و بدکار.

ولی‌آنچه مهم است این می باشد که پس‌ازاین خاورشناس چهارنفرآلمانی نسخه‌هایی از آثارالباقیه یافته‌اند و هرکدام قسمتهایی که از کتاب ساقط بوده پیداکرده‌اند واینجانب کارآن چهار تن‌را کنترل کردم و قسمتهایی دردونسخه عکسی دانشگاه که از روی نسخه‌های

اسلامبول عکس برداری شده یافتم وخوشبختانه بیشتر یافته‌های من راجع به گذشته ایران و اعیاد و ایام پدران ما می‌باشد و یك قسمت کوچك هم راجع به اواخر کتاب مربوط به یك مسئله ریاضی است که چون این افتادگی درکتاب نبود و قسمتی هم غلط چاپ شده مسئله برای حقیر لاینحل بود و بعداً با آنچه بدست آمد مسئله حل شد و برای اینکه یافته‌های این جانب باآنچه دیگران یافته‌اند فرق داشته باشد آنهارا میان کروشه قراردادم تامشخص شود.

اما اینکه روی کلمه مبطخ در اسطرلاب در چاپ سابق پافشاری کرده‌ام و مبطح را غلط دانسته‌ام اشتباه از ناحیه من بوده زیرا باتعریفاتی که ازاسطرلاب مبطخ یافتم باتسطیح منقول بیرونی منطبق نبود.

بیرونی در قسمت اسطرلاب کتاب تفهیم گوید: «و از اسطرلاب لونی است او را مبطخ خوانند ومقنطراتش ومنطقة‌البروج اندروگردنبوند ولیکن فشرده پهن چون خربزه و زین جهت مبطخ خوانند» و نیز توصیفی که از آن درکتاب استیعاب شده و نیز توصیف ابوالفتوح درکتاب تسطیح خودکه چون خطوطی درآن بیضی ترسیم‌می گردد نیاز به‌دانستن مخروطات داریم و با دقت در تسطیح مذکور درکتاب که بعینه درکتاب استیعاب و رساله تسطیح صور آمده این تسطیح سازگار نیست و تسطیح مورد استفاده بیرونی به اصطلاح ما تسطیح قائم‌برسطح استواست که‌نصف‌النهارات خط مستقیم ومدارات دوائری به گرد هم‌می‌افتد و اشتباهات و ساقطاتی هم در ترجمه قبلی بوده که تا حدامکان تصحیح و تکمیل شده ونسخه پیشین کتاب که در بیست ویك انتشار یافته یك سیاه مشقی بوده.

اما راجع به این ساقطات عقیده‌ام اینست که هرچه آثارالباقیه در دنیا موجود است که نسخه مدرسه سپهسالا از بهترین نسخه‌های آنهاست و مورد استفاده حقیر بوده و دو نسخه اسلامبول از روی نسخه‌ای قدیم که پیش‌از قرن هفتم موجود بوده نوشته شده منتها در آثارالباقیه‌های دسترس زاخائو و حقیر افتادگی‌هایی بوده‌که در دو نسخه اسلامبول نیست ودرموقع تحریرجمیع این‌نسخ از روی نسخه پیش‌از قرن هفتم درکتاب افتادگی‌هایی دست داده به دلیل اینکه دراین قبیل ساقطات همه نسخ موجود با هم مشترکند واینکه قرن هفتم را تکرار می‌کنم برای این است‌که دونسخه اسلامبول درآن‌حدود نوشته شده. درساقطات کتاب درصفحه ۲۹ چاپ‌آلمان وقت رصد انقلاب صیفی راکه بیژن‌کوهی انجام‌داده هزار و دویست ونه اسکندری ذکرکرده وبتوسط مترجم علامت ۸ را خواندم و مطلبی دراین‌قسمت نداشت و چون می‌دانستم دو صورت مجلس از رصد او در تاریخ‌الحکما موجود است بآن رجوع کردم و نود افتاده در کتاب را یافتم و نیز دو نسخه اسلامبلال هم نود را داراست پس هزار ودویست ونود ونه اسکندری شد و ازاین قبیل کارها در این‌کتاب بسیارشده منتهی

حقیر نسخه بدل کردن و وقت خواننده و خود را تضییع کردن دوست ندارم صحیح کلمات و مطالب را ذکر کردم و از تذکر خطاها دوری جستم.

این بود آنچه برای عموم نوشته شده اما شخص حقیر در آشنایی با این کتاب، مجذوب مسائلی هیوی آن شدم و می‌خواستم قسمت‌هایی که مربوط به نجوم است مانند استخراج بعد میان مرکز دائره خورشید با مرکز عالم که نزد قدما زمین بوده و انواع تسطیح که در دوره اسلامی اختراع شده و نظائر این مسائل را از کتاب دست چین کنم و بقیه را به حال خود بگذارم و این کار بامخالفت اساتید بالاخص رضوان پناه سید حسن مشگان طبسی قرار گرفت و من که در آن عهد جوان بودم از پند پیران سر نتافتم ناچار سالهاست که به فرمانبری آن بزرگان مشغولم اکنون کتاب را باترجمه ساقطات وفهرست مسائل و برخی از حواشی موضحه تقدیم به مردم ایران می کنم ولی چون در کتاب پاره‌یی از مسائل ریاضی است از قبیل کار نصربن عراق که در فصل راجع به گاه‌شناسی یهود بیرونی از او نقل کرده که از راهی دیگر غیراز راه بطلمیوس چهار نقطه آسمان را پیداکرده یا این مسئله که در منازل قمر اواخر کتاب می گوید که ماه گاهی منزلی را ترک می کند این اشکال به نظر میرسد که منازل برای ماه مانند بروج برای سیر خورشید است آیا خورشید می‌تواند طفره بزند برجی را طی نکرده به برجی دیگر رود پس قدما چه می گفتند؟ ازاین لحاظ نیازمند به تدوین رساله‌ای در مشکلات ریاضی این کتاب هستم که بطور خشک شامل ابحاث هیوی باشد وحل این مشکلات در حواشی خوش آیند نبود زیرا مطلب گم می‌شد و ارزش این مسائل معلوم نمی گشت ازبخشنده علم خواهانم تا عمر و توفیق دهد که به مقصود نائل آیم وهمچنین پس از نشر کتاب اگر نیرویی تجدید شد تمام سنوات و اعداد را از نو باید با موازین بسنجم چنانکه بیشتر آنرا انجام داده‌ام وشاید نتیجه‌کار را هم از نظرخوانندگان بگذرانم تا خدا چه خواهد.

اکبر داناسرشت

بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ستایش از شمس‌المعالی و تقدیم کتاب باو

حمد و ستایش خداوندی را سزاست که ازاضداد و اشباه برتر و بالاتر است و درود بر محمد مصطفی که بهترین آفریدگان است و برفرزندان او که پیشوایان حقیقت‌اند.

یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال در مصالح بشر و یکی از نعمتهای بزرگی که برکلیه‌ی موجودات ارزانی‌فرموده‌این‌است که هیچگاه جهان‌ازپیشوایی عادل که پناه مردم‌است تهی نگردد تابندگان در گرفتاریها وپیش آمدهای روزگار باو پناه آورند و چون امری برایشان مشتبه گشت براو عرضه دارند تا از مشکل ایشان گره بگشاید و نظام عالم باستنباط او پاینده بماند و فرمانبرداری از چنین کسی را وسیله‌ی ثواب اخروی قرار داد و این امر را برمردمان واجب گردانید وبا اطاعت خود و رسول برابر ساخت چنانکه درگفته‌ی او که صرف حق وعدل و قضاءِ فصل است می گوید (یا ایها‌الذین آمنو اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم)[1].

پس خداوند را سپاس می گذاریم که بربندگان خویش منت‌هایی گذاشت و مولا و ولینعمت ما امیر اجل و سید منصور شمس‌المعالی را برگماشت و او را امام

۱– یعنی ای مردمی‌که ایمان آورده‌اید خداوند و پیغامبر او و اولی‌الامری را که از خود شما هستند فرمانبرداری کنید .

عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند و نگهبان حریم و ناموس مسلمانان باشد و اهل اسلام را در برابر مفسدان حمایت کند و خویی بدو بخشید که چون مانند آن را به رسول و رساننده‌ی وحی خود بخشید منتی بر او گذاشت و فرمود: (انك لعلی خلق عظیم).

خداوند عمر او را دراز کند و توانایی و بزرگی او را زیادت بخشد و در روزگار بر بهجت و بهای او بیفزاید و عرصه و درگاه او را حفظ کند و حاسدان و دشمنانش را از میان بردارد.

بسیار جای شگفت است که چگونه ایزد تعالی بر مآثر نژاد پاکش خوی کریم او را بیفزود و بجان گرامی او که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نمی‌رود چطور خصالی پسندیده (از پرهیز و هدایت، صیانت و دیانت، عدل و انصاف، فروتنی و الطاف، حزم و عزم، سیاست و ریاست، تدبیر و تقدیر، و دیگر صفات پسندیده که اوهام نتواند آن را حصر کرد و مردم تاب و توانایی شنیدن آن را ندارند) بیفزود.

و لیس‌لله بمستنکر　　　ان یجمع‌العالم فی‌واحد[1]

خداوند تمتع مسلمانانرا از حسن عنایت و رأی جمیل و شفقت و مهربانی آشکار او ادامه دهد و روز بروز به‌آنچه از الطاف او خوی گرفته‌اند بیشتر کناد و همگان را از خاص و عام به‌اطاعت واجب و فرض او توفیق بخشاد بمنه وجوده.

سبب تألیف این کتاب

و بعد، یکی از ادبا از تواریخی که ملل بکار می‌بندند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی آنهاست و فروع که شهور وسالیان است وعللی که باعث اختلاف شده وسایر اعیاد و ایام مشهور که هریك را برخی‌ازامم استعمال می کنند ازمن‌خواست که این مسائل را با بیان واضحی که قابل فهم‌باشد برای اوشرح دهم تا او را از خواندن کتابهای گوناگون و پرسش از یك یك اهل این کتب بی‌نیاز کند.

---

۱ - یعنی اگر خداوند جهانی را در انسانی جمع کند از او این کار ممکن است و ناشناخته نیست.

من دیدم انجام دادن این خواهش کاری بسیار دشوار و سخت است و بدین زودیها نمی‌شود بدان دست‌رسی یافت و اگر کسی بخواهد این خواهش را انجام دهد در حدود مطالب بدیهی و ضروری نیست که شبهه‌ای در قلب واقف بدان نگذرد ولیکن ازعلو دولت ولینعمت ومولای خود امیرسید اجل‌منصور شمس‌المعالی (که خداوند قدرت او را ادامه دهاد) درفراغ بال برای جستجوی این‌مآخذ وبذل مجهود در انجام این تکلیف باندازه‌ای که علم من‌از آنچه شنیده و یا دیده‌ام برسد کمك خواستم و چون پیش از این جامه‌ی خدمت فرخنده را پوشیده بودم این کار مرا جرأت داد که بار دیگر جسارت کنم واین کتاب راهم بمجلس بلند مرتبه‌تقدیم نمایم تا خدمت من تجدید شود و بدین خدمت از نو جامه‌های فخر ، که یاد آن برای من همواره در روزگار پایدار بماند و شرف آن باعقاب من تا سالیان درازی ارث رسد ، بپوشم .

امید است که این‌جسارت را از بندگان خود چشم پوشی کرده و این‌عذر را برأی صایب خود قبول فرمایند و اکنون آغاز به مقصود کنیم .

گوییم: نزدیکترین سببی که مرا بآنچه ازمن پرسیده‌اند می‌رساند شناسایی اخبار امم سالفه و تواریخ قرون گذشته است وبشیتر این‌احوال عادات واصولی‌است که از ایشان و نوامیس ایشان باقی مانده و این‌کار را از راه استدلال بمعقولات و قیاس معقول به محسوس نمیتوان دانست و منتها راه موجود این است که از اهل کتب و ملل و اصحاب آراء و نحل که اینگونه تواریخ مورد استناد آنهاست تقلید و پیروی کنیم و آنچه آنان برای خود مبنا قرار داده‌اند ما نیزچنین کنیم. وپس‌از آنکه فکر خودرا ، از عوامل زیان‌آوری که بدان معتاد شده از قبیل تعصب وغلبه و پیروی از هوا و ریاست طلبی که سبب هلاك بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق وحقیقت ، پاك ساختیم باید آراء و گفته‌های ایشان را در اثبات این مقصود به‌یکدیگر بسنجیم .

این‌روش بهترین راهی‌است که مارا به‌حقیقت مقصود می‌رساند و نیرومندترین

یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می‌سازد چه ، جز این راه دیگری نیست که ما را به حقیقت مقصود برساند اگرچه در آن راه بسیار کوشش کرده و سختیهای زیادی کشیده باشیم .

با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام آسان نیست که به‌زودی آن را تمیزدهیم بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد واگر ببطلان آن گواهی دیگری نباشد مانند اخبار راست و واقع خواهد بود .

گاهی ازاحوال عادی امروز چیزی مشاهده می کنیم که اگر مانندآنرا از زمانهای قدیم نقل کنند ما آنرا محال خواهیم دانست و عمر انسان به شناسایی تاریخ یك ملت کفایت نمی کند تاچه رسد به تاریخ ملل‌جهان وچون امر ازاینقرار شد پس ما باید هر کدام از این اخبار راکه نزدیکتر و مشهورتر است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آنرا اصلاح کنیم و دیگر گفته‌های ایشان را بآن‌طور که هست بگذاریم تا این کار برای جویندگان حقیقت و دوستداران حکمت برتصرف در غیراین قضایا سرمشق‌باشد ونیزخود مارا به مجهولات دیگری ارشاد و راهنمایی کند و ما هم به خواست خدا چنین کردیم .

فصل اول

در حقیقت شب و روز و مجموع آنها و آغاز هریك آنها

تعریف شبانه روز گوییم: شبانه روز معلول بازگشت آفتاب است بدوران کل[1] به دایره‌ای که برای این روز و شب ابتدا فرض شده اعم ازهریك از دوایر ولی بدین شرط که هم ما آنرا مبداء دانسته باشیم وهم‌عظیمه باشد زیرا هردایره عظیمه‌ای بالقوه افق است یعنی ممکن‌است که برای محلی افق واقع شود؛ و فلك به دوران کل روی دو قطب خود به حرکت ظاهری و مرئی از مشرق به مغرب می‌رود[2].

۱ـ آسمان کره‌ایست موهوم و نقاط درخشنده‌ای درآن پیداست واین کره با همه‌ی اجزای خود بنظر متحرك است درحول خط مستقیمی که میان دیده ناظر وکوکب قطبی‌است که ستاره جدی باشد.

۲ـ هردائره همینقدر که عظمیه‌باشد صلاحیت داردکه افق‌واقع شود چنانکه دائره‌ی معدل‌النهار در هرموضع که عرض آن ربع دور باشد بـا افق منطبق میشود و در خط استوا روزی دوبار فلك‌البروج با افق متحد میشود وآن وقتی‌است که دوقطب فلك‌البروج برروی افق باشد و دائره میل در خط استوا وقتی افق واقع میشودکه ستاره برروی افق بـاشد و نصف‌النهار خود افق استوائی‌است و بدین جهت در همه روی زمین مبداء شبانه‌روز را از رسیدن خورشید بنصف‌النهار دانسته‌اند که همه‌ی شبانه روزها بیست و چهارساعت‌باشد و افق واقع‌شدن نصف‌النهار ازدیگر دوائر آشکارتر است بالجمله هردائره همینقدرکه عظیمه باشد صلاحیت دارد افق واقع شود بدین شرط که ما آنرا مبداء دانسته باشیم.

اعراب آغاز روز و شب را نقطه‌های مغارب که بر دایره افق است فرض کرده‌اند پس، شبانه روز به‌عقیده آنان از آغاز غروب آفتاب است ازافق تا غروب آفتاب فردا و آنچه ایشانرا براین امر وادار نمود این است که ماههای عربی مبتنی برمسیر کره‌ی ماه است و از حرکت قمر استخراج می‌شود و اوایل ماههای قمری به رؤیت هلال منوط است نه به حساب، و هلال در وقت غروب آفتاب دیده می‌شود و رؤیت هلال نزد تازیان اول ماه است پس، درنتیجه به عقیده‌ی تازیان شب پیش از روز شد و عادت ایشان در تقدیم شب به روز به همینطریق جاری گشته است[۱].

دلیل پیروان این عقیده آن است که مرتبه‌ی تاریکی بر نور مقدم است[۲] و نور برتاریکی طاری است پس بهتر آن است که تاریکی را برفروغ مقدم داریم.

واین‌دسته سکون‌را برحرکت مقدم شمرده‌اند بدینطریق که گفتند آسودگی و راحت تن در سکون است و حرکت جز برای حاجت ضرور نیست و رنج در دنبال حاجت و ضرورت است پس، تعب نتیجه‌ی حرکت است.

دلیل دیگرشان این است که اگر سکون در عناصر دوام یابد تولید فساد نمی کند ولی اگر حرکت در عناصر پایدار بماند عناصر فاسد می‌شود چنانکه در مورد زلزله‌ها و بادهای تند و امواج و غیره این امر مشهود می گردد.

۱ـ چنانکه وقتی اعراب میگویند لیلةالخمیس مقصدشان شب پنجشنبه است که از غروب چهارشنبه آغاز می‌شود پس، اعراب شب را به روز مقدم می‌دارند و آنانکه سال خورشیدی بکار می‌بندند روز را برشب و چون ایرانیان سالیان دراز ماههای ایشان عربی بوده هنوز جمعی از مردم وقتی می گویند شب پنجشنبه مقصودشان بعینه مقصد تازیان است و چون سال رسمی و دولتی ما خورشیدی شده باید روز را بشب مقدم داریم و مقصود ما از شب پنجشبه شبی‌باشد که از غروب روز چهارشنبه شروع می گردد و اکنون عملا دارد چنین می‌شود و می گویند پنجشنبه شب تا التباسی پیش نیاید.

۲ ـ تقدم چیزی برچیز دیگر چندین قسم است و اقسام تقدم را در امور عاده‌ی فلسفه شرح داده‌اند یکی از آن اقسام تقدم رتبی است مانند تقدم تاریکی برفروغ.

اما میان غیراز عرب مانند رومیان و ایرانیان و مردم دیگری که با ایشان همدل و همداستانند چنین معمول است که روز و شب از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب ازافق فردا ؛ زیرا ماههای این ملل متکی برمحاسبه است و با کره‌ی ماه و ستارگان دیگر بهیچوجه وابستگی ندارد و بنابراین عقیده آغاز شبانه روز از ابتدای روز است بالنتیجه به عقیده این ملل روز برشب مقدم است و دلیل این مدعا آنست که فروغ هستی است و تاریکی نیستی و هستی بر نیستی تقدم دارد .

آنانکه نوررا برظلمت مقدم می‌شمارند گویند: حرکت برسکون غلبه دارد زیرا حرکت وجود است نه عدم، وحیات است نه مرگ، ودر مقابل استدلالهایی که پیروان اعراب می کنند معارضه بمثل می‌نمایند چنانکه می گویند آسمان برزمین برتری دارد و شخص کارگر و جوان تندرست‌تر است و آب روان چون آب راکد بوی بد نمی‌دارد[1] .

مبداء شبانه روز نجومی

اما به عقیده کلیه‌ی علمای نجوم شبانه روز از وقتی است که آفتاب به‌دایره‌ی نصف‌النهارمی‌رسد تا ظهر فردا و این عقیده میانه‌ی این دو قول است پس آغاز شبانه روزها به‌عقیده‌ی ایشان از نصف ظاهر دایره نصف‌النهار است ومحاسبات علماء نجوم در زیجها متکی به همین رأی است وبهمین قرارداد مواضع کواکب را به‌حرکت مستوی وحرکت تقویمی در دفاتر سالیانه ضبط کرده‌اند .

برخی دیگر ازعلمای نجوم نصف ناپیدای دایره نصف‌النهار را برگزیده‌اند و شبانه روز را از نیم شب آغاز می کنند چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه براین

۱ــ از اینجا دانسته میشود که شعوبیه یعنی آنانکه ملل غیرعرب را برعرب برتری می‌دادند نور را بظلمت و جوان را برپیر و متحرك را برساکن و آسمان را برزمین نیز برتری میدادند .

رأی بوده[۱] .

این طریق هم بی‌عیب است و بازگشت هردو امر به یك حقیقت است .

نکته‌ای که اصحاب نجوم را براین گماشت که از دایره‌ی افق چشم پوشند چند چیز است .

یکی این است که دیدند مقدار شبانه روز با شبانه روز دیگر مختلف است و هیچگاه با یکدیگر یکی نیست چنانکه اختلاف آنها با یکدیگر هنگام کسوف بطور هویدا برحس آشکار می گردد . و علت این اختلاف سیر آفتاب است در فلك‌البروج که گاهی تند و زمانی کند است .

علت دیگر آنست که قطعه‌های فلك‌البروج بر دوایر بطور مختلف عبور می کند .

پس برای اینکه این اختلاف را از میان بردارند مجبور به تعدیل آن شدند و تعدیل آن به مطالع فلك‌البروج به دایره‌ی نصف‌النهار درهمه‌جای گیتی‌عمومیت دارد چه ، این دایره یکی از آفاق استوائی است و لوازم آن در همه روی زمین تغییر ناپذیر است ولی دایره‌ی افق بواسطه اختلافاتی که در هرموضع پیدا میکند

۱- پس از تتبع زیاد و طاقت‌فرسا در فهرست ابن‌الندیم این زیج را بدست آوردم ابن‌الندیم از کتاب اختلاف‌الزیجات ابی‌معشر نقل میکندکه درآغاز چهارمین قرن هجری درمحل سارویه‌که درشهر جی باشد مشتی کتابهای فارسی‌قدیم که برپوست درخت نوشته شده بود بدست آوردند و از خواندن این کتابها دانسته شدکه کتب مذکور را بفرمان طهمورث در آن مکان پنهان‌کرده بودند و درشمارآن کتب زیجی بودکه زیج معروف بزیج شهریار را از آن کتب استخراج کرده‌اند و این قضیه را ابوریحان هم در همین کتاب نقل میکند ولی نامی‌ازآن زیج و ازقرائت آن‌کتب نمی‌برد می گوید دانسته نشدکه‌آن نوشته‌ها چه‌بوده این قضیه‌که ابومعشر نقل کرده بافسانه بیشترمانند است تاببتاریخ ؛ گذشته ازاینکه طهمورث را وجود خارجی نبوده و اما زیج شهریاران مطابق تحقیقات نلینو درزمان یزدگرد تنظیم شده و بعداً بتوسط تمیمی نامی بتازی نقل شده و امروز قطعاتی از آن در کتابها موجود است .

و در هر عرض بلدی به شکل مخالف با عرض دیگر است ؛ و قطعه‌های فلك البروج بر آن به‌تفاوت عبور می کند؛ ازینرو عمل تعدیل به دایره‌ی افق تام نیست و بر یك نظام جاری نمی گردد[۱] .

سبب دوم آن است که میان تمام نصف‌النهارهای بلاد دایره‌ی معدل‌النهار است و یا مدارات موازی با معدل ولی میانه‌ی دوایر آفاق زیاده بر آنچه گفته شد دوایر انحراف به‌شمال و جنوب هم می باشد و درشناسایی کواکب و مواضع آنها به‌دانستن طول نیازمندیم که بادانستن نصف‌النهار ملازمه دارد و به‌عرض که ملازمه باشناسایی افق دارد محتاج نیستیم .

علمای نجوم برای مراعات این نکته دایره‌ای بر گزیدند که حسابهای ایشان در آن شیوع و عمومیت داشته باشد و از غیر آن رو بر گردانیدند . با آنکه اگر به دایره‌ی آفاق هم عمل می کردند باز به مقصود می‌رسیدند و همان نتایجی که از دوایر نصف‌النهار می گرفتند ممکن بود که از دوایر آفاق بگیرند ولی راه دورتر می‌شد و بزرگترین خطا این است که شخص از راه راست پا بیرون گذارد و مسافت خود را طولانی‌تر کند .

تا اینجا حدی بود که شبانه روز را رویهمرفته بدان تحدید و تعریف کردیم ولی تعریف هریك از این دو بطور تفصیل چنین است :

۱ـ یعنی اگر میخواستند طلوع و غروب بعبارت دیگر روشنایی و تاریکی را اهل نجوم مبداء شبانه‌روز بدانند در هر بلدی یکنوع شبانه روز وجـود مییافت در خط استوا شبانه‌روز درست بیست و چهار ساعت بود و همینطور که از خط استوا بسمت قطب می‌آمدیم مقدار شبانه روز تفاوت می‌یافت بقسمی‌که در برخی بلاد شش ماه شب و شش ماه روز بود ومنجمان از زمانهای دور باین‌فکر افتادند که برای تساوی همه‌ی شبانه روزهای روی زمین چاره‌ای بیندیشند و چون دیدند که نصف‌النهار مانند دائره‌ی میل که افق استوا میشود بدو قطب معدل‌النهار میگذرد از اینرو نصف‌النهار را انتخاب کردند که درهمه روی زمین شبانه روز بیست و چهار ساعت باشد خلاصه آنکه چون نصف‌النهار هم یکی از دوائر میول است ودائره‌ی میل افق خط استوا میشود پس نصف‌النهار بالقوه افق استوائی است .

(نقل از باب سوم قانون مسعودی

تعریف شب و روز

لفظ یوم (روز) و نهار هردو بیك معنی است و روز از آغاز پیدایش جرم آفتاب است تا غروب آن و شب برخلاف این است وکلیه‌ی ملل براین تعریف همدل و همداستانند و همه کس گواهی میدهد که کسی را با دیگری در این معنی اختلاف نظری نیست.

تعریف روز و شب از نظر فقها

ولی برخی‌از فقهای اسلام آغاز روز را پیدایش فجرصادق و آخرروز را غروب آفتاب دانسته‌اند و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که میان مدت روز و روزه مساوات شود و از قرآن مجید این آیه را به گواهی آوردند (کلواواشربوا حتی یتبین لکم‌الخیط الابیض من‌الخیط الاسود من‌الفجر)[۱]- و چنین ادعا کردند که این دو طرف که در آیه مبارکه ذکر شده آغاز و انجام روز است ولی ایـن اشخاص که روز را از طلوع فجر دانسته‌انـد نمی‌توانند این آیه را دلیل خود قرار دهند زیرا اگر آغاز روزه آغاز روز بـود چون تعریف روز برای مردم ظاهر و آشکار است آن وقت خداوند امر واضح و آشکاریرا که تعریف و تحدید آن سودی ندارد ذکر کرده بود چنانکه آخر روز و اول شب را تعریف و تحدید نکرد چون آغاز شب معلوم و متعارف بشر است و هیچ کس بدان جاهل نیست تـا نیازمند به تعریف و توصیف باشد و چون خدای تعالی آغاز روزه را به طلوع فجر تعریف کرد و آخر روز را دیگر تعریف نکرد

۱- یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه نخ سیاه از نخ سپید برای شما آشکار گردد و زمخشری در تفسیر کشاف نقل می کند که عدی‌بن حاتم طائی گفت من وقتی این آیه نازل شد نخی سیاه و نخی سپید درشب بدست گرفتم و این دو نخ را نگاه میکردم تا سپید وسیاه را از هم تمیز بدهم و از آن ساعت روزه بگیرم و چون روز شد به خدمت پیغمبر آمدم و ماجرا را باز گفتم بطوری پیامبر را خنده گرفت که دندانهای نواجذ او آشکار شد و فرمود انك لعریض‌القفا یعنی پس گردن تو پهن است و این جمله در زبان تازی کنایه از حماقت شخص است پس قضیه را برای من شرح داد که مقصود از نخ سیاه خود شب است و مراد از نخ سپید خود روز است و من‌الفجر قرینه است و مبین مقصود نه اینکه واقعاً نخ سیاه از نخ سپید تمیز باید البته معلوم است که در هرزبـان مشتی مجازات و استعارات است که همه‌کس آنرا نمی‌فهمد.

بلکه بهمین اندازه که گفت تا شب روزه بدارید کفایت کرد زیرا همه مردم می‌دانند که اول شب غروب قرص آفتاب است پس دانستیم که مقصود از تحدید اول روزه این نیست که روز را تعریف کند بلکه مقصود این است که اول روزه را تعیین نماید.

انتقاد از تعریف فقها برای روز و شب و ورود در بحث با آنان

اگر فقها بگویند: روز شرعی غیر از روزی است که مردم در عرف قائل‌اند این گفته هم جز اختلاف لفظی بیش نیست و حقیقتی را که در عرف دارای نام خاصی است نامی گذاشته‌اند که عرف مردم و ضع لغوی از آن بی‌خبر است با آنکه در آیه از ذکر روز و آغاز آن سخنی در میان نیست و پس از آنکه دشمنان ما در معنی با ما متفق شدند اگر هم در عبارت اختلافی باشد این اختلاف را چشم پوشی می کنیم[1].

و از چیزهایی که به صحت گفته‌های ما دلالت دارد این آیه است (احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم) تا آنکه می‌فرماید (ثم اتموا الصیام الی اللیل)- پس مباشرت با زنان و خوردن و آشامیدن تا وقتی محدود و موقعی معین قرار داده شد

۱- فقها در کتب اصول فقه یك فصل در حقیقت شرعی ترتیب داده‌اند و خلاصه آن فصل این است که اگر چه پاره‌ای از الفاظ در عرف مردم و در لغت معنای خاصی دارد ولی در شرع معنی دیگری بخود گرفته بقسمی که معانی اولیه آن الفاظ از آنها فهمیده نمی‌شود مثلا بقول ایشان صلات بمعنای دعا بوده ولی در لسان شارع بمعنای نماز است وحج در لغت بمعنای قصد بوده و در زبان شرع به معنای زیارت است و ابوریحان میگوید اگر فقها در لفظ یوم و روز این داستان را از سر بگیرند و بگویند درست است روز عرفی که مورد حاجت همه بشر است از طلوع آفتاب است تـا غروب آن ولی روز شرعی از طلوع فجر است تا غروب آفتاب (و بقولی تا غروب شفق) این حیله هم برای ایشان سودمند نیست؛ زیرا پس‌از آنکه تصدیق کردند روز عرفی و متداول بشر از طلوع آفتاب تا غروب آن‌است دیگر باین اصطلاح حاجت و نیازی نیست و شارع متصرف در لغت نیست و فرموده روز و مقداری از شب را روزه بدارید و شخص مسلمان باید این امر را اطاعت کند و نفرموده که باید باین حقیقت هم اعتقاد نمایید که روز از پیدایش فجر تا غروب آفتاب یا غروب شفق است.

نه اینکه در همه شب چنانکه پیش از نزول این آیه خوردن و آشامیدن پس از عشاء آخرین ممنوع بود و در آنوقت نمی گفتند ما روز را باقدری از شب روزه داشتیم بلکه بطور اطلاق می گفتند که ما روزهایی روزه بودیم.

چگونه شخص می تواند به‌چیزی معتقد شود که خلاف آن عیان و آشکار است زیرا شفق در سمت مغرب نظیر فجر است از جهت مشرق وعلت هردو یك چیزاست و هردو هم بیك حالت هستند[1] و اگر طلوع فجر آغاز روز بود باید که غروب شفق هم آخر روز باشد و برخی از شیعیان ناچار این عقیده را هم قبول کرده‌اند[2].

با آنکه اشخاصی که در گفته‌های پیش با ما مخالفت کرده‌اند در این معنی با من موافق خواهند بود که روز و شب در مدت سال دو مرتبه باهم مساوی می‌شود یکی اول‌موقع بهار ودیگری آغاز پاییز و گفته او با آنچه ما گفتیم مطابق‌می‌شود که روز هنگامی که به منتها درجه طول‌خود می‌رسد که آفتاب بمنتهای نزدیکی ازقطب شمال رسد و هنگامی روز بکوتاهترین اوقات خود می‌رسد که آفتاب به منتهای دوری قطب شمال نایل گردد ونیز دراین‌معنی با ما توافق‌دارند که کوتاهترین شب زمستان با کوتاه‌ترین روزتابستان مطابق است ومعنای این آیه (یولج اللیل فی النهار

۱ـ صبح روشنایی است که در مشرق پیش از طلوع خورشید پیدا می گردد و شفق روشنایی دیگری است که در سمت مغرب پس از غروب آفتاب باقی می‌ماند و صبح و شفق در شکل بایکدیگر مشابه و مانند هستند و در وضع مقابل زیرا در آغاز پیدایش صبح روشنایی بغایت ضعیف است و طولانی که ما آنرا صبح دروغین و دم گرگ می گوییم و پس از آن روشنایی برافق پهن میشود و آنرا صبح راستین مینامند که مسلمانان از این وقت باید روزه بدارند و سپس بسرخی افزوده می‌شود تا آنکه بکلی آفتاب طلوع کند و شفق بعکس است یعنی پس از غروب قرص اولا در افق سرخی ظاهر میشود و پس از آن بیاضی عریض و پس ازآن یك سپیدی طولانی تا آنکه کم کم محو شود و بتجربه و امتحان دانسته شده که انحطاط آفتاب در ابتدای صبح وانتهای شفق باید هیجده درجه باشد.

۲ـ چنانکه ما شیعیان امامیه غروب شفق‌را آخر روز می‌دانیم وفقهای ما فرموده‌اند که اگر کسی روزه خود را از روی عمد تا شفق باقی است افطار کند باید‌کفاره بدهد ولی جمعی از علماء عامه گفته‌اند همینقدر که آفتاب غروب کرد می‌شود روزه را افطار کرد.

ویولج النهار فی اللیل) و آیه دیگر (یکورالليل على النهار و یکورالنهار علی اللیل) همین است که گفته شد[1].

اگر دشمنان ما این مسائل را ندانند یا آنکه خودرا به نادانی بزنند ازقبول این یك مسئله چاره نخواهند داشت که نصف النهار اول شش ساعت است و نصف النهار دیگر هم شش ساعت و نمی‌توانند در قبول این مسئله تجاهل و تعامی نمایند چه، خبری که در ذکر فضیلت اشخاصی است که به نماز آدینه میروند بسیار شایع است و در آن خبر فضیلت اشخاصی را که در شش ساعتی که از آغاز روز است تا هنگام ظهر به نماز می‌روند به تفاوت ذکر شده[2] و این خبر برساعات زمانی معوج معقول خواهد بود نه برساعات مستوی که آن را ساعات معتدله نیز میگویند[3] و اگر ما با ایشان در این دعوی مسامحه کنیم واجب می آید که شب و روز وقتیکه آفتاب بدو نقطه‌ی انقلاب شتوی رسد با هم مساوی گردد و این هم در پاره‌ای از مواضع

۱- یعنی قدری ازشب را خداوند داخل روز می کند وبالعکس پاره‌ای از روزرا داخل در شب مینماید و معنای آیه دوم این است شب را بروز می‌پیچد و روز را برشب.

۲- هر کس که در روز آدینه ساعت اول برای نماز آن روز عازم شود مثل اینست که یك شتر قربانی کرده و در ساعت دوم این‌است که یك گاو به قربانگاه برده و در ساعت سوم چنان است که یك قوچ قربانی نموده و درساعت چهارم مثل این است که مرغی‌قربانی کرده ودر پنجمین ساعت مثل این‌است که گنجشکی قربانی‌کرده درساعت ششم مثل این‌است که بایك تخم‌مرغ بخدارند تقرب پیدا کرده و این‌خبر را درکتابهای فقه شیعه حتی در صلات جواهر نیافتم و از کتب فقه اهل سنت نقل‌کردم.

۳- ساعات شبانه روز را دو قسم تقسیم کرده‌اند یکی ساعت مستوی و دیگری ساعت معوج و مقصود از ساعات مستوی آن است که مطابق روز و شب باشد یعنی اگر روز یا شب از دوازده ساعت زیادتر است ساعت مستوی هم همینطور باشد ولی ساعت معوج آن است که روز و شب را بهراندازه‌ای که باشند بـه دوازده قسمت کنند و در خط استوا همواره ساعت معوج و مستوی یکی است چون درخط استوا دائره‌ی افق مدارها را با زوایای قائمه دونیم متساوی می کند و قوس لیل و قوس نهار در آنجا مساوی است سخن در اینست که مقصود از ساعتی که در روایت است ساعات معوج است که همواره از صبح تا ظهر شش ساعت است.

خواهد بود و لازم می آید که شب زمستان باروز تابستان مساوی نشود ولازم می آید که نصف‌النهار وقتی که آفتاب میان وقت طلوع و غروب میرسد نباشد، با آنکه خلافات این لوازم نزد اشخاصی که کمترین بصیرت بحرکات کرات سماوی داشته باشند ظاهر و هویدا است[۱].

اگر کسی برای مدعای خود اینطور دلیل بیاورد که مردم وقتی فجر طالع شد می گویند وارد صبح شدیم و شب تمام شد باید این اشخاص از گفته دیگر مردم غلفت ننمایند که چون غروب آفتاب نزدیك شد و رنگ خورشید از سرخی روی بزردی گذاشت می گویند شب شد و روز رخت بر بست و مقصود ازاین قبیل عبارات حقیقت گویی نیست و تنها مقصودشان این است که مردم بطریق مجاز و استعاره از ادبار و روبر گرداندن حالتی که ایشان داشتند واز اقبال و روآوردن حالت دیگر خبر دهند و ایـن امور در لغت هم جایز و سزاوار است چنانکه باز قرآن مجید می گوید(اتی امر الله فلا تستعجلوه)[۲]ـ باز بصحت گفته‌های این‌روایت نبوی گواهی می‌دهد که فرمود (صلواة‌النهار عجماء)[۳] واگرمردم نماز ظهررا نمازاول می گویند مقصودشان این است که اولین نماز از نمازهای روز است و اگر نماز عصر را نماز وسطی گویند برای این‌است که میان نماز اول از دونماز روز ونماز اول ازنمازهای

۱ـ چون بنابگفته ما که روز از پیدایش آفتاب است تا غروب آن شبانه‌روز درسال دو باریکی اول بهار و دیگری در اول پاییز مساوی میشود بنابقول فقها ناچار باید در اول جدی که شب خیلی طولانی شده با روز بدینطور مساوی شود که قدری از طلوع فجر تا آفتاب و قدری هم از غروب آفتاب و تا غروب شفق را به روز بیفزاییم تا درنتیجه پس‌از این گرفتاریها در پاره‌ای بلاد شب و روز مساوی شود .

۱ـ یعنی امر خداوند آمد و شتاب مکنید با آنکه امر چیزی نیست که قابل آمدن باشد و این را بزبان معانی بیان مجاز در اسناد می گویند .

۳ـ استدلال ابوریحان این است که اگر بگفته فقها روز از آغاز فجر است پس باید نماز بامداد را آهسته خواند با آنکه باتفاق نماز صبح را باید بجهر خواند .

شب وسط و میانه است[۱].

مقصود من از آنچه در این موضع بیان کردم فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریات و بدیهیات به خلاف قرآن گواهی میدهد و برای اثبات گمان باطل خود به گفته‌ی یکی از فقها یا مفسران استدلال می کند من این گمان را نفی کنم.

۱ــ چون آیه‌ای درقرآن است بدین‌مضمون که در ادای نمازها بسیار محافظت نمایید بویژه نماز میانی و نوعاً اهل تفسیر گفته‌اند که مقصود از نماز وسطی، که نماز میانه روز باشد، نماز عصر است و ابوریحان میگوید که این قول هم برای فقها که روز را از طلوع فجر تا غروب شفق دانسته‌اند فایده ندارد چه که مقصود از نماز وسطی‌بودن نماز عصر این است که میان نماز ظهر و نماز مغرب و عشاء میانی است نه اینکه میان نماز صبح و شب میانی باشد تا در نتیجه در زبان شارع هم روز از آغاز فجر باشد.

فصل دوم

در مبداء سال و ماه گفتار می کند

تعریف سال و ماه سال بازگشت آفتاب است در فلك‌البروج به نقطه‌ای که از همان نقطه حرکت کرده و باید، این حرکت به خلاف کل باشد و دراین مدت زمانهای چهارگانه را که بهار و تابستان و پاییز و زمستان است شامل می‌شود. و طبایع چهارگانه این فصول را حائز می گردد. پس حرکت آفتاب به نقطه‌ای منتهی می‌شود که ازهمان نقطه ابتدا کرده بوده و این بازگشتها درنزد بطلمیوس ازمنه‌اش متساوی است ولی به عقیده دیگران از پیروان سند و هند[1] و محدثین این ازمنه غیر متساوی است زیرا که در ارصاد اینان برای اوج شمس حرکتی یافت شده ،

این بازگشتها چه متساوی باشد چه مختلف سال به فصول اربعه محیط است و طبایع این فصول را حائز .

۱ـ چون مأمون‌الرشید بفضل‌پروری اشتهار یافت مردی هندی که (کنگه) نام داشت نزد او آمد وکتابی در نجوم هندی بدوتقدیم نمود وبامر مأمون این کتاب را ترجمه‌کردند و زیج سند هند همین‌است و این زیج درپاره مسائل باهیئت اسکندر اینهاکه هیئت بطلمیوس باشد مخالفت دارد و ابوریحان درکتاب هند غلطهایی چندکه در ترجمه است بیان‌کرده و معنای سند هند ابدیت و همیشگی است و از خصائص این زیج یکی حرکت اوج شمس است که مورد قبول علمای نجوم اسلامی و بعداً علمای اروپا قرار گرفت .

اما کمیت سال از ایام، نتایج ارصاد مختلف است. به بعضی ارصاد زیادتر و در برخی کمتر یافت شده ولی تفاوتی که عارض می‌شود در مدت کم غیرمحسوس است و اگر زمان را امتداد دهیم و این اختلافات را بهم بیفزاییم آنوقت خطای فاحشی حاصل می‌شود و از برای همین است که حکماء توصیه کرده‌اند که رصد را چند مرتبه تکرار کنید شاید خللی در آن یافت شده باشد و برای این مطلب در کتاب دیگرم که موسوم به کتاب استشهاد دراختلاف ارصاد است بیشتر بیان‌خواهید دید.

دراین مدت که بازگشت آفتاب باشد درفلك‌البروج ماه دوازده دوره و کمتر از یك دورحرکت می کند و دوازده دفعه دیدارهلال می گردد. پس‌این‌بازگشتهای دوازده گانه ماه را در فلك‌البروج یك سال قمری اصطلاح کرده‌اند. و آن مقدار کسری را که تقریباً یازده روز است ازسال قمری حذف کرده‌اند و همین سبب شد شد که فلك‌البروج را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانکه در کتاب (تجرید شعاعات و انوار) بیان کرده‌ام و این همان کتاب است که به پیشگاه مبارك تقدیم نموده‌ام پس در نزد مردم دوگونه سال حاصل گردید سال شمسی و سال قمری و سبب اینکه از این دو کوکب بدیگر ستارگان تجاوز نکردند و حرکات آنها را مقیاس زمان قرار ندادند دو چیز است.

یکی اینکه حرکات دیگر ستارگان پنهانی است و پی بردن بآن حرکات از راه چشم کم حاصل می‌شود و فقط حرکت آنها را از راه رصد معلوم می کنند.

دیگر آنکه از این دو کوکب در احوال ازمنه و اهویه و نبات و حیوان و غیره از جزئیات عناصر و استحاله برخی به برخی دیگر، برای بزرگی و امتیازی از دیگر کواکب که در نور و منظر دارند، حاصل می‌شود.

اقسام کبیسه در سالهای شمسی ملل گوناگون

پس از این دو قسم سال سالهای دیگر را بیرون آوردند اما اهل قسطنطنیه و اسکندریه چنانکه ثاون در زیج خود بیان کرده و دیگر رومیان و سریانیان و کلدانیان و اهل مصر در زمان مـا و آنانکه برأی معتضد هستند و سالشان سال شمسی است و بتقریب

سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد سال خـود را سیصد و شصت و پنج روز گردانیدند و این چهار یك‌ها را در چهار سال بهم ملحق می کنند و یکروز تشکیل میدهند و آن سال را سال کبیسه گویند.

اما سال مصریان قدیم سال خورشیدی بوده جز اینکه ایشان این چهاریك‌ها را وامی گذاشتند تا یك سال تشکیل واین امر در (۱۴۶۰) سال انجام میگرفت آنوقت یکسال را کبیسه میکردند و در اول سال با اهل اسکندریه و قسطنطنیه بنابر آنچه ثاون اسکندرانی گفته موافق می‌شدند.

اما ایرانیان هم در ایام دولت خود سال شمسی را بر گزیده بودند و سال را سیصد و شصت و پنج روز قرار داده بودند و کسور را حذف مینمودند تا اینکه از چهار یك‌ها در ۱۲۰ سال یك ماه و از پنجیك ساعات یکروز درست شود ودرهر ۱۱۶ سال به‌یکماه تمام به علتی که بعداً شرح خواهیم داد می‌افزودند و اهل خوارزم و سغد و آنهایی کـه پیرو کیش پارسیان و در تحت فرمان و طاعت آنها بودنـد و در ایام دولتشان خودرا بآنان منسوب می کردند مانند ایرانیان عمل می کردند اما ملوك پیشدادی از پارسیان (وآنها کسانی بودند که تمام گیتی را مالك شدند) سال را سیصد وشصت روز میگرفتند و هرماه را سی‌روز بدون کم و کسر ودر سرهر شش‌سال یك ماه کبیسه می کردند و آن سال را سال کبیسه می‌نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه میکردند یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهاریك روزها و چنین سال را بزرگ می‌داشتند و سال فرخنده می‌نامیدند و در این سال بعبادات و مصالح ملك می‌پرداختند.

عقیده‌ی علمای قبطیان بنابرآنچه در کتاب مجسطی گفته شده و سال را بر آن بنانهاده و رأی پارسیان دراسلام و اهل‌خوارزم وسند بکلی اعراض از کسور یعنی از ربعها می‌باشد.

مللی که دارای ماههای‌قمری‌وسالهای شمسی هستند و بحثی در نسئی اما عبرانیان ویهود وجمیع بنی‌اسرائیل و صابئین و حرانیان قولی میانه این‌دو قول اتخاذ کرده‌اند سال را از مسیر آفتاب و ماه را ازمسیر قمر گرفته‌اند تا آنکه

اعیاد آنها و روزها برحساب قمری باشد و اوقات سالیانه هم محفوظ بماند پس در هر نوزده سال قمری ۷ ماه را کبیسه کرده‌اند چنانکه در استخراج ادوار و کیفیات سنین آنها بعداً بیان خواهیم کرد.

و این دسته را نصاری در اخذ حساب روزها و پاره‌ای از اعیاد موافقت نمودند زیرا مدار امر نصاری برفصح یهود است ولی در استعمال شهور با یهود مخالف‌اند و در این کار پیرو روم و سریانیان هستند و عرب هم در جاهلیت چنین می کردند بتفاوت میانه‌ی سالشان که قمری و سال شمسی‌است نظر می کردند که این‌مقدار ده روز و بیست و یك ساعت و پنج یك ساعت است و هروقت که ایـن مقدار یك ماه می‌شد برسال می‌افزودند و آنها این مقدار را ده روز و بیست ساعت می‌دانستند و تولیت این کار را نسئه که از کنانه بودنـد متعهد بودند و اینان در نزد عرب معروف به قلامس هستند که مفرد آن قلمس می‌شود و قلمس دریـای پر آب را گویند و ایشان این چنین بودند ابوثمامه جنادة بن عوف بن امیة بن قلع بن‌عبّاد بن قلع بن حذیفة بن و تمام اینها نساه بودند و اول کسی که از ایشان بدینکار پرداخت حذیفه بود و او پسر عبدبن فقیم بن عدی بن‌عامر بن ثعلبة بن مالك است و آخر آنان ابوثمامه است و شاعر کنانه در وصف او این شعر را گفته:

فذا فقیم کان یدعی القلمسا[1]   وکان للدین لهم مؤسسا   مستمعاً من قوله مرأسا

و دیگری گفته:

مشهر من سابقی کنانه   معظم مشرف مکانه   مضی علی ذلکم زمانه[2]

دیگری سروده:

ما بین دور الشمس والهلال   یجمعه جمعاً لدی الاجمال   حتی یتم الشهر بالکمال[3]

۱ـ یعنی فقیم که قلمس خوانده میشود موسس این روش است که سالهارا نسی میکنند و آنچه او گوید دیگران بفرموده او گوش می‌دهند.

۲ـ یعنی یکی‌ازمشهورترین پیشینیان بنی کنانه که دراین‌قوم دارای عظمت وشرافت بود بهمین‌طریق زمان خود را گذرانید.

۳ـ یعنی میان گردش آفتاب و ماه را درگاه حساب برای اینکه ماه را کامل کند حساب می‌نماید و جمع می کند.

و این کار از صد سال از پیش از اسلام از یهود ناشی شد ولی یهود در هر بیست چهار سال قمری نه ماه کبیسه می کردند و سالیان آنان بیك طریقه با زمان جاری بود و از اوقاتش تقدم و تأخر نمی گرفت[۱].

تا آنکه در سال حجةالوداع رسول اکرم به حج رفت و این آیه بر او نازل شد انما النسئی زیادة فی الکفر یضل به‌الذین کفروا یحلون عاماً و یحرمونه عاماً[۲] پس این خطبه را خواند (ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق‌الله السموات والارض)[۳] و آیه مذکور را بر آنان قرائت کرد و کبسی که نسئی باشد حرام فرمود پس عرب از آن روز کبس را اهمال کردند و شهورشان از آنچه سابقاً بر آن بود تغییر کرد و اسماء این ماهها از تأدیه‌ی معنای خود کوتاه شد.

اما امم دیگر آرایشان در این مسئله معروف نیست و ظاهر اینست که از این چند طریقه که گفته شد تجاوز ننماید و هر امتی پیرو عقیده‌ی امت همسایه خویش باشد.

شنیدم که هندیان نیز رؤیت هلال را در شهور خود بکار می بندند و هر نهصد و هفتاد و شش روز یکماه قمری کبیسه می کنند و تاریخ خود را از وقتی آغاز

۱- یعنی همواره ترتیب کبیسه یهود بیك طریقه بود و مردم تکلیف خودرا می‌دانستند بعکس در عرب اینطور نبود یکمرتبه محرم را که شهر حرام است نسئی می کردند و به چپاول می‌پرداختند وچون بدیشان اشکال می‌شد که چرا درماه حرام چنین کردند می گفتند محرم ماه بعدی است و این ماه کبیسه است و هرطوری که دلخواه ایشان بود این یك ماه را در مدت سه سال اعمال می کردند چنانکه آیه هم بهمین مضمون گواهی می‌دهد.

۲- یعنی نسئی زیادی در کفر است و آنانکه کافر شدند مردم را باین عمل گمراه میکنند سالی‌را حلال میکنند وسالی‌را حرام.

۳- یعنی اکنون زمان برگشت بهمان طریقه که خداوند آنرا آفریده در روزی که آسمان وزمین‌را آفرید رسیده‌یعنی همینطور که انسان‌درمدت‌یکسال‌دوازده مرتبه رؤیت هلال مینماید باید سال هم همینطور باشد و شخصی سیزده مرتبه رؤیت هلال نمیکند که تا سال را سیزده ماه بداند.

می‌نمایند که در برج نامعین اجتماعی دست داده باشد[۱] و از هر اجتماع نزد ایشان اجتماعی که در یکی از دو نقطه اعتدال روی دهد بهتر است و سال کبیسه را ذماسه می گوید.

شاید علت این کار چنین باشد که در احکام نجومی خود به بروج کاری ندارند و فقط از میان کواکب ماه را به تنهایی انتخاب کرده‌اند و منازل قمر و جفور آن را در احکام نجومی استعمال می کنند[۲].

ابومحمد نائب آملی در کتاب غره از یعقوب بن طارق نقل می کند که هندیان چهار نوع تاریخ دارند.

۱ــ چون آفتاب وماه در یکدرجه و یك دقیقه باشند آنرا به اصطلاح مجسطی اتصال و به اصطلاح منجمان اجتماع گویند و ماه در این حالت در محاق است و استقبال که آنرا امتلا نیز مینامند وقتیست که ماه روبروی خورشید باشد و در اینحال ماه بدر است.

۲ــ خورشید در مدت یکسال بروج دوازده گانه را طی میکند و ماه این مدت را که بیست و هشت منزل آن است یکماهه طی می‌نماید ولی هندیان منازل ماه را بیست و هفت منزل دانسته‌اند چنانکه ابوریحان در اوایل فصل آخر این کتاب که در منازل قمر است می گوید پس از هرمنزلـی نزد ایشان سیزده درجه و ربع درجه میشود بتقریب و چنین معتقدند که می‌شود از طبیعت این منازل برطوبت و یبوست هوا استدلال کرد پس بدین‌سبب حدوث این دو کفیت را بشش رباط قائم دانسته‌اند در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شوله نعائم و در رباط دوم هفت منزل است که ابتدای آن از بطین است و در رباط سوم پنج منزل است که از ثریا شروع میگردد و در رباط چهارم شش منزل است که پس از منازل پیشین است و در ربـاط ششم سماك اعزل و رامح می باشد و ترتیب این منازل را در آخرین فصل این کتاب ملاحظه فرمایید.

هندیان می گویند که همینطور که هر برجی را مثلثه‌ایست همینطور هر منزل را هم رباطی است با این فرق که مثلثات بروج متساوی هستند ولی رباطات متساوی نیستند.

و از طول قمر و دیگر کواکب در منازلی که در یك رباط و یك طبع باشند استدلال به چگونگی هوا می کنند که رطوبت و یبوست حادث خواهد شد چنانکه گویند چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و آفتاب در منزل دیگر رطب از همان ربـاط دلیل باران باشند و منازل یابسه را هشت منزل دانسته‌اند و منازل رطب را یازده و نه منزل دیگر را میانه دانسته‌اند.

یکی آنست که آفتاب از نقطه‌ای از فلك‌البروج که حرکت آغاز کرده بهمان نقطه باز گردد و این سال را سال شمسی نامند؛ دوم آنست که آفتاب سیصد و شصت مرتبه طلوع کند و این را سال وسطی گویند زیرا که از سال قمری زیاداست و از سال آفتاب کمتر است؛ سوم آنست که ماه از شرطان که رأس‌الحمل است[۱] حرکت کند و پس از دوازده دوره بهمانجا باز گردد و سال قمری نزد هندیان این سال است و مقدار آن سیصد و بیست و هفت روز و هفت ساعت و دوسوم ساعت است به تقریب چهارم آنست که دوازده مرتبه رؤیت هلال گردد و سال قمری مستعمل همین است.

۱ – شرطان نخستین منزل ماه است و اهل نجوم گویند که دو شاخ حمل محسوب میشود ازاینجاست که ابوالعلا درقصیده‌ای که ابواسحق‌را جواب گفته میگوید اگر بره آسمان بخواهد باشما مخالفت کند شرطان که دوشاخ اوهستند وبمنزله سلاح‌اوخواهد ازسرش‌افتاد.

لوتردی لنطحکم حمل‌الشهب تردی عن‌راسه الشرطان و خاقانی گوید:

زچرخ اقبال بی‌ادبار خواهی او ندارد هم   که اقبال مه نو هست با ادبار شرطانش

یعنی ماه وقتی بحالت بدر که آنرا اقبال واستقبال گویند خواهد رسید که به‌نخستین منزل خود پشت کرده باشد پس در جهان اقبال بی‌ادبار نیست برخی از ادبا چون بدین معنای دقیق ولطیف برنخورده‌اند شرطان را سرطان خوانده‌اندکه چهارمین برج خورشید باشد بدیهی است که سرطان هیچ ربطی به قمر ندارد و نیز اشراط استعمال شده وباز او می گوید: و تبتسم الاشراط فجراً کانها ثلث حمامات سدکن بموقع این بیت عطف بشعر پیشین است و مقصود آنست که کیست آن راهرو درشب را به‌خنده‌ی اشراط که همچون سه کبوتر ملازم و مجتمع در یك مکانند بشارت دهد. اما اینکه مولوی گفته:

کبك جنگی را بیاموزان تو صلح   بر خروسان مینما اشراط صبح

مقصود او از اشراط علامات صبح است از قبیل اشراط الساعه که علامت قیامت باشد و معنی لغوی را مولوی بکار بسته.

فصل سوم

در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگو می کند

مبداء تاریخ ازچه امری‌است

تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع می گردد که در آن سال پیغمبری مبعوث شده یا پادشاه بزرگی قیام کرده یا امتی بطوفان و زلزله هلاك گشته یا مملکتی خسف‌شده، یا وباء و قحط شدیدی‌اتفاق افتاده، یا انتقال‌دولتی وتبدیل ملتی ویاحادثه‌ی عظیمی از آیات سماوی و علامات مشهور ارضی که جز در ازمنه‌ی دراز حاصل نمی‌شود، روی داده و بیاری تواریخ اوقات محدود و معین شناخته می‌شود. و در همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ گزیری نیست.

کلیه امم و مللی که در سرزمینهای مختلف پراکنده‌اند؛ هریك تاریخی مخصوص بخود دارند و مبداء آن تواریخ از زمان پادشاهان بزرگ یا پیغمبران یا دولت‌های ایشان، یا یکی ازعللی که در بالا ذکرشد می‌باشد. بکومك این‌تواریخ ایشان نیازمندیهای خویش را از معاملات و وقت‌شناسی رفع می نمایند. و البته هرتاریخ مختص بدان امتی است که آن را وضع کرده.

تا آنجا که می‌دانیم قدیمترین و مشهورترین اموری که مبداء تاریخ قرار گرفته پیدایش بشر است. پیروان این تاریخ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌های مختلف آنها در کیفیت این تاریخ باندازه‌ای بایکدیگر اختلاف

دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده ونوعاً اموری که به آغاز خلق واحوال قرون پیشین تعلق می گیرد برای فاصله‌ی بعیدی که با زمان ما دارد با مطالب نادرست و افسانه آمیخته است وخداوند هم فرموده الم یأتهم نباء الذین من قبلهم لایعلمهم الاالله[۱] پس بهتر آن است که قول این امم را در چنین موارد قبول نکنیم مگر آنجا که کتابی مورداعتماد یاخبری که باشرایط ثقه توام باشد بر آن گواهی دهد. باملاحظه در این تواریخ باین نکته پی می بریم که میان ملل گونا گون اختلافات بسیاری موجود است.

عقیده‌ی ایرانیان در مقدار عمر عالم

ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده‌گانه دوازده هزارسال دانسته‌اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است که مکبوس بچهاریك هاست[۲] زیرا خود او سالهارا حساب کرده ونقصانی را که ازجهت چهاریك‌ها لازم می آیدتصحیح کرده وفاصله‌ی ظهور او تا آغاز تاریخ اسکندر ۲۵۸ سال است پس آنچه از آغاز جهان تا زمان اسکندر گذشته ۳۲۵۸ سال می باشد ولی چون از آغاز پادشاهی کیومرث که به عقیده‌ی ایرانیان نخستین کسی است که تمدن را به ایرانیان آموخت تا زمان اسکندر مدت پادشاهی هریك از شاهان را با توجه باینکه سلطنت ایران از دودمان او هیچگاه منقطع نگشته حساب کنیم سه هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال خواهد شد. از این رو تفصیل این واقعه با آنچه مجملا گفتیم تطبیق نمی نماید.

علاوه‌بر این ایرانیان با رومیان در تاریخ اسکندر هم اختلاف دارند بیان مطلب آن است که از اسکندر تا آغاز پادشاهی یزد گرد نهصد و چهل و دو سال و

۱- یعنی آیا کفار از اخبار اشخاص گذشته با خبر نشدند که هیچ کس جز خداوند آن اخبار را نمی‌داند.

۲- چون سال خورشیدی ۳۶۵ روز و ربع روز است مراد از چهار یك‌ها این ربع روزها می باشد.

دویست و پنجاه و هفت روزاست وچون از این مدت پادشاهی ساسانیان را تا اول یزدگرد که قریب چهارصد و پانزده سال است بتقریب کم کنیم پانصد و بیست و هشت سال باقی خواهد ماند و این مدت ملك اسکندر وملوك طوایف خواهد شد وچون زمان سلطنت هریك ازاشکانیان را بهم افزاییم بنا بر آنچه ایرانیان اثبات کرده‌اند دویست وهشتاد سال خواهد شد و باهمه‌ی اختلافات ازمنه‌ی اشکانیان سیصد سال بیشتر نخواهدشد ولی این اختلاف را در آتیه قدری اصلاح خواهد کرد[1].

به عقیده‌ی طایفه‌ای دیگر از ایرانیان سه هزارسال مذکور از اول آفرینش کیومرث است زیرا پیش از او فلك شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته بود و چون فلك به حرکت آمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد، و نیمی از آن بطرف شمال و نیمی بطرب جنوب و تناسل کرد و اجزاء عناصر به توسط کون و فساد بهم ممزوج شد و دنیا معمور و آبادان گردید و عالم انتظام یافت.

اختلاف یهود و نصاری در مقدار عمر عالم و بیان علت این اختلاف

یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند یهود می گویند که آنچه از زمان آدم تااسکندر گذشته ۳۴۴۸ سال است و نصاری می گویند که ۵۱۸۰ سال است[2] و بدین سبب یهودان از زمان کاستند که تا خروج عیسی در میانه‌ی چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است، واقع شود[3] و با زمانی که

۱ـ دراین موضوع حق با رومیان است و ایرانیان ازاینرو اشتباه کرده‌اندکه دوره‌ی پادشاهی اشگانیان را که از چهار قرن هم افزونتر است بسیار کمتر دانسته‌اند و بیرونی درآینده با دلایلی قاطع عقیده‌ی اخیر را ثابت خواهدکرد و دراین صورت عقیده‌ی رومیان محقق می گردد.

۲ـ پس تفاوت این دومدت ۱۷۳۲ سال است.

۳ـ ۳۴۴۸ سال عمر عالم به عقیده‌ی یهود + ۱۳۳۵ سال تاریخ ظهور عیسی = ۴۷۸۳ بدین توضیح که ازخروج بنی‌اسرائیل ازمصر تااول تاریخ اسکندر ۱۰۰۰سال است و عیسی هم در ۳۰۴ اسکندری متولد شده.

انبیاء به ولایت عیسی از بتول عذرا مژده گانی دادند مخالف شود هریك از این دو دسته را دراحتجاج خود اعتماد وتکیه بر تاویلاتی است که به‌حساب جمل استخراج می‌شود پس یهود بطورقطع منتظر ند تاسال ۱۳۳۵ اسکندری بانجام‌رسد ومسیح موعود خروج کند[1]. حتی اینکه دسته‌ی زیادی‌ازمتنبئین فرق یهود مانند راعی وابی‌عیسی اصفهانی ومانندهای ایشان‌ادعانمودند که ما رسولان عیسی‌هستیم که بسوی بند گان آمده‌ایم.

توضیح آنکه اول این‌تاریخ با وقت بطلان قربانیها و انقطاع وحی و فترت پیغمبران موافق است و از سفر پنجم تورات این آیه را گرفتند که ایزد تعالی به عبرانی‌می‌فرماید(انوخی‌هستر استیرا پونای‌میهیم‌وهاتق بیوم‌ها هویم)تفسیرش‌اینست که من خداوند هستم وذات خود را تا امروز از مردم پوشانیده‌ام پس هستر استیر را که دو لفظ استار است حساب نمودند ۱۳۳۵ سال شد و گفتند که این مدت زمان انقطاع وحی و بطلان قرابین است و معنی استتار اینست و ذات در ایـن جمله به معنی امر است و از برای صحت این ادعا قول دانیال را در کتاب خود به گواهی آوردنـد (میعیث هوسار هتومید لوثیث شقوص شومیم الف و موثایم وتشیعم) که تفسیرش چنین می‌شود (از آغاز وقتیکه قربان جایز شود تا آنکه پلیدی روی به اضمحلال گذارد هزار و دویست و نود سال میباشد) و باز در دنبال ایـن می گوید (اشری‌ها محکی و یکیع لیامیم الف و شلوش میوث و شلوشیم و حمشا) و تفسیرش اینست طوبی و خوشا بکسی که تـا سال هزار و سیصد و سی و پنج صبر و شکیب نماید.

بعضی از یهود گمان کرده‌اند که میانه‌ی این دو قول چهل و پنج سال است زیرا که قول اول او در ابتدای عمارت بیت‌المقدس بوده و قول اخیر پس‌ازفراغ ازساختمان آن. برخی دیگرمی گویند که قول اول توقیت زمان ولادت عیسی‌است و قول اخیر ظهور اوست و گفتند که چون یعقوب بر یهودا بر کت داد و دعایش

---

[1]- چون تولد عیسی ۳۰۴ تاریخ اسکندری‌است و ۳۱ سال بعد ادعای‌نبوت کرده.

کرد ، بدو خبر داد که ملك و سلطنت از پسران او بیرون نخواهد رفت تا کسی بیاید که سلطنت از آن اوست و یهود می گویند که واقع هم چنین و ریاست از دست آل یهود خارج نگشته زیرا راس‌الجالوت (تفسیر این کلمه رئیس جلا کنندگان که از اوطان خود به بیت‌المقدس جلا شدند) صاحب و امیر برهر یهودی است در دنیا و مالك و مطاع اوست در جمیع اعصار و بر یهود در اکثر احوال فرمانرواست .

نصاری هم این کلمات را که سریانی است دلیل و معتمد خود قرار دادند و آن اینست (یشوع مشیحا فرو قارباً) [۱] تفسیرش چنین می‌شود عیسی مسیح نجات‌دهنده اعظم است و آن کلمات را بحساب جمل حساب کردند و مجموع آن ۱۳۳۵ روز شد پس گمان کردند که مراد دانیال ازاین‌اعداد این کلمات میباشد نه سالهای مذکور زیرا این کلمات در نص گفته‌ی دانیال فقط اعداد است بدون آنکه دانسته شود که معدود آن سال است یا روز یا غیره .

نصاری می گویند که این اعداد به اسم مسیح بشارت است نه بروقت آمدن او و دانیال هنگامی که در زمین بابل در زمره‌ی بنی اسرائیل بدست ایرانیان اسیر بود [۲] وبرای خداوند نمازمی‌خواند در ۲۴روز ماه اول ازسال سوم پادشاهی کوروش بخواب دید که خداوندبراو وحی‌فرستاد که اورشلیم یعنی بیت‌المقدس‌هفتاد سابوع تعمیر می‌شود و برای قوم تو جایگاه امن و راحت می‌شود آنگاه مسیح می آید و کشته خواهد شد پس از آمدن او اورشلیم برای آخرین دفعه ویران می گردد وتا جهان برپاست ویران خواهدبود وسابوع هفت سال است وازاین مدت هفت سابوع دربنای اورشلیم بگذشت واین‌همان زمان‌است که زکریابن برخیابن‌عدوا در کتاب خود می گوید (که من مناره‌ای را درخواب دیدم که درآن هفت چراغ بود هریك

۱ـ یشوع ۳۸۶ ـ مشیحا ۳۵۹ ـ فرو ۲۸۶ ـ قارباً ۳۰۴ مجموع = ۱۳۳۵
نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۲ـ چون کورش را طبری و بیرونی در شمار پادشاهان کلده قرار داده‌اند .

را هفت زبانه) و پیش از این می گوید که دو دوست زربابیل اساس ایـن خانه را بپا نهاد و هم او تکمیل خواهد کرد و مدتی را که از اول ساختمان بیت‌المقدس تا اکمال آن طول کشید ٤۹ سال بود که هفت سابوع می‌شود سپس می گوید که بعد انقطاع وحی و انبیاء و تفرق بنی‌اسرائیل در بلاد عالم و بدون رئیس و سرپرست و ذبایح و مذبح داشتن آنها رسید.

از کلیه مطالبی که ذکر شد هریك از این‌دو دسته ادعایی دارند که به صحت آن نمی‌توان اعتماد نمود که آن را از راه تأویلات که از حساب جمل بیرون آورده‌اند وبعضی تمویهات رکیکه‌ی دیگر و اگرشخص متأمل بخواهد یك دعوی دیگر را که غیراز این دو ادعا باشد با این حساب اثبات کند و همه دلایل را که براین مدعی ذکر کرده‌اند رد نماید کاری است که سخت و دشوار نخواهد بود.

آنچه یهود راجع به بقای ملك در آل یهودا گفته‌اند و به ریاست جالوت تأویل نمودند اگر اطلاق اسم پادشاه و ملك برامثال چنین ریاستی از راه اضافه‌ی به غیرصحیح باشد پس مجوس و صابئین و فرق دیگر آنها در ایـن معنی شریك خواهند بود و سایر بنی‌اسرائیل و غیر بنی‌اسرائیل از دایره‌ی این سلطنت خارج نخواهند بود زیرا هیچ بشری نیست که فرضاً اگر پست‌ترین افراد هم باشد نوعی تملك و ریاست نسبت به زیردستان خود نداشته باشد.

اگر ما لفظ استتار را که درتورات است برعدد حمل کنیم برای‌اینکه بتواند مدتی شود که بین تاریخ بنی‌اسرائیل از خروجشان از مصر تا زمان عیسی‌بن مریم است ما در این تأویل سزاورتر خواهیم بود چه ، مدتی را که میان خروج یهود از مصر تا قیام اسکندر بوده بنابر قول خودشان هزار سال است و عیسی بن مریم در سال سال ۳۰٤ اسکندری متولد شد وخداوند هم او را در سنه ۳۳٦ بسوی خود بالا برد پس عده‌ی سالهای این مدت ۱۳۳۵ سال خواهد شد و این مدت بقای شریعت موسی‌بن عمران است تا زمانی که عیسی آنرا تکمیل کرد.

اما آنچه از دو قول قول دانیال ذکر نموده و به گواهی آورده‌اند اگر

برغیراین تأویل هم حمل کنیم باز ممکن است بلکه بهیچ یك از وجوهی که ذکر نمودند صحیح نیست مگر اینکه مبداء این زمان از مدتیکه بدین دو قول گفتگو کرده مقدم باشد[۳].

بیان مطلب چنین است که اگر مراد این باشد که مبداء این دو مدت وقت واحدی باسد اعم از گذشته و حال و آینده آنوقت برای اختلاف دو مدت تکلم بدین کلمات معنایی نخواهد بود وتفاوتیکه میان دو وقت می‌باشد بهیچ وجه معنی محصل نخواهد داشت .

ولی آنچه نصاری را در دعوی خود لازم می آید بیشتر وظاهرتر است وبیان مطلب آنکه اینطور فرض می کنیم که یهود آمدن مسیح را پس از ۷۰ سابوع از رؤیای دانیال مسلم بدانند باز هم با خروج عیسی پس از این مدت توافق نخواهد زیرا اجماعی یهود است که میان خروج بنی‌اسرائیل‌ازمصر تا تاریخ اسکندرهزار سال تمام است و از کتب انبیا نقل کردند که از زمان خروج بنی‌اسرائیل از مصر تا بنای بیت‌المقدس ۴۸۰ سال است است و از بنای آن تا تخریب بخت‌النصر ۴۱۰ سال، و هفتاد سال هم این خانه خراب و ویران بوده پس روی هم‌رفته ۹۶۰ سال می‌شود و در این هنگام رؤیای دانیال واقع شد که از هزار سال چهل سال کم دارد و باز یهود و نصاری متفق‌اند که ولادت عیسی در ۳۰۴ اسکندری بوده وطبق گفته‌ی خودشان ولادت پس از رویا و عمارت بیت‌المقدس ۳۴۴ سال می‌باشد[۱] و این مدت به تقریب ۴۹ سابوع است و تا ظهورش چهار سابوع و نیم پس درنتیجه ولات عیسی برآنچه فریقین گفته‌اند مقدم خواهد شد[۴] . و یهود را در این قول اشکالی لازم

۱ـ و حال آنکه قبلا این مدت را زمان بطلان قربانیها و انقطاع وحی می‌دانستند و بیرونی می گوید اگر تنها آنرا عدد بدانیم برای ظهور عیسی بهتر است .

۲ـ چون بیست سال هم مانده بود تا هزار سال بین خروج از مصر تا اسکندر .

۳ـ یعنی اگرمبداء این دومدت وقت واحدی نباشد و مدتی بین این دو مبداء فاصله باشد چنین امری درست نیست زیرا یکی از دو مبداء یا هردو مجهول است و حواله به مجهول کاری زشت و ناپسند می‌باشد . نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۴ـ زیرا باید هفتاد سابوع باشد نه چهل ونه ونیم سابوع .

نمی آید و اگر نصاری آنان را در کمیت مدتی که بین عمارت بیت‌المقدس و اول تاریخ اسکندریست تکذیب کنند یهود مقابله بمثل خواهند کرد.

اگر ما قول دو طرف را بکنار بگذاریم و بجدول ملوك کلدانیان که بعداً بیان خواهیم‌نمود بنگریم می بینیم که ازاول سلطنت کورش تا اول پادشاهی اسکندر ۲۲۲ سال است و از سلطنت اسکندر تا تولد عیسی هم ۳۰۴ و رویهم رفته ۵۲۶ سال خواهد شد و چون ما سه سال را از این مدت کم کنیم (چه، عبارت بیت‌المقدس در سال سوم از پادشاهی کوروش بوده است) آنوقت باقیمانده را به سابوع تقسیم نمائیم خواهیم دید بطور تقریب که از زمان رویای دانیال تا میلاد مسیح چند سابوع است پس ولادت عیسی بر آنچه نصاری گفته‌اند مقدم می‌شود.

اما جملی را که به سریانی حساب کردند چول موافق با اعداد معهود است و سالها مراد نیست امری است که قبول آن ممکن نیست و اگر حاسبی بحساب جمل این‌جمله را حساب کند نجاةالخلق من‌الکفر بمحمد ۱۳۵۵ سال‌خواهد شد[۱] و یا حساب کند (بشر موسی بن عمران بمحمد والمسیح باحمد)[۲] مثل اول خواهد شد یا این‌جمله را حساب نماید (یشرق بریة فاران بمحمدالامی) با جمله اول یك‌چیز خواهد شد.

اگر کسی گوید مراد این اعداد بشارت است چون اعداد بشارت با این آیه موافق است آنوقت هرضرر و نفعی که برای نصاری دراین دعوی است بدون هیچ تفاوت او را هم خواهد بود.

بشارت حضرت اشعیا به‌آمدن حضرت خاتم‌الانبیاء بخصوص اگر برای حضرت رسول وصدق‌بشارت براو قول اشعیای نبی استشهاد شود که در کتاب خود می گوید و این‌جمله در حقیقت معنی آن ویا شبیه به معنی است (خداوند اورا

۱- نجات ۵۹- الخلق ۷۶۱- من ۹۰ - الکفر ۳۳۱- بمحمد ۹۴ جمع = ۱۳۲۵
نقل از حواشی اعتضادالسلطنه

۲- بشر ۵۰۲ - موسی ۱۱۶ - بن ۵۲ - عمران ۳۶۱ بمحمد ۹۴ - والمسیح ۱۵۵- باحمد ۵۵ مجموع = ۱۳۳۵
نقل از حاشیه اعتضادالسلطنه

امر کرد که دیده‌بانی را برمنظره بفرستد تا آنچه را که می‌بیند بدو خبردهد پس دیدبان بمنظره شد و گفت که من یك خرسوار و شترسواری را دیدم که یکی از آندو رو کرد وفریاد میزد بابل بهم ریخت و بتهای تراشیده شده آن درهم شکست) و این‌خبر برمسیح که برخر سوار میشد و برمحمد ص که برشتر شوار بود بشارت است باظهور محمد بابل درهم ریست و بتهایش در هم شکست و قصورش متزلزل گردید وسلطنش ازمیان برچیده شد وباز در کتاب اشعیای نبی ازبشارت بمحمدص سخنان مرموز و نزدیك به تأویل واضح بسیار است و اینست که ایشان را برمی‌انگیزاند که اصرار برباطل کنند ودعاوی‌یی را افترا نمایند که عرف خلق برآن جاری نیست که مراد از شتر سوار موسی است نه محمد.

استدلال مجدد از سفر پنجم تورات به ظهور ختم پیغمبران

موسی و پیروانش را با بابل چه‌کار و آیا برای موسی وقوم‌او آنچه که برای محمدص وپیروانش ظاهر گردید هیچ حاصل‌شده و اگراز اهل بابل سربسر نجات می‌یافتند از غنیمت به بازگشت راضی می‌شدند[1] و از چیزهایی که این استشهاد را تأیید می کند بازگفته‌ی خداوند است که در سفرخامس تورات که به مثنی معروف است موسی را خطاب کرده می گوید (زود باشد که مانند تو از برادران بنی‌اسرائیل پیغمبری برانگیزم و کلام خود را در دهان او می گذارم و هرچه را که من امرمی کنم بدیشان بگوید و مردی را که اطاعت ننمود کلام کسی را که با من تکلم می کند من از او انتقام خواهم کشید).

کاش می‌دانستم که آیا بنی‌اسحق را جز بنی‌اسماعیل برادری است و اگر بگویند برادران بنی اسرائیل اولاد عیص هستند آیـا مانند موسی کسی از ایشان

۱ــ این‌مضمون ازبیتی ازاشعار امرء‌القیس گرفته شده که چون بواسطه خونخواهی از بنی‌اسدکه پدر او را کشته بودند به دربار روم رفت و عاقبت مایوس برگشت این شعر را گفت (و قد طوفت فی‌الافاق حتی رضیت من‌الغنیمته بالایاب) یعنی من باندازه‌ای درآفاق گشتم که فقط باینمقدار غنیمت قانع می‌شوم که بخانه خود سلامت برگردم و اینکه سعدی می گوید رضینا من‌نوالك بالرحیل از این شعر گرفته است.

برخاست که به موسی شباهتی داشته باشد و آیا باز آنچه در این سفر است بمحمد ص شهادت نمی‌دهد و ایـن ترجمه آنست (خداوند از طور سینا آمد و از ساعیر بما اشراق فرمود و از کوه فاران آشکار شد و با او دسته‌ای از پاکان بودند که در سوی راست او جا داشتند)[۱].

این کلمات رموز است چون دلیل اقامه شده که این قبیل صفات[۲] سزاوار ذات خداوندی نیست و به صفات او هم نزدیك نیست پس مراد از آمدن حق از طورسینا این‌است که موسی‌را در آنجا مناجات کرد و درخشیدن او ازساعیر ظهور عیسی‌است و آشکار گشتن او از فاران که محل زیست و رشد اسمعیل است وهم در آنجا ازدواج کرد ظهور محمد است که بر تمام اصحاب ادیان با جنودی از پاکان که از آسمان به امداد او آمدند هویدا و آشکارا گشت و کسی که این تأویل را که عیان براو گواهی میدهد منکر باشد ما از اوخواهشمندیم که بر گمراهی‌هایی که در این قول است اقامه‌ی برهان نماید و ما را به خطای خود بیاگاهاند (و من یکن الشیطان له قریناً فساء قرنیا) .

اگر حساب کلمات را به عربی جایز ندانند ما هم حسابی را که به سریانی

۱ــ این مضمون در دعای سمات ذکر شده بدین عنوان و بطلعتك فی‌ساعیر وظهورك فی‌جبل فاران الخ و دعای سمات منسوب به شاه مردان است .

توضیح اینکه کوه فاران در مکه است و می گویند بدین دلیل که از سفر تکوین فصل دوازدهم موطن اسماعیل و مادرش هاجر را پس از هجرت بیابان پاران معرفی کرد و تا اینکه می گوید ودر بیابان پاران ساکن گردید . و در کتاب حبقوق نیز این‌مطلب تکرار شده . و ساعیر هم جبال فلسطین‌است که عیسی از آنجا برخاسته .

۲ــ چون فلاسفه می گویند خداوند جسم نیست و پس‌از اینکه روان آدمی جسم نباشد و حقیقتی غیرمادی و مجرد باشد بطریق اولی آفریدگار روان از روان به مراتب مجردتر است و رفتن و آمدن از شئون جسم است و بدینجهت این قبیل کلمات را که در کتب انبیاء ذکر شده تاویل می کنند حتی در قرآن هم که مذکور است خداوند و ملائکه آمدند همین تاویلات را می نمایند که مراد امر خداوند است که آمد ولی اشاعره که جمود برظواهر دارند می گویند خدا جسم است و خود او می آید .

کرده‌اند جایز نمی‌دانم چونکه تورات و کتب اینددسته از انبیا تمام به عبری‌است و این سخنان که ما و ایشان گفتیم حجج قاطع و ادله واضحی است که کلمه در این کتب از جای خود تحریف یافته و تغییر پیدا کرده و چنگ زدن بمثل این ظنون و تلفیقات قوی‌ترین دلیلی است که صاحب آن از راه حق و هدایت انحراف یافته است ولوفتحنا علیهم با بامن‌السماء فظلو افیه یعرجون لقالو انما سکرت ابصار نابل نحن قوم مسحورون بلکه یهود از دیدن حق کور هستند و ما از خداوند تأیید و عصمت و سداد رای خواستاریم.

یهود مدعی هستند که نصوص‌تورات دال بر این‌است که هر کس ادعای نبوت کند باید اورا کشت بطلان‌این گفتار بسی آشکاراست وجای‌اینگونه سخنان در کتاب دیگر است ازینرو ما بمقصود خود باز میگردیم که کلام بدرازا کشید وسخنی‌سخن دیگر را به میان آورد.

تعداد نسخ تورات

هریك از یهود و نصاری یك نسخه از تورات دارند که با گفته‌ی اصحاب آن موافق است و آن نسخه، که نزد یهود است میگویند که خالی از تخلیط است و نسخه‌ای که نزد نصاری می باشد تورات سبعین نام دارد و شرح این قصه آنست که چون بخت‌النصر به بیت‌المقدس دست یافت و آنجا را خراب کرد طایفه‌ای از یهود جلای وطن کردند و به پادشاه مصر پناهنده شدند و در کنف او اقامت جستند تا آنکه زمان پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس شد و او شنید که تورات کتابی‌است از آسمان نازل گشته و ازاین‌طایفه جستجو کرد تا آنکه‌ایشان‌رادر شهری بیافت وشماره‌ی‌یهود دراینوقت‌قریب ۳۰۰۰۰ بود ازاینرو ایشان را بسوی خود خواند و مسکن داد وملاطفت بسیار کرد واجازه داد که به بیت‌المقدس بروند و بیت‌المقدس را کورش که عامل بهمن بر بابل بود ساخته بود وعمارت شام را به حال نخستین بر گردانیده بود پس بنی‌اسرائیل بقصد خروج از مصر با جمعی از مقربان ملك که شاه به بدرقه‌ی یهودیان فرستاده بود بیرون‌شدند وبطلمیوس گفت که مرا بشما نیازی‌است که اگرحاجت من‌را بر آورید

حق مرا سپاس گزارده‌اید و آن اینست که یك نسخه از کتابتان تورات بمن ببخشید بنی‌اسرائیل حاجت شاه را اجابت کردند و سوگند یاد نمودند که ما بعهد خود خواهیم وفا نمود چون به بیت‌المقدس باز گشتند وعده خویش را وفا نمودند ویك نسخه تورات برای پادشاه فرستادند و این نسخه به عبری بود بطلمیوس نمی‌فهمید پس بسوی ایشان کس فرستاد که کسانی را نزد من بفرستید که یونانی و عبری بدانند تا این کتاب را برای من ترجمه کنند و وعده داد که من ایشان را جوائز و صلات خواهم بخشید.

بنی‌اسرائیل از اسباط دوازده گانه هفتاد و دو تن بر گزیدند که از هرسبطی ٦ نفر باشد و اسماء ایشان نزد نصاری معروف است و آنانرا پیش شاه فرستادند پس به ترجمه‌ی تورات مشغول شدند و ایشان را بطلمیوس دو بدو از هم جدا کرد وبرسر هردونفر ماموری گذاشت که درحال ایشان مواظبت نماید تا آنکه از ترجمه فارغ شدند و ۳٦ ترجمه بدست آمد و آنها را بایکدیگر مقابله کردند جز اختلاف عبارت که در حکایت از یك مقصود حاصل می‌شود چیز دیگری در این نسخ نیافتند پس ملك بوعده خود وفا کرد و ایشان را بطور نیك تجهیز کرد و این مترجمان یك نسخه از این نسخ را خواستند تا آنکه اسباب افتخار و مباهات بر همسرانشان باشد پادشاه هم از بذل آن مضایقه نکرد واین‌همان نسخه است که نزد نصاری‌است و این نسخه به گفته‌ی ایشان تبدیل و تحریف نیافته.

یهود این حکایت را باور نمیدارند و می گویند در نقل تورات مکره ومجبور بودیم و این کاررا برای آن انجام دادیم که از سطوت و شر آن پادشاه هراسان بودیم ولی بازهم درتخلیط وتحریف با یکدیگر تواطی کرده بودیم و تورات را فقط این دو نسخه نیست ونسخه‌ی ثالثی است که نزد سامره که به لامساسیه معروفند موجود میباشد و اینها کسانی‌هستند که چون بخت‌النصر یهود را از شام اسیر آورد ایشان را بجای یهود فرستاد و چون سامره بخت‌النصر را برعیوب بنی‌اسرائیل آگاه کرده بودند و به مقصودی که داشت کمك نموده بودند این بود که ایشان را نکشت و

اسیر نکرد و برای اینکه در تحت تسلط او باشند این‌قوم را در فلسطین جای داد.

مذهب ایشان مخلوطی‌است از یهودیت و مجوسیت و بیشتر ایشان درفلسطین زندگی می کنند و مسکن آنان نابلس نام دارد و در آنجا هیکلی بنا نموده‌اند واز زمان داود در حدود بیت‌المقدس داخل نمی‌شوند چون می گویند که داود ظلم و ستم کرد وهیکل مقدس را ازنابلس بایلیا که بیت‌المقدس باشد نقل نمود وایشان مردم را مس نمی کنند و اگر مس کنند باید غسل نمایند و به رسالت پیغمبرهای دیگر که پس از موسی بودند معتقد نیستند.

اما آن نسخه از تورات که نزد یهود است و بر آن اعتماد می کنند متضمن اعمار بنی‌آدم از هنگام هبوط از بهشت تا طوفان نوح میباشد و جمع این مدت‌ها ۱۶۵۶ سال می‌شود و این مقدار درتورات نصاری ۲۲۴۲ سال است و اما توراتی که نزد سامره است ناطق براین است که این مدت ۱۳۰۷ سال است.

اثینوس که یکی از اصحاب اخبار است گفته : مدتی را که میانه‌ی آفرینش آدم و میان نخستین شب آدینه طوفان بوده دو هزار و دویست وبیست و شش سال و بیست وسه روز و چهار ساعت می‌باشد واین‌قول را ابن بازیار در کتاب قرانات ازاو نقل کرده ولی این گفتار بگفته‌ی نصاری نزدیکتر است و چنین بخیال میرسد که گفته‌ی اثینوس برطریقه‌ی اصحاب احکام از علمای نجوم مبتنی‌است چه، اثرتعسف در آن آشکار است.

و چون اختلاف میان امم چنین بود که گفته شد و قیاس عقلی را درتمیز حق ازباطل مدخلیتی نبود پس دیگر چگونه ممکن‌خواهد بود که شخص جوینده طمع نماید که از حقیقت امر آگاه گردد.

تعدد نسخ انجیل

نه تنها تورات را تعدد و تفاوت نسخ است بلکه انجیل نیز چنین است و نزد نصاری چهار نسخه انجیل می‌باشد که هر چهار در یك مصحف جمع‌است و یکی‌ازآن چهار از متی است و دومین از مارقوس و سومین از لوقا و چهارمین از یوحنا که هریك از این چهار شاگرد برحسب

دعوتی که در شهر خود کرده تألیف نموده‌اند و آنچه را که در هریك از این چهار انجیل از صفات مسیح و گفتار او در روزگار دعوت و وقت دار کشیدن مسیح به عقیده‌ی ایشان ذکر کرده‌اند با یکدیگر مخالف است حتی در نسب عیسی که نسب یوسف نامزد مریم و پرورنده عیسی باشد اختلاف است متی میگوید: یوسف بن یعقوب بن ماثان بن ایلیعرز بن اللیوذ بن اخین بن زادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیوذ بن زربابیل بن شلتیال بن یوخنیا بن یوشیا بن امون بن منشی بن حیزقیا بن احاز بن یوثام بن عوزیا بن یورام بن یهوشافاط بن آسا بن ابیا بن رحبعم بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن باعاز بن سلمون بن نحشون بن عمیناذاب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم که از ابراهیم باز بپایین می آید.

اما لوقا می گوید که او یوسف بن هالی بن مطثث بن لاوی بن ملکی بن یوسف بن متثا بن عاموص بن ناحوم بن حسلی بن ناغی بن ماث بن مطث بن شمعی بن یوسف بن یهوذا بن یوحنن ابن راسا بن زربابیل بن شیلتایل بن ناری بن ملکی بن ادی بن قوسام بن الموزاذ بن عیر بن یوسف بن ایلعزر بن بن یورام بن متیثا بن لاوی بن شمعون بن یهوذا بن یوسف بن یونام بن الیاقیم بن ملیا بن متی بن مطثا بن ناثان بن داود.

و نصاری از این اختلاف بدین طریق عذر می آورند که یکی از سنن واجب تورات این است که چون مردی بمیرد واز زن خود اولادی نداشته باشد برادر میت باید آن زن را بگیرد تا آنکه برای برادر خود نسلی درست کند و چون طفل از شوهر دومین پا به عرصه‌ی هستی گذاشت از جهت نسب منسوب به میت است و از جهت ولادت و حقیقت منسوب به پدر فعلی خود و نصاری می گویند که بهمین جهت یوسف منسوب بدو پدر بود هالی از جهت نسب پدر او بود و یعقوب ازجهت ولادت ومی گویند چون متی یوسف را به نسبت ولادت منسوب کرد یهود بر او طعنه زدند و گفتند موافق کیش ما نسبت یوسف صحیح نیست زیرا پدر نسبی او ذکر نشده این بود که لوقا از راه معارضه با یهود به موجب سنت مذهب ایشان نسب اورا ذکر کرد

و هردو نسب بـه داود می‌رسد و غرض از تذکر نسب همین است چه ، از شرایط مسیح این است که باید پسر داود باشد و برای این نکته نسبت یوسف را به مسیح اضافه کرد و از نسبت مریم چشم پوشی نمود که سنت مذهبی یهود ایـن است که هیچ کس جز از قبیله و سبط خود زن نگیرد تا آنکه انساب مختلط نشود و عادت یهود براین جاری شده که نسبت شخص را به مردها می‌دهند نه بزنان وچون یوسف و مریم هردو تن از یك قبیله و یك دودمان بودند پس ناچار باید بیك اصل و بیك ریشه برسد و غرض از اثبات نسب همین است و نزد هریك از اصحاب مرقیون و اصحاب ابن‌دیصان انجیلی است که پاره‌ای از آنها با اناجیل‌مذکور مخالفت دارد.

و پیروان مانی‌را جداگانه انجیلی‌است که از بدو تا ختم آن با آنچه نصاری گفته‌اند مخالف است و پیروان مانی بآن معتقدند و چنین می‌پندارند که انجیل صحیح همین‌است وبس وآنچه را که مسیح آورده وبدان عمل‌نموده موافق ومطابق با مضامین این انجیل‌است وغیراز آن هرانجیل‌دیگری باطل و پیروان آن به‌مسیح آنرا افتراء زده‌اند .

و انجیل را نسخه‌ایست که به انجیل سبعین موسوم و منسوب به بلامس‌است و در صدر آن چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبدالله سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته و هر کس که در آن انجیل نظر کند بر او پوشیده نخواهد ماند که این انجیل ساختگی است و نصاری و غیر نصاری این انجیل را انکار می کنند .

تاریخ توفان اعظم که توفان نوح است

آنچه پس از این تاریخ است تاریخ توفان اعظم است که زمان نوح بوده که هرچیز در آن غرق شد واین‌تاریخ هم مانند تواریخ دیگر دارای تفاوت و اختلاف است بقسمی که نمی‌شود بصحت آن قطع کرد و نمی‌شود در احاطه بحقیقت آن طمع نمود زیرا اولا میان تاریخ آدم و این تاریخ اختلاف است و در آینده خواهیم گفت که میان ایـن تاریخ و تاریخ اسکندر نیز اختلاف است و یهود از تورات خود و کتب متعلق به تورات چنین

استخراج کرده‌اند که میان توفان و اسکندر ۱۷۹۲ سال بوده ومسیحیان از تورات خود اینطور استخراج کردند که این مدت دو هزار و سیصد و سی و هشت سال بوده.

اما ایرانیان و عامه‌ی مجوس توفان را بکلی منکرند و چنین می گویند که پادشاهی در ما از کیومرث گل‌شاه که نزد ایشان نخستین انسان است متصل بوده و هندیان و چینیان و اصناف امم شرقی با ایشان موافقند و برخی از فرس می گویند که توفان واقع شده ولی اوصافی را که برای آن ذکر می کنند با آنچه در کتب انبیاست مطابق نمی آید ومی گویند این توفان درشام و غرب درعهد طهمورث وقوع یافت و در همه‌ی زمین عمومیت پیدا نکرد و جز امم قلیلی در آن غرق نگشتند و از عقبه‌ی حلوان تجاوز ننموده و به ممالك مشرق نرسید و بازچنین می گویند که مردم غرب را چون حکیمان به توفان انداز کردند ابنیه‌ای مانند هرمین که در مصر است بپا نمودند و با خود گفتند که اگر آفت سماوی باشد ما بدرون آن شویم و اگر زمینی باشد بربالای آن رویم و فارسیان گمان می کنند که آثار توفان و تأثیرات امواج آن بر میانه‌های هرمین آشکار است و بالاتر از نصف آن نرفته.

بعضی می گویند که یوسف این دو هرم را برای ذخیره ساخت در آن طعام و آذوقه برای سالهای خشك نگهداشت[1] و این طایفه از فرس می گویند که چون طهمورث هم ازاین انداز آگاه شد در ۲۳۱ سال پیش‌از وقوع آن امر کرد تاجایی خوش آب و هوا در کشور او بیابند و جز اصفهان جایی که سزاوار این دو وصف باشد نیافتند و آنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند و در سالم‌ترین

۱ـ پیش از اینکه علم مصرشناسی در دنیا پیدا شود عقیده‌ی مردم درباره هرمین بشرحی بود که در کتاب خواندید چنانکه درباره‌ی کتیبه‌ی بیستون نیزچنین اعتقادی موهوم داشتند و می گفتند که این خطوط که به سنگها نوشته شده قباله‌ی شیرین است که فرهاد آنرا به سنگها نوشته و پس از آنکه خوانده شد دیدند که قباله شیرین نیست بلکه یکی از افتخارهای ماست یعنی کارنامه‌ی داریوش است.

جای‌های آن پنهان نمایند و می‌شود برای این مطلب چنین گواه آورد که در زمان مادرجی که یکی ازشهرهای اصفهان است از تل‌هایی که شکافته شده خانه‌هایی یافتند که عدلهای بسیاری از پوست درختی که (توز) نـام دارد و با او کمان و سپر را جلد می کردند پر بود واین پوستهای درخت به کتابت‌هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست .

این قبیل اختلافها در حکایات و اخبار ایشان انسان را براین می‌انگیزاند که چنانکه در برخی کتب است تصدیق کند که کیومرث انسان اولین نبوده بلکه او کامر بن یافث بن نوح است و کیومرث بزرگ و سالخورده‌ای بود که در کوه دماوند نزول کرد و آنجارا تحت تصرف خود آورد تا آنکه کم کم کارش بالا گرفت و ملك او روی بوسعت گذاشت ومردم در آن عصر شبیه به مردم اول پیدایش بودند و او و پاره‌ای از زادگان او بعضی از اقالیم را مالك گشتند و در آخر کار ظلم وستم را پیشه خود قرار داد و نام خود را آدم نهاد و گفت هر کس که مرا جز بدین نام بخواند گردنش را خواهم زد و بعضی از ایرانیان می گویند که او امیم بن لاوذبن ارم بن سام بن نوح بوده .

اما اصحاب نجوم این سالها را از آغاز قران اول ازقرانهای زحل ومشتری که علمای بابل نیز مانند آنرا اثبات کرده‌اند تصحیح نمودند چه ، طوفان در ناحیه‌ی کلده بوده و گفته‌اند که نوح کشتی خودرا در کوفه بساخت ودر کوفه آب از تنورجوشید و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت وطوفان ازاین نواحی بعید نیست و این قران دویست و بیست و نه سال وصد وهشت روز پیش از توفان بوده وعلمای کلده به امر آن اعتنا کردند و توجه مبذول داشتند و سالیان پس از آنرا تصحیح نمودند و یافتند که میان توفان وآغاز پادشاهی بخت‌النصر اول دو هزار وششصد و چهار سال بوده و میان بخت‌النصر و اسکندر چهار صد و سی سال بوده و این رأی به مقتضای تورات نصاری نزدیکتراست .

ابومعشر بلخی برای اینکه اوساط کواکب را در زیج خود به‌تاریخی بنا نهد

به‌این تاریخ نیازمندشده و گمان کرده که توفان هنگامی بوده که کواکب در آخر حوت و اول حمل گرد آمده بودند و ابومعشر در این وقت مواضع ستارگان را استخراج کرد ودید که همه کواکب از آغاز بیست وهفتمین درجه‌ی حوت تا آخرین درجه‌ی اول حمل جمع شده‌بودند این بود که این مرد براین گمان شد که فاصله‌ی توفان تا آغاز تاریخ اسکندر دو هزار وهفتصد و نود سال و هفت ماه وبیست وشش روز مکبوس بوده و این گفتار به رأی نصاری نزدیکتر از دیگر آراء است هرچند از سالیانی که اصحاب نجوم استخراج کرده‌اند دویست و چهل و نه سال و سه ماه کمتر است وچون نزد ابومعشر به طریقه‌ای که او رفته مسلم گشت ادواری را که منجمان ادوار کواکب می گویند سیصد و هشتاد هزار سال بوده که دور نخستین صد و هشتاد سال بیش از توفان میباشد از راه نادانی حکم کرد که توفان در هر صد و هشتاد هزار سال یك مرتبه وقوع یافته و درآینده نیز چنین خواهد بود.

ابومعشر این ادوار کواکب را جز ازمسیرهای کواکب که جز بارصاد اهل فارس به‌دست می آید بیرون نیاورده وبا ادواری که نتیجه‌ارصاد هنداست که معروف به ادوار سندوهند میباشد مخالف است ونیز با ایام ارگبهر[1] و ایام ارکند مخالف

۱ـ اولا مراد ما از (ایام) در اینجا روزهائی نیست که مقابل شب است بلکه مقصود سالها است و این اصطلاح هندی است که به سالها روز می گویند و ابوریحان در مالالهند می گوید که در کتاب بشن دهرم از مارکندیو نقل شده که تجن از او پرسید عمر براهم چه‌قدر است او در پاسخ گفت که کلپ روز براهم است و چنین کلپ شب براهم است و هر هفتصد و بیست کلپ یکسال برهمن است و تاکنون صد سال از عمر براهم می گذرد.

اکنون که دانستیم مراد از ایام سال است نه روز معمولی باید دید ارجبهر و ارکند کیستند؟

ابوریحان درکتاب هند می گوید که کوبت کال قومی شریر بودند وهندیان به‌انقراض ایشان تاریخ گذاشتند و بلب آخرین مردی از ایشان بود و تاریخ آنها دویست و چهل و یکسال از شککال کمتر است و تاریخ منجمین پانصد و هشتاد و هفت سال متأخر از شککال است و زیج کند کاتك که معروف بارکند است براین تاریخ مبتنی است و تفصیل این‌قسمتها را باید درکتاب هند دید.

اما ارجهبر ابوریحان می گوید که این کلمه ارجهبد بوده و هندیان این دال را

←

است و اگر شخصی بخواهد که با ارصاد بطلمیوس یـا ارصاد اصحاب تجربه از محدثین ادواری بدست آورد البته بکمك اعمال مشهوره برای او امکان خواهد داشت چنانکه برای بسیاری از دانشمندان از قبیل محمد بن اسحق بن استاد بنداد سرخسی و ابوالوفاءمحمدبن محمد بوزجانی فراهم شده وچنانکه برای من بویژه در کتاب استشهاد باختلاف ارصاد فراهم گشته .

بهریك از ادوار ، کواکب در آغاز و انجام حرکت خود در اول حمل جمع می‌شوند ولیکن دراوقات مختلف و اگر کسی حکم نماید که کواکب دراول حمل در آنوقت مخلوق شده‌اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل اول عالم بوده و یا آخرعالم است، البته ادعایی بلادلیل خواهد بود . اگر چه داخل درحد امکان است ولیکن مانند این قبیل قضایا را جز به دلیلی روشن و یا به گفته‌ی شخصی که از اوائل و مبادی موجودات باخبر باشد که گفتار او در جان مانند وحی تأثیر کند نمی‌توان باور کرد زیرا ممکن‌است این اجرام هنگامی که آفریدگار آنها ابداع و احداث نموده متفرق و پراکنده باشند و این حرکات که برحسب قواعد ریاضی در چنین مدتی در یك نقطه جمع شوند برای آنها باشد .

چنانکه اگر ما دایره‌ای فرض کنیم و در مواضع متفرقه از آن حیواناتی بگذاریم که پاره از آنها تندرو وبرخی‌دیگر کندرو باشند وهر کدام از نوع‌حرکت خود بحرکت درآیند در اوقات متساوی حرکات متساوی کنند و نیز این مسئله را هم بدانیم که در وقت معین و مفروضی فواصل و ابعاد و مواضع و مسیر هریك از آنها در شبانه روز چه مقدار بوده و از شخص محاسب بپرسند که چه مقدار زمان لازم است که پس از این اجتماع گفته شده در نقطه دیگر مانند این اجتماع دست

→ طوری تلفظ می‌کنند که میان دال و را باشد و بدین جهت ارجبهر گفته شده که تبدیل دال به راء است و سپس تصحیفات دیگری در این کلمه واقع شده و ابوریحان می گوید اگر ما این لفظ را با تصحیفاتی که درآن شده به هندی‌ها بگوییم ایشان نخواهند فهمید مقصود از آن چیست .

دهد و یا آنکه پیش از این اجتماع درچه نقطه‌ای این جانوران گرد آمده بودند اگر شخص محاسب در پاسخ بگوید که هزاران هزار سال لازم است از گفته او لازم نمی آید که در زمان گذشته و یا آینده چنین باشند ولیکن مقتضای پاسخ او بطور مشروح این است که اگر این جانوران بحالت کنونی در زمان گذشته هم چنین بودند و در آینده نیز چنین باشند جز آنچه حساب خبر می‌دهد نخواهد بود اما تحقق و وجود خارجی یافتن این مطلب موکول بعلم و صنعتی غیر از علم وصناعت حساب است .

اگر شخصی که حکم به ادوار می کند اینطور گوید که ستارگان چون در آغاز حمل جمع شدند در همه‌ی ادوار نیز چنین خواهد بود و در همین نقطه گرد خواهند آمد زیرا بنابر زعم او احوال فلکی قابل کون وفساد نیست و گذشته چنین بوده که اکنون است البته این حکم نیز دعوای ساده‌ای خواهد بود که گوینده می‌خواهد خود را بدان فریب دهد بدون آنکه دلیلی در دست داشته باشد وچون برهان برهردو طرف نقیض نمی‌شود اقامه کرد و تنها اختصاص به یکی از دوطرف خواهد داشت و طرف دیگر را نفی خواهد نمود[1] بنابراین ما دلیل برحدوث عالم می آوریم ودلیل‌ما اینست:

دلیل برحدوث عالم

نزد فلاسفه و مردمی دیگر آشکار شده که خروج همه افراد لانهایت از قوه به فعل محال است و حرکات و ادوار و ازمنه معدود و قابل شمار هستند که قابل فزونی و بیشی می باشند پس درنتیجه حرکات و ادوار و ازمنه لانهایت نیستند[2] .

۱ـ یعنی نمی‌شود که هم برهان آورد عالم حادث است و هم برهان آورد عالم قدیم است پس اگر ما برهان آوردیم عالم حادث است بطور مسلم قدم آن از میانه می‌رود .

۲ـ همینطور که ابوریحان می گوید جای این مباحثات در این کتاب نیست و این مسئله یکی از مشکلترین مسائل کلامی است و خلاصه‌ی دلیل حکما بر رد استدلال بیرونی این است که لازم نیست هرحقیقتی که یك یك افراد و اشخاص آن از قوه به فعل آمده باشند کل وهمه‌ی آن افراد بفعل برسند «ما مسلم نداریم گذشته بطور مجموع به فعل درآمده باشد بلکه امور گذشته یکی یکی به وجود آمده است وحکم بهریك غیرازحکم برمجموع گذشته است» . نقل از ترجمه‌ی فصل نهم مقاله سوم طبیعیات شفا ترجمه مرحوم فروغی

شخصی که دارای انصاف و حق‌جو باشد به‌این دلیل کفایت و قناعت می کند و اگر خواست که عناد خرج دهد و به‌تمویهات اهل مکابره تمایل جوید در ازاله‌ی شکوك از قلب او و مداوای مرض عقلی او و در غرس نهال حق و حقیقت در جان او به دلائلی که بیشتر ازاین کتاب خواهد شد نیازمنداست وجای این قبیل مباحثات کتابی دیگر است .

نه تنها اختلاف ارصاد بلکه اختلاف ادوار نیرومندترین دلیل و قویترین معینی است که آنچه را ابومعشر مرتکب شده (و ابلهانی که بصحت و راستی ادیان طعنه می کنند و ادوار سند وهند و امثال آنرا برای دشنام به مردمی که به رستاخیز معتقدند و ایشان‌را از ثواب وعقاب اخروی خبرمی‌دهند دستاویز کرده‌اند وعلمای هیئت و حساب را نیز بهم‌عقیده گی بـا خود متهم کرده‌اند) دفع نماید و اگر چه برشخصی که کمترین اطلاع از علم و دانش داشته باشد حقیقت امر پوشیده نیست.

تاریخ بختنصر اول

پس‌از این تاریخ تاریخ بخت‌النصر اول است که بفارسی بخت نرسی بـاشد و در تفسیر این نام گفته‌اند که معنای آن شخص بسیار گریان و نالان باشد و به عبرانی یوخذ نصار است و نیز در معنای این نام گفته‌اند عطاردی گویان و وجه تسمیه این است که او بسیار حکمت دوست و دانش پرور بوده و همواره خردمندن را به دور خود جمع می کرد و چون این نام را تخفیف دادند و تعریب کردند بختنصر شد و ایـن آن بخت‌النصر نیست که بیت‌المقدس‌را خراب کرد زیرا میان این دونفر صد و چهل و سه سال برحسب جداولی که درآتیه خواهد آمد فاصله بوده .

و تاریخ ایـن پادشاه به سالهای قبطی مذکور است و در استخراج مواضح کواکب بسیار در مجسطی این تاریخ بکار بسته شده زیرا بطلمیوس این تاریخ را برای خـود انتخاب کرده بـود و اوساط کواکب را بـه آن استخراج می‌نمود .

ادوار قاللبس

سپس ادوار قاللبس است و نخستین ادوار او در سال ۴۱۸ بختنصر بوده و هردوری از این ادوار هفتاد و شش سال خورشیدی است و کسی که این مطلب را نداند به‌آنچه در کتاب مجسطی یافته که بسالهای قبطی ذکر شده استدلال می کند.

و بیان مطلب آن است که ابرخس و بطلمیوس اوقات ارصاد خود را به شبها و روزها و ماههای قبطی ذکر می کنند و بعداً آنرا به ادواری که با ادوار قاللبس موافقت کرده تطبیق می کنند بدون آنکه حقیقت امر چنین باشد ولیکن اولین ادواری که ماهها را به مسیر قمر و سالها را به مسیر آفتاب بکار بسته‌اند مستعمل است دور ثمانیه است و دور دوم دور نوزده‌تایی است و قاللبس از اشخاصی بوده که او و قومش اصحاب تعالیم و ریاضی بودند و این دور را که مشتمل بر چهار دور نوزده‌تایی است استخراج کرد.

برخی مردم گمان کرده‌اند که این ادوار با دیدار ماه استعمال می‌شود نه بحساب زیرا در آن زمان کسی هنوز به‌حساب کسوف که اندازه شهر قمری جز بآن دانسته نمی‌شود، متفطن نشده بود و این حساب جز بدانستن آن تمام نمی‌شود و نخستین کسی که به حساب کسوف آشنا شد تالس است که از اهل ملطیه بوده که چون بسیار با اصحاب ریاضی رفت وآمد می کرد و علم هیئت و حرکات کرات را از ایشان یاد گرفته بود از اینرو به استنباط خورشید گرفتگی دسترسی یافت و به مصر رفت و مردمان را از وقوع کسوف ترسانید وچون گفته‌ی او راست آمد تالس را بزرگ داشتند.

و خبر مذکور در شمار ممکنات است زیرا هر علم و صنعتی را مبادی است که به‌آن منتهی می‌شود وهرچه علم به مبداء خود نزدیکتر باشد بسیط‌تر وساده‌تر می گردد تا آنکه یکباره به مبداء خود برسد و تنها به همان مبداء خود منحصر گردد.

ولی آنچه را که بایدباید مراعات کرد اینست که نباید بطور مطلق گفت کسی

پیش از تالس از حساب کسوف آگاه نبوده چه، پاره از مورخان او را هم‌عصر با ارشیر بابك دانسته‌اند و برخی با کیقباد و اگر چنانچه معاصر و هم‌زمان با اردشیر باشد ابرخس و بطلمیوس براو مقدم خواهند بود[۱].

و اگر درعصر کیقباد باشد که نزدیك به‌عصر زردشت‌است و زردشت درعلم و دانش نصف‌حکمای حران و پیشینیان ایشان بوده در علم ودانش پایه بلندی داشت که علم کسوفات نزد دانش او ناچیز بوده پس اگر هم این قول درست باشد بطور مطلق نخواهد بود بلکه مشروط به‌شرایطی خواهد بود.

تاریخ فیلفس پدر اسکندر مقدونی

پس از این تاریخ، تاریخ فیلفس پدر اسکندر است که به سالهای قبطی است و بسیار روی می‌دهد که این تاریخ را از مرگ اسکندر مقدونی بناء حساب می کنند و هردو یك‌چیز است وفقط اختلاف لفظی است زیرا پس از اسکندر بناء نوبت به فیلفس رسید و خواه که مبداء ایـن تاریخ را از ممات اسکندر بدانیم یا از قیام فیلفس فرقی نمی کند چه، تاریخ فصل مشترك میان این دو نفر است و آنانکه ایـن تاریخ را به‌کار می‌بندند به اسکندر انیین معروف شده‌اند و ثاون اسکندرانی زیج خود را که معروف به قانون است براین تاریخ بنا نهاده است.

تاریخ اسکندر ذوالقرنین

پس از این تاریخ، تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذوالقرنین دانسته‌اند وبرای اختلافی که دراین‌باب‌است پس‌ازاین‌فصل فصلی‌جداگانه ترتیب‌خواهم‌داد، و تاریخ اسکندر به سالهای رومی است وبیشتر امم بدین تاریخ عمل می کنند وچون

۱ــ این دسته از مورخان بسیار از تاریخ زمـان تالس دور بوده‌اند و تالس مسلماً چندین قرن بر ابرخس و بطلمیوس مقدم بوده ولی با آنکه ما در نجوم دورساروس داریم که به منجم بزرگ بابل منسوب‌است قطعاً نمی‌توان گفت تالس نخستین کسی‌است که ازحساب کسوف آگاه بوده و مسلماً کلدانیان در امر نجوم بر یونانیان سمت استادی داشته‌اند از اینجاست که مردی شرافتمند مانند ارسطو درکتاب مماء و عالم می گوید ما مدیون‌کلدانیها هستیم و از ارصاد آنان ما بهره‌ور می‌شویم.

اسکندر هنگامی که بیست و شش ساله بود از یونان پا بیرون گذاشت و به عزم مواجهه با دارا پادشاه ایران شتافت و به بیت المقدس رسید ویهود در آنجا سکونت داشتند اسکندر ایشان را امر کرد که تاریخ موسی و داود را کنار بگذارند و تاریخ اورا بکار بندند وسال ورود اورا به بیت المقدس آغاز تاریخ بدانند که بیست و هفتمین سال میلاد او بود و یهود فرمان اسکندررا بکار بستند و یوغ امر اورا گردن نهادند زیرا اخبار بـه یهود اجازه می‌داد که چون هر هزار سال از زمان موسی بگذرد در بکار بستن تاریخ نوینی آزاد خواهند بود و قضا را در آن سال هزار سال تمام شده بود و چنانکه ذکر کرده‌اند قربانیها و ذبایح ایشان منقطع شده بود این بود که یهود به تاریخ اسکندر منتقل شدند وآنچه را که از اعمال ماهانه و روزانه نیازمند بودند از سال بیست و هفتم تولد اسکندر که نخستین سال حرکت او بود آغاز کردند تاآنکه هزار سال تمام شد و پس از آنکه از تاریخ اسکندر هزارسال گذشت در هنگام تمام شدن آن حادثه بزرگی روی نداد که آنرا مبداء تاریخ بدانند و بهمان حالت پیشین که تاریخ اسکندری باشد پایدار ماندند و سروکار یونانیها با همین تاریخ بوده چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل در کتابی که ترجمه کرده می گوید و یونیان پیش از این تاریخ به خروج یونان بن بورس از بابل به سوی مغرب تاریخ می گذاشتند .

تاریخ اغسطس پس‌ازاین‌تاریخ ، تاریخ اغسطس‌است واین پادشاه سرسلسله‌ی قیاصره است و معنای قیصر به لغت فرنگی پاره شد از آن می باشد وسبب این نام گذاری آن است که مادرقیصر در دردزه جان را بجان آفرین تسلیم کرد در حالی که قیصر را حامله بـود و شکم مادرش را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند و به قیصر لقب دادند[1] و او همواره به دیگر پادشان مباهات میکرد که از فرج زنان بیرون نیامده چنانکه احمدبن سهل بن هاشم بن ولیدبن حملة بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار به همین جهت که در قیصر گفته شد افتخار می نمود

۱ــ عمل سزارین بهمین مناسبت نامیده شده .

و مردم را وقتی می‌خواست دشنام بدهد می گفت ای پسر فرج .

اصحاب اخبار گفته‌اند که عیسی بن مریم در چهل و سومین سال از سلطنت او زاییده شد ول این خبر با سیاق تواریخ و سالیان از جداولی که در آتیه خواهد آمد و در آنها تعدیل شده است صحیح نیست و برحسب آن جداول ولادت عیسی در هفدهمین سال از پادشاهی اغسطس بوده و این قیصر بود که اسکندر اینها را از حساب قبطی خود که مکبوس بود مجبور ساخت که بحساب کلدانیان که در عصر ما در عصر معمول است انتقال یابند و این قضیه درششمین سال از پادشاهی او بود و به همین سال تاریخ گذاشتند .

تاریخ انطینس

پس از این تاریخ ، تاریخ انطینس است که یکی از پادشاهان روم بوده و این تاریخ نیز به سالهای رومی است و بطلمیوس کواکب ثابته (ستارگان ایستاده یا ستارگان بیابانی- کتاب تفهیم) را دراولین‌سال سلطنت او تصحیح کرد و در کتاب مجسطی قرار داده و گفته است که این ستارگان در هرسال یك درجه حرکت می کنند .

تاریخ دقلطیانوس

سپس تاریخ دقلطیانوس‌است و اوآخرین پادشاه بت‌پرست از ملوك روم است و چون سلطنت بـاو انتقال یافت در دودمان او بماند وپس‌از او قسطنطین نخستین پادشاهی‌است از ملوك روم که مسیحی شد و سالیان این تاریخ رومی است و دیده‌ایم که اصحاب زیج‌ها این تاریخ را بکار می‌بندند وآنچه از مسائل و موالید و قرانها نیازمند می‌شوند باین تاریخ یادآوری می کنند .

تاریخ هجری

سپس ، تاریخ هجرت پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص است که ازمکه به‌مدینه هجرت فرمودند واین‌تاریخ به‌سالهای قمری است که آغاز آن به دیدار ماه بستگی دارد نه به حساب و همه‌ی مسلمانان به این تاریخ عمل می کنند و از ایـن جهت وقت هجرت را آغـاز تاریخ دانستند و از مولد و مبعث و وفـات پیغمبر ص چشم پوشی کردند که بنابر روایت میمون بن

مهران مستندی[۱] نزد عمر بن خطاب آوردند که ظرف پرداخت آن ماه شعبان بود و عمر گفت که مراد کدام شعبان است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید واصحاب گفتند ما باید چاره‌ای آنرا ازعادت ایرانیان بدست آوریم و هرمزان را حاضر کردند واین اشکال را بدو باز گفتند هرمزان گفت ما ایرانیان را حسابی است که ماه روز می گویید یعنی حساب ماهها و روزها و چون ایـن لفظ را تعریف کردند مورخ شد و مصدر آنرا تاریخ قرار دادند و هرمزان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان مانند آنرا بکار می بندند برای ایشان شرح داد و عمر به‌اصحاب پیغمبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم بکار بندند.

برخی گفتند: تاریخ رومیان را انتخاب کنیم زیرا رومیان به تاریخ اسکندر عمل می کنند، ولی این قول را نپسندیدند بدین دلیل که تاریخ رومیان طولانی است.

دسته‌ای دیگر گفتند: به تاریخ ایرانیان عمل کنیم و این رأی نیز درمقابل آراء دیگررد شد بدین شرح که ایرانیان هروقت پادشاهی ازایشان به تخت شاهی جای گیرد تاریخ پادشاهان پیش را کنار می گذارند و از آغاز سلطنت پادشاه فعلی خود تاریخ می‌شمارند، بالجمله اصحاب در این مسئله با یکدیگر اختلاف کردند و شعبی روایت می کند که ابوموسی اشعری به عمربن خطاب نوشت که از شما بما نامه‌هایی می آید که بدون تاریخ است و عمر دیوان‌ها و دفترهایی ترتیب داده بود که خراج مملکت را در آنجا ضبط می کرد و به تاریخ نیازمند شد و تواریخ را دوست نمی‌داشت در این هنگام بود که اصحاب را بدور خود جمع کرد و با ایشان

۱– کلمه‌ای که ابوریحان بکار برده صك است و من درترجمه‌ی پیشین چك جای‌آن گذاشته‌ام ولی هیچیك‌ازعربی وفارسی کلمه مقصود را نمی‌رساند ودرحبیب‌السیر وثیقه ذکر شده که باز هم از ادای مقصود نارساست وگمان می کنم که مستند وافی به مقصود باشد.

مشاوره کرد وچون یگانه زمانی که ازهرشبهه دور بود زمان هجرت بود که پیغمبر بهمدینه رسید و آن روز دوشنبه‌ی هشتم ربیع‌الاول بود که آغاز آن‌سال روز پنجشنبه بود عمر آنرا مبداء تاریخ دانست و هرچه را که نیازمند می‌شد با این تاریخ رفع نیازمندی می‌نمود و این واقعه در هفدهمین سال هجرت بود.

در مولد و مبعث پیغمبر بقدری خلاف است که نمی‌شود آنرا اصل دانست زیرا اصل و مبداء در تواریخ باید واقعه‌ای باشد که در آن خلاف نباشد و شعبی می گوید برخی از اصحاب گفته‌اند که مولد پیغمبر دوشنبه بوده و پاره‌ای دیگر گفتند که شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتند که سیزدهم ربیع‌الاول بود و نیز اختلاف شد که تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان باشد این بود که در مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلافات نیز اختلاف شد وهمچنین سالها با یکدیگر تفاوت دارند برخی مکبوس‌اند و برخی پس از آنکه نسئی حرام شد غیرمکبوس.

نیز سبب این که هجرت را مبداء دانستند اینست که پس از هجرت امر اسلام راست آمد و شرك رو گردانید و پیامبر از دامهایی که کافران مکه برای او گسترده بودند رهایی یافت و پیوسته فتحی پس از فتح دیگر برای او دست می‌داد.

پس، هجرت از برای پیغمبر مانند قیام سلاطین به پادشاهی و تصفیه‌ی کشور از مخالفان محسوب است. اما وفات پیغمبر اگرچه معلوم بود ولی پسندیده نیست که به مرگ پیغمبری و یا به هلاك پادشاهی تاریخ گذاشت مگر اینکه پیغمبری باشد دروغین و یا آن پادشاه دشمن کشوری باشد (که مردم از مرگ او خشنود شده باشند و بهتر آن‌است که مرگ اورا عید بدانند) و یا آنکه این پادشاه کسی باشد که سلطنتی به انقراض او منقرض شده باشد و پیروان و دوستداران او از باب تأسف و سوگواری از این واقعه به مرگ او تاریخ بگذارند و این کار هم بسیار کم و نادر است. مانند اسکندر مقدونی بناء که چون او درشمار اشخاصی بود

که باو تاریخ از ملوك کلدانی و مغربی به بطالسه (که مفرد آن بطلمیوس است یعنی مرد جنگی) منتقل شد به مرگ او تاریخ گذاشتند . و نیز مانند یزدگرد بن شهریار که زردشتیان به وقت هلاك او تاریخ گذاشتند زیرا سلطنت ایرانیان به هلاکت یزدگرد برچیده شد و زردشتی‌ها از راه حزن و اندوه به یزدگرد و برای تأسف و تلهف به زوال استقلال ایرانیان به مرگ این پادشاه تاریخ آغاز کردند .

نام سالیان میان هجرت و وفات پیغمبر ص

مسلمانان در عهد پیغمبر هرسالی را که میان هجرت و وفات بود به‌نام‌مخصوصی که ازواقعه‌ای که در آنسال روی داده بود مشتق نموده بودند نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را (سنة‌الاذن) می گفتند و سال دوم را (سنة‌الامر بالقتال) می‌نامیدند و سال سوم را (سنة‌التمحیص) و سال چهارم را (سنة‌الترفئه) و پنجمین سال را (سنة‌الزلزال) و ششمین سال را (سنة‌الاستئناس) و هفتمین سال را (سنة‌الاستغلاب) و هشتمین سال را (سنة‌الاستواء) و نهمین سال را (سنة‌البرائه) و دهمین سال را (سنة‌الوداع) می‌نامیدند و همین که یکی از این نامها را به زبان می آوردند کفایت می کرد که بگویند چه سال هجری است .

تاریخ یزدگردی

سپس ، تاریخ پادشاهی یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز است و این تاریخ بسالهای پارسی‌است و مکبوس‌نیست و چون عمل بآن سهل و آسان است اینست که در زیجها این تاریخ ذکر می‌شود و بدین‌سبب تاریخ این پادشاه از دیگر تاریخ سلاطین ایران مشهورترشد که او پس‌از گسیختگی شیرازه سلطنت و چیره‌شدن زنها برملك و غلبه براشخاصی که مستحق این مقام نبودند به پادشاهی قیام کرد و نیز آخرین پادشاه ایران بود که شکست خورد و بیشتر جنگهای ایران و وقایع مشهور با عمر بن خطاب بدست او جاری شد تا آنکه سرانجام سلطنت ازدست او بیرون رفت وشکست خورد و بدست آسیابانی در مرو شاهجان کشته شد .

تاریخ معتضدی

پس از این تاریخ، تاریخ احمد بن طلحه امیر المؤمنین معتضد بالله عباسی است و این تاریخ به سالیان رومی و ماههای فارسی است ولی به مأخذ دیگر و این تاریخ در هر چهار یك روز کبیسه می‌شود.

سبب وضع این تاریخ چنانکه ابوبکر صولی در کتاب اوراق می گوید و حمزة بن حسن اصفهانی در رساله‌ی خود که در اشعار مشهور در نیروز و مهرگان نوشته چنین می گوید که متوکل عباسی در شکارگاه مشغول گردش بود ناگاه به کشتزاری رسید که هنوز خوشه‌های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت عبیدالله بن یحیی از من اجازه خواست که از مردم مالیات و خراج بستاند با آنکه هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا بما خراج دهند در پاسخ عرضه داشتند که این کار زیانهای فراوان به مردم وارد ساخته و رعایا دسترنج خود را پیش فروش می‌نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم چون از پرداخت مالیات ناتوان هستند از وطن مادرزاد خود کوچ می کنند و مردم از این کار بسیار شکایت دارند.

متوکل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟ گفتند که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوایل نوروز از رعایای خود خراج می‌ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو و سرمشق ملوك عرب شدند.

متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا مؤبد را حاضر کردند و به مؤبد گفت که در این مسئله بسیار گفتگو شده من هم نمی‌توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با محبت و رعیت‌پرور بودند و به عدل مشهور جهانیان و همواره بکار مردم نظر داشتند چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج می گرفتند؟

مؤبد عرضه داشت هر چند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج می‌خواستند ولی نوروز هنگامی فرا می‌رسید که غلات بدست آمده بود.

متوکل گفت : چطور چنین چیزی امکان دارد ؟ مؤبد کیفیات سالها و شمار روزها را بانیازمندی آنها به کبیسه برای متوکل بیان کرد و گفت ایرانیان همواره سال را کبیسه می کردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت مارا از میان برد کبیسه تعطیل شد و این تعطیل و اهمال کبیسه است که سبب زیان مردم شده و دهقانان در عهد هشام بن عبدالملك نزد خالد قسری جمع شدند و بـرای او شرح دادند که سهل‌انگاری در امر کبیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که یك ماه نوروز را به تأخیر اندازد خالد قسری از برآوردن حاجت دهقانان شانه تهی کرد و ایـن خبر را به هشام بن عبدالملك اموی نوشت هشام پاسخ داد که من می‌ترسم این کار در شمار نسی باشد که خداوند فرموده (نسی زیادت در کفر است) و چون روزگار هارون‌الرشید رسید نیز مردم به درگاه یحیی بن خالد بن برمك جمع شدند و ازاو درخواست کردند که دوماه نوروز را عقب بیندازد ویحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را برآورد ولی دشمنان برامکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج می‌دهد این بود که یحیی نیز از این کار صرفنظر کرد و همینطور امر کبیسه بماند .

پس‌ازآنکه سخنان مؤبد تمام شد متوکل ابراهیم‌بن عباس صولی‌را به دربار احضار کرد و اورا امر نمود با مؤبد دربارهٔ نوروزهمراهی کند و روزهارا بشمارد و قانون تغییرناپذیری وضع نماید و از طرف متوکل به همه شهرها بنویسد که نوروز را تأخیر بیندازند و چون ابراهیم بن عباس صولی با مؤبد نشستند و حساب نمودند براین عزم شدند که نوروز را به‌هفدهم بیندازند و متوکل نیز این رأی را پسندید و به‌آفاق و اطرف کشور نامه‌ها نوشتند که حکام نیزچنین کنند و این‌واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود و بحتری را در این موضوع چکامه‌ایست که متوکل را بآن کار بزرگ مدح و ستایش کرده و می گوید :

ان یوم النیروزقدعاد للعهد الذی کان سنّه اردشیر

انت حولته الی الحالة الاولی وقدکان حائراً یستدیر

فافتتحت الخراج فيه فللامة فى ذاك مرفق مذكور[۱]

منهم الحمد والثناء و منك العدل فيهم والنائل المشكور

ومتوكل کشته شد ونتوانست این کاررا بپایان رساند ومعتضد بجای اونشست وپس از آنکه کشوررا ازوجود مردم یاغی وطاغی پاك کرد وفرصتی یافت که به امور رعیت سر کشی کند مهم‌ترین چیزی که به نظر او رسید امر کبیسه بود که باید آنرا به اتمام رساند و معتضد مانند متوکل تصمیم گرفت که نوروز را به تأخیر اندازد جز اینکه میان متوکل و معتضد این فرق است که متوکل میان سالی را که در او بود و سال اول تاریخ پادشاهی یزدگرد را گرفت و معتضد میان سالی را که در او بود و سالی را که پادشاهی از دست ایرانیان به هلاکت یزدگرد بیرون رفت و یا خود معتضد براین گمان بود و یا دیگر اشخاصی که این کار بدست ایشان شد که ایرانیان از زمان هلاکت یزدگرد کبیسه‌ی خودرا اهمال کرده‌اند و این مدت را دویست وچهل و سه سال یافتند که سهم آن از ارباع شصت روز و کسری خواهدبود ومتوکل این شصت روزرا بر نوروزسال خود بیفزود وآنرا آخر این ایام دانست وآن اول روز خردادماه آن سال بود و روز چهارشنبه و موافق با یازدهم حزیران سپس، نوروز را به ماههای رومی بردند تا آنکه هروقت رومیان شهور خود را کبیسه می کنند نوروز نیز کبیسه شود وآنکس که تولیت این کار را عهده‌دار بود وبه‌پایان رسانید ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود که علی بن یحیی منجم دراین کار می گوید :

يا محيى الشرف اللباب مجدد الملك الخراب

و معيد ركن الدين فينا ثابتا بعد اضطراب

۱ــ عید نوروز بهمان عهدی که اردشیر آنرا وضع کرده بود برگشت و تو این عید را بحالت نخستین خود برگرداندی با آنکه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت و در این روز گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این کار بسیار موافقت و مرافقت شده وظیفه آنان سپاسگزاری و ثناخوانی تست و وظیفه تو عدل و داد برآنان است .

فت الملوك مبرزا فوت المبرز فی الحلاب

اسعد بنوروز جمعت الشکر فیه الی الثواب

قدّمت فی تأخیره ما اخروه من الصواب

و نیز علی بن یحیی در این واقعه می گوید :

یوم نیروزك یـوم واحد لایتأخر فی حزیران یوافی ابداً فی احدعشر

اگرچه در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز به کبیسه‌ای که استحقاق داشت نرسید زیرا ایرانیان از هفتاد سال پیشتر از یزدگرد کبیسه خود را اهمال کرده بودند و در زمان یزدگرد بن شاپور دو ماه کبیسه کرده بودند یك ماه برای اینکه سال باید به تأخیر افتد که واجب بود چنانکه بعداً خواهیم گفت و یك ماه هم برای آینده تا آنکه زمان درازی از کبیسه دل آسوده باشند وچون ازسالهایی که میان یزدگرد بن شاپور و یزدگرد بن شهریار صد و بیست سال کنیم به‌طور تقریب نه به تحقیق هفتاد سال خواهد ماند زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است وحصه‌ی این هفتاد سال هفده روز می‌شود پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز به تأخیر افتد نه شصت روز تا آنکه در نتیجه نوروز در بیست و هشتم حزیران باشد ولیکن شخصی که این کار را عهده‌دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کبیسه مانند روش رومیان است این بود که برطبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملك ایشان گرفت با آنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آنرا بطور مشروح بیان کردیم .

اشاره‌ای به تواریخ دیگر که غیرمشهور است

این بود آخرین تاریخ مشهور و شاید اممی را که اوطان ایشان از مـا دور است تواریخ دیگری باشد که ما از آن بی‌خبریم و آن تواریخ متروك بـاشد مانند تاریخ ایرانیان در عهدی که زرتشتی بودند که بقیام هر پادشاهی تاریخ میگذاشتند و چون هر پادشاه می‌مرد تاریخ او را ترك می‌نمودند و از نو به آغاز پادشاهی دیگر که جانشین او بود آغاز می کردند و مدت پادشاهی ایشان درجداولی که خواهد آمد مذکوراست

و مانند بنی‌اسماعیل از تازیان که به ساختن کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل تاریخ می گذاشتند تا آنکه پراکنده شدند واز تهامه بیرون رفتند و آنانکه از تهامه بیرون رفتند به‌خروج خود تاریخ گذاشتند و آنانکه باز ماندند به آخرین دسته از رفتگان تاریخ شروع کردند تا آنکه تاریخ طول کشید و به سال ریاست عمرو بن ربیعه که معروف به عمرو بن لحی است تاریخ نهادند و این مرد کسی‌است که می گویند دین ابراهیم را تبدیل داد و از شهر بلقاء بت هبل را آورد و اساف و نائله را ساخت و چنانکه نقل کردند در عهد شاپور ذوالاکتاف بود ولی جمع میان دو قول فریقین در تاریخ به این مطلب گواهی نمی‌دهد.

سپس عربها به سال مرگ کعب بن لوی تا عام‌الغدر که سالی که پاره‌ای از ملوك حمیر برای کعبه جامه‌هایی فرستاده بودند و بنو یربوع آنهارا به چپاول بردند و مردم با برخی دیگر در کعبه نزاع نمودند، تاریخ گذاشتند.

پس از این تاریخ، تازیان از عام‌الغدر تا عام‌الفیل که خداوند کید حبشه را که برای تخریب کعبه آمده بودند به خود ایشان بر گردانید، و همگی را از میان برد، تاریخ می گذاشتند.

برخی از اعراب به وقایع مشهور و ایام مذکور که میان ایشان در جاهلیت روی‌داده بود تاریخ می گذاشتند مانند یوم‌الفجار که درماه حرام بود وحلف‌الفضول و آن روزی بود که قریش با هم سو گند یاد کردند که شخص ستمدیده را در حرم یاری کنند زیرا برخی از ایشان در حرم به مردم ستم می‌نمودند ومانند سال مرگ هشام بن مغیره مخزومی که برای اجلال او و بناء کعبه به‌حکم پیغمبر تاریخ گذاشتند ومانند وقایع وجنگهایی که میان اوس وخزرج روی داد مثل یوم‌الفضا[1] یوم‌الربیع یوم‌الرحابه، یوم‌السراره، یوم داحس وغبراء، یوم بغاث وحاطب، یوم مضرس و

۱ـ برخی از علمای تاریخ ادبیات عرب همه این ایام را در یك کتاب جمع کرده‌اند و به نام ایام‌العرب مشهور است بدین جهت ما تفصیل این تواریخ را به عهده آن کتابها گذاشتیم.

معبس ونیز مانند روزهای دیگری که میان بکر بن وائل و تغلب بن وائله روی داد۔ همچون یوم عنیزه، یوم الحنو، یوم تحلاق اللم، یوم القصیبات، یوم الفصیل، ودیگر روزهایی که میان طوایف عرب اتفاق افتاد که هریك به‌مکانی که این جنگ در آنجا شده و یا به سببی که باعث فروزش آتش جنگ گشته منسوب است.

واگر این تواریخ بهمان طریقه که تواریخ جاری بود محفوظ می‌ماند ماهم دقتی راکه در امر دیگر تواریخ می کردیم درباره آنها می نمودیم ولی گفته‌اند که میان سال مرگ کعب بن لوی و عام الغدر پانصد وبیست سال بوده و میان عام الغدر و یوم الفصیل صد و ده سال و پنجاه روز که از ورود اصحاب فیل به‌مکه گذشته و پیغمبر متولد شد و میان آنروز و عام الفجار بیست سال بود و پیغمبر فرمود: «لقد شهدت یوم الفجار فکنت انبل علی عمومتی»[1] و مدت فاصله میانه‌ی عام الفجار و بناء کعبه یازده سال است و میان بنای کعبه و مبعث پنج سال.

همچنین حمیری‌ها وبنو قحطان به تبابعه‌ی خود تاریخ می گذاشتند چنانکه ایرانیان به‌پادشاهان ساسانی ورومیان به‌قیاصره تاریخ می گذاشتند ولیکن پادشاهی حمیری‌ها بریك نظام جاری نبود و تاریخ ایشان درهم و برهم است هرچند که ما با همه این آشفتگی‌ها این تواریخ را با مدت سلطنت ملوك لخمیین که در حیره جای داشتند و آنجا را پس از ورود وطن دومی دانسته بودند در جداولی که خواهد آمد بدست آورده‌ایم و ضبط نموده‌ایم.

تاریخ اهل خوارزم اهل خوارزم نیز به‌همین‌طریق رفتار می کردند و به‌آغاز بنای خوارزم تاریخ می گذاشتند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن به ورود سیاوش پسر کیکاوس و سلطنت کیخسرو و دودمان او درخوارزم تاریخ گذاشتند و این‌واقعه نود و دوسال پس از ساختن خوارزم بود.

سپس خوارزمیان از رأی ایرانیان در تاریخ که بهریك از زادگان کیخسرو

۱ــ یعنی من در عام الفجار حاضرشدم و تیرهایی‌راکه به‌سوی ما پرتاب میشد برای عموهای خود جمع مینمودم.

که به‌خوارزم‌شاه معروف می‌شدند پیروی کردند تا آنکه آفریغ که از نژاد کیخسرو بود به شاهی رسید و مردم خوارزم باین پادشاه فال بد میزدند چنانکه ایرانیان به یزدگرد گناهکار فال بد می‌زدند و پس از آفریغ پسر او به‌سلطنت رسید و کاخ خود را بر پشت فیر در سال ششصد و شانزده اسکندری بناء کرد و خوارزمیان باو و به زادگان او تاریخ گذاشتند و این فیر در کنار شهر خوارزم دژی بود که از خشت و گل سه قلعه تودرتو که هریك از دیگری بلندتر بود بنا شده بود و فوق همه این دژها کاخ سلطنتی بود مانند غمدان در یمن که جایگاه تبابعه بود وغمدان قلعه‌ایست که روبروی مسجد جامع شهر صنعاء می‌باشد و از سنگ بپا شده و می گویند که سام‌بن نوح پس از توفان آنجا را ساخت و چاهی را نیز که کنده بود در آنجاست و نیز گفته‌اند که این قلعه هیکلی بود که ضحاك به‌نام زهره ساخته بود.

قصر فیر از مقدار بیشتر از ده میل دیده می‌شود و نهر جیحون این قصر را از میان برد و هرسال پاره‌ای از بناء آنرا منهدم کرد تـا آنکه در سال هزار و سیصد و پنج اسکندری اثری از آن نماند.

هنگامی که پیغمبر اسلام بپامبری برانگیخته شد ارثموخ بن بوزکار بن خامکری‌بن شاوش سخر بن ازکاجوار بن اسکجموك بن سخسك بن بغره‌بن آفریغ پادشاه خوارزم بود وچون قتیبة بن مسلم در دفعه‌ی دوم خوارزم را گرفت واهل آن مرتد شده بودند اسکجموك بن ازکاجوار بن سبری بن سخر بن ارثموخ را برای ایشان پادشاه قرار داد و ولایت از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی درایشان چون ارثی بود پایدار ماند و تاریخ ایشان به هجری منتقل شد و با دیگرمسلمانان در تاریخ توافق رأی حاصل کردند.

قتیبة بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید وآنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و ایـن اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می کردند ایشان را نیز به دسته‌ی پیشین ملحق ساخت بدیـن سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آنها را دانست و ولایت در ایشان پس از این کار در دست قبایل دور می‌زد تـا آنکه پس از شهید ابی عبدالله

محمدبن احمدبن محمدبن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسباثه بن شاوشفر بن اسکجموک بن ازکاجوار بن سیری بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر در عهد او مبعوث شد ولایت و خوارزمشاهی هر دو از دست ایشان بدر رفت.

این بود آنچه را که من از تواریخ مشهور مطلع شده بودم وفرا گرفتن همه‌ی تواریخ برای آدمی ممکن نیست و خداوند ما را به راه صواب توفیق دهنده است.

فصل چهارم

در حقیقت ذی القرنین صحبت می کند

ناگزیر هستیم که حقیقت این اسم را که ذوالقرنین باشد در فصلی جداگانه بیان کنیم زیرا اگر برای این بحث فصلی به تنهایی ترتیب نمی‌دادم و در دنبال تواریخ سابق‌الذکر ایراد می‌نمودم آن نظمی را که تواریخ باید دارا باشد قطع کرده بودم. از قصه‌های ذوالقرنین وکارهای او در قرآن حکایت شده که هر کس آیات مخصوص به اخبار اورا بخواند خواهد دانست وآنچه از این آیات برمی‌آید این است که او مردی قوی و صالح و شجاع بود و خداوند باو قدرتی و سلطنتی بزرگ بخشیده بود و او را از مقاصدی که در شرق و غرب زمین داشت که عبارت ازفتح بلاد و ریاست وفرمانروایی برعباد باشد متمکن کرده بود و اوتمام کشورهای روی زمین را یك کشور گردانید و ازمسائل مسلم که می‌شود درآن دعوی اجماع نمود این‌است که ذوالقرنین درشمال زمین داخل به‌ظلمت شد ودورترین آبادانیهای روی زمین را مشاهده کرد و با بشر و میمونها جنگهای خونین نمود و از خروج یأجوج ومأجوج به بلادی که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلو گیری کرد و از طغیان این دو قوم این‌طور ممانعت نمود که از شکافی که بـاید ایشان خارج شوند باقطعاتی از آهن که با سرب آنهارا بایکدیگر التیام داده بود دیواری وسدی ساخت چنانکه صنعتگران هم این قبیل کارها می کنند.

آیا اسکندر یونانی ذوالقرنین مذکور در قرآن است

چون اسکندر ابن فیلفوس یونانی سلطنت روم را از ملوك‌الطوایفی نجات داد به سوی ملوك مغرب شتافت و ایشان را درهم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد تا آنکه به بحر اخضر رسید سپس به سوی مصر برگشت و شهر اسکندریه را بنا کرد و بنام خود آن شهر را نام گذاشت سپس بطرف شام و بنی‌اسرائیل که در شام بودند متوجه شد و به بیت‌المقدس آمد و در مذبح معروف آن ذبح کرد وقربانیهایی در آنجا گذراند سپس سوی ارمنیه و باب‌الابواب[1] رفت و از آنجا هم عبور کرد و قبطی‌ها و برابره و عبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند.

پس به سوی دارا بن دارا شتافت برای خونخواهی از بختنصر واهل بابل در کارهایی که درشام کرده بودند وچندین دفعه با دارا بجنگ پرداخت و او را منهزم نمود و در یکی از این غزوات رئیس نگهبانان دارا که بنوجنبس ابن آذر بخت بود دارا را بکشت و اسکندر برممالك دارا چیره شد و قصد هند وچین نمود و با امم زیردست به جنگ پرداخت و برهر ناحیه که می گذشت غالب می‌شد تا آنکه به خراسان برگشت و آنجا را هم فتح کرد و شهرهایی در خراسان بپا نمود. به سوی عراق مراجعت نمود و در شهرزور رنجور شد و همانجا بمرد و چون که در مقاصد خویش حکمت اعمال می کرد و به رأی معلم خود ارسطو در مشکلاتی که برای او روی میداد عمل می کرد بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

وبرخی این لقب را اینطور تأویل کردند که بدو قرن شمس یعنی محل طلوع و جایگاه غروب آن رسید چنانکه اردشیر بهمن را دراز دست گفتند برای اینکه بهر کجا که میخواست امر خود را نافذ میداشت و مثل این بود که دست خود را دراز می کرد بآنجا میرساند.

عقیده‌ای دیگر در ذوالقرنین

جمعی دیگر اینطور تأویل کردند که ذوالقرنین از دو قرن مختلف به وجود آمد و مقصودشان روم و فرس بود و برای این گفتار حکایتی‌را که فارسیان مانند گفتار دشتن برای دشمن خود ساخته‌اند گواه

---

[1]- باب‌الابواب دربند می باشد.

آوردند که چون دارای اکبر مادر اسکندر را که دختر فلیفس به زنی گرد وبویی بد در او یافت و او را نخواست به پدرش رو کرد و این دختر از دارا هم آبستن بود و ازاین‌جهت اسکندر را به فلیفس نسبت دادند که تربیت اورا فلیفس متکفل بوده وبرای حکایت گفته‌ی اسکندر را ، به دارا که دم مرگ بربالین دارا رسید و رمقی در او یافت و گفت برادر من بمن بگو که ترا چنین کرد تامن انتقام از او بکشم، گواه آوردند .

اسکندر بدارا بدین سبب چنین خطاب کرد که خواست با او مرافقت کند و میان او وخود برابری قایل‌شود چون محال‌بود که دارا پادشاه خطاب کند یااینکه اسم او را بیاورد و از اینرو جفایی براو روا دارد که پادشاهان را مناسب نیست.

اشاره‌ای به نسب‌های ساختگی

دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسبت بد درکارها می کوشند چنانکه دوستان و پیروان شخص همواره در تحسین زشت و سد خلل واظهار جمیل و درنسبت به محاسن سعی می کنند وآنکه این بیت را گفته هردو دسته را توصیف کرده .

وعین‌الرضا عن کل عیب کلیلة　　　ولکن‌عین‌السخط تبدی‌المساویا

بسا می‌شود که بواسطه همین نکته که گفتیم جمعی را وادار می کند که دروغهایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند چنانکه برای عبدالرزاق طوسی در شاهنامه نسبی ساخته‌اند و او را به منوشچهر نسبت داده‌اند و چنانکه برای آل‌بویه ساخته‌اند .

ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی درکتاب خود که تاج نام گذاشته چنین می گوید بویه‌بن فناخسرو بن‌ثمان بن کوهی بن شیرزیل‌اصغر بن شیر کنده‌بن شیرزیل اکبر بن شیران‌بن شیر فنه‌بن سسنان شاه‌بن سسن خرة بن شیر زیل‌بن سسناذر بن بهرام گور ملك .

ابومحمد حسن‌بن علی نانا درکتاب خود که اخبار آل‌بویه را مختصر کرده

چنین می گوید بویه بن فناخسره بن ثماده سپس در ثمان هم اختلاف شد برخی گفتند ثمان بن کوهی بن شیر زیل اصغر و برخی کوهی را انکار کردند و گفتند شیر زیل اکبر بن شیران بن شاه بن شیر پناه بن سیستان شاه بن سیس خره بن شیرزیل بن سسناذر بن بهرام .

پس در بهرام هم اختلاف کردند آنانکه بهرام را به‌فرس نسبت دادند چنین گفتند بهرام گور و همان نسبی که در فوق ذکر شد ذکر کرده‌اند و آنانکه بهرام را عرب دانستند گفتند بهرام بن ضحاك بن الابیض بن معویه بن دیلم بن باسل بن ضبة بن ادو درجمله پدران او لاهو بن دیلم بن باسل را ذکر کردند و بدین سبب اولاد اورا لیاهیج گویند .

لیکن اگر کسی آنچه را من در آغاز کتاب گفتم مراعات کند یعنی میانه افراط و تفریط حد اعتدالی را بگیرد ازاین قبیله فقط این مقدار خواهد شناخت که بویه پسر فناخسرو است[1] و اقوام دیلم به حفظ انساب معروف نبودند و کسی هم چنین ادعای نکرده است وبسیار کم اتفاق می افتد که با طول زمان انساب به‌توالی محفوظ بماند و یگانه برهانی که برای نسبت بخاندانی بافی است آن است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند .

چنانکه دربارهٔ سید اولاد آدم چنین اجماعی روی داده که نسب او بدینقرار است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار معد بن عدنان .

هیچیك از عرب و عجم در توالی این انساب شکی ندارد چنانکه در این هم شك ندارند که او از ولد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام است و آنچه که ازپدران او از ابراهیم تجاوز کند ودر تورات مذکور است و اما میانهٔ اسمعیل و عدنان از

۱ـ متنبی که به ایران آمده بود در مدح عضدالدوله می گوید :
لقد دایت بفارس عضدالدوله فنا خسرو شاهنشاها

تبدیل اسامی و زیادت و نقصان پاره از نامها خلافهای زیادی است که قضاوت در آن آسان نیست .

صحت نسب شمس‌المعالی و سامانیان و خوارزمشاهیان وشیروان شاهان

و مانند نسب حضرت امیر سید اجل منصور ولینعمت شمس المعالی (که خداوند بقای او را امتداد داد) که هیچیك ازدوستان او (که همواره خداوند ایشان را یاری کناد) وهیچیك ازمخالفان او (که خداوندایشان‌را سر کوب کناد) شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمی کنند . یکی از دواصل او وردانشاه است که حکومت در جبل‌داشت و او غیراز امیرشهید مرداویچ شهید است و اصل دیگر ملوك جبال‌اند که به سپهبدی طبرستان وشاهی فرجوارجر ملقبند وهیچکس‌هم منکر نیست که این‌خانواده‌ی سلطنتی با سامانیان ازیك‌طایفه‌اند زیرا دایی شمس‌المعالی رستم‌بن‌شروین رستم‌بن‌قار بن‌شهریار بن شیرو بن سرخاب بن باوبن شابوربن کیوس‌بن قباد است که پدر انوشیروان بود .

خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عـالم بر گزیناد چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر بر گزیده ، چه این‌کار بدست اوست و خیر و خوبی نزد او است .

بازمانند ملوك خراسان که هیچ‌شخص‌منکر نیست سرسلسله این‌طایفه‌اسمعیل است و او پسر احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات بن نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنش است که مرزبان آذربایگان بود .

باز مانند شاهان اصلی خوارزم یعنی‌اشخاصیکه ازخاندان سلطنتی بوده‌اند.

باز مانند شاهان شیروان که اجماعی مردم‌است که ایشان از نسل‌ساسانیان‌اند واگرچه به توالی انساب ایشان محفوظ نماند .

صحت دعاوی چه درانساب باشد و چه درغیر آن هرچه پنهان باشد باز آشکار می گردد چنانکه بوی مشك آشکار می‌شود هراندازه که پنهان باشد .

طعن در نسب میمون قداح

و در تصحیح این دعوی به‌بخشش مالها وجعاله، نیازی است چنانکه عبیدالله بن حسن بن احمد بن عبدالله بن میمون قداح وقتی که در مغرب خروج کرد خود را به علویان منسوب داشت و علویان انکار کردند مال زیادی و جعاله بسیاری بایشان بخشید و علویان را ساکت کرد و این نسب بشخصی که محقق باشد با همه شهرتی که یافته پوشیده نیست و کسی که در زمان ما از این خانواده قایم باشد ابوعلی بن نزار بن معد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله است.

من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند بقسمی که گاهی افراط در این دو اعتقاد سبب رسوایی دعاوی ایشان می‌شود.

پسر بودن اسکندر برای فیلفس آشکارتر از این است که مخفی بماند اما خانواده فیلفس را جمیع علماء انساب این‌طور ذکر می کنند فیلفس بن مضربو بن هرمس بن‌مرداس بن‌میطون بن رومی بن لیطی بن یونان ابن‌یافث بن سوخون بن رومیه بن بزنط بن توفیل بن رومی بن الاصفر بن الیفز بن العیص بن اسحق بن ابراهیم است.

اقوال دیگر در حقیقت ذوالقرنین

و گفته‌اند ذوالقرنین مردی برد که اطوکس نام داشت و برحامیرس که یکی از ملوك بابل است خروج کرد و با او پیکار کرد تا آنکه چیره شد و سرجامیرس را با موها و دو گیسویی که داشت از سر بکند و داد سر اورا دباغی کردند و او را تاج خود قرار داد و بدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

و برخی گفته‌اند که ذوالقرنین منذر بن ماءالسماء است که منذر بن امرءالقیس باشد.

دراین اسم مردم‌را اعتقادات عجیبی است می گویند مادر ذوالقرنین جن بوده

چنانکه مادر بلقیس را هم از پریان می‌دانند و درباره‌ی عبدالله بن هلال شعبده‌باز معتقدنه که او دختر شیطان را خواستگاری کرده و به سخریه‌هایی ازهمین قبیل نیز بسیار معتقدند که بسیار هم میان مردم شهرت دارد.

از عمر بن خطاب حکایت کرده‌اند که دسته‌ای را دید که درباره‌ی ذوالقرنین گفتگو میکردند گفت آیا شمارا گفتگوی درباره‌ی مردم کفایت نکرد که از بشر به فرشتگان تجاوز کردید.

برخی گفته‌اند ذوالقرنین صعب بن همال حمیری است و این مطلب را ابن درید در کتاب وشاح گفته.

برخی گفته‌اند که ذوالقرنین ابو کرب است که شمر یرعش بن افریقس حمیری است و ازاین‌جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او به روی شانه‌اش بوده و او به مشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را به زیر فرمان خودآورد و یکی از مقاول یمن[1] که اسعد بن ربیعة بن مالك بن صبیح بن عبدالله بن زیاد بن یاسر بن تنعم حمیری باشد در شعری که گفته به ذوالقرنین افتخار میکند.

قدکان ذوالقرنین قبلی مسلما	ملکا علافی الارض غیر معبد
فرای مغیب‌الشمس وقت غروبها	فی عین ذی حماء وثاط خرمد
بلغ المشارق والمغارب یبتغی	اسباب ملك من کریم سید
من قبله بلقیس کانت عمتی	حتی تقضی ملکها بالهدهد

عقیده‌ی ابوریحان درباره‌ی ذوالقرنین

نزدیك‌تر بصواب این‌است که ازمیان همه‌ی این گفته‌ها حق همین قول آخر باشد زیرا اذواء فقط به یمن منسوب‌اند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان از کلمه ذی خالی نیست مانند، ذی‌المنار، ذی‌الاذعار، ذی‌الشناتر، ذی‌نواس، ذی جدن، ذی‌یزن وغیره و اخبار ذوالقرنین را که ذکر کرده‌اند بحکایاتی که قرآن ازاو ذکر کرده

۱ــ پادشاهان کوچك یمن را مقاول گویند.

شبیه است .

سد اسکندر کجا بوده و شمردن اقوالی در این زمینه

اما سدی را که او ساخته درظاهر قرآن نص نیست که کجای زمین بوده و کتبی که مشتمل بر ذکر بلاد و مدن است مانند جغرافیا و کتب مسالك و ممالك اینطور می گویند که یاجوج و ماجوج صنفی از اتراك شرقی هستند که در اوائل اقلیم پنجم و ششم جای دارند معذالك محمدبن جریر طبری در کتاب خود می گوید که فرمانروای آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصی را از طرف خود بدانجا فرستاد و آن سد را در پشت خندقی بسیار محکم دید .

عبدالله بن عبدالله بن خردادبه از یکی از ترجمانان که در دربار خلیفه بودند اینطور حکایت می کند که معتصم در خواب دید این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد که تا آنرا ببینند و این پنجاه تن از راه باب‌الابواب ولان و خزر بدان جایگاه رفتند و دیدند که آن سد از پاره آهن‌هایی که میان آنها را با سرب آب‌شده بهم پیوسته‌اند بناشده وآن سد را دری بود مقفل وحفظ آن بعهده‌ی مردمی بود که درآن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس‌ازآنکه این‌سد را دیدند برگشتند وآنکس که بلد و هادی ایشان بود این پنجاه تن را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد. این‌دوخبر اینطور اقتضا می کند که این سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است .

علاوه‌بر این‌قصه‌ی مذکور این مطلب را که گفته‌اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می گویند تکذیب می کند چه ، اشخاصی که منقطع از عمران هستند ودر میان زمینی سیاه و بدبو که به‌مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می‌شناسند و نه از خلافت خبر دارند و نه میدانند خلیفه چیست و معلوم نیست‌چگونه‌بعربی تکلم می کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالك اسلامی منقطع، جز بلغار وسوار نمی‌شناسیم که قرب انتهای آبادان جهـان و اواخر اقلیم

هفتم هستند و ایشان هم از امر ایـن سد چیزی نمی گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه خطبه بنام خلیفه می‌خوانند و بتازی هم سخن نمی گویند بلکه بلغتی تکلم می کنند که توأم از ترکی و خزری است و چون شواهد ایـن خبر بدین‌قرار بود که گفته شد دیگر نباید شناسایی حقیقت را از این خبر توقع کرد. این بود فصلی که می‌خواستم از حقیقت ذوالقرنین گفتگو کنم والله اعلم.

فصل پنجم

در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال میشود بحث می کند

در پیش گفتیم که هر امتی تاریخی بکار می بندد که تنها اختصاص باین امت دارد و این امم برحسب افتراقی که در استعمال تواریخ دارند در اوایل شهور و کمیت ایام هریکی از ماهها وعللی که منسوب باین امر است نیز بایکدیگر افتراق می یابند.

من در این کتاب تا اندازه‌ای که می‌دانم از ذکر این امور ناگزیر هستم و آنچه را که یقین بدان پیدا نکرده‌ام و در آن باب چیزی از اشخاص موثق نشنیده‌ام به کنار می گذارم و بحث خویش را به ماههایی که پارسیان استعمال کردند آغاز می کنم.

ماههای ایرانی گوییم: شماره‌ی ماههای سال دوازده‌است چنانکه ایزدتعالی در کتاب خود گوید ان عدة الشهور عندالله اثنی عشر شهرافی کتاب‌الله یوم خلق السماوات والارض و دراین عدد امتی با امت دیگرجز درسالهای کبس اختلاف نکرده هم چنین ماههای فارسیای دوازده بوده و نامهای آن بدینقرار است.

فروردین ـ اردی بهشت‌ماه ـ خردادماه ـ تیرماه ـ مردادماه ـ شهریورماه ـ مهرماه ـ آبان‌ماه ـ آذرماه ـ دی‌ماه ـ بهمن‌ماه ـ اسفندارمذماه.

از ابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجستانی شنیدم که از قدمای سجستان اینطور نقل می کرد که ایشان همین ماهها را بنامهای دیگری می خواندند و از فروردین ماه آغاز می کردند و شهور ایشان بدین ترتیب است .

کواذ ، رهو[1] ، اوسال ، تیر کیانوا[2] ، سریزوا ، مریزوا[3] ، توزر ، هرانوا ، آرکبازوا[4] ، کژپشت[5] ، گژشن[6] ، ساروا و هریك از ماههای فارسی سی روز است و برای هرروزی در لغت ایشان نامی خاص و این نامها بقرار ذیل است .

هرمز، بهمن، اردی بهشت، شهریور، اسفند ارمذ ، خرداذ ، مرداذ، دی بآذر، آذر ، آبان ، خور ، ماه ، تیر ، گوش ، دی بمهر ، مهر ، سروش ، رشن ، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی بدین دین ، ارد ، اشتاذ ، آسمان ، زامیاذ ، مارسفند ، انیران.

فارسیان را در اسماء این روزها اختلافی نیست و روزهای سی گانه هرشهررا همین اسامی بیك ترتیب شامل میشود فقط در هرمز اختلاف است که برخی آنرا فرخ مینامند و در انیران که برخی آنرا به روز می گویند و مجموع این ایام ماههای فارسی سی‌صد و شصت روز می‌شود .

در پنجه‌ی دزدیده شده

در پیش گفتیم که سال حقیقی سی صد و شصت و پنج روز و ربع روزاست پارسیان پنج روز دیگر سال را پنجی و اندرگاه گویند سپس این نام تعریب شد و اندرجاه گفته شد و نیز این پنج روز دیگررا ایام مسروقه ویا مسترفه (دزدیده شده) می نامند زیرا که درشمار هیچیك از شهور محسوب نمی‌شود پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبان ماه و آذر ماه قرار دادند و نامهایی که از برای پنج روز گذاشته‌اند غیراز نامهایی‌است از برای ایام هرماه نهاده‌اند و من این اسامی را در دو کتاب و یا دو نفر یکسان نشنیده‌ام و آن نامها این‌است اهند گاه ـ اشتد گاه ـ اسفندمذ گاه ـ اسفندمذ گاه ـ بهشتش گاه ـ و در کتابی دیگر باین اسامی یافتم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسفندمذ ـ اخشتر ـ و هستوشت .

ن ب ۱ـ کواد ۲ـ بتر کیانوا ۳ و ۴ـ تورز ۵ـ آرکبازو ۶ـ کریشت .

وثابت آملی نویسنده کتاب غره چنین میگوید: خونوز ـ استوذ ـ اسفند مذ وهوخوشتر ـ و هشت بهشت .

زادویه‌بن شاهویه در کتاب خود در علت اعیاد فارس اینطور بیان کرده : پنجه انوفته ـ پنجه اندرنده ـ پنجه اهجسته ـ پنجه اورورديان ـ پنجه اندر گاهان .

از ابوالفرج ابراهیم بن احمدبن خلف زنجانی شنیدم که او می گفت موبد شیراز بر او اینطور املا کرد .

اهنوذگاه ـ اشتود گاه ـ اسبتمذ گاه ـ و هوخشتر گاه ـ وهشتو یشت گاه .

از ابوالحسن آذر خوراین جشنس[1] مهندس اینطور شنیدم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسبتمن ـ هخشتر ـ وهستوشت :

طریقه‌ی کبیسه درایران ساسانی پس مجموع ایام سالهای ایران سی‌صد وشصت‌و پنج روز شد و امـا چهاریك روز را اهمال میکردند تا اینکه از این چهار یك‌ها یك ماه تمام تشکیل شود و این کار در صد و بیست سال انجام میبافت سپس آنسال را سیزده ماه می‌دانستند و نام آنرا کبیسه می گذاردند و نامهای روزهای آن شهر زائد را به همان اسماء دیگر ماهها می‌خواندند .

فارسیان پیوسته همینطور رفتار می کردند تا آنکه پادشاهی از ایشان بیرون رفت و دینشان مضمحل شد واین‌چهاریك‌ها مهمل ماند دیگرسالها را کبیسه‌نکردند که تابحال پیشین خود بر گردد و اوقات محدود زیاد پس نیفتد برای اینکه باید این کار را پادشاهان در محضر حسابدانان و اصحاب کتاب و ناقلین اخبار و روات و مجمع موبدان وقضات انجام دهند و باید پس‌ازآنکه این‌طبقات مذکور ازاطراف پایتخت جمع شدند و با هم مشاوره میکردند برصحت حساب اجماع کنند سپس در چنین سالی مالهای زیاد انفاق می کردند حتی اینکه مقل در کتاب تقدیرمی گوید

[1] ـ اصل کتاب یزدانخسیس بوده و این نام درکتب بیرونی مکررآمده .

که هزار هزار دینار انفاق می کردند و آنروز را بزرگترین اعیاد میگرفتند و نام آنرا عید کبیسه می گذاشتند و در چنین سال پادشاه از رعایای خویش خراج نمی‌ستاند.

علت اینکه فارسیان این‌چهاریك‌ها را که درهرچهار ماه یك‌روز می‌شود این یك روزرا بیکی‌ازماهها یا باندر گاه‌نمی‌افزودنداین‌است که می گفتند کبس برشهور واقع می‌شود نه برایام زیرا که زیادتی شماره‌ی ماهها را خوش نمی‌داشتند و علت دیگر آنست که برایشان واجب و لازم‌است که روزی را که در آن زمزمه می کنند باید نام آنرا هم بیاورند پادشاهان ساسانی برای هرروزی یك‌نوع ریاحین وشکوفه و یك نوع شراب ترتیب داده بودند که به رسمی منظم در جای خود می گذاشتند و در همین ماه این‌ترتیب و تنظیم را مخالفت روا نمی‌داشتند.

سبب اینکه پنج روز زاید را به اواخر آبان ماه و میان آذرماه قرارمی‌دادند این بود که فارسیان چنین گمان می کردند مبداء سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی و درمیان آسمان بوده و این‌وقت آغاز سال هفت هزارمین از سالهای عالم‌است واصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته‌اند که سرطان طالع‌عالم‌است[۱] و بیان این مطلب آن است که آفتاب در اول ادوار سند وهند در میان دو نهایت عمارت زمین بوده[۲] و چون امر بدینقرار شد سرطان طالع عالم می‌شود ونزد ایشان برای دور و نشوء ابتدا می‌شود.

گفته‌اند که از این سبب سرطان طالع عالم شد که رأساً به ربع معمور

۱ـ قدما یعنی منجمان برای هر مولودی طالعی قائل بودند و این اشخاص کم‌کم دست درازی بخود عالم نموده‌اند و زایچه آنراگرفته‌اند و طالعش را سرطان دانسته‌اند.

۱ـ علمای هیئت برای آبادانی و عمران زمین دوحد قائل بودند که مبدأ آن خط استوا میباشد و تا حدودی از شمال و جنوب خط استوا آبادی و عمران قائل بودند و با آنچه از آبادی زمین امروز گفتگو می‌شود تفاوت فاحش دارد.

نزدیکتراست وشرف مشتری که دارای اعتدال مزاج است دراین‌است[۱] و تاحرارت معتدله در رطوبت عمل نکند نشوء ممکن نمی‌شود .

برخی گفته‌اند از ایـن جهت سرطان را طالع عالم خواندند که به طلوع آن طلوع طبایـع چهارگانه تمام شد و به تمام آن نشوء تمام گشت و امثال این تشبیهات .

فارسیان گفته‌اند که چون زرتشت آمد و سالها را به ماههایی که از ایـن چهاریك‌ها درست شده بود کبیسه کرد زمان به نخستین حال خود گشت و زرتشت ایشان را امر کرد که پس از او نیز چنین کنند و آن ماه را که کبیسه می‌شود به‌نام دیگری جداگانه نخوانند و اسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده اورا نوبتها و دفعاتی پی‌درپی بکار بستند و هروقت که موقع کبیسه می‌شد از اشتباه این امر می‌ترسیدند پس پنج روز را نقل‌میدادند و در آخر شهری که نوبت کبیسه بدان رسیده می گذاشتند و از برای جلالت این امر وعموم منفعت آن برای خاص وعام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کبیسه است و اعمالی که باید در چنین ماهی کنند اگر وقت، کبیسه مملکت مغشوش بـود از انجام آن صرف‌نظر می کردند و می گذاشتند که تا دوماه تمام شود و یکباره دو ماه را در دفعه دوم کبیسه می کردند و یا کبیسه را پیش می‌انداختند چنانکه در زمان یزدگردبن شاهپور چنین کردند و آن آخرین کبیسه‌ای بود که در دولت فارسیان انجام گرفت و متولی این کار یکی از وزراء بود که او را یزدگرد هزاری می گفتند و هزار دهکده‌ایست که از توابع اصطخرفارس محسوب است و این وزیرمنسوب بدانجا بود ودرآنوقت نوبت کبیسه به‌آبان ماه رسید بود و اندرگاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کبیسه اهمال شد در همین آبان بماند .

---

۱ ـ منجمان برای هریك از کواکب شرف و هبوطی قائل بودند و میگفتند شرف مشتری در پانزدهمین درجه سرطان است و هریك از ستارگان را مزاجی خاص است و گفته‌اند مزاج مشتری و زهره گرم و به اعتدال نزدیك‌تراست واکنون دانسته شدکه معنای این جمله تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند چیست .

یادآوری شهور مجوس خوارزم وسغد و طرز کبیسه‌ی آنان

پس از ماههای فارسیان شهور مجوس ماوراءالنهر را که اهل خوارزم و سغد باشند یادآوری می کنیم و ماههای این قوم نیز در عده و کمیت ایام مانند ماههای پارسیان بوده جز اینکه میان برخی از اوایل شهور خوارزمیان ومبادی شهور فارسیان جزیی خلافی است و بیان مطلب آن است که خوارزمیان ایام خمسه زایده را به به‌آخر سال خویش ملحق می کردند وابتدای سال را از روز ششم فروردین ماه که خرداد روز باشد می گرفتند پس در نتیجه اوایل شهور این دو گروه باهم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین‌ماه باز رفع اختلاف می‌شد وکاملا با هم تطابق می‌یافتند و اسماء شهور اهل سغد بدین قرار است .

نوسرذل	جرجن‌ل	نیسن‌ل	بساك‌ل
اشنذ اخنذال	مژیخنذال	فغازل	ابانج‌ل
فوغ‌ل	مسافوغ‌ل	ژیمدال	خشوم‌ل

و برخی از ایشان در آخر نیسن وخشوم یك جیم می‌افزودند و می گفتند نیسنج وخوشومج ودر بساك وژیمدا نون نیز جیم‌زیاد می کردندومی گفتند بساکنج و ژیمدنج وهرروز ماه را به‌نام خاصی می‌خواندند چنانکه رسم‌اهل‌فارس نیزچنین بوده و اسماء ایام سی‌روز ماه بدین‌قرار است .

خرمژدا ـ جهیزب ـ ارداخوشت ج ـ خستشور ـ سبندارمـذ ـ رددو ـ مرددز ـ دست‌ح ـ اتس‌ط ـ انجن‌ی ـ خویریا ـ ماخ یب ـ تیش یج ـ غش ید ـ دست یه ـ مخش یو ـ سرش یز ـ رسن یح ـ فروذ یط ـ وخشغرك ـ رامن کا ـ واذ کب ـ دست کج ـ دین کد ـ ارذخ که ـ استاذ کو ـ سمن کز ـ رام جید کح نشیند کط نغزل .

برخی‌ازایشان خویررا میرمی گویند ونامهای روزهای زاید برسیصد وشصت از این‌قرار است :

خاوث ست آ نخندن ب رخشن ج ونازن ذ اردمیس ة

ایشان در اختلاف نامهای این پنج روز بعینه مانند خود پارسیان می باشند و

نیز نامهای دیگر این پنج روز نزد ایشان چنین است .

ژیوردا بیورد ب سردردج ماحرِدد میرزده ه

نوعاً ایشان این پنج روز را بآخر خشوم زیاد می کردند و اما در کبس چهار یك‌ها با اهل فارس موافق بوده‌اند؛ و هم‌چنین در اهمال کبیسه با فارسیان موافقت می‌نمودند ومن بزودی علت اینکه چرا میان آغاز سال ایشان و سال پارسی تفاوت پیدا می‌شود بیان خواهم کرد .

اما اهل خوارزم اگرچه شاخه‌ای از باغستان فاسیان بردند ولی در آغاز سال (و وضع الحاق زوائد) به اهل سغد مقتدی بوده‌اند و نامهای شهور ایشان بدین قرار است .

روچنافوناو سارجی ل ـ اردوشت فوسیرح انکام ل ـ هرودادفو یحیری ل جیری قارازاك ل ـ همداد ل ـ اخشر یوری ل ـ اومری ل ـ یاناخن فاخسر ثان راچیبك ل ـ اروفوفیمعکابحرفین ل ـ وثرخونافکانج انکام ل ـ اشمن‌فویردا نکام ل اسبندار مجی‌فوخشوم ل

برخی از ایشان این نامها را اختصار می کنند و چنین می گویند .

ناوسارچی	اردوست	هروداذ	جیری
همداذ	اخشریوری	اومری	یاناخن
ارو	ریمژد	ارشمن	اسبندارمجی

و ایام سی‌روزه ماه نزد ایشان چنین است .

ریمژدا[1]	همداذ ز	جیزی یج	روجن یط[4]	ارجوخی که
ازمین ب	دزو ح[2]	غوشت ید	اریغن ك	اشتاذ کو
اردوشت ج	اروط	دذو یه[3]	رام کا	اسمان کز
اخشریوی د	یاناخن ی	فیغ یو	واذ کب	راث کج
اسبندارمجی‌ه	اخیر یا	اسروف یز	دذو کج[5]	مرسبند کط
هرواذ و	ماه یب	رشن یح	دینی کد	اونرغ ل[6]

ب ن ۱ـ رثمرد ۲ـ درو ۳ـ ذدو ۴ـ روحن ۵ـ زدو ۶ـ اونزغ

اهل خوارزم روزهای زائد (پنجه از دیده شده) را که به‌آخر اسبندار مجی پیوسته است هریك را بتوالی وبترتیب به نامهای نخستین روزهای ماه می‌نامیدند تا آنکه در نتیجه روز پنجمین اسبندار مجی نامیده میشد و چون این پنج روز به‌آخرمی‌رسید در سال‌آینده نیز از ریمژد آغاز میکردند و خوارزمیان برای این پنج زاید نام خاص استعمال نمی‌نمودند و اکنون هم کسی این نامها را نمی‌داند و من براین گمانم که ایشان نیز مانند پارسیان و سغدیان دراین‌نامها اختلاف داشتند و علت اینکه مـا از این اخبار بی‌خبر مانده‌ایم این است که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان وهربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید وآنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه‌ی آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند و تنها اعتماد ایشان درنیازمندیهای تاریخ به‌نیروی حافظه است وچون زمان طولانی شد مورد اختلاف خودرا فراموش کردند وآنچه را که همگی برآن‌بودند درخاطرها بماند.

اما روزهای سه گانه که در این ایام اتفاق افتاده ایرانیان هرروزی را بروز پس‌ازآن نسبت میدهند و باآن ترکیب می کنند و می گویند دی بآذر و دی بمهر و دی بدین ولی اهل خوارزم وسغد برخی نیز چنین می کنند وبرخی درلغت خود لفظ اول و دوم و سوم را بهریك از این سه می‌افزایند.

فارسیان در آغاز سلطنت خود هفته نداشتند زیرا اولین اشخاصی که هفته را استعمال کردند اهل مغرب بودند خصوص اهل شام و حوالی آن که چون انبیاء در این ناحیه ظهور نمودند از هفته اولین که آغاز جهان در آن بود مردم را اخبار کردند چنانکه تورات ناطق‌است سپس‌از اهل شام در دیگر امم انتشار یافت وعرب عاربه به واسطه قرب جوار و تعرب اسمعیل بن ابراهیم در این‌کار از شامیان پیروی کردند.

تاکنون اطلاع نیافته‌ام که هیچ ملتی از ایرانیان و هندیان و خوارزمیان جزمصریان قدیم پیروی کرده باشد چه همانطور که گفتم ماه را به نامهای روزهای

سی گانه‌اش بکار می‌بستند تا اغسطس بن یوجس به آنان سلطنت کرد و خواست مصریان‌را به کبیسه کردن سالیان وادارد تابامردم‌روم واسکندریه همیشه هم‌آهنگ گردند وچون دید که به تمام کبیسه‌ی بزرگ پنج سال مانده منتظرشد تا این‌مدت ازشاهی او بگذرد سپس آنانرا واداشت که در هرچهار سال مانند رومیان یك روز کبیسه بگیرند و از آن وقت مصریان نامهای روزهارا بر آنچه گفته‌اند کنار نهادند زیرا آنانکه این شهور را بکار می‌بندند برای روز کبیسه بنامی که بر آن نهند نیاز پیدا کردند. نامهای شهور قبطیان که مصریان قدیمند چنین است.

توت ل	باوبی ل	اثور ل	شواق ل
طوقا ل	ماکیر ل	فامینوث ل	برموثی ل
باخون ل	پاونی ل	افیغی ل	ابیقا ل

این بود نامهای قدیمی این‌ماهها اما نامهایی که پاره‌ای از رؤسای زمان پس‌از کبس بکار بستند چنین است.

توت	بابه	هتور	کیهك	طوبه	امشیر
برمهارت	برموده	شبنس	بونه	ابیب	مسری

و برخی کیهك را کیاك می‌خوانند و برمهات را برمهوط و بشنس را بشانس و مسری را ماسوری و آنچه ما ذکر کردیم مورد اتفاق همگان بود ولی در برخی از کتب این نامها مخالف آنچه ما گفتیم دیده میشود.

و پنج روز زائد را ابوغمنا[1] می گویند وترجمه‌ی این لفظ ماه کوچك است و به‌آخر مسری ملحق میشود و یك روز برای کبس می‌افزایند و ابوغمنا شش روز میشود و سال کبیسه را نقط گویند و تفسیر این کلمه علامت و نشان است.

ابوالعباس آملی در کتاب دلایل قبله چنین گفته که مغاربه ماههایـی را استعمال می کنند که اوایل آن با اوایل شهور قبط موافق است وآن ماهها را چنین

۱- Epapgomène

می‌نامند.

اغست ل	یولیه ل	یونیه ل	مایه ل
دخیمبر ل	نونبر ل	اکتوبر ل	ستنبر ل
ابریر ل	مرسه ل	فیریر ل	ینیر ل

سپس پنج روزهایی است که در آخر سال ملحق می‌شود.

ماههای رومی و طرز کبیسه‌ی آن

اما ماههای رومیان همواره دوازده ماه است و نامهای آن بدین قرار است.

افلیریوس لا	مرطییوس لا	فبراریوس کح	ینواریوس لا
اغسطس لا	یولیوس لا	یونیوس لا	مایوس لاس
دمیریوس لا	نوامبریوس لا	طمبریوس لا	سبطمبریوس

پس رویهمرفته ایام سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج روز می‌باشد و چون در هرچهار سال چهار ربع روز میشود یك روز تام به‌فبراریوس می‌افزودند پس‌این ماه در هرچهار سال ۲۹ روز می‌شد.

چیزیکه رومیان را براین وادار کرد که سالها را کبیسه کنند این است که یولیوس که ملقب بدقطیطیر بود و او کسی است که در زمانهای گذشته و پیش از موسی(ع) برایشان سلطنت داشت و برای رومیان شهور را او چنین قسمت کرد و این نامها را بر آن گذاشت امر فرمود که در ۱۴۶۱ سال از چهار یك‌های سال یك سال تام تشکیل دهند و رومیان امر اورا اطاعت کردند و این سال را کبیسه کبری گفتند و آن کبیسه را که در هرچهار سال میباشد کبیسه صغری نامیدند.

و این کبیسه صغری را پس‌ازاینکه مدتهایی از زمان مرگ آن پادشاه گذشت شروع کردند و مدار امر ایشان برهفته است چنانچه گفتیم.

عقیده‌ی حساب کتاب مأخذالمواقیت درطرز کبیسه‌ی رومیان

صاحب کتاب مأخذالمواقیت براین گمان شده که آن دسته‌ای از رومیان و غیره که چهاریك‌ها را کبیسه می کردند هنگامی که آفتاب در برج حمل داخل می‌شد این

مدت را دراول تاریخ خود که اول افلیریوس باشد که مطابق با نیسان سریانیان است می گذاشتند و دور نیست که در این حکایت راست گفته باشد زیرا ارصاد به نقصان کمیت کسری که دنبال سال خورشیدی است از ربع تام ناطق است وما خود یافتیم که دخول آفتاب به برج حمل به اول نیسان مقدم شده بود پس بنابراین این کار را که از اهل روم نقل کرد ممکن است بلکه نزدیك به واجب.

پس از این حکایت باز از رومیان نقل می کند که چون دیدند آغاز سال ایشان از نخستین جایگاه خود منحرف شد ناچار به سالیان هند متمایل شدند و زیاده‌ی میان دو سال را در سال خود کبس کردند پس در نتیجه دخول آفتاب به‌اول برج حمل با اول نیسان مطابق شد و صاحب کتاب نامبرده می گوید اگر ما هم اینطور کنیم نیسان بحال سابق خود برمی گردد و برای این مقصود مثالی زده که نتوانسته است تمام بکند و این مثال مارا بجهالت ونادانی او دلالت می کند چنانکه این حکایت را که از مردم روم نقل کرد دلالت داشت که برای غیر از ایشان تعصب خرج می‌دهد و با خود ایشان تمایلی ندارد و آن مثل این است که تفاوت میان سال روم و سال شمسی را بنابر مذاهب هند تجنیس کرده و این تفاوت ۷۲۹ ثانیه شده و روز را ازجنس ثوانی نموده و براین تفاوت تقسیم کرده و خارج‌قسمت ۱۱۸ شده که سالیان باشد وشش‌ماه و شش روز و دوسوم روز و این‌مقدار مدتی‌است که تاریخ استحقاق دارد که بجهت این تفاوت یك روز تمام کبس شود.

پس از این مثال می گوید اگر ما گذشته از تاریخ روم را که ۱۲۲۵ سال در زمان او بوده کبیسه کنیم دخول شمس در اول برج حمل با اول نیسان مصادف می‌شود و بعد از این سخن بکلی مثال را ترك کرده و سالها را کبیسه نکرده واگر می کرد نیتجه‌قضایای پیشین به‌نقیض گفته او می‌رسید و اول نیسان از دخول‌شمس به اول برج ثور نزدیك می‌شد زیرا تاریخی را که او مثل زده ده روز و دوسوم روز استحقاق کبس دارد و چون سالیان روم ناقص‌تر است اول نیسان به اول دخول آفتاب دربرج حمل پیشی خواهد گرفت و حصه کبس براول نیسان زیادترخواهد

شد و به روز دهم نیسان می‌رسید.

ترجیح ریاضیات یونانی بر ریاضیات هندی

کاش می‌دانستم که این مرد هواخواه هند کدام یک از دو اعتدال را در روش از رومیان این موقع خواسته زیرا اعتدال ربیعی به روش آنان شش یا هفت روز پیش از آغاز نیسان بوده.

نیز کاش دانستم که در چه وقت این کار را که نویسنده مأخذالمواقیت از رومیان نقل نموده می کرده‌اند و رومیان پس از غور و مهارت درعلوم علوم تعلیمی وریاضیات وعلم هیئت وچنگ زدن ببراهین دورتر ازاین بودند که به گفته اشخاصی ملتجی شوند که اصول خود را چون راه بر آنها مسدود شد و برهان کسی از آنها خواست به وحی و الهام نسبت می‌دهند بگذر از این که رومیان در علوم فلسفه و الهیات وطبیعیات و صناعیات دارای پایه‌ای بلند هستند ولیکن کل یعمل علی شاکلته وکل حزب بمالدیهم فرحون.

گویا نویسنده‌ی مذکور کتاب مجسطی را ندیده بود و میان آن وبالاترین کتاب هند که به زیج سند وهند معروف است نسنجیده بود وفرق میان این‌دو کتاب برهر کس که کمی عقل و خرد داشته باشد پوشیده نخواهد ماند.

انتقاد ازحمزة بن حسن اصفهانی

حمزة بن حسن اصفهانی در رساله‌ای که در نوروز نوشته وبرای ایرانیها تعصب خرج داده به همین خطا برخورده و گفته است سال خورشیدی ایرانیها ۳۶۵ روز و یك ساعت و جزئی از چهارصد جزء ساعت است و رومیان آنکه را که از شش ساعت زیادتر است در کبس اهمال نمودند و اینطور بر گفته‌ی خود استدلال نموده که محمد بن موسی بن شاکر منجم در کتابی که در سال خورشیدی نوشته این سخن را بطور مشروح بیان کرده و براهین بر این عقیده اقامه نموده و اشتباه آن دسته از قدما را که برخلاف این قول بودند آشکار ساخته ولی ما آنچه را که از ارصاد محمد بن موسی و برادر او احمد تفحص نمودیم ارصاد ایشان به نقصان اینکسور ازشش ساعت

ناطق بود .

اما کتابی را که حمزة بن حسن بدان اشاره نموده به ثابت بن قره که از تربیت شده گان بنی موسی است که علوم را برای ایشان تهذیب نموده منسوب است و خلاصه‌ی آن کتاب و مقصود آن این است که ثابت می‌خواهد اختلاف سالیان خورشید را با تفاوت آن بفرض حرکت اوج معلوم نماید با این فرض باز ثابت به ادواری متساوی و حرکاتی که با ازمنه‌ی آن متکافی باشد نیازمند شده تا بتواند وسط مسیر آفتاب را استخراج نماید و جز ادواری که در فلك خارج مرکزاست[۱] و از نقطه‌ی مفروضه آن گرفته شده نتوانسته بدست آورد و این دور مطلوب کسور آن چنانکه حمزة بن حسن حکایت نموده ازشش ساعت زیادتر می‌شود ولی نکته‌ای که باید دانسته شود این است که ثابت اینرا سال خورشیدی نام نمی گذارد زیرا چنانکه در پیش گفتیم سال خورشیدی آن است که احوال طبیعی که کون و فساد را تهیه می کند بحالت خود بر گردد[۱].

ماههای عبرانیان عبرانیان و جمیع اشخاصی که از یهود بموسی منسوبند ماههای ایشان دوازده ماه‌است. ونامهای آن بدین‌قرار است :

۱ــ چون اوج آفتاب دارای حرکتی خیلی بطی است به‌طوری که در هرشصت وشش سال شمسی‌خورشید یك‌درجه قطع می‌کند و تقریباً درهردو هزارسال یك برج طی می کند و در تاریخ ششصد و پنجاه وهشت یزدگردی اوج آفتاب در بیست هشت درجه جوزا بوده هرچند نتیجه‌ی ارصاد با هم مختلف است ثابت بن قره با آنکه در فلك ممثل مسیر سالیانه خورشید را حساب نموده و فلك خارج مرکز را حساب نکرده از حرکت بطئی اوج نیز صرف‌نظر کرده و سبب اینکه این سال را خورشیدی نام نمی‌گذاریم این است که سال خورشیدی این بودکه فصول چهارگانه را خورشید طی‌کرده باشد و در اینجا چنین نیست و برای تعریف سال به آغاز فصل دوم رجوع کنید و برای دو فلك آفتاب به دایره‌ای که درگاه شماری یهود است مراجعه‌کنید درقسمتی‌که ازمبداء تقوفات گفتگو می کند ودرآنجا تعدیل آفتاب را نیز خواهید دید .

۲ــ آفتاب را دوفلك است فلك ممثل وخارج مرکز و درفصلی‌که در ادوار وتقوفات یهود گفتگو می کند این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم .

تشری ل ـ مرحشوان کط ـ کسلیول ـ طیبث کط ـ شفط ل ـ آذر کط ـ
نیسن ل ـ ایر کط ـ سیون ل ـ تمز کط ـ اوب ل ـ ایلل کط .

و رویهمرفته شماره روزهای ایشان(۳۵٤) روزاست که مقدار سال قمری‌است و اگر یهود ماههای قمری را چنانکه هست استعمال می کردند ایام سالشان و عدد ماههای ایشان یك چیز بـود ؛ ولی چون بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بتیه رسیدند و از رقیت و چنگال نکال مصریان رستند و به آنچه خدا در سفرثانی تورات از قوانین و نوامیس می گوید مأمور شدند که فرمانبری کنند و این واقعه در شب ۱۵ نیسن بود که قمر در حال بدر بود و شعاع خود را به کوه و دشت گسترده و زمان هم فصل بهار بود پس بنی‌اسرائیل مأمور شدند که این روز را چنانکه درسفر ثانی تورات می گوید حفظ کنند .

مقصود از ماه اول ، تشری نیست بلکه نیسن است زیـرا خداوند موسی و هارون را در همین سفر امر می کند که باید شهر فصح رأس شهور ایشان و اول سال بـاشد پس موسی به امت خود گفت : روزی را که در آن روز از بندگی رستید یاد آورید و در ایـن روز از ماهی که درخت در آن سبز می‌شود خمیر مخورید .

یهود برای آنکه گفتار موسی را بکار بندند ناچارشدند که هم سال شمسی‌را استعمال کنند که تا چهار دهم نیسان دراول بهار باشد که درختان برگ داده وپراز شکوفه باشد و هم ماه قمری را بکار بندند که در شب فصح قمر به حال بدر باشد و در برج نیسن و این کار ایشان را براین وادار کرد که روزهایی را که از وقت مطلوب درشهور پیش‌افتاده‌اند همینکه به‌مقدار این رسید که یك ماه شود به‌ماههای خود یك ماه تام ملحق کنند و این قبیل ماه را آذار اول نامیدند . وآذار اصلی را آذار ثانی گفتند بپاس خاطر اینکه همنام یکدیگرند و یکی پس از دیگری واقع شده و سالی را که در آن کبیسه است عبور نامیدند و اشتقاق این لفظ از معبارث می‌باشد که به زبان عبرانی زن آبستن را گویند . زیرا همانطور که زن آبستن

طفلی را حامل است که جزو خود او نیست و درحقیقت جزئی زاید است همینطور هم سال کبیسه یکماه از سالهای دیگر بیشتر داراست و جزء خود آن نیست.

برخی از یهود گمان کرده‌اند که آذار اول آذار اصلی است که در سالهای بسیط گفته می‌شود و آذار ثانی شهر کبیسه است که باید در آخر سال باشد زیرا چنانکه در تورات است بنی‌اسرائیل مکلف گشته‌اند که نیسن ماه اول ایشان باشد ولی این گمانی است که بسیار دور از حقیقت است و دلیل براینکه آذار ثانی آذار اصلی است نه آذار اول این است که پیوسته بیك حال است و مقدار و عدد ایام آن و ثبات اعیاد و صیام درآن تغییر نمی کند بدون آنکه درآذار اول که درسال کبیسه است از این امور چنین باشد.

دیگر آنکه شرط شده در آذار ثانی پیوسته آفتاب در برج حوت باشد اما آذار اول درعبور است و مشروط براین است که آفتاب در آن در برج دلو باشد.

ادوار یهود

دیگر آنکه یهود پس از این کار نیازمند گشتند که برای سالهای عبور ترتیبی باشد بدین سبب به ادواری که ازماههای قمری در سالهای شمسی درست می‌شود عطف توجه نمودند و این ادوار را پنج نوع یافتند.

اول ـ دور هشت‌تایی که دارای ۹۹ ماه است وسه ماه کبیسه دارد.

دوم ـ دور نوزده‌تایی که دارای دویست وسی وپنج ماه است وهفت ماه کبیسه دارد و این را دور اصغر گویند.

سوم ـ دور هفتاد و شش‌تایی است که ماههای آن نهصد و چهل ماه است و کبیسه‌های آن بیست و هشت ماه است.

چهارم ـ دور نود وپنج‌تایی که آنرا دور اوسط گویند و ماههای آن هزار و صد و هفتاد و شش ماه است و کبایس آن سی و پنج ماه است.

پنجم ـ دور پانصد و سی دوتایی که آنرا دور اکبر گویند و ماههای آن شش هزار و پانصد و هشتاد ماه است که صد و نود و شش ماه کبیسه دارد.

یهود از این ادوار پنج گانه خواستند یکی را انتخاب کنند که حفظ آن آسانتر باشد و جز دور هشت‌تایی و نوزده‌تایی دارای این وصف نبود .

ولی باز هم دیدند که دور نوزده‌تایی از دور هشت‌تایی با سالهای شمسی موافق‌تر است زیرا روزهای این‌دور نزد یهود (۶۹۳۹) روزاست باضافه ۱۶ ساعت و ۵۹۵ جزء ساعت واین اجزاء را بعبری حلق می گویند وهرساعتی ۱۸۰ حلق است بدین سبب است که اگر بما دقایق ساعات راکه در هرساعت شصت می باشد بدهند و بخواهیم آن را به حلق تحویل کنیم باید آن را ضرب در ۱۸ کنیم که تا حلق بدست آید . و اگر عکس این قضیه را بخواهیم حلق را در دویست ضرب می کنیم وحاصل ضرب آن ثالثه‌های ساعت خواهد شد و آنرا بهرچه قابل رفع است رفع می کنیم وقتی این دو را تبدیل به حلق کنیم این عدد بدست می آید ۱۷۹۸۷۶۷۵۵ وسال شمسی نزد یهود سیصد وشصت و پنج‌روز و ۵ ساعت $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$ ساعت است که تقریباً ۹۹۰ حلق می‌شود و چون سال شمسی را بخواهیم تبدیل به حلق کنیم ۹۴۶۷۱۹۰ حلق بدست می آید، که چون حلق دورنوزده‌تایی را بر آن تقسیم کنیم خارج‌قسمت ما نوزده سال‌شمسی به‌اضافه‌ی ۱۴۵ حلق‌است که تقریباً $\frac{۱}{۷}$ ساعت می‌شود ومقداری کم و اگر مقصود ما بدست آوردن حلق دور هشت‌تایی باشد چون مقدار آن دو هزار و نهصد و بیست و سه روز و دوازده ساعت و هفتصد و چهل و هفت حلق است مجموع آن۷۵۵۷۷۸۶۷ حلق‌می گردد که چون آنرا برحلق‌سال‌خورشیدی تقسیم کنیم هشت سال شمسی بدست می آید و یك‌روز وسیزده ساعت وسیصد وهشتاد وهفت حلق باقی می‌ماند ویك پنجم ویك ششم ساعت بتقریب حاصل می‌شود.

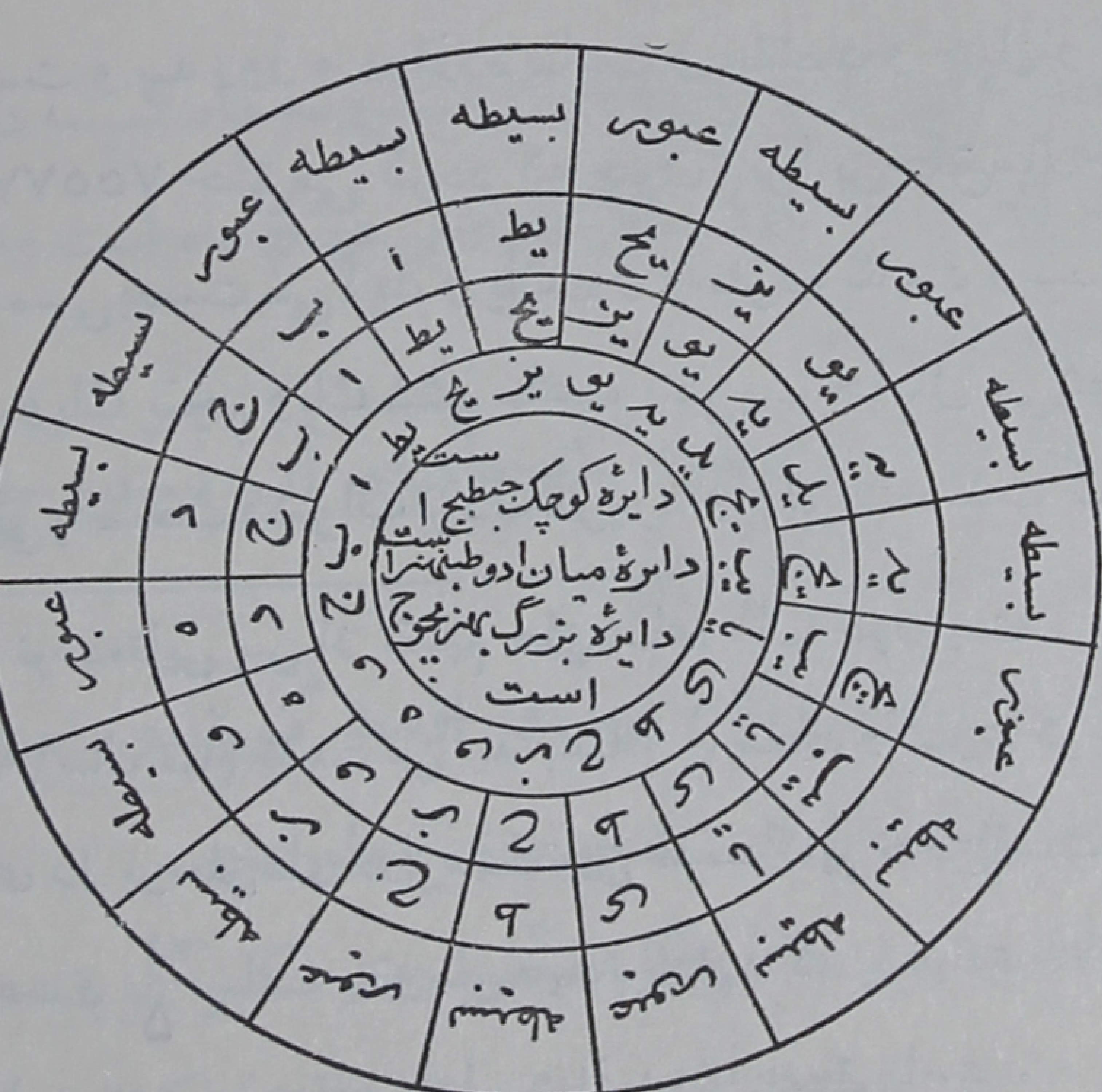
پس‌دور نوزده‌تایی به‌صحت وصواب‌نزدیکتر بود واولویت داشت که آنرا بکار بندند[۱]

۱ــ در دور نوزده‌تایی پس از تقسیم حلق‌های سال خورشیدی ، بر حلق‌های دور نوزده‌تایی درست ۱۹سال تمام بدست می‌آید باضافه $\frac{۱}{۷}$ ساعت و کسری کوچك ولی‌اگرحلق‌های سال خورشیدی را برحلق‌های دور هشت‌تایی قسمت‌کنیم خارج‌قسمت غیراز ۸ سال‌تمام یك‌روز وسیزده ساعت و $\frac{۱}{۵}$ ساعت بتقریب زیادتر دارد که با زیادی دور نوزده‌تایی قابل سنجش نیست بنابراین دور نوزده‌تایی اولی و اقرب به درستی است .

و دیگرادوار ازتضاعیف آن مرکب بود از این رهگذر این دور را بر گزیدند .

با آنکه یهود متفق‌اند که عبور در محزور قرار دارد ولی در این اختلاف کرده‌اند که اول محازیر چه وقت‌است وهمین امر درترتیب عبور درمحزور تولید اختلاف کرده وبیان مطلب آن‌است که برخی‌ازیهود تاریخ منکسره‌ی آدم ابوالبشر را گرفته و آنرا بر ۱۹ قسمت کرده در نتیجه محازیر تامه بدست آورده و عبور را درباقیمانده این‌تقسیم بحساب (بهزیجوح) قرار داده یعنی سالهای دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و برخی از یهود سالهای همین تاریخ را گرفته و یکسال از آن کاسته و ترتیب عبور را در باقیمانده ناقص به حساب (ادوطبهز) قرار داده یعنی سال اول و چهارم و ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و هفدهم و این دو قسم دور که گفته شد منسوب به اهل شام است .

برخی دیگر از یهود دو سال از تاریخ آدم کم کرده و ترتیب عبور را در آن موافق حساب(جبطبج) قرار داده‌اند یعنی‌سال سوم ودوم واین ترتیب دریهود بیشتر معمول‌است وآنرا باهل بابل نسبت می‌دهد و باز گشت هرسه طریق بیك چیز است و اختلافی در آن نیست چنانکه صورت آن در این دایره است .



دایره اول برای شناسایی کیفیت سال است که آیا سال بسیط است یا عبور .

دایره دوم برای ترتیب بهزیجوح است در محزور .

دایره سوم برای ترتیب ادوطبهز است .

دایره چهارم که در داخل همه جای دارد برای ترتیب جبطبج است .

این ادواری که تاکنون گفتیم منسوب بماه بود اگرچه ماه تنها نباشد اما دور شمس بر بیست وهشت وضع شده است و برای شناسایی اوایل سالیان خورشیدی است که در چه روز هفته واقع می‌شود .

اقسام سالهای یهود

بیان مطلب آن است که اگر سال خورشیدی ۳۶۵ روز بوده و ربع روز همراه نداشت در هر هفت سال اوایل آن به روزهای هفته برمیگشت ولی برای اینکه در هرچهار سال کبیسه می‌شود اوایل سال در هر بیست وهشت سال به روزهای هفته برمی گردد که حاصل ضرب هفت در چهار است همچنین دیگر ادوار جز محروز اکبر هیچکدام به حالت اولیه خود وقتی تمام شدند بر نمی گردد و فقط دور محروز اکبر است که از تضعیف دور تسعه عشر به دور شمس متولد است .

گوییم : اگر سالهای یهود فقط باین دو کیفیت یعنی بسیط و عبور متکیف بود شناسایی اوایل آن خیلی آسان بـود و وقتی که ترتیب عبور را در محروز می‌دانستیم شناخته می‌شد که آیا سال بسیط است یا عبور ولی‌سالهای یهود تنهادارای این دو کیفیت نیست بلکه دارای سه کیفیت است .

بیان مطلب آن است که یهود با خود قرار گذاشتند که نباید اول سال روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه باشد چه ، این سه روز متعلق به‌آفتاب و دو کوکب آن است ولی گفتند عید فصح که مثل اول نیسن است نباید در مثل این ایام منسوب به کواکب سفلی که دو شنبه و چهارشنبه و جمعه باشد و علل آنرا برحسب توانایی خود درآتیه شرح خواهیم داد پس این کار یهود را مجبور کرد که سر سال و فصح را اگر در ایام مذکوره شد یا مقدم بدارند و یا مؤخر .

پس یهود دارای سه نوع سال شدند نوع اول را حسارین گوید که به معنای ناقص است و این سالی است که مرحشون و کسلیو باید هریك (۲۹) روز باشد .

نوع دوم را کسدران گویند و تفسیر این کلمه معتدل است و آن سالی است که مرحشون (۲۹) روز باید باشد و کسلیو سی روز . نوع سوم را شلامیم گویند به معنای تام و آن سالی است که مرحشون و کسلیو سی روز باشد و هریك از این انواع سه گانه هم یا بسیط است یا عبور .

پس یهود دارای شش نوع سال شدند چنانکه در ایــن صورت شاخه‌بندی کرده‌ام :

سال

یا بسیط است ومشتمل بردوازده ماه است و آن			یا عبور است مشتمل برسیزده‌ماه است و آن		
ناقصه	معتدله	تامه	ناقصه	معتدله	تامه
شنج روز	شند روز	شنه روز	شفج روز	شفد روز	شفه روز
مرحشون کط	مرحشون کط	مرحشون ل	مرحشون کط	مرحشون کط	مرحشون ل
کسلیو کط	کسلیو ل	کسلیو ل	کسلیو کط	کسلیو ل	کسلیو ل

و یهود را در استخراج این امر حسابهــا و جداولی بسیار است که در آتیه نخواهیم از بیان آن کوتاهی کرد. سپس یهود درعمل سالها و استخراج و طریقه‌ی بکاربستن این سالیان به چند فرقه‌ی بزرگ افتراق جستند .

فرقه اول ربانیه‌اند کــه از روی حساب مسیر وسطی نیرین سال را بدست آوردند خواه هلال دیده و خواه دیده نشود زیرا مقصود ایشان فقط آن است که از موقع اجتماع مدتی مفروض بگذرد . زیرا چنانکه گفته‌اند وقتی که یهود به

بیت‌المقدس بر گشتند . برسر کوهی دیده‌بانانی چند برای جستجوی هلال قرار دادند و گفتند هروقت که شما هلال را دیدید آتش بیفروزید تا دودی مرتفع شود و بدینطریق آگاه شویم که هلال رؤیت شده و برای عداوتی که میان یهود و سامره بود سامره رفتند و یك روز زودتر آتش افروختند و چندین ماه دیگر هم که دراول هرماه ابر بود این کاررا تکرار کردند تا آنکه دربیت‌المقدس این حیله را فهمیدند و هلال را بامداد روز چهارم و سوم ماه درحال ارتفاع از افق ازسوی مشرق دیدند و دانستند که سامره ایشان را فریب داده‌اند ، پس یهود نزد علمای ریاضی آن عصر رفتند تا به کمك ایشان حسابی را که باید درست کنند، از کید دشمنان فارغ باشد و برای اینکه رؤیت هلال به حساب جایز است کرده کار نوح را دلیل آوردند که ششماه که آسمان گرفته بود و هلالی دیده نمی‌شد او از روی حساب اوایل ماه را بدست می‌آورد .

پس ریاضی‌دانها برای ایشان ادواری ساخته و طریق استخراج اجتماعات و رؤیت هلال را بدیشان بیاموختند ومیان اجتماع و رؤیت هلال بیست وچهار ساعت است که اگر اجتماع تعدیل شده باشد نه اوسط ، ماه در این ساعات قریب سیزده درجه سیر می کند و از آفتاب قریب دوازده درجه دور است و این حکایت چنانکه گفته‌شده دویست سال پس‌ازاسکندر بود و پیش‌ازاین‌واقعه به‌تقوفات که ارباع سال است و حساب آن خواهدآمد نظر می کردند و اگر اجتماع تقوفه باندازه سی‌روز مقدم می‌شد سال را بدین شهر کبیسه می کردند گویا ایشان اجتماع تمزرا را می‌دیدند که برتقوفه تمز که انقلاب صیفی باشد به اندازه سی روز مقدم است و سال را به تمز کبیسه می کردند تاآنکه درآن سال دو تمز یافت شود و در سایرتقوفات نیز امر از این قرار بود .

طایفه‌ی دیگر از ربانیه حکایت آتش افروختن و دود افراشتن را انکار کرده‌اند و به زعم ایشان سبب استخراج این حساب آن است که علما و کهنه‌ی بنی‌اسرائیل چون دانستند که آخر کار ایشان به پراکندگی منجر خواهد شد

ترسیدند که اگر یهود به رؤیت اعتماد کنند اختلافی میان ایشان روی دهد پس برای رفع اختلاف ونزاع از میان یهود این حسابهارا ساخته و بدست ایشان دادند واین حسابهارا الییعازر بن فروح ساخت و یهود را امر کرد که دست از آن بر ندارند و توصیه کرد که در هرجا که باشید باین حسابها عمل کنید تا اختلاف میان شما نباشد .

اختلاف علمای یهود در اوایل شهور که آیا باید با رؤیت هلال باشد یا حساب

فرقه ثانیه فرقه میلادیه‌اند که مبادی شهور را از وقت اجتماع می‌دانند و آنان را قراء و اشمیعیه گویند برای آنکه نصوص را بکار می‌بندند و از نظر و قیاس دوری می‌جویند هرچند که این هم برای ایشان ممکن نمی‌شود .

فرقه‌ی دیگر را عنانیه گویند و ایشان منسوب به عنان رأس‌الجالوث هستند و او در صد و چند سال پیش بود و رأس‌الجالوت باید از آل داود باشد و جز او کسی صلاحیت این‌منصب را ندارد و عوام یهود می گویند برای این کار جزشخصی که اطراف انگشتان او در موقع راست ایستادن بـه زانویش برسد کسی دیگر صلاحیت ندارد چنانکه عوام مردم از امیرالمؤمنین علی‌ابن ابی‌طالب ع و برخی از اولاد او که صلاحیت برای سیاست امت داشته‌اند همینطور حکایت می کنند .

واین‌عنان پسردانیال بن شاول بن‌عنان بن‌داود بن حسدای بن قفنای بن بوستنای هونماربن نوشرا بن ربحنا بن‌شبطیا بن‌حنا بن ناثام بن ابامار بن ربانا عقیبا بن‌شبنیا بن زکای بن‌حزقیا بن‌شمعیا بن‌شبطیا بن یحنان بن‌رسوسیان بن‌عنان بن ایشعیا بن زکریا بن برخیا بن عقوب بن حننیا بن ببودیا بن ماعسیا بن فدایا بن زربابیل بن شلتیال بن یوحینا بن یهویاقیم بن یهواحاز بن یوشیا بن اخریا بن یهورام بن یهوشافاط بن اسا بن ابیا بن رحبعام است به سلیمان بن داود .

این شخص با جماعتی از ربانیین در بیشتر از فروع مخالفت کرد و شهور را مانند مسلمانان با رؤیت هلال دانست و به این هم اهمیت نمی‌داد که در چه روزی

از هفته باشد و حساب ربانیه را کنار گذاشت و شهور را این‌طور کبیسه می کرد که در نواحی عراق و شام از اول نیسن تا چهارم آن به زراعت جو نگاه می کرد و اگر می‌دید که نوبر جو برای درو صلاحیت دارد سال را بسیط می‌دانست و اگر می‌دید که جو برای نوبرهم بدست‌نیامده سال را کبیسه می کرد وچون یهود می‌خواستند که از پیش باین امر آگاه باشند شخصی که به رأی او استناد می‌شد هفت روز که از شفط مانده بود به صحرا بیرون می‌رفت و در شام و بلاد همسایه آن که در آب و هوا مانندآن‌است به کشت جو نظرمی کرد و اگر می‌دید که جو خوشه بسته پنجاه روز می‌شمرد وفصح می گرفت و اگرمی‌دید که هنوز جو خوشه نبسته بکماه کبیسه می کرد.

برخی از یهود ماه کبیسه را در دنبال شفط قرار می‌دادند و در نتیجه دوشفط بدست می آید و برخی دیگر کبیسه را به ماه آذار می‌انداختند و در نتیجه دوآذر بدنبال یکدیگر قرار می گرفت و عنانیه بیشتر شفط را برمی گزیدند چنانکه ربانیه آنرا انتخاب می کردند و بجز آذار با ماه دیگر سروکاری نداشتند.

این کار که از پیش باعث شناختن فصح می‌شود به‌اختلاف هواها ومزاج بقاع اختلاف می‌یابد پس باید که برای هرمکان خاص جداگانه قانونی فراهم کنند و به‌آنچه که برای شناسایی در یك بقعه بکار می‌رود اعتماد نکنند چه، این کار را فایده‌ای نیست.

آغاز سال مسیحیان شرق

اما نصارای شام وعراق وخراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را با هم ممزوج کرده‌اند، بدینطریق که ماههای روم را بکاربسته‌اند وآغاز سال خودرا از اول شهر طمبریوس رومی دانسته‌اند تا اینکه به سرسال یهود که تشری است نزدیك باشد، زیرا پیوسته تشری یهود کمی بر آن مقدم خواهد بود ولی شهور خود را به ماههای سریانی نهاده‌اند که در بعضی از این اسامی با یهود موافق‌اند و در برخی مخالف، و این شهود را به اسماء سریانیان نسبت داده‌اند و سریانیان همان نبطی‌ها هستند که اهل

سواد عراق باشند و سواد عراق را سورستان گویند .

من ندانستم که چرا این شهور را به نامهای سریانی نسبت داده‌اند با آنکه مردم عراق در اسلام شهور عرب را بکار می‌بستند و در جاهلیت شهور ایرانیان را و برخی گفته‌اند که سورستان شام است[1] و اگر این گفته صحیح و راست باشد مردم آنجا پیش از اسلام مسیحی بودند که میان رأی یهود و رأی روم میانجی شده‌اند، و نامهای شهور ایشان از این قرار است .

تشرین قدیم لا	تشرین حرای لا	کانون قدیم لا	کانون حرای ل
شباط کح	آذار لا	نیسان لا	ایر لا
حزیران لا	تموز لا	آب لا	ایلول ل

شباط را در هرچهار سال یك روز کبیسه می کردند پس در نتیجه بیست و نه روز می‌شد و آنوقت با رومیان درسال موافقت می کردند و این ماهها خیلی مشهور است بطوری که مسلمانان اعمال و امور خود را به آنها تقیید می کنند و ماه قدیم را که ماه اول باشد و حرای را که ماه آخر باشد تعریب کردند و در آیر الفی افزودند وایار شد زیرا تخفیف یاء این کلمه بدون الف در لغت عرب بسیار زشت و ناپسند است .

ماههای سال قمری

اما تازیان ماههای ایشان دوازده ماه است بدین ترتیب:

محرم	ربیع‌الاول	جمادی‌الاول	رجب	رمضان	ذوالقعده
صفر	ربیع‌الاخر	جمادی‌الاخر	شعبان	شوال	ذی‌الحجه

و در علل اسامی این ماهها سخنها گفته شده مثل اینکه گفته‌اند سبب اینکه محرم را محرم نامیده‌اند آن‌است که ازشهرهای حرام است و علت اینکه دو ربیع را چنین نامیده‌اند آن است که در این دو ماه شکوفه و غنچه و باران و شبنم زیاد

۱ــ این‌اشتباه ازمشابهت سورستان که مخفف آشورستان ومنسوب به‌آشور با سوریه و سریانی پیش‌آمده .

است و این نسبت بطبیعت فصلی است که ما آنرا پاییز گوییم و دو شهر جمادی را جمادی گفته‌اند زیرا که آب در این‌ماه منجمد می‌شود وشعبان‌را شعبان گفته‌اند زیرا قبایل و طوایف در این ماه منشعب می‌شدند و رمضان را بدین علت رمضان گفته‌اند که در آن ماه سنگ از شدت حرارت داغ می‌شد وشوال را شوال گفته‌اند زیرا که گرما در آن ماه مرتفع می‌شد و بکلی ازمیان میرفت و ذوالقعده را ازاین‌سبب بدین نام خواندند که در این‌ماه عربها درخانه‌های خودمی نشستند و ذوالحجه را ذوالحجه گویند زیرا که در این ماه به حج میرفتند .

نام ماههای عرب جاهلیت

شهور عربی را نیز اسامی دیگری است که قدماء تازیان ماههای خودرا آنطورمی خواندند، و آن نامها از این‌قرار است :

المؤتمر	ناجر	خوآن	صوان	حنتم زباء
الاصم	عادل	نافق	واغل	هواع برك

همین نامها گاهی در ترتیب و یا در اسم با آنچه گفتیم مخالف دیده می‌شود چنانکه یکی از شاعران در شعر خود آنها را چنین تنظیم کرده :

بمؤتر وناجرة بدأنا وبالخوان يتبعه الصوان

وبالزبا بـائده تليه يعودا صم‌صم بـه الشنان

و واغلة و ناطلة جميعاً وعادلة فهم غرر حسان

ورنة بعدها برك فتمت شهور الحول يعقدها البنان

معانی این الفاظ برطبق کتب لغت بدین شرح است . موتمر آن است که آنچه را شخص از سنت و شریعت بکار بستن آن واجب است انجام دهد ، ناجر از نجر که شدت حرارت باشد اشتقاق یافته چنانکه شاعر گوید ؛

صرى آسن يزوى له المرء وجهه ولو ذاقه الظمان فى شهر ناجر

اما خوان بروزن فعال است و ازخیانت مشتق شده چنانکه صوان نیز بهمین وزن است و از صیانت اشتقاق یافته و این معانی که برای این الفاظ است در موقع

تسمیه روی داده بود، اما زباء داهیه عظیم است که چون دراین ماه جنگهای زیادی روی می‌داد و خونریزی بسیار می‌شد چنین نام داده شد و اشتقاق بائده نیز از قتال است زیرا در این ماه جمعی زیاد از مردم هلاك میشدند و مثل از این‌جاست که می گویند العجب ثم‌العجب بین‌جمادی‌والرجب واعراب دراین‌ماه تعجیل‌می کردند و پیش‌ازآنکه وارد شهر رجب شوند هرچه خونخواهی داشتند یا غارت می‌خواستند انجام می‌دادند که مبادا به شهر رجب که شهر حرام است بیفتد اما وجه تسمیه اصم این است که اعراب خود را در این ماه از قتال باز می‌داشتند و آواز سلاح در این ماه بگوش کسی نمی‌رسد اما ناطل پیمانه خمر است و ازاین‌جهت این نام را بر آن ماه نهاده‌اند که دراین ماه در شرب خمر افراط می کردند و پیمانه خمررا درمیان ایشان گردش بسیار بود اما عادل از عدل است چه این ماه از شهور حرام است ودر این ماه از کارهایی که در ماه ناطل می کردند خود را باز می‌داشتند.

وجه تسمیه رنه این است که چهارپایان برای نزدیکی نحر در این ماه ناله می کردند و برك از بروك شتر مشتق است که چون شتر را قربانگاه می‌بردند می‌خوابانیدند و از قطعه‌ی منظومی که در پیش ذکر کردیم این قطعه که از تراوش طبع صاحب‌بن عباد است بهتر است:

اردت شهور العرب فی جاهلیته	فخذها علی سرد المحرك تشترك
فمو تمریاتی و من بعد ناجر	وخوان مع‌صوان یجمع فی شرك
حنین و زبّا والاصم و عادل	و نافق مع و غل و رنة مع برك

این دو نوع ماه که از عرب نقل شد اگر تسمیه آن چنین باشد که گفتیم باید میان وقت این دو تسمیه خیلی تفاوت داشته و گرنه این مناسبت که برای آنها می گویند درست نخواهد شد زیرا در یکی از این دو نوع صفر در منتهای هنگام گرمی است و در دیگری شهر رمضان اینطور است و بدیهی است که در وقت واحد و یا نزدیك به وقت واحد هر گز این دو با یکدیگر جمع نخواهند شد.

بحثی دیگر درکسبیه‌ی ماههای قمری در جاهلیت و بیان نسئی مذکور درقرآن

عرب درجاهلیت این‌ماههارا مانند مسلمانان استعمال می کردند و حج ایشان در زمانهای چهارگانه دور می‌زد وسپس‌خواستند که حج را به هنگامی بیندازند که کالاهای ایشان از جلد و پوست و میوه‌ها فراهم شود و خواستند که این امر همیشه به‌یك حال بماند و در بهترین ازمنه وخرمترین اوقات باشد بدین سبب از همسایگان خود یهود قریب به دویست سال پیش از اسلام کبس را یاد گرفتند. همینطور که یهودیان تفاضل سال خود را باسال خورشیدی بهنگامی که یکماه می‌رسد در آخر سال قمری قرار می‌دادند ایشان هم چنین کردند ، و تولیت این‌امر بدست قلامس بود که از بنی کنانه می‌باشند . و پس انقضاء حج این اشخاص به‌پا می‌ایستادند و در موسم ، خطابه‌ای ایراد می کردند سپس ، یك ماه را نسئی می‌نمودند و آن ماهی که برسال زیاد می‌شد بنام ماه پیشین می‌خواندند و اعراب دیگر براین امر اتفاق می کردند و گفته قلمس ، مفرد قلامس ، را اطاعت میکردند و این کار را نسی می نامیدند زیرا ایشان اول سال را درهردو سال و یا در هرسه سال برحسب تقدمی که استحقاق داشت یك ماه کبیسه می کردند و گوینده‌ی ایشان می گوید :

لنا ناسئی تمشون تحت لوائه   یحل اذا شاء الشهور و یحرم

و اولین نسئی‌ای که روی داد در ماه محرم بود .

نسئی اول برای محرم بود وآنرا صفر نامیدند و ربیع‌الاول را صفرخواندند سپس بتوالی و دنبال هم نامهای شهور را ذکرمی کردند نسئی دوم برای صفر بود و ماهی راکه پس ازآن بود صفر خواندند همچنین تا نسئی یك روز تمام شود و ماههای دوازده گانه را دور بزنند و به محرم برگردد که از نو باز با آن کار پیشین را تکرار می کردند .

عرب جاهلیت ادوار نسئی را می‌شمردند و اوقات و ازمنه را بآن تحدید می کردند و می گفتند از آن زمان تا زمانی دیگر چند دوره گذشته وبا همه‌ی این

احوال اگر می‌دیدند شهری از شهور ازجای خود از فصول اربعه برای کسور سال شمسی و مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری پیش افتاده است دوباره آنرا کبیسه می کردند تا آنکه پیغمر (ص) هجرت کرد و چنانکه در پیش گفته شد نسئی به شعبان رسیده بود و آنرا محرم نامیده بودند و شهر رمضان را صفر خوانده بودند و پیغمبر منتظر حجة‌الوداع شد و برای مردم خطبه‌ای خواند و چنین فرمود الزمان قداستدار کهیئة یوم خلق السموات والارض یعنی ازمنه و ماهها به مواضع نخستین خود باز گشتند وکاری را که عرب باماهها می کردند ازمیان رفت ازاینرو حجة‌الوداع را حج اقوم گویند سپس نسی حرام شد و ازبین رفت.

ابوبکر محمد بن درید ازدی در کتاب وشاح چنین گفته که ثمود ماههای خود را به نامهای دیگری می‌خواندند و آن نامها بدین قرار است: موجب که محرم باشد، موجر ، مورد ، ملزم ، مصدر ، هوبر ، هوبل ، موهاء ، دیمر ، دابر ، حیفل ، مسبل .

و این شخص می گوید که ثمود ماههای خودرا از دیمر که رمضان باشد آغاز می کردند وابوسهل مسیحی عیسی بن یحیی این‌شهور را به‌نظم‌درآورده ومی گوید:

شهور ثمود موجب ثم موجر	و مورد یتلو ملزماً ثم مصدر
و هوبریاتی ثم بدخل هوبل	وموهاء قد یقفو هما ثم دیمر
و دابر یمضی ثم یقبل حیفل	و مسبل حتی تم فیهن اشهر

برخی از شب‌های یك ماه را بنام خاصی می‌خواندند چنانکه واپسین شب را سرار می‌نامیدند زیرا ماه درآن شب در حال سرو پنهانی بود[1] و نیز آنرا فحمه می گفتند (بوزن طلبه) برای آنکه ضویی و فروغی در آن نبود و آنرا نیز براء می‌نامیدند برای برائت و دوری آفتاب از آن چنانکه آخرین روز ماه را نحیر می‌خواندند زیرا ماه درآن روز مانند شتری نحر میشد وآن روز در نحر و کشتن

۱– برجان من‌چونور امام زمان بتافت   لیل‌السرار بودم وشمس‌الضحی شدم
حکیم قبادیان

آن بود و شب سیزدهم را سواء و شب چهاردهم را لیلةالبدر می گفتند برای اینکه ماه در آن پرمیشد وضوء آن بتمامی خود میرسید و هرچیزی که تمام شود وبپایان خود برسد بدر نامیده میشود چنانکه ده هزار درهم را بدره گویند برای آنکه از روی وضع و قرارداد نه بالطبع ، تمامی عدد است .

اعراب هفته را نیز بکار می بستند و نامهای قدیمی ایام هفته چنین است .

اول که یوم‌الاحدباشد یعنی یکشنبه،اهون، جبار، دیار، مونس، عروبة یشار چنانکه شاعر ایشان سروده است :

اومل ان اعیش و ان یومی	باول او بـاهون او جبار
اوالتالی دبـار فـان افته	فمونس اوعروبة او شبار

سپس نامهای دیگر احداث شد که بدین قبیل است :

احد ، اثنین ، ثلثاء ، اربعا ، خمیس ، جمعه ، سبت

ماه‌را از رؤیت هلال آغاز می کردند چنانکه همینطور در اسلام تشریع شده وچنانکه خداوند گوید: یسئلونك عی‌الاهلة قل هی‌مواقیت للناس والحج .

اسامی هرسه شب یك ماه در لغت عرب اعراب برای روزهای ماه چنانکه درشهورفارسی است نامهای مفردی نداشتند و فقط برای هرسه از ماههای خود نامی جداگانه گذاشته بودند و این نام از حالت ماه و فروغ آن درآن سه شب حکایت می کرد ، وچون از شب اول ماه آغاز می کردند سه شب اول ماه را سه شب غرر می گفتند و غره هرچیز اول آن است و برخی گفته‌اند هلال در این سه شب مانند غره دیده می‌شود و پس از این سه شب نوبت به سه شب نفل می‌رسید که از تنفل مشتق است و معنای تنفل این است که شخص بدون وجوب بعطیه آغاز کند، و برخی از اعراب این سه شب دوم را شهب می‌نامیدند سپس نوبت به سه شب تسع میرسید چه آخرین شب ازاین سه شب شب تاسع بود وبرخی‌دیگر از اعراب این سه شب را بهر می گفتند و سبب آنرا غلبه تاریکی در این سه شب می‌دانستند تا سپس نوبت سه شب عشر می‌شد (یب) زیرا اول این سه شب شب عاشر

(دهم) بود سپس سه شب بیض فرا می‌رسید (یه) زیرا در این سه شب از آغاز شب تا انجام آن بطلوع ماه روشن بود سپس سه شب درع می‌شد یح زیرا اوایل این سه شب تاریك ماه است و این سه شب را مانند به درع (زره) کرده‌اند چه شخصی کـه زره می پوشد رنگ سراو با رنگ سایر بدنش مخالف خواهد بود و آنگاه سه شب ظلمه فرا می‌رسید (کا) زیرا بیشتر اوقات تاریك بود سپس سه‌شب حنادس می‌شد (که) و برخی این سه‌شب را برای سیاهی که داراست دهم نیز می گویند سپس سه‌شب دآدی می گشت (کز) زیرا این سه شب باقیمانده ماه است و برخی گفته‌اند این لفظ ازسیر شتر مشتق است که چون به شتاب حرکت می کند ودست خودرا زود جای دست خویش می گذارد سپس، نوبت به‌سه شب محاق می‌رسد (ل) چه، قمر وشهر هردو باهم منمحق وناچیز می‌شوند .

در انتقاد از عقیده‌ی اسماعیلیه در ماههای قمری که به‌رؤیت هلال معتقد نیستند و با حساب سر و کار دارند

چندین سال است که فرقه‌ای جدید مانند اهل جاهلیت در اسلام پیدا شده که احادیث را تأویل می کنند و اشخاصی را که به ظاهر شرع عمل می‌نمایند به یهود و نصاری تشبیه می‌نمایند و برای خود جداول وحسابهایی ساخته‌اند که شهور خودرا از آن استخراج می کنند و ایام روزه را از روی آن می‌شناسند با وجود اینکه مسلمانها برای دانستن ماه رمضان ناچارند که هلال را رؤیت کنند و ببینند که چقدر ماه نور بخود گرفته و دیدند مسلمانان در رؤیت هلال هم شك می‌نمایند و بهم رجوع می کنند و با آنکه منتهای سعی خود را انجام می‌دهند باز هم در این معنی که هلال در کجای آسمان است و در کجا مغرب می کند برخی از برخی دیگر تقلید می کنند .

سپس به‌اصحاب علم هیئت رجوع نموده زیجها و کتب خودرا باصناف جداول وحسابها برای شناسائی اوایل شهور تألیف کردند و پنداشتند که این زیجها وحسابها برای رؤیت هلال ساخته شده وبرخی ازاین جداول را گرفته‌اند به‌جعفرصادق (ع) نسبت دادند و خیال کردند که این جداول خود سرّی از اسرار نبوت است .

حسابهایی را که علمای نجوم نموده‌اند مبنی برحرکات نیرین وسطی است که معدّله باشد نه برحرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سالهای قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و شش یك روز باشد و ششماه از دوازده ماه تمام باشد وشش ماه دیگر ناقص. بدین ترتیب که ماهی یك درمیان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیجها و در کتبی که منسوب بعلل زیج است مذکور است.

چون این فرقه‌ی جدید خواستند که اول ماه رمضان و یا اول روزی را که فطر باشد بدست آورند بواسطه خطایی که مرتکب شدند در اغلب احوال یك روز پیش از وقت بدست می آمد این بود که مجبور شدند گناه عظیمی مرتکب شوند و قسمتی از گفته‌ی پیغمبر را که می‌فرماید (صوموالروئیته وافطر والروئیته) یعنی هروقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هروقت هم هلال را دیدید روزه خود را بگشایید و گفتند معنای این‌عبارت که می گوید بارؤیت هلال‌روزه بدارید این‌است که روزی را روزه بدازید که هلال در شامگاه آنروز دیده می‌شود چنانکه در زبان عرب می گویند تهیؤالاستقباله یعنی خود را مهیا سازید که به پیشواز کسی برویم و تهیه‌ی برای استقبال از خود استقبال زودتر انجام میبابد.

این‌فرقه نیزچنین می گویند که هیچگاه ماه روزه از سی روز کمتر نمی‌شود ولیکن اصحاب هیئت و کسانیکه این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند می‌دانند که رؤیت هلال همواره به یك طریق ممکن نیست چه، حرکات مرئی قمر خیلی مختلف است گاهی‌این حرکت بطئی‌است و گاهی سریع یکوقت ماه به‌زمین نزدیك است و یك وقت دور هنگامی ماه در شمال و جنوب صعود می کند وهنگامی هبوط و درهر نقطه از فلك‌البروج همین احوال که گفتیم برای ماه دست می‌دهد و زیاده برهمه اینها علت دیگر اختلاف رؤیت آن است کـه قطعه‌های فلك‌البروج برخی زودتر غروب می کنند و برخی دیرتر و رؤیت هلال برحسب اختلاف عروض و هوای بلاد تغییر پیدا می کند و نسبت بـه بلادی که هوای آن بالطبع همواره صاف است و یا همواره ناصاف بطور دایم و همیشگی این اختلاف خواهد بـود و

نسبت به بلادی که هوای آن غبارآلود است در اغلب اوقات ایـن اختلاف روی می‌دهد و نیز علاوه بر اینکه نسبت به امکنه اختلاف رؤیت هلال تحقق می‌یابد نسبت به‌ازمنه نیز این‌اختلاف صحیح است چنانکه پاره‌ای از زمانها هلال باریکتر و در پاره دیگر ستبرتر است و نیز تفاوت نیروهای باصره بینندگان برحسب حدت و کلالی که می‌یابد در رؤیت هلال مدخلیت دارد و تمام‌این‌حالات که تا کنون گفته شد در هراول ماه رمضان و شوال با اشکالی نامعدود در احوال غیرمحدود روی می‌یابد بدین سبب است که گاه می‌شود ماه رمضان ناقص است و گاه تمام.

همچنین این حالات هر اندازه که عروض بلدان روی به کمی و یا به زیادی گذارد اطوار گوناگون می‌یابد و در نتیجه ماه در بلاد شمال تمام می‌شود و در بلاد جنوبی ناقص و بالعکس و نیز این هم همواره بر یك نظم نیست بلکه گاه می‌شود که برای یك ماه مخصوص‌چندین‌مرتبه متوالی یا غیرمتوالی‌این حال رخ می‌دهد.

پس اگر عمل این فرقه‌ی جدید برجد اول وحسابها صحیح باشد و این‌طور اتفاق افتد که با رؤیت هلال‌درست‌منطبق‌شود یا آنکه یك روز از رؤیت هلال‌جلوتر بیفتد محتاج خواهند شد که برای عرض بلادی بطور جداگانه یك جدول ترتیب دهند با آنکه اختلاف رؤیت فقط از جهت عروض نیست واختلاف طول بلاد بیشتر در آن سهیم و شریك است زیرا گاه اتفاق می‌افتد که در برخی از بلاد هلال دیده نمی‌شود و در بلدی دیگر که از آن بمغرب نزدیکتر است رؤیت هلال می گردد.

این است که باید ایـن طایفه برای هرجزئی از اجزاء طول بلاد نیز یك جدول خاصی ترتیب دهند.

اما اینکه می گویند مقتضای خبر ماثور از پیغمبر این‌است که صوم و فطر بر رؤیت هلال مقدم است این سخن هم نیز ناپسندیده است چه، حرف لام همانطور که برواقعه‌هایی که در آتیه روی خواهد داد درمی‌آید برامری که گذشته نیز وارد می‌شود مانند اینکه می گویند (کتب لکذ امن‌الشهر) پس نوشتن و کتابت که دراین دو عبارت است برایام گذشته از ماه مقدم نمی گردد و مقتضای خبر نبوی این است

که ما گفتیم نه آنچه ایشان گفته‌اند.

روایت دیگری از رسول اکرم نقل شده که گفتار ما را تأیید می نماید و آن این‌است که فرمود نحن قوم امیون لا نکتب ولا نحسب الشهر هکذا وهکذا ـ یعنی ما قومی هستیم امی و درس ناخوانده و ماه را چنین و چنان حساب نمی کنیم و جایی هم نمی‌نویسیم و در هریك از این سه اشاره بـا انگشت خویش به عدد ده اشارت فرمود یعنی ماه را سی روز تمام نمی‌دانیم و پس از اینکه این جمله را فرمود باز از نو با انگشتان خویش اشارت کرد و گفت و هکذا وهکذا، اینطور و اینطور و در دفعه سوم که می گفت اینطور یکی از انگشتان خویش را خوابانید یعنی مـاه را بیست و نه روز هم نمی‌دانیم.

پس رسول گرامی در این دو روایت تصریح فرمود بطوریکه برهیچ کس پوشیده نمی‌ماند که ماه گاهی تمام است و زمانی ناقص و ماه را فقط با رؤیت هلال باید دانست نه حساب واین جمله ازاین که فرموده ما حساب نمی کنیم و نمی نویسیم دانسته می‌شود.

پس اگر این قوم بگویند منظور پیغمبر این بوده که هرشهری که تمام است شهر دیگر که در دنبال آن باشد ناقص است چنانکه اشخاصی که تواریخ استخراج می کنند اینطور می گویند این گفته را هم‌مشاهدات تکذیب می کند و پیر وجوان ازاین تدلیس آگاه می‌شود وتتمه‌ی خبر اول محال بودن این ادعای دروغ را خوب می‌فهماند وتتمه‌ی خبر این‌است هروقت ماه را دیدید روزه بگیرید و هروقت رؤیت هلال کردید روزه خود را بخورید و اگر ابر بود سی‌روز تمام که از شعبان گذشت روزه بدارید و در روایت دیگر گفته است اگر میان شما و رؤیت هلال ابری یـا گرد و غباری حائل‌شد سی روز تمام روزه بدارید پس اگر مردم بدانند که هلال بنابرجداول و حسابداری ایشان و یا بنابر استخراج اصحاب زیج دیده می‌شود و صوم و فطر به رؤیت هلال مقدم می گردد دیگر احتیاج ونیازی نیست که شعبان را اگر در افق ابر باشد سی روز دانسته از رمضان شروع کنند و همچنین رمضان را

در این حالت، و باین کار نمی‌توان رسید جز باقضاء صوم یك روز و اگر ماه رمضان همواره تمام بود در صورتیکه آغاز آنرا می‌دانستیم از رؤیت شوال بی نیاز میشدیم و افطروا الرؤیته معنای دیگر میداد.

استدلال مجدد از کتب شیعه زیدیه بر اینکه فقط با رؤیت هلال باید اوایل ماهها را تعیین کرد

آری تعصب چشمهای بینا را کور می کند و گوشهای شنوا را کر می‌سازد و شخص را معتقد به اموری می‌نماید که خرد و دانش آنرا گواهی ندهد و اگر تعصب و هواداری بیهوده و غلط نبود هر گز بر خاطر این قوم چنین اغلاط خطور نمی کرد بخصوص باروایاتی که در کتب شیعه زیدیه‌است که اصحاب‌ایشان رضوان‌الله علیهم آن روایات را تصحیح کرده‌اند. مانند این روایت که مردم درعهد امیرالمؤمنین ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتند و امیر (ع) ایشان را فرمود که یك روز دیگر هم روزه بدارند.

بدین جهت این اتفاق افتاد که ماه رمضان و شعبان هردو را ناقص دانسته بودند و مانعی روی داد که مردم نتوانستند هلال رمضان را رؤیت کنند پس عده را تکمیل کردند و در آخر کار بدیشان آشکار شد که حقیقت امر خلاف این است. و باز مانند این‌روایت که از ابی‌عبدالله صادق منقول‌است که فرمود وقتی‌شما شعبان را حفظ کردید و ابر مانع شد که رؤیت هلال گردد سی روز بشمارید آنوقت روزه بدارید.

باز مانند روایت دیگر که ازصادق هم‌نقل کرده‌اند که پرسیدند اهله چیست فرمود اهله شهور هستند و چون هلال را دیدی روزه بدار و چون بار دیگر هلال را رؤیت کردی روزه خود را بگشای.

این‌اخباری که گفته شد در کتب شیعه فقط مقصود برصوم است ولی ازسادات خود که خاندان رسولند بسیار در شگفت هستم که چطور بدین سخنان گوش فرا

میدارند و برای تألیف قلوب اشخاصی که خود را به تشیع ایشان منتسب می کنند بچه طریق این حکایت را قبول می کنند و چرا مانند جدشان امیرالمؤمنین نیستند که از استمالت گمراهان و معاندان رو بر گردانید و گفت ما کنت متخذالمضلین عضدا .

اما آنچه‌را که‌ازصادق روایت کرده‌اند: (پس ازرؤیت هلال رجب پنجاه و نه‌روز بشمار و روزه بدار در آینده زیرا خداوند سال‌سیصد وشصت روز آفرید وشش روزیکه آسمان وزمین‌را می آفرید از آن استثناء کرد و این‌شش روز در شمار نیستند) اگر این روایت درست باشد مقصود این بوده که در مکان واحد اکثر اوقات اینطوراست ولی درهمه‌ی امکنه وبقاع جهان چنانکه در پیش گفتیم این‌مطلب اطراد وعمومیت ندارد .

اما تعلیل این شش روز بدین علت که ذکر شده بسیار تعلیل رکیکی است که روایت را تکذیب و طعنه به صحت آن می‌زند .

در تواریخ خوانده‌ام که ابوجعفر محمد بن سلیمان از طرف منصور حاکم بر کوفه‌بود عبدالکریم ابن‌ابی العوجارا که دائی‌معن بن زائده‌باشدحبس کرد واین مرد مانوی بود و شفیعان او در مدینةالسلام زیاد شدند و به منصور اصرار کردند که او را رها کند .

منصور به عامل‌خود نوشت که دست از ابن ابی‌العوجا بدار و اورا رها کن و عبدالکریم منتظر بود که درباره او مکتوبی از خلیفه برسد و به ابی‌الجبار گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد صد هزار درهم خواهم بندگی کرد . ابی‌الجبار پیام ابن‌ابی‌العوجا را به‌محمدبن سلیمان رسانید ومحمدبن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو بیادم آوردی چون من از نماز جمعه بر گشتم عبدالکریم را بیاد من آور .

پس‌از اینکه محمد سلیمان از نمازآدینه بر گشت محمدبن جبار عبدالکریم را یادآوری کرد محمد بن سلیمان فرمود گردن او را بزنند همینکه عبدالکریم

یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت بخدا سوگند یادمی کنم که اگر شما مسلمانان مرا کشتید من چهار هزار حدیث در دین شما وضع کرده‌ام که حرام را در آنها حلال و حلال را حرام گردانیده‌ام و شما را روزی که باید روزه بدارید به افطار واداشته‌ام و روزی را که باید افطار کنید بروزه.

پس به فرموده‌ی محمد بن سلیمان گردن اورا زدند و پس از اینکه کشته شد نامه‌ی منصور رسید.

بحثی که ابوریحان در این موضوع با عالمی اسماعیلی کرده است

این تأویل رکیک را که فرقه‌ی جدید مرتکب شده‌اند سزاوار ابن ابی العوجا است میان من و یکی از علمای این فرقه در خبری که استناد بدان شده گفتگویی و بحثی روی داد من او را به لوازمی که گفته شد ملتزم کردم آخرالامر گفت که لغت این‌طور اقتضاء می کند و میان لغت و دین تفاوت بسیار است.

من باو گفتم خداوند بتو عافیت عنایت فرماید آیا خدا و رسول جز به‌لغتی که متعارف اعراب بوده طوری دیگر ما را خطاب کرده‌اند و میان تو و لغت عرب بیشتر از میان لغت و شریعت تفاوت است بلکه تو خیلی از علم دین دور هستی و به علمای هیئت رجوع کن که همه‌ی ایشان ترا در تمام بودن ماه رمضان مخالفت می کنند و علمای هیئت براین گمان نیستند که آفتاب و ماه و فلك ماه رمضان‌را از میان دیگر ماهها چنانکه مسلمانان برای روزه اختصاص داده‌اند امتیاز دهند و در این ماه برای اینکه همواره رمضان به یك نهج بماند فلك و آفتاب و ماه تندتر یا کندتر حرکت کنند.

لیکن گفتگوی با مردمی که از راه عمد در باطل خویش پا فشاری می کنند و نادانی‌را مرکب خودساخته‌اند بیهوده‌است چنانکه قرآن گوید «و ان یروا کسفا من‌السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم ولو انزلنا علیك کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال‌الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین.»

خداوند مارا از پیروان حق وحقیقت گرداناد وبدست ما باطل‌را ناچیز کناد

اما ترکیب ماههای معتضدی بعینه مانند ماههای فارسی‌است ولیکن روزهایی که در ماه فارسی‌است در شهور معتضد استعمال نمی‌شود چه، ایامی را که بر سالهای معتضدی لاحق کرده‌اند درهرچهارسال یك روز کبیسه می‌شود وبه که علتی درشهور اهل مصر ذکر کردیم استعمال اسماء روزها متروك شد و کبیسه ماههای معتضدی مانند ماههای روم و سریانیان است .

اما ماههای امم دیگر از هندوچین و تبت و ترك و خزر و حبشه و زنگیان گرچه نامهای برخی از این شهور را می‌دانم ولیك منتظرم که فرصتی بدست آورم تا بتوانم کاملا بر آن احاطه کنم زیرا بااین‌طریقه که من پیش گرفته‌ام‌سزاوار نیست که شك را با یقین مخلوط کنم و مجهول را با معلوم .

جدول ماهها

اهل قباء	اهل نجارتك[2]	عرب در اسلام	عرب در جاهلیت	ثمود	یهود
	مبدأء آن رؤیت هلال است که باید برای این شهور حفظ شود			مبداء آن از رؤیت هلال و مبداء شماره آن از دیمر است که ماه رمضان است	مبداء آن رؤیت هلال است که در حوالی اعتدال ربیعی واقع گردد
حلو	نوسرد	محرم	موتمر	موجب	تشری
اوین	فدی نوسرد	صفر	ناجر	موجر	مرحشون
حجش	سافول	ربیع الاول	خوان	مورد	کسیلو
لولیا	سافت	ربیع الثانی	بصان	ملزم	طیبث
لو	اوریس	جمادی الاول	حنتم	مصدر	شفط
نر	یسن	جمادی الاخر	زباء[5]	هوبر	آذر
مهر[1]	لسك	رجب	اصم	هوبل	نیسن
دلما	جدل	شعبان	عادل	موهاء	ایر
لوا	هیات	رمضان	نافق	دیمر	سیون
مماه	سیون	شوال	وغل	دابر	تمز
بن	مجسند[3]	ذوالقعده	هواع	حیفل	اوب
اوناه	دریمنکان[4]	ذوالحجه	برك	مسبل	ایلول

نسخه بدل ١ـ مهز ٢ـ بخارتك ٣ـ محسند ٤ـ دریمنکار ٥ـ زبی

نامهایی که ازشهور مذکوره بدست آوردیم برای اینکه کمك و حفظ کنند در جداولی قرار دادم و خداوند ما را به صواب توفیق داد .

مبداء آن نیروز اول است		مبداء آن نیروز دوم است		جدول ترک	مبداء آن روز مفروضی است که بغیر خود اضافه نشده
ایرانیان	قدماء اهل سجستان	سغد	اهل خوارزم		سریانیون
فروردین ماه	کواذ	نوسرد[1]	ناوسارجی	سجقان	تشرین اول
اردیبهشت ماه	رهو - ن ب - دهو	جرجن	اردوست	اود	تشرین آخر
خردادماه	اوسال	نیسنج	هروداد	بارس	کانون اول
تیرماه	تیر کیا نوا - نیر کیا نوا	نسا کنج	جیری	تفشخان	کانون آخر
مردادماه	شریزوا	اشناخنداه	همداد	لو	شباط
شهریورماه	مریزوا	مرخندا	اخشریوری	ییلان - یلان - سیلان	آذار
مهرماه	مزور - ن ب - بزور	نغکان	اومری	یونت	نیسان
آبان ماه	هرانوا	ابانج	تاناخن	فوی	ایار
آذرماه	ارکیازوا	فوغ	اری	بیجین	حزیران
دی ماه	کریشت	فسافوغ	ریمزد	تفوق	تموز
بهمن ماه	کرسن - سن	زیمدنج	اخمن	ایت	اب
اسفدماه	ساروا	خشوم	اسبندارمجی	تونکز	ایلول

۱- نوسپرد

مبداء آن اول کانون آخر ازماهها سریانیان است		مبداء مکبوسه از بیست و نهم آب است و مبداء غیر مکبوسه از اول دیماه		مبداء آن اجتماعی است که در نزدیك ربیعی واقع می‌شود	من نه بر مقادیر و نه بر معنی و نه بر کیفیات این ماهها آگاهی پیدا کردم
روم	یونانیان	قبط	مغاربه	هند	ترك
نیواریوس	اوردروناس	توت	مایه	بیشاك	الغ آی
فبراریوس	مادوطاوس[1]	فااوخی	یونه	زیشت[2]	کجك آی
مرطیوس	دسطرلس	اثور	یولیه	ا اسار	برینج آی[4]
افلیریوس	کسنتقوس	کواق	اغشت	سراوان	یکینج آی[5]
مایوس	ارطماساوس	طوفی	ستنبر	بهدربد[3]	التنج آی[6]
یونیوس	ذاسادس	ماکیون	اکتوبر	اسوج	یاشنج آی
یولیوس	١١نامس	فامانوث	نوبنر	کارث	سکسنج آی
اوغسطس	لواس	فرموثی	دخمبیر	منکس	تفسنج آی
سطریوس	غربییاس	باخون	ینیر	بوش	اوننج آی
طمبریوس	اوبرفارطاوس	بافونی	فبریر	ماك	تورتنج آی
نوامبریوس	دیاس	ابیفی	مررسه	باك	بجنج آی
دمبریوس	ابلاوس	ماسوری	ابریر	جیتر	یتنج آی

نب ١ـ باروطاوس ٢ـ زبشت ٣ـ بهروند ٤ـ برسلج آی ٥ـ یکسنج آی ٦ـ الشنج آی

فصل ششم

در این است که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و در این فصل تواریخ پادشاهان و مدت سلطنت هریک را با اختلافی که میان مورخان است گفتگو می‌کنیم.

چون مقصود ما در این کتاب آن است که به کوتاه‌ترین راهی و آشکارترین طریقه‌ای ایام پادشاهی ملوك گذشته را بدست آوریم: پس اگر بخواهیم مانند اصحاب زیجات برخی از این تواریخ را از برخی دیگر استخراج کنیم و برای انجام این مقصود اعمال گوگونان بجاآوریم خیلی بحث ما پهناور خواهد گشت و به‌تکلیف و تکلف گرفتار خواهیم شد.

آنچه با روش من که از آغاز کتاب شروع کرده‌ام شباهت دارد این است میان اوایل تاریخهای مستعمل را با روزها که اعداد آن نزد همه امم اختلاف ناپذیر است بیان کنم زیرا سالیان و شهورچنانکه گفته شد مقدارشان مساوی نیست.

ما اگرچه در پاره‌ای جایهای این کتاب درفنون دیگری نیز وارد شده‌ایم و مطالبی‌را نیز دراین دفتر گنجانیده‌ایم که ربط واتصال آن به مقصود خیلی بعیداست ولی این کار را برای این نکردیم که سخن به درازا کشد و پر گویی کنیم، بلکه تنها منظور ما اینست که چون شخص همواره دریك علم نظر کند خسته می‌شود ولی اگر از فنی به فن دیگر وارد شود مانند این خواهد بود که در باغهای گوناگون قدم گذاشته که هنوز ازیکی بیرون نیامده باغ دیگرخودرا بدوعرضه دارد ازاین‌روی

این شخص میلی تمام پیدامی کند که دراین باغستانها ادامه نظر دهد چنانکه گفته‌اند برای هر امر نوینی لذتی است .

ترتیب جدول در بیان اختلاف یهود و نصاری در تاریخ آدم ابوالبشر و اولاد او

اکنون به گفته‌های اهل کتاب درباره آدم ابوالبشر و پسران او ابتداء کنیم ، و برای اینکه از نقل گفتار ایشان آسوده شویم و به اختلافی که در این تاریخ با هم دارند بطور آسان احاطه کنیم و میان قول یهود و نصاری جمع نماییم که تا موازی با یکدیگر شوند ، این تواریخ را در جدولهایی جای می‌دهیم .

هر کس دراین سالها تا ولادت ابراهیم تأمل کند خواهد دید که تاچه اندازه میان قول یهود و نصاری خلاف است . اما نسخه‌ای که در نزد یهود است اگرچه برمقادیر عمر ابراهیم و اسحق و یعقوب و لاوی وقاهت و موسی مشتمل است. ولی معلوم نمی کند که چه اندازه از عمر هریك از ایشان گذشته بود تا اولادی ازایشان متولد شد ، فقط تورية ناطق است که از ابراهیم اسحق متولد شد و صد سال در آنوقت از عمر ابراهیم گذشته بود و پنجاه و هفت سال پس از تولد اسحق ابراهیم زیست کرد ، و شصت سال که از عمر اسحق گذشت یعقوب از او متولد شد ویعقوب که با فرزندان خویش وارد مصر شد صد و سی سال از عمر او گذشته بود و هفده سال هم در مصر زیست کرده پس بگفته‌ی یهود مدت اقامت بنی‌اسرائیل در حدود دویست وده سال بود وباز مطابق قول یهود فاصله از ولادت ابراهیم تا ولادت موسی چهارصد و بیست سال بوده و موسی وقتی که هشتاد سال ازعمرش گذشت یهود را از مصر بیرون آورد ، ولی آنچه از سفر ثانی تورات استنباط می‌شود آن‌است که آنچه بنی‌اسرائیل در مصر ماندند چهار صد و سی سال بود . و اگر از بنی‌اسرائیل علت این اختلاف را بپرسیم می گویند که مبداء این تاریخ از روزی شروع می‌شود که خدا با ابراهیم میثاق بست و به ابراهیم وعده داد که او را برای شعوبی بسیار پدر خواهد، گردانید و زمین کنعان را به پسران او خواهد بخشید .

پس از این اختلاف اختلافاتی دیگر در سالها از جهت نسخه‌های سه گانه

نامهای بنی آدم که تاریخ و اختلاف اهل کتاب درزمانهای ایشان.	سالهای ایشان تازمانیکه بنابر قول نصاری اولادی از ایشان شد	مدت سالهای تاریخ ایشان بنابر قول نصاری	سالهای ایشان تازمانیکه بنابر قول یهود اولادی از ایشان شد	مدت زمانی را که هر یک پس از آنکه اولادی از ایشان شد زندگی کردند	روی هم رفته مدتی که بنابر قول یهود هر یک زندگی کردند	مجموع سالهای تاریخ بنابگفته یهود
آدم ابو البشر تا آنکه شیث از او وجود آمد.	رل	۲۳۰	قل	۸۰۰	۹۳۰	۱۳۰
شیث بن آدم تا آنکه انوش از او متولد شد.	ره	۴۳۵	قه	۸۰۷	۹۱۲	۲۳۵
انوش بن شیث تا آنکه قینان از او وجود آمد.	قص	۲۶۰	ص	۸۱۵	۹۰۵	۳۲۵
قینان بن انوش تا آنکه مهلائیل را وجود آورد	قع	۷۹۵	ع	۸۴۰	۹۱۰	۳۹۵
مهلائیل بن قینان تا آنکه یرد را بوجود آورد	قسه	۹۶۰	سه	۸۳۰	۸۹۵	۴۶۰
یرد بن مهلائیل تا آنکه اخنوخ را وجود آورد	قسب	۱۱۲۲	قسب	۸۰۰	۹۶۲	۶۲۲
اخنوخ بن یرد تا آنکه متوشالح را «	قسه	۱۲۸۷	سه	۳۰۰	۳۶۵	۶۸۷
متوشالح بن اخنوخ تا آنکه لمك را «	قسز	۱۴۵۴	قفز	۷۸۲	۲۶۹	۸۷۴
ملك بن متوشالح تا آنکه نوح را «	تفح	۱۶۴۲	قفب	۵۹۵	۷۷۷	۱۰۵۶
نوح بن ملك تا آنکه سام را «	ث	۲۱۴۲	ث	۴۵۰	۹۵۰	۱۵۵۶
سام بن نوح تا آنکه طوفان شد.	ق	۲۲۴۲	ق	۵۰۰	۶۰۰	۱۶۵۶
اززمان طوفان تا آنکه سام ازفحشذ را «	ب	۲۲۴۴	ب	۰	۰	۱۶۵۸
از فحشذ بن سام تا آنکه شالح را «	قله	۲۳۷۹	له	۴۶۳	۴۹۸	۱۶۹۳
شالح بن ازفحشذ تا آنکه عابر را «	قل	۲۵۰۹	ل	۴۶	۴۹۰	۱۷۲۳
عابر بن شالح تا آنکه فالغ را «	قلد	۲۶۴۳	لد	۳۹۶	۴۳۰	۱۷۵۷
فالغ بن عابر تا آنکه ارغو را «	قل	۲۷۷۳	ل	۱۷۹	۲۰۹	۱۸۸۷
ارغو بن فالغ تا آنکه ساروغ را «	قلب	۲۹۰۵	لب	۱۷۵	۲۰۷	۱۸۱۹
ساروغ بن ارغو تا آنکه ناحور را «	قل	۳۰۳۵	ل	۱۷۰	۲۰۰	۱۸۴۹
ناحور بن ساروغ تا آنکه تارح را «	عط	۳۱۱۴	كط	۱۱۹	۱۴۸	۱۸۷۸
تارح بن ناحور تا آنکه ابراهیم را «	عه	۳۱۸۹	ع	۱۲۵	۲۰۵	۱۹۴۸

تورات موجود و بجای خود محفوظ است .

واز اموری که بطور آشکار دلالت می کند که بنی اسرائیل بامر تاریخ اعتنایی نداشتند این است که یهود متفق‌اند که از خروجشان از مصر تا قیام اسکندر هزار سال تمام بود که به عبور تصحیح شده بود . وهروقت بخواهند سالهای دیگری را استخراج کنند یگانه تکیه گاه ایشان باین تاریخ است. و چون ما از کتب دیگری که پس از تورات است سالهای حکومت هریك از اشخاصی را که پس ازموسی بن‌عمران بودند جمع کنیم تا بناء دوم بیت‌المقدس از هزار سال خیلی زیادتر خواهد شد به اندازه‌ای که این مقدار مسامحه درباره تاریخ جایز نیست و اگر از هزارسال کمتر بود این احتمال میرفت که میان دوشخص مدتی مهمل مانده بود ولی زیاده را نمی‌شود احتمالی داد .

زیرا بنی اسرائیل پس از سلیمان دو فرقه شدند یکی سبط یهودا و بینامین که اولاد سلیمان برایشان حکومت یافت. فرقه دوم اسباط ده گانه که ایشان را یوربعم غلام رحبعم بن سلیمان حکومت کرد. و بنابر آنچه ما، در اعیاد یهود خواهیم گفت ایشان را گمراه کرد و پس از او اولاد او حکمفرمای بر یهود شدند و میان این‌دو فرقه جنگهایی روی داد .

جدول اسامی اشخاصی که بر یهود از زمان خروج از مصر تا ساختمان بیت‌المقدس حکومت کردند

جدول ذیل سالهای اشخاصی است کـه چون بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بسوی‌بحر قلزم رفتند که تا از آنجا بگذرند و به تیه روند (وتیه بیابانی است درحجاز بطور انحراف) بنابر آنچه در کتب اخبار ایشان ذکر شده ، برایشان حکومت کردند .

ایشان را کتابی است که سیدرعولام گویند وتفسیر این کلمه سالهای عالم است و این کتاب سالهای مدبرین و حکام بریهود را از تورات کمتر دانسته و در برخی سالیان به گفته اولی ایشان نزدیك شده و ما آنچه که در هردو نوع از کتاب ایشان است در این جدول ذکر می کنیم .

نامهای مدبران این قوم و ولادت و کاهنان و قضات تا عمارت بیت المقدس واین مدت چهار صد و هشتاد سال است .	مدتی را که هر یك از ایشان بنابر کتب اخبار به تدبیر این قوم مشغول بودند	مقدار عددی این مدت	مدتی که هر یك بنابر کتاب سیدعولام بتدبیر قوم برداخته	مقدار عددی آن
بنی اسرائیل ازمصر رفتند ودر تیه ماندند تاموسی مرد	م	۴۰	م	۴۰
یوشع بن نون پس از موسی .	کز	۶۷	کز	۶۷
عثینال بن قنار	م	۱۰۷	م	۱۰۷
عغلون پادشاه مواب و عمقاله از بی‌عمون	یح	۱۵۲	۰	۰
ایهود بن کرای که‌دست راستش شل بود ازولد افرایم	ف	۲۰۵	ف	۱۸۷
شمکار بن عنث	ك	۲۲۵	۰	۰
دبور نبیه وخلیفه آن باراق نام داشت .	م	۲۶۵	م	۲۲۷
اهل‌دین که غلبه پیدا کردند	ز	۲۷۲	ز	۲۳۴
جذعون بن عفرا از آل منشا	م	۳۱۲	مج	۲۷۷
ابیملك بن جذعون	ج	۳۱۵		
تولع بن فوا از آل افرایم	کج	۳۳۸	مد	۳۲۱
یائیر جلعاذی از آل منشا	کب	۳۶۰		
بنوعمون منشاذی و آنان اهل فلسطین بودند.	یح	۳۷۸	یح	۳۳۹
یقیح جلعاذی	و	۳۸۴	و	۳۴۵
ابصون که‌اورا نحشون گویند واز بیت‌لحم بود.	ز	۳۹۱	ز	۳۵۲

بقیه درصفحه بعد

منقول				
ایلون	ی	٤٠١	ی	٣٦٢
عبدون بن هلال	ح	٤٠٩	ح	٣٧٠
اهل فلسطین	م	٤٤٩	٠	٠
شمشون یل و زورمند از سبط دان	ك	٤٦٩	ك	٣٩٠
رئیس نداشتند	ی	٤٧٩	٠	٠
عالی کاهل	م	٥١٩	م	٤٣٠
تابوت در دست دشمنان تا آنکه شموئیل مبعوث شده	ی	٥٢٩	ی	٤٤٠
شموئیل تا آنکه از او خواستند که پادشاهی برای ایشان بگزینند و طالوت را انتخاب کرد	ك	٥٤٩	٠	٠
شاول که همان طالوت است				
داود آغاز به ساختمان مسجد کرد از سال یازدهم	ك	٥٦٩	ك	٤٤٢
سلطنت خود	م	٦٠٩	م	٤٨٢
سلیمان داود تا آنکه مسجد را تمام کرد	ج	٦١٢	ج	٤٨٥

نامهای پادشاهان بنی اسرائیل و مدبران ایشان پس از عمارت بیت المقدس تا خراب اول آن و این مدت ۴۱۰ سال است	مدتی را که هر یك از ایشان بنا بر آنچه در کتابهای اخبار است بتدبیر اینقوم پرداختند	مقدار عددی آن	مدتی را که هر یك از ایشان بنا بر آنچه در کتاب سیدر عولام است حکومت کردند	مقدار عددی آن
سلیمان بن داود پس از اتمام ساختمان بیت المقدس	لز	۶۴۹	ر	۵۲۲
رحبعام بن سلیمان	یز	۶۶۶	یز	۵۳۹
ابیّا بن رحبعام	ج	۶۶۹	ب	۵۴۱
آسا بن ابیّا	ما	۷۱۰	ما	۵۸۲
یهوشافاط بن آسا	که	۷۳۵	کج	۶۰۵
یهورام بن یهوشافاط	ح	۷۴۳	و	۶۱۱
احزیا بن یهورام	ا	۷۴۴	یا	۶۲۲
عتلیا تا آنکه یواش او را بکشت	و	۷۵۰	و	۶۲۸
یواش بن اخریا تا آنکه یاران او اورا بکشتند	م	۷۹۰	م	۶۶۸
اموصیا بن یواش تا آنکه کشته شد	کط	۸۱۹	کط	۶۹۷
عوزیا بن اموصیا تا آنکه مرد	نب	۸۷۱	نب	۷۴۹
یوثام بن عوزیا تا آنکه مرد	یو	۸۸۷	یو	۷۶۵
احاز بن یوثام تا آنکه وفات کرد	یو	۹۰۳	یو	۷۷۳
حزقیا بن احاز پادشاه همه اسباط	کط	۹۳۲	کط	۸۰۲
منشا بن حزقیا	نه	۹۸۷	نه	۸۵۷

امون بن منشا	ب	۹۸۹	ب	۸۵۹
یوشیا بن عمون تا آنکه پادشاه مصر اورا کشت	لا	۱۰۲۰	لا	۸۴۰
یهواحاز بن یوشیا تا آنکه پادشاه مصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۲۳		
یهویاقیم بن یهواحاز از طرف پادشاه مصر	ی	۱۰۳۳	یا	۹۰۱
یویاخین بن یویاقیم تا آنکه بختنصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۳۶		
صدقیا تا آنکه با بختنصر مخالفت کرد و بختنصر او را کشت و بیت‌المقدس را خراب کرد	و	۱۰۴۲	یا	۹۱۲
مدتی که بیت‌المقدس خراب بود	ع	۱۱۱۲	ع	۹۸۲
برخی گفته‌اند از زمان اسارت تا دانیال	ص	۱۲۰۲	ص	۱۰۵۲
از دانیال تا آنکه مسیح متولد شد	تفج	۱۶۸۵	تفج	۱۵۳۵
از ولادت مسیح تا تاریخ هجرت پیغمبر ما	خ	۲۲۸۵	خ	۲۱۳۵

آری در قومی چون بنی‌اسرائیل که چندین مرتبه در ایشان قتل واقع شده و به اسارت برده شده‌اند دور نیست که چنین اختلافات روی دهد، و بهتر این است که این بحث‌ها را کنار بگذارند و به‌کاری دیگر مشغول شوند تـا آنکه بامداد رستاخیز رسد.

ولایات و ریاستها در سبط واحدی نبود، و پس از مرگ سلیمان بـن داود حکومت منشعب شد و قسمتی از حکومت برای سبط یهودا و بینامین ماند قسمتی دیگر هم به سایر بنی‌اسرائیل رسید؛ دیگر اینکه یهود درترتیب سیاست و نظم ملک طوری نبودند که به اوقات قیام هریك از ملوك و پیشوایان احتیاج داشته باشند و ایام پادشاهی او را جز به حساب جلیل[1] تدوین نکرده‌اند.

۱ـ حساب جلیل یعنی از اعشار چشم پوشی کنند و بطور تقریبی ذکر شود.

بااینکه برخی‌از یهود براین گمانند که کوشان پادشاه جزیره که از آل لوط بود پس از یوشع برایشان غلبه یافت و هشت سال ایشان را مقهور داشت و پس از او عثینال قیام کرد و برخی از ایشان ریاست عثنیال را بیشتر از برخی دیگر گفته‌اند.

بسا اتفاق می‌افتد که می گویند فلان کس چند سال حکومت کرد و جمعی دیگر می گویند که کمتر از این مقدار بوده و این مدت مقدار عمر او بوده و یا چون دونفر در یك مدت مذکوری بطور اشتراك با هم ریاست داشتند ازمقدار گفته شده مراد این خواهد بود. آنچه از کتاب سیدرعولام فهمیده می‌شود اگرچه مجملا با آنچه گفتیم موافقت دارد ولی در تفصیل یعنی در وقت نخستین عمارت بیت‌المقدس اختلاف دارد گذشته از اینکه در دیگر احوال که ما نقل کردیم نیز اختلاف است.

انتقاد دهریان از اقوالی که مربوط به طول عمر گذشتگان است

برخی از نادانهای دهریه آنچه را که از طول عمر امم گذشته ذکر کرده‌اند بخصوص آنچه را که پیش‌از زمان ابراهیم بوده انکار کرده‌اند، و اینکه گفته‌اند آنان دارای اجسادی بسیار عظیم بودند این اخبار را نیز قبول ننموده‌اند و به مقیاس بمردمی که در عصر خود می بینند طول عمر و عظمت جثه گذشتگان را بیرون از دایره‌ی امکان و داخل در ممتنعات دانستند و آراء علمای نجوم را به گفته‌ی خود دلیل آوردند که ایشان راجع باکثر عطیه کواکب در موالید چنین گفته‌اند:

هنگامی که خورشید در موالید هیلاج و کدخدا باشد یعنی در خانه و یا در شرف خود باشد[1] و در وتد و ربع مذکر باشد[2] آنوقت، سالهای کبرای خودرا که

۱ـ خانه آفتاب برج اسد است و شرف آن در نوزدهمین درجه حمل.

۲ـ چهاروتد ذکر کرده‌اند: طالع، غارب، وتدالسماء، وتدالارض.

صد و بیست سال بـاشد عطا می کند[۱] ، و ماه هم بیست و پنج سال بر آن می افزاید و زهره هیجده سال ومشتری دوازده سال وسالهای موهوبه هریك از این ستارگان سالیان صغری خواهد بود ، چه ، بیشتر از این توانا نیستند که ببخشند بشرطی که نظر موافق داشته باشند و دو نحس از آن ساقط باشد که نتوانند چیزی کم کنند و و راس نیز در برج باشد و دور از آن، بطوری که در حدود کسوف نیز نباشد وچون همه‌این شرایط جمع شد ماه ربع عطیه خودرانیز برمولود می افزاید که سی سال باشد پس روی‌هم‌رفته عمر مولود دویست و پنج سال می‌شود و آن منتها مقداری است که عمر یکنفر انسان خواهد بود اگر قاطعی نداشته بـاشد و چون قوام جهان به آفتاب است و صد و بیست سال سالیان کبرای آنست پس عمر طبیعی صد و ده سال

---

۱ ــ تاریخ‌الحکمای قفطی که تألیفات علمای پیشین را ذکر می کند مکرر دیده‌اید که می نویسد فلانکس کتابی در کدخدا وهیلاج نوشت شرح قضیه آن است که برای دانستن عمر مولودی باید نخست بسالهای تربیت او نظر کرد و باید دید که آیا می‌تواند طفل‌ازین سالها بگذرد یا نه و مقصود ازسالهای تربیت آن است که چهارسال از دوره زندگی مولود بگذرد ، پس از آنکه دانسته شد که مولود را تربیت است یعنی بچهار سال خواهد رسید بعداً باید دید که آیا او را هیلاجی هست یا نیست ، و هیلاج یکی امور پنجگانه است که درکتب احکام نجوم مفصلا ذکرشده ازقبیل درجه طالع وسهم سعادت و نزدیکترین‌اجتماع و استقبالی که پیش از تولد مولود دست داده باشد و پس از آنکه هیلاج را بدست آوردند در جستجوی کدخدا می گردند و کدخدا سه قسم سال داردکه عطیه می کند ، درصورتی که در وتد باشد عدد بزرگ می‌دهد ، و در مایل وتد عدد میانه ، و در زائل وتد عددِ خرد ـ شرح این مراتب بطور تفصیل و معنای قواطع یـا معنای تفصیلی هیلاج و کدخدا مستلزم تدوین رساله‌ای جداگانه است که پس‌ازآنکه رساله مرتب شد ، تازه سودی درآن نخواهد بود و اگر وظیفه من وفاداری در ترجمه نبود این‌قبیل موهومات را درقرن بیستم برروی کاغذ نمی‌آوردم چنانکه دربرخی حواشی علم‌النفس‌شفا درباره افلاك که ابن‌سینا ذکر کرده همین سخن را مکرر نموده‌ام . و اگر شخصی بخواهد مزید اطلاعی یابدکتب زیادی در این باب موجود است و بآنها رجوع کنید .

باد زقاطع بری عطیه عمرت تا بود از کدخداه رونق هیلاج

خواجو

خواهد بود .

این فرقه به سود خـود حکمی ساخته‌اند « ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض» و عقیده خود را برخلاف آنچه منجمان گفته‌اند بنا نموده‌اند.

رد آراء دهریان و طول عمر گذشتگان

منجمان می گویند که برای این کواکب سالیان عظیمی است که در کتب خود گفته‌اند که در بروج آتشین هـزار سال می بخشند بشرط آنکه تدبیر در آن بروج در دست کواکب علوی باشد، و سالهایی را که آفتاب و زهره می بخشند ازعمر اشخاص گذشته خیلی زیادتر خواهد بود .

این ماشاءالله است که استاد منجمان است و دراحکام نجوم به گفته‌ی او خیلی وثوق دارند و تقدم او را منکر نیستند و ماشاءالله براین گمان شده که ممکن است آدمی سالهای قران اوسط را (اگر میلاد در تحوبل قران از مثلثه‌ای بمثلثه دیگر باشد و طالع هم یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد و هیلاج نیز آفتاب در روز باشد و ماه در شب در منتهای قوت خود) زندگی کند و نیز اگر میلاد شخصی در تحویل قران بحمل و مثلثات آن باشد وشرایط پیشین نیزجمع باشد مولود سالهای قران اعظم را که تقریباً نهصد و شصت سال است زندگی کند تا آنکه قران از نو به وضع پیشین خرد بر گردد ودانشمند نامبرده این مطلب را درآغاز کتاب خویش در موالید یادآوری نموده پس استدلال این قوم به عطیات کواکب درست نیامد و به عکس گفته ایشان منجر شد .

مرا دراین سالها که به هریك از کواکب نسبت می‌دهند با منجمانی که این اقوال را بکار می بندند در کتاب (التنبیه علی‌صناعةالتمویه) گفتگویی است و در کتاب (الشموس‌الشافیة للنفوس) بیان کرده‌ام که طریق اولی در استعمال آن سالها کدام است . و مشاهده مردم معاصر و قیاس گذشتگان را بحاضران ، طول عمر و بزرگی اندام اشخاص گذشته را از حد امکان بیرون نمی کند و امثال این‌قضایا که در دوره زمان روی می‌دهد چندین قسم است .

یکی آن است که باید در اوقاتی معلوم روی دهد که بطور تعاقب در این اوقات صورت خارجی می‌پذیرد و چون شخص این امور را درهمان زمان که ظرف خارجی آن است نه بینید آنرا مستبعد خواهد دانست و گاهی می‌شود که بکلی امکان آنهارا منکر می‌شوند و جمیع اکوان از تناسل حیوان و تلاقح اشجار و بزور زراعات و میوه‌ها داخل در این بخشند که اگر انسان حالات آنها را نداند سپس بیک درختی برسد که اوراق آن ریخته شده و باو بگویند که این درخت در آتیه سبز خواهد شد و شکوفه و میوه خواهد داد تا هنگامی که نبیند بنظر او بعید خواهد رسید.

و علت اینکه مردم بلاد شمال از ثبات نخل و زیتون و آس و امثال آن که همواره در زمستان نیز تر و تازه‌اند تعجب می کنند همین است که مانند آنرا در دیار خود ندیده‌اند.

بخش دیگر اشیایی است که بطور غیرمنظم در روزگار واقع می‌شد ولیکن بطور اتفاق و چون زمانی را که ظرف آن بود، منقضی شد جز خبری از آن باقی نخواهد ماند و اگر این قبیل اخبار با شرایط صحت خبر توام گردد و پیش از وقوع هم داخل در حد امکان باشد البته چاره‌ای جز قبول آن نخواهد بود اگرچه کیفیت و طرز علت آن شناخته نشود.

بخش دیگر اشیایی است که به حالت سابق است یعنی برای وقوع آن دوری و ترتیبی منظم نیست و چون ماده از نظمی که نوع بر آن جاری بوده خارج شود این قبیل اشیاء را غلط طبیعت می‌نامند اگرچه من با این نام گذاری موافق نیستم و نام آن را خروج ماده از اعتدال قدر و اندازه می گذارم مانند حیواناتی که دارای اعضای زائده هستند و چون طبیعت که بحفظ انواع مو کل است و باید آنرا همواره بیک نهج نگاه دارد ماده زائده‌ای یافت آنرا صورتی می‌پوشاند و مهمل نمی گذارد و در حیوانات ناقص الاعضاء، چون طبیعت ماده‌ای نفی‌یابد که صورت نوعی را بر آن بپوشاند با نقصان اعضاء، صورتی بر این حیوان می بخشد و برحسب طاقت و استعداد نفسی بر آن عطا و افاضه می نماید.

بیان اشیایی که بطور نادر روی می‌دهد (زوائد و نقائص) خلقت

از برای این قسم ثابت بن سنان قره در کتابی که در تواریخ نوشته حکایتی نقل کرده که در سرّمن رای یك جوجه‌ی هندی دید که از تخم بیرون آمده بـود و کامل و تام‌الخلقه بود و فقط درسر دارای دو منقار و سه چشم بود و نیز در همین کتاب ذکر کرده که در ایام حکمرانی توزن بزغاله مرده‌ای را که روی آن شبیه روی آدمی بود و دو فك و دندانهای او مانند فکین و دندان بشر بود آوردند و این بزغاله یك چشم بیشتر نداشت و در پیشانی چیزی مانند دم داشت.

نیز درهمین کتاب می گوید که درناحیه‌ی مخرم بغداد مولودی بظهور رسید که درهمان ساعت بمرد وهنگامی که معزالدوله پسرعزالدوله بختیار حیات داشت آن مولود را بنزد عزالدوله آوردند و دارای بدنی کامل بود و هیچ نقصی و زیادی در آن نبود وفقط در بدن آن دو قبه آشکار بود که دارای دوسر کامل با تخطیط تمام و دارای چشم و گوش و بینی ودهن بود و در میان دوران آن فرجی بود مانند فرج زنان و در داخل این فرج احلیل ظاهری دیده می‌شد.

نیز از یکی ازبطریق‌های روم حکایت کرده که برای ناصرالدوله در زمستان سال سیصد وپنجاه ودو دومرد را که از شکم بیکدیگرچسبیده بودند فرستاد و این دو آرامی بودند و بیست و پنج سال از عمر آنها گذشته بود و هردو ریش داشتند و سنان‌بن ثابت نام آن دو را نیز ذکر کرده و پـدر آن دو نفر نیز بهمراه آمده بود و ایـن دونفر با هم روبرو بودند و فقط قسمتی که این دو نفر را بهم از جلو متصل کرده بـود بطوری دراز بود که می‌توانستند یکی از این دو در طرف راست دیگری بایستد واین جلد کش بیاید و مورخ مذکور می گوید که هریك از این‌دو نفر را آلاتی تام بود و جداگانه و اوقات غذا و تخلیه این دو مختلف بود و بریك چهار پا دو پشته سوار می‌شدند و روی آن دو بسوی هم بود و یکی از این‌دونفر به زنها تمایلی داشت و دیگری به کودکان.

شکی نیست که قوه طبیعت که ملهم‌است اگرماده‌ای‌را بیابد معطل‌نمی گذارد

وچون این‌ماده افراط کرد و زیادشد این‌قوه فعل را دومرتبه می کند و گاه می‌شود دو چیز می‌سازد که با هم باشند مانند توامین و گاهی هم آن دو را بهم می‌چسباند مانند آن دو نفر مرد آرامی که گفته شد و گاهی هم یکی از آن دو را در داخل دیگری می گذارد انواع تثنیه در دیگرحیوان بهمین صفت و یا بطوری دیگردیده می‌شود چنانکه حکایت کرده‌اند که ماهیان دریارا انواع بسیاری‌است که چون‌یکی را بشکافند دیگری را در داخل آن می‌یابند و گاه هم اتفاق می‌افتد که طبیعت بدو مرتبه تضعیف کفایت نمی کند .

همه‌ی این اقسام در نبات نیز اتفاق می‌افتد مانند میوه‌هایی که توام است و بهم چسبیده و یا میوه‌هایی که دومغز دریك پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دومرتبه ومتداخل هم ساخته مانند اترج که در میان آن اترجی دیگر مانند اترج رویی موجوداست و گاه هم چنین اتفاق می‌افتد که تثنیه واتمام را طبیعت نمی‌تواند تمام کند آنوقت در اعضاء می‌افزاید و یا اعضایی بمولود می‌دهد که در جای خود بجا واقع شده مثل انگشتهای زیادی که با آنکه از عدد معهود زیادتر شده درجای خود واقع شده‌اند و زمانی هم بآن موضع که باید این مواد بچسبد لایق و سزاوار نیست واین‌قبیل‌اشیاء را نمی‌شود غلط طبیعت‌نامید مانند گاوی که درعصرصاحب‌بن عباد و غلبه آل‌بویه در جرجان بود وآنرا پیر وبرنای آن شهر دیده بودند وبرای من حکایت کردند که در جای کوهان او نزدیك گردن دست درازی داشت که این دست مانند دستهای اصلی او تام‌الخلقه‌بود و دارای عضد و مفاصل و سم بود وباراده خود این‌دست زائد را حرکت قبض وبسط میداد و از این جهت ما این قبیل زواید را غلط طبیعت نام نهادیم که منفعت در آن متصور نیست و در ضد موضع و خلاف جهت خود قرار دارد .

از برای همه این اقسام و اشباه آن در میان کتابهای من کتابی خاص است که برای شخصی که خود این قبیل موجودات را ندیده و یا شرائط درستی خبر با این اخبار نیافته مقبول نخواهد بود .

همینطور که طائفه‌ای به نسبی خاص منتسب می‌شود از قبیل حمیر و نمیر ؛

عمر هم اینطور است و نیز طول اعمار گاه می‌شود که بیك مکان خاص اختصاص می‌یابد و در بلد دیگر اینطور نخواهد بود مانند مردم فرغانه و یمامه که بنا بر نقل اهل تحصیل اهل این دیار از همه جای جهان عمرشان طولانی‌تر است و عربها و هندیان در طول عمر از اهل این دو دیار معروفترند.

نقل عقیده ابومعشر بتوسط ابوسعید شادان بر کمیت عمر

ابوسعید شادان در کتابی که با ابومعشر دراسرار مذاکره کرده از ابومعشر بلخی چنین حکایت می کند که مولد پادشاه سرندیب را بنزد او فرستادند وطالع او جوزاء بود، وزحل در سرطان و آفتاب در جدی، ابومعشر حکم نمود که این طفل دور اوسط زحل را زندگی خواهد کرد. ابوسعید شادان می گوید که من با ابومعشر گفتم: سبحان‌الله کدخدای او در بیتی ساقط از اوتاد در بحران رجوع خود راجع گشته پس بدین سبب جز دور اصغر خود را نتواند بخشید وبعلت اینکه راجع است باید پنجاه سال هم از دور اصغر کم کرد ابومعشر گفت: این مولود ازاهل کشوری‌است که در آنجا حکم به‌طول اعمار نموده‌اند وبسیار در آنجا اتفاق می‌افتد که شخص‌فرتوت می‌شود باآنکه صاحب او زحل بوده و ابومعشر گفت: من‌اینطور شنیده‌ام که اگر کسی‌در آن کشور پیش ازآنکه به دور اوسط زحل رسد بمیرد ازسرعت مرگ او درشگفت می‌شوند وچون زحل دراقلیمی که تعلق بآن دارد به کدخدایی مستولی‌شود از دور اکبر و اوسط خود زیاد چیزی نقصان نمی کند مگراینکه ساقط باشد.

ابوسعید می گوید که من گفتم: اکنون نیز زحل ساقط است گفت از شکل شکل‌نظر ساقط است نه از تدبیر[1].

ودرجای دیگر از کتاب خود حکایت کرده که من نزد ابومعشر بودم که ابوعصمه دوست و ملازم صفار از امری که در دلایل مولود او بود و از آن می ترسید از ابومعشر پرسید، ابومعشر گفت: می‌دانی که پدرت چند سال است مرده گفت:

---

۱ ــ پس از این عبارت در کتاب یك سطر و نیم عبارت دیگر است کــه ابداً ربطی بماقبل ندارد و پیش ازآن مقداری حذف شده و آن عبارت این است (واسرارالثانی کثیرة وکذلك هوفی بئرتحت‌الارض والمتحیر فی‌هذه‌الحاله امر عجیب فاقروا فی‌هذاالموضع بطول اعمار اقلیم دون اقلیم).

آری ؟ ابومعشر گفت : آیا تو باین سن رسیدی ، گفت من از سن پدرم گذشتم ، ابومعشر گفت : می‌دانی چند سال است مادرت مرده : گفت آری ، می‌دانم و من از سن مادرخود بیشتر عمر کرده‌ام ، ابومعشر گفت : پدر بزرگ تو چند سال عمر کرد ، گفت : من هنوز بسن او نرسیده‌ام ابومعشر گفت : بمخالفتی که مولد تودلالت دارد نظر کن که آیا باعمر پدر بزرگت موافق است ، گفت : آری موافق است : ابومعشر گفت تو باید بترسی سپس گفت که طبیعت بیشتر غلبه دارد و هرمنحستی که درمقدار عمر پدرش و یا مادرش ویا جد پدری او باشد وانسان به آنمدت برسد جز بشهادات قوی نمی‌تواند که از کید آن نحوست بدر رود[1] پس ابومعشر در این‌مورد نیز تصدیق کرد که طول عمر نیز مانند نسبی خاصی است که برخی طوائف دون برخی دیگر بآن نائل می‌شوند پس در نتیجه آنچه را که دهریان از گفته اصحاب نجوم دستاویز کرده‌اند برای ایشان سودی نخواهد داشت زیرا چنانکه دانستید علمای نجوم طول عمررا ممتنع نمی‌دانند بلکه مطابق اقوال و آراء ایشان که نقل شد امری واجب می‌شمارند .

اگر درست شخص به گفته‌ی ایشان توجه کند خواهد دید که عمده اعتماد این‌دسته به گفتار هندیان بوده که به‌دروغهای ایشان تکیه نموده‌اند زیرا مردم هند می گویند بتی داریم که از سنگ تراشیده شده ، و در گردن او طوقهای زیادی از آهن است که تواریخ ده هزار سال هند است و چون این مقدار را بشمار آورند بیشك مدت زیادی خواهد شد و چون با این جماعت بگوییم : که هندیان براین گمان‌اند که پادشاه جمالا بدهر ، و آن شهری است که هلیلیج و املج و بلیلج[2] را

۱ـ خلاصه این مطالب این است که اگر باحکام نجوم هم برای طول عمر قائل‌شویم تازه بطور مطلق نیست و نسبی است برحسب امکنه و اشخاص تفاوت می کند .

۲ـ هلیلج را بتخفیف هلیله می گویند دانه‌های سیاهی‌است و پیرمردها برای ضعف چشم می‌خورند و ابوریحان درکتاب جواهر می گوید که آنرا از جالهندر که یکی ازبلاد هند است به‌کابل می‌آورند و از کابل بدیگر بلاد حمل می‌شود و امله را اطبای قدیم برای رنگ مو و قوت معده و ازاله بوی بد دهان بکار می‌برند و بلیلج نیز یکی از ادویه است

←

از آنجا می‌آورند دویست و پنجاه سال عمر کرد ومانند جوانان براسب سوارمی‌شد و بشکار می‌رفت و زن می گرفت ولی بتوسط معالجه و دواء براین کارها قادر بود این‌حکایات را انکارخواهند نمود و خواهند گفت که هندیان دروغگو هستند ودقت نظر ندارند و خود را در علوم به وحی نسبت می‌دهند و نمی‌توان به گفته‌ی ایشان اعتماد کرد وآن وقت شروع می کنند که رکاکت روش خود را درباب دین و ثواب و عقاب اخروی و عذابهای جسمانی انکار کنند.

اینکه خداوند در قرآن مجید فرموده «بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه» و یا اینکه گفته است «واذلم یهتدو به فسیقولون هذاافك قدیم» مقصودش این طایفه‌است که بآنچه که مطابق مذاق ایشان‌است اقرار می کنند هرچند خیلی ضعیف باشد وبا هرچه مخالف عقیده ایشان است مخالفت می‌نمایند.

نقل خلاصه‌ی یك مقاله درعمر طبیعی از ابوعبدالله حسین بن ابراهیم طبری

از ابوعبدالله حسین بن ابراهیم طبری ناتلی مقاله‌ای دیدم که کمیت عمر طبیعی را معلوم کرده بود ومنتهای عمرطبیعی را صد وچهل سال خورشیدی دانسته بود و بیشتر از این مقدار را روا نمی‌دانست ولی کسی که بطور اطلاق می گوید: نمی‌شود باید دلیلی بیاورد که تولید اطمینان کند و ناتلی برهان براین قول نیاورده جز اینکه گفته است آدمی را سه کمال است.

یکی آن است بحدی رسد که بتواند تولید مثل کند و آن وقتی است که دو هفت سال (سابوع) از عمر او بگذرد.

→ که از هند آورده می‌شود و اصل این کلمات بترتیب هلیله، آمله، بلیله است.
مولوی گوید:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود	روغن بادام خشکی مینمود
از هلیله قبض شد اطلاق زفت	آب آتش‌را مدد شد همچو نفت

هلیله برای اطلاق مزاج بکارمیرفته که چون قضا آیدکار او برعکس‌میشود، ناصرخسرو گوید:

چون‌نشویی دل بدانش‌همچنانك	موی را شویی به آب آمله

باز می گوید:

پای زگل برکشی بطاعت به زانك	روی بشویی همی به آمله وگل

کمال دوم آن است که نفس فکری و ناطقه آن تام و تمام گرد و عقلش از قوه بفعل آید و این کار در آغاز چهل و دومین سال عمر او خواهد بود و کمال سوم آن است که اگر به فرمانروایی رسید بتواند همه‌ی مردم را اداره کند و یا اگر خانواده تشکیل بتواند امر خانواده را اداره نماید و یا اگر تنها ماند خود را اداره نماید و رویهمرفته مجموع این کمالات صد و چهل سال است.

ندانستم که ابوعبدالله ناتلی این اعداد را بچه نسبت استخراج کرده با آنکه تناسبی نه در میان خود آنها و نه در تفاضل آنهاست و اگر همه ما مسلم بداریم که عدد کمالات انسان سه بیشتر نیست و آنچه را که او شمرده ما بشماریم و در آخر کار اگر از برهان نترسیم بگوییم که رویهمرفته صد سال و یا هزار سال و یا دوهزار سال می‌شود میان ما و ابوعبدالله فرقی نخواهد بود.

با آنکه ما می‌بینیم که برخی از معاصران ما به کمالات مذکور در غیر این زمانها که او معلوم کرده می‌رسند و خدا به مقصود ناتلی از ما داناتر است.

اما عظم و بزرگی اجسام اگرچه در عهد ما و یا قریب بزمان ما دیده نمی‌شود ولی بمحض اینکه از زمانهای دور چنین مطالبی را نقل کنند نباید این امر را جزو ممتنعات شمرد و این تورات است که در دسترس ما می‌باشد و از بزرگی ابدان. جباران گفتگو می کند و بنی‌اسرائیل در سالیان متمادی که از بدو تورات می گذرد و این اخبار را خواندند تکذیب نکردند و به‌هیچ قسم طعنه بصحت آن روایات نزدند و اگر واقعاً مردمی بسیار عظیم الجسم پیش از ما نبودند حکایات آنها در زبانها باقی نمی‌ماند که هر مردی تنومند و بلندقد را بایشان‌مانند کنند چنانکه به‌قوم عاد تشبیه می کنند ولی گمان می کنم که دشمنان ما قوم عاد را تصدیق نکنند زیرا چیزهایی را که از عهد عاد نزدیکتر و حکایات آن روشنتر است انکار می نمایند و برای گفته خود دلایل بسیار آوردند که با کوچکترین دلیلی که برای رد قول ایشان گفته شد. مساوی نیست و از قبول حجت‌های قوی فرار می نمایند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره.

نمی‌دانم که در آثار مردم عظیم الجثه که اکنون در غارهای کنده شده در کوههای سخت موجود است و در قبور آنها و در استخوانهای مدفون در این قبور که

گویی از بزرگی استخوان شتر است و باندازه‌ای بدبو شده که جز پس از آنکه بینی خود را شخص ببندد نمی‌تواند وارد مقابر ایشان شود چه می گویند و اجماع مردم آن نواحی براین است که مقصود از اهل ظلمه ایشان هستند و چون دشمنان نـام یوم‌الظلمه را بشنوند از راه تکبر وغرور بینی خود را بالا کند و چانه‌های خود را کج می کنند باین گمان که ایشان مردمی فاضل هستند و از دایره‌ی عوام پا بیرون نهاده‌اند والله حسبهم ولنا اعمالنا و لهم اعمالهم .

جداولی در تاریخ ملوك آثور در برخی کتب جداولی دیدم که مدت‌پادشاهی ملوك آثور را که اهل موصل باشند و مدت سلطنت ملوك قبط را که درمصر بودند وهمچنین مدت پادشاهی ملوك بطالسه را که مفرد آن بطلمیوس است (زیرا اسکندر در دم مرگ وصیت کرده بود که هریك از یونانیان که بسلطنت رسد خود را باین نام موسوم نماید تا باعث ترس مردم باشد ، چه معنای این واژه مردی حربی وجنگی‌است) ونیز تواریخ ملوك روم را که پس‌از بطالسه‌بودند ذکر کرده‌بود وسالیان مذکوره در آن کتب ازمولد ابراهیم تااسکندر دوهزار ونود وشش سال بود که از آنچه یهود ونصاری واصحاب قرانات می گویند بیشتر است و من آن جدولها را بعینه در این فصل نقل کردم و زمان با ما مساعدت نکرد که نامهای این ملوك را که شنیده‌ام تصحیح و اصلاح کنم و اگر کسی براین مطالب واقف شد برای آسان کردن راه علم ورفع زحمت ازدیگران نامهای‌مذکور را تصحیح کند ونباید که این اسامی دیگر جداول را جز شخصی که بحروف جمل عارف‌است ودرتصحیح نامهای گفته‌شده توجهی وعنایتی دارد استنساخ کند زیرا این نامها را اگر وراقین[1] نقل کنند فاسد خواهند نمود وجز در سالیان زیاد اصلاح آن ممکن نخواهد بود و جداول منقوله بدین قرار است :

۱ـ وراقین بمنزله مطابع بودند و یك‌نفر عده‌ای خطاط را جمع می‌کرد وکتابهای خطی‌را از روی نسخ مینوشتند و می‌فروختند و ابن‌ندیم صاحب فهرست وراق بوده این‌است که نامهای کتب معموله آن عصر را درکتاب خود جمع کرده و راجع به صنعت وراقه ابن خلدون در مقدمه‌ی خود بحث‌کرده است .

نامهای پادشاهان اثوری که اهل موصل بودند وعدد ایشان سی و هفت نفراست و مدت سلطنت ایشان سیصد و پنج سال است

بالوس	سب	٦٢
نینوس که در موصل نینوی را ساخت و ابراهیم در سنه مج از سلطنت او متولد شد	نب	١١٤
اشمعوم عیال او که سامره ای کهنه را در جانب غربی سرّمن رای ساخت	مب	١٥٦
زامیس بن نینوس که که ابراهیم بدو گرفتار شد و در سنه کج از پادشاهی او بزمین فلسطین گریخت	لح	١٩٤
اریبوس	ل	٢٢٤
اریلوس	م	٢٦٤
اخشیرش	ل	٢٩٤
ارمامیثرس		٣٣٢
بلاخوس	له	٣٦٧
بلاوس	نب	٤١٩
الطازوس	لب	٤٥١
ماموثوس	ل	٤٨١
منخالوس	ل	٥١١
اسفاروس	ك	٥٣١
مامولوس	ل	٥٦١
اسفارثوس	م	٦٠١
اسقنطیذوش	م	٦٤١
امونطوس	مه	٦٨٩

بلاخوس	که	۷۱۱
بالاتارس	ل	۷۴۱
لنفریذس	لب	۷۷۳
سوسیرس	ك	۷۹۳
لنفاروس	ل	۸۲۳
فنیاس	مه	۸۶۸
سوسرموس	یط	۸۸۷
میثریوس	لز	۹۲۴
طوطانس درایام اومردم ایلیوس را که یونانیان با آن در جنگ بودند اسیر نمودند	لا	۹۵۵
طوطیوس	م	۹۹۵
ثلنیوس	ل	۱۰۲۵
دروقلوس در ایام او داود بر بنی اسرائیل پادشاه شد	م	۱۰۶۵
اوفیلاس	لح	۱۱۰۳
لواساثنوس در ایام او بنی اسرائیل بدو فرقه تقسیم شدند	م	۱۱۴۳
فریطیذاس	ل	۱۱۷۳
افراطوس	ك	۱۱۹۳
افراطاناوس پس ازمب سال وقسز روز از پادشاهی او اومیرس شاعر یونانی متولدشد که او نزد یونانیان چون امرء القیس نزد عرب است	ن	۱۲۴۳
اقراغاناس	مب	۱۲۸۵
ثرنوقلنقریراس	ك	۱۳۰۵

مردم باختر از پادشاه اخیر نقل می کنند که یونس در عهد او به نینوی مبعوث شد و مردی از عجم که نام او بعبرانی ارباق است و بفارسی ده اك و بتازی ضحاك بر این پادشاه خروج کرد و با او جنگ نمود تا آنکه او را شکست داد و پادشاه را بکشت، و خود به سلطنت رسید تا آنکه کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشان را کلدانیان می گویند به پاشاهی قیام کردند و مدت حکمروایی پادشاه مقتول بدست ضحاك هفتاد و دو سال بود.

کلدانیان را نمی‌شود کیانی داشت بلکه کلدانیان حکامی بودند که از ناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان بلخ بود که چون به کلده رسیدند مردم باختر ایشان را کلدانیان گفتند و این نام حکام قبلی این سلسله بود.

برخی از مورخین نقل کرده‌اند که نمرود بن کوش بن حام بن نوح پس از آنکه بیست وسه سال از تبلبل السن (بلکنت افتادن زبانها) گذشت در بابل بپادشاهی رسید و نخستین کشوری که در دنیا پیدا شد کشور بابل بود و تبلبل السن با مولد ارغو در بابل مصادف شد و ملوك دیگری را که پس از نمرود سلطنت کرده‌اند نامبرده‌اند تا آنکه سرانجام حکومت وفرمانروایی به ملوك آثور رسید که جدول پیشین نامها و مدت سلطنت هریك از ایشان را روشن ساخت.

و جدول این دسته پادشاهان که پیش از ملوك آثور بودند، بنابه عقیده یك دسته از مورخین، به قرار زیر است:

ملوك بابل

نمرود بن کوش	سط	٦٩
فمنوزس	فه	١٥٤
صامیرس	عب	٢٢٦
ارفخشاط	ی	٢٣٦
بابل بدون پادشاه ماند تا آنکه آثوری ها ببابل مسلط شدند	ه	٢٤١

من تاریخ پادشاهان بابل را از آغاز شاهی بختنصر اول تـا بمرگ اسکندر بنّاء که تاریخ ایشان تمام شد و نوبت به بطالسه رسید بدست آوردم و مدت هریك از ایشان را دراین جدول تصحیح کردم هرچند که نتوانستم نامهای ملوك را از راه سماع تصحیح کنم و فقط هیئات حروف نامهای ایشان را در این جدول نقل نمودم و جدول این است .

جدول ملوك کلده		مدت پادشاهی هریك	جمله سالها
بختنصر اول	درمجسطی مبداء تاریخ ازاین پادشاه است	ید	ید
نیوخذ ناصر	ندیوث	ب	یو
حیریفون	ذخنریروفور	ه	کا
ایلوعو	(ایلولیو)	ه	کو
مردوقنفد		یب	لح
اریقنیو		ه	مج
ابسلیطیس		ب	مه
بیل بیس		ج	مح
اوفرایدیدر	(اوفراندییو)	و	ند
ارسعل	(اریغبل)	ا	نه
سسلموردقش	(میسیموروقش)	د	نط
ابسلیطیس دوم		ح	سز
اریدینو	(اسریدینو)	یج	ف
سسدوکن		ك	ق
فلسرورفیلدن	(نابوفلسروقینلدن)	کب	قکب

نیوخذ ناصر	کا	قمج
بختنصر فاتح بیت‌المقدس	مج	قفو
برخلا لتغز	ب	قفج
بلطشاصر	د	قصب
داریوش مادی اول	یز	رط
کورش بانی بیت‌المقدس	ط	ریح
قومبسوس	ح	رکو
داریوس	لو	رسب
احشیرش	کا	رفج
ارطخشست اول	مج	شکو
داریوس	یط	شمه
ارطحشست دوم	مو	شصا ـ نسخه بدل سص
اخوس	کا	تیب
فیرون ـ قنرون ـ فسرون	ب	تید
داریوش بن ارسیخ	و	تك
اسکندر بن میقدون بنّاء	ح	تکح ـ ن ب ـ نکد

پس از این تاریخ به فیلفس منتقل شد

نامهای فراعنه‌ی مصر

نامهای پادشاهان قبط که در مصر بودند و شماره ایشان ۳٤ نفر است بغیر از پادشاهان ایران که درمصر سلطنت کردند ومدت سلطنت ملوك قبط با ملوك ایران رویهمرفته هشتصد و نود و چهار سال است .

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
دیوسفولیطا	قعع	۱۷۸
سماناداوس	کو	۲۰٤
سوساتاس	قا	۳۰۵
نفخراس	د	۳۰۹
امانافوثاس	ط	۳۱۸
اسخوریس	و	۳۲٤
فسیناخیس	ط	۳۳۳
فسوسایس	له	۳٦۸
سسوناخوسیس	کا	۳۸۹
اساراثون	یه	٤۰٤
طاقالوثیس	یج	٤۱۸
فطافاسطس	که	٤٤۲
اساراثرن	ط	٤۵۱
فساموس	ی	٤٦۱
اوفانانینواس	مد	۵۰۵

سا باقون حبشی	یب	۵۱۷
سبیخس	یب	۵۲۹
طراخوس حبشی	ك	۵۴۹
امراس حبشی	یب	۵۶۱
اسطافینالش	ز	۵۲۸
ناخفاسوس	و	۵۷۴
ناخو	ح	۵۸۲
فساماطیقوس	مد	۶۲۶
نجنوقا	و	۶۳۲
فساموثاس	یز	۲۴۹
وافرس	كه	۶۷۴
اماسیس	مب	۵۱۶
اهل فارس تا داریوش	فید	۸۳۰
امرطیوس	و	۸۳۶
نافرطاس	و	۸۴۲
اوخرس	یب	۸۵۴
فساموث و موثاطوس	ب	۸۵۶
ناقاطانباس	یج	۸۶۹
طوس	ز	۸۷۶
ناقاطانباس	یح	۸۹۴

سپس تاریخ از ایشان و از کلدانیان به اسکندر یونانی منتقل شد

جدول سلطنت بطالسه و قیاصره جداول سالیان پادشاهی بطالسه و قیاصره را پس از این جدول قرار می‌دهیم، و تاریخ از فیلفس به سه بخش می‌شود.

قسم اول سالهای فیلیفسی است وقسم دوم سالهای اغسطسی وقسم سوم سالهای دقلطیانوس و سالهای بخش اول سالهای اسکندرانیهاست که مکبوس نیست و قسم دوم سالهای روم است که مکبوس است و قسم سوم مانند قسم دوم است جز اینکه باین پادشاه تاریخ از نو آغاز شد زیرا وقتی سلطنت باو انتقال یافت در خانواده او بماند وآنانکه پس از او بودند تمام مسیحی شدند وتاریخ غیر از او، اگرچه چندین مرتبه سلطنت ازخانواده او زائل شد، ذکر نشده و جداول موعود بقرار زیر است.

نامهای پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشند وملقب به بطالسه	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
فیلفوس	ز	۷
اسکندر بن فیلفوس ـ که دومین باشد	یب	۱۶
بطلمیوس بن ارنباالنطقی	ك	۱۹
بطلمیوس فیلادلفوس دوستدار پدر ـ نسخه بدل دوستدار برادر که تورات را به یونانی نقل کرد	لح	۷۷
بطلمیوس اورغیطس صائغ اول ـ زرگر اول[1]	که	۱۰۲
بطلمیوس فیلمطور دوستدار مادر	یز	۱۱۹
بطلمیوس افینفیس زرگر دوم	کد	۱۴۳
بطلمیوس فلوفطور مخلص	له	۱۷۸

۱ـ حمزة بن حسن اصفهانی صانع ذکر کرده.

بطلمیوس اورغیطیس اسکندر دوم | که | ۲۰۷

بطلمیوس سوطر حدیدی دوستدار حیل ـ ظاهر این است که دوستدار خیر باشد | لو | ۱۴۳

بطلمیوس دیونسیس خیّر | کط | ۲۷۲

کلوپترا تا آنکه غائیوس ایولیوس در روم بسلطنت رسید | جد ـ نب کد | ۲۷۵

و پس از این تا آنکه غائیوس مرد و پسر او اغسطس | دز | ۲۷۹

بشاهی رسید و پس از این تا آنکه او را کشت | یدو | ۲۹۴

و در اینکه کلوپترا را بطلمیوس بگوییم اجتلافی موجود است زیرا که او زن بود و در اسکندریه به سلطنت رسید و ملکه اسکندریه را گائیوس می گفتید و و به رومی ایولیوس و معنای آن پادشاه جهان است .

نامهای ملوك روم ملوك روم به‌قیاصره معروفند که دررومیه اقامت داشتند ومقصود از بنوالاصفر ایشانند چه بصوفر بن نفر بن عیص بن اسحق بن ابراهیم(ع) منسوب‌اند.

نامهای پادشاهان روم

	مدتی را که هریك سلطنت کرده‌اند	جمله‌سالها
اغسطس قیصر پس از آنکه کلوپترا را کشت	مج	۴۳
طیبروس بن اغسطس	کب	۶۵
غائیوس	د	۶۹
قلودیوس کشنده پولس سلیح[1] و شمعون الصفا	ید	۸۳
نارون ملعون کشنده‌ی مومنان (نرون)	ید	۹۷

۱ـ سلیح یعنی خواری

ایسفسینوس پس‌از یکسال از پادشاهی‌خود با اهل فلسطین جنگ کرده و در مدت سه سال یهود را در بیت‌المقدس محاصره کرد و بیت‌المقدس را خراب نمود و یهود را کشت و از هم پراکنده کرد و شرایع ایشان را پایمال نمود	ی	١٠٧
طیطوس	ج	١١٠
دمیطانوس درسال نهم از سلطنت او یوحنای صاحب انجیل نفی بلد شد ودریك جزیره پنهان‌شد تا آنکه قیصر بمرد سپس بمدینه افسوس رفت و در همانجا سکونت گزید	یه	١٢٥
ناروس	ا	١٣٦
طرایانوس	یك	١٤٥
ادریانوس این همان است که بیت‌المقدس را خراب کرد	کا	١٦٦
انطونینوس این شخص است که عمارت بیت‌المقدس را بحالت نخستین بر گردانید و جالینوس می گوید که در آغاز پادشاهی او کتابی در تشریح تألیف کرد	کج	١٨٩
قومدوس	لب	٢٢١
اساروس و انطنیوس ساوسطس خ	که	٢٤٦
انطینوس بتنهائی در آخر ایام پادشاهی او جالینوس مرد ـ انطنیوس خ	د	٢٥٠
اسکندروس بن مما و معنای آن عاجز است	یج	٢٦٣
ماکسیمیانوس	ج	٢٦٦
جوردیانوس غوردیانوس خ	و	٢٧٢
فیلیفس	و	٢٧٨
داقیاوس صاحب اصحاب کهف	ا	٢٧٩

غالوس	ج	۲۸۲
ولريينيوس دييوس خ	يه	۲۸۷
قلوديوس	ا	۲۸۸
اوريلنيوس	و	۲۹۴
فروبس	ز	۳۰۱
قارس وقارينس	ب	۳۰۲

اسامی ملوك روم در عهد مسيحيت روم	مدت سلطنت هريك	سالهای دقاطيانوس
دقلطيانوس	كا	۲۱
قوسطنطنيوس ــ اول پادشاهی كه مسيحی شد وسور قسطنطنيه را او ساخت و در سال اول پادشاهی او مادرش هيلانه در جستجوی چوب دار عيسی شد تــا آنكه بيافت و در سال نوزدهم پادشاهی او اساقفه در نيقيه جمع شدند و شرايع نصرانيت را وضع كردند	لب	۵۳
قوسطنطنيوس	كد	۷۷
يوليانوس كافر	ب	۷۹
ولنتنيانوس	ا	۸۰
وولیس كه دركاهدان درحال فرار كه آتش‌زده شد بسوخت	يد	۹۴
ثاوذسيوس كبير	يز	۱۱۱
ارقاديوس پسرش	يج	۱۲۴
ثاوذوسيوس صغير كه در زمان اونسطورس لعنت شد	مب	۱۶۶

مارقیانوس و فلخاریا زن او که در زمان ایشان یعقوبیه لعنت کرده شدند	و	۱۷۲
لاون کبیر که از اوساط مردم بود	یح	۱۹۰
زنیون ارمنیاقی که یعقوبی بود	یز	۲۰۷
انطاسیوس بانی عموریه و یعقوبی بود	کز	۲۳٤
یوسطنیس	ط	۲٤۳
یوسطیانوس بانی کنیسه رها	لز	۳۸۰
طیبریوس	ید	۲۹٤
ماوریقوس که کسری را بر بهرام چوبین کمك کرد	ید	۲۹۸
فوقا که شهر بران صاحب کسری درقسطنطنیه اورا محاصره کرد	ح	۳۱۸
هرقلس حکیم	لا	۳٤۹
قسطنطین پسرش که در گرمابه ذبح شد	ا	۳۵۰
قسطنطیس	کز	۳۷۷
قسطنطینس	یو	۳۹۳
یوسطنیانرس که رومیان بینی او را بریدند	ی	٤۰۳
لنطوس در پیری که خیلی ضعیف شد استعفا داد	ج	٤۰٦
طبریوس افسماروس	ز	٤۱۳
یوسطنینوس بینی بریده	و	٤۱۹
فیلبقوس	ج	٤۲۲
انسطلس اطلمیوس چون از جنگ عاجزشد خلع گشت	ب	٤۲٤
ثاوذوسیوس مسلمة بن عبدالملك او را محاصره کرد	ا	٤۲۵
لاون اکبر که مسلمه را فریب داد و از قسطنطنیه رد کرد	کد	٤٤۹
قسطنطین بن لاون اکبر	لد	٤۸۳

لاون اصغر پسر قسطنطین اکبر	د	٤٨٧
قسطنطین اصغر پسر لاون اصغر	یح	٥٠٥
اغسطه زنی بود که امور کشور روم را بدست گرفت	ه	٥١٠
نقفورس و استیراق بن نقفورس	یح	٥٢٧
میخائیل بن جورجس	ب	
لاون تا آنکه میخائیل در معبد او را بکشت	ز	
میخائیل قسطنطینی کشنده لاون بن ثوفیل بن میخائیل قسطنطینی	زه	
بسیل صقلبی که آخرین پادشاهان روم بود	جه	

پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی) بنا بر آنچه حمزة بن حسن اصفهانی از وکیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم نوشته بود نقل نموده.

	مدت سلطنت هر یک		جمله سالها	
	سالها	ماهها	سالها	ماهها
قسطنطین پسر هیلانی مظفر	لا	۰	لا	۰
پسر او قسطنطین	کد	۰	نه	۰
پسر برادرش یولیانوس	ب	و	نز	و
ثیدوس	ی	ط	سح	ج
غردینوس، والانطنیوس	و	۰	عد	ج
ارقادس بن ثیدوس	یج	ج	فز	و
ثیدوس بن ارقادس	مب	۰	قکط	و
مرکینوس	کط	۰	قنح	و
لاوی اکبر	یو	۰	قعد	و
لاوی اصغر	۱	۰	قعه	و
زینن	یز	۰	قصب	و
نسطاس	کز	د	ریط	ی
انطلیس	یا	ط	رلا	ز
سطروندس که در پادشاهی او پیغمبر متولد	لح	ج	رسط	ی
اصطفانوس	د	ج	رعج	۱

مرقینوس که مبعث در ایام او بود	ك	د	رصج	ه
فوقس که هجرت درعهد او بود	ح	٠	شا	ه
هرقل و پسرش که درپادشاهی او پیغمبر وفات کرد	لا	٠	شلب	ه
قسطنطین بن هرقل	که	٠	شنز	ه
قسطنطین پسر زن هرقل	یز	٠	شفد	ه
قسطنطین بن هرقل	ی	٠	شصد	ه
لاوی که الیون نیز خوانده می‌شود	ج	٠	شصز	ه
طباروس	ز	٠	تیا	ه
اسطینوس	و	٠	تیز	ه
انسطاسیوس	و	٠	تکج	ه
ثیذوس	ب	٠	تکه	ه
لاوی در زمان سلطنت او شیرازه ملك بنی‌امیه ازهم گسیخت	که	ج	تن	ح
لاوی بن قسطنطین ظاهر این است که میان این دو یك نفر با مدت پادشاهی خود ساقط شده	ه	٠	تنز	ح
قسطنطین بن لاوی	ط	ی	تسه	ح
قسطنطین	و	ه	تعا	یا
ارینة که پادشاهی را از پدرش گرفت	ه	٠	تعو	یا
نقفور که در ایام هارون الرشید بود	ح	یا	تفر	ی
استیراق بن نقفور	٠	ب	لغو	ی
پسرش میخائیل	ز	ه	تعو	ه
ثوفیل پسرش	کب	ج	تصح	ح
میخائیل بن ثوفیل در عهد معتز سلطنت از این خانواده منتقل شد	کح	٠	ثکو	ح

بسیل صقلبی	ك	.	ثمو ح
الیون بن بسیل در سال رعج در ایام معتمد بود	کو	.	ح
اسکندروس بن بسیل درسنه رسط در دبیله مرد	ب	۱	ی
قسطنطین پسر الیون در سنه شا			

اما ایرانیان انسان اولین را کیومرث می گویند و لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه و برخی هم گفته‌اند گل‌شاه یعنی پادشاه گل[1] زیرا در آنوقت هیچکس نبود و نیز گفته‌اند که معنای کیومرث شخص زنده است.

تاریخ ایرانیان از آغاز کیومرث بسه بخش تقسیم شده: بخش او تا زمان تسلط اسکندر به کشور ایران وقتل دارا بدست او وچون اسکندر به ممالك ایران چیره شد خزائن حکمت ایرانیان را ببلاد خود حمل کرد.

بخش دوم از زمان غلبه اسکندر آغاز می‌شود تا ظهور اردشیر بن بابك و آرامش کشور بحال خود.

بخش سوم از زمان ظهور اردشیر بابك تا وقتی که یزد گرد بن شهریار کشته شد و ملك و مملکت از دست ساسانیان بیرون رفت و اسلام ظهور نمود.

عقیدی ایرانیان در مبداء جهان وطرز پیدایش بشر ایرانیان در مبداء جهان و در تولد اهرمن که ابلیس باشد از اندیشه خداوند واعجاب خداوند بعالم و در حقیقت کیومرث سخنهایی گفته‌اند که بسیار شگفت آور و حیرت‌انگیز است مانند اینکه گویند: خداوند در امر اهرمن حیران شد و پیشانی او عرق کرد وآن عرق را مسح نمود و به کنار ریخت و کیومرث از این عرق جبین آفریده شد سپس کیومرث را بسوی اهرمن فرستاد و اهرمن‌را مقهور کرد و براهرمن سوارشد و بگرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می‌ترسی؟ کیومرث گفت اگرمن بدر دوزخ برسم بسیارخواهد ترسید وچون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان میگشت و به در جهنم رسید چموشی کرده حیله‌ای بکار برد و کیومرث را زمین زد و اهرمن برروی او افتاد سپس از کیومرث پرسید

۱- مقصود این است که پادشاه روی زمین بود نه اینکه از گل آفریده شده باشد.

می‌خواهم ترا بخورم و از کجای اندام تو آغاز کنم؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن تا آنکه مدتی کم بحسن وخوبی جهان نظر نمایم چه، میدانست که اهرمن گفتار او را بطور واژگون خواهد بکار بست و این بود که اهرمن شروع کرد و کیومرث را از سر مشغول خوردن شد تا آنکه بجایگاه تخم‌دان و ظروف منی در پشت او رسید که دوقطره منی از پشت کیومرث بزمین ریخت و ریباس از آن رویید و میشی ومیشانه که بمنزله آدم وحوا هستند ازمیان این‌دو بوته ریباس متولد شدند وبرخی ملهی وملهیانه گویند ولی مجوس خوارزم میشی و میشانه را مرد و مردانه می‌خوانند.

حکایت مزبور بشرحی که گفته شد از ابولحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است طوری دیگر نقل کرده، پس از آنکه بزعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب سیرالملوك ابن‌مقفع و کتاب محمدبن جهم برمکی و کتاب هشام بن قاسم و کتاب بهرام‌بن مردانشاه مؤبد مدینه شاپور و کتاب بهرام‌بن مهران اصبهانی تصحیح نموده وبعداً نیز این اخبار را بزعم خود باآنچه بهرام مجوسی ذکر کرده مقابله نموده، و ایـن مرد شاعر یعنی ابوعلی محمد بن احمد بلخی می گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سالهای حمل وثور و جوزا باشد در بهشت درنگ کرد سپس بزمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سالهای سرطان واسد وسنبله است بطور امن وامان در زمین گذرانید تا آنکه بتوسط اهرمن شرور وبدیها آغاز به پیدایش گذاشت و بدین‌جهت کیومرث را کوشا می گویند که کودر لغت پهلوی به معنای جبل است و باندازه‌ای ایزد تعالـی کیومرث را حسن صورت و خوبرویی داده بود که چشم جنبده‌ای اعم از انسان و حیوان برروی او نمی‌افتاد مگراینکه مبهوت می‌شد وبیهوش می‌افتاد وشاعر بلخی‌مذکور می گوید که اهرمن را پسری بود بنام خزوره و این پسر بفکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت تا آنکه اهرمن به خداوند شکایت از کیومرث نمود وبرای حفظ عهدی که میان خدا واهرمن‌بود خواست که از کیومرث خونخواهی کند و اولا عواقب گیتی

و قیامت و غیره را به کیومرث نشان داد و کیومرث که ایـن امور را دید بمرگ مشتاق شد و خدا کیومرث را بکشت و دو قطره از پشت او در کوه دامداذ که در اصطخر است چکیده و از این دو قطره دو بوته ریباس که در آغاز ماه نهم اعضایی بر آنها هویدا گشت رویید و در آخر ماه نهم اعضای این دو ریباس کامل شد و با هم انس گرفتند ومیشی ومیشانه این‌دونفر هستند و پنجاه سال زندگی کردند وازطعام و شراب بی‌نیاز بودنـد و هرگز هیچگونه غمی در دل نداشتند تـا آنکه اهرمن بصورت پیرمردی به‌آنان ظاهرگشت و گفت میوه‌های درختان را بخورید و خود نیز شروع بخوردن کرد و نیز شرابی برای ایشان تهیه کرد و میشی ومیشانه آنرا نیز آشامیدند و ازآنروز از بلا و رنج افتادند وحرص درآنها یافت شد وبایکدیگر هم بسترشدند و ازآنان طفلی پیدا شد و ازحرصی که داشتند زاده خود را خوردند تا آنکه خداوند در دل این دو رأفت و مهربانی آفرید و شش شکم دیگر پس از این واقعه زاییدند و نامهای آنها درابستا مذکور است وشکم هفتم سیامك وفراواك بودند و چون این دو تن باهم تزویج کردند هوشنگ از آن دو متولد شد .

ایرانیان را در بخش اول از سه بخش تاریخ خـود از اخبار ملوك و اعمار مردم گذشته وکارهای ایشان حکایتها وافسانه‌هایی است که عقلی آنها را نمی‌پذیرد وگوش از شنیدن آن ابا دارد ولی مقصود ما آنست که تواریخ را بدست آوریم نه آنکه آن گفته‌هارا انتقاد کنیم و من آنچه راکه موبدان مجوس ودانشمندان‌ایران گفته‌اند جمع می کنیم و به هیئت جداول پیش در جدول قرار می‌دهم و به نامهای ایشان القابی را که داشتند ملحق می کنیم زیـرا فقط پادشاهان ایران بودند که هریك لقبی خاص داشتند و دیگر ملوك اگرچه دارای القاب هستند ولی این‌القاب راجع به نوع ایشان است نه شخص آنان و القاب عامه دیگر پادشاهان مانند لقب شاهنشاهی است که بهمه پادشاهان ایران گفته می‌شد و القاب عامه ملوك عالم را در این جدول مشاهده کنید .

انواع ملوك	القابی که به هر نوعی و دسته‌ای از این پادشاهان گفته می‌شود
ملوك ساسانی ایران	شاهنشاه و کسری
ملوك روم	باسلی که قیصر باشد
ملوك اسکندریه	بطلمیوس
ملوك یمن	تبع
ملوك ترکهای خزر و تغزغز	خاقان
ملوك ترکهای غزی	حنوته
ملوك چین	بغبور
ملوك قنوج	رابی
ملوك حبشه	نجاشی
ملوك نوبه	کابیل
ملوك جزایر بحر شرقی	مهراج
ملوك جبال طبرستان	اسپهبد
ملوك دماوند	مصمغان
ملوك غرجستان	شار
ملوك سرخس	زادویه
ملوك نسا و ابیورد	بهمنه
ملوك کش	نیدون
ملوك فرزانه	اخشید
ملوك اسروشسنه	افشین
ملوك چاچ	تدن

ملوك مرو	ماهویه
ملوك نیشابور	کنبار
ملوك سمرقند	طرخون
ملوك سریر	حجاج
ملوك دهستان	صول
ملوك گرگان	اناهبذ
ملوك صقالبه	قبّار
ملوك سریانیان	نمروذ
ملوك قبط	فرعون
ملوك بامیان	شیر بامیان
ملوك مصر	عزیز
ملوك کابل	کابل شاه
ملوك ترمد	ترمذ شاه
ملوك خوارزم	خوارزم شاه
ملوك شروان	شروان شاه
ملوك بخارا	بخارا خداه
ملوك کوزکانان	کوزکانان خداه

اما القاب خاصه پیش از غلبه اسلام جز بایرانیان بر کسی دیگر اطلاق نمی‌شود وبخش اول این القاب سه قسم می‌شود یکی پیشدادی است و آنان کسانی بودند که همه زمین را مالك شدند وشهرهایی بپا نمودند ومعادن را استخراج کردند واصول صناعات را نیز بدست آوردند و در دوره فرمانروایی خود روی زمین عدل و داد نمودند وآنچنان که خدای تعالی سزاوار عبادت بود اورا پرستیدند .

طبقه دوم ـ ملوك ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم قسمت بالا) ولی این طایفه همه روی زمین را مالك نشدند و نخستین کسی که کشورهای روی زمین را

قسمت کرد فریدون چیره وغالب بود[۱] که زمین را میان اولاد خود قسمت کرد چنانکه یکی از پسرای ساسانیان، درشعرخود می گوید.

فقسمنا ملکنا فی دهرنا — قسمة اللحم علی ظهر وضم

فجعلنا الشام والروم الـی — مغرب الشمس لغطریف سلم

ولطـوج جعل الترك له — فبلاد الترك یحویها ابن عم

ولا یـران العراق عنوة — فاز بالملك و فزنا بالنعم

قسم سوم ـ ملوك کیانی بودند که مردم ستمکار بشمار میروند و سلطنت دنیا در ایام ایشان میان امم متباین قسمت شد و در میان هریك از این سه قسم که گفته شد فترتهایی است که بدین سبب انتظام تاریخ بیکدیگر مشتبه می‌شود.

اسامی قسم اول از پادشاهان ایران

اصناف پادشاهان	نامهای قسم اول از پادشان ایران	مدت سلطنت هریك القاب ایشان کرشاه	جمله سالها
مردم آغاز خلقت	کیومرت	ل	۳۰
	تا زمان میشی و میشانه که ایشان را مادر پسران و دختران می‌دانند و در نزد ایرانیان بمنزله آدم و حوا هستند	م	۷۰
	تا زمان ازدواج میشی و میشانه	ن	۱۲۰
	تا هوشنگ	صبح	۲۱۳
ملوك پیشدادی دادگر	هوشنگ پسر افراواك پسر سیامك بن میشی	پیشداذ م	۲۵۳
	تهمورث بن ویجهان بن اینکهذ بن اوشهنك تا زمان ظهور بوداسف	زیباوند ا	۲۵۴
	پس از این	کط	۲۸۳

۱ـ ن ب افریدون الظاهر ـ افریدون الطاهر.

جم پسر ویجهان امر بساختن سلاح کرد	شیذ	ن	۳۳۳
تا آنکه مردم‌را امر به ریسیدن و بافتن نمود تا آنکه مردم را چهار طبقه گردانید		ن	۳۸۳
تا جنگ با شیاطین و غلبه برایشان		ن	٤۳۳
تا آنکه شیاطین را بقطع وحمل سنگها امر نمود		ق	۵۳۳
تا زمانی که به صنعت گردونه (عجله) امر نمود و برای او ساختند و سوار شد		سو	۵۹۹
مردم پس از این واقعه در حال صحت و فراوانی نعمت زندگی کردند تـا جم متوازی شد		شا	۸۹۹
جم متواری زندگی کرد تا آنکه ضحاك بدو ظفر یافت و امعاء اورا بیرون کشیده و او را اره کرد		ق	۹۹۹
ضحاك بن علوان که از عمالقه بود و او بیوراسب بن اورنداسب بن زینکاو بن بریشند بن غاراست ـ ن ب ـ قار، که اوپدر عرب عاربه محسوب است و پسر افرواك بن سیامك بن میشی است	اژدهاك	غ	۱۹۹۹
افریدون بن اثفیان کاو بن اثفیان نیکاو بن اثفیان بن شهر کاو بن اثفیان اخنبکاو بن اثفیان اسبیند کاو بن اثفیان دیزه کاو بن اثفیان نیکاو بن نیفروش بن جم پادشاه	موبذ	ر	۲۱۹۹

ملوك ایران که اهل قسمت علمای ایران بودند

ایرج که بدست دو برادر خود سلم وتوج و
ملكا کشته شد وایشان اولاد فریدون بودند

منوچهر بن کوزن دختر ایرج راشاه کردند — برگزیده — ش — ۲۴۹۹
تا آنکه سلم وتوج کشته شدند واین کلمه
بفارسی معنای شرم است

پیروز — ك — ۲۵۱۹
تا آنکه پسر توج بر ایرانشهر و کشور
ایران چیره شد و منوشجهر را تبعید کرد

س — ۲۵۷۹
فراسیاب بن بشنك بن اینت بن ریشمن بن
ترك بن ز بن اسب بن ارشسب بن طوج
تا آنکه منوشجهر سلطنت را از او بـاز
گرفت واورا از ایران بیرون کرد وبمحل
پرتاب یك تیر با هم صلح و سازش نمودند

یب — ۲۵۶۱
منوشجهر تا آنکه مرد

کح — ۲۶۱۹
توژ ترك که برعراق غالب شد

فراسیاب — یب — ۳۶۳۱
زاب بن تهماسب بن کمجهو بر بن زو بن
هوشب بن ویدینك بن دوسر بن منوشجهر

گرشاسب که سام بن نریمان بن تهماسب — این دوشریك — ه — ۳۶۳۶
بن اشك بن لوش بن دوسر بن منوشجهر — باهم بودند
است .

کیانیان که جبابره بودند

نام	لقب	مدت	سال
کیقباد بن زغ بن نوذکا بن مایشو بن نوذر بن منوشجهر	اول	ق	۳۷۳۶
کیکاوس بن کینیة بن کیقباد تا آنکه گنه کرد و شمّر او را اسیر نمود و رستم بن دستان بن گرشاسب پادشاه از اسارت او را رهایی بخشید	نمرد	۸ع	۲۸۱۱
پس از این تا آنکه بمرد		۸ع	۲۸۸۶
کیخسرو پسر سیاوش پسر کیکاوس تا آنکه بسیاحت پرداخت و پنهان شد	همایون	س	۲۹۴۶
کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد تا آنکه بختنصر را به بیت‌المقدس فرستاد و او آنجا را خراب کرد	بلخی	س	۳۰۰۶
پس از آن		س	۳۰۶۶
کیبشتاسب بن لهراسب تا آنکه زرادشت ظاهر شد	هربذ	ل	۳۰۹۶
پس از آن		ص	۳۱۸۶
کی‌اردشیر بهمن بن اسفندیار بن بشتاسف	درازدست	قیب	۳۲۹۸
خمانی دختر اردشیر بهمن	چهرآزاد	ل	۳۳۲۸
دارا بن اردشیر بهمن	بزرگ	یب	۳۳۴۰
دارا بن داوا تا آنکه اسکندر یونانی او را بکشت	دوم	ید	۳۳۵۴

گاهی این قسم از تواریخ را که ما ذکر کردیم در کتابهای سیر و تواریخ بخلاف آن دیده می‌شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیکترین اقوال بود که محل اجماع و اتفاق اصحاب تاریخ است و در کتاب حمزة بن حسن اصفهانی که نام آن را (کتاب تواریخ کبارالامم من قضی منهم و من‌عبر) گذاشته طور دیگری یافتم و مؤلف آن کتاب می گوید از روی اوستا ـ ن ب ـ ابستا که کتاب دینی ایرانیان است آن اخبار را تصحیح کرده و من این‌قسمت را باز دراین دفتر بجهت شما نقل می کنم .

جدول ثانی از قسم اول
نامهای ملوك پیشدادیه

از اوستا که از آغاز کیومرث شروع شده	مدت‌سلطنت‌هریك از ایشان	جمله‌سالها
کیومرث که انسان نخستین محسوب است	م	۴۰
باندازه مدت صد وهفتاد سال دراین‌میان فترتی‌روی داد		
هوشنگ	م	۸۰
تهمورث	ل	۱۱۰
جم	خیو	۷۲۶
بیوراسب	غ	۱۷۲۶
افریدون	ث	۲۲۲۶
منوشچهر	قك	۲۳۴۶
فراسیاب	یب	۲۳۵۸
فترتی است که اندازه آن دانسته نمی‌شود		
زاب	ط	۲۳۶۷
گرشاسب با زاب	ج	۲۳۷۰
فترتی است		

نامهای ملوك کیانی

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیقباد	قکو	۲٤۹٦
کیکاوس	قن	۲٦٤٦
کیخسرو	ف	۲۷۲٦
کیلهراسب	قك	۲۸٤٦
کیبشاسب	قك	۲۹٦٦
کی اردشیر	قیب	۳۰۷۸
چهر آزاد	ل	۳۱۰۸
دارا بن بهمن	یب	۳۱۲۰
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	ید	۳۱۳٤

حمزة بن حسن اصفهانی پس از نقل مطالب مذکور می گوید

که در نسخهٔ موبد مطابق این جدول بیافت

جدول سوم از قسم اول

نامهای ملوك پیشدادیه در نسخه موبد

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیومرث	ل	۳۰
میشی ومیشانه تا آنکه برای ایشان اولاد شد	ن	۸۰
تا زمان مرگ آن دو	ن	۱۳۰
مدتی را که زمین بدون پادشاه ماند	صد	۲۲٤
هوشنگ	م	۲٦٤
تهمورث	ل	۲۹٤
جم تا زمان پنهان شدن او	خیو	۹۱۰
زمانی را که پنهان ماند	ق	۱۰۱۰

بیوراسب	غ	٢٠١٠
فریدون	ث	٢٥١٠
منوشجهر	قك	٢٦٣٠
زوو گرشاسب	د	٢٦٣٤

نامهای ملوك کیانی	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
کیقباد	ق	٢٧٣٤
کیکاوس	قن	٢٨٨٤
کیخسرو	س	٢٩٤٣
لهراسب	قك	٣٠٦٤
بشتاسب	قك	٣١٨٤
اردشیر	قیب	٣٢٩٦
چهرآزاد	ل	٣٣٢٦
دارا بن بهمن	یب	٣٣٣٨
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	ید	٣٣٥٢

در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوك ایران و بابل را نام برده‌اند و از فریدون که نزد آنان یا فول نام دارد شروع کرده‌اند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوك و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بوهم سبقت می‌جوید ایـن است که ملوك ایران را باعمّال ایشان در بابل رویهمرفته نامبرده‌اند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولا متاع خود را به سنگ تمام نفروخته‌ایم ثانیاً ، در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده‌ایم و ما این‌اقوال را درجدولی جداگانه قرارمی‌دهیم تا آنکه آرا واقاویل بهم مخلوط نشود .

ملوك ایران از فریدون بنا بر قول اهل مغرب	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
یافول که فریدون است	له	۳۵
تغلاث فلاصر	له	۷۰
سلمناصر که سلم باشد	ید	۸٤
سنحاریب بن سلمناصر که در پارسی سنا رفت است	ط	۹۳
ساردم که زو پسر توماسب باشد	ج	۹٦

پس از این پادشاهان بزرگ به‌سلطنت رسیدند	مدت سلطنت هریك از ایشان	جمله سالها
کیقباد	مط	۱٤۵
سخاریب دوم	لا	۱۷٦
ماجم	لج	۲۰۹
بختنصر که کیکاوس باشد	نز	۲٦٦
اولاد نبَ اولاق بن بختنصر	ا	۲٦۷
بلطشاصر بن اولاد	ب	۲٦۹
دارای ماهی اول که داریوش باشد ـ ظاهر این است که مادی اول باشد ـ مترجم	ط	۲۷۸
کورش که کیخسرو است	ح	۲۸٦
قورس که لهراسب است	لد	۳۲۰
قمبوزس	ف	٤۰۰
دارای ثانی	لو	٤۳٦
اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد	کو	٤٦۲
اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بیقدوشی ملقب است یعنی دراز دست	ما	۵۰۳

خسرو دوم	ل	۵۳۳
صغد ناتوس بن خسرو	ط	۵٤۲
اردشیر بن دارای ثانی	ما	۵۸۳
اردشیر سوم	کز	۶۱۰
ارسیس بن اخوس	یب	۶۲۲
دارا آخرین ملوك ایران	یو	۶۳۸

اخبار یهود و مجوس و نصاری و اصناف این طوایف را هنگامی می‌شود برای مبداء تاریخی معتبر دانست که بدان اقرار کرده باشند و بطور اختلاف و یا بطور اتفاق ایـن اخبار نزد ایشان موجود باشد، امـا کسانیکه باین تواریخ اقرار نمی‌نمایند نمی‌شود تاریخ آنان را مبنایی قرار داد مگر آنکه تأویلاتـی در آن شود و تاریخ آدم و حوا از همین قبیل است.

برخی براین گمان شده‌اند که درطول زمان ادواری‌است که موالید در آخر آن ادوار از میان میرود و بکلی مضمحل می‌شود و در اوایل دور دیگر از نو، بظهور می‌رسند[۱] پس بنابراین رأی هر دوری مخصوص به آدم و حوایی خواهد بود و تاریخ آن دور منوط بآن دو شخص است.

یا مانند گفته اشخاصی که براین عقیده‌اند که درهردور برای هر بقعه خاصی یك آدم وحوای مخصوصی است و بدین سبب است که اشکال و اخلاق وطباع ولغات بنی آدم با یکدیگر اختلاف دارد.

یا مانند گفته جمعی دیگر که باین اعتقاد محال گراییده‌اند که برای زمان

۱ـ عجب این است که پس از ظهور و انتشار مذهب داروین جمعی از فلاسفه جدید برای اینکه نتوانستند تصور کنند جمجمه‌ها و آثار باقیمانده از حیوانـات دیگر همین حیوانات فعلی بودند باین عقیده گراییدند که درهرعصر نوعی مستقل آفریده شد و منقرض گشت و انواع به یکدیگر مرتبط نیستند تا فرض داروین راست بیاید این است که علامه بوکنر آلمانی درکتاب معروف خودکه شبلی شمیل ترجمه کرده ایـن عقیده جدید را هم ردکرده و عقیده مذکور از کوویه فرانسوی است.

گذشته آغازی نیست[۱] و عقیده‌ی اهل مذاهب را که پسندیده ایشان است تأویل می کنند.

جمعی از این طبقه چنین کرده‌اند ولی کسی نتوانسته از آنچه سعید بن محمد ذهلی در کتاب خود گفته بهتر تلفیق کند، و دانشمند مذکور می گوید: که مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند و خوبان بدست بدان ذلیل و اسیر تاآنکه ملك عادل پیشداد ایشان را بفردوس که از عدن تا سرندیب است ببرد که جایگاه روییدن عود وقرنفل است و انواع عطرها در آنجاست و مردم در بهشت همواره روزگار خود را بطیب خاطر می گذراندند تا آنکه عفریتی که ملك اشرار بود از ایشان اطلاع یافت و به جنگ با ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسر و دختری را بیافت که کسی پدر و مادر ایشان را نمی‌شناخت وآن دو را تربیت کرد و نامشان را میشی و میشانه گذاشت و با یکدیگر ایشان را ازدواج نمود و چون دونفر مذکور خطایی مرتکب شدند از آنجا بیرونشان کرد و این حکایت بسیار بطور می‌انجامد.

سعید بن محمد ذهلی می گوید که از وقت نزول مردم در بهشت که آغاز تواریخ است تاآنکه عفریت ازایشان آگاه شد یك سال است و تا زمانی که میشی و میشتنه یافت شدند دو سال و تا زناشویی این دو نفر چهل و یك سال می‌شود و تا زمان هلاکت آنها سی سال و تا زمان هلاکت پیشداد نود و نه سال سپس تاریخ-های دیگر را بکنار گذاشته به‌آن سیاقی که داراست در کتاب خود وارد نموده.

بحث در تاریخ اشکانیان که قسم دوم از تاریخ ایران است

اما قسم دوم از تواریخ ایران از آغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابك و در این مدت ملوك‌الطوایف یعنی ملوکی که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه خود حکومت داده بود وهیچکدام از یکدیگر فرمان نمی بردند، حکومت کردند و دورهٔ سلطنت

۱ــ این همان عقیده بود که از حکما منقول است و ابوریحان در رد قول ابومعشر در ابطال آن سعی کرد و ما علاوه برمتن کتاب حاشیه‌ای براین قسمت نوشتیم.

اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالك شدند در قسم دوم مندرج است و اشکانیان یکی از ملوك طوایف بودند و دیگران ایشان را اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایران بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌نمودند چنانکه سرسلسله ایشان اشك بن اشکان که لقب او افغور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اشکان بن آس ایکنار[1] بن سیاوس بن کیکاوس است[2].

برخی از مورخان ایران میان دوره سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را بهم متصل نمودند ویك نقصان فاحشی دست می‌دهد و برخی می گویند که اشکانیان پس از اسکندر بـه حکومت رسیدند و برخی دیگر از مورخان بدون شناسایـی حقیقت ، این اقوال را بهم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده‌ام برای خوانندگان حکایت می کنم و باندازه‌ی طاقت خود در اصلاح فاسد و ابطال باطل و تحقیق حق اجتهاد و کوشش می نمایم و به جدولی که اتصال آن به جداول در قسم اول اولی است آغاز می‌نمایم و نام آنرا جدول اول می گذارم و آن جدول این است .

نامهای پادشاهان اشکانی

برحسب اتصال آن به‌اولین جدول	القاب ایشان	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندر رومی		ید	۲۴
اشك بن اشکان	حو بنده ن.ب حوشده	یج	۲۷

۱ــ ن ب ایکیار .

۲ــ تاریخ اشکانیان را ساسانیان مانند بسیاری از چیزهای منسوب باین سلسله از میان بردند ازاینرو اطلاعی در ایران نماند و در شاهنامه جز بیست بیت راجع باشگانیان نیست و فردوسی می گوید پس از اسکندر ملوك طوایف شد :

به گیتی بهر گوشه‌ای بر یکی — گرفته ز هر کشوری اندگی
ازاین گونه بگذشت سالی‌دویست — تو گویی که اندرجهان شاه‌نیست

قبلا نیز اعتذار از این کوتاهی بیان می‌خواهد :

چو کوتاه شد نام و هم بیخشان — نجویـد جهاندیده تاریخشان
از ایشان بجز نـام نشنیده‌ام — نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام

اشك بن اشك بن اشگ	اشكان	كه	٥٢
شاپور بن اشك	زرين	ل	٨٢
بهرام بن شاپور	حورون	كا	١٠٣
نرسى بن بهرام	كيسور	كه	١٢٨
هرمز بن نرسى	سالار	م	١٦٨
بهرام بن هرمز	روشن	كه	١٩٣
فيروز بن بهرام	بلاد	يز	٢١٠
كسرى بن فيروز	براده	ك	٢٣٠
نرسى بن فيرون	شكارى	ل	٤٦٠
اردلان بن نرسى	اخير - الاحمر	ك	٢٨٠

اين جدول را به جدول ديگر كه به جدول ثانى در اين قسم اتصال دارد از دنبال درمى آورم و اين همان جدول است كه حمزه از ابستا نقل كرده و اين جدول را جدول دوم نام مى گذارم تا آنكه بهمنام خود ملحق شود وجداول داراى انتظامى گردد، و به تكرار نام آن احتياجى نشود و آن جدول اين است .

دومين جدول از قسم دوم

نامهاى ملوك اشگانى

بنابر آنچه حمزه در جداول كتاب خود ذكر كرده

	مدت سلطنت هريك	جمله سالها
اسكندر رومى	يد	١٤
اشك بن بلاش بن شاپور بن اشكان بن اش جبار	نب	٦٦
شاپور بن اشك	كد	٩٠
جودرز بن ويژن بن شاپور	ن	٤١٠
پسر برادر او ويژن بن بلاش بن شاپور	كا	١٦١
جودرز بن ويژن بن بلاش	يط	١٨٠

نرسه بن ویژن	ل	۲۱۰
عم او هرمزان بن بلاش	یز	۲۲۷
فیروزان بن هرمزان	یب	۲۳۹
خسرو بن فیروزان	م	۲۷۹
بلاش بن فیروزان	کد	۳۰۳
اردوان بن بلاش بن فیروزان	نه	۴۵۸

سومی جدول از قسم دوم
نامهای ملوك اشکانی

بنا بر آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه مؤبد گرفته

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱۴
سپس جماعتی از رومیان حکومت کردند که وزراء ایشان ایرانی بودند و شماره آنان چهارده میباشد	سح	۸۲
اشك بن دارا بن دارا بن دارا	ی	۹۲
اشك بن اشکان	ك	۱۱۲
شاپور بن اشکان	س	۱۷۲
بهرام بن شاپور	یا	۱۸۳
بلاش بن شاپور	یا	۱۹۴
هرمز بن بلاش	م	۲۳۴
فیروز بن هرمز	یز	۲۵۱
بلاش بن فیروز	یب	۲۶۳
خسرو بن ملاذان	م	۳۰۳
بلاشان	کد	۳۲۷
اردوان بن بلاشان	یج	۳۴۰

اردوان کبیر بن اشکانان	کج	۳۶۳
خسرو بن اشکانان	یه	۳۷۸
بهافرید بن اشکانان	یه	۳۹۳
جوذر بن اشکانان	کب	۴۱۵
بلاش بن اشکانان	ل	۴۴۵
نرسی بن اشکانان	ك	۴۶۵
اردوان اخیر	لا	۴۹۶

پس از آنچه را که در کتاب تاریخ ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب دیدم نقل میکنم و فاضل مذکور در سنجش میان گفته‌های مختلف بسیار کوشش کرده وملوك الطوایف ومدت سلطنت ایشان را در این جدول نام برده و به گمان او ملوك اشکانی عراق و جبال را در سال دویست و چهل و شش پس از مرگ اسکندر فتح نمودند.

اشکانیان بنابر آنچه ابوالفرج درکتاب خودگفته

	مدتی که هریك حکومت کردند	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱۴
ملوك طوایف	رمو	۲۶۰
افغورشاه	ی	۲۷۰
شاپور بن اشکان	س	۳۳۰
جوذر اکبر	ی	۳۴۰
بیژن اشکانی	کا	۳۶۱
جودرز اشکانی	یط	۳۸۰
نرسی اشکانی	م	۴۲۰
هرمز	یز	۴۳۷
اردوان	یب	۴۴۹

خسرو	م	۴۸۹
بلاش	کد	۵۱۳
اردوان اصغر	یج	۵۲۶

و تواریخ این قسم دوم را در کتاب شاهنامه ابی‌منصور بن عبدالرزاق مطابق جدول زیر یافتیم :

اشکانیان بنابر کتاب شاهنامه	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اشك بن دارا و گفته‌اند که از اولاد ارش بود	یج	۱۳
اشك بن اشك	که	۳۸
شاپور بن اشك	ل	۶۸
بهرام بن شاپور	نا	۱۱۹
نرسی بن بهرام	که	۱۴۴
هرمز بن نرسی	م	۱۸۴
بهرام بن هرمز	ه	۱۸۹
هرمز	ز	۱۹۶
فیروز بن هرمزد	ك	۲۱۶
نرسی بن فیروز	ل	۲۴۶
اردوان	ك	۲۶۶

اختلاف در تواریخ اشکانیان و بدست‌آوردن مدت صحیح سلطنت آنان

از مقایسه‌ی این جدول‌ها با یکدیگر در این قسم تاریخ که نقل شد اختلافی حاصل می‌شود زیرا یك طرف این تاریخ یعنی طرف متقدم آن غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن قیام اردشیر بن بابك است و بیرون‌آوردن سلطنت را از دست اشکانیان و هردو طرف بر ما معلوم است و محل اتفاق ، پس میانه آن برای ما مجهول نخواهد ماند آری از روی قیاس عقلی نمی‌توان مدت پادشاهی هریك از اشکانیان و دیگر ملوك طوایف و کمیت عدد

اشخاصی را که به سلطنت قیام کردند دانست چه ، این قبیل موضوعات را تنها از راه نقل باید فهمید و در نقل هم دیدیم که چه اختلافاتی موجود است پس ناچار باید در تصحیح مدت قسم ثانی تا حدی که می‌توان کوشش نمود .

گوییم ، آنچه جای اتفاق و بدیهی‌است این است که تاریخ اسکندر درسالی که یزدگرد به شاهی نشست نهصد و چهل و سه سال بود و ما ایـن موضوع را که قابل هیچ شك وتردیدی نیست اصل مسلم و معیار قرار می‌دهیم که دیگر اقوال را به‌آن بسنجیم .

اولا ــ آنچه در جدول اول درقسم دوم است[1] که دویست و هشتاد سال باشد بدست می‌آوریم و ایـن مقدار را با آنچه در جدول اول در قسم سوم است جمع می کنیم ، تا آنکه نظیر بنظیر از آغاز ملك اردشیر تا آغاز ملك یزدگرد که تاریخ درآن وقت تقریباً چهار صد و ده سال بود سنجیده شود و درنتیجه ششصد ونود سال بدست می آید که از معیار ما بقریب دویست و پنجاه و سه سال ناقص‌تر است و این مقدار را به کنار می گذاریم و بآن توجهی نمی‌نماییم و به‌آنچه در جدول دوم در قسم دوم است دوباره توجه می کنم که سیصد و پنجاه و هشت سال باشد و این مدت را با آنچه که در جدول دوم در قسم سوم نظیر مدت مذکور را مشتمل است جمع می کنیم و مجموعاً هشتصد وهیجده سال می‌شود که از معیار واصل مسلم ما نزدیك صدو بیست و پنج سال کم دارد ، این را هم بکنار می گذاریـم و به جدول سوم هردو قسم داخل می‌شویم و آنچه که بـا جدول اول و دوم کرده‌ایم با این جدول نیز می کنیم و درنتیجه خواهیم دید که نهصد و سی سال می‌شود که از معیار بقریب سیزده سال تقریباً کمتر دارد ، این را هم کنار می گذاریم و اعتماد بآن نمی کنیم چه ، اینقدر تفاوت را اگرچه نزدیك بحق باشد تواریخ قبول نمی کند .

اگراین‌عملیات را باآنچه که در کتاب ابوالفرج زنجانی یافته‌ایم نظیر بنظیر

۱ــ ن ب جدول سوم ولی بطورحتم غلط است زیرا جدول اول ازقسم دوم دویست و هشتاد سال می‌شود نه جدول سوم .

تکرار کنیم جمع آن نهصد وچهل و نه سال می‌شود که باز ازمعیار ما شش سال زیادتر دارد .

این را نیز ترك می کنیم و اگر آن مقدار را که کتاب شاهنامه در قسم دوم مشتمل است با مقتضای یکی از جداول که درقسم سوم است جمع کنیم باز با معیار، مقداری تفاوت خواهد داشت .

استخراج تاریخ اشگانی از کتاب شاپورگان مانی

همه ایـن اقوال را بکلی ترك می کنیم و در تصحیح آن از کتاب مانـی که به شاپورگان معروف است بکوشیم زیرا ایـن یك کتاب از میان کتابهای ایرانیان پس از قیام اردشیر نوشته شده ومانی از کسانی‌است که دروغ را حرام میداند وبه‌تاریخ ساختن هم نیازی نداشته .

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول می گوید که در بابل در سال پانصد وبیست وهفت از تاریخ منجمان بابل که عبارت ازتاریخ اسکندر باشد متولد شد که درآنوقت چهار سال از سلطنت آذربان ملك ، که به گمان من اردوان اخیر است، گذشته بود و مانی در این باب می گوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود یعنی در سال پانصد و سی و نه از تاریخ منجمان بابل وحی براو نازل و درآنوقت دو سال از پادشاهی اردشیر می گذشت پس مانی تنصیص نمود که فاصله میان اسکندر و اردشیر پانصد و سی و هفت سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهی یزدگرد چهارصد وشش سال می باشد واین‌تاریخ به گواهی کتابی‌جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است نه تواریخ دیگر .

چون حکایات بطور تطابق باهم گویاست که آخرین کبیسه درایام یزدگرد-بن شاپور بود و روزهای زیاده را درآخر ماهی که نوبت کبیسه بدان رسیده بود که ماه هشتم بود قرار دادند و چون میان اسکندر و اردشیررا پانصد و سی وهفت سال بدانیم میان زرتشت و یزدگردبن شاپور بنابر اینکه برای هرصد و بیست سال یك ماه کبیسه لازم باشد تقریباً نهصد و هفتاد سال می‌شود که هشت ماه کبیسه لازم

دارد و چون این مدت را دویست و شصت و چند سال بدانیم و یا اینکه بنابر قول اکثر قریب سیصد سال مدت سالها تقریباً ششصد سال می‌شود و پنج ماه کبیسه می‌خواهد وچون ایرانیان گفته‌اند هشت ماه کبیسه لازم دارد پس خلف لازم آمد.

استدلال دیگر برجهت عقیدهٔ بیرونی در تاریخ اشکانیان از زایجه مانی

همچنین در کتابهای اهل نجوم ذکر شده که طالع سالی را که اردشیر در آن قیام کرد تقریباً نیمهٔ جوزا بود[1] و طالع سالی که یزدگرد در آن قیام نمود سدس برج عقرب بود وچون ما نود وسه جزء و ربع جزء را که به عقیدهٔ ایرانیان[2] زیادی دور شمسی برایام صحاح باشد در چهار صد وهفت سال ضرب کنیم صد و پنجاه و دو جزء و سه ربع جزء می‌شود که چون این مقدار را از مطالع[3] درجه طالع سالی که یزدگرد در آن قیام کرد کسر کنیم و باقی را[4] در مطالع اقلیم عراق که پایتخت مملکت ساسانیان بود بدل به قوس نماییم[5] طالع تقریباً نصف برج جوزا می‌شود که با آنچه گفته‌اند نزدیك است.

اگر سالها زیاد و یا کم شود طالع اتفاق نمی‌افتد و چون دو گواه عادل براین مطلب گواهی دهند از آنچه گواهان زیاد شهادت داده‌اند اولی خواهد بود.

چون برچهار صد و هفت سال که منجمان گفته‌اند پانصد و سی و هفت سال که شاپورگان می گوید بیفزاییم جمع آن نهصد وچهل وچهار سال می‌شود که تاریخ

۱ـ نصف از جوزا ۵ ساعت از روز بالا آمده.

۲ـ معلوم می‌شود که سال ایرانی‌ها سیصد و پنج روز و نود و سه جزء و ربع جزء از یك روز بوده که از شش ساعت هم چند دقیقه زیادتر می‌شود وسابقاً هم درمتن ذکرشد.

۳ـ مطالع قوسی است از معدل‌النهار که با قوسی از منطقه‌البروج طالع می گردد و در خط استوا ربع با ربع طلوع می کند و در نقاط دیگر تفاوت دارد.

۴ـ از این‌جهت مجبوریم که باقی‌مانده را بدل به قوس کنیم که مقادیر بدست‌آمده را بدانیم چه زمانی بوده زیرا مطالع اجزای معدل‌النهار است که زمان باآن معلوم می‌شود و در اصطلاح اجزای منطقه را درجات و اجزای معدل را زمان گویند و مطالع بمعنای زمان طلوع است نه مکان طلوع.

۵ـ مطالع هراقلیمی را از روی تحقیق در زیجها معلوم کرده‌اند.

اسکندر در آغاز سلطنت یزدگرد خواهد بود و ازاین جهت یك سال زیادتر شده که سالیان روم وایران دراوایل مبادی درحکایات حاکی بدون تدقیق درماهها و کسور آن تفاوت دارد.

اما حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی حکایت می کند که چون همیطور که ما نظر کردیم او نیز نظر نمود و به تخلیطی که گفته شد متنبه گشت رأی او براین شد که میان اسکندر و سلطنت یزدگرد نهصد و چهل و دو سال بود که اگر دویست وشصت وشش سال مدت حکومت اشگانیان را از آن کم کنیم دوری سلطنت ساسانیان از آغاز اردشیر تا ملك یزدگرد ششصد وهفتاد و شش سال می‌شود و در میان گفته‌های ایشان چنین چیزی یافت نمی‌شود و کسروی گفت ما نظر نمودیم و به نامهای پادشاهان توجه کردیم و دیدیم که نامهای چندین پادشاه را فراموش نموده‌اند و ناقلان ذکر نکرده‌اند و برای تشابهی که داشته در دنبال یکدیگر قرار دادند و موسی بن عیسی کسروی، هم برعدد ملوك و هم برمدت پادشاهی ایشان زیاد نمود چنانکه درآینده چون نوبت فرا رسد گفته او را نیز نقل خواهیم کرد.

قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط به دورهٔ ساسانیان و بیان اختلاف اقوال اهل تاریخ

اکنون قسم سوم از تاریخ ایران را ذکر کنیم که مبداء آن از قیام اردشیر بن بابك است که از نسل بهمن بن اسفندیار بود زیرا او پسر بابك شاه بن ساسان بن بابك بن ساسان بن بهافرید بن مهرمش بن ساسان بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار است.

این قسم از تاریخ هم از آنچه به قسم اول عارض شده سالم نیست ولی یگانه فرق این است که این عیب در قسم سوم کمتر است و من جدول اول آنرا که نظیر هریك از جدولهایی است که در دو قسم ذکر شد آغاز می کنم و پس از آن جدول دوم وسوم را قرارمی‌دهم واگر زمان‌هاراازجداول هرسه قسم جمع کنیم تاریخ ارتباطی بهم پیدا می کند و جدول اول این است.

نامهای پادشاهان ساسانی

برحسب اتصال آن بجدول اول	القاب ایشان	مدت سلطنت هریك از آنان			جمله سالها		
		سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك که ملقب بگرد—	بابکان	ید	ی	۰	۱٤	ی	۰
آورنده، جامع، است چه، کشور ایران را بیکجا گرد آورد							
شاپور بن اردشیر کتب یونان را نقل	برده	ل	و	یب	٤۵	د	یب
کردو درعصر او عود را استخراج کردند							
هرمز بن شاپور	پهلوان	ا	ی	۰	٤۷	ب	یب
بهرام بن هرمز کشنده مانی	بردحان-لایقرء	ج	ج	ج	۵۰	ه	یه
بهرام بن بهرام	ساهیده-لایقره	یز	۰	۰	٦۷	ه	یه
بهرام بن بهرام بن بهرام	سکانشاه	۰	د	۰	٦۷	ط	یه
نرسی بن بهرام بن بهرام	نخجیرگان	ط	۰	۰	۷٦	ط	یه
هرمز بن نرسی	کوه‌بد	ز	ه	۰	۸٤	ب	یه
شاپور بن هرمز ذوالاکتاف	هوبه سنبا	عب	۰	۰	۱۵٦	ب	یه
اردشیر بن هرمز	جمیل- خوشرو	د	۰	۰	۱٦	ب	یه
شاپور بن شاپور	شاپور جنود	ه	د	۰	۱٦۵	و	یه
بهرام بن شاپور	کرمان‌شاه	یا	۰	۰	۱۷٦	و	یه
یزدگرد بن شاپور	اثم- گناهکار	کا	ه	یز	۱۹۸	۰	ب
بهرام بن یزدگرد	گور	یح	ی	۰	۲۱٦	ی	ب
یزدگرد بن بهرام	شاه‌دوست	یح	ج	کج	۲۳۵	ب	۰
فریدون بن یزدگرد	مردانه	کز	۰	۰	۲٦۲	ب	۰
بلاش بن فیروز	کرمان‌مانه	د	۰	۰	۲٦٦	ب	۰

قبادبن فیروز تا آنکه طغیان در دین نمود وخلع شد	نیك رای	لح	۰	۰	۳۰۴	ب	۰
جاماسب بن فیروز که برادراو بود سکار بو-لا یقرء		ب	۰	۰	۳۰۶	ب	۰
قبادبن فیروز که دومین دفعه بشاهی رسید	زندیق	د		۰	۳۱۰	ب	۰
کسری انوشیروان تا آنکه پیغمبر متولد شد	ملك عادل	ما	۰	۰	۳۵۱	ب	۰
و پس از آن		ز		۰	۳۵۸	ط	۰
هرمز بن کسری تا آنکه خلع شد و خفه گشت	یول زاد	ط	ز	ی	۳۶۸	د	ی
کسری تا آنکه چوب صلیب راازقصبه ایلیا بیرون آورد.	ابرویز الملك العزیز	لج	۰	۰	۴۰۱	د	ی
و پس از آن تا آنکه پیغمبر هجرت کرد							
و پس از آن تا آنکه خلع شد ودرچشمش میل کشیدند و کشته شد		د	ی	کب	۴۰۶	۰	ی
قبادین بن کسری تا آنکه در طاعون هلاك شد	شیرویه	۰	ح	۰	۴۰۷	۰	ی
ادشیر بن شیرویه که دارای هفت سال بود	کوچك	ا	و	۰	۴۰۸	و	ی
شهر براز واین کسی است که کسری اورا برای محاصره قسطنطنیه فرستاد	حرمان	۰	ا	ح	۴۰۸	ز	یح
بوران دختر کسری پرویز ومادر آن مریم دختر قیصر است	خوشبخت-سعیده	ا	د	۰	۴۰۹	یا	یح

کسری بن قباد بن هرمز بن کسری پرویز	کوتاه	۰	ی	۰	۴۱۰	ط	یح
فیروز بن حعر امحسس بن مر کسله بن موزاد	خوشدید	۰	ا	ك	۴۱۰	یا	ح
آزرمیدخت دختر پرویز تا آنکه مسموم شد	دادگر-عادل	۰	و	۰	۴۱۱	ه	ح
فرخزاد خسرو که طفل بود		۰	ا	۰	۴۱۱	و	ح
یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز که پانزده ساله بود	آخرین پادشاه	ك	۰	۰	۴۳۱	و	ح

سپس عرب بر ایران چیره شد

اما جدول دوم که جزو منقولات حمزة بن حسن است که از کتاب ابستا تصحیح کرده و از کتاب سیر الکبیر نقل شده این است

جدول دوم از قسم اول

نامهای ملوك ساسانی

بنا بر نقل حمزه درسیاق جدولی که از ابستا تصحیح شده	مدت سلطنت هر یك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	و	۰	۱۴	و	۰
شاپور بن اردشیر	ل	۰	کح	۴۴	و	کح
هرمز بن شاپور	ا	ی	۰	۴۶	د	کح
بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	۴۹	ج	ا
بهرام بن بهرام	یز	۰	۰	۶۶	ح	ا
بهرام بن بهرام بن بهرام	۰	د	۰	۶۷	۰	ا
نرسی بن بهرام	ظ	۰	۰	۷۶	۹	ا
هرمز بن نرسی	ز	ه	۱۰	۸۳	ه	ا

شاپور بن هرمز ذوالاکتاف		عب	۰	۰	۱۵۵	ه	ا
اردشیر بن هرمز		د	۰	۰	۱۵۹	۰	ا
شاپور بن شاپور		ن	د	۰	۲۰۰	ط	ا
بهرام بن شاپور		یا	۰	۰	۲۲۰	ط	ا
یزدگرد بن بهرام	اثیم	کا	ه	ح	۲۴۲	ب	ط
بهرام بن یزدگرد	گور	کج	۰	۰	۲٦۵	ب	ط
یزدگرد بن بهرام		یح	د	کح	۲۸۳	ز	ز
فیروز بن یزدگرد		کز	۰	ا	۳۱۰	ز	ح
بلاش بن فیروز		د	۰	۰	۳۱۴	ز	ح
قباد بن فیررز		مج	۰	۰	۳۵۷	ز	ح
انوشیروان قباد		مز	ز	۰	۴۰۵	ب	ح
هرمز بن انوشیروان		یا	ز	ی	۴۱٦	ط	یح
پرویز پسر هرمز		لح	۰	۰	۴۵۴	ط	یح
شیرویه پسر پرویز		۰	ح	۰	۴۵۵	ه	یح
اردشیر بن شیرویه		ا	و	۰	۴۵۸	یا	یح
بوران دختر پرویز		ا	د	۰	۴۵۸	ج	یح
خشنشنبده		۰	ب	ا	۴۵۸	ه	یح
آزرمیدخت دختر پرویز		ا	د	۰	۴۵۹	ط	یح
خرزاد خسره[1]		۰	ا	۰	۴۵۹	ی	یح
یزدگرد بن شهریار		ک	۰	۰	۴۷۹	ی	یح

۱ـ مخفف خورشید زاد است .

جدول سوم در این قسم از تاریخ و این همان جدول است که حمزة بن حسن از نسخه موبد نقل کرده

نامهای ملوك ساسان

برحسب گفته حمزة بن حسن که از نسخه موبد گرفته	مدت سلطنت هریک			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك پس از آنکه با ملوك الطوایف جنگ کرد	ید	ی	٠	١٤	ی	٠
شاپور بن اردشیر	ل	٠	یه	١٤	ی	یه
هرمز بن شاپور	ج	ج	٠	٤٨	١	یه
بهرام بن هرمز	یز	٠	٠	٦٥	ا	یه
بهرام شکانشاه	م	د	٠	١٠٥	٥	یه
نرسی بن بهرام	ط	٠	٠	١١٤	٥	یه
هرمز بن نرسی	ز	٠	٠	١٢١	٥	یه
شاپور ذوالاکتاف	عب	٠	٠	١٩٣	٥	یه
اردشیر بن هرمز	د	٠	٠	١٩٧	٥	یه
شاپور بن شاپور	ه	٠	٠	٢٠٢	٥	یه
بهرام بن شاپور	یا	٠	٠	٢١٢	٥	یه
یزدگرد اثیم	کا	٥	یح	٢٣٤	یا	ج
بهرام گور	یط	یا	٠	٢٥٤	ی	ج
یزدگرد بن بهرام	ید	د	یح	٢٦٩	ب	کا
فیروز بن یزدگرد	یز	٠	٠	٢٨٦	ب	کا
بلاش بن فیروز	د	٠	٠	٢٩٠	ب	کا
قباد بن فیروز	ما	٠	٠	٣٣١	ب	کا
انوشیروان	مح	٠	٠	٣٧٩	ب	کا

هرمز بن انوشیروان	یب	٠	٠	٣٩١	ب	كا
پرویز	لب	٠	٠	٤٢٩	ی	كا
قباد شیرویه	٠	ح	٠	٤٢٩	د	كا
اردشیر بن شیرویه	ا	و	٠	٤٣١	د	كا
پوران دختر پرویز	ا	د	٠	٤٣٢	ح	كا
فیروز باشخصی که موسوم است به‌خشنشنبده	ه	ا	٠	٤٣٢	ط	كا
آزرمیدخت	ا	و	٠	٤٣٣	ج	كا
خره داد خسره	ا	و	٠	٤٣٤	ج	كا
یزدگر بن شهریار	ك	٠	٠	٤٥٤	ج	كا

در کتاب ابوالفرج زنجانی تواریخ ایـن قسم را برخلاف آنچه در جداول سه گانه یافتیم بدست آوردیم و برحسب اعمالی که در دو قسم از سه جدول قبلی انجام دادیم در اینجا آنها را ذکر می کنیم که جدول تاریخ بـا ذکر آن اتمام یابد .

نامهای ملوك ساسانی بنابر نقل از کتاب ابوالفرج زنجانی

	مدت سلطنت هریك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	ی	٠	١٤	ی	٠
شابور بن اردشیر	لا	و	یح	٤٦	د	یح
هرمز بن شاپور	ا	و	٠	٤٧	ه	یح
بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	٥١	ا	كا
بهرام بن بهرام	یز	ه	٠	٤٠	ا	كا
بهرام بن بهرام بن بهرام	د	د	٠	٧٢	٠	كا
نرسی بن بهرام	ط	٠	٠	٨١	٠	كا

هرمز بن نرسی	ط	٠	٠	٩٠	٠	كا
شاپور بن هرمز بن ذوالاکتاب	عب	٠	٠	١٦٢	ه	كا
اردشیر بن هرمز	د	٠	٠	١٦٦	ه	كا
شاپور بن شاپور	یا	٠	٠	١٨٢	ط	كا
بهرام بن شاپور	كا	كا	یح	٢٠٤	ج	ط
یزدگرد اثیم	یح	یا	ج	٢٢٣	ب	یب
بهرام گور	یح	د	یح	٢٤١	ز	٠
یزدگرد بن بهرام	ز	٠	٠	٢٤٨	ز	٠
هرمز	ز	٠	٠	٢٧٥	ز	٠
فیروز بن یزدگرد	كز	٠	٠	٢٧٩	ز	٠
بلاش بن فیروز	د	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
قباد و جاماسب پسران فیروز	حج	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
انوشروان بن قباد	مز	ز	ه	٣٧٠	ب	ه
هرمز بن انوشیروان	یا	ز	یه	٣٨١	ط	ك
پرویز بن هرمز	لح	٠	٠	٤١٩	ط	ك
شیرویه بن پرویز	٠	ز	٠	٤٢٠	د	ك
اردشیر بن شیرویه	٠	ه	٠	٤٢٠	ط	ك
خوهان که رومیان را محاصره کرد	٠	٠	كب	٤٢٠	ی	یب
کسری پسر قباد	٠	ج	٠	٤٢١	ا	یب
بوران دختر پروز	ا	و	٠	٤٢٢	ز	یب
خشنشنبده	٠	ب	٠	٤٢٢	ط	یب
آذرمیدخت دختر پرویز	٠	د	٠	٤٢٣	ا	یب
فرخزاد خسرو که طفل بود	٠	ا	٠	٤٢٣	ب	یب
یزدگرد بن شهریار	ر	٠	٠	٤٤٣	ب	یب

بحثی در کارهای کسروی مورخ

در پیش وعده دادیم که سیاق کسروی را در تاریخ بیان کنیم و اکنون برای انجام وعدهٔ خود می گوئیم: چون کسری به اضطرابی که در دو قسم اخیر تاریخ است وقوف یافت کار بسیار شگفت‌انگیزی کرد که ما از کار او و ازخود او در شگفت مانده‌ایم، وکاری که کسروی کرده این‌است که دویست وشصت وشش سال برای مدت سلطنت اشکانیان کم کرد و حمزة‌بن حسن اصفهانی تنها رائی را که از ابستا تصحیح کرده و رأی دیگری را که از نسخهٔ مؤبد گرفته برای ما نقل کرده و در هردو رأی مدت پادشاهی اشکانیان برسیصد وپنجاه سال افزون می گردد وما باید یکی‌از دوکار کنیم یا یکی از این دو رأی عمل نماییم ویا طریقه‌ای را که کسروی پسندیده به آن دو مقرون کنیم.

پس از اینکه کسروی از کار نامبرده در فوق فراغت یافت و تصدیق کرد که تخلیطهایی درآن قسمت از تاریخ که گفته شد واقع گشته ولی ایکاش من می‌دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آنکه تاریخ اشکانیان بعللی مغشوش است.

یکی‌ازآن علل این‌است: که احوال‌عمومی ایرانیها درآن عصرپراکنده‌بود و مردم بواسطه عذابها و بد رفتاریهای اسکندر وجانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز غافل بودند.

علت دیگر این است: که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید حتی اینکه مقدار زیـادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطر است و در عصر به مسجد سلیمان‌بن داود معروف است خراب کرد وآتش زد و من گویند که هنوز ازآتش‌ـ سوزی در جایهایی از آن بنا باقی است.

این بود که ایرانیان مدتی را کـه میان سلطنت اسکندر و اردشیر است و رومیان در آنوقت ایشان را اداره می کردند ذکر نمودند.

پس از آنکه از شر اسکندو و اشکانیان فارغ البال و آسوده خاطر شدند به تاریخ نویسی مشغول گشتند .

پس به دلایلی که گفته شد مدت سلطنت اشکانیان سزاوارتر است که تفاوت درآن واقع شد چه ، پادشاهی و فرمانروایی در ساسانیان منتظم بـود ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود و گواهانی را که ما از نظر شما گذراندیم به این معنی گویا هستند .

جدولی را که کسروی بنا بزعم خود اصلاح کرده به قرار زیر است

نامهای پادشاهان ساسانی

بنا بر حکایت حمزة بن حسن از کسروی که آنها را اصلاح کرده

	مدت سلطنت هریک			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	یط	ی	۰	۱۹	ی	۰
شاپور سپاهها ـ سابور الجنود	لب	د	۰	۵۲	ب	۰
ئسرش هرمز	ا	ی	۰	۵٤	۰	۰
پسرش بهرام	ط	ج	۰	٦۳	ج	۰
بهرام بن بهرام	کج	۰	۰	۸٦	ج	۰
بهرام بن بهرام بن بهرام	یج	د	۰	۹۹	ز	۰
نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۱۰۸	ز	۰
پسرس هرمز	یح	۰	۰	۱۲۱	ز	۰
شاپور ذوالاکتاف	عب	۰	۰	۱۹۳	ز	۰
برادرش ارشیر	د	۰	۰	۱۹۷	ز	۰
شاپور بن شاپور ذوالاکتاف	فب	۰	۰	۳۷۹	و	۰
پسرش بهرام	یب	۰	۰	۲۹۱	ز	۰

پسرش یزدگرد صاحب شروین	فب	۰		۳۷۳	ز	۰
یزدگرد	کج	۰		۳۹۶	ز	۰
پسرش بهرام گور	کج	۰		۴۱۹	ز	۰
پسرش یزدگرد	یح	۰		۴۳۷	ز	۰
پسرش بهرام	کو	ا		۴۶۳	ا	۰
پسرش فیروز	کط	۰		۴۹۲	ا	ا
پسرش بلاش	ج	۰		۴۹۵	ا	ا
برادرش قباد	سح	۰		۵۶۳	ا	ا
انوشیروان بن قباد	مز	ز	۰	۶۱۰	ح	ا
هرمز بن انوشیروان	کج	۰	۰	۶۳۳	ح	ا
ابرویز بن هرمز	لح	۰	۰	۶۷۱	ح	ا
شیرویه بن هرمز	۰	۰	۰	۶۷۲	د	ا
اردشیر بن شیرویه	ا	۰	۰	۶۷۳	د	ا
شهر براز	۰	ا	ح	۶۷۳	ه	ط
بوران بنت کسری پرویز	ا	۰	۰	۶۷۴	۰	ط
خشنشنده[1]	۰	ب	۰	۵۷۴	ز	۰
خسرو بن قباد هرمز	۰	ی	۰	۶۷۵	ه	ط
فیروز از اولاد اردشیر بابك	۰	ب	۰	۶۷۵	ز	ط
آذرمیدخت دختر پرویز	۰	د		۶۷۵	یا	ط
فرخزاد پسر خسرو پرویز و مادر کرویه		ا	۰	۶۷۶	۰	ط
ن ب ـ کردیه خواهر بهرام چوبین		۰				
یزدگرد بن شهریار	ك	۰	۰	۶۹۶	۰	ط

۱ـ این کلمه معرب گشنسب بنده است یعنی بنده‌ی آتشکده‌ی آذرگشنسب آذربایجان

بنابر رأی منجمین هیچ یك از خلفای اسلام و ملوك ایـن ملت نمی‌تواند بیشتر از بیست وچهار سال سلطنت کند، اما علت اینکه مطیع عباسی بقریب سی سال خلافت نمود این است که سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مکتفی از آل‌عباس به آل بویه انتقال یافت وتنها ریاستی که دردست بنی‌عباس ماند امری دینی‌واعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد چنانکه رأس‌الجالوت در نزد یهود فقط ریاست دینی دارد بدون اینکه ملك و سلطنتی دارا باشد و در زمان ما اشخاصی که از بنی‌عباس بخلافت قائمند بنابر رأی اهل نجوم رئیس اسلام‌اند نه آنکه پادشاه باشند ومنجمان از زمانهای خیلی دور براین رأی بودند که خلافت و سلطنت از دست پسران عباس بیرون خواهد رفت چنانکه در کتاب احمد بن طیب سرخسی در قران نحسین در برج سرطان این مطلب بطور آشکار گفته شده ، کنکهٔ هندی منجم رشید تصریح نموده که سلطنت ازدست بنی‌عباس خارج می گردد وبه مردی که از اصفهان خروج خواهد کرد منتقل می‌شود و این خبر بوقتی که علی بن بویه ملقب به عمادالدوله در اصفهان خروج کرد منطبق می‌شود .

ذکر القابی که بنی‌عباس به طرفداران خود داده‌اند

بنی‌عباس پس از آنکه اعوان‌خودرا بالقاب‌دروغین ملقب ساختند و فرقی میان دوست و دشمن خود نگذاشتند دولت و سلطنت آنان ضایع گشت و چون در دادن القاب افراط کردند احتیاج یافتند که برای حاضران در خدمت و در دربار خود فرقی و تمیزی قائل شوند این بود که به آنها دولقب دادند وچون این خبرشهرت یافت آنانکه ازحضور غائب بودند مایل‌شدند که مانند دستهٔ پیشین دولقب داشته‌باشند وآوردن واسطه‌ها و بذل مال یك لقب دیگر از خلیفه گرفته و این دسته هم دارای دو لقب شدند ، باز بنی‌عباس نیازمند شدند که ازنو فرقی میان این گروه و گروهی که به حضورخلیفه اختصاص دارند بگذارند، این بود که یك‌لقب دیگر بایشان دادند تا دارای سه‌لقب شوند ولقب شاهنشاهی‌را بالقاب این‌دسته افزودند تا آنکه‌باندازه‌ای تکلف وثقالت در این اسما پیدا شد که شخص پیش از تلفظ و ذکر این نامها از طول آن خسته

می‌شود و نویسنده مدتی از عمر و مقداری از کاغذ خود را برای نوشتن این نامها باید ضایع و تفریط کند و شخص مخاطب هم از شنیدن آنها باین فکراست که وقت فوت نشود و نماز قضا گردد و تصور نمی کنم که اگر مقداری از القاب صادره از حضرت خلافت را در جدولی حصر کنیم و بخوانندگان ارائه دهیم گناهی مرتکب شده باشیم.

نامهای ملقبین	القاب صادره از حضرت خلیفه
قاسم بن عبدالله	ولی الدوله
پسرش	عمیدالدوله
ابومحمد پسرحمدان	ناصرالدوله
پسرش	سعدالدوله
ابوالحسن علی بن حمدان	سیف الدوله
علی بن بویه	عمادالدوله
ابوالحسن احمدبن بویه	معزالدوله
حسن بن بویه	رکن الدوله
ابومنصور بختیار بن ابی الحسن	عزالدوله
ابواسحق بن حسین	عمدةالدوله
ابوحرب حبشی پسر ابوالحسین	سندالدوله
ابومنصور بیستون بن وشمگیر	ظهیرالدوله
ابومنصور بویه بن حسن	مؤیدالدوله
مرزبان بن بختیار	اعزازالدوله
قابوس بن وشمگیر	شمس المعالی
ابواحمد حارث بن احمد	ولی الدوله
ابوشجاع فناخسره بن حسن	عضدالدوله وتاج المله

ابوکالنجر بن فناخسره	فخر الدوله و فلك الامة
ابوالفوارس بن فناخسره	شرف الدوله و زمن الملة
ابوطالب رستم بن علی	مجد الدولة و کهف الامة
ابوالقاسم محمود بن سبکتکین	عین الدولة و امین الملة
ابونصر خره فیروز بن فعاخطره	بهاء الدولة وضیاء الملة وغیاث الامة
ابوالحسن محمد بن ابراهیم	ناصر الدوله
ابوالعباس تاش حاجب	حسام الدوله
ابوالحسن فائق خاصة	عمید الدوله
ابوعلی محمد بن محمد بن ابراهیم	ناصر الدوله
سبکتکین اولا	معین الدوله
و پس از آن ملقب شد	بناصر الدین والدوله
محمود پسر سبکتین	سیف الدوله
ابوالفوارس بکتوزون حاجب	سنان الدوله
ابوالقاسم محمد بن ابراهیم	نصیر الدوله
ابومنصور الب ارسلان البالوی	معین الدوله

همچنین وزراء خلافت باذواء نامیده شدند مانند ذی الیمینین و ذی الریاستین و ذی الکفایتین و ذی السیفین و ذی القلمین و پس از آنکه سلطنت به آل بویه منتقل شد بخلفاء تشبه جستند و در نام گذاری مبالغه کردند و سراپا در دروغ غرق شدند و وزرای خود را بکافی الکفات و کافی اوحد و اوحد الکفات نامیدند.

ولی سامانیان که ولات خراسان بودند در این القاب رغبت نکردنـد و تنها بکنیه اکتفا کردند و در زمان سلطنت خود باین قبیل نامها خوانده می‌شدند: ملك مؤید، موفق، منصور، معظم، منتصر و پس از مرگ اینطور نامیده شدند: حمید، شهید، سدید، رضی و ماننده این نامها.

ولیکن سامانیان سپاهیان خود را از راه اقتدای بکارهای خلفا بناصر الدوله

و عمادالدوله وحسام الدوله و عمیدالدوله و سیف الدوله و سنان الدوله و معین الدوله و نصیرالدوله ملقب ساختند.

بغراخان هم که در سیصد و هشتاد و دو خروج کرد خود را شهاب الدوله نام گذاشت ولی برخی از سامانیان از این حد تجاوز کردند و خود را بامیرالعالم و سیدالامراء خواندند و خداوند ذلت دنیوی را بایشان چشانید و ناتوانی ایشان را بجهانیان ارائه داد.

اما امیر سید اجل، ادام‌الله سلطانه، از حضرت خلافت مکاتبه شد و از القاب منسوب بدولت مانند نامهای پیش براوعرضه گشت ولی برای اینکه تشبه باشخاصی که لقبهای مجازی یافته‌اند پیدا نکند این القاب را نپذیرفت و برای خود لقبی انتخاب کرد که از حق وحقیقت تجاوز ننمود و خداوند توانایی او را ادامه دهد و مخدوم مکرم ما در میان پادشاهان جهان مانند آفتابی است که تاریکی ایشان را بفروغ معالی خود روشن می‌سازد وخلفاء رضایت دادند که اورا امیرالمؤمنین لقب دهند وباز خواستند که این لقب را دوبرابر سازند و زیادت دهند ولی مخدوم مطاع ما برای علو همتی که داشت از این کار ابا نمود. خداوند بقای او را امتداد دهد و بعدل و داد او آفاق عالم را روشن سازد و اقطار جهان را بنظر او آباد نماید و اسباب ترقی او و بندگان خود را در سایه خویش بکمال منتظره برساند وخداوند براین کار قادر است و بمصالح بندگان خود خبیر و بصیر است.

ترسیم طیلسان و تطبیق تواریخ به سه طریق برای برای اینکه‌اشتباهی پیش نیاید

اکنون ما بهمان راهی که در پیش می‌رفتیم بر گردیم و گوییم: چون مقدار تواریخی را که از جداول سابق بدست می‌آید دانستیم باید به وعده‌ی خود که راهنمایی به شناسایی کیفیت استخراج تواریخ، که در زیجها و ارصاد و شروط و معاملات به‌کار بسته می‌شود، وفا کنیم و برای اینکار یك طیلسان تضعیف شده‌ای که ابعاد میان هریك از اینها را با دیگری که قابل اختلاف‌نیست تقدیم خوانندگان می کنیم وطیلسان دوری میان

هریك را از دیگری به روزها که قابل اختلاف نیست متضمن است و آنچه در نصف اسفل از قطر اخیر میباشد ایام ابعاد است که به ارقام هندی مکتوب است و آنچه در نصف اعلی می‌باشد دو قسم است یکی بعینه ایام مذکور است که شصت شصت بآنچه قابل رفع است رفع شده و آنچه در نصف اسفل است بعینه همین ایام است که بارقام هند و به حروف جمل نقل شده .

تنظیم حساب شطرنج برای فهم این طیلسان

مثال این مطلب را بچیز معلومی میزنیم که هروقت شانزده را هشت مرتبه در خود ضرب کنیم و عدد یك را از مجموع اسقاط نماییم هنگامی که از خانه اول بیکی شروع کنیم آنچه در جمیع بیوت صفحه‌ی شطرنج از تضاعیف جمع می‌شود، خواهد شد و بارقام هند این عدد می‌شود :

۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۵

که چون به شصت رفع شود این می گردد لل کز ط ه ج ن م لا ۰ یه و به حرف جمل منقول گردد این خواهد شد (ها و ا ه هطع جز مد ز و د د حا) و چون این حروف را به ترتیب بارقام هند نقل کردیم عدد مذکور حاصل می گردد و طیلسان را باید اینطور فهمید .

از این جهت ما تواریخ را بسه طریق فوق نقل نمودیم که اگر در یکی از این سه ، شکی روی دهد در برخی حروف اعداد و ارقام یکی از این سه برای دیگری شاهد باشد و ما این عمل را بطرز غیرمشروح ذکر می کنیم زیرا کسی که این کتاب را می‌خواند باید مرتبه‌اش از مرتبه مبتدیان در حساب بالاتر باشد .

گوییم اگر کسی معرفت تواریخ را از واحدی که نزد اومعلوم‌است بخواهد باید معلوم خود را مبدل بایام کند و مجموع را اصل نام بگذارد و میان مبداء دو تاریخ را یعنی معلوم و مطلوب را بدست آورد و ما این کار تعدیل نام می گذاریم و اگر تاریخ معلوم به تاریخ مطلوب مقدم باشد تعدیل را از اصل باید نقص نمود. و و اگر تاریخ معلوم از تاریخ مطلوب متأخر باشد تعدیل را بـاید بر آن بیفزاید و

آنچه جمع می‌شود ایام تاریخ مطلوب است که بایدآنرا به مقدار سال منسوب باین تاریخ تقسیم کند و آنچه خارج قسمت شود سالیان تامه خواهد بود و آنچه باقی ماند ایام است که برحسب استحقاق خود بشهور نقل می‌شود به مقادیری که برای هریك از اجناس شهور ذکر کردیم و ایام مابین تواریخ درطیلسان مضعف باین قرار است :

قواعدی برای دانستن حساب خانه‌های شطرنج برای دانستن دو برابرساختن عدد خانه‌های شطرنج دو قضیه زیر را باید دانست .

قضیه اول ــ هرگاه عددی را که در یکی از خانه‌های شطرنج است مجذور کنیم فاصله این مجذور از عدد این خانه مساویست با فاصله آن از خانه اول.

مثلا : هرگاه بخواهیم مجذور عددی را که در خانه پنجم است بدست آوریم عدد این خانه را که ۱۶ باشد مربع می کنیم ۲۵۶ می‌شود که عدد نهمین‌خانه است و دوری خانه نهم از خانه پنجم مانند دوری خانه پنجم از خانه اول است .

قضیه دوم ــ عدد هرخانه مساویست با مجموع اعداد خانه‌های پیشین منهای یك واحد .

مثلا: هروقت عدد خانه ششم‌را که ۳۳ می باشد یکی از آن کم کنیم بامجموع اعداد خانه‌های پیشین یعنی ۱ ، ۲ ، ۴ ، ۸ ، ۱۶ مساوی می گردد .

معنای ۱۶^۸ این است که عدد خانه سی وسوم را در خود ضرب کنیم تا عدد خانه شصت و پنجم بدست آید و چون یك واحد از آن کم کنیم مجموع اعداد در خانه شصت و چهارم بدست می آید .

توضیح اینکه اگر عدد خانه پنجم را که ۱۶ می‌باشد در خود ضرب کنیم عدد خانه نهم بدست می آید و اگر عدد این خانه را در خود ضرب کنیم عدد خانه هفدهم بدست می آید و چون این عدد در خود ضرب شود عدد خانه سی و سوم بدست می آید که از ضرب آن در خود ، عدد خانه شصت و پنجم بدست آمده .

«توضیح ساده‌ی این دوقضیه و نتیجه‌های بعدی چنین دانسته می‌شود که بدانیم عدد هرخانه‌ی شطرنج برابر است با ۲ بتوان عدد آن خانه منهای یك پس عدد خانه پنجم برابر است با ۱۶ = $۲^{۴}$ و چون این عدد مجذور شود $۲^{۸}$ می‌شود که عدد خانه نهم است:

خانه نهم	$(۱۶^{۲})$
خانه هفدهم	$(۱۶^{۲})^{۲} = ۱۶^{۴}$
خانه سی وسوم	$(۱۶^{۴})^{۲} = ۱۶^{۸}$
خانه شصت و پنجم	$(۱۶^{۸})^{۲} = ۱۶^{۱۶}$
که عبارتست از	$۲^{۶۴} \times ۲^{۳۲} \times ۲^{۳۲}$»

این بیان از مترجم است

ابوریحان در کتاب ارقام[1] می گوید که می‌خواهیم طریقه یادگرفتن حساب شطرنج را بیان کنیم و مقدمه‌ای که دانستن آن واجب است این است:

تضاعیف زوج‌الزوج[2] یکرشته اعدادی است دارای نسبت هندسی حال اگر تعداد جمله‌ها فرد باشد هردو جمله را که بیك فاصله از آن باشند در خود ضرب می کنیم مساوی با مجذور جمله وسط است و اگر اعداد جمله‌ها زوج باشد دوجمله را که در وسط واقع شده چون در خود ضرب کنیم حاصل با ضرب هردو جمله که

۱ـ این قسمت مانند حاشیه محسوب است که از قرون پیشین جزء متن شده و کتاب ارقام مانند بیشتر نوشته‌های بیرونی در دست نیست و از ۸ کتاب که بیرونی درعلم حساب نوشته فقط رساله راشیکات در حساب هندی موجود است که در هند بچاپ رسیده.

۲ـ زوج‌الزوج کدام است؟ این آنست که بدو نیم شود و نیمه او بدو نیم شود و همچنین همیشه تا بیکی رسد چون هشت.

زوج‌الفرد کدام است؟ این آنست که یکی بدونیم شود و بس و بیکی نرسد چون ده

نقل از کتاب تفهیم

در طرفین آن واقع شده‌اند مساوی می‌گردد.[1]

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد گوییم: اگر بر خانه‌های شطرنج یك خانه دیگر بیفزاییم تا در نتیجه شصت و پنج خانه شود بموجب قضیه دوم مجموع مطلوب مساوی فضل جملهٔ شصت و پنجم بر واحد خواهد بود و چون این خانه و خانه اول را دو طرف قرار دهیم خانه سی و سوم واسطه خواهد شد و این خانه اولین واسطه خواهد بود و چون این خانه را با خانه اول از نو، دو طرف قرار دهیم خانه هفدهم واسطه می‌شود و این دومین واسطه خواهد و چون خانه هفدهم و خانهٔ اول را باز ازنو دو طرف و دو حاشیه قرار دهیم خانهٔ نهم واسطه می گردد که سومین واسطه باشد و چون خانه نهم و اول را مجدداً دو حاشیه قرار دهیم خانه پنجم واسطه می‌شود که واسطه چهارم باشد و چون خانه پنجم و خانه اول را دو حاشیه گردانیم خانهٔ سوم واسطه می‌شود که پنجمین واسطه باشد و چون خانه سوم و خانه‌ی اول را دو حاشیه و کنار قرار دهیم خانه دوم واسطه می‌شود که عدد آنخانه ۲ می باشد وخود آن خانه واسطه ششم است و چون عدد دو را درخود ضرب کنیم مضروب خانهٔ اول در خانه سوم خواهد شد و چون خانه اول واحد است پس حاصل‌ضرب واسطه پنجم است که در خانه سوم قرار دارد و آن چهار است و چون چهار را در خود ضرب کنیم شانزده می‌شود که واسطه چهارم است و در خانه پنجم و چون آن را باز در خود ضرب کنیم دویست و پنجاه وشش می‌شود که واسطهٔ سوم و درخانه نهم است و چون آن را نیز در خود ضرب کنیم شصت و پنج هزار وپانصد و سی و شش می‌شود که دومین واسطه و در خانه‌ی هفدهم است و چون آنرا نیز در

۱- برای فهم مقصود باین اعداد بنگرید ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲

چون مقدار این جمله‌ها زوج است ۱×۳۲=۲×۱۶=۴×۸

اما در سلسله اعداد زیر که عدد جمله‌ها فرد است

۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ۶۴

جمله میانگین را که مجذور می‌کنیم با ضرب هردو عدد واقع در طرفین آن مساویست

۶۴=۱×۶۴=۶۴=۲×۳۲=۴×۱۶=$۸^۲$

خود ضرب نماییم این عدد بدست می آید ۴۲۹۴۹۶۷۲۹۶ که واسطه اولی در خانه سی و سوم باشد و چون عدد مذکور را در مثل خود ضرب کنیم ایـن عدد بدست می آید ۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۶ که چون یکی از آن اسقاط کنیم ، یعنی خانه اول ، برای ما جمیع خانه‌های شطرنج باقی می‌ماند که عبارت از عددی باشد که در ابتدای کار مثل زدیم و این عدد را نمی‌شود برای زیادتی که داراست ضبط نمود مگر آنکه آن را بر ده هزار تقسیم کنیم تا بدره شود و بدره‌ها بر هشت تقسیم کنیم تا بار گردد و این بارها بر ده هزار تقسیم کنیم تـا استرهایـی شود که این بارها را می کشند بطور دسته‌ای که هردسته ده هزار استر خواهد بود و چون این دسته استرها را بر هزار تقسیم کنیم که تا کنار شطوط ایـن دشت‌ها بچرند ، بر کنار هرشطی هزار استر و عدد این دشت‌ها را بر ده هزار تقسیم کنیم که تا از هر ده هزار دشت ده هزار کوه بیرون آید با آنکه در ایـن تقسیم مسامحه کرده‌ایم حاصل تقسیم دو هزار و سیصد و پنج کوه می‌شود که در همه روی زمین این اندازه کوه نیست .

چون در این مطلب تفصیلی لازم است ما نیز از تفصیل کوتاهی نمی کنیم و گفتگوی در استخراج تاریخ آدم و طوفان را بنابر رای اهل کتاب بـه تأخیر می‌اندازیم زیرا این دو وابستگی به سالهای یهود و ماههای دارد و ایـن امر هم بسیار پیچیده است و دشواری دارد که قدری از آنرا در پیش گفتیم پس بدین سبب از عنایتی جداگانه به سالها و ماههای یهود و ترتیب فصل جداگانه نیاز نیست .

طریقه‌ی بدست آوردن برخی تواریخ از هم

اکنون به تفصیل قول در تواریخ آغاز کنیم با این فرض که میان اوایل آنها و روزی را که از ایام می‌خواهیم معلوم باشد و ما آنرا ایام محصله نام می گذاریم .

گوییم : اگر بخواهیم تاریخ طوفان را بنابر گفتهٔ ابومعشر که در زیج خود بکار بسته بدست آوریم ایام محصله آنرا بر ۳۶۵ تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم ،

سالهای تام خواهد شد و آنچه را که از ایام باقی بماند به‌شهور قبطی بدل می‌نماییم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که شهر توت از این تاریخ با روز هیجدهم بهمن ماه تاریخ یزدگردی غیرمکبوس مصادف می‌شود.

اگر بخواهیم تاریخ بختنصر و فیلفس را بدست آوریم ایام محصله آنرا به سیصد وشصت و پنج تقسیم می کنیم در نتیجه سالیان تام بدست می آید و ایامی باقی خواهد ماند که باید بهرشهری مطابق حصه آن تقسیم شود و بشهر توت آغاز کنیم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که اول آن با اول دیماه از تاریخ یزدگرد که غیرمکبوس است موافق می‌شود.

اگر تاریخ اسکندر را بخواهیم ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج و ربع روز تقسیم میکنیم و باید این ایام را در چهار ضرب کرد تا آنکه ارباع گردد و مجموع را بر هزار و چهار صد و شصت و یك که ارباع سال است تقسیم کنیم و و درنتیجه سالیان تام بدست خواهد آمد و آنچه که از ارباع باقی مانده بر چهار تقسیم می کنیم تا آنکه روز بدست آید و برای هرماهی عدد ایامی را که داراست کنار می گذاریم و از تشرین اول شروع می کنیم و هرمقدار روز که باقی ماند که وفای بماه شدن نمی کند مقداری است که از آن گذشته و برای شباط در سالهای کبیسه بیست و نه روز و در سالهای غیر کبیسه بیست و هشت روز کنار می گذاریم.

کبیسه را اینطور باید شناخت که بباقی مانده قسمت ارباع بر چهار نظر می کنیم اگر دو باقی ماند سال منکسره کبیسه است و اگر کمتر یا بیشتر باقی ماند کبیسه نیست و سبب این کار این است که کبیسه دوسال باول تاریخ مقدم است و از چهار یکها در اول تاریخ دو ربع روز جمع می‌شود و چون پس از تاریخ دو ربع روز باقی ماند چون آن دو را با دو ربع پیشین روی هم گذاریم یك روز تمام بدست می آید و سال کبیسه می‌شود.

اگرکار ما در این تاریخ بنابر مذهب روم باشد از جمله ایام محصله به سبب

تفاوت آغاز سال نزد روم و سریانیان نود روز القاء می کنیم و آنچه را که از چهار یك‌ها باقی ماند بدل بایام می‌نماییم و برای هرماهی عدد روزهای آنرا القاء می کنیم و ازینوراریوس یعنی کانون آخر ابتدا می‌نماییم و کبیسه را مطابق مثال متقدم باید دانست .

اگر تاریخ اغسطس را بخواهیم آنچه که در تاریخ اسکندر نمودیم با ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تام بدست آید و ارباع باقی بماند و ارباع را بدل بایام می کنیم و برای هرماهی از شهور قبط عدد روزهای آنرا ملحق می‌نماییم و از شهر توت آغاز می کنیم و اگر سال کبیسه باشد برای ابوغمنا که ماه کوچك است شش روز القاء می کنیم و اگر کبیسه نباشد برای آن پنج روز ملاحظه می‌نماییم .

سال کبیسه را بدینطور باید شناخت که اگر چهار یك‌ها را بدل بروز کنیم چیزی باقی نماند و علت این کار این است که کبیسه باول تاریخ متقدم اسب و زیاد هم مشتبه نمی‌شود چه درآخر سال جای دارد و اول توت همواره با روز بیست و نهم از آب سریانی متفق می گردد .

درتاریخ انطینس باید سالیان تام آنرا چنانکه درتاریخ اغسطس گذشت بدست آورد و باقی را بر چهار تقسیم نماییم و از چهار قسمت حصه هرماهی را ملاحظه کنیم و از توت شروع می کنیم و درسال کبیسه برای ابوغمنا شش‌روز القا می کنیم و کبیسه را اینطور بایدشناخت که از ارباع ربع یك روز باقی بماند .

در تاریخ دقلطیانوس چنانکه در تاریخ اغسطس و غیره نمودیم با ایام محصله آن می‌نماییم تا آنکه سالیان تامه بدست آید و ارباع آن بایام صحاح عود یابد و بشهور حصه‌هایی را که سزاوار است تقسیم می کنیم و از ینواریوس که کانون آخر باشد ابتدا می‌نماییم و اگر سال کبیسه باشد برای فبراریوس که شباط است بیست و نه روز القا می کنیم و در غیر آن بیست و هشت روز و کبیسه را باید اینطور شناخت که از ارباع دو ربع باقی بماند چنانکه در تاریخ اسکندر بود.

اما تواریخ عرب و ماههای ایشان و موقع نسئی در آنها و ترتیبی که به نسئی در جاهلیت داده بودند امری است که مجهول مانده زیرا تازیان امی و بیسواد بودند و در تخلید آثار جز به حفظ و اشعاری که گفته شده بر چیز دیگر تکیه نداشتند و چون اشخاصی که نسئی را بکار می بستند منقرض شدند نام آن منقطع شد و راهی برای دانستن این حقیقت در پیش نیست.

اما اگر بخواهیم تاریخ هجرت در اسلام را بدست آوریم ایام محصله آن را برسال قمری وسطی که سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس است تقسیم می کنیم بدینطریق که در سی ضرب می نماییم چونکه عدد سی کمترین عددی است که دارای خمس و سدس است و مجموع را بر ده هزار و ششصد و سی یك تقسیم می کنیم که مضروب سیصد و پنجاه و چهار است در سی باضافه یازده‌ای که مجموع خمس و سدس آن است پس آنچه بدست آید سالهای تام قمری است و آنچه باقی ماند ایام است که در سی مضروب شده و چون آن را برسی تقسیم کنیم باز بایام بازگشت می کند و برای یك ماه سی روز و برای ماه دیگر بیست و نه روز می گیریم و از محرم آغاز می کنیم و آنچه که باقی ماند که نمی‌تواند یك ماه شود مقداری است که از آن ماه گذشته.

دراستخراج تواریخ در زیجها بدینطور عمل می کنند و اگر راههای مختلفی بروند تمام به معنای واحدی راجع است و اما بنابر رؤیت هلال ممکن‌است که دو ماه از پشت سر هم باشند و هردو ناقص و سه ماه هم از پی یکدیگر باشند و تام و نیز ممکن‌است که سال‌قمری برمقدار مذکور زائدباشد ویا بسبب‌اختلاف حرکت در بعض اوقات کمتر از آن باشد[1].

اما تاریخ یزدگرد ایام محصله آن را برسیصد و شصت و پنج تقسیم می کنیم و حاصل تقسیم سالیان تمام است و آنچه که باقی ماند بهر ماهی مقداری را که

---

۱ ـ سابق براین در رد قول اسماعیلیه که برای استخراج هلال به حساب متوسل شده‌اند نه رؤیت، بیرونی نیز گفت که ممکن است دوماه پشت هم ناقص و سه ماه از پی هم تام باشند.

مستحق است عطا می کنم و از فروردین ماه در این کار آغاز می‌نماییم و از این کار بر آغاز تاریخ سلطنت یزدگرد که در زیجها مستعمل است وقوف می‌یابیم.

اگر تاریخ زردشتیان را بخواهیم بدانیم از تاریخ سلطنت یزدگرد بیست سال کم می کنیم و باقی‌مانده تاریخ ایشان خواهد بود زیرا مجوس از سال قتل یزدگرد و انقراض سلطنت و استقلال ایرانیان تاریخ گذاشته‌اند نه آنکه از آغاز پادشاهی یزدگرد تاریخ گرفته باشند،

اما در تاریخ معتضد بالله باید عملی را که در تاریخ اسکندر نمودیم تکرار کنیم و بهر ماهی نصیبی را که سزاوار است مانند ماههای فارسی بدهیم و از فروردین ماه آغاز کنیم تا آنکه بآذر ماه برسیم و اگر سال کبیسه باشد یعنی دو ربع از چهار یك‌ها مانده باشد چنانکه در تاریخ اسکندر بود شش روز از آن القا می کنیم. اگر کبیسه نباشد پنج روز برای آن القا می کنیم و در این تاریخ نیروز همواره با روز یازدهم حزیران برای عللی که در پیش گفته شد موافق می‌شود.

طریق پاسخ دادن به برخی از سؤالات ماه‌شناسی

خوب است مبحثی را که زیجها فاقد است و جز ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی در تفسیر مجسطی نگفته ما در اینجا بیان کنیم چه، این کار عام‌البلوی است و اشخاصی که عمل بآن می‌نمایند همواره به حیرت دچار می‌شوند آن مسئله این است که از ما تاریخی را سؤال می کنند که در چه وقت بوده و معوماتی‌را که بما برای استخراج مجهول می‌دهند از انواع مختلف است مانند اینکه از ما می‌پرسند که فلان روز که چندم شهر رومی و یا عربی و یا فارسی بوده که خود آن ماه برما مجهول است ولی نام ماهی دیگر را که بآن بوده و یا ماهی را که این روز در آن بوده ولی نامش را فراموش کرده‌ایم چه بود.

مثلا از ما می‌پرسند که روز هرمز در ماه تموز سال ۳۹۱ هجری چندم ماه بوده و برای حل این مسئله باید که تاریخ اسکندر را در اول محرم سال ۳۹۱ هجری استخراج کنیم و چون این مطلب بدست آمد برما پوشیده نخواهد ماند که

اول تموز با چه ماه و کدام روز از ماههای عرب متفق بوده و تاریخ یزد گرد را در اول تموز استخراج می‌نماییم و چون باین کار نیز موفق شدیم دانسته می گردد که هرمز در کدامین روز این ماه بوده وهرسه تاریخ با انواع و اجناسی که دارد معلوم می‌شود.

و اگر علاوه‌بر این معلوم نام روز را که در کدام هفته واقع است بدانیم بدرك حقیقت ما را بیشتر یاری می کند مثلا بدانیم که روز جمعه غره ماه رمضان سال سیصد و هفتاد یزد گردی چندم ماه بوده و طریق دانستن این مطلب آن است که تاریخ عربی را دراول نوروز این تاریخ استخراج می کنیم و از این معلوم غره ماه رمضان را حساب می کنیم و بعداً ملاحظه می کنیم که آغاز ماهها از روزهای هفت گانه کدام بوده و حساب ما در این وقت بدست می آید.

همچنین اگر بدانیم که یك روز از ایام هفته در چندمین روز ماهی نا معین قرار دارد که با تاریخ نامعینی دیگر موافق است و نام ماه را هم بدانیم این سؤال را نیز بطریق مقدم می‌توانیم پاسخ بگوییم.

شخصی که مسایل فوق را بفهمد کیفیت سؤالها براو مجهول نخواهد ماند و اگر معلومات ما که دارای چندین مرتبه عدد است مراتب آن از آحاد و عشرات و مئات مختلف و متباین با یکدیگر باشند مثل اینکه بگویند فلان روز ۲۵ ولی ۵ آن از ماه فارسی باشد و بیست آن از ماه رومی که هردو برما معلوم نباشد و یا یکی از آن معلوم باشد و یا آنکه بگویند سال ۳۴۵ پنج آن از تاریخ رومی و چهل آن از تاریخ عربی و سیصد آن از تاریخ فارسی باشد شکی نیست که پاسخ باین پرسشها هرچند که حساب آن هم طولانی باشد ممکن است و با تأمل زیاد می‌توان مجهول را بدل بمعلوم کرد و خداوند ما را براه راست توفیق‌دهنده است.

فصل هفتم

در ادوار و تقوفات و میلاد سالهای یهود و میلاد ماهها و کیفیت و طریقه کبیسه آن در سالهای یهود و دیگر سالها گفتگو می کند

در فصل پیش بیان کردیم که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره‌ای دیگر استخراج می‌شود و جز تاریخ آدم ابوالبشر و تاریخ طوفان بنابه گفتهٔ اهل کتاب برای ما نماند اکنون باید دید که بچه طریق این دو تاریخ را می‌توان شناخت برای دانستن مطلب ناگزیریم که سالها و ماههای یهود و ادوار آنها و آغاز سالهای ایشان را بشناسیم و پس از اینکه این مقدمه برای ما مسلم گشت شناسایی اوایل سالهای غیراز یهود را نیز بیان می کنیم و پاره‌ای از مسایل را که باعث تسهیل این مقصود می گردد بدان ملحق کنیم .

گوییم : تاریخ آدم آنست که یهود استعمال می کنند و تاریخ اسکندر آن است که نصاری آن را بکار می‌بندند و اگر آغاز تشری همواره با آغاز تشرین اول موافق بود تاریخ آدم با تاریخ اسکندر یك چیز بود و فقط ۳۴۴۸ سال که بنابه گفته‌ی یهود تفاوت میان آدم و اسکندر است با هم فرق داشت .

ولیك تشری بنابر امرا وسط پیوسته میان روز (۲۷) آب تا روز (۲۴) ایلول واقع می‌شود و درنتیجه تاریخ اسکندر که وقت تحویل یهود ناقص است اگر تفاوت

سالهای میان آدم و اسکندر را بر آن بیفزاییم تاریخ تام آدم خواهد شد .

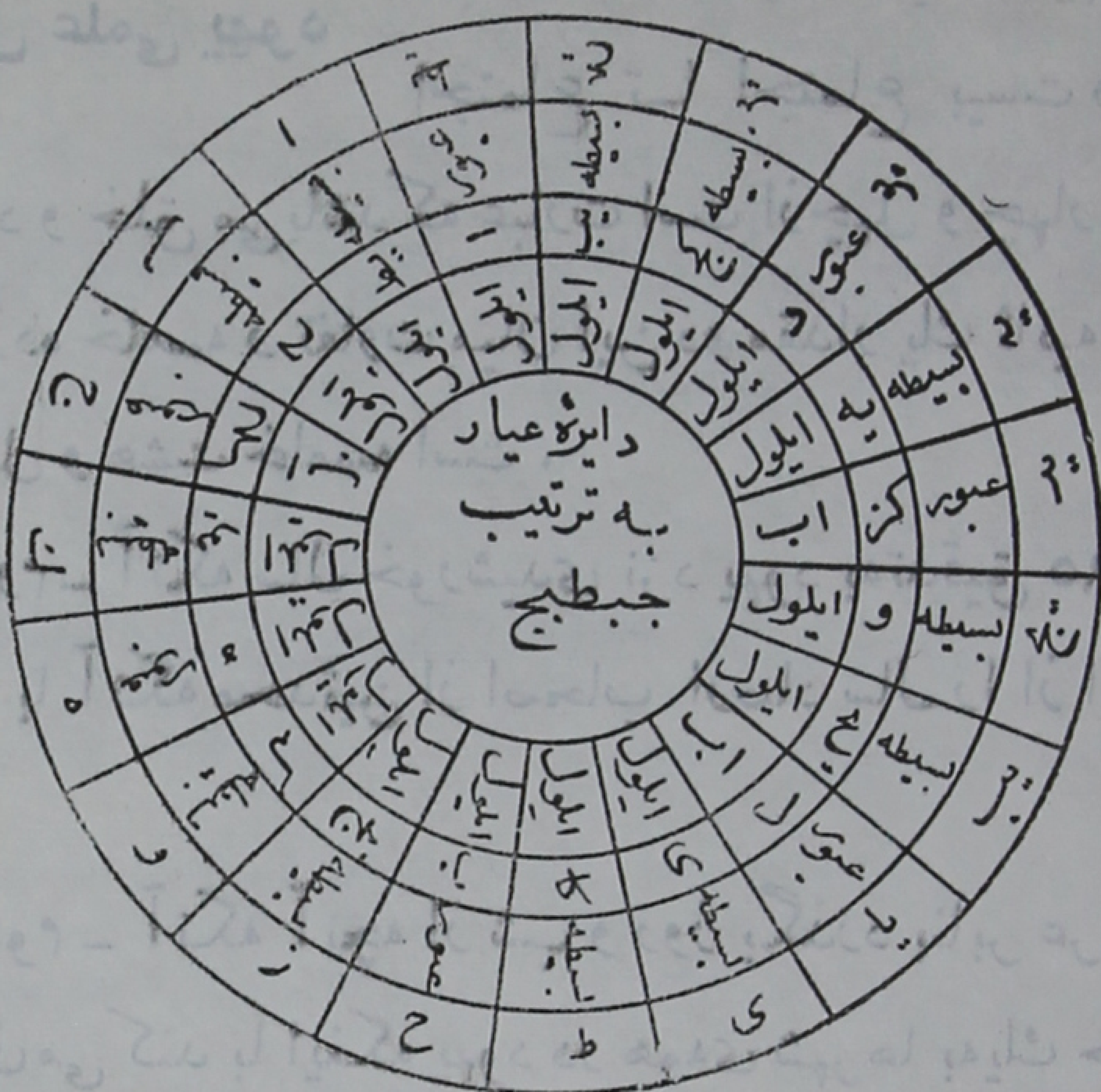
بدین سبب آغاز تشری در این ایام گردش می کند که فصح یهود بنابر امر اوسط پیوسته از روز ۲۸ ازار سریانی تا روز ۱۵ نیسان اتفاق میافتد و ایـن ایام مدت اقامت آفتاب است در برج حمل و استقبالی که در این مدت بـاشد مقتضی فصح است ولی این مطلب که گفته‌اند بطور تقریب صحیح است زیرا اگر سال خورشیدی با ایام سنه رومی متفق بود آنوقت گفته یهود روست بود ولی ما به صد یافته‌ایم که تفاوت این‌دو ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه و ۵۶ ثالثه‌است پس‌رسیدن آفتاب بنقطه‌ای از فلك بروج که مبدء سال است در مدت ۱۵۵ سال یك روز زودتر می‌شود .

طریق بدست‌آوردن آغاز سال یهود

ولی ما مطابق عقیده یهود بیان می کنیم که بچه طریق ممکن است اول سالهای ایشان را فهمید و چگونه می‌توان دانست که آیا این سالها عبود و یا بسیط است و بفرض اینکه یکی از این دو باشد آیا ناقص است یا معتدل و یا تمام .

گوییم : وقتی که بخواهیم این مسئله را بدانیم به تاریخ اسکندر که مطابق تشرین اول سریانی‌است ۳۴۴۸ سال می‌افزاییم تا درنتیجه تاریخ آدم با اول تشری که همواره درآخر آب یا ایلول است (که پیش‌از تشرین اول می‌باشد و ما تاریخ را از آن ابتدا کردیم) جمع شود .

اگر بخواهیم آغاز سال را که از این تاریخ بدست می آید بدانیم آیا بسیط است یا عبور باید همین تاریخ را بگیریم و دو سال از آن کم کنیم و باقیمانده را به ۱۹ قسمب نماییم و آنچه از ایـن تقسیم بدسب می آیـد محازیر صغری است و باقیمانده‌ی تقسیم‌را درطبقه‌ی اول دایره‌ی عیار باید قرار داد و در طبقه‌ی دوم این دایره خواهید یافت که آیا بسیط بوده است یا عبور و درطبقه‌ی سوم معلوم می‌شود که مطابق کدام‌یك از ماههای سریانی است و در طبقه‌ی چهارم نام آن ماه به دست می آید و دایره‌ی عیار این است .



اگر ما در پیش نگفته بودیم که دور نوزده‌تایی پس از آنکه تمام شد بهمان روزی که از آن آغاز شده بر گشت نمی‌نماید آنوقت برای اینکه بدانیم روز اول این دور مطابق کداو روز هفته است جدولی ترتیب می‌دادیم ولیك این کار ممکن نیست و اگر بخواهیم بدانیم روزی که برای ما در طبقه ثالثه دایره عیار به ست آمد کدام یك از ایام هفته است باید دانست که روز اول آب یا اول در آن سال کدام روز بوده و طریق شناسایی این امر را درآینده خواهیم بیان کرد و چون آغاز آب یا ایلول را شناختیم مطلوب خودوا خواهیم به دست آورد و این امر که برای ما از تشری به دست آمد مطابق امر اوسط بود یعنی بدون تعدیل ولی بسیار می‌شود که اول این سالها درایامی اتفاق می‌افتد که یهود جایز نمی‌دانند پس برای رفع این اشکال یا باید یك روز جلوتر رفت و یا یك روز به عقب بر گردیم و چون بخواهیم اینطور تعدیل کنیم نیازمند می‌شویم که بدانیم بنابر مذهب یهود آفتاب و ماه کی در آغاز تشری جمع می‌شوند و این کار هم باید مطابق رفتار یهود باشد نه اصحاب ارصاد زیرا میان این دو مذهب چندین اختلاف است .

انتقاد از روش علمی یهود

اختلاف اول : بـه عقیده‌ی یهود شهر قمری از اجتماع تـا اجتماع بیست و نه روز و دوازده ساعت و هفته ونود و خلق می باشد که عبارت است ازچهل و چهار دقیقه و سه‌ثانیه و بیست ثالثه و دوازده خامسه ر تفاوت میان این دو مقدار یك ثانیه و دو ثالثه وسی و هشت رابعه و چهل و هشت خامسه است .

اختلاف دوم ـ آنکه سال خورشیدی نزد یهود به‌تدقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت $\frac{۳۷۹۱}{۴۰۰۴}$ ساعت است با آنکه محدثین از اصحاب ارصاد سال را از ایـن مقدار کمتر یافته‌اند .

اختلاف سوم ـ آنکه آنچه از شب و روز بگذرد بنابر عرض و طول بلاد تا وقت اجتماع فرق می کند با اینکه یهود در همه‌ی شهرها به‌یك حال عمل می کنند و معلوم نیست که در چه جایی ایـن حساب واقع شده ، جز اینکه اینطور به وهم پیشی می گیرد که این حساب برای بیت‌المقدس و حوالی آن ساخته شده زیـرا مکان اصلی یهود این نقاط بوده .

اختلاف چهارم ـ آنکه یهود این مسئله را مطابق ساعات زمانـی حساب می کنند و بدیهی است که این کار جز در معدل‌النهار روا نیست .

اختلاف پنجم ـ آنکه یهود مطابق حرکت وسطی عمل می کنند نه حرکت مرئی وبسا روی می‌دهد که عید فصح بدینجهت برای تعدیلهایی که کرده‌اند دوروز پس از استقبال حقیقی واقع می‌شود یك روز برای تعادیل و روز دیگر هم برای اینکه اول ماه روزی شده که یهود روا نمی‌دانند آنروز غره شهر باشد .

راه بـدست‌آوردن اولین اجتماع نیریـن در هـر محزور (دورهٔ سالها)

ما چون میلاد سال را که عبارت اجتماع نیرین در اول تشری بـاشد بخواهیم بدانیم (و عادت یهود بدین جاری شده که اجتماع هر ماهی را میلاد آن گویند و اجتماعی هم که دراول هرمحزور است میلاد نامند) باید سالهای تام آدم را بدست‌آورد یعنی سالهایی راکه تا نهایت سالی که تشری مقصود ما در آن

است و آن را محزور صغری می کنیم و هر چند محزور که بدست آمد در دو روز و ١٦ ساعت و ٥٩٥ حلق ضرب می کنیم و این مقدار باقیمانده‌ی ایام محزور صغیر است اگر آنرا هفت هفت طرح کنیم و حاصل جمع را محفوظ می‌داریم سپس به باقیمانده‌ی سالها که کفایت به محزور بودن نمی کند می‌نگریم و باید ببینیم که مطابق حساب بهزیجوح چند عبور و چند محزور در آن موجود است آنوقت عدد بسایط را در چهار روز و هشت ساعت و ٨٧٨ حلق ضرب می کنیم و این دو حاصل ضرب را هم با حاصل جمع پیش جمع می کنیم و پنج روز و ١٤ ساعت همواره به باقیمانده می‌افزاییم و این مقدار دوری وقت اجتماع از اول شب یکشنبه اول سال از سالهای آدم است. سپس هر ١٠٨٠ حلق را به یك ساعت تحویل می کنیم و هر بیست و چهار ساعت را به یك روز و ایام را هم به هفته مبدل می کنیم و هر اندازه که از هفته باقی ماند دوری آن است از شب یکشنبه و بهرجایی که این حساب منتهی گشته وقت اجتماع در اول تشری آن خواهد بود.

یك مسئله تمرینی ما برای یکی از سالیان اسکندر به جهت تسهیل عمل و کم کردن زحمت دیگران، حساب می کنیم.

هر کس بخواهد بداند در اول تشری کی اجتماع می‌شود باید سالهای اسکندر را بگیرد همواره ١٢ سال که باقیمانده محزور اصغر است پیش از اسکندر از آن بکاهد و باقیمانده را بر ١٩ قسمت کند و حاصل تقسیم محازیر صغری است و اگر هم سالها وفا کردند محازیر عظمی کند و هر اندازه که از سالها باقی ماند بنابر حساب صحیح ازمحزور گذشته و اگر دراین تقسیم محازیر عظمی باشد آنرا درجدولی که مخصوص بدان است داخل می کنیم در مقابل آن ایام و ساعات و حلق به دست می آید ومحزورهای صغری را هم درجدولی که برای او ساخته شده داخل کنیم و در مقابل آن ایام و ساعات و حلق‌ها را بدست آوریم و هرجنسی را با جنس خود جمع کنیم و هر ١٨٥ را بیك ساعت و هر ٢٤ ساعت را بیك روز تحویل باید کرد و ایام را نیز بهفته باید تبدیل نمود و آن اندازه که باقی ماند از اول شب یکشنبه

تا وقت اجتماع بنابر مذهب یهود همان مقدار گذشته است .

از این سبب ما حساب خود را از اول شب شروع کردیم که نزد یهود بنابر آنکه در آغاز کتاب گفته شد مجموع شبانه روز از آغاز غروب آفتاب است و این شکل جدولی است که بنابر حساب‌های ما حساب شده .

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	حلق
ا	یط	ب	یو	۵۹۵[1]
ب	لح	ه	ط	۱۱۰
ج	نز	ا	ا	۷۰۵
د	عو	ج	یح	۲۲۰
ه	صه	و	ی	۸۱۵
و	قید	ب	ج	۳۳۰
ز	قلج	د	یط	۹۲۵
ح	قنب	۰	یب	۴۴۰
ط	قعا	ج	د	۱۰۳۵
ی	قص	ه	کا	۵۵۰
یا	رط	ا	ید	۶۵
یب	رکح	د	و	۶۶۰
یح	رمز	و	کج	۱۷۵
ید	رسو	ب	یه	۷۷۰
یه	رفه	ه	ح	۲۸۵
یو	شد	ا	۰	۸۸۰

۱ــ باقیمانده‌ی محزور صغیررا وقتی هفت هفت طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و پانصد و نود و پنج حلق به دست می‌آید .

يز	شكج	ج	يز	٣٩٥
يح	شمب	و	ط	٩٩٠
يط	شسا	ب	ب	٥٠٥
ك	شف	د	يط	٢٠
كا	شصط	٠	يا	٦١٥
كب	تيح	ج	د	١٣٠
كج	تلز	ه	ك	٧٢٥
كد	تنو	ا	يج	٢٤٠
كه	تعه	د	ه	٨٣٥
كو	تصد	و	كب	٣٥٠
كز	ثيح	ب	يد	٩٤٥
كح	ثلب	ه	ز	٤٦٠

سالهای مبسوط	روزها	ساعات	حلق	عبور
ا	ه	کا	٥٨٩	
ب	ج	و	٣٨٥	
ج	٠	یه	١٨١	ع
د	و	یب	٧٧٠	
ه	ج	کا	٥٦٦	ع
و	ب	یط	٧٥	
ز	٠	ج	٩٥١	
ح	د	یب	٧٤٧	ع
ط	ج	ی	٢٥٦	
ی	٠	یط	٥٢	
یا	ه	ج	٩٢٨	ع
یب	د	ا	٤٣٧	
یج	ا	ی	٢٣٣	
ید	ه	یط	٢٩	ع
یه	د	یو	٦١٨	
یو	ب	ا	٤١٤	ع
یز	٠	کب	١٠٠٣	
یح	ه	ز	٧٩٩	
یط	ب	یو	٥٩٥	ع

محاز یر عظمی

اعداد آن	سالهای آن	روزها	ساعات	حلق
ا	٥٣٢	ه	ز	٤٦٠
ب	١٠٦٤	ج	يد	٩٢٠
ج	١٥٩٦	ا	كب	٣٠٠
د	٢١٢٨	٠	ه	٧٦٠
ه	٣٦٦٠	ه	يج	١٤٠
و	٣١٩٢	ج	ك	٦٠٠
ز	٣٧٢٤	ب	ج	١٠٦٠
ح	٤٢٥٦	٠	يا	٤٤٠
ط	٤٧٨٨	ه	يح	٩٠٠
ى	٥٣٢٠	د	ب	٢٨٠
يا	٥٨٥٢	ب	ط	٧٤٠
يب	٦٣٨٤	٠	يز	١٢٠
يج	٦٩١٦	و	٠	٥٨٠

اولین اجتماع نیرین طبق روش بیرونی در سالهای اسکندری کی بوده است

اگر شخصی ازاهل حساب بخواهد بطور تحقیق وقت اجتماع را مطابق ارصاد، قطع نظر از گفته یهود، بداند باید بجدولی که ما برحسب ارصاد صحیح و تازه بدست آورده‌ایم عمل کند و جدول این است که ما به گفته بطلمیوس در مقدار شهر اوسط قمر؛ و به گفته خالد بن عبدالملك مرورودی بنابر آنچه این شخص در دمشق این مقدار را بدست آورده؛ و به گفته‌ی بنی‌موسی بن شاکر و غیر ایشان نظر کردیم و دیدیم که از تمام این گفته‌ها رأی بنی‌موسی بن شاکر بهتر و برتر است زیرا ایشان دریافتن حق بذل مجهود کردند و در زمان خود به مهارت در عمل رصد منفرد بودنـد و علمای فن بصحت رصد ایشان گواهی می‌دهند و دیگر اینکه رصد بنی‌موسی به‌ارصاد قدیمه بسیار دوراست وبما نزدیك و ما مطابق گفته‌ی ایشان یافتیم که وقت اجتماع نیرین ۱۲ سال پس از اسکندر بوده و این عمل در مدینة‌السلام بغداد بـوده پس از آنکه ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه و ۵۰ ثانیه و چهارده ثالثه و ۳۹ رابعه از آغاز نصف‌النهار روز سه شنبه گذشت انجام یافت و چون مدار نصف‌النهار بیت‌المقدس از مدار نصف‌النهار بغداد ۱۴ متأخر است مـا هم حصه‌ی آن را که ۵۶ دقیقه باشد از دقایق ساعات از وقت این اجتماع کم کردیم پس برای بیت‌المقدس ۲۰ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۵۰ ثانیه و ۱۴ ثالثه و ۲۹ رابعه باقی ماند که مقدار از بعد نصف‌النهار آنجا می گذرد و شخصی که بخواهد باین رصد عمل کند باید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ۱۲ سال کم کند و باقیمانده این سالها را محازیرعظمی وصغری کند. حصه هریك را بگیرد وآنچه‌ازسالها باقی‌ماند درجدول سال‌های مبسوط داخل کند و مقابل آنرا بگیرد و جمع بزند و براصل بیفزاید و ساعات و کسور را با آنچه قابل رفع است مرفوع سازد و ایام را هفته کند و آنچه باقی ماند از نصف‌النهار روز یکشنبه بیت‌المقدس تـا وقت اجتماع در اول تشری گذشته است و جدول مبنی بر ارصاد این است.

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
اصل	یب	ب	ك	کد	ن	ید	کط
ا	یط	ب	یو	کح	نز	نز	نج
ب	لح	ه	ح	نز	نه	نه	مو
ج	نز	ا	ا	کو	نج	نج	لط
د	عو	ج	یز	نه	نا	نا	لب
ه	صه	و	ی	کط	مط	مط	که
و	قید	ب	ب	نج	مز	مز	یح
ز	قلج	د	یط	کب	مه	مه	یا
ح	قنب	٠	یا	نا	مج	مج	د
ط	قعا	ج	د	ك	ما	م	نز
ی	قص	ه	ك	مط	لط	لح	ن
یا	رط	ا	یج	یح	لز	لو	مج
یب	رکح	د	ه	مز	له	لد	لو
یج	رمز	و	کب	یو	لج	لب	کط
ید	رسو	ب	ید	مه	لا	ل	کب
یه	رفه	ه	ز	ید	کط	کح	یه
یو	شد	٠	کج	مج	کز	کو	ح
یز	شکج	ج	یو	یب	که	کد	ا

يح	شمب	و	ح	ما	كج	كا	ند
يط	شسا	ب	ا	ى	كا	يط	مز
ك	شف	د	يز	لط	يط	يز	م
كا	شصط	٠	ى	ح	يز	يه	لج
كب	تيح	ج	ب	لز	يه	يج	كو
كج	تلز	ه	يط	و	يج	يا	يط
كد	تنو	ا	يا	له	يا	ط	يب
كه	تعه	د	د	د	ط	ز	ه
كو	تصد	و	ك	لج	ز	د	نح
كز	ثيج	ب	يج	ب	ه	ب	نا
كح	ثلب	ه	ه	لا	ج	٠	مد

سالهای بسیط	روزها	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	ه	کا	لب	کط	مه	له
ب	ج	و	ك	نز	یج	مط
جع	۰	یه	ط	کد	مب	ج
د	و	یب	ما	ند	کز	لح
هع	ج	کا	ل	کا	نه	نب
و	ب	یط	ب	نا	ما	کز
ز	۰	ج	نا	یط	ط	ما
حع	د	یب	لط	مو	لز	نه
ط	ج	ی	یب	یو	کج	ل
ی	۰	یط	۰	مج	نا	مد
یاع	ه	ج	مط	یا	یط	نج
یب	د	ا	کا	ما	ه	لج
یج	ا	ی	ی	ح	لج	مز
یدع	ه	یح	نح	لو	ب	ا
یه	د	یو	لا	ه	مز	لو
یوع	ب	ا	یط	لج	یط	[illegible]
یز	۰	کب	نب	ج	ا	که
یح	ه	ز	م	ل	کط	لط
یط	ب	یو	کح	نز	نز	نج

محاز یر عظمی

اعداد آن	سالهای آن	ایام	ساعات	دقایق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	۵۳۲	ه	ه	لا	ج	۰	مد
ب	۱۰۶۴	ج	یا	ب	و	ا	کح
ج	۱۵۹۵	ا	یو	لج	ط	ب	یب
د	۲۱۲۸	و	کب	د	یب	ب	نو
ه	۲۶۶۰	ه	ج	له	یه	ج	م
ه	۳۰۸۲		.			د	کد
						ه	ح
						ه	نب
						:	لو
							ک
						ح	د
						ء	مح
							لب

از ایـن سبب مبداء بعد را از نصف‌النهار گرفتیم کـه تعدیل میلاد بـه نصف‌النهار از عمل بآفـاق آسانتر است و ساعات نهـار اطول بـرای عرض بیت‌المقدس ١٤ ساعت و قدری است پس، اینکه یهود مطابق ساعـات زمانی عمل می کنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی کـه در غره‌ی تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد این امر هم هر گز صورت امکان نمی‌پذیرد بلکه همواره مقدار زیادی بر آن مقدم و یـا مؤخر خواهد بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم .

چون برای ما وقت اجتماع‌را مطابق حسابی که یهود بیان می کنند یا برطبق جدولی که ما بنابر رای ایشان بدست آوردیم دانسته شد آنوقت می‌توانیم که اول سال را و معرفت کیفیت سنین را که آیا ناقضه و یا معتدله و یا تمام است فهمید ودر پیش‌هم دانستیم که چگونه می‌شود دانست که سال بسیط است یا عبورسپس درجدول حدود مدتی که از ایام هفته که متضمن دوحدود دو طرف وقتی است که اجتماع در آن وقت واقع می‌شود در جانب عبور اگر سال عبور باشد و در بسایط اگر بسیط باشد طلب می کنیم .

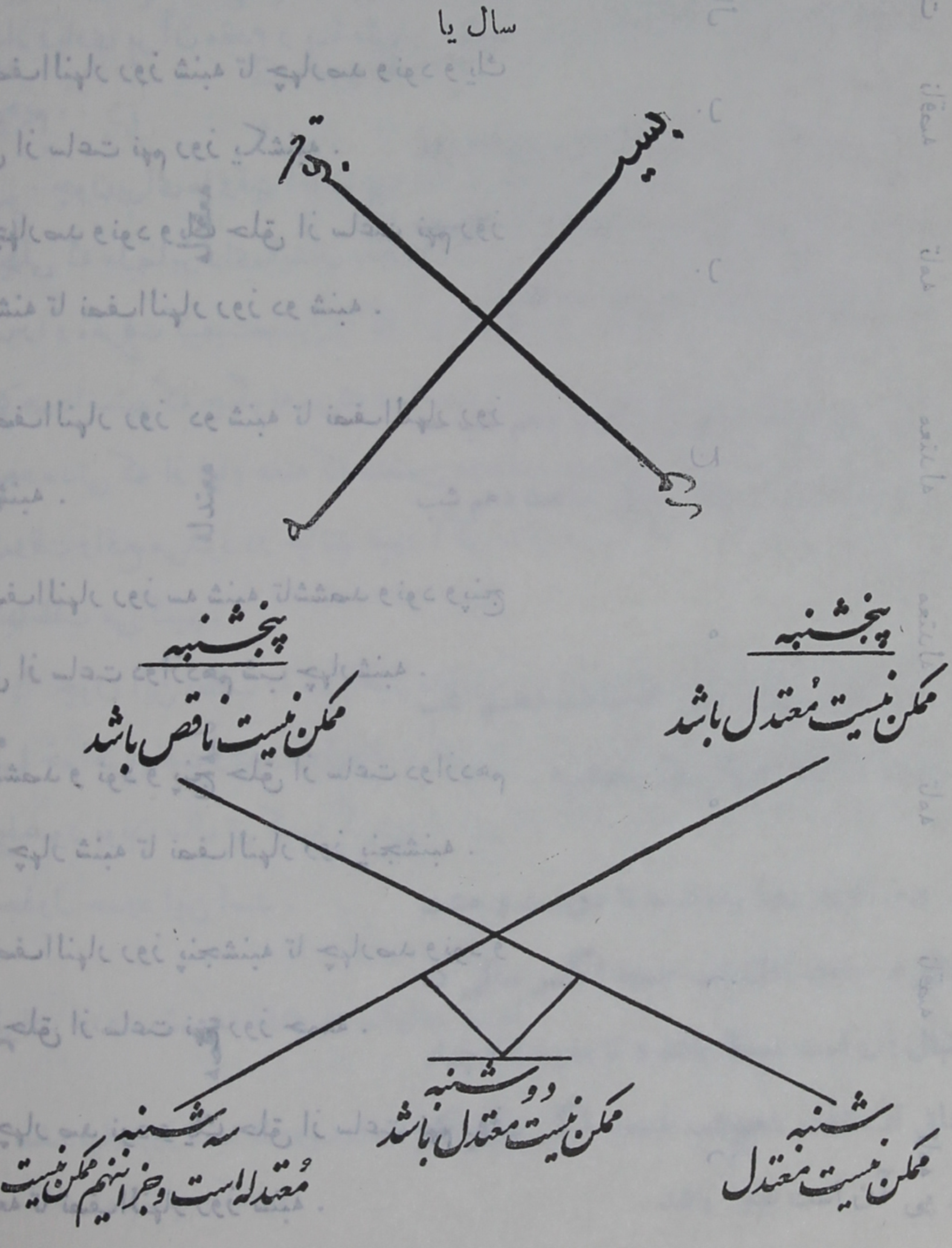
چون این مطلب را هم یافتیم مطابق آن اول سال را از ایام هفته و کیفیت آنرا خواهیم یافت وچون اول‌سال و کیفیت آنرا شناختیم واین کیفیت را با بساطت و یا عبور بودن سال ترکیب کردیم از این کار آغاز سال آینده را خواهیم دانست و جدول حدود این است .

اطراف حدود مقسومه هفته در سالهای بسیط	کیفیات	اول سال
از نصف نهار روز شنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب یکشنبه	ناقصه	ب

از دویست و چهار حلق از ساعت دهم از شب یکشنبه تا پانصد وهشتاد و نه حلق ساعت چهارم از روز دوشنبه اگر سالی که پیش از آن است عبور باشد وتا نصف روز دوشنبه اگر سالی که بر آن مقدم است بسیط باشد .	تامه	ب٠
از پانصد وهشتاد و نه حلق ازساعت چهارم روز دوشنبه یا از نصف‌النهار روز دوشنبه تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه .	معتدله	ج٠
از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه تـا دویست و چهار حلق ساعت دهم شب پنجشنبه .	معتدله	ه
از دویست و چهار حلق از ساعت دهـم شب پنجشنبه تا نصف‌النهار روز پنجشنبه .	تامه	ه
از نصف‌النهار روز پنجشنبه تا دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه اگـر سالی که دنبال آن است بسیط باشد و تا دویست وچهار حلق از ساعت دهم شب جمعه اگر سالی که در پی آن است عبور باشد .	ناقصه	ز

از دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه یا از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه تا نصف‌النهار روز شنبه .	تامه	ز
اطراف حدود مقسومه درهفته در سالهای عبور	اول سال	کیفیات
از نصف‌النهار روز شنبه تا چهارصد ونود و یك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه .	ب	ناقصه
از چهارصد ونود ویك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه تا نصف‌النهار روز دو شنبه .	ب	تامه
از نصف‌النهار روز دو شنبه تا نصف‌النهار روز سه شنبه .	ج	معتدله
از نصف‌النهار روز سه شنبه تاششصد ونود وپنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهارشنبه .	ه	معتدله
از ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهار شنبه تا نصف‌النهار روز پنجشنبه .	ه	تامه
از نصف‌النهار روز پنجشنبه تا چهارصد ونود و یك حلق از ساعت نهم روز جمعه .	ز	ناقصه
از چهار صد نود و یك حلق از ساعت نهم روز جمعه تا نصف‌النهار روز شنبه .	ز	تامه

. برخی از این احوال و کیفیات که اختصاص به سال دارد چون اول سال در روزی از روزهـای هفته واقع شود غیر آن ممکن نیست و پاره‌ای از این احوال طوری است که وقوع آن امکان پذیر نیست، وچون این مطالب هم دانسته شود بر یافتن مطلوب شخص را کمك می کند و صورت این احوال به طور تقسیم و شاخه‌ـ بندی بدین قرار است.



نیز برخی ازاین احوال ممکن است که در دو سال بدنبال هم واقع شوند و چون ما آنها را طیلسانی قرار دهیم[۱] شخص را در یافتن مطلوب خود کمك می کند وکار را براو آسان می‌نماید و باید به خانه‌ی مشترك برای کیفیت دوسال نظر کرد چه، گاهی ممکن است که دو سال که دارای یك کیفیت‌اند از دنبال هم درآیند و گاهی هم ممتنع .

کیفیات	ناقصه	معتدله	تامه
ناقصه	ممتنع است که متوالی باشند		
معتدله	ممکن است که متوالی باشند	ممتنع است که متوالی باشند	
تامه	ممکن است که متوالی باشند	ممتنع است که متوالی باشند	ممکن است که متوالی باشند

از این جهت ممتنع است که دو سال معتدل از پی هم درآیند که بنا برجدول تعدیل درآخر کتاب اواخر و اوایل این سالها با یکدیگر تنافر دارد .

اما علت امتناع از پی درآمدن دوسال ناقصه این‌است که در ماههای مجزور

۱ـ طیلسان معرب تالسان نوعی از ردا که عربان بردوش اندازند، (غیاث‌اللغه) اکنون کشیشان دوی لباس می‌پوشند .

تمام بودن شهور بر نقصان غلبه دارد و بیان مطلب آن است محزور صغیر مشتمل بر ۶۹۴۰ روز است که صد و پانزده ماه تام و صد و ده ماه ناقص است و بدین علت سه ماه تام به رؤیت متوالی یکدیگر خواهند بود و جز دو ماه ناقص از پی هم نخواهند آمد و علت توالی این دو ماه اختلاف حرکات نیرین و اختلاف غروب بروج است.

اگر اجتماع دو رأس دو محزور کبیر متفق و متوالی بود برای ما امکان داشت که به جهت استخراج کیفیات سالهای یهود جدولی تشکیل دهیم که سالهای محزور کبیر را مشتمل باشد مانند هیئت خرانیقون نصاری ولیکن میلادهای محازیر جز در مدت ۶۸۹۴۷۲ سال بهمان روزی که بوده اصابت نمی کند چه، باقیمانده محزور صغیر را وقتی که هفته هفته طرح کنیم دو روز و شانزده ساعت و ۵۹۵ حلق می‌شود و این جمله اخیر یعنی ۵۹۵ حلق جز در محازیری که شماره آن مساوی با حلق‌های یك شبانه روزاست که ۲۵۹۲۰ حلق باشد نخواهد یك روز تمام شد بدلیل اینکه کسر وقتی تام می‌شود که عدد صورت مساوی عدد مخرج شود واز آنجایی که حلق‌های یك شبانه روز با حلق‌های کشور باز مانده ازمحزور درعدد ۵ متوافق‌است پس در ۵۱۸۴ سال این مقصود انجام خواهد یافت.

این اعمال که تا اینجا کردیم فقط بما می‌فهمانید که آغاز محزور بیك روز از ماه میافتد و برای اینکه دانسته شود به کدام روز از هفته اصابت می کند باید عدد مذکور را در هفت ضرب کرد که ۶۳۲۸۴ بشود و این مقدار محازیری است که سالهای آن سابقاً ذکر یافت.

اما اجتماع واستقبال مطلق بهمان روزی که بود در ۱۸۱۴۴۰ ماه برمی گردد که حاصل‌ضرب حلق‌های شبانه روز درهفت باشد. وچون این مسئله امکان‌نخواهد یافت پسندیده نیست که به‌یك فرضهای دور سر گرم شویم واز متعارف بشر پا بیرون گذاریم و همین اندازه که آغاز سالیان و کیفیات آنها را با جایگاه آن سالها در ماههای سریانی مطابق سالهایی که بیشتر مورد احتیاج بوده است دانستیم برای ما

کفایت می کند و ما این سه امر را در سه جدول قرار دادیم : جدول اول برای اوایل سالهایی است که جدول علامات نام دارد، جدول دوم برای کیفیات سالهایی است که حروف حاء در آن که علامت اختصاری کلمه حسارین باشد ، دلالت بر نقصان می کند و نقصان را به زبان عبری حسارین گویند؛ حرف کاف در آن علامت اعتدال است که یهود این معنی را کسدران خوانند و حرف شین در آن علامت تمام است که به زبان عبرانی شلامیم می گویند .

جدول سوم جدول کمالات و کمیات است که اگر به قرمز نوشته شده باشد موقع آغاز سال را در ماه آب و اگر سیاه باشد در ایلول بما نشان می‌دهد .

شخصی که می‌خواهد باین سه جدول عمل کند باید در تشرین اول که در پی تشری می‌باشد تاریخ ناقصه‌ی اسکندر را بدست آورد و مجموع آنرا در طول و مسبوط آنرا در عرض داخل کند و مطلوب خود را در خانه مشترك این دو خواهد یافت . باذن الله عزوجل وهوحسبنا کافیا .

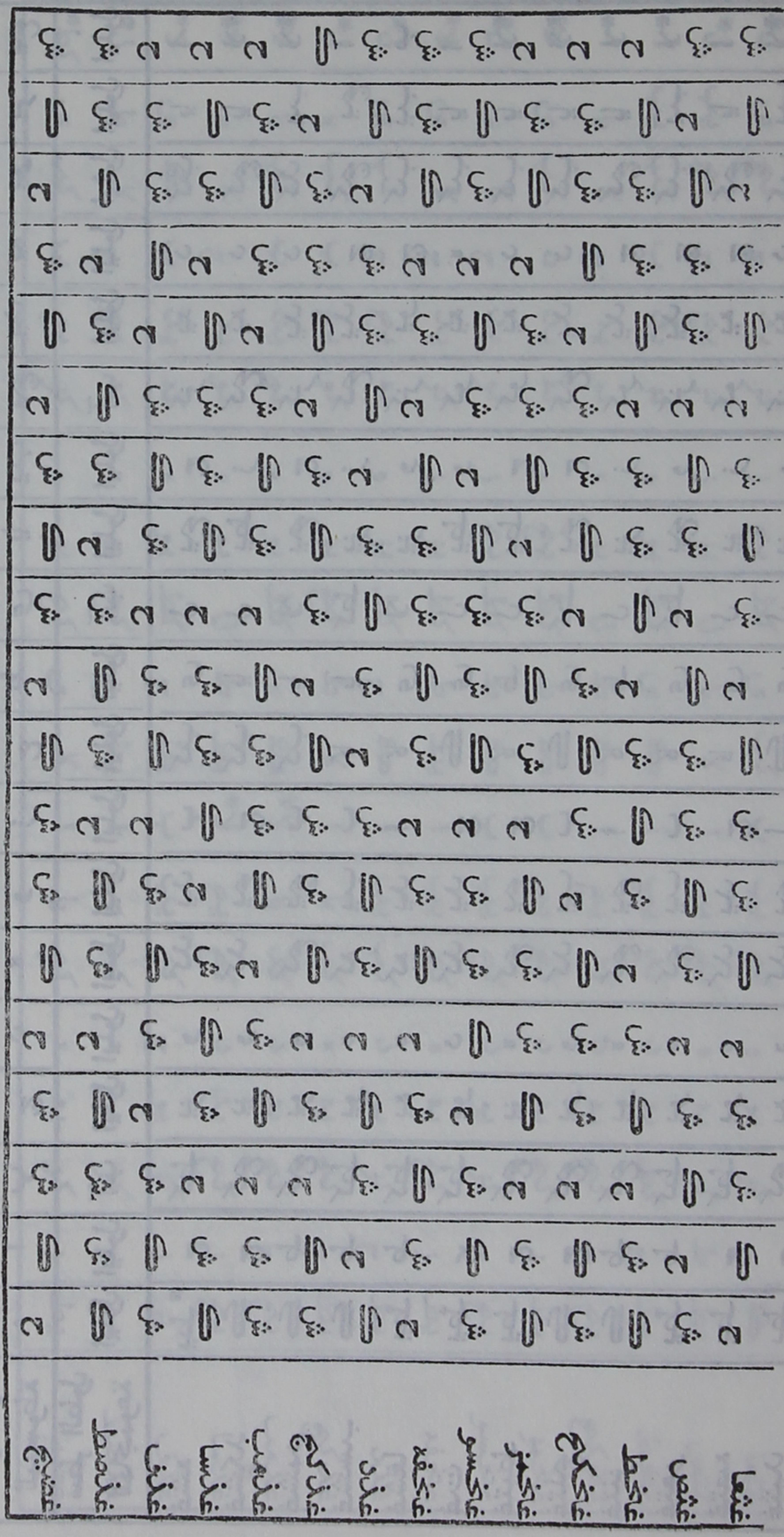
جدول علامات

سطر العرض للمبسوطة	۰	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح
سطر الطول للمجموعة			عبّور		عبّور			عبّور			عبّور			عبّور		عبّور			عبّور
غشه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ب	ز
غشکد	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب
غشمج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه
غشسب	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب
غشفا	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غت	ج	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ه	ب	ز
غتیط	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غتلج	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه
غتنز	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ز	ج	ز
غتعو	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ز	ج
غتصه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز
غثید	ه	ب	ز	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غثلج	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غثنب	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز

غثع	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب
غثص	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه
غخط	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب
غخكح	ز	ه	ب	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غخمز	ج	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب	ب	ز	ه	ب	ز
غخسو	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غخفه	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه
غذد	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ز	ج	ز
غذكج	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ز	ج
غذمب	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ز	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز
غذس	ه	ب	ز	ه	ج	ب	ز	ج	ب	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب
غذف	ز	ه	ب	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ج	ز	ز	ج	ب	ز	ه
غذصط	ج	ز	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ج	ب	ز	ه	ب	ز
غضج	ز	ج	ز	ز	ه	ج	ز	ه	ه	ب	ه	ه	ب	ز	ه	ب	ب	ه	ب

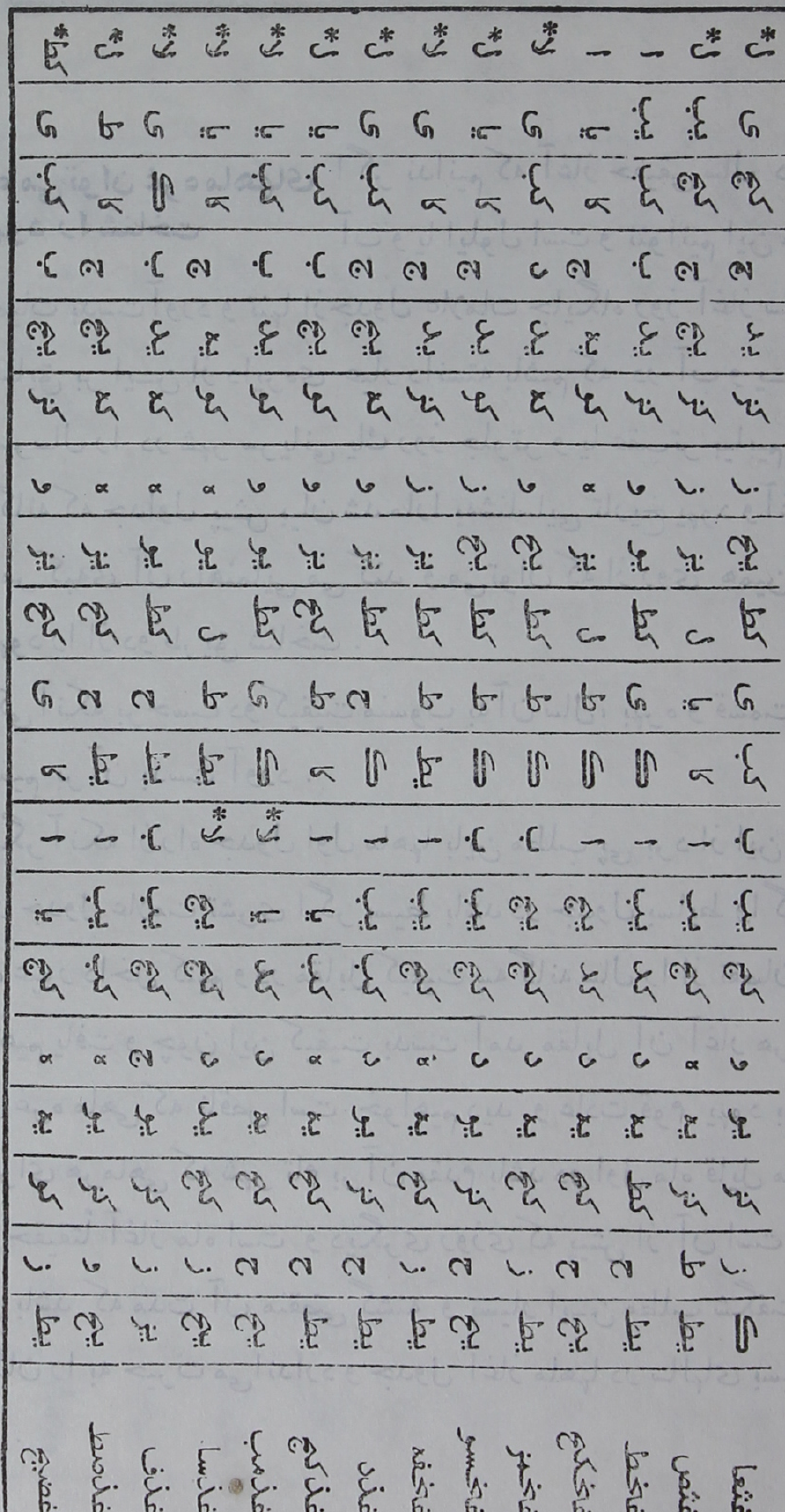
جدول كيفيات

سطر العرض المبسوطة	٠	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح
سطر الطول للمجموعة			عبّور		عبّور			عبّور			عبّور			عبّور		عبّور			عبّور
غشه	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش
غشکد	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش
غشمج	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش
غشسب	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح
غشفا	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غث	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح
غثیط	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش
غثلح	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش
غثنز	ک	ح	ش	ک	ج	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش
غثعو	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک
غثصه	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح
غثید	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح
غثلج	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غثنب	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش



جدول كميات

سطر العرض للمبسوطة	٠	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	يا	يب	يج	يد	يه	يو	يز	يح
سطر الطول للمجموعة	ايلول	ايلول	آب	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول	آب	ايلول	ايلول	آب	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول	ايلول
غشه	يط[a]	ح	كط	يز	و	كد	يد	ب	كب	ى	ل	يح	ح	كز	يه	د	كب	يا	ا
غشكد	ك	ح	كح	يز	و	كد	يج	ج	كب	يا	ل	يط	ز	كح	يه	د	كج	يا	لا*
غشمج	ك	ط	كح	يو	و	كج	يج	ب	كب	يا	لا	يح	ح	كز	يد	د	كد	يب	لا*
غشسب	ك	ط	كط	يو	ه	كه	يب	ب	كا	يا	كط	يز	ز	كح	يد	ج	كج	يج	ا
غشفا	يط	ط	كط	يه	ه	كه	يد	ا	كا	ى	لا	يز	و	كز	يو	ج	كب	يب	ب
غت	يط	ن	كط	يو	د	كد	يد	ج	ك	ى	ل	يط	و	كو	يه	ه	كب	يا	ا
غتيط	يط	ح	كح	يز	ه	كج	يج	ج	كا	ط	ل	يط	ح	كو	يه	د	كب	يا	لا*
غتلح	ك	ح	كح	يو	و	كد	يب	ب	ك	ى	كط	يح	ح	كح	يد	د	كب	يا	لا*
غتنز	ك	ط	كح	يو	ه	كج	يج	ا	كا	ط	ل	يز	ز	كو	يد	ج	كج	يا	لا*
غتعو	يط	ط	كط	يو	ه	كج	يب	ب	كا	ى	كط	يح	و	كز	يد	ج	كب	يب	لا*
غتصه	يط	ح	كط	يو	ه	كد	يد	ج	كا	ى	ل	يز	ز	كو	يه	ج	كج	يا	ا
غثيد	يط	ح	كح	يه	ه	كد	يج	ا	ك	ى	ل	يز	و	كز	يه	د	كب	يب	لا*
غثلج	يح	ح	كح	يو	د	كد	يج	ب	ك	ط	ل	يو	و	كو	يه	ب	كا	يا	ا
غثنب	يح	ز	كح	يز	ه	كج	يج	ب	يط	ط	كط	يح	ه	كو	يد	د	كا	ى	لا*



از چه‌راه می توان غره ماههای یهود را شناخت اگر ندانیم که آغاز حقیقی سال در چه روز از آب و یا ایلول است و نتوانیم این مطلوب را از جدول کمیات بدست آورد و تنها از جدول علامات جایگاه روز آغاز سال را در هفته بدانیم و سابق بر این از دایره‌ی عیار دانسته باشیم که در آب و یا ایلول است می‌توان سرسال را در شهر سریانی یك روز جلوتر و یا عقب‌تر بیابیم بخصوص که اعیاد سه گانه که جداول پیش بیان شد مارا به‌شناسایی تاریخ یهود و آغاز سال آنان و کیفیت مرکبه‌ی آن راهنمایی می کند و می‌توان که از روی همین اعمال غره ماههای یهود را از دو طریق شناخت.

یکی آنکه برحسب دو کیفیت منسوب به آن سال، بهره و قسمت هرماهی را از راه تقسیم بر آن بدست آورد.

دیگر آنکه از راه جدول اول ماهها باین مطلب پی برد از این راه که آغاز سال را در جدول علامت تشری اگر بسیط باشد در جدول بسایط و اگر عبور باشد در جدول عبور داخل کنیم و در مقابل کیفیت سه گانه سال را از نقصان و اعتدال و تمام خواهیم یافت و چون این کیفیت بدست آمد مقابل آن آغاز هرماهی که تام است و دو غره ماهی که ناقص است خواهیم دید و عادت قوم یهود بر این جاری شده که برای هرماهی که شهر تام بر آن مقدم باشد دو اول ماه قایل می‌شوند یکی روزی که حقیقتاً آغاز ماه است و دیگری روزی که پیش از آن است که سی‌ام از شهر تامی باشد که مدت آن منقضی گشته و بسیار ایـن مطلب شگفت‌آور است و خوانندگان را به حیرت می‌اندازد و جدول آغاز ماهها در سالهای بسیط و یا عبور این است.

جدول روزهای اوایل رؤس شهور در صورتی که سال بسیط باشد

علامت آغاز تشری	کیفیت سال	مرحشوان	کسلیو	طیبث	شفط	اذار	نیسن	ایر	سیون	تمز	اوب	ایلل
ز	تمام	اب	ج د	ه و	ز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ز	ناقص	اب	ج	د	ه	وز	ا	ب ج	د	وه	ز	اب
ب	تمام	ج د	ه و	زا	ب	ج د	ه	وز	ا	ب ج	د	ه و
ب	ناقص	ج د	ه	و	ز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ج	معتدل	ده	و	زا	ب	ج د	ه	وز	ا	ب ج	د	ه و
ه	تمام	وز	اب	ج د	ه	وز	ا	ب ج	د	ه و	ز	اب
ه	معتدل	وز	ا	ب ج	د	ه و	ز	اب	ج	ده	و	زا

علامات متعدد ازقبیل ا ب وغیره نشانه دوغره ماه است مثلا اوب روز یکشنبه و دوشنبه و ج یعنی سه شنبه و د چهارشنبه تازکه شنبه است

جدول عبور

علامت آغاز تشری	کیفیت سال	مرحشوان	کسیلو	طیبث	شفط	اذار اول	اذار ثانی	نیسن	ایر	سیون	تمز	اوب	ایلل
ز	تمام	اب	ج د	ه و	ز	اب	ج د	ه	وز	ا	ب ج	د	ه و
ز	ناقص	اب	ج	د	ه	وز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ب	تمام	ج د	ه و	زا	ب	ج د	ه و	ر	اب	ج	ده	و	زا
ب	ناقص	ج د	ه	و	ز	اب	ج د	ه	وز	ا	ب ج	د	ه و
ج	معتدل	ده	و	زا	ب	ج د	ه و	ز	اب	ج	ده	و	زا
ه	تمام	وز	اب	ج د	ه	وز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ه	ناقص	وز	ا	ب	ج	ده	از	ا	ب ج	د	ه و	ژ	اب

بگمان من چیزی که یهود را بر این فکر عجیب تحریك کرد این بود که ایشان ماه نام را بیست ونه روز صحیح دانستند که فاصلهٔ اجتماع تااجتماع دیگر باشد وچون کسور را هم بر آن افزودند سی‌روز محسوب کردند پس اگر به اعتبار عدد صحیح باشد ماه فقط بیست و نه روز است و اگر با کسور حساب شود سی‌روز و اگر کسی بخواهد هنگام اجتماع را برای اوایل شهور و یا موقع استقبال را در نیمهٔ شهورمطابق‌رأی یهود بدست آورد باید ازجدول موالیدوار با عشرات‌چنانکه اجتماع مطلوب اوست میلادآن ماه را بگیرد و اگراستقبال‌را می‌خواهد ار باعشر[1] آن ماه را بدست آورد و برای این‌کار دو جدول تهیه شده اگر سال بسیط باشد از جدول بسیط و اگر عبور باشد از جدول عبور و آن را برمیلاد تشری بیفزاید که اجتماعی باشد که در اول آن اتفاق افتاده و کسور را بهرچه قابل باشد رفع نماید و و روزها را هفت هفت طرح کند و بالنتیجه بمطلوب خود خواهد رسید .

اگر بنابر رأی اصحاب ارصاد بخواهیم عمل مذکوررا از جدول اجتماعات و امتلاآت در صورتی که سال بسیط باشد ازجدول خود وچنانکه عبور باشد باز از جدول مخصوص بـه عبور انجام می‌دهیم واجتماع رأس تشری را بنابـر رأی یهود می گیریم و درنتیجه به آن اجتماع و استقبال که مراد ماست خواهیم رسید وجدول این است که از نظر خوانندگان می گذرد .

۱ـ ارباعشر به عبری همان اربع عشر عربی است که مقصود شب چهاردهم و حالت بدر ماه می‌باشد .

جدول مواليد و ارباعشرات

مواليد شهور و ارباعشرهای آنها	سال بسيطه			
	ايام	ساعات	حلق	
ميلاد تشری	۰	۰	۰	
ارباعشر آن	۰	يح	۳۹۶	و نصف
ميلاد مرحشوان	ا	يب	۷۹۳	
ارباعشر آن	ب	ز	۱۰۹	و نصف
ميلاد كسليو	ج	ا	۵۰۶	
ارباعشر آن	ج	يط	۹۰۲	و نصف
ميلاد طيبث	د	يد	۲۱۹	
ارباعشر آن	ه	ح	۶۱۵	و نصف
ميلاد شفط	و	ب	۱۰۱۲	
ارباعشر آن	و	كا	۳۲۸	و نصف
ميلاد اذر	۰	يه	۷۲۵	
ارباعشر آن	ا	ی	۴۱	و نصف
ميلاد نيسن	ب	د	۴۳۸	
ارباعشر آن	ب	كب	۸۳۴	و نصف
ميلاد اير	ج	يز	۱۵۱	
ارباعشر آن	د	يا	۵۴۷	و نصف
ميلاد سيون	ه	ه	۹۴۴	
ارباعشر آن	و	۰	۲۶۰	و نصف
ميلاد تمز	و	يح	۶۵۷	
ارباعشر آن	۰	يب	۱۰۵۳	و نصف
ميلاد اوب	ا	ز	۳۷۰	
ارباعشر آن	ب	ا	۷۶۶	و نصف
ميلاد ايلل	ب	ك	۸۳	
ارباعشر آن	ج	يد	۴۷۹	و نصف

جدول موالید و ارباعشرات

موالید شهور و ارباعشراهای آن	سال عبور ایام	ساعات	حلق	
میلاد تشری	۰	۰	۰	
ارباعشر آن	۰	یح	۳۹۶	و نصف
میلاد مرحشوان	ا	یب	۷۹۳	
ارباعشر آن	ب	ز	۱۰۹	و نصف
میلاد کسلیو	ج	ا	۵۰۶	
ارباعشر آن	ج	یط	۹۰۲	و نصف
میلاد طیبث	د	ید	۲۱۹	
ارباعشر آن	ه	ح	۶۱۵	و نصف
میلاد شفط	و	ب	۱۰۱۲	
ارباعشر آن	و	کا	۳۲۸	و نصف
میلاد آذر اول	۰	یه	۷۲۵	
ارباعشر آن	ا	ی	۴۱	و نصف
میلاد آذر ثانی	ب	د	۴۳۸	
ارباعشر آن	ب	کب	۸۳۴	و نصف
میلاد نیسن	ج	یز	۱۵۱	
ارباعشر آن	د	یا	۵۴۷	و نصف
میلاد ایر	ه	ه	۹۴۴	
ارباعشر آن	و	۰	۲۶۰	و نصف
میلاد سیون	و	یح	۶۵۷	
ارباعشر آن	۰	یب	۱۰۵۳	و نصف
میلاد تمز	ا	ز	۳۷۰	
ارباعشر آن	ب	ا	۷۶۶	و نصف
میلاد اوب	ب	ك	۸۳	
ارباعشر آن	ج	ید	۴۷۹	و نصف
میلاد ایلل	د	ح	۸۷۶	
ارباعشر آن	ه	ج	۱۹۲	و نصف

جدول اجتماعات و امتلاآت

اجتماعات شهور و امتلاآت آنها ۱	سال بسیط					
	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
اجتماع تشری	۰	۰	۰	۰	۰	۰
امتلاء آن	۰	یح	کب	ا	ح	م
اجتماع مرحشوان	ا	یب	مد	ب	یز	کا
امتلاء آن	ب	ز	و	ج	کو	ا
اجتماع کسلیو	ج	ا	کح	د	لد	مب
امتلاء آن	ج	یط	ن	ه	مج	کج
اجتماع طیبث	د	ید	یب	و	نب	ج
امتلاء آن	ه	ح	لد	ح	۰	مد
اجتماع شفط	و	ب	نو	ط	ط	کد
امتلاء آن	و	کا	یح	ی	یح	ه
اجتماع آذر	۰	یه	م	یا	کو	مو
امتلاء آن	ا	ی	ب	یب	له	کو
اجتماع نیسن	ب	د	کد	یج	مد	ز
امتلاء آن	ب	کب	مو	ید	نب	مز
اجتماع ایر	ج	یز	ح	یو	ا	کح
امتلاء آن	د	یا	ل	یز	ی	ط
اجتماع سیون	ه	ه	نب	یح	یح	مط
امتلاء آن	و	۰	ید	یط	کز	ل
اجتماع تمّز	و	یح	لو	ك	لو	ی
امتلاء آن	۰	یب	نح	کا	مد	نا
اجتماع اوب	ا	ز	ك	کب	نج	لب
امتلاء آن	ب	ا	ب	کد	ب	یب
احتم ع ایلل	ب	ك	د	که	ی	نج
امتلاء آن	ج	ید	کو	کو	یط	لج

۱ــ امتلاء یعنی ماه پری و حالت بدر.

جدول اجتماعات و امتلاآت

جدول اجتماعات شهور و امتلاآت آنها	سال عبور					
	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
اجتماع تشری	•	•	•	•	•	•
امتلاء آن	•	یح	کب	ا	ح	م
اجتماع مرحشوان	ا	یب	مد	ب	یز	کا
امتلاء آن	ب	ز	و	ج	کو	ا
اجتماع کسلیو	ج	ا	کح	د	لد	مح
امتلاء آن	ج	یط	ن	ه	مج	کج
اجتماع طیبث	د	ید	یب	و	نب	ج
امتلاء آن	ه	ح	لد	ح	•	مد
امتلاء شفط	و	ب	نو	ط	ط	کد
امتلاء آن	و	کا	یح	ی	یح	ه
اجتماع آذر اول	•	یه	م	یا	کو	مو
امتلاء آن	ا	ی	ب	یب	له	کو
اجتماع آذر دوم	ب	د	کد	یج	مد	ز
امتلاء آن	ب	کب	مو	ید	نب	مز
اجتماع نیسن	ج	یز	ح	یو	ا	کح
امتلاء آن	د	یا	ل	یز	ی	ط
اجتماع ایر	ه	ه	نب	یح	یح	مط
امتلاء آن	و	•	ید	یط	کز	ل
اجتماع سیون	و	یح	لو	ك	لو	ی
امتلاء آن	•	یب	نح	کا	مد	نا
اجتماع تمّز	ا	ز	ك	کج	نج	لب
امتلاء آن	ب	ا	مب	کد	ب	یب
اجتماع اوب	ب	ك	د	که	ی	نج
امتلاء آن	ج	ید	کو	کو	یط	لج
امتلاء ایلل	د	ح	مح	کز	کح	ید
امتلاء آن	ه	ج	ی	کح	لو	نه

تقدیم و تأخیر فصح چگونه انجام می‌یابد برای دانستن سالهای یهود اینطور باید عمل کنیم: استقبال پس از اعتدال ربیعی را در حدی که فصح میان آن دو طرف دور می‌زند حساب کنیم و بعداً ببینیم که چه روزی از این حد مابین طلوع آفتاب در آن تا طلوع آفتاب از فردا واقع می‌شود پس اگر یکی از روزهایی شد که فصح را در آن جایز می‌دانند که مطلوب بدست آمده و اگر در روزهایی شد که جایز نمی‌دانند یعنی روزهای منسوب بکواکب سه گانه سفلی فصح را یکروز بتأخیر می‌اندازیم و تأخیر فصح را به لغت عبری دحی می گویند و همین کار را بعینه برای فصح مقدم می کنند که تا وقوف بر آن یابند و بر علامت آن دو می‌افزایند پس اول تشری که برای دو فصح متوسط است جمع می‌شود و مابین این دو فصح را از ایام بدست می آوریم و اگر از ایام سال خورشیدی زیادتر باشد سالی که در آن فصح اخیر است عبور است و اگر کمتر باشد عبور نیست و باین طریق معرفت این کیفیت اولی دون کیفیات ثوانی امکان می‌پذیرد چه، فصح بسا تأخیر می‌افتد با آنکه در نزد یهود تقدیم آن است و یا پیش می‌افتد و واجب نزد یهود تأخیر آن است و باین جهت حال فصح در نقصان و اعتدال و تمام حقیقتاً معلوم نمی‌شود و بلکه استقبال در یکی ازدو طرف حدی که فصح در آن دور می‌زند واقع می‌شود و هریك از نیرین در رؤیت موضع اوسط خود را در تقدم و تأخر بمقدار مجموع تعادیل کلی خود مخالفت می کنند و این چنین استقبال برای استعمال صلاحیت نخواهد داشت و استقبالی را که پیش از آن ویا بعد از آن است می گیرند و از این سبب میان حساب یهود و این عمل خلاف واقع می‌شود حتی اینکه سال بسانزد یهودان عبوراست واین حساب ناطق خواهد بود که بسیط است و یا بعکس.

همچنین میان یهود و نصاری درعبور خلاف است چنانکه درباب روزه‌ی ایشان بخواست خدا بیان خواهیم کرد و چون خلاف میان این دو گروه دست دهد و به حکم ما رضایت دهند باید به دو استقبال فصح ایشان نظر کنیم و آن استقبالی که ماه در آن در اواسط سنبله و یا اواسط عقرب واقع است و یا اینکه آفتاب در آن از برج حمل خارج میشود بنا بهر دو قول مرذول و ناپسندیده است و خلاف آن

مقبول است و شخصی که شرایط مذکوره در کتاب را مراعات کند ، حقیقت بر او مخفی نخواهد ماند.

بیان ادوار یوبیل و دور شابوع

یهود را ادوار دیگری است که یکی از آن ادوار دور یوبیل است که هر دوری پنجاه سال است و دیگر دور شابوع است که هفت سال است و سال اول دور شابوع را سال رجعت و بازگشت گویند ، زیرا خداوند در سفر سوم از تورات می گوید : « چون در زمین کنعان داخل شدید زراعت کنید و زراعت خود را درو نمایید و شش سال انگور درختان موی خودرا بخورید ودرسال هفتم زراعت مکنید و انگورهای درختان مو را مچینید و حاصل آنرا برای غلامان و کنیزان وکارگران خود و دواب و مرغان پرنده بگذارید» ونیز ایزد تعالی در سفر ثانی‌تورات تکرار کرده ومیگوید «زمین خودرا زراعت کن وغله آنرا جمع نما وسال هفتم غله زمین خودرا برای بیچارگان و دواب بگذار».

و نیز در کیش یهود جایز است که مستمندان اولاد خودرا تنها برای خدمت نه ازبرای وطی بمالداران بفروشند و اگر مقصود وطی باشد جز بمهر و عقد جایز نیست و چون این طفل خریداری شده هفت سال بخدمت پرداخت سال هفتم آزاد خواهد شد مگر آنکه خود او ابا کند چنانکه باز خداوند در سفر سوم تورات می گوید : «هروقت یکی ازشما بنده‌ای اسرائیلی خرید شش سال برای او بایدکار کند و سال هفتم از ملك اوخارج می‌شود و آزاد می گردد ومی‌تواند بطوع ورغبت خود هر کجا که خواهد برود و زن خود را باخود ببرد و اگر بنده بگوید که‌من آقای خود را دوست دارم و از یوغ بندگی او خارج نخواهم شد آقا باید این بنده را به درگاه ببرد و گوش او را سوراخ کند و تا هروقت که میخواهد این بنده را نگهدارد[۱]».

احتیاج یهود به دور یوبیل برای این است که خداوند در سفر ثالث تورات

۱ــ گوش بردگان‌را سوراخ می کردند و حلقه‌ای بآن می‌آویختند وغلام حلقه بگوش باین‌مناسبت است

می گوید : «هفت هفت سال که چهل و نه سال می گردد زمین خودرا بکار سپس در سال چهل و نهم در زمین خود با بوق بدمید و برای سال پنجاهم آنرا پاك کنید و در آن سال چیزی مکارید و سال پنجاهم زمین بمالك اولی خود برمیگردد و مبادا کسی زمینی را ابدالدهر و برای همیشه بفروشد چه ، شما همگی در دنیا مهمان من هستید و فقط چهل و نه سال ملك خود را بفروش ونیز خداوند در همین سفر میگوید اگر دیدی که برادر تو فقیر شده اورا بخر و با او عملی که با بندگان میکنی مکن و تا سال بازگشت بآزادی[۲] نزد تو مانند اجیر و مهمان باشد.»

طرز شناسایی دو دور مذکور بدین سبب یهودیان بشناسایی این دو دور احتیاج یافتند که احکام دینی ایشان بر آن مبتنی است مثل اینکه قلت و کثرت ثمن به‌اندازهٔ باقیمانده از دور می‌شود واگر ازحرّیت ابا کرد و همه‌ی مدت دور یوبیل را مملوك ماند دیگر نباید اورا نگاهداشت و چون کسی بخواهد سالهای این دور را بشناسد که ازهریك از دو دور چه مقدار باقیمانده است باید سالهای ناقصه‌ی آدم را بگیرد و یکی‌از دوکار کند یا هزار و ده از آن کم کند و یا هفتصد و چهل بر آن بیفزاید و حاصل را به ۳۵۰ تقسیم کند و خارج قسمت‌ها را کنار بگذارد و باقیمانده را در سطر عدد از جدول احکام داخل کند و خواهد یافت که ازهریك از دو دور چندسال باقیمانده وجدول احکام این است.

۱ـ سابق گفته شد که دورهٔ بردگی یك اسرائیلی هفت سال‌است وآنرا دورشابوع که همان سابوع عربی است می گفتند.

بقیه جدول احکام

سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع
قعو	کو	ا	را	ا	ه	رکو	کو	ب	رنا	ا	و	رعو	کو	ج	شا	ا	ز	شکو	کو	د
قعز	کز	ب	رب	ب	و	رکز	کز	ج	رنب	ب	ز	رعز	کز	د	شب	ب	ا	شکز	کز	ه
قعح	کح	ج	رج	ج	ز	رکح	کح	د	رنج	ج	ا	رعح	کح	ه	شج	ج	ب	شکح	کح	و
قعط	کط	د	رد	د	ا	رکط	کط	ه	رند	د	ب	رعط	کط	و	شد	د	ج	شکط	کط	ز
قف	ل	ه	ره	ه	ب	رل	ل	و	رنه	ه	ج	رف	ل	ز	شه	ه	د	شل	ل	ا
قفا	لا	و	رو	و	ج	رلا	لا	ز	رنو	و	د	رفا	لا	ا	شو	و	ه	شلا	لا	ب
قفب	لب	ز	رز	ز	د	رلب	لب	ا	رنز	ز	ه	رفب	لب	ب	شز	ز	و	شلب	لب	ج
قفج	لج	ا	رح	ح	ه	رلج	لج	ب	رنح	ح	و	رفج	لج	ج	شح	ح	ز	شلج	لج	د
قفد	لد	ب	رط	ط	و	رلد	لد	ج	رنط	ط	ز	رفد	لد	د	شط	ط	ا	شلد	لد	ه
قفه	له	ج	ری	ی	ز	رله	له	د	رس	ی	ا	رفه	له	ه	شی	ی	ب	شله	له	و
قفو	لو	د	ریا	یا	ا	رلو	لو	ه	رسا	یا	ب	رفو	لو	و	شیا	یا	ج	شلو	لو	ز

قفز	لز	ه	ربب	يب	ب	رلز	لز	و	رسب	يب	ج	رفز	لز	ز	شبب	يب	د	شلز	لز	ا
قفح	لح	و	ربج	يج	ج	رلح	لح	ز	رسج	يج	د	رفح	لح	ا	شبج	يج	ه	شلح	لح	ب
قفط	لط	ز	ربد	يد	د	رلط	لط	ا	رسد	يد	ه	رفط	لط	ب	شبد	يد	و	شلط	لط	ج
قص	م	ا	ربه	يه	ه	رم	م	ب	رسه	يه	و	رص	م	ج	شبه	يه	ز	شم	م	د
قصا	ما	ب	ربو	يو	و	رما	ما	ج	رسو	يو	ز	رصا	ما	د	شبو	يو	ا	شما	ما	ه
قصب	مب	ج	ربز	يز	ز	رمب	مب	د	رسز	يز	ا	رصب	مب	ه	شبز	يز	ب	شمب	مب	و
قصج	مج	د	ربح	يح	ا	رمج	مج	ه	رسح	يح	ب	رصج	مج	و	شبح	يح	ج	شمج	مج	ز
قصد	مد	ه	ربط	يط	ب	رمد	مد	و	رسط	يط	ج	رصد	مد	ز	شبط	يط	د	شمد	مد	ا
قصه	مه	و	رك	ك	ج	رمه	مه	ز	رع	ك	د	رصه	مه	ا	شك	ك	ه	شمه	مه	ب
قصو	مو	ز	ركا	كا	د	رمو	مو	ا	رعا	كا	ه	رصو	مو	ب	شكا	كا	و	شمو	مو	ج
قصز	مز	ا	ركب	كب	ه	رمز	مز	ب	رعب	كب	و	رصز	مز	ج	شكب	كب	ز	شمز	مز	د
قصح	مح	ب	ركج	كج	و	رمح	مح	ج	رعج	كج	ز	رصح	مح	د	شكج	كج	ا	شمح	مح	ه
قصط	مط	ج	ركد	كد	ز	رمط	مط	د	رعد	كد	ا	رصط	مط	ه	شكد	كد	ب	شمط	مط	و
ر	ن	د	ركه	كه	ا	رن	ن	ه	رعه	كه	ب	ش	ن	و	شكه	كه	ج	شن	ن	ز

جدول احکام

سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	، سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع	سطر عدد	دور یوبیل	دور شابوع
ا	ا	ا	کو	کو	ه	نا	ا	ب	عو	کو	و	قا	ا	ج	قکو	کو	ز	قنا	ا	د
ب	ب	ب	کز	کز	و	نب	ب	ج	عز	کز	ز	قب	ب	د	قکز	کز	ا	قنب	ب	ه
ج	ج	ج	کح	کح	ز	نج	ج	د	عح	کح	ا	قج	ج	ه	قکح	کح	ب	قنج	ج	و
د	د	د	کط	کط	ا	ند	د	ه	عط	کط	ب	قد	د	و	قلط	کط	ج	قند	د	ز
ه	ه	ه	ل	ل	ب	نه	ه	و	ف	ل	ج	قه	ه	ز	قل	ل	د	قنه	ه	ا
و	و	و	لا	لا	ج	نو	و	ز	فا	لا	د	قو	و	ا	قلا	لا	ه	قنو	و	ب
ز	ز	ز	لب	لب	د	نز	ز	ا	فب	لب	ه	قز	ز	ب	قلب	لب	و	قنز	ز	ج
ح	ح	ا	لج	لج	ه	نح	ح	ب	فج	لج	و	قح	ح	ج	قلج	لج	ز	قنح	ح	د
ط	ط	ب	لد	لد	و	نط	ط	ج	فد	لد	ز	قط	ط	د	قلد	لد	ا	قنط	ط	ه
ی	ی	ج	له	له	ز	س	ی	د	فه	له	ا	قی	ی	ه	قله	له	ب	قس	ی	و
یا	یا	د	لو	لو	ا	سا	یا	ه	فو	لو	ب	قیا	یا	و	قلو	لو	ج	قسا	یا	ز

يب	يب	ه	لز	لز	ب	سب	يب	و	فز	لز	ج	قيب	يب	ز	قلز	لز	د	قسب	يب	ا
يج	يج	و	لح	لح	ج	سج	يج	ز	فح	لح	د	قيج	يج	ا	قلح	لح	ه	قسج	يج	ب
يد	يد	ز	لط	لط	د	سد	يد	ا	فط	لط	ه	قيد	يد	ب	قلط	لط	و	قسد	يد	ج
يه	يه	ا	م	م	ه	سه	يه	ب	ص	م	و	قيه	يه	ج	قم	م	ز	قسه	يه	د
يو	يو	ب	ما	ما	و	سو	يو	ج	صا	ما	ز	قيو	يو	د	قما	ما	ا	قسو	يو	ه
يز	يز	ج	مب	مب	ز	سز	يز	د	صب	مب	ا	قيز	يز	ه	قمب	مب	ب	قسز	يز	و
يح	يح	د	مج	مج	ا	سح	يح	ه	صج	مج	ب	قيح	يح	و	قمج	مج	ج	قسح	يح	ز
يط	يط	ه	مد	مد	ب	سط	يط	و	صد	مد	ج	قيط	يط	ز	قمد	مد	د	قسط	يط	ا
ك	ك	و	مه	مه	ج	ع	ك	ز	صه	مه	د	قك	ك	ا	قمه	مه	ه	قع	ك	ب
كا	كا	ز	مو	مو	د	عا	كا	ا	صو	مو	ه	قكا	كا	ب	قمو	مو	و	قعا	كا	ج
كب	كب	ا	مز	مز	ه	عب	كب	ب	صز	مز	و	قكب	كب	ج	قمز	مز	ز	قعب	كب	د
كج	كج	ب	مح	مح	و	عج	كج	ج	صح	مح	ز	قكج	كج	د	قمح	مح	ا	قعج	كج	ه
كد	كد	ج	مط	مط	ز	عد	كد	د	صط	مط	ا	قكد	كد	ه	قمط	مط	ب	قعد	كد	و
كه	كه	د	ن	ن	ا	عه	كه	ه	ق	ن	ب	قكه	كه	و	قن	ن	ج	قعه	كه	ز

بیان تقوفات در کیش یهود که عبارت از فصول است

یهودرا بجزاین‌ادوار که تا کنون گفته شد ادوار دیگری است که آنرا تقوفات نامند و تقوفه به لغت عبری اول هریك از چهار قسمت سال است و تقوفه‌ی نیسن اعتدال بهاری‌است و تقوفه تمز انقلاب صیفی و تقوفه‌ی تشری اعتدال پائیزی است و تقوفه‌ی طیبث انقلاب زمستانی است.

به عقیده‌ی یهود از هر تقوفه تا تقوفه‌ی دیگری که در دنبال آن است چهار یك ایام سال خورشیدی است و همه‌ی این تقوفات با هم برابر است و هریك نود و یك روز وهفت ساعت ونصف ساعت است وعلمای یهود حسابهای خودرا دراستخراج تقوفات مبنی بر همین قرار داده‌اند وکاهنان یهود توده‌ی عـوام را در ساعت تقوفه از خوردن و آشامیدن نهی کرده‌اند و این کار را برای بدن مضر تشخیص داده‌اند ولی معلوم است که برای بدام آوردن عوام و تسخیر ایشان این سخن‌را گفته‌اند:

علمای یهود گفته‌اند که آب در ساعت میلادهای شهور کدورت می‌یابد ویکی از ایشان که به علم و دانش شهرتی بسزا داشت برای من حکایت کرد کـه خود او این را مشاهده کرده است و اگر راست گفته باشد مربوط به نتیجه‌ی ارصاد است‌و ربطی به حسابهای ایشان نخواهد داشت و نمی‌شود ایـن مطلب را انکار کرد چه، طبیعی‌دانان گفته‌اند که مخ ومغز قلم وسفیدی تخم مرغ وبیشتر از اشیاء پررطوبت هنگام زیادتی نور ماه زیاد می‌شود و به نقصان فروغ قمر روبکمی می گذراند ونیز شراب درخم و در ظروف از افزوگشتن نور قمر مکدر وبا درد خود آلوده می‌شود و خون از درون جسم بظواهر بدن رو می آورد وچون ضوء ماه کم شد بدرون جسم اقبال می کند.

خاصیتی که درسنگ قمرمطبوع است‌ازهمه‌ی اینها که گفته شد شگفت‌انگیز تر است وچنانکه ارسطو گفته است در این سنگ نقطه زردی است که چون نورماه فزون گشت این نقطه برهمه جسم سنگ پهن می‌شود وآنرا می گیرد وهنگام‌نقصان ضوء قمر کم کم جمع می‌شود تا اینکه در یك نقطه منحصر گردد و چون ارسطو

مردی است که به گفته‌ی او اطمینان دارم البته این امر هم که دانشمند یهودی نقل کرده ممکن است و درشمار ممتنعات نیست .

نزد اهل تحصیل مدتهای میان تقوفات مانند بطلمیوس است . یعنی از تقوفهٔ تشری تا تقوفه طیبث هشتاد و هشت روز و یك هشتم یك روز است و از تقوفه طیبث تا تقوفه نیسن نود روز و هشت یك روز است و از تقوفه نیسن تا تقوفه تمز نود و چهار روز و نصف روز است و از تقوفه تمز تا تقوفه تشری نود و دو روز و نصف روز است، پس رویهمرفته مجموع این مدتها سیصد وشصت و پنج روز و ربع خواهد شد .

در پیش گفتیم که یهود در عمل تقوفات در کمیت سال دقت نمی کنند وچون دقت کنند سال خورشیدی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و سه هزار و هفتصد و نود و یك جزء از چهار هزار و صد و چهار جزء ساعت است .

طریقه بدست آوردن جای اوج شمس هروقت که ایام چهار یك‌های سال معلوم باشد موضع اوج فلك آفتاب معلوم خواهدبود وچون بخواهیم که در زمان ارصاد یهود اوج آفتاب را بدانیم که در کجا بوده نیازمند می‌شویم که در یك روز، حرکت وسطی آفتاب را بدانیم که چه اندازه‌است واجزای روز و شب را که (۹۸۴۹۶)[1] می‌باشد که آنرا دور شمس گویند در سیصد و شصت ضرب کنیم و حاصل ضرب را پس از تجنیس بر مقدار سال خورشیدی که (۳۵۹۷۵۳۵۱)[2] باشد و آنرا اصل گویند تقسیم کنیم، در نتیجه بنابر رأی یهود

۱ـ عدد مذکور حاصل‌ضرب ۴۱۰۴ اجزای شبانه روز در ۲۴ ساعت است .

۲ـ عدد مذکور عبارتست از حاصل‌ضرب ۹۸۴۹۶ اجزای شبانه روز در ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و $\frac{۳۷۹۱}{۴۱۰۴}$ جزء شبانه روز .

حرکت وسطی آفتاب در شبانه روز بدین مقدار (۰ نط ح یز زمو)[1] بطور تقریب بدست خواهد آمد چه، نسبت یکروز به ایام سال خورشیدی مانند نسبت حصه یک روز از درجات فلک است به تمام محیط فلک[2].

سپس، دایره ابجد را برای نمایاندن فلک ممثل آفتاب بر مرکزه می گذرانیم وفرض می کنیم که نقطهٔ ا اول حمل باشد و نقطه ب اول سرطان و ج اول میزان و د اول جدی و دو قطر ا ه ج ب ه د را هم اخراج می کنیم و در پیش گفته شد که آفتاب ربع اب را در زمانی بیشتر از دیگر چهاریک‌ها قطع می کند و از این گفتار لازم می آید که مرکز فلک خارج مرکز در این ربع و نقطه ح باشد و ما بدین مرکز دایره‌ای مماس با فلک ممثل می گذرانیم که تا مانند فلک خارج مرکز باشد و این دایره صطفن است و نقطه تماس ط است و طح را بهم وصل می کنیم و بر نقطه ح قطر ر ح م ك را بتوازی قطر ا ه ج و نصف قطر لح را نیز بتوازی قطر ب ه د می گذرانیم و بطور مستقیم آنرا تا نقطه س امتداد می‌دهیم و چون آفتاب با سیر وسطی خود نصف دایره ابج را که مجموع ربع بهاری و تابستانی است در ۱۸۷ روز طی می کند قطعه صفن از فلک خارج مرکز قفد یح نب مج یب[3] می‌شود که چون نصف دایره ر ط فك را که ۱۸۰ درجه است از آن کم کنیم مجموع صر کن باقی می‌ماند که دیح نب مب یب[4] باشد و چون این دو قسمت برای متوازی‌بودن

۱ـ صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه وهشت ثانیه و هفده ثالثه و هفت دابعه و چهل و شش خامسه است و به عقیده بطلمیوس صفر درجه و پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و هفده ثالثه و ۱۳ رابعه و ۱۲ خامسه و ۳۱ سادسه است بتقریب و چنانکه می‌بینید در چهار رقم اول این‌دونوع حرکت وسطی باهم متحدند واختلاف در ارقام بعدی برای اختلاف درمقدار شبانه روز است.

۲ـ چون هر ۱۵ درجه فلکی یك ساعت زمانی‌است برای دانستن تفاوت طول بلاد باید تفاوت ساعات را در ۱۵ ضرب کرد تا درجات بدست آید.

۳ـ ۱۸۴ جه و ۱۸ قه و ۵۲ نیه و ۴۳ لثه و ۱۲ بعه.

۴ـ ۴ جه ۱۸ قه ۵۲ نیه و ۴۲ لثه و ۱۲ بعه که این‌مقدار زیادی بر نصف دوراست.

دو قطر متساوی هستند بدین سبب هریك از صر کن (ب ط کو کا لو)[1] می باشد که سینوس آن خط حس است و به مقداری که به آن مقدار نصف قطر لح درجه واحد است (۰ ب یه ل نز)[2] می‌شود و چون شمس ربع اب را در نود وچهار روز ونیم طی می کند قطعه صطف از فلك خـارج مرکز (صج ح لد لح مد)[3] می گردد و صل مجموع صر معلوم ورل ربع دایره‌است که چول صل را از صف کم کنیم لف (۰ نط ح یز ح)[4] باقی‌خواهد ماند که این مقدار (۰ ا ا نه له)[5] سینوس آن است یعنی خط ح م که با سه مساوی است و در مثلث قائم‌الزاویه دو ضلع ح س و س ه معلوم است و ضلع اطول مجهول و برای یافتن آن باید هریك از دو ضلع ح س س ه را در مثل خود ضرب نموده تا مربع آن بدست آید و این مقدار مجموع دو مربع آن است ۲۸۷۷۰۴۴۴۶۶۶۷۴ وجذر آنرا بدست می آوریم که مقدار (۰ ب کح نط م)[6] می‌شود و دوری میان دو مرکز همین قدراست که مساوی با جیب تعدیل اعظم است و آنرا در جداول جیوب بدل به قوس کنیم (ب کب یط یب یو)[7] قوس آن می‌شود که تعدیل اعظم است و درجه واحده پس اگر مقدار خط ح ه را بخواهیم باین فرض که ه ح ط یکدرجه بـاشد ه ح را در یك درجه ضرب کنیم و حاصل را بر مجموع ه ح و یك درجه تقسیم می کنیم مقدار ح ه بدست می آید بفرض آنکه ط ه

۱- از تقسیم عدد حاشیه۴ صفحه قبل بر۲ این‌عدد بدست می آید که عبارت‌است از ۲جه و ۹ قه و ۲۶ نیه و ۲۱ لثه و ۳۶ بعه وخط ح س سینوس آن می‌شودو چون نیم‌قطررا واحد دانستن چنانکه امروز ما در مثلثات بکار می بندیم از اختراعات بوزجانی است (وبطلمیوس نیم قطررا به شصت تقسیم می کرد چنانکه درکتبی بسیار در دوره اسلام از او پیروی کرده حتی محمدشاه هندی تقسیم اعشار را درخطوط مثلثاتی بدل به ستینی کرده) از اینرو برای اینکه تصور نشود مقدار نیم قطر شصت متداول در زمان بیرونی بوده تاکیدکرده که باید نیم قطر واحد محسوب گردد .

۲- صفر درجه ، ۲ قه و پانزده نیه و ۳۰ لثه و ۵۷ بعه .

۳- ۹۳ جه و ۸ قه و ۳۴ نیه و ۳۸ لثه و ۴۴ بعه .

۴- صفر درجه و ۵۹ قه و ۸ نیه و ۱۷ لثه و ۸ بعه .

۵- صفر درجه و ۱ قه و ۱ نیه ۵۵ لثه و ۳۵ بعه .

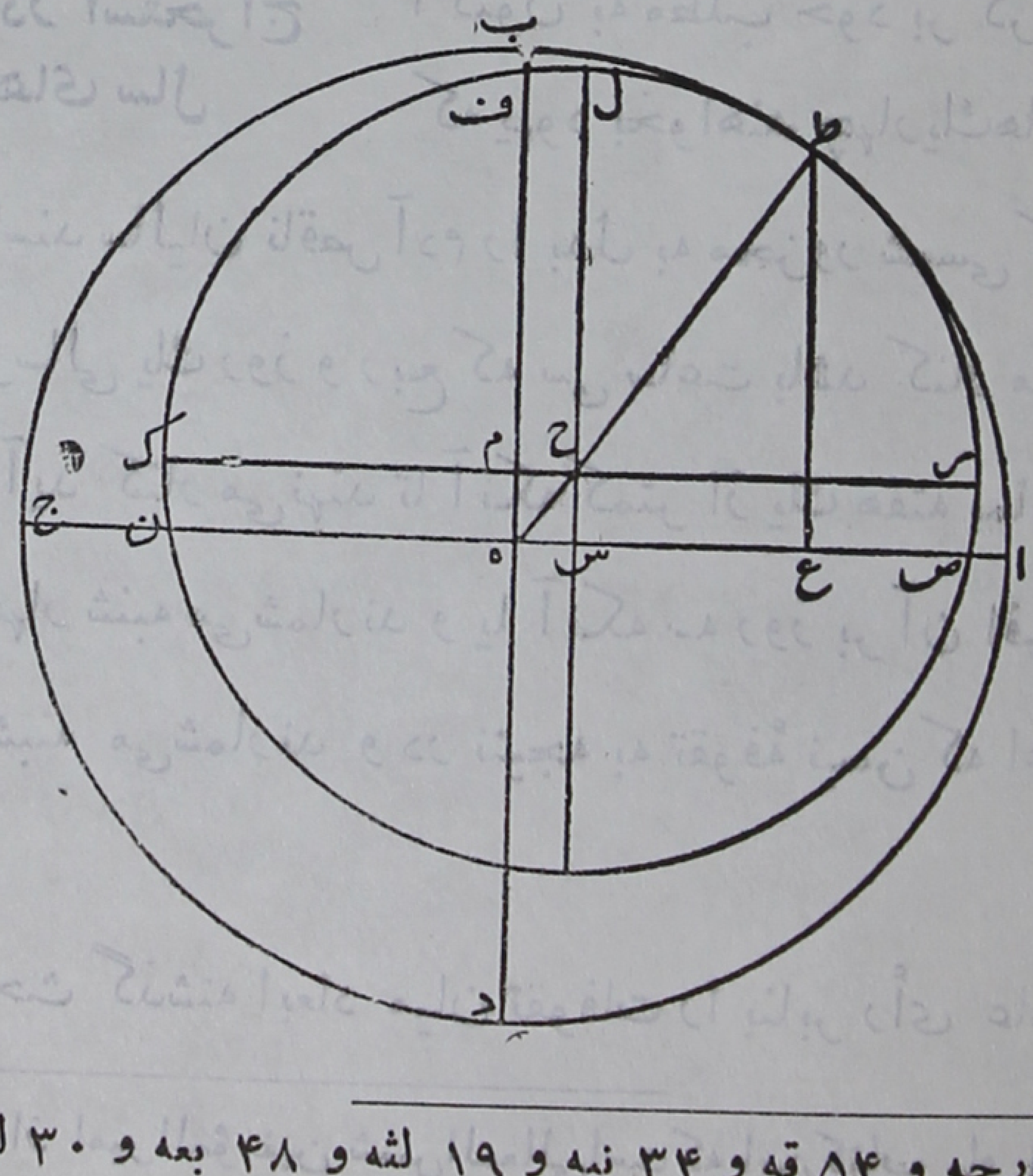
۶- صفر درجه و ۲ قه و ۲۸ نیه و ۵۹ لثه و ۴۰ بعه .

۷- ۲ جه و ۲۲ قه و ۱۹ نیه و ۱۲ لثه و ۱۶ بعه .

يك درجه باشد .

دليل اين مطلب آنست كه نسبت ه ح بمقدارى كه بآن مقدار ه ط يك درجه باشد به ح ط مثل نسبت ه ح است به مقدارى كه بآن ه ط يك درجه باشد به مجموع ه ح و يك درجه يعنى ح ط و از اينجا بعد ميان دو مركز بهر يك از دو قطر فلك ممثل و خارج مركز داراى نسبتى معلوم خواهد شد .

سپس عمود طع را بر قطر اهج اخراج مى كنيم و دو مثلث طع ه و ح س ه متشابه مى‌شوند و اضلاع آنها با يكديگر متناسب و چون در هندسه ثابت شده كه نسبت اضلاع مثلث بهم مانند نسبت سينوس‌هاى زوايـاى متقابل بآن اضلاع است بنابراين نسبت ه ح معلوم به ح س معلوم مانند نسبت سينوس زاويه ح س ه قائمه ه ط كه بزرگترين سينوس است به سينوس س ه ح كه طع مطلوب است و بطريق اربعه متناسب آنرا استخراج مى كنيم و (۰ ند لد يط مح ل)[1] مى‌شود كـه قوسش (سه كو كط لب)[2] است و ا ط وآن دورى اوج از اعتدال ربيعى است و مقصود از طرح اين مقدمات همين مطلب بود و شكل اين است .



۱ــ صفر درجه و ۵۴ قه و ۳۴ نيه و ۱۹ لثه و ۴۸ بعه و ۳۰ لثه .

۲ــ ۳۵ درجه و ۲۶ قه و ۲۹ نيه و ۳۲ لثه .

روش قدما در استخراج اوج چنین بود که گفته شد اما ریاضیدانان جدید چون دانستند که آگاهی از اوقات انقلابین سخت و دشوار است و تقریباً مانند ممتنع، این بود که در ارصاد خود بـرای نقطه‌های ا ب ج د اوساط ارباع را که نیمه‌های بروج ثوابت است برگزیدند.

استاد من ابونصر منصور بن علی بن عراق که او نیز از موالی امیرالمؤمنین [1] است در استخراج مطلوب فوق باین کار نیازمند می‌شود که سه نقطه از فلك‌البروج را پس از تحصیل اندازه سال خورشیدی رصد کند و مـن در کتاب الاستشهاد فی‌اختلاف الارصاد اثبات کرده‌ام که روش استاد من بر طریقهٔ محدثون از ریاضیون مانند فضل طریقه ایشان است بر قدمای از اصحاب ریـاضی و سبب اینکه من گاهگاهی از مطلب خارج می‌شوم این است که خواننده را بواسطه این ابحاث از کسالت و ملالت بیرون آورم و مثل این باشد که در باغهای حکمت و دانش مشغول تماشااست و امیداست که این عذر مقبول افتد.

روش یهود در استخراج چهاریك‌های سال

اکنون به مطلب خود بر گردیم و گوییم: وقتی که یهود بخواهند چهاریك‌های سال‌را که تقوفه نام نهاده‌اند بشناسند سالیان ناقص آدم را بدل به محزور شمسی کرده و آنچه باقی ماند از برای هرسالی یك روز و ربع که سی ساعت باشد کنار می گذارند و هرچه هفته که بدست آید کنار می‌نهند تا آنکه کمتر از یك هفته بماند و این باقیمانده را از اول شب چهار شنبه می‌شمارند و یا آنکه سه روز بر آن افزوده و مجموع را از آغاز شب یکشنبه می‌شمارند و در نتیجه به تقوفهٔ نیسن که اعتدال بهاری باشد خواهند رسید.

ما در مباحث گذشته ابعاد میان تقوفات را بنابر رأی عامی و محصل بیان

۱ـ مقصود از امیرالمؤمنین شمس‌المعالی‌است که این کتاب باو اهدا شده و چنانکه در مبحث القاب گذشت خلفای عباسی این لقب را برای او فرستاده بودند.

کردیم و چون یکی از تقوفات شناخته شد دیگر تقوفه‌ها از روی آن شناخته می گردد.

از این جهت در شمارش از اول شب چهار شنبه آغاز کردند که به گمان برخی از یهود آفتاب روز چهار شنبه‌ی بیست وهفتم ایلل آفریده شده و تقوفه‌ی تشری در آخرین ساعت سوم از روز چهار شنبه‌ی پنجم تشری روی داده بود و بنا به عقیده یهود آفتاب دو ربع بهار و تابستان را در ۱۸۲ روز و ۱۵ ساعت طی می کند و این رأی بنابر مسامحه و عدم تدقیق است و رأی تحقیقی آنها رأی دیگری است که گفته شد و چون این مدت را هفته هفته طرح کنیم روزها تمام می‌شود و ساعات ۱۵ گانه باقی می‌ماند و چون ما از وقت تقوفه‌ی تشری به عقب بر گردیم و این ساعات را بشماریم به ساعت اول از شب چهارشنبه می‌رسیم و در یافتن تقوفات از این ساعت ابتدا می کنیم.

طایفه‌ای از یهود بر این گمانند که آفتاب در ساعت اول از شب چهار شنبه که حساب تقوفات از آن آغاز می‌شود و در اول حمل بود آفریده شده و آفتاب با ماه نه ساعت و ششصد و چهل و دو حلق از میلاد نیسن گذشته پس از آفریده شدن جمع گشت و سال خورشیدی هنگامی که در کمیت آن تدقیق نکنند سیصد و شصت و پنج روز و یك چهاریك روز است که چون آن را هفت هفت طرح کنیم یك روز و یك چهاریك روز باقی خواهد ماند که این مقدار زیاده هر تقوفه می‌باشد بر تقوفه‌ی مانند خود در سالی که در آن مقدم است و به همین سبب ما آن را برای سالهای باقیمانده می گیریم و چون در اول محزور شمسی از اول روز و یا از اول شب آغاز کنیم هنگامی که محزور تمام شد حساب بعینه عود می کند.

ما بر روی این حساب تقوفات یك محزور شمسی را از نزد خود حساب کردیم و چون سالهای ناقصه‌ی آدم را گرفته و محازیر شمسی کنیم و این

محاذیر را القا نمایم و باقی‌مانده را در سطر محزور داخل کنیم در مقابل آن دوری تقوفه‌ی نیسن را از اول شب یکشنبه آن سال ناقص بـا دیگر تقوفات سه گانه را که پس از آن است و ربع ساعتی را که این تقوفه در آن می‌باشد خواهد یافت و یهود رب ساعتی را که نزد آن ذکر می کنند آنرا طوالع طاعات می‌نامند و اگر ساعات از دوازده کمتر باشد تقوفه در شب است و اگر زیادتر باشد در روز است و باید که دوازه ساعت از آن کم کرد و باقیمانده مدتی است که از روز گذشته .

ابعاد تقوفات از شب یکشنبه

سطر محزور خورشیدی	ماههای تقوفات چهارگانه	ایام	ساعات	حلق	ارباب ساعاتی که تقوفات در آن اتفاق می‌افتد
اول	نیسن	د	یح	۰	شبتئی
	تمز	ه	ا	۵۴۰	شبتئی
	تشری	ه	ط	۰	صیدق
	طیبث	ه	یو	۵۴۰	صیدق
دوم	«	و	۰	«	ماذیم
	«	و	ز	«	ماذیم
	«	و	یه	«	حمّو
	«	و	کب	«	حمو
سوم	«	ه	و	«	نوغه
	«	ه	یح	«	نوغه
	«	ه	کا	«	کیخوحمو
	«	ا	د	«	کیخوحمو
چهارم	«	ا	یب	«	لفانه
	«	ا	یط	«	لفانه
	«	ب	ج	«	شبتئی
	«	ب	ی	«	شبتئی
پنجم	«	ب	یح	«	صیدق
	«	ج	ا	«	صیدق
	«	ج	ط	«	ماذیم
	«	ج	یو	«	ماذیم

ششم	نیسن	د	۰	۰	حمو
	تمز	د	ز	۵۴۰	حمو
	تشری	د	یه	۰	نوغه
	طیبث	د	کب	۵۴۰	نوغه
هفتم	«	۰	و	«	کیخوحمو
	«	۰	یج	«	کیخوحمو
	«	۰	کا	«	لفانه
	«	و	د	«	لفانه
هشتم	«	و	یب	«	شبثی
	«	و	یط	«	شبثی
	«	۰	ج	«	صیدق
	«	ه	ی	«	صیدق
نهم	«	ه	یح	«	ماذیم
	«	ا	ا	«	ماذیم
	«	ا	ط	«	حمو
	«	ا	یو	«	حمو
دهم	«	ب	۰	«	نوغه
	«	ب	ز	«	نوغه
	«	ب	یه	«	کیخوحمو
	«	ب	کب	«	کیخوحمو
یازدهم	«	ج	و	«	لفانه
	«	ج	یج	«	لفانه
	«	ج	کا	«	شبثی
	«	د	د	«	شبثی

دوازدهم	نیسن	د	یب	٥	صیدق
	تمز	د	یط	٥٤٠	صیدق
	تشری	ه	ج	٠	ماذیم
	طیبث	ه	ی	٥٤٠	ماذیم
سیزدهم	»	ه	یح	»	حمو
	»	و	ا	»	حمو
	»	و	ط	»	نوغه
	»	و	یو	»	نوغه
چهاردهم	»	ه	٠	»	کیخوحمو
	»	ه	ز	»	کیخوحمو
	»	ه	یه	»	لفانه
	»	ه	کب	»	لفانه
پانزدهم	»	ا	و	»	شبثی
	»	ا	یج	»	شبثی
	»	ا	کا	»	صیدق
	»	ب	د	»	صیدق
شانزدهم	»	ب	یب	»	ماذیم
	»	ب	یط	»	ماذیم
	»	ج	ج	»	حمو
	»	ج	ی	»	حمو
هفدهم	»	ج	یح	»	نوغه
	»	د	ا	»	نوغه
	»	د	ط	»	کیخوحمو
	»	د	یو	»	کیخوحمو

هجدهم	نیسن	ه	٠	٥	شبثی
	تمز	ه	ز	٥٤٠	شبتی
	تشری	ه	یه	٥	لفانه
	طیبث	ه	کب	٥٤٠	لفانه
نوزدهم	»	و	و	»	صیدق
	»	و	یج	»	صیدق
	»	و	کا	»	ماذیم
	»	ه	د	»	ماذیم
بیستم	»	ه	یب	»	حمو
	»	ه	یط	»	حمو
	»		ج	»	نوغه
	»	ا	ی	»	نوغه
بیست‌ویکم	»	ا	یح	»	کیخوحمو
	»	ب	ا	»	کیخوحمو
	»	ب	ط	»	لفانه
	»	ب	یو	»	لفانه
بیست‌ودوم	»	ج	٠	»	شبثی
	»	ج	ز	»	شبثی
	»	ج	یه	»	صیدق
	»	ج	کب	»	صیدق
بیست‌وسوم	»	د	و	»	ماذیم
	»	د	یج	»	ماذیم
	»	د	کا	»	حمو
	»	ه	د	»	حمو

بیست‌وچهارم	نیسن	ه	یب	۰	نوغه
	تمز	ه	یط	۵۴۰	نوغه
	تشری	و	ج	ه	کیخوحمو
	طیبث	و	ی	۵۴۰	کیخوحمو
بیست‌وپنجم	»	و	یح	»	لفانه
	»	ه	ا	»	لفانه
	»	ه	ط	»	شبثی
	»	ه	یو	»	شبثی
بیست‌وششم	»	ا	۰	»	صیدق
	»	ا	ز	»	صیدق
	»	ا	یه	»	ماذیم
	»	ا	کب	»	ماذیم
بیست‌وهفتم	»	ب	و	»	حمو
	»	ب	یج	»	حمو
	»	ب	کا	»	نوغه
	»	ج	د	»	نوغه
بیست‌وهشتم	»	ج	یب	»	کیخوحمو
	»	ج	یط	»	کیخوحمو
	»	د	ج	»	لفانه
	»	د	ی	»	لفانه

نامهای کواکبی را که در جدول تقوفات ثبت کردیم به عبرانی بود زیرا یهود همین نامها را بکار می بندند و البته هر امتی چون نیازمند به ذکر کواکب شد به لغت خود آنها را نام می برد وجدول زیر نامهای ستارگان را به لغات مختلفه ناطق است و کسی که در آن نظر کند نامهای عبری و غیرعبری کواکب را خواهد یافت .

تازی	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
رومی	قرونس	زاوس	اارس	ایلیوس	افرودیطی	هرمس	سیلینس
فارسی	کیوان	هرمزد	بهرام	مهر خورشید	ناهید	تیر	ماه
سریانی	کادن	بیل	نرغال	شمشا	استرابلتی	نفو	سهرا
عبرانی	شبثی	صیدق	ماذیم	حمو	نوغه	کیخوحمو	لفانه
هندی	سنسجر	برهسبتی	منکل	ادید	شرك	بد	سوم
خوارزمی	.	ریمژد	اریغز	اخیر	ناهیچ	چیری	ماه

اکنون که برای کواکب نامهای آنرا در زبانهای مختلفه ذکر کردم هرچند که از مورد بحث خارج است خوب است جدولی برای نامهای بروج در لغات گوناگون ترتیب دهم که تا اهل نجوم را مورد استفاده باشد و جدول این است .

عربی	رومی	فارسی	سریانی	عبرانی	هندی	خوارزمی
حمل كبش	قريوس	بره	امرا	طوله	ميش	ورن
ثور	طورس	گاو	تورا	شور	برش	غاو
جوزاء توءمان	دوديمو	دوپيكر	تامى	توميم	مثون	اذوبچركريك
سرطان	قرقانس	كرزنك	سرطان	سرطون	كركر	خرچنك
اسد	لاان	شير	اريا	ارى	سنك	سرغ
سنبله عذراء	برثانس	خوشه	شبلتا بتلتا	بثولو	كن	ووفيك
ميزان	زوغاس	ترازو	ماساثا	موزنائيم	تل	ترازك
عقرب	اسقربيس	كژدم	عقربا	عقروب	وشجك	درمچيك
قوس رامى	طلكسوطس	نيماسب	قشتا صلماربا	قيشت	دهن	ذنيك
جدى	اغوقروس	بهى	كذيا	كذى	مكر	ثارنيك
دلو	ادريخوس	دول	دولا	ديلو	كم	دور
حوت سمكه	اكثييس	ماهى	نونا	دوغ	مين	كيب

پیداکردن روزی‌راکه ازشهور سریانی آغاز تقوفه باشد خالی از اشکال نیست

باز به مطلب خود بر گردیم و گوییم : حساب و جداولی را که ما در پیش بیان کردیم بما می‌فهمانید که اول تقوفه در چه روز از ایام هفته است ولی روزی را که در ماه سریانی اول تقوفه می‌شد به مقداری غیرقابل اغماض از حقیقت دور بود .

مثال آن ـ چون تاریخ آدم را در اول تشری که میلاد آن روز یکشنبه غره اول ایلول ۱۳۱۱ اسکندری باشد بدست آوریم سالهای تام آدم ٤٧٥٩ سال خواهد بود که هشت محزور کبیر و بیست و شش محزور صغیر و نه سال تام می‌شود که شش سال از این نه سال بنابر حساب (بهز یجوح) بسیط و سه سال عبور می‌شود و چون هریك از بسیط و عبور را در ایام خود ضرب کنیم و ۱۷۳۸۲۰۰ روز و هفت ساعت و دویست و پنجاه و سه حلق می‌شود که فاصله‌ی میان اول سال از سالهای آدم و میلاد سالی باشد که برای مثال ذکر گشت .

نیز در پیش گفته شد که علمای یهود قبول نموده‌اند که تقوفه‌ی تشری که اعتدال خریفی باشد، در سال اول از تاریخ آدم پنج روز و یك ساعت پس از میلاد سال بود و چون این مقدار را از آنچه بدست آورده‌ایم کم کنیم باقیمانده‌ی فاصله‌ی میان تقوفه‌ی تشری و میلاد سال خواهدبود و چون این مقدار را بر ۳٦٥ روز و ربع روز تقسیم کنیم ٤٧٥٨ سال می‌شود باضافهٔ ۳۳٥ روز و سه ربع روز و تا

روز عت حلق

زمانی که سال شمسی تمام گردد وشب و روز معتدل شوند ۲۹/۱۱/۸۲۸ باقی‌خواهد ماند و چون این مقدار را برمیلاد سال خود، که یکشنبه باشد پس از گذشتن هفت ساعت دویست و پنجاه و سه حلق ، بیفزاییم به ساعت نهم از شب سه شنبه روز اول تشرین اول خواهیم رسید که از اعتدالی که از راه رصد بدست آمده چهارده روز متأخر است .

چون این مدت را که میان اول تقوفات و میلاد سال ما که (۱۷۳۸۱۹٥)

روز و ۲۵۳ حلق و شش ساعت است بدست آوردیم و در (۹۸۴۹۶) که آن اجزای تدقیقی روز است به عقیده یهود ، در سال خورشیدی ضرب کنیم ۱۷۲۲۸۰۳۰۵ و دو پنجم جزء بدست خواهد آمد و سپس آنرا قسمت کرده و علامات کبایس را ملاحظه می کنیم و جدول ماههای سریانی و رومی این است :

جدول اوایل ماههای سریانی و رومی

سطر محزور شمسی			ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح
طمریوس	تشرین اول	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا
نوامبریوس	تشرین ثانی	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز		ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د
دمبریوس	کانون اول	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و
ینواریوس	کانون ثانی	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب
فبراریوس	شباط	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه
مرطیوس	آذار	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه
افلیریوس	نیسان	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا
مائیوس	ایار	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج
یونیوس	حزیران	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و
یولیوس	تموز	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا
اغسطس	اب	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د
سطمبریوس	ایلول	ا	ب	د	ه	و	ز	ب	ج	د	ه	ز	ا	ب	ج	ه	و	ز	ا	ج	د	ه	و	ا	ب	ج	د	و	ز
کبائس سالها				ک				ک				ک				ک				ک				ک				ک	

طرز پیداکردن سالهای کبیسه در پاره‌ای از تواریخ

اگر همین مطلوب را در تاریخ اغسطس بخواهیم باید که سالیان تام آنرا بگیریم و ربع آنرا بر آن بیفزاییم و بر حاصل جمع عدد شش را اضافه کنیم و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و در نتیجه علامت آغاز توت بدست خواهد آمد سپس براین علامت برای ماههای دیگر بجهت هر شهر تامی که پیش ازمطلوب باشد عدد دو را بر آن بیفزاییم و باز مجموع را هفت هفت طرح کنیم وعلامت ماهی که مطلوب است بدست خواهد آمد.

کبیسه را در تاریخ اغسطس باید از اینراه شناخت که پیوسته برسالیان تام آن عدد یك را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگرچیزی باقی ماند سال ما کبیسه نیست و اگر باقی نیاورد کبیسه است.

اگر همین مطلوب را در تاریخ انطینس بخواهیم چهاریك آنرا بر سالهای تام آن می‌افزاییم و برمجموع عدد چهار و سه چهارم همین سالها را اضافه می کنیم و اعمال پیشین خود را از نو تکرار می کنیم و طریقه شناسایی کبیسه در این تاریخ این است که همواره برسالهای تام عدد سه را بیفزاییم و مجموع را چهارچهار طرح کنیم و اگر چیزی نماند سال کبیسه است و اگر چیزی ماند کبیسه نیست.

در تاریخ دقلطیانوس باید برسالهای تام آن چهاریك آنرا افزود و برمجموع همواره عدد چهار و چهاریك آنرا اضافه کرد و همان کارهایی را که در پیش می کردیم در اینجا نیز از نو بنماییم و در معرفت اوایل ماهها آنچه را که درتاریخ اسکندر بنا برمذهب روم انجام دادیم در همین‌جا تکرار کرد و در این تاریخ کبیسه را باید از این راه شناخت که همواره بر سالهای تام عدد دو را افزود و مجموع را چهارچهار طرح کرد و اگر چیزی باقی نیاورد سال کبیسه است و اگر باقی ما کبیسه نیست.

در تاریخ هجری اگر شناسایی آغاز سالها و ماهها را بحساب تواریخ خواسته باشیم باید سالهای تامه هجری را گرفت و در سه جا قرار داد و یکی را در ۳۵۴

روز و دیگری را در بیست و دو دقیقه و سومی را دریك ثانیه ضرب کرد و بر دقایق همواره سی و چهار دقیقه افزود سپس هریك از این حاصل ضربها را بچیزی که قابل رفع است نمود و اگر دقایق بیشتر از پانزده باشد آنرا یك ساعت دانست و اگر کمتر باشد بکلی از آن صرفنظر کرد و مجموع حاصله روزهایی است که از سال اول هجری تا اول این سال گذشته و بر آن عدد پنج را افزود و هفت هفت طرح کرد آنچه کمتر از هفته ماند علامت محرم است و اگر ماهی دیگر را خواسته باشیم برای شهور تامه‌ای که از مطلوب ما گذشته باشد برای یك ماه دو روز و برای یك ماه دیگر یك روز منظور می‌داریم و مجموع را بر علامت محرم افزوده و همه این مبلغ را هفت هفت طرح می کنیم و در نتیجه علامت این ماه برحسب تواریخی که از مسیر اوسط بدست آمده است باقی می‌ماند.

اما در رؤیت هلال که چه روزی روی خواهد دادکاری است که بسیار دشوار است و به جداول بسیاری برای دانستن این کار نیازمندی است و بآن اندازه که در زیج محمد بن جابر بتانی و زیج حبش حاسب است برای جویندگان کفایت می کند و به این دوجا رجوع شود.

بیان حساب اسماعیلیه که برای پیدا کردن اول رمضان ساخته‌اند و گمان کرده‌اند که یکی از اسرار نبوت است

بهمین طریق که گفته شد فرقه‌ای که مدعی هستند از بواطن باخبرند و تشیع آل عصمت را انتحال کرده‌اند حسابی ساخته که بزعم ایشان این حساب یکی از اسرار نبوت است و آن این است.

هروقت خواستیم اول رمضان را بدانیم که چه روزی است سالهای تام هجرت را می گیریم[1] و در چهار ضرب می کنیم و به حاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالها را می افزاییم. و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو

۱ــ سال تام یعنی سالی که تمام گشته مانند سال گذشته نسبت به امسال و سال ناقص یعنی سالی که هنوز تمام نگشته و ما در او هستیم مانند سال فعلی.

باقیمانده و یا هردو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد . سپس باید به حاصل جمع عدد چهار را افزود و مابقی را هفت هفت طرح کرد هرچه کمتر از یك هفته ماند علامت غره شهر رمضان است.

این حساب بر گفته‌های سابق ما مبتنی است که سال قمری ۳۵۴ روز است و چون هفت هفت طرح شود چهار باقی میماند . و چون سالهای هجرت را در چهار ضرب کنیم مثل این است که ایام هرسالی را هفت هفت طرح کرده باقیمانده آنرا نگاهداشته‌اند وچون پنج یك سالهای عرب و شش یك آنرا بگیریم مثل‌این‌میماند که از هریك از این سالها پنج یك و شش یك روز را گرفته‌ایم و این کار ما را از ضرب سالها در پنج یك و شش یك روز و قسمت آن براین دومخرج کفایت می کند. و چون همهٔ این اعداد را هفت هفت طرح کنیم و باقیمانده را از روز جمعه‌ای که اول هجرت است بشماریم بـه علامت محرم میرسیم و چون عدد شش را هم بر آن بیفزاییم ومجموع را از روز یکشنبه بشماریم هردو بیك مقصود می‌رسد وازاین‌جهت این گروه چهار را زیاد کرده‌اند که شخصی برای یك ماه دو روز و برای یك ماه یك روز بگیرد آنچه بدست او آمده تـا آغاز ماه رمضان پنج می‌شود و چون این پنج را بر علامت محرم بیفزاید بعلامت شهر رمضان میرسد وحال اینکه باید برای خود محرم هم عدد شش را زیاد نمود. پس رویهمرفته این عدد یازده می‌شود وچون هفت‌تای از آن انداخته شود چهار باقی می‌ماند و این مقدار باقیمانده از مجموع زیادتین است[1].

۱ــ چون حسابـی را که اسماعیلیه ساخته‌اند تحلیل کنیم خواهیم دید که به چهار جزء منحل میگردد .

جزء اول آن است که باید سالهای تام هجرت را در چهار ضرب کرد .

جزء دوم آن است که باید به حاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالیان را افزود و اگر در این تقسیم باقیمانده‌ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو باقیمانده و یا هردو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد .

جزء سوم آن است که باید به حاصل جمع چهار افزود .

جزء چهارم آن است که باید مابقی‌را هفت هفت طرح کرد و آنچه کمتر از یك هفته ماند علامت شهر رمضان است .

بدین جهت حسابی که از روز جمعه ملقی شده و حسابی را که ما قبلا بیان کردیم یعنی از روز پنجشنبه باهم متفق می‌شوند که سی و چهار دقیقه در اینجا یك روز حساب می‌شود با آنکه در آن حساب ملاحظه نمی‌شود.

بیان جدولی که اسماعیلیه برای رؤیت هلال ساخته‌اند و اینکه عمل مزبور یك سرقت علمی از زیج حبش حاسب است

بازگشت اصحاب رای مستحدثی دراین‌مذهب که در خوارزم معروف به بغدادی است بدین حساب و مانندهای آن است و از این جهت این رأی به بغدادی معروف شد که به داعی ایشان که شیخی است و در بغداد سکنی دارد منصوب است.

من برخی از روسای این دسته را دیدم که جدول مجردی را که حبش[1] در زیج خود برای تصحیح تاریخی که درحساب کواکب مستعمل‌است گرفته و برهریك از آن که علامت محرم باشد به علتی که در پیش ذکر کردیم پنج را افزوده[2] و صورت جدول‌را تغییر داده و استقامتی‌را که در آن جدول‌است به انحنا مبدل کرده و جدول را مانند ماری که بخود پیچیده گردانیده چنانکه برخی از اهل طبرستان همان جدول را دایره‌ای ساخته که عدد در آن در هنگام استقامت به مبداء خود برمی گردد[3] سپس در پیروی اسماعیلیه کتابی تألیف کرده که در آن کتاب بر جویند گان هلال از راه رؤیت و دیدار، طعن زده و ایشان را دشنام داده و اینطور

۱- جدول مجرد یعنی حسابها و دلایل ریاضی‌آن را حذف نموده و تنها نتیجه عمل را نوشته است.

۲- یعنی مقصود از جدولی‌که حبش ساخته شناسایی اول سال است که محرم باشد نه شناسایی رمضان و این شخص‌که از اهل طبرستان است چون مقصودش اول رمضان است بدین سبب عدد پنج را برآن افزوده.

۳- یعنی وقتی‌که در این جدول عدد تمام شود باز باید از سر گرفته شود و درهر دویست و ده سالی عدد تمام می‌شود و سبب اینکه به دویست و ده که رسید عدد تمام می‌شود این است‌که چون ۷ را که عدد هفته است در عدد سی‌که در پیش‌گفتیم در هر سی سال بمناسبت اینکه سال عربی یازده روز کبیسه می‌شود، ضرب کنیم دویست و ده خواهد شد.

سرزنش کرده که یهود و نصاری از طلب هلال برای روزی خود و اوایل شهور بیاری جداولی که ساخته‌اند بی نیاز هستند ولی مسلمانان به احوالی مشتبه مشغول و سرگرم شده‌اند .

اگر این نویسنده از موضع جدول مجرد از زیج حبش تجاوز می کرد و از اعمال اصحاب هیئت در رؤیت هلال آگاهی می‌یافت و از کیفیات آن واقف می‌شد و حقایق امر یهود و نصاری را هم می‌دانست آن وقت تصدیق می نمود که آن راهی را که یهود و نصاری رفته‌اند بعینه همین شبهه‌ها و اشکالات در آن موجود است .

هر کس که از گفته‌های سابق ما آگاه شده باشد این مسئله را که اجماعی و محل اتفاق علماء هیئت است خواهد دانست که مقادیر مفروضه در اواخر اعمال رؤیت هلال ابعادی است که به تجربه نمی‌شود بر آن واقف شد و مناظر را احوالی است هندسی که بدان سبب محسوس بصری در بزرگی و کوچکی تفاوت می کند و هنگامی که شخص در احوال فلکی از روی انصاف تأمل کند نمی‌تواند بطور قطع حکم نماید که آیا رؤیت هلال کدام وقت واجب خواهد شد و کدام وقت ممتنع ، بویژه وقتی که ماه در نهایت این بعد مفروض واقع شود و شکل لولب که از جدول مجرد نقل شد این است (در صفحهٔ جداگانه)

با آنکه در جدول مجردی که حکیم حبش در زیج خود که معروف بممتحن است قرار داده و این شخص مذکور بر آنچه در لولب است در برخی مواضع عدد پنج را افزوده که حبش در اینجایها کسور را بصحاح جبران می‌نموده و شخص نامبرده باین نکته توجه نیافته وحبش در جداول اوساط نیز برای اینکه بغلط نیفتد نیز این نکته را مراعات کرده و هر کسی بخواهد بصحت آنچه ما گفتیم اطمینان نماید میان این لولب که بعینه همان جدول مجرد است که فقط یك پنج‌تایی بر آن برای آنکه برای رمضان باشد افزوده‌شده ومیان جدول مصححی که ما برای علامت محرم حساب کردیم و کسوری که با اعداد صحاح بود ثابت کردیم که در زیر چشم بیاید و بطور عیان درك گردد تا در نتیجه برای فهم مسایل دیگری نیز کمك باشد بسنجد و شخصی که خواهد چنین کاری را انجام دهد باید از سالهای هجرت با سال ناقصه ۲۱۰ اسقاط کند اگر زیادتر باشد و باقیمانده را در سطر عدد بیاورد و در ازاء آن ایام و دقایق را بگیرد و بردقایق همواره پنج روز و ۳٤ دقیقه زیادتر کند وآنچه از آن را که بروزها قابل رفع است در این کار کوتاهی نکند و هفت‌تای از آن را القا کند اگر در آن باشد در نتیجه علامت اول محرم جمع می‌شود وچون پنج را بر آن بیفزاییم علامت رمضان حاصل می‌شود وباید جدول‌را با شکل لوله‌ای که در کتاب است مقایسه نمود زیرا در برخی مواضع اختلاف موجود است بدین سبب که دقایق که بشصت نرسیده بیك روز جبران شده و بطور عیان آشکار می‌شود که چرا برای(۲۱۰) سال این‌جدول ترکیب شده نه برای کمتر ونه زیادتر از آن.

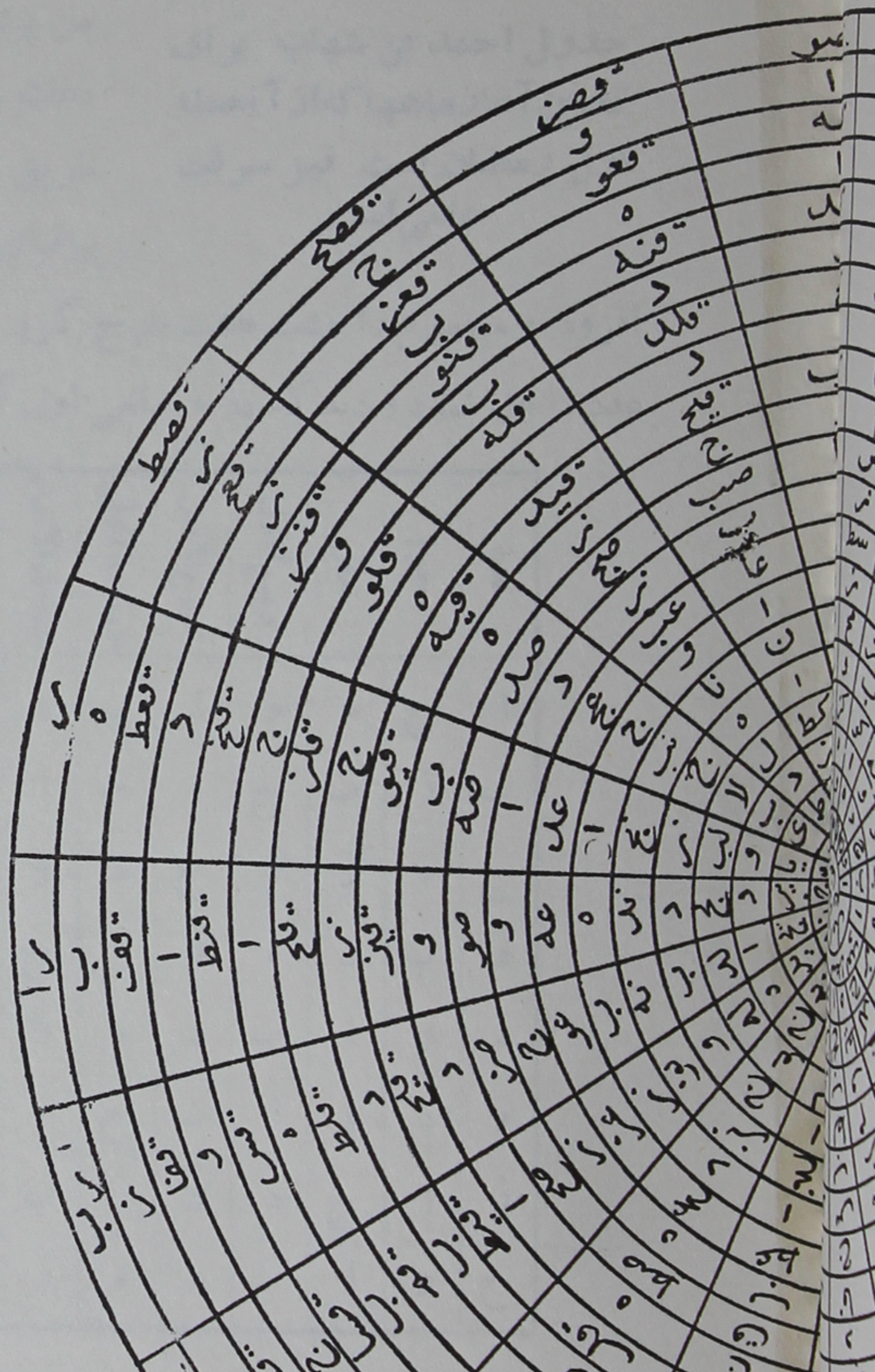
جدول مصحح این است

سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق	سطر عدد	ایام	دقائق
ا	د	کب	لا	ب	کب	سا	.	کب	صا	ه	کب	قکا	ج	کب	قنا	ا	کب	قفا	و	کب
ب	ا	مد	لب	و	مد	سب	د	مد	صب	ب	مد	قکب	.	مد	قنب	ه	مد	قفب	ج	مد
ج	و	و	لج	د	و	سج	ب	و	صج	.	و	قکج	ه	و	قنج	ج	و	قفج	ا	و
د	ج	کح	لد	ا	کح	سد	و	کح	صد	د	کح	قکد	ب	کح	قند	.	کح	قفد	ه	کح
ه	.	ن	له	ه	ن	سه	ج	ن	صه	ا	ن	قکه	و	ن	قنه	د	ن	قفه	ب	ن
و	ه	یب	لو	ج	یب	سو	ا	یب	صو	و	یب	قکو	د	یب	قنو	ب	یب	قفو	.	یب
ز	ب	لد	لز		لد	سز	ه	لد	صز	ج	لد	قکز	ا	لد	قنز	و	لد	قفز	د	لد
ح	و	نو	لح	د	نو	سح	ب	نو	صح	.	نو	قکح	ه	نو	قنح	ج	نو	قفح	ا	نو
ط	د	یح	لط	ب	یح	سط	.	یح	صط	ه	یح	قکط	ج	یح	قنط	ا	یح	قفط	و	یح
ی	ا	م	م	و	م	ع	د	م	ق	ب	م	قل	.	م	قس	ه	م	قص	ج	م
یا	و	ب	ما	د	ب	عا	ب	ب	قا	.	ب	قلا	ه	ب	قسا	ج	ب	قصا	ا	ب
یب	ج	کد	مب	ا	کد	عب	و	کد	قب	د	کد	قلب	ب	کد	قسب	.	کد	قصب	ه	کد
یج	.	مو	مج	ه	مو	عج	ج	مو	قج	ا	مو	قلج	و	مو	قسج	د	مو	قصج	ب	مو
ید	ه	ح	مد	ج	ح	عد	ا	ح	قد	و	ح	قلد	د	ح	قسد	ب	ح	قصد	.	ح

يه	ب	ل	مه	٠	ل	عه	ه	له	قه	ج	ل	قله	ا	ل	قسه	و	ل	قصه	د	ل
يو	و	نب	مو	د	نب	عو	ب	نب	قو	٠	نب	قلو	ه	نب	قسو	ج	نب	قصو	ا	نب
يز	د	يد	مز	ب	يد	عز	٠	يد	قز	ه	يد	قلز	ج	يد	قسز	ا	يد	قصز	و	يد
يح	ا	لو	مح	و	لو	عح	د	لو	قح	ب	لو	قلح	٠	لو	قسح	ه	لو	قصح	ج	لو
يط	ه	نح	مط	ج	نح	عط	ا	نح	قط	و	نح	قلط	د	نح	قسط	ب	نح	قصط	٠	نح
ك	ج	ك	ن	ا	ك	ف	و	ك	قى	د	ك	قم	ب	ك	قع	٠	ك	ر	ه	ك
كا	٠	مب	نا	ه	مب	فا	ج	مب	قيا	ا	مب	قما	و	مب	قعا	د	مب	را	ب	مب
كب	ه	د	نب	ج	د	فب	ا	د	قيب	و	د	قمب	د	د	قعب	ب	د	رب	٠	د
كج	ب	كو	نج	٠	كو	فج	ه	كو	قيج	ج	كو	قمج	ا	كو	قعج	و	كو	رج	د	كو
كد	و	مح	ند	د	مح	فد	ب	مح	قيد	٠	مح	قمد	ه	مح	قعد	ج	مح	رد	ا	مح
كه	د	ى	نه	ب	ى	فه	٠	ى	قيه	ه	ى	قمه	ج	ى	قعه	ا	ى	ره	و	ى
كو	ا	لب	نو	و	لب	فو	د	لب	قيو	ب	لب	قمو	٠	لب	قعو	ه	لب	رو	ج	لب
كز	ه	ند	نز	ج	ند	فز	ا	ند	قيز	و	ند	قمز	د	ند	قعز	ب	ند	رز	٠	ند
كح	ج	يو	نح	ا	يو	فح	و	يو	قيح	د	يو	قمح	ب	يو	قعح	٠	يو	رح	ه	يو
كط	٠	لح	نط	ه	لح	فط	ج	لح	قيط	ا	لح	قمط	و	لح	قعط	د	لح	رط	ب	لح
ل	ه		س	ج	٠	ص	ا	٠	قك	و	٠	قن	د	٠	قف	ب	٠	ري	٠	٠

شكل لولب منقول از عالم طبرستان





جدول احمد بن شهاب برای تعیین آغاز ماهها که از آنجمله اول رمضان است نیز سرقت علمی است

من پیش احمد بن محمد بن شهاب که یکی از دعات بزرگ ایشان بود جدولی یافتم و او طریق بکار بردن آنرا بمن آموخت که باید سالهای تام هجری را گرفت و بر آن چهار افزود و مجموع را هشت هشت طرح کرد و هر اندازه کمتر ماند آنرا در سطر عدد داخل نمود و دید که در هرماهی اول آن چه روز است و جدول این است .

عدد	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاولی	جمادی الاخره	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه
ا	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و
ب	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج
ج	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا
د	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه
ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب
و	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز
ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د
ح	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب

این جدول نیز از جدول مجرد حبش استخراج شده و هر کس که به دور هشت‌تایی که در این جدول بآن عمل شده نظر کند خواهد دید که آغاز سالها بهمان روزی که از هفته بوده برمی‌گردد و چهار دقیقه کسور آن کمتر می‌شود و این جدول باجدول مجرد که تصحیح شده مخالفت ندارد مگر اینکه زمان طولانی شود آنوقت اضطراب فاحشی در آن پیدا می‌شود و این داعی مدلس و مردم فریب می گفت که جدول مذکور را حضرت جعفر بن محمد صادق ساخته که

چون آنجناب دیـد مردم در آغاز رمضان در شك و اختلاف افتاده‌اند فرمود: بخداوندی که محمد را به پیامری فرستاد سوگند یاد می کنم که محمد از امت خود مفارقت نجست تـا اینکه آنچه در دنیا بـوده و خواهد شد بما بیاموخت و کمترین ایـن علوم علم روزه است که در هرسال در چه روزی واقع می‌شود و فرمود که هیچگاه شعبان تمام نمی‌شود و رمضان هم هیچوقت از سی روز کمتر نمی باشد.

این داعی ستمکار بر چنین سیدی عالم که افضل اشراف و اعلم امامان است (صلوات‌الله علی ذکرهم) افتراء زده چه، امری را بدو نسبت داده که در دین جد او نیست و برضد آن برهان قائم است و این امام زاهد و پارسا بالاتر از آن است که دامنش به گفته‌های امثال ایـن داعی و به نسبت‌های اسماعیلیه آلوده گردد.

دو راه برای بدست‌آوردن روز آغاز سال هجری که از کتاب مدخل کبیر ابوجعفر خازن نقل شده

از برای دانستن علامت محرم دو راه است و ابوجعفر خازن در مدخل کبیر که بعلم نجوم نوشته ذکر کرده:

یکی این است که از برای هر سی‌سال تامی که از هجرت گذشته پنج روز بگیریم و آنچه که کمتر از سی ماند برای هرده سالی یك روز و دو سوم روز یعنی شانزده ساعت و آنچه از ده سال کمتر است برای هر پنج سالی از آن بیست ساعت و برای هرسالی تام چهار روز وهشت ساعت وچهار پنجم ساعت و برمجموع یـا اینکه پنج روز بیفزاییم و یا اینکه دو روز از آن کم کنیم وحاصل‌را هفت‌هفت طرح کنیم‌سپس ازاینکار روزی که باقی‌ماند علامت محرم است.

این کار را که ابوجعفر خازن پیشنهاد کرده صحیح است وبهمان طریقه سابقه که ذکر شد راجع است و اینکه از ایـام و کسور کـه برای شماره سالها کنار می گذاریم علت این است که این کسور باقی همین عدد است که مبدل بایام شده و

هفت هفت طرح گشته و در جدول مصحح این مطلب آشکار است و از این جهت به مجموع عدد پنج را می‌افزاییم که مبدأ آن از روز یکشنبه بود چنانکه این مسئله را هم در پیش گفتیم وچون ما هفت هفت طرح می کنیم چه عدد پنج افزوده شود چه پنج از هفت کم شود هردو مساوی خواهد بود و این کار لازم است و در غیر از محرم برای اصل سال به جهت هرماه فردی دو روز و برای هر ماهی که زوج است یك روز باید برعدد افزود ومجموع را هفت هفت طرح کنیم وآنچه باقی‌ماند اول آن ماه است.

طریقه‌ی دوم را که ابوجعفر ذکر کرده این است که نصف سالهای تام را اگر زوج باشد می گیریم و اگر فرد باشد یك عدد از آن کم می کنیم وچهار روز و بیست و دو دقیقه برای آن محفوظ می‌داریم و نصف دیگر باقیمانده سالها را هم می گیریم و در دو موضع این اعداد را می گذاریم و یکی از آن دو را در سه ضرب می کنیم و برچهار تقسیم می‌نماییم و خارج قسمت ایام می‌شود و دیگری را درهشت ضرب می کنیم ومجموع را باضافه پنج براین ایام می‌افزاییم سپس ازجمله اعداد به اندازه شماره نصف سالها دقایق ایام را کم می کنیم و آنچه را که سابقاً محفوظ داشته بودیم اگر سالها فرد باشد برآن اضافه می کنیم و اگر کسری ماند درصورتی که بیشتر از سی دقیقه باشد آنرا یك ساعت محسوب نموده و اگر کمتر باشد صرفنظر می کنیم سپس مجموع را هفت هفت طرح کرده آنچه باقی ماند علامت محرم است.

این کار نیز صحیح است و مبتنی براحوال مذکور است زیرا آنچه را که ما داشته‌ایم حصه سالهایی است که پس از هفت هفت طرح شدن باقیمانده و چون نصف سالهای باقیه را در هشت ضرب کنیم مثل این است که همه آنها را در چهار ضرب کرده‌ایم که ایام صحاح باقیمانده از سالهای قمری باشد پس از آنکه هفت

هفت طرح شده و برای ابوجعفر باقی‌ماند که بجهت هر سال سدس وخمس یك روز را بگیرد وچون زیادتی سه ربع نصف هر عددی برمجموع خمس وسدس آن بواحد مثل نسبت نصف این‌عدد است به شصت بنابراین چون ابوجعفر نصف عدد سالها را درسه ضرب کند و برچهار تقسیم نماید سه ربع همه عدد را گرفته واین مقدار بر پنج یك و شش یك جمیع سالیان باندازه نسبت نصف این سالها بشصت زائد است وچون با این میزان اجزای شصت گانه ساعت را که دقایق باشد حساب کند و از مجموع کم نماید پنج یك و شش یك سالها را بدست آورده و بقیه اعمال مطابق قواعدی است که در پیش گفته شد .

طرز شناسایی اول سالهای یزدگردی و چند نوع سال دیگر

هر گاه بخواهیم آغاز سالی‌ازسالهای یزدگردی را بشناسیم باید سالهای تام آنرا گرفت و عدد سه را بر آن افزود ومجموع را هفت هفت طرح کرد ودرنتیجه علامت آغاز فروردین بدست خواهد آمد و اگر ماهی دیگر غیراز فروردین را بخواهیم برای سالهای تامی که از آن تاریخ گذشته بغیر از آبان ماه که نباید برای آن چیزی گرفت ، برای هرماهی دو روز می گیریم و برروزی که آغاز فروردین است میافزاییم و مجمموع را هفت هفت طرح می کنیم وآنچه باقی ماند علامت آغاز آن ماهی است که مطلوب ما بود .

در تاریخ مجوس که از هنگام کشته شدن یزدگرد آغاز شده باید برسالهای تام آن همواره عدد پنج را بیفزود و اعمال سابقه خود را تکرار کرد اگر ماههای فارسی را در آن بکار برده باشیم .

اگر ماههای اهل سغد و یا خوارزم را بکار بسته باشیم همواره برسالهای تام عدد سه را می‌افزاییم و مجموع را هفت هفت طرح کرده و در نتیجه علامت آغاز نوسرد و یا ناوسارجی بدست خواهد آمد سپس برای هرماهی که منقضی شده بر

علامت نوسرد دو روز می‌افزاییم و بعلامت آن ماه خواهم رسید .

اگر بخواهیم کبیسه‌ای را که فارسیان پیش از زوال استقلال خود بکار می‌بستند بشناسیم سالهای فارسی را از آغاز زوال سلطنت یزدگرد که مبنای تاریخ زردشتیان است می گیریم و بعلتی که در صدر دفتر گفته شد عدد هفتاد را بر آن می‌افزاییم و مجموع را برصد و بیست تقسیم می کنیم خارج قسمت عدد ماههای کبیسه است که از موقع اهمال آن بدست می‌آید سپس از مجموع تاریخ مطابق شماره ماههای کبیسه کم می کنیم و اگر سالها تمام شد و باقیمانده نیاورد سال تقریباً کبیسه است برای اضطراب تواریخ اگر باقی آورد کبیسه نیست سپس آنچه از ماههای کبیسه بدست شده آنرا بر آغاز سال خود میافزاییم وعید روز را به‌جایی که سزاوار است قرار می‌دهیم و نوروز در موضعی که اتفاق افتاد همان است که ساسانیان بکار می‌بستند و مطابق زیجهای ایشان در آنوقت در انقلاب صیفی بوده است .

اما در تاریخ معتضد شناسایی علامت فروردین ماه باین طریق است که ربع آنرا برسالهای تام آن می‌افزاییم و همواره بر مجموع یك چهار و یك چهار یك افزوده و مجموع را هفت طرح می کنیم و در نتیجه علامت فروردین مـاه بدست خواهد آمد .

چون اول سال بدست آمد و بخواهیم که آغاز دیگر ماههارا بشناسیم برای هرمـاهی که پیش از مـاه مطلوب ما گذشته باشد ، دو روز می‌افزاییم بغیر از آبانماه که در سال کبیسه برای آن یك روز ملاحظه می‌شود و در سالهای غیر کبیسه هیچ. سپس مجموع را هفت هفت طرح می کنیم علامت آغاز آنماه بدست خواهد آمد .

طریقه شناسایی کبیسه درسالهای معتضدی بدینطرین است که سالیان تام آن‌را

چهار چهار طرح کرده و ببقیه نظر می کنیم چنانچه چیزی باقی نماند سال کبیسه است و اگر باقی ماند کبیسه نیست .

گمان می کنم این مبحث که بطول انجامید خوانندگان کتاب را کافی باشد والحمدلله حمده حمداً کثیرا .

فصل هشتم

در تواریخ کسانی است که پیمبری را بخود بستند (متنبئین) و اممی که فریب ایشان را خورده‌اند

میان انبیا و ملوك جماعتی از متنبّئین ظاهر شدند که کتاب از شمار آنان قاصر است. برخی هلاك شدند بدون آنکه کسی از آنان پیروی کند و جز نامی در صفحه روزگار نگذاشته. برخی دیگر را امتی متابعت کردند و قوانین ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند؛ و این امم تاریخ ایشان را ذکر می کنند. پس ما باید که تواریخ مشهورترین ایشان را ذکر کنیم.

نخستین شخصی که ازاین دسته ذکرمی‌شود بوذاسف است[1] که چون یك سال از پادشاهی تهمورث گذشت در هند ظاهر شد و کتابی بپاری بیاورد و بملت صابئین دعوت کرد و خلقی زیاد او را پیروی کردند.

پرستندگان وستارگان و ماه و خورشید کدامند؟

پادشاهان پیشدادی و برخی از کیان که بلخ را جایگاه خود قرار داده بودند نیرین و کواکب و کلیات عناصر را تا زمان پیدایش زردشت، در سال سی‌ام از سلطنت

۱ــ بوذاسف همان بودای معروف‌است ولی بقیه عبارت سراپا نادرست‌است وبااطلاع کامل بیرونی از براهمه، از بودا کاملا بی‌خبربوده فقط درکتاب الهند یکجا گفته (صاحب البدالمحمرة) وکلمه بت فارسی همان بد و بوداست.

گشتاسب ، تقدیس می کردند .

باقیمانده‌های ایـن طایفه در حران سکنی دارنـد و بدیشان حرانیه گفته می‌شود و این اسم منسوب به موضع و مسکن ایشان است و برخی گفته‌اند که این نام منسوب به هاران بن ترح می باشد که برادر ابراهیم است و او از دیگر رؤسای ایشان در دین پابرجاتر و متمسك‌تر بود و از ایـن قوم ابن سنکلای نصرانی در کتابی که نقض نحله ایشان را نموده است و پراز دروغ و اباطیل کرده چنین نقل می کند که ابراهیم از جمله هم کیشان این گروه بود ولی از این مسلك خارج شد زیرا که در قلفه او برصی پیدا شد و هر کسی که این مرض را بگیرد نجس است و ایشان با او مخالطه وآمیزش نمی کنند پس بدین‌سبب ابراهیم قلفه خود را برید یعنی ختنه کرد سپس داخل یکی از بیوت اصنام گردید آوازی شنید که بت با او می گفت ای ابراهیم تو از نزد ما بـا یك عیب خارج شدی و اکنون با دو عیب باز گشتی بیرون شو و دوباره بدین مکان مراجعت مکن. پس ابراهیم درخشم شده بتان را در هم شکست و از زمره صابئین خارج گشت سپس از کرده پشیمان شد و خواست بنابرعادتی که ایشان در ذبح اولاد داشتند پسرخود را برای ستاره مشتری ذبح کند پس از اینکه کوکب مشتری صدق‌انابت اورا دانست پسرش‌را به‌یك قوچ فدا گرفت .

عبدالمسیح بن اسحق کندی در جوابی که از کتاب عبدالله بن اسمعیل هاشمی نوشته اینطور نقل می کند که این دسته به ذبح بشر معروف‌اند لیکن امروز ایشان را آشکارا میسر نمی‌شود .

ما از ایشان بیش از این نمی‌دانیم که مردمی هستند که خداوند را یگانه می‌دانند و از قبایح تنزیه می کنند و او را به سلوب متصف می کنند نه به ایجاب مثل اینکه می گویند محدود نمی‌شود و دیـده نمی گردد و ستم نمی کند و جور نمی‌نماید و حق تعالی را به اسماء حسنی می‌خوانند ولی بطریق مجاز زیرا که نزد

آنها صفتی حقیقتاً وجود ندارد[1] و تدبیر عالم را بفلك و اجرام آن نسبت می‌دهند و به حیات و نطق و سمع و بصر افلاك قائلند و انوار را تنظیم می‌نمایند و از آثار ایشان قبه‌ای است که در بالای محراب جامع دمشق است که درایامی که یونانیان و روم بردین آنها بودند نمازخانه ایشان بود بعد بدست یهود افتاد و از برای خود کنیسه گردانیدند سپس نصاری بر آنها غلبه یافتند واز برای خویش کلیسا گردانیدند تا آنکه زمان اسلام شد و مسلمانان آن مکان را مسجد کردند .

از برای صابئین هیاکل و اصنام به اسماء شمس با اشکال معلومه بوده چنانکه ابومعشر بلخی در کتابش که به بیوت عبادات موسوم است ذکر کرده مثل هیکل بعلبك که از برای صنم شمس بوده و هیکل حرّان[2] که منسوب به قمر بوده و بنایش به صورت طیلسان است و در نزدیکی آن قریهٔ ایست که سلمسین نام دارد و نام قدیم آن صنم‌سین بوده یعنی صنم قمر و قریه دیگری که ترع‌عوزای موسوم است یعنی در زهره و می گویند که کعبه و بتهای کعبه از ایشان بوده و پرستندگان این اصنام هم از زمره صابئین بوده‌اند و بت (لات) باسم زحل بوده و (عزی) باسم زهره و از برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان‌اند مانند هرمس مصری ، آغاثاذیمون ، والیس ، فیثاغورث، باماسوار جد مادری افلاطون و امثال آنها و بعضی از ایشان برخود ماهی‌را حرام کرده و جوجه را حرام نموده زیرا همیشه درحال تب‌است و سیر را نیز حرام کرده چون دردسر می آورد وخون یا منی را که قوام جهان از او است می‌سوزانند و باقلا را نیز حرام نموده چون دهن را غلیظ و فاسد می کند و این گیاه در اول امر در جمجمه انسان سبز شده .

۱ــ این مبحث نزد اشاعره و معتزله مقامی در بحث دارد که آیا صفات در ذات خداوند حقیقتاً موجودند یا نه وکتب کلام متکفل این گفتگوهای خارج از عقل بشری است و فرقه‌ی صفاتیه از اینجا ناشی شده .

۲ــ توئی خاقانیا طفلی که استاد تو دین بهتر
چه جای زند واستایست یا زردشت وحرانش

چنانکه در شرح حال زردشت خواهید دید او به حران رفت و آمد می کرده .

از برای این طایفه سه نماز واجب است : نخست هنگام طلوع شمس هشت رکعت ، دوم قبل از زوال شمس از وسط‌السماء پنج رکعت ، سوم هنگام غـروب آفتاب پنج رکعت و در هر رکعت از نمازشان سه سجده است و در ساعت دوم روز یك نماز نافله می‌خوانند و یکی دیگر را در ساعت نه روز و سومی را در ساعت سوم از شب و از برای نماز طهارت و وضوء بجا می‌آورند و از جنابت هم غسل می کنند ولی ختنه نمی‌نمایند چون چنین گمان کرده‌اند که بدین‌امر مأمور نشده‌اند و اکثر احکام ایشان در مناکح و حدود مثل احکام مسلمین است و در تنجس ازمس موتی و امثال این امر شبیه به تورات و از برای این قوم قربانیهایی است که به کواکب و اصنام و هیاکل آنهـا متعلق است و ذبایحی هم دارند که کهنه ایشان و آنان که فریبشان داده‌اند متولی آن هستند وبعضی‌ازاین‌جماعت بوداسف را هرمس می‌دانند و گفته شده که صابئین حقیقی آنهایی هستند که در بابل از جمله اسباطی که کورش و ارطخشاست به بیت‌المقدس حرکت دادند بازماندند و بیشترشان در واسط وسواد عراق در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله ساکن‌اند و خود را بـا نوش‌بن شیث نسبت می‌دهند وبا حرّانیه مخالفند و مذاهب ایشان را عیب می کنند و جز دراشیاء معدودی با ایشان موافق نیستند حتی اینکه در نمازشان به قطب شمال متوجه‌اند و و حرانیه به جنوبی. گمان می کنم که مانوی ها نیز بااین قطب توجه کنند زیرا این قطب نزد ایشان وسط قبة‌السماء است و رفیع‌ترین موضعی‌در آن، ولیك صاحب کتاب الباء که از مانویه و دعات ایشان است اهل ادیان ثلثه را درعداد اموری که برایشان عیب می گیرد یکی‌این‌است که به سمت خاصی توجه می کنند ومی‌خواهد براین امر اشاره کند که شخصی که برای خدا نماز می‌خواند از توجه بقبله خاصی بی‌نیاز است[1] .

۱ــ قرآن هم‌می گوید اینما تولوفثم‌وجه‌الله،هر کجا وهرسو بگردید روی‌خداآنجاست و مقصود ازتوجه بجهتی، خدا را ذیجهت دانستن نیست واین‌آیه برخلاف عقیده حاج‌میرزا حسن‌یمازندرانی ناسخ آیه فولوا وجوهکم شطرالمسجدالحرام نیست زیرا یکی از این دو آیه احاطه ذاتی را می‌خواهد بما بفهماند و یکی دیگر حکم تکلیفی را .

(از افادات سید اسدالله خارقانی)

برخی از اهل کتاب براین گمانند کـه متو شالح را غیر از لمك پسری بود که صابی نام داشت و صابئه بدو منسوب‌اند.

مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت‌پرست بودنـد و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده‌های ایشان اکنون در هندوچین و تغزغز موجودند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها[1] و دیگر آثـار ایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند ومی گفتند که فلك در یك خلاء نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد زیرا چون چیزی مدور ازمحل خود زایل شود بحالت دورانی فرود می آیـد و گروهی از ایشان به حدوث عالم گراییده و این عقیده را قبول کرده‌اند که عمر عالم هزار هزار سال است که به چهار قسمت تقسیم می‌شود: چهارصد هزار سال آن زمان صلاح وخیر است[2].

مانی نقاش و سرانجام کار او مانی شاگرد فادرون است و مذاهب ثنویه و مجوس ونصاری‌را می‌شناخت سپس ادعای نبوت کرد و در آغاز کتاب خود که به شاپورگان معروف است و آن کتاب را برای شاپور پسر اردشیر تألیف کرده چنین می گوید: اصول عقاید و اعمال همان است که پیغمبران خدا در هرزمان آورده‌اند و در بعضی از قرون بدست (بد) ببلاد هند

۱- بهار وفرخار هردو بمعنای بتخانه‌است ونو بهار بلخ معروف است وشمن‌هم به‌معنای بت‌پرست آمده و معزی می گوید:

کاخی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم
اکنون همـی بینم بخم مانننده پشت شمن

فردوسی گوید: چمن شد گل وگشت بلبل شمن

انوری گوید:

خاك درت ازسجده‌ی احرارمجدر تاسجده برد هیچ شمن هیچ صنم‌را

۲- پس از این عبارات در اصل کتاب دوازده سطر عبارت است که مربوط بماقبل نیست و در اصلاحات کتاب راجع باین سطور گفتگو شده.

فرستاده شده[1] و در بعضی دیگر بدست زرتشت به ایران و در پاره‌ای دیگر از قرنها بدست عیسی به مغرب زمین سپس دوره این نبوت شد و بدست من که مانی هستم در این قرن اخیر به زمین بابل این دین و این شریعت بیامد ودر انجیلش که بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می‌دهد اوست و او خاتم پیغمبران است و مطالبی که مانی در هستی عالم و هیئت جهان گفته با براهین مخالف است و مردم را به عالم نور و انسان قدیم و روح الحیوة دعوت کرده و به‌قدم نور و ظلمت و ازلیت این‌دو اصل قایل شده وذبح حیوانات و ایذاء آتش و آب و نباتات را حرام نموده و قواعـد و نوامیسی وضع کرده که صدیقون که ابرار و زهاد مانویه‌اند برخود فرض و واجب می‌دانند واین نوامیس و قوانین از این قبیل است :

ایثار درویشی و قلع و قمع حرص و شهوت و کناره گیری از دنیا و زهد در جهان و اتصال روزه به روزه دیگر و صدقه در حدود توانایی و جز قوت یك روز نگذاشتن، پس‌انداختن چیزی حرام است و ترك مجامعت و پیوسته در طوف جهان گردیدن و رسوم دیگری که برسماعین[2] یعنی اتباع و پیروان خود واجب کرده است از قبیل تصدق به ده یك دارایی و روزه‌ی هفت یك عمر و اقتصار بر یك زن و مواسات با زهاد و ابرار و رفع پریشانی و بیچارگی آنان.

از مانی چنین نقل می کنند که اگر شهرت زیاد هیجان پیدا کند دفع آن در کودکان رواست و براین مطلب می‌شود چنین گواه آورد که هریك از مانویان خادمی امرد و خوشرو دارند ولی من تا آنجا که از کتب مانی دریافته‌ام بچنین چیزی برنخورده‌ام بلکه سیرت مانی با این عقیده مخالفت دارد.

۱ـ مقصود از بد بودا می‌باشد و بد درکلمات عرب هم به معنای بت هم آمده چنانکه ابوالعلاء معری در ذم دنیا می گوید.

والقلب من اهوائه عابد　　ما یعبد الکافر من بده

۲ـ سماع یعنی بسیار شنوا و نیوشا که در تازی نغوشا شده.

تولد مانی در بابل بوده در قریه‌ای که نام آن مردینو می‌باشد و این قریه در نزدیکی نهر کوثی[۱] اعلی واقع است[۲] چنانکه در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول حکایت می کند که درسال ۵۳۷ از سالهای منجمین بابل یعنی تاریخ اسکندر در سال چهارم از پادشاهی آذربان[۳] تولد او واقع شده و در سیزده سالگی در سال دوم از سلطنت اردشیر بدو وحی رسید.

اسم مانی نزد نصاری بنابر آنچه یحیی بن نعمان نصرانی در کتاب که رد بر مجوس نوشته ذکر می کند قوربیقوس بن فتق است و چون مانی ظهور کرد بزودی پیروان زیادی یافت و کتب بسیاری از قبیل انجیل مخصوص خویش، شاپورگان، کنزالاحیاء، سفرالجبابرة[۴]، ومقالات زیادی تألیف کرد و بنابرزعم خود آنچه را که مسیح بطور رمز گفته او بیان کرده است و کار او پیوسته روبفزونی بود و در زمان شاپور پسر اردشیر و هرمز پسر شاپور بسیار شهرت یافت تا آنکه پادشاهی به بهرام بن هرمز رسید و مانی را خواست ودرحضور او چنین گفت: این مرد برای دعوت به ویرانی جهان آمده پس ما باید پیش از آنکه بمراد خویش رسد و جهان را خراب کند او را از میان برداریم.

۱- روایتی از زبان علی بن ابیطالب ساخته‌اند که اصل ما ازکوثی است و مقصود این است که ابراهیم نبطی بوده و او اصل ما می‌باشد.

۲- بهمین جهت است که باید خلیفه مانی بگفته ابن‌ندیم همواره در بابل باشد ولی پس از آنکه منصور عباسی جمعی از ایشان را دار زد و جمع مانویه را پراکنده گردانید از بابل‌رخت بر بستند و بسوی ترکستان رفتند و منصور یکی از شعرای بزرگ ایشانرا که صالح‌بن عبدالقدوس نام داشت طلب کرد و گفت این شعر را که گفته:

الشیخ لایترك اخلاقه حتی یواری فی‌ثری رمسه

(یعنی پیرمرد تا بمیرد اخلاق خود را تغییر نمی‌دهد) گفت من گفته‌ام منصور گفت تو هم نمی‌توانی اخلاق خود را تغییر دهی سپس امر کرد تا او را کشتند.

۳- این قسمت را اگر در خاطر داشته باشید در بحث از تاریخ اشکانیان بیرونی نیز نقل کرد.

۴- یکی دیگر از کتب مانی کفالایا می‌باشد که در مصر پیدا شده.

مشهور از حال مانی این است که بهرام او را بکشت و پوستش را بکنند و پر از کاه کرد.

جبرائیل بن نوح نصرانی درجوابی که از رد نصاری یزدانبخت نوشته چنین متعرض است که مانی را کتابی بوده که در آن از مرگ خود خبر داده و برای خویشاوندی که با پادشاه داشت زندانی گشت چون گفته بود که در پادشاه شیطانی است و وعده داده بود که شاه را شفا دهد و نتوانست بوعده خویش وفا کند پس پادشاه بردست و پای او بند نهاد و بزندانش گسیل داشت و مانی در همانجا بمرد و آنگاه سرش را از تن جدا کرد و بدر بارگاه بیاویخت و بدنش را در گذرگاه مردمان بینداخت.

از اشخاصی که دعوت او را پذیرفته‌اند جمعی باقی مانده‌اند که در شهرها پراکنده‌اند وجز فرقه‌ای که در سمرقند هستند و بصابئین معروفند جایگاه معینی ندارند و اما ازخاك اسلام چون بیرون رویم بیشتر اتراك شرقی و اهل چین وتبت و بعضی از اهل هند بر کیش او هستند[1] وآنان در امر مانی بر دو قول‌اند دسته‌ای بر آنند که مانی را معجزه نبود و خود مانی خبر داده که پس از اینکه مسیح و اصحابش در گذشتند دیگر اعجاز واقع نمی‌شود. دسته‌ای دیگر قائلند که مانی دارای معجزات و صاحب آیات بوده و شاپور را وقتی که با خود بسوی آسمان بلند کرد و میان آسمان و زمین نگاه داشت بدو ایمان آورد و از مرزبان بن رستم شنیدم که شاپور مانی‌را بنابر قانونی که زردتشت وضع کرده که باید متنبئین را نفی بلد نمود تبعید کرد و چون برگشت بهرام او را بگرفت و پاداشش را در کنارش گذاشت.

۱ـ دایرةالمعارف فرانسه در لغت مانی از گفتار ابوریحان گواهی آورده که جمعی زیاد از مانویه در خاك ترکستان هستند وصدق گفته ابوریحان راکشفیات اتفاقی درتورفان که چندی پیش روی داد وکتابخانه‌ای از مانویه بدست آمد تأیید می کند.

خروج مزدك

وپس از اینها که گفته شد مردی خروج کرد که مزدك بن همدادان نام داشت[۱] و از اهل نسا بود و مؤبد مؤبدان یعنی قاضی‌القضات و در ایام قبادبن فیروز ظهور نمود و مردم را به دین ثنویت خواند و با زردشت در بسیاری از آراء مخالفت کرد و به اشتراك درمال وزن قائل گشت و جمعی زیاد او را پیروی کردند و قباد نیز بدو ایمان آورد و برخی از ایرانیان براین عقیده‌اند که قباد درایمان به مزدك ناچار و مضطر بود چه، از کثرت پیروان او بر پادشاهی خود می‌ترسید و برخی دیگر از ایشان بر این عقیده‌اند که مزدك جزو دهات بود و چون می‌دانست که قباد به‌زن پسر عموی خود علاقه دارد این بود که از موقع استفاده کرد و قباد هم فی‌الفور این مذهب را قبول نمود و قباد را امر کرد که بهایم را نکشند تا اینکه به مرگ خود بمیرند و به قباد گفت اگر تو وصال زن پسر عموی خودرا می‌خواهی این کار منوط به این‌است که مرا هم برمادر انوشیروان متمکن‌سازی وقباد این‌شرط را پذیرفت ومادرانوشیروان را در اختیار مزدك گذاشت[۲].

بهافریدبن ماه‌فروذین

سپس درایام ابومسلم صاحب دولت عباسی مردی داعیه نبوت پیدا کرد که نام او بهافریدبن ماه فروذین است و او در روستای خواف که از دههای اطراف نیشابور است در قصبه‌ای بنام سیراوند پیدا شد و خود او از اهل زوزن بود و در ابتدای امر پنهان گردید و بسوی چین رفت و هفت سال درآنجا زیست و در بازگشت پراهنی از حریر سبز با خود بیاورد که چون آن را جمع می کردی در مشت جای می گرفت و شبانگاه

۱ـ بیامد یکی مرد مزدك بنام — سخنگوی و با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش — قبـاد دلاور بـد و دادگوش
بنـزد شهنشاه دستور گشت — نگهدار آن گنج و گنجور گشت
بقیه اشعار را در شاهنامه بخوانید.

۲ـ پس از این عبارت مقطوع است.

به بالای بامی شد و بامدادان به زیر آمد و مردی که مشغول کشت بود او را بدید آن مرد را گفت : این مدت که غیبت کرده بودم به آسمان رفتم و بهشت و دوزخ برمن ارائه شد و خداوند بمن وحی فرستاد و این پیراهن را بر اندامم کرد و در این ساعت به زمین نزول کردم . پس آن مرد برزگر او را تصدیق کرده مردم را گفت که من خود دیدم که او از آسمان فرود آمد در نتیجه جمعی از مجوس به پیروی او گرد آمدند و او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد زرتشت را تصدیق نمود و بر اهل نحله خود گفت که آنچه زرتشت بیاورده است من تصدیق می کنم و من بودم کـه در نهان به زرتشت وحی فرستادم و بر امت خود هفت نماز واجب گردانید یکی در یگانگی خدا و یکی در آفرینش آسمانها و زمین و یکی در خلق حیوان و روزیهای آنها و یکی دیگر در مرگ و یکی هم در بعث و حساب و یك نماز هم راجع به اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برای ایشان آماده شده و یك نمازهم درستایش اهل جنت و کتابی به‌فارسی برای امت خود ترتیب داد و امرشان نمود که بریك زانوی بسوی چشمه خورشید نماز بخوانند و در هرجایی که باشند توجه بسوی آفتاب کنند و موهای خود را رها نمایند و در موقع طعام زمزمه کنند و چهارپایان را نکشند مگر آنچه را پیرشده باشد ولی شرب خمر وخوردن مردار و زناشویی بـا مادر و خواهر و دختر و برادرزاده را حلال دانست و در مهر بر چهارصد درهم اقتصار کرد و پیروان خود را امر کرد که راهها را تعمیر کنند و پل‌ها را اصلاح نمایند و این هزینه‌ها باید از هفت یك اموال و کسب اعمال باشد و چون ابومسلم به نیشابور آمد موبذان و هربذان به پیرامون وی گرد آمدند و گفتند این مرد اسلام و دین ما را تباه کرده پس ابومسلم عبدالله بن شعبه را برای گرفتن او بفرستاد و او را در جبال بادغیس بیافتند و ابومسلم وی را با هر که از پیروانش یافت بکشت و اتباع او بهافریدیه معروفند و بآنچه او بیاورده معتقد و بازمازمه‌ی از مجوس دشمن‌اند و چنین گمان کرده‌اند که خادم بهافرید ایشان را اعلام کرده که درحالی که بهافرید بر یابویی سوار بود بآسمان صعود کرد و زود

باشد که بسوی اصحاب خود نزول کرده از دشمنان خود انتقام کشد.

پیدایش ابن‌مقنع و سرانجام کار او

بعد از او هاشم بن حکیم که معروف به مقنع است در قریه‌ای که کاوه کیمردان نام دارد ظاهر شد و چون یك چشم او کور بود حریر سبزی را برقع بینداخت و ادعای خدایی کرد و گفت برای آن به جسم درآمدم که پیش از آن کسی نمی‌توانست بمن بنگرد و از نهر جیحون بگذشت و بنواحی کش و کشف[1] وارد شد و به خاقان کاغذی نوشت و او را به کمك خواست و مبیضه و اتراك بدور او گرد آمدند و بر ایشان اموال وفروج را حلال گردانید وهر کس که با وی مخالفت می کرد بکشت وآنچه را که مزدك تشریع کرده بود اوهم امضا کرد و لشکریان مهدی را شکست داد و چهارده سال استیلا داشت تا آنکه در سال ۱۶۹ هجری محاصره شد و چون یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد خویش را به تنور انداخت که از هم پراکنده شود تا آنکه گفته بود من زمانی بی‌جسد بودم راست آید ولیك نشد که ازهم متلاشی شود و او را در تنور بیافتند و سرش را بریدند و به نزد مهدی فرستادند و در آن روزگار مهدی در حلب بود.

ابن‌مقنّع را پیروان بسیاری‌است که در ماوراءالنهر هستند و از مردم، خویش را پنهان می‌دارند و در ظاهر اسلام را بخود بسته‌اند و من این اخبار را از فارسی به عربی ترجمه کرده‌ام ودر کتاب دیگری که دراخبار مبیّضه وقرامطه‌است بطریق استقصاء ذکر کرده‌ام.

۱ــ کشف همان نخشب است

افق انما البدرالمقنع رأسه ضلال وغی مثل بدرالمقنع

(اذابوالعلاء)

یعنی بهوش ای‌که آن زن که قناع برسر دارد مانند بدر مقنع سبب گمراهی است.

خواجو گوید:

برآمد خرامان تذروی ز گلشن چو طاوس شرقی بریـن سبز برقع

گمانم چنان بود کز چاه نخشب برآمـد شب تیـره مـاه مقنع

شرح حال مسیلمه

سپس در یمامه مردی پیدا شد که مسیلمه نام داشت و این نامه را به پیغمبر نوشت[1] الی محمد رسول‌الله سلام‌الله علیك اما بعد فانی اشرکت فی الامر معك وان لنا نصف الارض ولقریش نصف الارض ولکن قریش قوم یعتدون، یعنی این نامه به محمد رسول‌الله نگاشته شده که سلام خداوند برتو باد و من درحکومت وفرمانروایی با تو شریك شدم ونصفی از زمین از من و نیم دیگر آن از تو ولی می‌دانم که قریش باین قسمت رضایت نمی‌دهند و قومی متعدّی هستند و این‌نامه را به توسط دو رسول نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر بآن دو گفت شماچه می گویید گفتند آنچه که مسیلمه گفته ما نیزمی گوییم پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی کشتند گردن شما را می‌زدم سپس این نامه را در پاسخ نوشت من محمد رسول‌الله الی مسیلمة‌الکذاب سلام علی‌من اتبع‌الهدی اما بعد فان‌الارض‌الله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ، و می گویند که چون تخم مرغ در سر که گذاشته شده را در شیشه داخل می کرد و در جای بالهای کنده شده مرغ‌ها بالهای مناسبی می گذاشت ودیگر تمویهات انجام میداد اهل یمامه بدور او گرد آمدند و بنوحنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالدبن ولید در سالی که ابوبکر صدیق بخلافت نشست اورا کشت. مسیلمه را به اشعاری برخی‌از بنی‌حنیفه رثا گفتند که یکی این است :

لهفی علیك ابا ثمامه — کالشمس تطلع من غمامه

بنوحنیفه پیش از مسیلمه در جاهلیت بتی از حلیس ساخته بودند وروزگار درازی آن را می‌پرستیدند سپس قحط در آفاق افتاد و آن بت را خوردند ومردی از بنی تمیم این شعر را گفت :

اکلت ربها حنیفة من جوع قدیم بها و من اعواز

و دیگری سروده :

---

۱ ــ کتاب از الی محمد الخ آغاز می‌شود من از نزد خود برای اتصال عبارت قسمت پیش از آنرا نوشتم .

اکلت حنیفة ربها زمن التقحم والمجاعه

لم یحذرو امن ربهم سوءالعواقب والتباعه

خروج حلاج

سپس مردی متصوف از اهل‌فارس بنام حسین‌بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را به مهدی دعوت نمود و گفت کـه او از طالقان دیلم ظهور خواهد کرد و از اینرو حلاج را گرفتند و به مدینة‌السلام بردند ودر زندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرده چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت.

این شخص مردی شعبده‌باز بود و با هر کس که روبرو می‌شد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را به لطایف حیل بدو می‌چسبانید سپس، ادعایش این شد که روح‌القدس در او حلول کرده و خود را خدا دانست و بـه اصحاب و پیروان خویش نامه‌هایی که معنون بدیـن عنوان بـود بنگاشت: از هوهوی ازلی اول، فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام حجتها و رب ارباب و آفریننده سحاب ومشکات‌نور ورب‌طور که درهرصورتی متصورمی‌شود به‌بنده خودفلانکس[1].

پیروان او نامه‌هایی را که باو می نوشتند چنین افتتاح می کردند: خداوندا از هرعیبی پاك و منزه هستی، ای ذات هرذات و منتهای آخرین لذات یـا عظیم یا کبیر گواهی می‌دهیم که آفریدگار قدیم و منیرهستی و در هرزمـان و اوانی به صورتی جلوه کرده‌ای و در زمان ما بصورت حسین‌بن منصور جلوه گرشده‌ای بنده کوچك تو که نیازمند و محتاج تست وبتو پناه‌آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبها، چنین می گوید...

حسین‌بن منصور کتابهای زیـادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نوراصلا کتاب جم اکبر، کتاب جم اصغر[2] و مقتدر بالله در سال سیصد و یك هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه‌اش زد و دست و پای او را برید و با نفت اورا آتش

۱ــ ابن‌ندیم که از بیرونی بزبان‌منصور نزدیکتراست بابیرونی‌همداستان‌است که منصور ملحد بوده صوفیه دیگر چه می گویند.

۲ــ طاسین ازل از آثار او به چاپ رسیده و خواندن آن خالی از تفریح نیست.

زد تا آنکه لاشه‌اش بسوخت و خاکسترش‌را به دجله ریختند، وهرعذابی که بدین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود و لب نجنبانید.

طایفه‌ای از پیروان او باقی ماندند که بدو منسوبند و مردم را به مهدی می‌خوانند و می گویند که از طالقان ظهور خواهد کرد و این مهدی همان است که در کتاب ملاحم ذکر شده که زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر از جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است حتی اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی چون مردم را به محمد بن حنیفه دعوت کرد باین خبر استشهاد نموده گفت که مهدی مذکور اوست و تا زمان ما برخی از مردم منتظر او هستند و می گویند که زنده است ودر جبل رضوی پنهان چنانکه بنی‌امیه خروج سفیانی‌را که در ملاحم ذکرشده منتظرند و همچنین در آن اخبار گفته شده که دجّال مضل از اصفهان می آید ولی اصحاب نجوم گفته‌اند که از جزیره رطائل پس از گذشتن چهار صد و شصت و شش سال از سالهای یزد گردی بیرون خواهد آمد و در انجیل علاماتی که مردم را از خروج او انذار می کند ذکر شده و در کتب نصرانیها دجال را به‌یویانی انطخریوس[1] گویند چنانکه مار ثاذورس اسقف مصیصه درتفسیر انجیل ذکر کرده واصحاب سیره روایت‌نموده‌اند که چون عمر بن خطاب وارد شام شد یهود دمشق او را ملاقات کردند و گفتند که سلام برتو ای فاروق، تویی که رفیق و مصاحب ایلیاء هستی بخدا سوگند یاد می کنیم که نخواهی برگشت تاآنکه شام را بگشایی ودر این هنگام عمر ازایشان پرسید که دجال کیست گفتند که او از سبط بینامین است و شما عربها بخداوند قسم که در چند ذراع به باب لد مانده او را خواهید کشت.

ظهور ابن ابی‌ذکریای طمامی در آغاز ماه رمضان سال سیصد و نوزده ابن ذکریای طمّامی[2] ظهور کرد و او غلامی فاجر و فاسق بود و مردم را بپرستش خود دعوت می کرد عده‌ای نیز او را پیروی

۱ـ Antichriste

۱ـ طمام شهری است نزدیك حضرموت و دارای کوه بلندیست (یاقوت).

کردند و چنین سنت گذاشت که شکم مردگان را بشکافند و پر از شراب کنند و هر کس که آتش را با دست خود خاموش کند دست او را ببرند و هر که با دمیدن آتش را خاموش نماید زبانش را ببرند و گفت با کودکان فسق رواست بشرط آنکه افراط در ایلاج نکنند و هر کس که ادخال کامل کند سزایش این است که چهل ذراع او را بروی خاک کشند و اگر طفلی از این کار ابا کرد وسر تسلیم فرو نیاورد باید او را در دکان قصابی ذبح کرد و به پیروان خود امر نمود که آتش بپرستند و آتش را گرامی دارند و پیغمبران گذشته را لعنت نمود بدین سبب که ایشان را مردمی حیله گر و گمراه می‌دانست و سنن دیگری آورد که من در کتاب مبیضه و قرامطه بطور کمال شرح داده‌ام و او با اصحاب خود هشتاد روز مکث کردند تا آنکه خداوندیکی از پیروان ظاهری این‌شخص‌را بر او مسلط نموده‌اورا کشت ودامی را که این گروه گسترده بودند بدست این مرد برچیده شد.

پیش از اینکه این غلام ظهور کند قرامطه نیز پاره‌ای از مذاهب باطنیه را معتقد شده بودند و خود را به تشیع اهل بیت علیه‌السلام منسوب میداشتند وخروج منتظر را درقران هفتم که درمثلثه ناری باشد به یکدیگر وعده می‌دادند حتی‌اینکه ابوطاهر سلیمان حسن در این معنی چنین گفته :

اغرکم منی رجوعی الی هجر	فعما قلیل سوف تاتیکم الخبر
اذا طلع المریخ من ارض بابل	وقارنه‌النجمان فالحذر الحذر
الست اناالمذکورفی‌الکتب کلها	الست اناالمنعوت فی سورةالزمر
سامللك اهل‌الارض شرقاً ومغرباً	الی قیروان‌الروم‌والترك والخزر
واعمر حتی یات عیسی‌بن مریم	فیحمد آثاری و یرضی بما امر
ففی جنةالفردوس لاشك مربعی	وغیری یصلی‌فی‌الجحیم وفی‌سقر

پس از این مدت گفته شد امر قرامطه بسیار قوت یافت وابوطاهر سلیمان‌بن ابی‌سعید حسن بن بهرام بن جنابی[1] حرکت کرده در سال سیصد و هشت هجری

۱ــ منسوب به گناوه فارس .

به مکه رسید و مردم را با قتل فجیع در مکه کشتار نمود و لاشه‌ی آنان را در چاه زمزم ریخت و پیراهن کعبه و زرهایی را که در آنجا جمع شده بود به یغما برد و ناودان کعبه وحجرالاسود را کند و پس‌از آن در مسجد کوفه این سنگ را آویزان کرد و به شهر خود بر گشت.

ظهور ابی‌العزاقر پس از این اشخاص که گفته شد مردی به ظهور رسید که به ابن ابی‌العزاقر معروف بود و محمد بن علی بن شلمغانی نام داشت و ادعا کرد که روح‌القدس در اوحلول کرده و کتابی در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه سادسه است[۱].

و از اینجا عبارت مقطوع است و از سر «وجام را میان اصحاب خود قسمت کرد» شروع می‌شود.

۱ــ شهید اول در متن لمعه آخر فصل اول کتاب شهادت می‌گوید: «من نقل من‌الشیعة جوازالشهادة بقول‌المدعی اذاکان اخافی‌الله معهودالصدق فقد اخطا، نعم هو مذهب محمدبن علی‌الشلمغانی العزاقری» یعنی مدعی‌نمی‌تواند که خود او گواه هم باشد فقط محمد بن علی‌الشلمغانی عزاقری این‌امررا بشرط آنکه مدعی‌عادل و راستگوباشد روادانسته‌است.

شهید ثانی در شرح این عبارت می‌گوید: این مرد در شمار شیعیان بود و کتابی نگاشت که به کتاب تکلیف موسوم است واین مسئله را در آنجا متذکرشده سپس درددین‌غلو نمود و شیعیان از او برائت جستند و از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه‌السلام بدست ابی‌القاسم‌بن روح توقیعاتی در ذم او صادر شد و سلطان او را گرفت و کشت و شیخ مفید گویدکه در کتاب تکلیف جز این مسئله چیز دیگری برخلاف فتوای امامیه نیست» آنچه از این عبارات استفاده می‌شود این‌است که‌کتاب تکلیف غیرازحاسه سادسه است زیراکتاب تکلیف در فقه بوده و ظاهراً فقهای شیعه کتاب حاسه سادسه را ندیده بودند تا این ملحد را در شمار فقها نیاورند و به رای او استناد نکنند و اگر بیرونی یقین نداشت ویا بطور قطع کتاب حاسه سادسه را ندیده بود از او نام نمی‌آورد و بقیه عبارت مقطوع است.

فصل نهم

درباره اعیادی که در ماههای پارسیان است گفتگو می کند

بحثی راجع به نوروز و علت پیدایش آن

وجام‌را میان‌اصحاب خود قسمت کرده و گفت کاش هر روزی برای ما نوروز بود و برخی از حشویه می گویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بیافت و پادشاهی و فرماندهی براو بر گشت و مرغان بردور او گرد آمدند ایرانیان گفتند نوروز آمد یعنی روزی تازه بیامد و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند و پرستویی در پیش روی او پیدا شد که می گفت : ای پادشاه مرا آشیانه‌ایست که چند تخم در آن است از آنسوتر روکه آشیان مرا در هم مشکنی پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که برباد حرکت می کرد فرود آمد پرستو با منقار خویش قدری آب آورد و برروی سلیمان پاشید و یك ران ملخ نیز هدیه آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می‌پاشند و پیشکشی‌ها بنزد هم می‌فرستند و علمای ایران می گویند که دراین روز ساعتی است که فیروز فرشته ارواح را برای انشاء خلق می‌راند و فرخنده‌ترین ساعات آن ساعات آفتاب است و

در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی خود بزمین می‌رسد و مردم بنظر کردن بر آن تبرك می‌جویند و این روز روز مختاری است زیرا که نام ایـن روز هرمزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزای نعمت‌های او را توصیف کنند .

سعید ابن فضل می گوید کوه دما که در فارس است هرشب نوروز بر آن برقهایی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یـا ابر و شگفت‌تر از این آتش کلواذا است هرچند دل بدین سخنان تـا هنگامی که مشاهده نکند اطمینان نمی‌یابد و ابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده‌ام درسالی که عضدالدوله به‌بغداد آمد ما بقصد کلواذا بیرون شدیم و آن آتشی است وشمعهایی که از کثرت بشمار در نمی آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در شب نوروز دیده می‌شود وعضدالدوله نگهبانان خودرا در آنجا گذاشت که ازحقیقت امر جستجو کنند مبادا که این کار ازنیرنگهای مجوس باشد ونگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که بآتش نزدیك میشدند آتش بآنان دورتر می‌شد و هرچه دورتر می‌شدند آتش نزدیکتر می‌شد .

چون ابوالفرج از نقل این قصه فارغ شد من باو گفتم که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زایل شده زیرا ایرانیان کبیسه سالها را اهمال کردند پس‌چرا این آتش از موقع خود تأخیر نمی‌یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد و اگر لازم نباشد که تأخیر یابد آیا آنوقت که ایرانیان سالهای خود را کبیسه می نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی می گرفته است ؟

ابوالفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند .

برخی از علمای ایران می گویند سبب اینکه این روز را نوروز مینامند این است که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید بپادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود

طيلسان المتنبئين

	بوذاسف	زرادشت	ماني	مزدك	مسيلمة	بهافريد	المقنع	الحلاج	ابن ابي زكرياء الطمامي	ابن ابي العزاقر	مسيح اليهود المنتظر
زرادشت	٢٨٤٢										
ماني	٣٦٢٦	٧٩٤									
مزدك	٣٩٢٤	١٠٨٢	٢٨٨								
مسيلمة	٤٠٤٠	١١٩٨	٤٠٤	١١٦							
بهافريد	٤١٥٦	١٣١٤	٥٢٠	٢٣٢	١١٦						
المقنع	٤١٩٣	١٣٥١	٥٥٧	٢٦٩	١٥٣	٣٧					
الحلاج	٤٣٢٢	١٤٨٠	٦٨٦	٣٩٨	٢٨٢	١٦٦	١٢٩				
ابن ابي زكرياء الطمامي	٤٣٤٠	١٤٩٨	٧٠٤	٤١٦	٣٠٠	١٨٤	١٤٧	١٨			
ابن ابي العزاقر	٤٣٤٢ (*)	١٥٠٠	٧٠٦	٤١٨	٣٠٢	١٨٦	١٤٩	٢٠	٢		
مسيح اليهود المنتظر	٤٤٣٥	١٥٩٣	٧٩٩	٥١١	٣٩٥	٢٧٩	٢٤٢	١١٣	٩٥	٩٣	
الدجال	٤٥٠٧	١٦٦٥	٨٧١	٥٨٣	٤٦٧	٣٥١ (6)	٣١٤ (5)	١٨٥ (4)	١٦٧ (3)	١٦٥	٧٢

جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود .

باز عیدبودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود گردونه بساخت دراین‌روز بر آن سوار شد وجن وشیاطین اورا درهواحمل کردند وبیك روز از کوه دماوند ببابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند و برای یادبود آنروز در تاب می‌نشینند وتاب می‌خورند.

دسته دیگر از ایرانیان می گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می‌نمود وچون خواست به آذربایجان داخل‌شود بر سریری از زر نشست و مردم بدوش‌خود آن تخت را میبردند و چون پرتو آفتاب برآن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند این روز را عید گرفتند .

در این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چیست و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به‌بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و ازآن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرك بآن ، مردم برای یکدیگر شکرهدیه فرستادند ودر مهرگان نیز این‌کار را بهمین میزان تکرار کردند و بدین‌جهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را انتخاب کردند که انقلابین را از اعتدالین بهتر می‌شود بیاری آلت و چشم اطلاع یافت زیرا انقلابین اول اقبال خورشیداست بیکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی و ظل بسیط را در انقلاب شتوی در هرموضعی از زمین رصد کنند روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند و اگرچه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد .

اما اعتدالین را نمی‌شود شناخت مگر پس از اینکه انسان درآغاز کار عرض بلد و میل کلی را بداند پس انقلابین به سببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای

سال بهتر است و چون انقلاب صیفی بسمت‌الرأس مردم شمالی نزدیک‌تر است از اینرو ایرانیان آنرا برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند.

نیزهنگام انقلاب صیفی غلات بدست می آید پس برای‌اینکه خراج از رعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است.

بسیاری از علما و حکمای یونانـی هنگام طلوع کلب‌الجبار را طالع سال گرفتند و سال را افتتاح بآن نمودند و باعتدال بهاری توجهی نکردند چه، در زمانهای گذشته طلوع این ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیک بآن بوده و عید نوروز از جایگاه اصلی خود زائل شده و در زمان ما با دخول آفتاب در برج بره موافق گشته که آغاز بهار باشد و رسم ملوك خراسان این است که در ایـن موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می‌دهند.

نوروز بزرگ در روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد زیرا این روز آخر روزهای شش گانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده‌ترین ساعتهای آن روز ساعات مشتری است زرتشتیان می گویند که دراین روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو برهوا در این روز عروج کرد و دراین روز برای ساکنان کرهٔ زمین سعادت را قسمت می کنند و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند و اصحاب نیرنگها گفته‌اند هر کس در بامداد این روز پیش‌از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن‌خود را چرب کند درهمه سال ازانواع بلاها سالم‌خواهد ماند و ایرانیان می گویند که دربامداد این روز بر کوه پوشنگ شخصی صامت و خاموش دیده می‌شود که یك طاقه مرو در دست دارد و باندازه یك ساعت پیداست سپس از چشم پنهان می‌شود و تـا سال دیگر ایـن وقت آشکار نمی گردد.

زادویه در کتاب خود گفته که سبب این است که آفتاب از ناحیه جنوبی که

افاهتر است طلوع می کند.

بیان مطلب آن است که ابلیس لعین برکت را ازمردم زایل کرده بود بقسمی که هراندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می کردند از طعام وشراب سیر نمی‌شدند و نیز باد را نمی گذاشت بوزد که سبب روئیدن اشجار شود و نزدیك شد که دنیا نابود گردد پس جم بامر خداوند و راهنمایی او بقصد منزل ابلیس و پیروان او بسوی جنوب شد و دیر گاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود آنگاه مردم ازنو بحالت اعتدال وبرکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهایی یافتند وجم در این هنگام بدنیا بازگشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور از او می‌تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یك روز شگفت نمودند و در این روز هرچوبی که خشگ شده بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روزی نوین وهر شخص از راه تبرك باین روز در طشتی جو کاشت سپس، این رسم درایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات در هفت اسطوانه بکارند و از رویيدن این غلات بخوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.

در این روز بود که جمشید باشخاصی که حاضر بودند امر نمود و به آنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه‌ای مسازند و این کار در ایرانیان باقی ماند و خداوند آنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی جم نمرد تا آنکه خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت ر بکشور او چیره گشت.

چون در عهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرد و بطوری رو بفزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنایی که داشت بدل به تنگنا شد خداوند آنوقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی پاك شوند و در هرسال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند این کار را تکرار نمایند.

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان دراین روز غسل می کنند این‌است که این روز بهروذا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است واز اینجاست که مردم دراین روز هنگام سپیده دم از خواب برمی‌خیزند و با آب قنات و حوض خود را می‌شویند و گاهی نیز آب جاری برخود از راه تبرك و دفع آفات می‌ریزند .

در این روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته‌اند که علت این‌است که در کشور ایران دیر گاهی باران نبارید ناگهان بایران سخت ببارید ومردم باین باران تبرك جستند و ازاین آب بیکدیگر پاشیدند و این کار همین‌طور در ایران مرسوم بماند .

نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم می‌پاشند این است که چون در زمستان تن انسانی بکثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده می‌شود این آب را برای تطهیر از آن کثافات بهم می‌ریزند و دیگر اینکه هوا را لطیف و تازه می کند و نمی گذارد که در هوا تولید وبا و بیماری شود .

در این روز بود که جم مقادیر اشیا را استخراج کرد و پادشاهان پس از او این روز را میمون و فرخنده داشتند و هرچه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شد و باید باطراف فرستاد در این روز فراهم می آوردند و هر کاغذ و نامه را که باید در آخر آن مهر زد این کار را در این روز انجام می‌دادند و این روز را به پارسی اسپیدا-نوشت می گفتند وچون جم در گذشت پادشاهان همه روزهای این‌ماه را عید گرفتند و این اعیاد را شش بخش نمودند پنج روز نخست را به پادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و پنجه سوم را به‌خدم و کار کنان پادشاهان و چهارم را برای ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را بـرای توده مردم و پنجه ششمین را برای برزیگران .

گویند، کسی که دو نوروز را بهم متصل نمود هرمز پسر شاپور پهلوان است که او هم ایامی را که میان این دو عید بود عید گرفت وآتش را برای تیمن بآن

بجاهای بلند قرار داد که جو را حرارت آن تصفیه کند، و چیزهای پلید را بسوزاند و عفونات مولد فساد را این حرارت نابود نماید.

آئین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه بروز نوروز شروع می کرد و مردم را اعلام می‌نمود که برای ایشان جلوس کرده که بایشان نیکی کند و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می کرد و خانواده‌ها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان جلوس می کرد و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان وخاصان خود و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و بهر کدام آنچه را مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال می کرد و آنچه مستوجب و سزاوار مبرت و انعام بودند میرساند و چون روز ششم می‌شد از قضای حقوق مردمان فارغ وآسوده شده بود و برای خود نوروز می گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت‌اند کسی دیگر را نمی‌پذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای شاه هدیه آورده بودند امر باحضار می کرد و آنچه می‌خواست تفریق می کرد و می‌بخشید وهرچه که قابل خزانه و تودیع بود نگه می‌داشت.

سروش روز

در روز هفدهم سروش‌روز است وسروش نخستین کسی‌است که مردم‌را بزمزمه امر کرد و زمزمه آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند بدون آنکه دانسته شود چه می‌خواند و بدین جهت زمزمه می کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول می کردند و دیگر ایشان را ممکن نمی‌شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همهمه می کردند و اشاره می‌نمودند وسخن نمی گفتند واین مطلب را آذرخورای مهندس بمن خبر داد ولی غیر از او اشخاصی دیگر می گویند سبب زمزمه آن است که بخار دهان بطعام نرسد و این‌روز روز فرخنده است که در هرماه است زیرا سروش نام آن فرشته‌ایست که شب‌را مراقبت می کند وبرخی گفتند اوجبرئیل است و سروش از تمام فرشتگان با جن و ساحران دشمن تراست وهنگامی که مردم

در شب خوابند سه مرتبه ایـن فرشته رو می آورد و جن را قلع و قمع می کند و ساحران را عذاب می‌دهد وشب برای طلوع پیدایش‌او روشن می‌شود و جو خنك و سرد می‌شود و آبها گوارا می گردد و خروسان برای طلوع او بانگ برمی آورند و شهوت نکاح در حیوان مشتعل می‌شود و یکی ازاین سه مرتبه طلوع فجر است که نباتات درآن باهتزاز می آیند و شکوفه نمو می کند و مرغ بآواز می آید و شخص علیل روحی تازه می‌یابد وشخص مهموم و مغموم رفع غم می کند و مسافر به مأمنی می‌رسد و زمان خوش و خرم می‌شود و رؤیا راست می آید و فرشتگان و جن فرح می کنند روز نوزدهم فروردین‌ماه است که آنرا برای اتفاق هردو نـام فروردگان گویند بدین جهت که نام آن و نام شهری که در آن است یکی است و در هرشهر آنچه جاری مجرای این باشد مثل آن است .

عید اردیبهشت‌گان و عید اشتاد روز اردیبهشت‌ماه روز سوم آن روز اردیبهشت‌است و آن عیدی است که اردیبهشت‌گان نام دارد برای آنکه هردو نام با هم متفق شده‌اند و معنای این نام آن است (راستی بهتر است) و برخی گفته‌اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ملك آتش و نور است و این دو با او مناسبت دارد وخداوند اورا باین کار موکل کرده که نیزعلل وامراض را بیاری ادویه و اغذیه ازاله کند وصدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل به سوگندهایی که گفته‌اند در اوستا مبین است تمیز دهد .

روز بیست و ششم این ماه اشتاذ روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن سه روز است که آخر آن آخر ماه است و خداوند زمین را در این وقت بیافرید و نام گهنبار فیشهیم گاه‌است و گهنبارات شش‌عدد هستند که هریك از آنها پنج روز است و واضع آن زردشت است .

عید خردادگان وعید اشتاد روز خردادماه روز ششم آن روز خرداد است و آن عیدی‌است که بواسطهٔ اتفاق‌دونام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که بتربیت خلق و

اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است .

روز بیست و ششم آن اشتاد روز است که اول گهنبار چهارم است و آخر آن آخر ماه است و خداوند اشجار و نبات را در آن روز بیافرید و نام آن ایاثرم گاه است ،

جشن نیلوفر در خردادماه و عید تیرگان

تیرماه روز ششم آن خرداد است و عیدی است که جشن نیلوفر نام دارد و این عید مستحدث است .

روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام ، و برای این عید دو سبب است یکی آن است که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یك تیر درخود باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه‌ای که بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و(ارش) را که مردی بادیانت بود حاضر کردند[۱] گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و ارش برپاخواست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون بااین کمان این تیر را بیندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم سپس برهنه شد و بقوت و نیرویی که خداوند باو داده بود کمان را تا بنا گوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند واین تیر درموقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که

۱ـ جوان بی‌هنر نخست ناخوش‌بود　　اگر چند فرزند آرش بود

فردوسی

افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند.

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود بقسمی که دیگر بآرد کردن گندم وپختن نان نمی‌رسیدند زیرا طول می کشید و گندم ومیوه‌های کال راکه هنوز نرسیده بود می‌پختند و بدین‌جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شده و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچك است و روز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر بکجا افتاده و در این روز مردم آلات طبخ و تنورها را می‌شکنند زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهایی یافتند و هریك بکار خود مشغول شدند.

سبب دوم آنست (دهوفذیه) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن و (دهقنه) که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است باهم توأم‌اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانهاست و فساد عالم بااین‌دو اصلاح می‌پذیرد و کتابت در تلو آن ومقترن بااین‌دو می باشد اما دهوفذیه ازهوشنگ صادر شده و دهقنه را برادر دیگر او رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و دراین روز بود که هوشنگ نام برادر خودرا بزرگ گردانید و دهقنه را باو داد و دهقنه و کتابت یك چیز است و این روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در این روز هوشنگ مردم دنیا را امر کرد که لباس کاتبان بپوشند و دهقانان را نیز بر همین کار امر کرد و از این روز ملوك و دهقانان ومؤبدان وغیر ایشان این لباس‌را پوشیدند وتا روزگار گشتاسپ ازراه اجلال کتابت و اعظام دهقنه این رسم باقی بود و در این روز ایرانیان غسل می کنند و سبب آن این است که چون کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشت در این روز بناحیه ساوه عبور نمود و بکوهی که به ساوه مشرف است بالا رفت و تنها خود او بدون هیچ یك از لشکریان بچشمه‌ای وارد شد و فرشته را دید و فی‌الفور مدهوش

شد ولی این کار بارسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد و قدری از آب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و او را بسنگی تکیه داد و گفت ای پادشاه (ماندیش) و قریة العین را در آنجا ساخت و نام آنرا ماندیش گذاردند و کم کم تخفیف یافت و اندیش شد و رسم اغتسال وشست وشوی باین آب ودیگر آبهای چشمه‌سارها باقی وپایدار ماندند از راه تبرك ، و اهل آمل در این روز بدریای خزر می‌روند و همه روز را آب بازی میکنند.

عید مردادگان

مرداد ماه روز هفتم آن روز مرداد است و آن روز را عید میگیرند و بواسطه توافق دو نام مردادگان گویند و معنای مرداد آن است که مرك و نیستی نداشته باشد و مرداد فرشته ایست که بحفظ گیتی و اقامه غذاها و دواهایی که اصل آن نبات است ومزیل جوع وضرر و امراض هستند موکل است.

عید شهریورگان یا آذرجشن

شهریورماه ـ روز چهارم آن روز شهریور است و این روز عید است و چون باز دو نام باهم توافق کرده آن‌را شهریور نامند ومعنای این لفظ دوستی وآرزو است و شهریورفرشته ایست که بجواهر هفتگانه که طلا و نقره و دیگر فلزات که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است.

زادویه گفته است که این روز را آذرجشن می گویند واین‌روز برای آتشهایی که در خانه‌های مردم است عید است و این عید در قدیم آغاز زمستان بوده و در این عید آتشهای بزرك در خانه‌ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا و دیگر شادمانیها بگردهم جمع می آمدند و این آتش را برای رفع سرما و خشگی که در زمستان حادث می‌شود می‌افروختند و می گفتند انتشار حرارت چیزهایی را که برای نباتات زیان‌آور باشد دفع میکند.

خورشید موبد گفته است که آذرجشن روز اول این ماه بود و این‌عید برای

خاصه بوده وازروزهای معروف ایرانیان محسوب می‌شود اگرچه درماههای فارسی.
است و این عید از روزهایی است که مردم تخارستان آنرا معمول میداشتند و این
آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده که اول زمستان است می‌افروختند ولی
در زمان ما اهل‌خراسان این عید را در آغازپاییز میگیرند و این روز روز مهراست
که اول گهنبار پنجم است وآخر آن روز بهرام است و در این روز خداوند بهائم‌را
آفرید ونام آن مدیامیریم گاه‌است.

عید مهرگان

مهرماه روز اول آن هـرمزد روز است و روز
شانزدهـم مهراست که عید بزرگـی است و
بمهرگان معروف است که خزان دوم باشد واین عید مانند دیگر اعیاد برای عموم
مردم است و تفسیر آن دوستی‌جان است و گویند که مهر نام آفتاب است و چون در
این روز آفتاب برای اهل‌عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و
دلیل براین گفتار آن است که ازآیین ساسانیان در این روز این بود که تاجی‌را که
صورت آفتاب براو بود بسرمیگذاشتند وآفتاب برچرخ خود در آن تاج سوار بود و
در این‌روز بران ایرانیان بازاری بپا میشود.

میگویند سبب‌اینکه‌این‌روزرا ایرانیان بزرك‌داشته‌اند آن‌شادمانی‌وخوشی‌است
که‌مردم‌شنیدندفریدون‌خروج کرده‌پس‌ازآنکه‌کاوه برضحاك بیوراسب خروج‌نموده
بود واو را مغلوب و منکوب ساخته بود ؛ مردم را بفریدون خواند وکاوه کسی‌است
که پادشاهان ایران به‌رایت اوتیمن می‌جستند و علم‌کاویانی از پوست خرس بود و
برخی‌هم گفته‌اند ازپوست شیر بوده‌و آنرا درفش‌کاویان نامیدند که پس‌ازاو بجواهر
وطلا زیب وزیور کردند.

نیز گفته‌اند در این‌روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه‌های
پادشاهان اینطور در این‌ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع
آفتاب می‌ایستد و باآوازی بلند می گوید «ای فرشتگان بدنیا پایین آیید و شیاطین
و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آنانرا دفع نمایید» و می گویند در این روز

خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آنانکه محل ارواح باشد آفرید و درساعتی از این‌روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بها وجلا بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه درمهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن ماه است.

سلمان فارسی میگوید ما درعهد زردشتی بودن می گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز وزبرجد را درمهرگان بیرون آورد و فضل‌این‌دو برایام مانند فضل یاقوت وزبرجد است بجواهردیگر.

ایرانشهری میگوید که خداوند از نور وظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت.

سعیدبن فضل می گوید علمای ایران گفته‌اند که قله کوه شاهین درهمه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد وچنین بنظرمی آید که برآن برفی است و این‌مطلب چه هوا صاف باشد وچه ابر هردو یکسان است ودرهرزمان یکنواخت است.

کسروی میگوید که من از موبد متوکلی شنیدم که میگفت در روزمهرگان آفتاب میان نور وظلمت طلوع می کند و ارواح را در اجساد می‌میراند وبدینجهت ایرانیان اینروز را میرگان گفته‌اند.

اصحاب نیرنك گفته‌اند که‌هرکسی بامدادمهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

اما آن دسته ایرانیان که بتأویل قائلند برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل برقیامت وآخر عالم میدانند باین دلیل که هرچیزی که دارای نمو باشد در اینروز بمنتهای نمو خود میرسد و مواد نمواز آن منقطع میشود وحیوان در این روز ازتناسل باز می‌ماند چنانکه نوروز را آنچه درمهرگان گفته شد بعکس است وآنرا آغاز عالم میدانند وبرخی مهرگان را برنوروزتفضیل داده‌اند چنانکه پاییز را بربهار برتری داده‌اند و تکیه گاه ایشان این است که

اسکندر از ارسطو پرسید که کدام یك این دو فصل بهتر است ارسطو گفت : پادشاها در بهارحشرات وهوام آغاز میکنند که نشوء یابند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست پس پاییز از بهار بهتراست.

این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود وچون کبیسه را اهمال کردند پیش افتاد و در ملوك خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی می‌دهند.

رام روز یا مهرگان بزرگ

روز بیست و یکم رام روز است که مهرگان بزرك باشد وسبب این‌عیدآن است که‌فریدون بضحاك ظفر یافت و او را بقید اسارت درآورد و چون ضحاك را به پیش فریدون آوردند ضحاك گفت مرا بخون جدّت مکش و فریدون از راه انکار این قول گفت آیا طمع کرده‌ای که باجم پسر ویجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تورا بخون گاو نری که در خانه جدم بود میکشم سپس بفرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که (گشتی) بکمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاس گذاری خداوندی که ایشان را پس از هزارسال ترس باردیگر در ملك خود تصرف داد و این کار در ایشان سنت و عادت ماند.

همه ایرانیان براین قول‌همدل وهمداستانند که بیوراسب هزار سال زندگی کرد و اگرچه برخی می گویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزارسال مدت پادشاهی وغلبه او بود و گفته‌اند اینکه ایرانیان بیکدیگر اینطور دعا میکنند (که هزار سال‌بزی) از آنروز رسم شده زیرا چون دیدند که ضحاك توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند.

زردشت ایرانیان‌را امر کرد که باید مهرجان و رام روز را بیك اندازه‌بزرك بدارید وباهم این‌دو را عید بدارید تا آنکه هرمز پسرشاپور پهلوان میان این‌دو را

بهم پیوست چنانکه میان دو نوروز را هم بهم‌پیوست و سپس ملوك ایران و ایرانیان از آغاز مهرجان تا سی روز تمام برای طبقات مردم مانند آنکـه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هرطبقه‌ای پنج روز عید دانستند.

عید آبانگان آبانماه روزدهم آن روز آبان ماه است و آن عیدی است که برای توافق دو نام آبانگان گویند و در این روز زو پسر تهماسب بشاهی رسید و مردمانرا بحفر انهار و تعمیر آن امر کرد و در این‌روز بکشورهای هفت گانه خبر رسید که فریدون بیوراسب را اسیر کرده و بسلطنت رسیده و مردم را امر کرده که دوباره خانه‌ها و اهل خود را مالك شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز بخانه و خانواده خود فرمانروا شد و شروع بامر و نهی و گیر ودار نمود پس‌از آنکه همه‌ـ ایرانیان درعهد بیوراسب بی‌خانه و زندگی بودند و سلب مـالکیت از ایشان شده بود وشیاطین و شرّیران بخانه‌های ایشان می آمدند و توانا نبودند که از خانه خود آنانرا دفع کنند و ناصراطروش این رسم را برطرف کرده و اشتراك ماردان را با مردم در کدخدایی اعاده داد و پنج روز آخر این ماه اول آن روز اشتاد است که فروردگان نام دارد ودراین روز در نواویس مردگان طعام و شراب در پشت‌خانه‌ها می گذاشتند و چنین گمان میکردند که ارواح مردگان از جایگاه ثواب و عقاب خود بیرون می آیند و از آن طعام و شراب میخورند و درخانه‌های خود را سن‌دود میکردند تا آنکه مردگان از بوی آن بهره‌مند شوند و می گفتند ارواح ابرار گذشته بخانواده و اولاد واقارب در این روز تـوجهی میکنند و مباشر امور آنها می‌شوند اگرچه آن ارواح را نبینند.

در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند برخی گویند پنج روز آخر آبانماه است و برخی میگویند که آن اندر گاه است که خمسه لواحق آبانماه و آذرماه باشد و چون اختلاف در آن زیاد شد و تنازع در آن نمودند برای احتیاط هردو را عید گرفتند زیرا یکی از ارکان دین ایشان مـی‌باشد و پنج روز اول را

فروردگان اول گفتند و پنج روز آخررا فروردگان دوم و این فروردگان از اول بهتراست .

اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در اینروز بود که خداوند مردم‌را آفرید و نام آن همشفثمیدمگاه است.

گفته‌اند سبب فروردگان این است که قابیل چون هابیل را کشت و پدر و مادرهابیل بسیارجزع براونمودند از خداوند خواستند که روح اورا بار دیگر بکالبد پسرشان برگردانید ودر روز اشتاد آبان ماه خدا روح او را اعاده داد و ده روز در بدن او بود و هابیل نشست و با پدر و مادر خود حرف نمی‌زد و فقط ایشان را نظر می کرد و اسعد ساعات آن ساعتی است که برج بره در آن طالع باشد و اصحاب نیرنگها بساعت سحر تبرك میجویند و بر این گمانند که خاصیتی که در آن ذکر شده در هرحال موجود است و می گویند هر کس صبح این‌روز پیش‌ازآنکه لب بگفتار گشاید یك به بخورد و اترج ببوید همهٔ سال را خوشبخت خواهد بود.

طاهربن طاهر می گوید که ایرانیان در ایام قدیم اگـر ماه در منزل آتشی بودعسل می‌خوردند و اگر در منزل آبی بود آب می‌نوشیدند بر طبق متابعت از منازل قمر.

ایرانشهری می گوید که من از جمعی از علمای ارمنیه شنیدم که می گفتند که چون صبح روز ثعلب شود بر کوه بزرگی که میان زمین داخل و زمین‌خارج است قوچ سفیدی دیده میشود که در همه‌سال جز در این وقت دیده نمیگـردد و مردم این ناحیه اگر این قوچ فریاد کند می گویند سال پرنعمت است و خوش خواهد گذشت و اگر فریاد نکند بخشگسالی فال بد می‌زنند.

ایرانیان صبح یوم‌الثعلب بنگاه کردن به ابرتیمن مـی‌جستند و از صفا و کدورت ولطافت و کثافت آن بسعادت و نحوست زمان وخشگسالی و فراوانی سال استدلال می کردند.

آذر عید یا آذرجشن

روز نهم روز آذر عیدی است که آنرا برای توافق دو نام آذرجشن می نامند و در این روز بافروختن آتش احتیاج می‌یابند و این روز عید آتش است و به نام فرشته‌ای که که بهمه آتشها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده که در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و قربانیها بآتش نزدیك کنند و در امور عالم مشاوره کنند.

اعیاد دیماه از خرم روز ودیگر اعیاد مانند دیبگان و غیره

دی‌ماه و آنرا خورماه نیز می گویند نخستین روز آن خرم روز است و این روز و این ماه هردو بنام خدایتعالی که هرمزد است نامیده شده یعنی پادشاهی حکیم وصاحب‌رایی آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیر می‌آمد و جامه سپید می‌پوشید و در بیابان برفرشهای سپید می‌نشست و دربانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملك بدانهاست بکنار می‌راند و در امور دنیا فارغ‌البال نظر می‌نمود وهر کس که نیازمند می‌شد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا وشریف باشد یا وضیع بدون هیچ حاجب و دربانی بنزدپادشاه می‌رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو می کرد و در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست می کرد و در یك سفره با ایشان غذا میخورد و می گفت: من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم‌زیرا قوام دنیا بکارهایی‌است که بدست شمامیشود وقوام عمارت آن‌هم بپادشاه است و نه پادشاه را ازرعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه وچون حقیقت امرچنین شد پس‌من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود ومانند دوبرادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو برادر مهربان هوشنك و ویکرد چنین بودند.

گاهی این روز را نود روز می گویند وآنرا عید میگیرند زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است.

روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم این ماه برای اینکه نامهای آنها با نام

ماه موافق شده اعیاد است .

روز یازدهم روز خور است که اولین گهنبار اول است و آخر آن روز پانزدهم است که روز دیبمهر باشد و این گهنبار مدیو زرم گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید .

روز چهاردهم روز گوش است که آنرا سیرسور نیز می‌نامند و در این روز ایرانیان سیر وشراب میخورند و سبزیها را با گوشتهایی که استعاذه ازشیطان بر آن خوانده‌اند می‌پزند وسبب این است که شیاطین پس از قتل جمشید چیره شدند ومردم برای دفع آزار آنان چنین کردند وچون ازقتل جمشید حزین گشتند سوگند یاد کردند که به چربی نزدیك نشوند و این کار در ایشان سنت ماند و بخوردن طعام مذکور از مرض‌هایی که منسوب به ارواح سوء است تداوی می کنند .

روز پانزدهم این ماه روز دیبمهر است که آنرا دیبگان گویند و از خمیر یا از گل شخصی‌را بهیکل انسان می‌سازند و در راهرو و دالان خانه‌ها می گذارند ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی‌شده و در زمان ما اینکار برای اینکه مانندکارهای مشرکان و اهل ضلال است متروك شده .

شب شانزدهم روز مهر است که آنرا درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده می‌شود و سبب اینکه این روز را عید میگیرند این است که مملکت ایران در این روز ازترکستان جدا شد و گاوهایی‌را که ترکستانیان ازایشان به‌یغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند .

نیز سبب دیگر آن است که چون فریدون ضحاك بیوراسب را از میان برد گاوهای اثفیان را که ضحاك در موقعی که او را محاصره کرده بود و نمی گذاشت اثفیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد وبخانه او بر گردانید و اثفیان مردی بود جلیل‌القدر دارای همتی‌رفیع که همواره بفقرا نعمت می بخشید وازاحوال گرفتاران و بیچارگان جستجو میکرد و آنانکه باو امیدوار بودند امید ایشان را بدل بیأس نمی کرد و چون فریدون از اموال او رفع توقیف کرد مردم برای اینکه بعطایای

اثفیان چشم داشتند آنرا عید گرفتند .

در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند و در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمررا می کشد ساعتی آشکار می‌شود سپس غایب و پنهان میگردد و هر کس که موفق بدیدار او شود در ساعتی که نظر باو می‌افکند دعایش مستجاب خواهد شد .

در این شب بر کوه اعظم شبح گاوی سفید دیده می‌شود و اگر این گاو دومرتبه صدا بر آورد سال، فراوانی‌است و اگر یك مرتبه صدا کند خشکسالی خواهد شد و تبخیر می کنند که تا مضرت آنرا برطرف کنند تا اینکه در خانه ملوك در این شب رسم شده که آتش بیفروزند وچون شعله‌ور گردد وحوش را بآتش می اندازند و مرغها را در شعله آن می‌پرانند و در کنار این آتش می نشینند و بلهب ولعب مشغول می‌شوند (خداوند از هر کس که از ایلام و ایذای حیوانات غیرموذی لذت می برد انتقام بکشد.)

ایرانیان پس‌از آنکه کبس از ماههای ایشان برطرف شد در این وقت منتظر بودند که سرما از ایشان برطرف شود و دورهٔ آن منقضی گردد زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبان ماه بگذرد میشمردند وآخر زمستان ده روز که از بهمن‌ماه میگذشت میشد و اهل کرج این‌شب را شب گرزنه میگویند یعنی شبی که درآن گزیدن زیاد است ومقصودشان این‌است که سرما شخص‌را دراین‌شب می گزد وگفته‌اند سبب اینکه در این شب آتش روشن میشود این است که چون ضحاك قرار گذاشته بود هر روز دونفر بیاورند وبرای ماری که بدوش او بود دماغ آنهارا غذا قرار دهند و شخصی که موکل باین کار بود پس از آمدن ضحاك به ایران ازمائیل نام داشت و این شخص موکل یکی از این دو را آزاد میکرد و توشه‌ای می‌بخشید و او را امر میکرد که بجبل غربی دماوند ساکن شود و به‌آنجا برود و برای خود خانه‌ای بسازد و در عوض این شخص که آزاد شده بدو مار دماغ قوچی

میخورانید واین دماغ را با دماغ یك نفر دیگر که کشته شود مخلوط میکرد وچون فریدون ضحاك را گرفت ازمائیل را حاضر کرد و خواست که او را پاداش بخشد ازمائیل اشخاصی را که از قتل بازداشته بود فریدون را اخبار کرد و یك رسول از فریدون خواست که بکوه دماوند برود که تاحقیقت قضیه را بفریدون ارائه دهد و چون ازمائیل بکوه دماوند رسید آزادشدگان را امر کرد که برپشت بام‌های خود هریك آتشی بیفروزند تا شماره ایشان زیاد بنظر آید و این واقعه در شب دهم بهمن‌ماه بود و فرستاده فریدون گفت : چه قدر خانواده‌ها که تو آزاد کردی و از آنجا برگشت و فریدون را بآنچه دیده بود اخبار کرد و فریدون از شنیدن این واقعه خیلی مسرور شد خود او بدماوند رفت و آزاد شدگان را دید سپس، ازمائیل را جزو نزیکان خود گردانید و دماوند را تیول او کرد و او را بتختی زرین نشانید و نامش را مسمغان (مه‌مغان) گذاشت .

نیز در دو مار ضحاك بیوراسپ گفته‌اند که این دو مار درشانهٔ ضحاك ظاهر بودند و خوراك آنها مغز دماغ مردم بود و نیز گفته‌اند که دو زخم بود که بسیار درد می گرفت وبرای اینکه درد آنها آرامش و تخفیف یابد دماغ آدمی را باید بدان زخمها مالید .

اما عقیده ما درباره این دو مار این است که بسیار چیز شگفت آوری بود و اگرچه امکان دارد ولی خیلی دور است زیرا برخی از حیوانات از گوشت عمل می آیند و شپش نیز از گوشت تولید می‌شود و همچنین حیوانات دیگری، وبرخی حیوانات هستند که با آنکه بکمال موعود خود رسیده‌اند از جایگاه اولی خویش بیرون نمی آیند چنانکه حکایت شده در بلاد هند حیوانی است که از فرج مادرش سر خود را بیرون می آورد و بچریدن علف مشغول می‌شود و باز بشکم مادر خود فرو میرود و تا هنگامی که نیرومند نشده و از خود اطمینان نیافته که در پس روی و پیش روی مادر خود بدود ازشکم‌اوکاملا بیرون نمی آید و گفته‌اند سبب اینکه تا

این حیوان از شکم مادر خود بیرون آید فرار میکند این است که زبان مادرش خیلی خشن است و از این زبان میترسد و عادت مادرش این است که چون نوزاد خود را دید شروع میکند که آنرا بلیسد تا آنکه گوشت آنرا از استخوانش جدا کند و نمیشود این مطلب را انکار نمود زیرا مشاهده شده است که حیوانات از اشیاء دیگری نیز متولد می‌شوند چنانکه ابوعثمان جاحظ حکایت میکند که در عکبرا گلی را دیدم که نیمی از آن جرد شده بود و نیم دیگر همانطور که باقی مانده بود و هنوز حیوان نشده بود.

نیز از موهایی که با پیاز خود از گوشت بیرون می آید چون آنرا در آب و یا جاهای نمناکی در فصل تابستان بگذاریم و سه هفته یا کمتر طول بکشد مار از آن تولید می‌شود.

جماعتی در گرگان مرا حکایت نمودند که بعینه همین مطلب را در آنجا دیده‌اند.

جیهانی حکایت می کند که در دریای هند شاخه‌های یك نوع درختی است که در ساحل بحر بروی ریگها گسترده می‌شود و کم کم این برگ کنده می‌شود و زنبور عسل می گردد و می‌پرد و تولد کژدمها از گل و بادروج و تولد زنبورعسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است و ما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند.[1]

روز بیست و دوم باد رود است و دراین ماه عیدی است که بهمین نام معروف است و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید قایل می‌شوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است چنانکه دراصفهان در ایام نوروز بازاری بپا می‌شود و

۱– تمام این تولدها را که بیرونی به تقلید از حکما گفته تولد فجائی نام دارد و پاستور محال بودن آنرا ثابت کرده و از جماد حیوان تولید نمی‌شود.

عید میگیرند و آن را در اصفهان کژین گویند و فقط فرق بادروز و کژین است که آن یك روز است و این یك هفته .

روز سی‌ام نیران است که آن را در اصفهان آفریجگان گویند و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران به خشگسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهای خزینه خود را گشود و از مالهایی که به آتشکده‌ها تعلق داشت هر کس می‌خواست بدو وام می‌داد و آن اموال را تمامی به مردم ایران داد و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و در همه این چند سال که قحط و غلا بود کسی از گرسنی نمرد سپس فیروز به آتشکده آذرخورا که در فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا را از اهل دنیا برطرف کند سپس به‌کانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و هرابده برسر کانون ایستاده‌اند و چنانکه باید از پادشاهان تواضع کنند و سلام بدهند نسبت باو ننمودند فیروز بسوی آتش بر گشت و دست و بازوی خود را حوالی آتش گردانید و سه مرتبه شعله را به سینه خود گذاشت مانند دوستی که دوست خودرا بسینه می‌چسباند وشعله آتش بریش‌او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت : خداوندا همه نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبث باطن من است بمن بگو تا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه گردان و اهل دنیا را نیز از واقعه مطلع کن و برخلق باران رحمت بباران .

سپس فیروز از کانون بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا) نشست و دنبکا چیزی است که از زر آنرا مانند تخت می‌سازند ولی کوچکتراز آن است و رسم این است که باید در مدخل آتشکده باشد که تا چون پادشاه وارد شود برروی آن بنشیند و هرابده و نگهبانان آتشکده بر گرد او جمع آیند و براو

چنانکه رسم ملوك است سلام کنند و چون فیروز بر دنبکا نشست همه مؤبدان و و نگهبانان در اطراف پادشاه جمع آمدند و فیروز ایشان را گفت : چه اندازه شما دل سخت و مردم جفا کار هستید چرا بمن در کانون سلام ندادید ، ایشان گفتند که چون ما در نزد پادشاهی که ازتو بزرگتراست ایستاده بودیم این بود شرط ادب بجا نیاوردیم .

فیروز ایشان را تصدیق کرد تا آنکه از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد و چون به موضعی رسید که در زمان ما روستای کامفیروز است و در آنوقت صحرایی بدون آبادانی بود ابری بر آسمان برخاست و چندان بارید که مانند آن دیده نشده بود تا آنکه آبها در سرادق و خیام شاه راه یافت و فیروز یقین کرد که دعای او مستجاب شده و خداوند را سپاس گذارد در این‌هنگام بود که فیروز به مردم صدقه بسیاری داد و اموال زیادی بخشید و مجالسی تشکیل داد و مشغول خوش گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون نرفت تا آنکه این ده را که کامفیروز است ساخت یعنی فیروز در اینجا بود که بکام خود رسید و همه مردمان از سروری که پیدا کردند از این آبها بروی هم می‌پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و این عید را همه عید می گیرند زیرا در این روز بود که برای ایشان باران آمد و در اصفهان نیز در این روز باران آمد .

جشن اسفندارمذماه و دیگر اعیاد ماه اسفند

اسفندارمذ ماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و برای اتفاق دو نام آن را چنین نامیده‌اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز بر زنهای درست کار و عفیف و شوهردوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان

بخشش می نمودند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهله باقی مانده و به فارسی مردگیران می گویند و در این روز افسون می‌نویسند و عوام مویز را با دانه انار می کوبند و می گویند تریاقی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدمها دفع می کند و از آغاز سپیده دم تا طلوع آفتاب این رقیه (افسون) را بر کاغذهای چهارگوش می‌نویسند، و آن افسون این است: بسم‌الله الرحمن الرحیم اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز بیستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و فریدون بسم‌الله بآدم و حسبی‌الله وحده و کفی.

در این روز سه تای از این کاغذهارا برسه دیوار خانه می‌چسبانند ودیواری را که مقابل با صدرخانه است خالی می گذارند و می گویند اگر به دیوار چهارم هم از این کاغذها بچسبانیم هوام وحشرات سر گردان می‌شوند و راهی نمی‌یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند می کنند وخاصیت این طلسم این بود که ذکر شد.

گاه روی می‌دهد که جایهایی‌دیده می گردد که طلسم شده و عقرب در آنجا کسی را نمی گزد مانند دینار رازی جرجان که ده فرسخ بسمت خراسان است ودر زیر هریك سنگ آنجا مشتی کژدم است و مردم آنها را با دست خود مس می کنند و بازی بآنها می نمایند و کژدمها نمی گزند ولی چون این کژدمها را از آنجا بیك پلی باندازه پرتاب تیری دور است بیرون ببرند چنان آدمی‌را می گزد که فی‌الفور می کشد.

نیز گفته‌اند که در طوس قریه‌ایست که کژدم آنجا مردم را نمی گزد و ابوالفرج زنجانی مرا گفت که در زنجان جز در مقبره مازندرانیها عقرب دیده نمی‌شود و اگر در شب کسی به قبرستان نامبرده برود و قدری از عقربهای آنجارا جمع کند و ببرد جای دیگر بریزد می‌بینند که بزودی باز به جایگاه نخستین

خود برمی گردند .

ولی بعقیده من این افسانه ها که گفته اند بطلانش آشکار است زیرا محال است که قوه‌ی اراده از شخص افسونگر تجاوز کند و بشخص افسون شده برسد و نیز ادوار کواکب با سالهای فارسی مخالف است و شرایط طلسمات در این ادوار جمع نیست ولی ما باهمه این اشکالات در کتاب عجائب الطبیعه و غرائب الصناعیه درباره نیرنگها وطلسمات وعزائم باندازه‌ای که در دلهای عارفان نهال حقیقت کشت کنیم وشبهه را ازقلوب اهل‌شك رفع کنیم اگرخدا بخواهد وعمری بدهد در آینده گفتگو خواهیم کرد انه قدیر علیه .

روز یازدهم روز خوراست که اول گهنبار دوم باشد وآخر آن روز دیبمهراست که مدیوشم گاه نام دارد و دراین روز بود که خداوندآب را آفرید و روز شانزدهم روز مهر است که آن را مسك تازه گویند .

روز نوزدهم روز فروردین است که آنرا نوروز انهار گویند ودرآبهای جاری عطر وگلاب میریزند .

مجوس را روزه‌ای نیست وهر کس ازایشان روزه بگیرد گناه کرده و کفاره آن طعام جماعتی از مساکین است و مجوس را در ایام ماههای مذکور بازارهایی است که باختلاف بلاد فرق می کند .

عضدالدوله رادراین‌ماه دوروزاست که هریك‌ازآن دو راجشن کردفنا خسرو گویند یکی از آن دو روز ، سروش از فروردین ماه است و در ایـن روز بوده که عضدالدوله آب را از چهار فرسخ بقصبه‌ای که ساخت و یك فرسخ تا شیراز است و کردفنا خسرو گویند بیاورد و روز دوم روز هرمز است که در آبان ماه است و آن روزی است که عضدالدوله در بنای این شهر شروع نمود و این واقعه در سال ۳۳۳ یزدگردی بود و در هردو روز بازاری که هفت روز طول می کشد برپا می گردد و مردم برای لهو وشرب بدور هم گرد می آیند .

ایرانیان را در همه ایام سال روزهای مختار و مسعودی است و نیز روزهای مکروه و ایام منحوسی است و نیز روزهایی است که بنام عمومی خود در هرشهر برای طبقه‌ای خاص عید است و ایرانیان را در رؤیت مار در ایام ماه احکامی است و ما این عقاید را در جدول اختیارات ذکر می کنیم .

<table>
<tr><th>اسماء نام روزهای ماه</th><th>فروردین ماه</th><th>اردیبهشت ماه</th><th>خرداد ماه</th><th>تیر ماه</th><th>مرداد ماه</th><th>شهریور ماه</th><th>مهر ماه</th><th>آبان ماه</th><th>آذر ماه</th><th>دی ماه</th><th>بهمن ماه</th><th>اسفندارمذ ماه</th><th>احکام مار و دیدن آن در روزهای ماه</th></tr>
<tr><td>هرمزد</td><td colspan="12">مختار</td><td>پیش از نیمروز غلبه و سلطه است</td></tr>
<tr><td></td><td colspan="12">زیرا باسم خداوند است</td><td></td></tr>
<tr><td>بهمن</td><td colspan="10">وسط</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td>علت و مرض</td></tr>
<tr><td>اردیبهشت</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>سعد</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>مرگ است یا از دست دادن یکی از خانواده</td></tr>
<tr><td>شهریور</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td colspan="6">وسط</td><td>سوداست و کمك از همشهریان</td></tr>
<tr><td>اسفندارمذ</td><td>وسط</td><td colspan="3">سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td colspan="2">وسط</td><td>نحس</td><td>ذکر نام شخص است و ستایش او</td></tr>
<tr><td>خرداد</td><td colspan="2">وسط</td><td colspan="3">سعد</td><td>سعد</td><td>وسط .</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>سفری است پرمنفعت</td></tr>
<tr><td>مرداد</td><td colspan="4">وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>وسط</td><td>سعد</td><td>علت و مرض</td></tr>
<tr><td>دیبآذر</td><td colspan="12">وسط</td><td>دخول بر پادشاه</td></tr>
<tr><td>آذر</td><td>نحس</td><td>وسط</td><td colspan="4">سعد</td><td colspan="3">وسط</td><td colspan="2">سعد</td><td>نحس</td><td>مثل روز پیشین است .</td></tr>
<tr><td>آبان</td><td colspan="7">وسط</td><td>نحس</td><td colspan="4">وسط</td><td>زناشویی و نکاح است</td></tr>
<tr><td>خور</td><td colspan="2">وسط</td><td>نحس</td><td colspan="9">وسط</td><td>مال بدون رنج است</td></tr>
<tr><td>ماه</td><td colspan="12">مختار</td><td>پیش از نیمروز خوب است و بعد از آن بد</td></tr>
<tr><td></td><td colspan="12">زیرا باسم ماه است</td><td></td></tr>
</table>

تیر	سعد وسط نحس وسط	زیادت در مال است
جوش	وسط سعد وسط سعد وسط	رزق شخص تنها ازچارپایان خواهد بود
دیبمهر	وسط نحس وسط سعد وسط	مرضی است که صحت دنبال دارد
مهر	وسط سعد وسط سعد وسط سعد	تملك چیزی است که قبلا مالك نبوده
سروش	وسط سعد وسط سعد وسط	سفر و بازگشت از آن
رشن	وسط سعد وسط	سفر و ناخوشی در آن
فروردین	سعد وسط سعد وسط سعد وسط	زیادت در مال
بهرام	وسط نحس وسط نحس وسط سعد	مرگ مردی از اهل خانه
رام	سعد وسط سعد وسط سعد	سفر و غلبه بر دشمنان
باد	نحس وسط سعد وسط سعد نحس وسط	اتهام شخص بدزدی
دیبدین	وسط سعد وسط	علت و ناخوشی
دین	سعد وسط سعد	رسیدن مال
ارد	سعد سعد وسط سعد وسط سعد	بد و ناپسنده است
اشناد	وسط سعد وسط سعد وسط سعد وسط	ساختن بنای جدید
اسمان	وسط سعد وسط سعد وسط سعد وسط	بدروغ نسبت باو داده میشود
زامیاد	وسط سعد وسط	نکبت در مال و خانواده
مارسفند	وسط	سفر نزدیك
انیران	سعد وسط نحس وسط	بجرم زنا گرفته میشود

از این جهت روز ماه را مختار دانستند که بنام ماه که خداوند آنرا برای قسمت خیر و نعمت در دنیا آفریده موسوم است و بدین سبب است که از شروع بهلال تا آنکه بنقصان خود برسد حیوان و اشجار و نبات شروع بنمو می کنند.

ایرانیان در دو روز اجتماع و استقبال، می گویند که هردو منحوس است اما سبب نحسی اجتماع آن است که جن‌ها و شیاطین حرص می‌یابند که در عالم فساد کنند و جنون و امراض دماغی دراین وقت درجهان زیاد می‌شود ودر اجتماع، دریا جزر می‌یابد وآبها کم می‌شود وآبی که برحم می‌ریزد اولاد متولد از آن ناقص‌ـ الخلقه خواهد شد و اگر در این وقت مویی از جسد خود بکنند در مدت زیادی رویید خواهد گشت و اگر درختی دراین موقع بکارند میوه آن پراکنده خواهد شد بخصوص اگر در اینروز کسوف نیز واقع شود وبه عقیده ایرانیان نمی‌شود که ماه هلال باشد وتخم‌مرغی که محفوظ است فاسد نشود ونرگس نیز دراین موقع ذبول و پژمردگی خواهد یافت.

کندی[1] می گوید از این جهت اجتماع مکروه است که قمر که دلیل اجساد است متحرق می‌شود و بدین جهت است که از بلا و فنا باید ترسید.

اما سبب نحوست استقبال این است که به عقیده زردتشتیان غولان و ساحران بارواح مکدر ولع می‌یابند و بدین‌جهت بیماری صرع در این ماه زیاد می‌شود ودر این وقت آب دریاها امتداد می‌یابد و آبها زیاد می‌شود و در استقبال هر آبی که به زهدان بریزد طفل متولد از آن زائدالخلقه خواهد شد و مویی که کنده شود زود درمی آید و درختی که در این موقع کاشته شود بخصوص اگر در این روز کسوفی روی دهد کرم آنرا خواهد خورد.

۱ـ مراد یعقوب کندی حکیم عرب است.

فصل دهم

در اعیاد ماههای سغدیان گفتگو می کند

سغدیان نیز ماههای خود را مطابق چهار قسمت سال تقسیم کرده بودند، اول نوسرد از ماههای سغدی اول تابستان بود و میان ایشان و فارسیان در اوائل سالها و برخی از ماهها اختلافی نبود جز در آن پنج روز که به سال ملحق شده چنانکه در پیش بیان کردیم و از این رهگذر چنین کردند که پادشاهان را بزرگ بدارند و کارهای خویش را با کارهای آنان نسنجند و بازگشت جم پادشاه را که خواهشها را برمی آورد، روز اول سال دانستند چنانکه شاهان دیگر هم براین رأی بوده‌اند.

برخی از مردم براین گمان شده‌اند که سبب اختلاف میان آغاز این دو قسم سال ، تفاوتی است که در ارصاد یافت شده چه، نیاگان ایرانیان سال خورشیدی را سیصد شصت و پنج روز و قدری زیادتر از چهار یك روز میدانستند که باندازه یك شصتم ساعت باشد و این مقدار را جزو همان ربع روز می‌دانستند و چون زردشت ظهور کرد و کیش مجوسیت را بیاورد و پادشاهان ایران از بلخ بفارس و بابل آمدند و بامور دینی خود اعتنا کردند ارصاد را نیز تجدید نمودند و دیدند که انقلاب صیفی بآغازسال سوم کبیسه باندازه پنج روز مقدم‌است پس حساب اول خودرا ترك

کرده و بآنچه برصد یافته بودند عمل نمودند واهل ماوراءالنهر بهمان حال پیشین باقی‌ماند وآن سال را که احوال آنرا مراعات ودقت کرده بودند اهمال کردند پس اوایل سالیان ایشان بدین‌جهت اختلاف یافت .

برخی چنین گمان کرده‌اند که آغاز سال فارسیان وآغاز سال سغدیان تاوقت ظهور زردشت یکی بود و چون فارسیان پس از زردشت پنج روز را بآخر هرشهری از شهور کبیسه نقل کردند چنانکه در پیش گفتیم و اهل سغد از همانجا که موضع حقیقی آنها بود نقل ندادند در آخر شهور سالیان ایشان باقی مانده و پنجه زایده در ماههای فارسی پس از اهمال کبیسه در آخر آبان ماه باقی ماند .

اهل سغد را در ماههای خود اعیاد بسیاری در روزهای معلوم و روزهای گرانمقداری است که مانند اعیاد و ایام فارسیان است و آنچه را که ما از آنها اطلاع یافتیم بقرار ذیل است :

نوسرد ـ روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرگ باشد و روز بیست و هشتم آن زردشتیان بخارا را عیدی است که رامش آغام می‌نامند و در آن عید در آتشکده‌ای که نزدیك قریه رامش است جمع می‌شوند و این آغام‌ها نزد آنان عزیزترین اعیاد است و در هر دهی که باشند نزد رئیس خود برای خوردن و آشامیدن جمع می‌شوند و این عید برای ایشان در چندین نوبت است .

جرجن ـ ما از این عید خبری نداریم .

نیسنج ـ روز دوازدهم آن ماخیرج اول است .

بساکنج ـ روز هفتم آن بسکح آغام ـ ن ـ ب ـ نکح آغام‌است واین‌روز برای ایشان در بیکند ـ ن ـ ب ـ بیسکند، عیدی‌است که در آنجاجمع‌می‌شوند وروز دوازدهم ماخیرج دوم است و روز پانزدهم عمس خواره میباشد و در این روز طعام و شراب

را ترک می کنند و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می‌نمایند و خمیر و میوه و نباتات می‌خورند.

اشناخندا ـ روز هیجدهم آن بابه خواره است که بامی خواره گفته می‌شود یعنی آشامیدن عصیر خالص و ناب و روز بیست و ششم کرم خواره است.

مژیخندا ـ روز سوم آن عید کشمین است و در این روز در قریه کمجکت بازاری بپا می‌شود ودر روز پانزدهم آن در طواویس بازاری بپا می گردد و بازرگانان از آفاق و اطراف در آنجا جمع می‌شوند و هفت روز این بازار بپاست.

فغکان ـ روز اول آن نیم سرده نام دارد و معنای آن نیمه سال است و روز دوم آنرا من عید خواره می گویند و در آتشکده‌ها جمع می‌شوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن وشکر پخته‌اند در آنجا می‌خورند و برخی از مردم نیم سرده را پنج روز پیش از موقع می‌دانند که تا بنابر رأی فارسیان اول مهر ماه باشد با آنکه واجب این است که چون شش ماه ودو روز و نیم از سال بگذرد نیمه سال باشد و روز نهم آن را تسیس آغام می گویند و روز بیست و پنجم آن اول کرم‌خواره است.

آبانج ـ روز نهم آن آخر کرم خواره است.

فوغ ـ بکلی ما از آن بی‌خبریم.

مسافوغ ـ سغدیان را دراین روز از پنجم تا پانزدهم آن عیدی است و پس از آن مسلمانان را در شرغ بازاری بپا می‌شود که هفت روز بطول می‌انجامد.

ژیمدنج ـ روز بیست و چهارم آن باذامکام است.

خشوم ـ در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه می کنند و بر آنان نوحه میزنند و رویهای خودرا می‌خراشند و برای مردگان طعام وشراب می‌برند چنانکه ایرانیان در فروردگان بـه همین طریق رفتار می‌نمایند و سبب

اینکه در آخر این ماه این کار را می کنند این است که پنجه دزدیده شده اهل سغد چنانکه درپیش گفته شد در آخر این‌ماه است واهل‌سغد را در دهکده‌ها درایامی که نامهای آن در هرماه یکی است بازارهایی است که در دهکده‌های بخارا و سغد بپا می گردد .

فصل یازدهم

در اعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو میکند

اهل خوارزم با اهل سغد در آغاز سال وماه همراهند و با ایرانیان مخالف‌اند و علت این مخالفت همان است که در بارهٔ اهل سغد گفتیم و رسوم خوارزمیان در این اعیاد مانند رسوم سغدیان است واول تابستان نزد ایشان اول ناوسارجی است و ایشان را در آنوقت اعیادی است که پیش از اسلام معظم میداشتند و براین گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیاد را بزرگ دارند و نیز روزهای دیگری را که از آثار پیشینیان خود بـود بر این رزها بیفزودند و اکنون از بازماندگان مجوس خوارزم جزمشتی که غلو وتعمق در دین خود ندارند و بظواهر اقتصار کرده‌اند واز معانی و حقیقت دین زردشتی غافل‌اند کسی دیگر یافت نمی‌شود حتی اینکه ایشان اعیاد را تنها بمعرفت ابعاد آنها استعمال می کنند و از مواضعی که در شهور دارند چشم پوشیده‌اند و اما اعیاد و ایام آنان که بدین ایشان ربطی ندارد ازقرار ذیل است :

ناوسارچی ـ روز اول آن عید آغاز سال است وچنانکه گفتیم آن روز جدیدی است.

اردوشت ـ درآن چیزی ذکر نکرده‌اند.

هروداد ـ روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام

شدت گرما بود واز اینجاست که گفته‌اند دراصل اریجهاس چوزان بوده وترجمه‌اش این است که بزودی ازلباس بیرون میشوند یعنی هنگام آن میرسد که برهنه گردند ولی درزمان ما با وقت زراعت کنجد ودیگر چیزهایی که با آن کاشته می‌شود موافق شده ازاینرو این عید را درموقع این زراعت میدانند.

چیری ـ روز پانزدهم آنرا اجغار گویند که بمعنای آتش افروختن و شعله است و در زمانهای گذشته این عید اولین وقتی بود که باتش افروختن نیازمند میشدند وهوا در پاییز متغیر میشد ولی این عید در زمان ما بمیان تابستان رسیده و هفتاد روز از اجغار می‌شمارند آنوقت گندم پاییزه میکارند.

همداذ ـ دراین روز چیزی نگفته‌اند.

اخشریوری ـ روز اول آنرا فغبریه مینامند و گویند که در اصل فغربه بوده یعنی بیرون آمدن شاه زیرا ملوك خوارزم در چنین وقتی برای اینکه گرما تمام شده بود وسرما روی کرده بود بجایگاه زمستانی میرفتند و اتراك غزرا ازسرحدات خود بیرون مینمودند و اطراف کشور خویش را از وجود آنان پاك می‌ساختند،

اومری ـ روز اول آن از داکند خوار میباشد ومعنایش خوردن نان پیه آلود است ودراین روز ازسرما درپناهگاهها می‌رفتند و در کنار آتش‌های افروخته جمع میشدند ونان چرب میخوردند.

روز سیزدهم آن عید چیری روچاست و چنانکه ایرانیان مهرگان را بزرك میدارند ایشان این روز را بزرك می‌دانستند و روز بیست ویکم آن عیدی است که رام روچ نام دارد.

یاناخن ـ دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ادو ـ همچنین دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

ریمژد ـ روز پانزدهم آن نیمخب نام دارد ومیگویند که دراصل مینچ اخیب است وبرای اینکه زیاد در زبانها دور میزد تصحیف شد ونیمخب گفته شد و معنای آن شب مینه است و مینه نام زنی است که یکی از ملوك و بزرگان خوارزم بود و

شبی در حال مستی با جامه ابریشم از کاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود و در بیرون کاخ بیفتاد و خوابش برد وشب سرما خورد و مرد و مردم درشگفت شدند که در اینوقت از بهار چطور انسان ازسرما می‌میرد این بود که نام آنرا برای قضیه‌ای خارج از عادت که در غیر وقت خود روی داده تاریخ دانستند و این روز در زمان ما بموقع حقیقی خود پیشی گرفته و عامه آنرا در نیمه زمستان میگیرند، در این روز و روزهای چسبیده بآن اهل خوارزم بخور و دود و بویهای طعامی‌را که برای رفع غوائل جن و ارواح موذی گذاشته‌اند آشکار میکنند.

این کار از روی حزم و احتیاط واجب است بخصوص که اگر برخی از امور نفسانی‌را مانند عزائم وافسونها و دعاهایی‌را که چون افاضل حکماء چون‌جالینوس تأثیرات ارواح سوء را دراین عالم دیدند جایز دانستند بر آن بیفزاییم و نیز اگر برخی از امور وابسته بکواکب را از قبیل اوقات مستعدّه و اختیارات با انواع و اصناف آن براین مطلب افزوده شود.

حزم واحتیاط اقتضا میکند که بر اشخاصی که‌برای ابطال این‌امور وتکذیب آن جز ریشخند و سخریه و چانه بالا کشیدن دلیلی دیگر ندارند وقعی نگذاریم وگفته آنانرا گوش ندهیم و جمعی زیاد از فلاسفه بجن و شیاطین معتقد بودند و ارسطو جن و شیاطین را حیوان هوایی وناری توصیف کرده وآنانرا نیز انسان‌نام نهاده و یحیی نحوی بوجود جن وشیاطین اعتراف داشته وفلاسفه دیگر گفته‌اند که جن و شیاطین جانهای پلیدی است که پس از جدایی ازکالبد برای اینکه حیران بوده‌اند و حقیقت‌را نشناخته‌اند بکالبد خود روی میآورند و گمان می کنم که مانی در کتب خود بهمین موضوعات اشاره کرده هرچند که عبارات واشارات اوبا الفاظی رکیك است.

اخمن دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده‌اند.

اسبندار مجی روز چهارم آنرا خیژ نامند یعنی روز قیام و در روز دهم عیدی است که وخشنکام نام‌دارد و وخش نام فرشته‌ای‌است که بهمه آبها بویژه بنهر جیحون

موکل است و روز بیستم این ماه اینجه نام دارد که معنای این لفظ گلدان است.

خوارزمیان را پس از این اعیاد که گفته شد اعیاد دیگری است که در احوال دینی خود بآنها نیازمندند و آن اعیاد منحصر درشش عید است عید اول بنخجاچی رید نام دارد که روز یازدهم ازناوسارجی است وعامه خوارزمیان آنرا ناوسارجکانیك نامند باضافه بماهی که این عید در آن است و عید دوم میث سخن رید نام دارد که روز اول از چیری است ونیز آنرا حاور دمینیك می گویند یعنی کدویی ونام دیگر آن اجغار مینیك است که باضافه باجغار نامیده شده چه پانزده روز پیش از اجغار است وعید سوم را مذیان رید نامند و آن روز پانزدهم از همداد است و نام دیگر آن انجمرذکانیك است و روز چهارم را میث زرمی رید گویند که پانزدهمین روز از اومری است و نام دیگر آن خیرروچکانیك است و عید پنجم روز اول ازریمژد است که کجذریکانیك نام دارد و عید ششم ارثمین رید موسوم است که نیز ارثمین دکانیك گویند وآن روز اول از اخمن است.

خوارزمیان در پنج روز آخر از اسبندار مجی و پنج روز دیگری که درپی آن است و ملحق باین ماه مانند اهل فارس در روزهای فرودگان برای ارواح مردگان در گورستانها غذا می گذارند.

استدلال بیرونی بر اینکه خوارزمیان از اعراب بروج را بهتر می‌شناختند

خوارزمیان منازل قمر را در حساب خود بکار می‌بستند و احکام خویش را از آن استنباط میکردند واین منازل‌را درلغت ایشان نامهایی بود که حفظ کرده بودند و اشخاصی که می‌توانستند این کار را انجام دهند و بوجه حسن در این حساب نظر نمایند از میان رخت بربستند و از دلائل خیلی روشن بر این مدعا آن است که متجم را در لغت خوارزمی اخروینیك گویند یعنی کسی که ناظر بمنازل ماه باشد چه ، اخرو یکی از خانه‌های ماه است و این منازل را خوارزمیان ببروج دوازده گانه قسمت کرده بردند وبروج را در لغت خودبنامهای مفردی می‌خواندند و ایشان از تازیان برجها را بهتر می‌شناختند و شما را بر این

مطلب این قضیه آگاه میکند که نامهایی که خوارزمیان بر بروج گذاشته‌اند موافق نامهایی است که اشخاصی که این برجها را تصویر نموده‌اند بر آنها گذاشته‌اند و با اعراب که نامهایی مخالف صور بروج بر آنها نهاده‌اند مخالفت کرده حتی اینکه جوزاء را درجمله بروج بجای توامین گذاشتند با آنکه جوزاء صورت جبار است و اهل خوارزم گاهی این برج را اذوپچکریك گویند و معنای آن ذوالصنمین است و مقتضای با دو پیکر این معنا میباشد.

نیز اعراب برج اسد را ازعده صوری تصویر کرده‌اند که درطول برسه برج و مقداری استیلاء یافته بغیر از آنچه عـرض دارد چه، تازیان دو سر دو پیکر را ذراع مبسوط اسد دانسته‌اند ولخطه‌ای را که در سینه سرطان‌است یعنی نثره را بینی اسد محسوب داشته‌اند.

تازیان سینه عذراء را که عواء باشد دو ورك اسد محسوب داشته‌انـد و دست عذراء را که سماك اعزل است یکی از دو ساق آن دانسته‌اند و رامح را ساق دیگر اسد تصویر نموده‌اند پس بنابر رأی تازیان صورت اسد بر برج سرطان واسد وعذراء و پاره‌ای از برج میزان و عده‌ای از صور شمالی و جنوبی گسترده شده بـا آنکه حقیقت امر غیر از این است.

رد بر کتاب تفضیل عرب بر عجم وانتقاد ازستاره‌شناسی اعراب و تفضیل عجم وعرب

هم چنین اگر در نامهایی که برای ستارگان ثابت نهاده‌اند تأمل کنیم خواهیم‌دید که‌اعراب از علم بروج و صور خیلی دور بودند هرچند ابومحمد عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبه جبلی تهویل می‌نماید و درتمام کتابهای خودسخن را بدرازا کشانیده و بخصوص در کتابی کـه در تفضیل عرب بر عجم نوشته چنین پنداشته که تازیان بستارگان و طلوع و غروب آنها از همه امم داناتر بوده‌اند ومن نمی‌دانم آیا نمی‌دانسته ویاتجاهل کرده که درتمام امکنهٔ زمین برزگران وچوپانان ابتدای اعمال‌خود ومعرفت اوقات را باندازه اعراب میدانند و کسی که جز آسمان سقفی ندارد و طلوع و غـروب کواکب بر آن بیك نظام ادامه دارد مبادی کارهـا و شناسایی‌اوقات خودرا، خواهدبکواکب‌تعلیق نمود وتنهااعراب‌را این‌یك خصوصیت

بود که آنچه را امم از حق و باطل حدس می‌زدند و یا می‌شناختند اعراب باشعار و اسجاع و ارجوزه‌ها درمی‌آوردند وحفظ می کردند و از این جهت بیکدیگر امور مذکور بطور ارث می‌رسید و اگر در کتب انواء و بخصوص کتابی را که اینمرد بنام مناظرالنجوم نوشته وبآنچه که ما برخی‌از آنهارا در اواخر کتاب وارد کردیم تأمل کنید خواهید دانست که اعراب از علم هیئت جـز آن اندازه که برزیگران هربقعه می‌دانند چیزی بیشتر ندانسته‌اند ولی اینمرد درهر مبحثی که وارد میشود افراط میکند و ازاخلاق جبلی که استبداد به‌رأی‌است خالی نیست و کلام اودراین کتاب بر کینه‌ها و دشمنی‌هایی که با ایرانیان دارد دلالت میکند زیرا باین اندازه هم راضی نشد که اعراب را بر ایرانیان برتری دهد بلکه ایرانیان را ارذل امم و پست‌ترین مخلوق دانسته وازآنچه خداوند درسوره توبه تازیان‌را بکفر ودشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نموده[1] و امور زشت دیگری را بایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان اعراب را میشناخت بیشتر از گفته‌های خودرا درباره این دوگروه تکذیب می کرد.

نامهای منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است و در آتیه در مبحثی که از طلوع و سقوط منازل قمر بحث می کنیم صور منازل آنها را نیز ذکر خواهیم نمود.

۱ـ آیه‌ای که در سوره توبه در مذمت اعراب است ترجمه‌اش این است : اعراب در کفر ونفاق سخت‌تر هستند و ازدیگر امم سزاوارترند که حدود واحکام خدا را ندانند.

جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم
ثریا	پروی	پروی	اکلیل	غنوند	اغنوند
دبران	بابرو	بابرو	قلب	بغنوند	نغبوند
هقعه	مرازنه	اخماه	شوله	مغن‌سدویس	ذاریند
هنعه	رشنوند	خویا	نعائم	بسشم	سرذیو
ذراع	غثف	غوثف	بلدة	وژزیك	مرخشیك
نثره	غنب	جیری	سعد ذابح	وننند	خچمن
طرف	خمشریش	خمشیش	سعد بلع	یوغ	یوغ
جبهه	مغ	اچیر	سعد سعود	شذمشیر	سدمسیج
زبره	وذه ـ وذ	امغ	سعداخبیه	شوشت	مشتوند
صرفه	ویذو	ویذیو	فرغ مقدم	فرشت‌باث	فرخشبیث
عواء	فستشت	افسست	فرغ مؤخر	برفرشت	وبیر
سماك	شغار	اخشفرن	بطن حوت	ریوند	ژداذ
غفر	سرو	شوشك	شرطان	بشیش	ریوند
زبانیان	فسرو	سرافسریو	بطین	برو	فرنخند

فصل دوازدهم

در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگو میکند

کبیسه خوارزمشاهی بفرمان ابوسعید خوارزمشاه

ابوسعید احمد بن محمد بن عراق[1] در کبس ماههای خوارزمیان مانند معتضد بالله رفتار کرده و شرح قصه آن است که چون در بخارا از بند رهایی یافت و به پایتخت خود برگشت از دانشمندانی که در دربار او بودند پرسید که روز اجغار چه روزی است دانشمندان این روز را برای او بیان کردند سپس پرسید که اجغار کجای تموز قرار دارد ؟ این پرسش را نیز پاسخ گفتند و ابوسعید این جواب را همچنان در خاطر داشت تا آنکه چون هفت سال گذشت از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد و همان پاسخ پیشین را شنید و چون بر کبائس آگاه نبود این حساب را انکار کرد و فرمود تا خراجی و حمد کی و منجمان دیگر را که در آن عصر بودند حاضر کنند وحقیقت حال را از ایشان سؤال کرد وبطور تفصیل مطلب را برای او مشروح ساخته و گفتند که ایرانیان و خوارزمیان با سالها چه میکنند ، ابوسعید گفت روش ایرانیان و اهل خوارزم کهنه و تباه شده و از خاطرها بجهت کهنگی فراموش و زدوده گشته و توده مردم تنها بروز اجغار اعتمادی بسزا دارند و مراکز فصول

۱ـ این شخص پدر شهید محمد خوارزمشاه است که آخر صفحه ۵۸ نام او آورده شده .

چهارگانه‌را بدین روز تحدیدمی کنند بدین گمان که روز اجغار ثابت است وتغییر ناپذیر و اجغار وسط تابستان است و نیمخب[1] میانهٔ زمستان و رعایا اوقات معلومی را برای زراعت و فلاحت از روی همین روزها معلوم می کنند و مردم نمیتوانند بکبیسه توجه کنند مگر پس از آنکه سالهای زیادی بگذرد و از اینجاست که در اخذ ابعاد از روز اجغاراختلاف میان‌ایشان یافت شده‌بطوری که جمعی‌تصورمیکنند چون شصت روز از اجغار بگذرد باید گندم کاشت و برخی میگویند که باید ازشصت روز بیشتر بگذرد و پاره‌ای براین عقیده‌اند که بایست از شصت روز کمتر بگذرد پس بهتر آن است که چاره‌ای بیندیشید کـه روز اجغار همواره بیك حال ثابت و پایدار بماند و دراوقات غیرمختلف سال‌ها بیك طریق باقی‌باشد تا درنتیجه ازمنه‌ای را که از آن روز آغاز میکنند اختلاف نیابد.

منجمان‌نامبرده گفتند که یگانه چاره این‌کار آن است که‌باید مبادی ماههای خوارزمی را در روزهای مفروض از ماههای روم و سریانیان قـرار دهیم چنانکه معتضد عباسی نیز بهمین راه رفته و باید که سالها مطابق کبیسه رومیان و سریانیان کبیسه شود ، و باتفاق آراء در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند ودر این مطلب اجتماع کردند که آغاز ناوسارجی روز سوم نیسان سریانی باشد تااینکه همواره اجغار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاحت را منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند مثلا چیدن انگور را برای خشك کردن وقت آن چهل روز است که از اجغار بگذرد تا شصت و پنج روز وچیدن انگور و گلابی برای آویختن که از پنجاه و پنج روز از اجغار گذشته شروع میشود تا شصت و پنج روز همچنین همه اوقات زراعت را ازوقت تلقیح وغرس‌اشجار وپیوند نمودن آنها وامور دیگری را براین تاریخ قرار دادند و چون سال نـزد رومیان کبیسه باشد بالتبع روزهایی که پس از اسپندارمجی است تا شش روز کبیسه خواهد بود و اگر ازخوارزمشاه

۱ـ درکتاب تفهیم نیمخت است.

جز این تاریخ که نقل‌شد تاریخ دیگری بود بگفته‌های دیگر خود ملحق میساختم[۱].

اما شهور قبطیان ـ ماههای قبطی دو قسم است مکبوس و غیرمکبوس.

اگرچه مصریان مانند امم دیگر در ماهها روش‌خاصی داشته‌اند ولی ما از آن بی‌خبریم و نیز از شهور مکبوسی هم که در عهد ما دارند آگاه نیستیم جز اینکه نقل می کنند که نوروز قبطیان روز اول شهر توت است و در این روز آب نیل بالا میآید و در روز شانزدهم از ماه بوونه زیاد میشود و بگفته دیگر در روز بیستم این ماه آب نیل زیاد می گردد.

دور نیست که مصریان برای اینکه میان رومیان وسریانیان واقعند ودرسالهای خود با این دو قوم متفقند در طرز کبیسه نیز از ایشان پیروی کرده باشند بغیر از حالات خاصه‌ای ازقبیل احوال میاه، هواهای مختلف، باد و بارانها، که اختصاص بمسکن ایشان دارد.

کبیسه‌ای را که سریانیان و رومیان بکار می‌بندند دو قسم است: یکی آنست که برای اسباب معیشت دنیوی وحالات مستحدثه در هوا، و امور دیگری از این قبیل بکار میبرند قسم دیگر آن‌است که اختصاص بحالات دینی ایشان دارد که کیش مسیحی باشد و ما تا اندازه‌ای که مطلعیم درجای خود از هردونوع گفتگو خواهیم کرد.

---

۱ ابوریحان درکتاب تفهیم می گوید: «خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف و نوروزشان ناوسارزی خوانند وزآن اجغار است و تفسیرش آتش افروخته و آن روز شانزدهم‌است از چهارم ماههای ایشان و اندراو بشب آتشها افروزند بلندبر کردارسده وگرد برگرد اوسیکی خودند و از این اجغار روزها را شمرند و وقتهاء کشتن و چیدن و فشردن را و ماننده آن».

فصل سیزدهم

در روزهایی گفتگو میکند که در شهور رومیان است و نزد خود رومیان و دیگران معلوم است

تمجید از عقیده رومیان در سال‌وماه و اینکه نزدیکترین عقیده به حقیقت ایـن نوع سال و ماه است

چون سالهای رومیان بـا سالهای خورشیدی مطابق و با فصول طبیعی ایـن سالها همواره ثابت است و درست باسال خورشیدی حرکت می کند وازمحاذات اجزای آن زایل نمی‌شود، مگر بمقداری که پیش از آنکه حس آنرا دریابد بسال خود ملحق می کنند، این بود که رومیان و سریانیان و پیروان ایشان احوالی را که در سال مشاهده کردند و حالاتی را که در روزها بطول مدت از راه تجربه یافته بودند بنوبتهایـی از سال خورشیدی مقید کردند و این احوال همان است که آنرا انواء و بروج می گویند و علما در علت و سبب آن اختلاف کرده‌اند و برخی از ایـن احوال را بطلوع و اختفای کواکب ثابته نسبت داده‌اند واعراب از این صنفند.

اولئك معشری کبنات نعش خوالف لاتنوء مع النجوم

یعنی خیری نزد ایشان نیست چنانکه در طلوع کواکب نبات نعش خیری نیست.

دسته‌ای دیگر از دانشمندان میگویند که این احوال خصوصیت‌هایی است که در سرشت خود ایام مطبوع است واسباب دیگر در زیادت و نقصان آن مدخلیت دارد، چنانکه طبیعت فصل تابستان گرماست و طبیعت زمستان سرما ولی گاهی چنین روی می‌دهد که یکی رو بنقصان میگذارد و دیگری بازدیاد.

جالینوس فاضل گفته: وقتی میشود یکی از این دو قول را ترجیح داد که این مسئله را تجربه و امتحان کرد، و چون حرکت ثوابت پنهانی‌است و درطلوع و خفای آنها در زمانی کم اختلاف بسیار کوتاهی یافت می‌شود، این آزمایش ممکن نیست.

بیان عقاید سنان بن ثابت بن قره در ردبرعقیده‌جالینوس

سنان بن ثابت بن قره از گفته جالینوس تعجب نموده و در کتابی کـه برای معتضد در انواء تألیف کرده چنین می گوید: نمی‌دانم چطور جالینوس با آنکه درحساب ستارگان قوی و توانا بود از این مطلب غفلت کرد که طلوع و اختفای کواکب در شهرها اختلاف عظیم و آشکاری دارد چنانکه سهیل در بغداد پنج روز از ایلول گذشته طلوع می کند و در واسط دو روز پیش‌تر از بغداد و در بصره پیش از واسط طالع می‌شود واهل نجوم نیز گفته‌اند انواء باختلاف بلدان اختلاف می‌یابد بلکه ممکن است چندین‌روز دریك بلد نوئی محفوظ بماند پس این‌خود دلیل‌است که ستارگان طلوع و اختفای آنها را در احوال زمین مدخلیتی نیست.

سپس خویشتن را سنان بن ثابت تکذیب کرده و گفته هرچند که قول راجح این است که امر طلوع کواکب و غروب آنها در تأثیرات منسوبه بخود مشروط بشرایطی است و بطور اطلاق صحیح نیست.

پس از اینکه سنان‌بن ثابت از این گفته فارغ شد از نو چنین گفته: بیشتر انواء عرب در حجاز است و یـا نواحی نزدیك بحجاز، وانواء قبطیان در مصر و سواحل دریا وانواء بطلمیوس در بلاد روم و رشته جبالی که پهلوی آن است و اگر کسی بخواهد که یکی ازاین مواضع سه گانه را قصد کند آنچه جالینوس گفته که

این تجربه و امتحان در زمان کمی میسر نخواهد بود برای او پیش خواهد آمد و جالینوس هر امری را که از راه برهان دریافته ذکر می کند واز مطالبی که آمیخته با شبهات است دوری مینماید.

سنان بن ثابت از پدر خویش نقل میکند که سی سال تمام در عراق عرب احوال انواء را مراقبت کرد و می‌خواست اصولی از آن بدست آورد که در دیگر بلدان انواء را بدان بسنجد و پیش از آنکه مقصود خود را دریابد مرگ او را دریافت.

اگر هریك از دو قول یعنی ازنسبت انواء بایام سال و یا نسبت آن بطلوع و غروب منازل قمر صواب باشد قول سیم ساقط خواهد بود و آن دو قول هم بشرایطی مشروط خواهد شد که صحت انواء بآن منوط است و آن شرایط این است که نخست باید حال سال و ربع آن و ماه را در یبوست و رطوبت و اینکه خلف خواهد نمود یا بطور ایجاب واقع می گردد و دیگر دلایلی که کتب نجوم را از آنها پر کرده‌اند، دانست و چون نوئی با این دلالات مطابق شود راست می آید و همه آن وقوع می‌یابد و اگر در پاره‌ای از آن راست آید البته همان بعض راست خواهد آمد.

سنان بن ثابت توصیه کرده که باید اتفاق عرب و عجم را بر نوء معتبر دانست که چون این دو گروه با هم اتفاق کردند آن نوء قوی است و ظهور خواهد یافت و اگر نه بعکس خواهد شد.

من در این باب آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء گفته و آنچه در ماههای رومیان از اوقات احوال دنیوی گفته شده ذکر می کنم و راجع بطلوع و خفاء انواء در بابی جداگانه که در آخر کتاب خواهد آمد سخن خواهم گفت.

تشرین اول

تشرین اول ـ بنا بگفته اوقطمین و فیلفس در روز اول آن امید باران است و هوا بنا بر رأی قبطیان و قاللبس مکدر است و بنابر قول قاللبس و اوقطمین و اوذکسس و مطرودورس در روز دوم آن باران خواهد آمد ودر روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند.

در روزچهارم باران‌است و بادهای مضطرب بنابر قول اوذکسس ونزد قبطیان هوا سرد است ودر روز پنجم بنابر قول ذیموقریطس هوای سردی است و آغاز وقت زراعت و در روز ششم نزد قبط باد شمالی میوزد ودر روز هفتم بنا به رأی ابرخس باد جنوبی خواهد وزید و در روز هشتم چیزی ذکر نکرده‌اند و سنان می گوید که در اینروز هوای سردی‌است ودر روزنهم بنابر قول اوذکسس نوء است وبقیده ابرخس باد صبا خواهد وزید وبرای قبطیان دبور و در روز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر روز یازدهم بنابرای قبط باران است و در روز سیزدهم بنابرای قاللبس بادهایی مضطرب است و رعد وباران وقوع خواهد یافت وبنابرای اوذکس و ذوسیثاوس در اینروز باد شمال یا جنوب است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست می آید و در این روز ناچار بـاید امواج دریا متحرك شود و در چهاردهم بنابرای اوذکسس نوء است و باد شمال و در پانزدهم بنابرای اذکسس تغییر بادهاست ودر شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هفدهم بنابر رأی ذوسیثاوس باران است و نوء و بنابعقیده قبطیان بـاد شمال است یـا جنوب و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در نوزدهم نزد ذوسیثاوس باران است و نوء ، ونزد قبطیان باد شمال‌است یاجنوب و در بیستم و بیست و یکم چیزی نگفته‌اند ودر بیست و دوم بنابرای قبطیان‌بادهای مضطرب و مختلف است و در این روز هوا آغاز می کند که سرد شود و جز از راه حاجت شرب دواء و فصد جایز نیست زیرا آنچه از اختیارات استفاده می‌شود این است که برای حفظ صحت بدن اموری در این روز جایز نباشد ولی پس از آنکه اضطرار یافت شد آنوقت شخص نباید سرما و گرما و روز و شب را منتظر باشد که پیش‌ازآنکه کار او سخت‌تر شود وتلافی آن متعذر گردد و تدارکش امکان‌ناپذیر

باید مبادرت بدان جوید و در روز بیست و سوم بنابرای اوذکسس نوء است و بنا به گفته قاسر باد شمال است یـا جنوب و در بیست و چهارم بگفته قاللبس و قبط نوء است و در بیست و پنجم بنابرای مطرذورس نوء است و بنابرای قاللبس و اوقطیمن اختلاف در هوست و در بیست و ششم آن چیزی نگفته‌اند و در روز بیست و هفتم بنابرأی قبط هوای سردی است و در بیست و هشتم چیزی نگفته‌اند و در این روز دخول حمام وخوردن چیزی تند خوب‌است وبرعکس خوردن چیز ترش ونمکدار بد است ودر روز بیستت ونهم بنابررأی ذیموقریطیس تگرگ‌است وبعقیده ابرخس بادهای جنوبی‌است که از پی هم در می آید و بنابررأی اوقطیمن و فلیفس بادهای عظیم است و در ایـن روز زاغها و لاشخورها و پرستوهـا بسمت جنوب می‌روند و مورچه در لانه خود پنهان می‌شود و در سی و یکم نزد قاللبس و اوقطمین بادهایی می‌وزد و نزد مطروذورس بـاد و هوا سرد است و نزد قبطیان باد جنوب است و سرد .

تشرین آخر

تشرین آخر بنابگفته اوذکسس و قونون در روز اول آن بادهای غیرممتزجی است ، و در روز دوم هوایی‌است ناصاف و در این روز باد شمال و جنوب که می‌وزد سرد خواهد بود و در روز سوم بنابرقول بطلمیوس بـاد جنوبی می‌وزد و بنابر رأی قبطیان باد دبور است و شمال و نزد اوذکسس بـاد جنوبی است و نزد اوقطیمن و فیلفس و ابرخس باران است و در روز پنجم هوا سرد است و نزد مصریان باران است و در روز ششم نزد قبطیان باد جنوب است یا دبور و نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و سنان گواهی می‌دهد که خود اوتجربه کرده و یافته است که این مطلب راست است و در روز هفتم نزد ماطن باران است و گردباد و نزد ابرخس باد سرد است و این روز اول اوقات باران است و آن هنگامی‌است که آفتاب بدرجه بیست و یکم عقرب رسد و منجمان در این‌وقت طالع میگیرند و استنباط می کنند که آیا در سال باران زیاد است یا کم و اعتماد ایشان برطلوع و غروب زهره است ولی بعقیده من هوای

عراق و شام تنها اختصاص باین امر دارد و بسا روی می‌دهد که مادر خوارزم پیش از این موقع باران دیده‌ایم و ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خرداد به در کتاب مسالك و ممالك خود گفته است که باران حجاز و یمن در حزیران و تموز و آب و قسمتی از ایلول است و من مدتی از ماههای تابستان را در گرگان اقامت کردم و هیچ وقت نشد که ده روز متوالی هواء آفتاب باشد و ابر پراکنده گردد و باران بند نیاید وحکایت کرده‌اند که یکی از خلفا که بتصور من مأمون‌الرشید باشدچهل روز در گرگان ماند و هرگز اتفاق نیفتاد که باران بند بیاید گفت مـا را از این زمین بواله رشاشه[1] بیرون ببرید.

وهرچه شهری بمازندران نزدیکتر باشد هوای آن رطوبی‌تر است وبارانش بیشتر و جبال مازندران باندازه‌ای رطوبت دارد که گفته‌اند در قله‌های آن اگر سیر بکوبند باران می آید ونائب آملی صاحب کتاب غره این مسئله را چنین تعلیل میکند که هوای مازندران مرطوبی وببخارات راکدی که در آن است متکاثف است و چون بوی سیر بمیان آن پراکنده شود از آنجا کـه حاد است تکاثف هوای را فشار می‌دهد وتحلیل‌می کند وباران بدنبال آن می آید.

ما اینطور تصور کنیم که علت باران آمدن از کوبیدن سیر این بود که نائب آملی گفت ،

بیان پاره‌ای ازعجائب طبیعی

در چشمه معروف در جبال فرغانه چه سببی است کـه چون چیز پلیدی را در آن بیفکنند باران می آید و در دکان معروف به دکان سلیمان بن داود در غاری که در اسبهذان معروف است و واقع در کوه طاق مازندران است چه علت است کـه چون بچیزی پلید و یا بشیر آلوده شدآسمان ابر میشود وباران می آید تا آنرا پاك کند و در کوهی که در زمین ترك است چه می گویند که چون گوسپند بخواهد از آنجا عبور کند باید پایهای گوسپند را با پشم به‌بندند که مبادا با سنگهای آن مصادمت کند و فی‌الفور باران زیادی‌از پی درآید وگاه اتفاق می‌افتد که اتراك از آن کوه

---

[1] ـ بسیار ادرارکننده وآب پاشنده .

حمله می کنند و چون دشمنی ایشانرا فرا گرفت در مدافعه او باین حیله متوسل می‌شوند و آنان که برحقیقت امر آگاه نیستند این کار را بسحر نسبت می‌دهند و حوضی که معروف بطاهر است و در مصر پای کوهی نزد کنیسه‌ای واقع است و از چشمه‌ای که در کوه است آب خوشگوار و خوشبویی در آن می آید نیز ازاین قبیل است و چون حایضی و یا جنبی آنرا مس کند بو می گیرد تا آنکه باید آب آنرا خالی کرد و تنظیفش نمود که مثل اول خوش بو و خوش طعم شود و نیز کوهی که میان هرات و سجستان است که در وسط ریگستان واقع شده که قدری از راه دور است چون سر گین آدمی و یا بول در آن بیفکنند یك صدای آشکار و آواز شدیدی از آن شنیده می‌شود.

این امور که پاره‌ای از آن گفته شد خاصیاتی است که در موجودات مطبوع است و علل آن بجواهر بسیط و آغاز تألیف و آفرینش جهان[1] منتهی می‌شود و آنچه از این قبیل باشد ممکن نیست که شخص آنرا بعلم دریابد.

برخی ازامکنه برخلاف جبال مازندران است مانند فسطاط مصر و دیار مجاور آن و در این مواضع باران نمی آید و این امور مربوط بطبیعت مکان است که در چه محل از جبال و بحار واقع شده و پستی و بلندی آن چه اندازه است و در چه عرض ازعرضهای شمال وجنوبی است وهریك از اینها که گفته شد دارای مدخلیتی تام است.

در روز هشتم بنا بر قول اوقطیمن باران و هوای سردی است و نزد مطرو- ذورس طوفان و باد جنوب است یا باد اوروس وآن بعقیده اوقطیمن بادی است میان باد جنوب وصبا ونزد قبطیان خود باد صباست و در روز نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز دهم بنا بعقیده اوقطیمن و فیلفس هوا سرد است ونزد ابرخس باران وباد شمال و یا باد جنوبی سرد است و در یازدهم نزد قاللبس و قونون و مطرودورس نوع

۱ـ مقصود از جواهر بسیط عقول ومجردات است که بعقیده حکمای الهی مؤثر در جهان مادی هستند.

است و سنان بن ثابت گواهی می‌دهد که بتجربه صحت آنرا دریافته و در دوازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس باد سرد است و درسیزدهم نزد اوذکسس نوء است ونزد ذیموقریطس در بروبحر هوای سردی‌است و راه دریا بفارس وباسکندریه بسته می‌شود زیرا حال دریا اینست که در ایامی معلوم مضطرب می‌شود و هوای آن مکدر میگردد و امواج آن سخت می‌شود و تاریکی آن زیاد میگردد وبدین سبب سلوك آن ممکن نیست و میگویند که در قعر آن باد می‌افتد و آنـرا تهییج میکند واز ظهور نوعی از ماهیها براین کار استدلال میکنند که در قسمتهای بالای دریا در روی آب پیدا میشوند و ظهور آنان مردمرا بحرکت باد مذکور در قعر دریـا انذار میکند و برخی می گویند کـه این ماهیها یکروز زودتر از طغیان و آشفتگی دریا ظاهر می گردند وهریك ازدریاهارا علامتی برای دانستن این‌امر است ومی گویند که در دریای چین باین طریق می‌شود هیجان دریا را دانست که دامهایی که در دریا می‌اندازند بروی آب می آید و برسکون دریا اینطور استدلال می نمایند که مرغی که در روی خار وخاشاك در دریا تخم گذاشته جوجه‌های آن ازتخم بیرون می آیند و این تخم بروی خاك پا نمیگذارد و تنها در دریاست و هنگام تخم آن موقع آرام وسکون دریا است نه در غیر آن‌موقع و در این روز جمعی گمان کرده‌اند که اگر چوب را ببرند کرم نخواهد آنرا خورد و موریانه نخواهد در آن افتاد وشایداین کار در کیفیت مزاج هوای این‌روز بخصوص خاصیتی باشد و در روز چهاردهم نـزد قاسر هوای سردی است و باد جنوب یا اوروس که نزد قبطیان نکباء محسوب است در این روز می‌وزد و در روز پانزدهم چیزی ذکر ننموده‌اند و درشانزدهم نزدقاسر هوای سردی‌است و در روز هفدهم نزد اوذکسس باران است و در نزد قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان در شب و روز بـاد شمال است و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس هوای بسیار سردی‌است ودر بیستم نزد اوذکسس باد شمال است و نزد قبطیان هوای بسیار سختی است و گفته‌اند که در این روز هرحیوان بدون استخوان میمیرد ولی این مطلب نسبی است و در هر

بلدی صادق نمی آید و من در گرگان از پشه که حیوانی بدون استخوان است در تعب بودم و آفتاب هم در برج جدی بود ودر بیست ویکم نزد اوقطمین و ذوسیثاوس هوای سرد و باران است و در بیست و دوم نزد اوذکسس هوای بسیار سختی‌است و در بیست و سوم از آشامیدن آب سرد در شب نهی کرده‌اند که تولید آب زردمیکند و در بیست و سوم نزد قاللبس باران است و نزد اوذکسس و قونون هوای سردی است و نزد ابرخس و قبط باد جنوب متصل است و در این روز عید چیدن زیتون است و زیتی که برای انفاق باید خرج کنند در این روز فشار می‌دهند و در بیست و چهارم نزد قبط درهوای اندکی نم است و در بیست و پنجم و بیست و ششم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هفتم بنا برأی ذیموقریطس در آن روز چه در دریا و چه در خشکی اضطراب روی می‌دهد و در نزد ذوسیثاوس نوء است و نزد قبط باد جنوب و باران است و در بیست و هشتم چیزی از آنان نقل نکرده‌اند و گفته‌اند که امواج دریا دراین‌روزسخت می‌شود وصید در دریا اینروز کمتر امکان می‌پذیرد و در بیست ونهم نزد اوذکسس و قونون هوای سردی‌است با باد دبور و یا جنوب و نزد قبطی‌ها باران است و در روز سی‌ام از علمای مذکور و از غیر ایشان چیزی ذکر نکرده‌اند.

کانون اول

کانون اول ــ بر بگفته قاللبس و اوذکسس و قاسر در روز اول این‌ماه هوای سردی است و در این روز بازاری در دمشق بپا میشود که ببازار قضب البان معروف است در روز دوم این ماه بنا بررأی اوقطیمن وفیلفس بادهای صاف میوزد ونزد مطرذورس‌هوای سرد و سختی است و در روز سوم نزد قونون و قاسرهوای سردی است ونزد قبطیان هوای آنروز نمناك است و در روز پنجم نزد ذیموقریطس و ذوسیثاوس‌هوای سردی است وسنان‌بن ثابت هم براین‌مطلب گواهی داده ودر روز ششم‌نزد اوذکسس هوای سردی است و نزد ابرخس در این روز باد شمال می‌وزد و در روز هشتم چیزی نگفته‌اند و در روز نهم بنا برأی قاللبس و اوقطیمن و اوذکسس هوای سردی‌است

و در روز دهم نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرذورس هوای سرد و سختی است و نزد ذیموقریطس رعد و برق وباد و باران است و در روز یازدهم نزد قاللبس باد جنوب و نوء است و نزد اوذکسس و قبط هوای سرد و باران است و سنان گواهی می‌دهد که امورمذکور را تجربه کرده‌است و دراینروز جماع زیاد رانا پسندیده دانسته‌اند و من نمی‌توانم که دلیل این مطلب چیست زیرا جماع در اوایل پاییز و زمستان و در موقع وباء بسیار ناپسندیده وبرای بدن مضر است هرچند شروط دیگر ازقبیل سن و زمان و مکان و عادت و مزاج و غذاء وامتلاء و تهی بودن شکم و غیره دراین کار مدخلیت تام دارد روز سیزدهم این ماه بنا بعقیده ابرخس باد جنوب و یا شمال وزیدن خواهد گرفت و در روز چهاردهم نزد اوذکس‌هوای سردی است ونزدقبط باران وباد و در روز پانزدهم باد شمال سردی است یا جنوب و در نزد قبطیان‌باران است و در روز شانزدهم نزد قاسر هوای سردی است و در روز هفدهم از علمای فن چیزی روایت نشده و دراین‌روز از خوردن گوشت گاو واترج و باذروج وآشامیدن آب پس از خواب و از مالیدن نوره و حجامت کردن ، جز درصورتی که خون هیجان یابد ، منع کرده‌اند و علت منع هم بسیار روشن است چه ، اینروز دارای رطوبت و برودت بسیار است ونام این روز میلاد اکبر است ومقصود ازآن انقلاب شتوی است.

بیان برخی از عقاید بیرون از دایره عقل درباره میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی

گویند در این روز نور از حد نقصان بحد زیادت خارج میشود و آدمیان در نشو و نماء آغاز می کنند و پری‌ها بذبول و فناء رو می آورند.

کعب‌الاحبار گفته است : در این روز بریوشع بن نون سه ساعت خورشید بر گشت و اینروز در آنموقع ابر بود و ابلهان شیعه هم همینطور حکایت می کنند که برعلی بن ابیطالب رد شمس شد و اگر برای این روایت اصلی باشد مقصود این است که از طول مدت سختی که آن جناب کشید و یکمرتبه از او برطرف گشت

مثل این شد که آفتاب براو از نو طالع گشت چنانکه علی بن جهم که درجنگ روم زخم برداشت و شب را تا سحر از درد نخفت وچنین گفت :

اسال بالصبح سیل   ام زاد فی اللیل لیل[۱]

و نیز در ماه صیام بسیار اتفاق می‌افتد که چون آخر روز ابر شد و هوا تاریك گشت مردم روزه خود را افطار می کنند سپس ابرها برطرف می‌شود و هوا باز میگردد و آفتاب را از نو روی افق می بینند که هنوز غروب نکرده.

اصحاب نیرنگ می گویند : علم سحر و عیافت این طور اقتضا می کند که باید از بستر بپهلوی راست بلند شد و پیش‌از سخن گفتن‌قدری کندر تبخیر کنند و پسندیده است که درموقع پیدایش آفتاب دوازده قدم بسمت مشرق بروند.

یحیی بن علی کاتب نصرانی که از مردم انبار بوده می گوید مشرق آفتاب در موقع انقلاب شتوی مشرق صحیح است و آفتاب از وسط بهشت طالع می گردد ودر اینروز حکما تأسیس مذابح میکنند ، گویا اعتقاد این مرد در بهشت این بوده که بهشت در نواحی جنوب است و از اختلاف سموت هیچ اطلاع نداشته و نیز مذهب او گفتارش را تکذیب می کند چه ، نصاری باید هنگام نماز رویشان بسوی مشرق باشد و برای ایشان اینطور گفته‌اند که آفتاب در فردوس طلوع می‌نماید و نصاری ازتمام مشارق آفتاب جز بمشرق اعتدال توجه نمی کنند و هیاکل خویش‌را بسوی آن می‌سازند و آنچه یحیی بن علی در این‌جا گفته از گفتهٔ دیگر او و دربارهٔ آفتاب عجیبتر نیست زیرا عقیده دانشمند مذکور چنین است که آفتاب درجاتی را که در آن ارتفاع و انحطاط می‌یابد مطابق ایام سال سیصد و شصت درجه است و اما آن پنج روز دیگر را که تمام سال است در آن نه آفتاب را ارتفاع است نه انحطاط و این پنج روز دو روز و نیم از حزیران است و دو روز ونیم ازکانون اول ، نظیراین مطلب که او گفته بقلب ابی‌العباس آملی خطور کرده و در کتابی که در دلایل قبله نوشته چنین می گوید : آفتاب را صد و هفتاد و هفت مطلع و مغرب است و اینطور گمان نموده که سال خورشیدی سیصد و پنجاه وچهار روزاست وهر کس که چیزی

۱- یعنی‌آیا صبح را سیل برده و یا آنکه شبی دیگر براین‌شب افزوده شده.

را ندانند و در آن تکلف کند خواهد رسوا شد و این هوسات که گفته شد باضافه هوسهای دیگری است که در تعلیل پنجه زایده در سال خورشیدی و شش روز ناقصه سال قمری گفته‌اند و در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس وذوسیثاوس وقبط باد جنوب است ودر روز بیستم نزد اوذکسس هوای سردی است و در روز بیست و یکم نزد قبطیان نوء است و در روز بیست و دوم و بیست وسوم چیزی ذکر نکرده‌اند ؛ روز بیست و چهارم نزد قاسر وقبطیان هوای سردی است و نزد ابرخس و ماطن نوء است باضافه باران و در روز بیست و پنجم نزد ذیموقریطس هوای سردی است متوسط و در روز بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در روز بیست و هشتم نزد ذوسیثاوس هوای سردی است و روز بیست و نهم نزد قاللبس و اوقطیمن و ذیموقریطس نوء است و در این روز از آشامیدن آب سرد پس‌از خواب نهی کرده‌اند و گویند که جنیان در آب قی می کنند و بدین سبب هر کس این آب را بنوشد بلغم پیدا می کند و ابله میشود و از اینجهت این سخن را گفته‌اند که عوام را بیشتر می‌ترسانند و در روز سی‌ام نزد قبط هوای سردی است و در روز سی ویکم نزد اوقطیمن هوای سردی است.

کانون آخر

کانون آخر ـ از اصحاب انواء در روز اول روزهای این‌ماه چیزی منقول نیست و در روز دوم این ماه نزد ذوسیثاوس نوء است و قومی گفته‌اند اگر در اینروز چوبی را ببرند بزودی خشك نخواهد شد و در روز سوم نزد قبط هوای مختلف‌است و درروز چهارم نزد قبطیان نوء است ونزد ذیموقریطس باد جنوب وسنان گواهی میدهد که این امر واقعیت دارد و در روز پنجم و ششم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده که در روز ششم ساعتی است که همه آبهای شور کره زمین گوارا میشود.

رد این عقیده خرافی که آبها همه درساعتی شیرین‌میشوند وبیان طرز شیرین کردن آب شور

اعراض موجوده درآبها برحسب اماکنی‌است که اگر این آب راکد است در آنجا مکان یافته و اگر جاری است در هنگام جریان از آن امکنه میگذرد واعراض مذکوره جزبیاری مراتب استحالات قابل زوال نیست

و اینکه گفته‌اند در اینساعت همه آبها گوارا میشود دلیلی ندارد و تجربه‌ای که در طول سالیان دراز انجام گرفته کذب این مطلب را ظاهر می‌سازد و اگر آبها گوارا شود باید که مدتی به همین حال بماند آری ممکن است که در چاههایی که آب آن شور است چه دراین ساعت وچه در غیر این ساعت با ریختن چندین رطل موم مصفا شوری آب زایل می‌شود واهل تجارب گفته‌اند که اگر ظروف نازك از موم بسازند ودر آب دریا بیندازند بطوری که دهان این ظروف بالای آب بایستد و در آب فرو نرود ترشحی کـه از آب دریا در درون این ظرفها بشود آب شیرین خواهد بود و اگر آبهای شور را آب گوارا وشیرین زیادی مخلوط کنند گفته ایشان راست خواهد آمـد چنانکه دریاچه تنیس در فصل پاییز و زمستان بعلت اینکه آب سیل بـا آن مخلوط میشود شیرین میگردد و دردوفصل دیگر چون این علت وجود نمی‌یابد آب آن شور است.

در روز هفتم نزد اوذکسس و ابرخس هوای سردی است در روز هشتم نـزد قاللبس و اوقطیمن وفیلفس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبط جنوب ودبور است ودر دریا هوای سردی میشود در روز نهم باد جنوبی شدیداست ونزد اوذکسس وقبط باران است واصحاب طلسمات گمان کرده‌اند اگر شکل انگور را درسفره‌ای بکشنداز روزنهم تاشانزدهم این ماه ودروقت غروب سلحفات که ستاره نسرواقع باشد بدرخت مو بیاویزند میوه این درخت از هرآفتی سالم خواهد ماند در روز دهم باد جنوبی شدید است و نـزد قاسر و قبط نوء است در روز یازدهم نـزد اوذکسس و ذوسیثاوس وابرخس بادهای بادهای ممتزج است و در روز دوازدهم چیزی ذکـر نکرده‌اند در روز سیزدهم نزد ابرخس هوای سردی است و نزد بطلمیوس شمال یا جنوب خواهد ورزید و در روز چهاردهم چیزی ذکر نکرده‌اند در روز پانزدهم نزد ابرخس باد صبا میوزد در روز شانزدهم نیز چیزی ذکر نکرده‌اند در روز هفدهم نزد قاسر بادسختی میوزد روز هیجدهم نزد اوقطیمن و فیلفس هوای سردی است و نزد مطروذورس اختلاف هواست و روز بیستم نزد اوقطیمن و ذیموقریطس هوای

صافی است و نزد ابرخس باد شمال است و هوا سرد و نزد قبط باران است در روز بیست ویکم نزد اوذکسس هوای سرد متوسطی است روز بیست و دوم نزد ابرخس نوئی است و نزد قبط باران است و روز بیست وسوم از علما چیزی نقل نکرده‌اند و گفته شده که جز از راه ضرورت نباید نوره کشید و حجامت کرد روز بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن هواء صاف است ونزد ذیموقریطس هوای‌سردی‌است است و آنچه در روز پیش درباره نوره و حجامت گفته‌اند در اینروز نیز گفته شده روز بیست و پنجم نزد ابرخس باد صبا می‌وزد روز بیست و ششم نزد اوذکسس و مطرودورس باران است و نزد دوسیثاوس هوای سردی است روز بیست و هفتم نزد قبطیان سرمای خیلی سختی است در بیست وهشتم باد جنوب میوزد و نزد بطلمیوس نوء است و در بیست ونهم چیزی ذکر نکرده‌اند و درسی‌ام نزد ابرخس بادجنوبی است و در سی‌ویکم نیز چیزی نگفته‌اند.

شباط و اینکه این ماه، ماه کبس است

شباط ــ ماه کبس است در تعیین این ماه که چرا آنرا بیست و هشت روز قرار دادند نه بیست و نه روز و نه سی و یك روز آنچه بنظر میرسد این است که اگر رومیان این ماه را بیست و نه روز قرار داده بودند و آنگاه کبس می کردند سی‌روز میشد وبشهور دیگر در سال کبیسه مختلط می‌شد وهمچنین اگر سی روز قرار داده‌بودند از دیگر ماهها تمیز نمی‌یافت خواه که سال کبیسه باشد یا نباشد و همچنین اگر سی‌ویك روز میگرفتند بماههای دیگر درسایر سالها مشتبه میگردید پس بدین‌سبب این ماه را بیست و هشت روز گرفتند که تا از دیگر ماهها در سالیان کبس و غیر سالهای کبس ممیز باشد و بدین علت که گفته شد واجب گردید که در شهور ایشان دو ماه که از سی روز زایدند ازپی‌هم باشند زیرا در آغاز کار رومیان ماهها را به‌سی روز قسمت کردند و دو روز از شباط کنار گذاردند پس رویهمرفته هفت روز برای ایشان ماند و نیازمند شدند که این هفت روز را میان یازده ماه تفریق کنند (و از این سبب یازده ماه شد که شباط ازمیان شهور ساقط شد) و امکان نداشت که ماههای

سی روزه را در میان دیگر شهور که سی و یك روز است واسطه قرار دهند بجهت اینکه کمتر میشود پس ناچار شدند که ماههایی را که زاید است پشت هم قراردهند و این ایام زواید را بسزاوارترین جایی ملحق ساخته تا آنکه رویهمرفته ایام ربع ربیعی و صیفی از جمله ایام ربع خریفی و شتوی زیادتر شد چنانکه ارصاد کهنه و نو هردو براین مطلب گویاست ونیز ماههای رومیان در بیشتر احوال مانند هم‌است یعنی مجموع روزهای هر ماه و ایام سابق بر آن شصت و یك روز است که با مسیر وسطی آفتاب در دوبرج مساوی است اما آب و شباط مجموع این دو ماه پنجاه ونه روز است و جز اینهم امکان نداشت بهمان دلیل که در شباط هم بیان شد و اگر آب را از سی و یك روز زیادتر می گرفتند ازجمله شهور تمیز می‌یافت و اینطور تو هم می‌شد که کبس بدان اختصاص یافته.

اما تموز وکانون آخر مجموع روزهای آنها شصت و دو روز است و این هم ضرورت دارد زیرا عدد شهور زایده برشهور تامه زیادتر است و این روز زاید را در هر کجا بگذارند بهمین محظور برمی گردد وازاین سبب کبس‌را تنها بشباط افزودند که آذار اول‌ماه کبس یهود است که درعبور واطراف آن واقع میشود.

در روز اول اینماه بنا بر گفته اوذکسس باران است و در اینماه سرما کمی می‌شکنند.

در روز دوم اینماه دبور ویا جنوب است و در میان این دو بنابر رأی قبطیان تگرگ می آید وسنان می گوید که در بیشتر اوقات صادق می آید.

در روزسوم اینماه هوا صاف است و بنابر قول اوذکسس بسیار اتفاق می‌افتد که دبور بوزد.

در روز چهارم این‌ماه هوا صاف است وبنا بگفته اوذکسس بسیار روی‌میدهد که دبور بوزد و نزد قبطیان هوای بسیار سردی است و باران و بادی در این روز خواهدآمد که بیکدیگر ممتزج نیستند.

در روز پنجم اینماه چیزی ذکر نکرده‌اند و گفتند بادهای چهارگانه دراین

روز هیجان و اضطراب می‌یابد در روز ششم ایـن ماه بنابر قول قاسر باران است و نزد قبط بادهایی خواهد وزید و وزیدن دبور بنابر قول ذیموقریطس آغاز میشود. در روز هفتم اول وزیدن دبوراست وبسااتفاق می‌افتد که بنابگفته اوذکسس و قبط هوا سرد باشد و در این روز جمره اول ساقط میشود که آنرا جمره صغری گویند در روز هشتم بنابرقول قالبس و مطروذورس و ابرخس هنگام وزش باد دبور است و نزد اوذکسس و قبط باران است و سنان از تجارب خویش بر صدق ایـن گفتار گواهی میدهد و در روز نهم و دهم این ماه چیزی از رومیان نقل نشده .

روز یازدهم نزد قالبس و مطروذورس هوای سردی است و نزد اوذکسس و قبط باد جنوب است. روز دوازدهم بنا برأی ابرخس شمال وصبا میوزد ونزد قبطیان تنها باد صبا خواهد وزید . در روز سیزدهم و چهاردهم از حالاتی که تا کنون گفته شد چیزی ذکر نکرده‌اند .

بیان جمره‌های سه‌گانه

جمرهٔ ثانی که آنرا جمره وسطی گویند[1] در روز چهاردهم آن سقوط می‌یابد چنانکه بشعر این مطلب را سروده‌اند :

اذا ما مضی المیلاد و الدنح بعده — وعشر وعشر ثـم خمس کوامل

وخمس وست مـن شباط واربع — فان صمیم القـر لاشك زائل

و ذاك سقوط الجمرتین و انما — بقاء الـذی یبقـی لیال قلائل

در روز پانزدهم نزد اوقطیمن و فیلفس و ذوسیثاوس هوای سردی است و نزد قبطیان بادهایی‌است مضطرب ونزد ابرخس باد جنوبی‌است و دراین روز نزد اعراب برودت است و در این روز جمره دمیده می‌شود و اعاجم می گوید که تابستان دست خود را درآب داخل کرد و در این روز آب از اسافل درخت بقسمتهای اعالی آن

۱ـ جمره درلغت یعنی اخگر و انوری شاعر که از نجوم اطلاع داشته در قصیده‌ای که بهار را توصیف کرده راجع بجمره اصطلاحی میگوید :

هم جمره برآورد فرو برده نفس را — هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را

در شاخه‌ها جاری میشود ونیز دراین روز قورباغه‌ها بفریاد آیند و در روز شانزدهم نزد قبط اختلاف ریاح است و نزد قبطیان باران می آید و گفته‌اند که در این روز قارچ میروید و هرقارچی که بریشه درخت نزدیك باشد سم مهلك است و نزدیك بصواب این است که این گفتار راست باشد زیرا در طب ثابت شده که شخص بـاید زیاد قارچ نخورد و امراضی که از این جهت روی دهد علاج آن در بیشتر کناشات طبی درباب اثبات سموم از قارچ مذکور است در روز هفدهم اثری مذکور نیست. در روز هیجدهم دبور است و نزد قبط باران و یا سرمایـی روی می‌دهد. در روز دوازدهم نزد ابرخس باد شمال سردی میوزد. در روز بیستم بعقیده قبط بادهایـی خواهد وزید. در روز بیست و یکم چیزی ذکر نکرده‌اند و دراین روز جمرهٔ سوم کـه آنـرا جمره کبری گویند ساقط میشود و در میان هریك ازجمرات یك‌هفته تمام فاصله است و از این سبب جمره نامیده شد که در این ایـام سرما، بنابرأی آنانکه باین مسئله قائلند از باطن زمین بظاهر آن آشکار می‌شود و امـا آنانکه بخلاف این رأی قائلند برای ایـن است که هوا بجهت جرم آفتاب سرمایش مبدل بگرما میگردد و شعاعهای شمس نزدیك میگردد که بطور عمودی بتابد و مسئله حرارت آب قنوات در زمستان و برودت آن در تابستان باین بحث متعلق است و میان ابی‌بکر محمدبن زکریاء رازی و ابی‌بکر حسین تمار سؤال و جوابهایی در ایـن موضوع شده که شخص جوینده را اقناع می کند و دو فاضل مذکور بگفته یکدیگر ردهایی نوشته‌اند.

اعراب جمار را درشهور خود استعمال می کردند تا اوقات آن اختلاف یافت و چنانکه گفتیم تفاوت پیدا گشت بدین‌جهت ازشهور عربی بماههای رومی که ثابت و غیر زایل است نقل شد و گفته‌اند که در سقوط جمره اول اقلیم اول و دوم سرد میشود.

در سقوط جمرهٔ دوم اقلیم سوم و چهارم سرد میگردد و در سقوط جمره سوم بقیه اقالیم سرد می‌شود ونیز گفته‌اند که درجمرات از زمین بخارهایی بلند می‌شود

که بخار اول زمین را گرم می‌نماید و دومی آب وسومی درختان را و نیز گفته‌اند که جمرات ایامی است که منازل قمر و یا پاره‌ای از آن طلوع مینماید و برخی‌از اهل دقایق گفته‌اند که جمرات غایت و منتهای برودت در فصل زمستان است وچون اوایل سرما و گرما معلوم است که با یکدیگر در بلاد مختلف اختلاف میبابد برخی از اهل تعسف و تکلف از قدما در خوارزم چنین پنداشتند که جمره اول در بیست‌و یکم شباط ساقط می‌شود و جمرهٔ دوم یك هفته پس از اول و جمرهٔ سوم دوهفته پس از جمرهٔ دوم در بیست ودوم نکبای سردی شروع بوزیدن می کند و بنا بقول قاللبس و فلیفس در این روز چلچله‌ها ظاهـر می‌شوند چون چلچله‌ها ظاهر گشتند باران میآید و چهار روز نزد اوذکسس و قونون و قاللبس و فیلفس باد نکباء میوزد. در روز بیست‌وچهارم باد شمال سردی وباد دبور بنا برای ابرخس میوزد ونزد قبطیان با بادهای دیگر نکباء میوزد و نزد ذیموقریطس این ایام دارای هواهای مختلفی است در روز بیست و پنجم نزد قاسر و ذوسیثاوس هواء سردی است و در بیست‌وششم و بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده‌اند و در بیست و هشتم نزد ابرخس باد شمال سردی است و ایام عجوز در این ماه است وآغاز آن روز بیست و ششم این ماه‌است و آن هفت روز متوالی است وچون سال کبیسه باشد چهار روز از آن در شباط است و سه روز در آذار و اگـر کبیسه نباشد چهار روز آن از آذار و سه روز از شباط و ایام عجوز را نزد عرب نامهایی است روز اول آن صن است که شدت سرما در این روز است و دوم صنبر است وصنبر آن است که اشیاء را مانند صنبره می گذارد یعنی یك چیز بریده شده و گاهی نون آنرا زاید می‌دانند چنانکه درجمع بلصوص بلنصی می گویند و روز سوم وبر است زیرا این روز آثار این ایام را می‌برد و چهارم روز آمر است یعنی مردم را بترس از خود امر می کند و پنجم موتمر است یعنی باذیت مردم مشاوره می کند و روز ششم معلل نام دارد یعنی‌مردم را فریب می‌دهد که مقدار کمی ازسرمای خودکاسته است و روز هفتم مطفئی الجمر نام دارد و سرمای این‌روز ازدیگر روزها سخت‌تر و دراین روزآتش خاموش می‌شود ونیز این روز را مکفئی

القدر می گویند یعنی ازشدت باد سرد خود دیگ را خاموش می کند ویکی ازشعرا این ایام را بشعر درآورده وچنین سروده است.

کسع الشتاء بسبعة غبر	ایـام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایـام شهلتنا	بالصن و الصنّبر و الوبر
و بآ مـرواخیه مؤتمر	و معلل و بمطفئی الجمر
فهناك ولی البرد منسلخا	واتتك و امدة من البحر

گاهی روز ششم را شیبان وهفتم را ملحان گویند و هیچ نمی‌شود که این ایام از سرما و بادها و کدورت و تلون هوا تهی باشد بلکه سرما در بیشتر اوقات بجهت اینکه تمام می گردد دراین چند روز سخت‌تر می‌شود و باینجهت صرفه نامیده شده که سقوط وبرطرف شدن سرما نزدیك بآن است.

شخص نباید تعجب کند که چرا سرما در آخر مدت سخت‌تر می‌شود و هر موقعی که می‌بایست برطرف شود هیجان پیدا می کند زیرا این علت بعینه در گرما هم موجود است وما این مطلب را بزودی بیان خواهیم کرد و در طبیعیات نظیر آن بسیار است چنانکه چراغ هنگامیکه میخواهد خاموش شود ، برای اینکه روغن آن تمام شده ، روشنی آن زیادتر می‌شود و چندین دفعه کـه شبیه باختلاج باشد روشنی و فروغ آن بتوالی اشتداد می‌یابد و مریض‌ها نیز از این قبیل‌اند بخصوص آنهایی که بسل و بمرض دق ودل درد گرفتارند که هنگام نزدیکی مرگ نیرویی تازه می‌یابند و آنانکه از این امر بی‌خبرند تصور می کنند که مریض خوب شده ولـی شخص باتجربه از دیدن این امر ازحیات آنان ناامید میشود[1].

بیان ایام عجوز و نقل عقاید علما و کار عبدالله قلم دراین موضوع

من مقاله‌ای دیدم که یعقوب بن اسحق کندی در علت ظهور حرارت فوق‌الذکر دراین چند روز نوشته بود وخلاصه تعلیل او این است که آفتاب بتربیع اوج خود میرسد که جایگاه تغییر است و تأثیر آفتاب در هوا از غیر

۱ـ این حال را در اصطلاح خانه روشن کردن گویند.

آن بیشتراست پس مناسب این است که تغییر عارضی برشمس در فلك آن نیز تأثیر کند و هوا نیز گرم شود و این تأثیر در اکثر احوال مدتی را که ماه در ربعی است که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده وشمس نیز درهمان ربعی باشد که اول آن در آن ربع اتفاق افتاده روی خواهد داد.

شنیدم که عبدالله بن علی حاسب در بخارا پس از آنکه بررساله کندی آگهی یافت ایام عجوز را نقل داد وبرحسب اقتضای حرکت اوج آن را قرار داد وبدین جهت ایام مذکور را ایام عجوز عبدالله قلم نامیدند.

از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که بنا بعقیده قدما این ایام‌را خداوند در کتاب خود ذکر نموده و فرموده است سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و اینکه قوم عاد باین باد هلاك شدند و پیر زنی از آنها باقی ماند که بر آنان نوحه‌ـ سرایـی میکرد و اخبار آن مشهور است پس بدین سبب ایام عجوز نامیده شده و می گویند آن بادی کـه قوم عاد را هلاك کرد باد دبور بود و رسول اکرم فرمود نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور یعنی من روز غزوه خندق بباد صبا یاری شدم و قوم عاد با دبور هلاك شدند و شاعری گوید.

واهلکت الدبور حبال عاد[1] فباد و اکالجذوع مطرحینا

می گویند ایام نحسات که در قرآن مذکور است هرچهار روزی است که با چهار درماه موافق باشد مثل چهار روز ازماه رفته ویا چهار روز ازماه مانده وچهارده روز ازماه گذشته ویا چهارده روز ازماه مانده.

برخی از اعراب می گویند ازاین جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که درعجز شتا و اواخر آن واقع است.

نزد پاره‌ای از اعراب برای پنجه دزدیده شده که میان آبان ماه و آذر ماه

۱ــ این بیت دراول آن‌کلمه و او ندارد و برای وزن شعر باید با و اوخوانده شود من ازنزد خود و اورا زیادکردم ولی اشکال دیگر این بیت‌کلمه حبال است‌که بعقیده‌این جانب معنی ندارد وصحیح‌کلمه جبال است‌که جمع جبل ومخفف با اجبال باشد.

است نامهایی است مانند اسامی ایام عجوز و روز اول را هنبر ودومرا هنز بر گویند واین هر دوواژه بمعنای صدمه‌ازسرماست وروز سوم‌این ماه را ازشدت سرما قالب‌الفهر می گویند و روز چهارم را حالق‌الظفر می گویند یعنی باندازه‌ای بـاد سرد و سخت می‌وزد که ناخن می‌افتد و روز پنجم را مدحرج‌البعر می گویند یعنی سر گین شتر که درصحرا ریخته ازشدت باد برمی گردد و داخل درمنازل می‌شود ویکی ازشاعران این ایام را بشعر ذکر کرده است.

اولها الهنّبر یوم فارط وبعده الهنز بریاتی خابط یخبطه حتی یجئی القاسط و قالب الفهر یسمی حقا وحالق‌الظفر المبین الحلقا یفلق بالبرد الصخور فلقا وبعدها آخرهن الخامس مدحرج‌البعر العضوض اللاحس و ماله فیما یسمی سادس

آذار

آذار ـ در روز اول آن اصحاب انواع چیزی نکرده‌اند و برخی گفته‌اند کـه در این روز ملخها و خزند گان و حشرات از لانه خود خارج میشوند و نیز حرارت آسمان با حرارت زمین بهم میرسند و شخصی که این سخن را گفته مبالغه نموده و مقصودش این بوده که حرارت آغاز میشود و قوت می‌یابد و چون هوا برای قبول آن آماده میگردد از این روی این حرارت انتشار می‌یابد زیرا از برای حرارت آسمان جز شعاع آفتاب که از جرم خورشید بزمین پراکنده میشود و یا جسم حاری که بـا باطن فلك قمر مماس است که کره آتش نام دارد معنی دیگری نیست.

مباحثی در حقیقت نـور و شعاع و سبب حرارت آفتاب که دراین موضوع با ابن‌سینا گفتگوهایی شده[1]

اما درشعاع آفتاب اقوالی گوناگون گفته‌اند:

الف ـ حقیقت شعاع آفتاب اجزاییست ناری که با ذات شمس مشابه و مانند است وازجرم آن خارج میگردد.

ب ـ هوا بمحاذات خورشید گـرم میشود چنانکه بمحاذات آتش نیز گرم

۱ـ برای اینکه تاریخچه‌ای درست از مبحث نور و رنگ و ابصار بدانید بمقاله سوم ترجمه روانشناسی شفا رجوع کنید که کاملترین چیزی است که در این موضوع نوشته شده.

میگردد واین قول منسوب بجمعی است که طبیعت آفتابرا گرم و آتشین دانسته‌اند.

ج- هوا بواسطه سرعت حرکت شعاع گرم میشود حتی‌چنین بنظر میرسد که این مسافت در لازمان طی شده است و این رای منسوب باشخاصی است کـه طبیعت شمس را از طبایع اسطقسات و آخشیجها خارج دانسته‌اند.

علما در حرکت شعاع نیز اختلاف کرده‌اند : برخی گفته‌اند که شعاع در زمان‌حرکت‌نمی کند زیرا شعاع‌جسم نیست برخی‌دیگر می گویند که این‌حرکت در زمان واقع میشود و لیکن سریعتر از آن چیزی نیست که سرعت بسنجش بآن احساس شود چنانکه حرکت کوبیدن صوت چون از حرکت شعاع سنگینتر است بدین‌سبب حرکت شعاع را بآن مقیاس میکنند و زمان آنرا درمی‌یابند.

در سبب حرارت موجود با شعاع آفتاب جمعی از علما گفته‌اند علت اینست که زوایای انعکاس شعاع حاده است ولی حق اینست که شعاع فی‌نفسه حرارت‌دارد و اما جسم مماس با باطن فلك کره آتش است (یا کره اثیر در اصطلاح ، مترجم) و برخی براین عقیده‌اند که آن آتش هم مانند زمین و آب و هوا یك چیز اصلی‌و عنصری اساسی است ومیگویند شکل آن نیز کروی است ولی بعقیده من زیر کره قمر آتش وجـود ندارد و چون فلك سریع‌الحرکت است از سرعت حرکت آن حرارت یافت میشود وشکل آن نیز بشکل جسمی است که از گرداندن شکل‌هلالی بر وترخود پیدا شده باشد واین مسئله با عقیده آنان که هیچیك از اجسام موجوده را دارای مکان اصلی نمی‌دانند و می گویند این مکانها برای اجسام قسری است و قسر هم دایمی و ابدی نیست وفق میدهد و من این مسائل را در جای دیگری که ازاین کتاب مناسبتر است ذکر کرده‌ام بخصوص در مشاجراتی که میان من‌وجوان فاضل ابی‌علی حسین‌بن عبدالله سینا در این مطلب روی داده .

وصول این هردو گرما در ازمنه چهارگانه متکافی است و امـا سبب حرارت زمین یا اینست که شعاعهای آفتاب از سطح زمین منعکس گشته و یا برای اینست

که بنابر مذهب جمعی از حکما حرارت پنهانی در زمین بخاراتی از روی زمین بر می‌انگیزانند و برخی هم میگویند که در باطن زمین حرارتی نیست و ازخارج بر آن عارض گشته وحرکت بخار در هوا سبب حرارت میگردد و گمان میکنم که مقصود گوینده این بوده که درزمین حرارتی پنهانی است واز باطن زمین بظاهر آن خارج میگردد.

در روز دوم نزد ابرخس باد شمال سردی است و نزد قبط باد جنوب وتگرگ است و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز چهارم نزد اوقطیمن باد شمال سردی است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست میآید و در روز پنجم نزد قبط هوای سردی است وریاح خطافی بنا بر رأی قاسر ابتدای وزش آن دراین روز است ومدت این وزش ده روز است ودر روز ششم در هوا بنا بعقیده قبط اضطراب است وابتدای وزش بادهای اوریسا دراین روز است ومدت آن بنا بعقیده ذیموقریطس نه روز است و در روز هفتم چیزی از علمای این فن نقل نکرده‌اند واختلاف باد- های وزنده نیز در این روز است و در روز هشتم نوء است و شمال سرد و اوقطیمن و فیلفس ومطرودورس مطلب مذکوررا گفته‌اند وچلچله‌ها و باشه‌ها نزد اوذکسس در این روز ظاهر میشوند وعید بحیره اسکندریه در این روز است و در روز نهم نزد اوقطیمن و مطرودورس باد شمال است و نزد ابرخس باد جنوب سختی است و نزد قبطیان بارانهای ریزی دراین روز می آید و ذوسیثاوس میگوید که باشه‌ها دراین روز ظاهر میشوند.

درروز دهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز یازدهم قدما نگفته‌اند که تغییری در آن پیدا می‌شود ولی سنان می گوید که بسیار روی میدهد که هوای این روزسرد است و درروز دوازدهم نزد قاللبس باد شمال معتدل است و می گویند که آثارزمستان در آن روز رو بتخفیف می گذارد و در این روز امر بحجامت کرده‌اند و در روز سیزدهم باد اوریسا شروع میکند که وزیدن گیرد و نزد اوقطیمن وفیلفس باشه‌ها ظاهر میشوند و در روز چهاردهم بنا بر رأی اوقطیمن و ابرخس شمال سردی است و نزد

قبط باد دبور و جنوب است و باد اوریسا بنا در ایـن روز شروع بوزش می کند و در پانزدهم نزد اوقطیمن و قبط باد شمال سردی‌است و در روز شانزدهم نزد قاللبس باد شمال‌است وسنان از روی‌تجارب‌خود باین‌مطلب گواهی می‌دهد و در روز هفدهم چیزی از علما نقل نکرده‌اند و می گویند که مسافرت دریا در آنروز خوب است و نیز مارها چشم خودرا در امروز باز می کنند زیرا ایام سرما است چنانکه من در خوارزم دیدم که در درون زمین مارها دور هم جمع می‌شوند و بشکل کره‌ای خود را بهم می‌پیچند و تا چنین روزی در سال کبیسه بهمین حالت درنگ می کنند و در روز هیجدهم ایـن ماه در غیر سال کبیسه شب و روز باهم مساوی می‌شوند و آن را استوای اول گویند و آن اول روزی‌است از بهار اقوام غیراز عرب و پاییز چینیها.

اطلاع جغرافیا دانهـای آن عصر از کره زمین و بیان حدود آبادی زمین

تفاوت بهار وپاییز و زمستان وتابستان دروقت واحد جز در بلاد شمال وجنوبی ازخط استوا ممکن نیست وبلاد چین با قلت عرض‌های آن از خط استوا جنوبی نیست بلکه در شرق اقصی در شمال خط استوا واقع شده و بالاتر ازچین آبادانی نیست وآنطرف معدل‌النهار را بسوی جنوب کسی ندانسته که آیا آبادانی دارد ؟ و خود خط استوا محترق است و غیر مسکون و چون ما چند روز از خط استوا پایین‌تر برویم عمارات آن طرف ربع مسکون منقطع می‌شود و آبادی و عمران دیگری نیست و چـون آفتاب بشدت اجزای لطیفه آب را تبخیر می کند آب دریاها در آنجا خیلی غلیظ است حتی اینکه ماهیها و حیوانات بحری ازآن دوری میجویند وعلمای جغرافی و من هنوز اطلاع نیافته‌ایم که کسی ازخط استوا بطرف جنوب رفته باشد.

برخی از مردم از کلمه معدل‌النهار و خط استواء فریب خورده‌اند و گمان کرده‌اند که هوا در آن معتدل می‌شود چنانکه شب و روز در آنجا مساوی می‌گردد وبرای دروغهایی که ساخته‌اند این مطلب‌را اصل قرار داده‌اند و گفته‌اند که خط معدل‌النهار مانند بهشت است و ساکنان آن فرشتگان .

اما پشت خط معدّل النهار را جمعی غیر مسکون دانسته و گفته‌اند چون آفتاب بحضیض خود از فلك خارج مرکز برسد تقریباً در غایت میل جنوبی خواهد بود و با هر موضعی که مسامت باشد آنجا را خواهد سوزانید و هر بلدی که عرض آن شصت و پنج درجه از جنوب باشد بطبیعت وسط اقلیم شمالی خواهد بود و از آنجا تا نقطه مسامت با قطب امکان عمارت دارد ولی بطور حتم و لزوم نمیشود گفت که این امکان وقوع نیز یافته و عمارت و آبادانی در آنجا موجود است چه ، اسباب و عللی که مانع عمران و آبادی است تنها گرما و سرمای بسیار سخت نیست چنانکه ربع دوم از دو ربع شمال با آنکه اینطور نیست معمور و آبادان می باشد.

نیز اینکه علمای هیئت گفته‌اند فلك خارج مرکز اوج وحضیض دارد و آفتاب بآن نزدیك و دور می‌شود فقط اختلاف حرکت خورشید باعث این فرض شده نه آنکه در واقع نیز اوجی و حضیضی باشد و ابوجعفر خازن برای تصحیح حرکت آفتاب فکری کرده که نتیجه آن غیر از خارج مرکز و فلك تدویر آفتاب است بقسمی که ابعاد آفتاب از زمین با اختلاف حرکت مساوی می گردد و بدین سبب دو ناحیه شمال و جنوب در سرما و گرما برابر می‌شوند چون هندیان روز استوا را از روی زیج خود که از راه جهل می گویند ازلی و قدیم است و از روی دیگر زیجهای مستفاد از آن حساب کنند نوروز ایشان عیدی عظیم خواهد شد و درساعت اول آن برای آفتاب سجده می کنند و برای ارواح بسعادت وخوشی دعا مینمایند و در نیمه آن روز باز بآفتاب سجده می کنند و برای معاد و آخرت دعا می‌خوانند و در آخر روز باز بآفتاب سجده می‌نمایند و دعا می کنند که اجساد سالم و صحیح بمانند و در این روز چیزهای عزیز و حیوانات انس پذیر را بهم هدیه می نمایند و گویند بادهایی که در این روز می‌وزد بادهای روحانی و دارای نفع عظیمی است و اهل بهشت و دوزخ بنا بعقیده ایشان از راه دوستی بهم در این روز نظر می کنند و نور و ظلمت هردو بیك وزن و اندازه می‌شوند و در ساعتی از این روز در اماکن پاك آتشهایی می‌افروزند و از عیافت این روز آن است که هر کس از خواب

بروی برخیزد و پیش از اینکه سخن بگوید چوب بید را تبخیر کنند از دردها در امان خواهد ماند و می گویند مردهای عقیم چون در شب آن روز بسها نظر کنند سپس با همسر خود نزدیکی کنند دارای اولاد خواهند شد.

در این روز از تمساح در نواحی مصر می‌ترسند و گفته‌اند که تمساح سوسمار آبی است که بزرگتر میشود و آن حیوانی موذی است که تنها نیل بدان اختصاص دارد چنانکه بسقنقور اختصاص دارد[1] و گفته‌اند که در جبال فسطاط طلسمی بود که برای تماسیح ساخته بودند و این جانور نمی‌توانست در اطراف آن طلسم بکسی زیان وارد آورد و چون بدان حدود می‌رسید بپشت می‌افتاد و کودکان با آن مشغول بازی می‌شدند تا آنکه از حدود شهر خارج شود سپس برمی‌خواست و بهر کس که چیره می گشت بدرون آب می برد و نیز گفته‌اند که این طلسم شکسته شده و خاصیت آن باطل گشته.

در روز هیجدهم هوای سرد و بادهای سردی است و ذیموقریطس و قبط این مطلب را اظهار داشته‌اند و در روز نوزدهم بنابر قول ابرخس باد شمال است و بنا بعقیده قبط در صبح آنروز باد و تگرگ است و در روز بیستم بنا بعقیده قاسر باد شمال است و در بیست و یکم بعقیده اوذکسس باد شمال است و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در روز بیست و سوم نزد قاسر باد شمال است و نزد ابرخس باران است و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس باران و برف و باد است و بعقیده قبطیان رعد و نوء است و در این روز ختنه کردن اطفال پسندیده است و گفته‌اند که بادهای آبستن کننده درختان در این روز میوزد و در بیست و پنجم بنا بر قول اوذکسس باد شمال است و بقول ماطن و قونون و قبط نوء است و در بیست و ششم نزد قاللبس باران و دمه است و نزد قبط باد است و در بیست و هفتم بعقیده

۱ـ سقنقور ماهی نیست و سوسماری است که در ریگ متحرك است و برای قوت باه بسیار مفید است واستادم سید اسدالله خارقانی که در جوانی طبابت می کرد برای این جانب نقل کرد که یك عرب سه سقنقور را ازشن متحرك گرفته و آنها را درجعبه‌ای پر ازشن گذاشته و بجهت طبیبی در نجف آورده بود.

اوذکسس و قاللبس وماطن باران است و درباقی ماه چیزی ذکر نکرده‌اند وسنان میگوید که بسیار روی داده که روز سی‌ام این ماه دارای نویی است والله اعلم.

نیسان

نیسان ـ روز اول این ماه بنابر قول قاللبس و اوقطیمن و ماطن و مطروذورس باران است و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس باد خواهد وزید و نزد قبط و قونون در این روز باران است و در چهارم باد دبور و یـا جنوب است و تگرگ نیز در اینروز میآید و سنان میگوید که در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در پنجم بعقیده ابرخس باد جنوب و بادهای مختلفی است ودر ششم بعقیده ابرخس و ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که این مطلب صحیح است و در هفتم چیزی ذکر نکرده‌اند و در هشتم بعیده اوذکسس باران است و بعقیده قبطیان باد جنوب است و در نهم بنابر رأی ابرخس باران است و نزد قبط بادهای صافی است و در دهم نزد اوقطیمن و فیلفس نیز بادهای صافی‌است و نزد ابرخس و قبط باران است و سنان گواهی می‌دهد که مطابق تجارب اوباران دراین روز میآید ودریازدهم نزد اوذکسس باد دبور است و نم در هوا پیدا میشود و در پانزدهم نزد اوقطیمن و اوذکسس باران و تگرگ است و نزد مطروذورس در این روز تنها تگرگ می آید و در هفدهم نزد اوذکسس و قاسر باد دبور و باران است ونزد قونون وقبط تگرگ خواهد آمد و در هیجدهم نزد قبط باد و حدوث نم در هواست و در روز نوزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیستم باد میآید و معلوم نکرده‌اند که آیا باد جنوب است و یا باد دیگر بعقیده بطلمیوس هوای این روز صاف خواهد بود و در بیست و یکم نزد ابرخس باد جنوب سردی است و سنان میگوید که در اکثر اوقـات این مطلب راست می آید و در این روز آب رو بزیادت میگذارد و در بیست و دوم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط و قاسر هوای سردی است و در این روز بر کشتیها از دریا میترسند.

در روز بیست و سوم ایـن ماه نزد قبطیان باد جنوب و باران است و در این

روز در دیر ایوب بازاری بپا میگردد و ابویحیی بن کناسه میگوید که چهل روز ثریا زیر شعاع آفتاب غایب است وچون طلوع کرد بازار مذکور بپامیگردد واهل شام برای شتابی که درکارهای مربوطه خود دارند هفت روز زودتر این بازار را بپا میکنند وهفتاد روز پس ازاین بازار بازار بصری را برپا مینمایند وبقیام این اسواق کالاهای مردم آن نواحی بفروش میرسد و در بیست و چهارم بسا اتفاق می‌افتد که بگفته قاللس ومطروذورس تگرگ بیاید ونزد ذیموقریطس نوء است وباد جنوب ویا باد نزدیك بآن و نزد قبطیان باران می آید و فرات در این روز مد و کشش می‌یابد و در بیست و پنجم بنا برقول اوذکسس و قبط باران است و در بیست وششم به رأی قاسر باران خواهدآمد و نزد قبطیان ریاحی متعدد است و در بیست وهشتم نزد قبط باد است ونزد اوذکسس باران و سنان گواهی میدهد که مطابق تجارب او باران خواهدآمد و بگمان جمعی در این‌روز باد جنوب میوزد و رودخانه‌ها ونهرها آبش زیاد میشود .

سبب زیاد و کم شدن آب رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها

زیاد شدن آبها در جمیع اودیه و انهار بیك حالت‌نیست بلکه اختلاف بزرگی با هم دارد چنانکه جیحون هنگامی آبش زیاد میشود که دجله و فرات و غیره رو بکمی گذارد و علت این است که هررودخانه‌ای که منبع آن در نواحی سردسیر باشدآب آن در تابستان زیادتر و در زمستان کمتراست زیرا بیشتر آبهای اصلی آن از چشمه سارها جمع میگردد و رطوبتهایی که در کوههایی که این رودخانه‌ها ازآن بیرون میآید ویا از آنجا میگذرد سبب زیادت و نقصان آب این رودخانه‌ها می گردد وعلت زیادت این است که رطوبت و برفها و شبنمهای محل عبور این رودخانه‌ها آب می‌شود و در آن میریزد و سبب نقصان این است که آب این رودخانه‌ها در زمین فرو میرود وپوشیده نیست که رطوبات نامبرده در اول بهار و زمستان از اوقات دیگر زیادتر پیدا می‌شود و بجهت برودت و سرما و یا شمالی بودن این مواضع بحال خود باقی می‌ماند و چون هوا گرم شد برفها آب

می گردد و رود جیحون مد می‌یابد و آب آن زیاد می گردد. اما منبع دجله وفرات از مواضعی است که زیاد شمالی نیستند بهمین علت یخها و برفهایی که باید دراوایل بهار منجمد باشند در منابع این دو رود آب می‌شوند و سبب زیادتی آب آنها می‌-گردند اما رود نیل زمانی رو بازدیاد می گذارد که آب دجله و فرات کم شود چه، سرچشمه نیل ازجبال قمر است که در نواحی جنوب در پشت اسوان که ازشهرهای حبشه محسوب است واقع است هرچند معلوم نیست که آیا اسوان در معدل‌النهار است و یا در پشت آن زیرا چنانکه در پیش گفته شد حوالی آن غیر مسکون است و بدیهی است که در چنین حال رطوبتها منجمد نمی گردد و اگر زیادتی آب نیل از جهت برف و باران باشد معلوم است کـه بمجرد بزمین رسیدن آب می‌شوند و سبب فزون و مد آب رود نیل می گردند و اگـر از جهت آب سرچشمه‌های آن باشد آب این چشمه‌ها در زمستان زیادتر می گردد و بالنتیجه آب نیل در تابستان مد می‌یابد زیرا چون آفتاب بسمت الرأس ما نزدیك گردد از جایهایی کـه محل خروج رود نیل است دور می گردد و بالطبع بـرای آن مواضع زمستان خواهد بود.

جهت اینکه آب چشمه‌ها در زمستان زیادتر می گردد این است کـه غرض ایزد تعالی ازاحداث و پدیدآوردن کوهها این بوده که منافعی ببندگان عاید گردد و ثابت‌بن قره در کتابی کـه در منافع جبال نوشته پاره‌ای از آنهارا ذکر نموده و همینطور که خداوند در آفرینش جبال سودی‌برای بشر در نظر داشته درشور کردن آب دریاها نیز همین منظور را داشته.

بسیار روشن‌است که در زمستان بیشتر ازتابستان برف و باران بزمین می آید و در کوهها بیشتر از زمینهای صاف واقع می‌شود وچون برف و باران بزمین آمد و آب شد مقداری از آن سیل می گردد و باقی‌مانده آن در مخازن کوهها جمع می‌-گردد و از منافذ وسوراخهایی که چشمه نام دارد کم کم خارج می‌شود وچون ماده آن در زمستان زیادتر است آب این چشمه‌ها نیز زیاد می گردد واگرمجرای عیون

پاك باشد آب آن گوارا خواهد بود و گرنه باصناف خصوصیاتی که در ممرو مجرای این چشمه‌ها است آب آن متکیف می‌شود هرچند که برما آن خصوصیتها پوشیده و پنهان باشد

سبب فوران چشمه‌ها و رفتن آب به بالا

اما فوران چشمه‌ها و صعود آب بسمت بالا علتش این است که خزانه آن ازخود چشمه‌ها بالاتر جای دارد مانند فوارات معمولی وگرنه آب هرگز بسوی بالا جز اینکه منبع آن بالاتر باشد، نخواهد رفت.

بسیاری از مردم که چون علت امری طبیعی را ندانند بهمین اندازه کفایت می کنند که بگویند : الله اعلم[۱]، مطلبی را که ما گفته‌ایم انکار کرده‌اند و یکی از آنان با من بمنازعه پرداخت و می گفت که من خود دیدم که آب نهرها بسوی بالا میرفت وازمنبع خود دور می‌شد.

سبب اینکه چنین سخنی را بزبان آورده‌اند این است که از علوم طبیعی بی‌خبرند و میان بالا و پایین فرق نمی گذارند مثلا ایشان در میان کوهها رودخانه و نهر دیده‌اند که مثلا باندازه پنجاه و یا صد ذراع بسمت جنوب میرفت و چون زراعتگران جدولی‌ازآن نهرها جدا کنند کم کم از اصل رودخانه ونهر این‌جدول انحراف می‌یابد تا آنکه بالاخره مقدار زیاد برنهری که از آن جدا شده برتری می‌یابد و چون اشخاص کم بصیرت تصور می کنند که مجرای آب در سطح بطور مستقیم میرود و یا کمی مایل می‌شود ، چنان تخیل می کنند که جدول بسوی بالا میرود و این شك را نمی‌شود برطرف ساخت مگر آنکه ابتداء ازآلاتی که زمین‌ها را باآن وزن می کنند ومساوی می نمایند شخصی‌اطلاع یابد وچون باآلات مذکور همین زمینهایی‌راکه آبهای مذکور درآن جریان دارد وزن کنند وبسنجند خواهند

۱ــ جاحظ درکتاب حیوان نقل می‌کندکه در حضور عمر از مردی سئوالی شد چون پاسخ آنرا نمی‌دانست گفت الله اعلم عمرگفت ما بسیار رسوا و بی‌آبرو شده‌ایم اگر ندانیم خدا از ما داناتر است و هروقت از شما سئوال شد و پاسخ آنرا ندانستید صریح بگویید نمی‌دانم و مقصود این است که ازاقرار بجهل این جمع عار و ننگ دارند.

فهمید که حقیقت امر غیر از آن است که گفته‌اند[۱].

چارهٔ دیگر برای رفع این شك آن است که این دسته بروند علوم طبیعی بخوانند و بدانند که آب بمرکز و یا قریب بمرکز متمایل است و البته ممکن است که بقلل جبال هم آب برود ولی بشرط اینکه قله کوه از منبع و مخزن آب پایین‌تر باشد و هوا را که چون آب مکانی را تهی کند جاگزین آن می‌شود بیاری خلاء که باید بطور قسری و صناعی انجام یابد بیرون کرد تا آنکه آب بفعل طبیعی خود که جریان باشد توانا گردد ودرنهرهایی که جبال فاصله میان آن شده وبریدن کوه مقدور نیست عمل نامبرده را انجام می‌دهند.

آلتی را که زانو (سارقةالماء) نامند مثال برای اینمطلب است که چون آنرا پر از آب کنیم و دوسر آنرا در دو ظرف که مسطح آب این دو یکی باشد بگذاریم آبی که در درون این آلت است می‌ایستد و اگر زمان زیادی هم بگذرد بهیچ یك از دوظرف نمی‌ریزد چه ، اولیتی در بین نیست و نیز نمی‌شود که یکمرتبه این آب بدوظرف بریزد زیراازآب‌تهی‌خواهد ماند وخلاء یا آنکه‌ابداً وجودندارد چنانکه برخی از فلاسفه براین عقیده‌اند و یا اینکه امری است موجود و باعث نگهداشتن اجسام میشود و اگر خلاء ممتنع باشد وجود نخواهد یافت و اگر هم بنا بر رأی دیگر اجسام را نگاه دارد البته آبرا نیز نگه خواهد داشت و نخواهد گذاشت که سیلان یابد مگر پس از آنکه جسم دیگری جای آن بنشیند و مکان آبرا متصرف شود چون زانوی آبرا در ظرفی ومکان دیگر که پایین‌تر باشد بگذاریم آب بظرف می‌ریزد زیرا بمرکز خود نزدیکتر شده و از آنجایی که اجزای آب یکدیگر را جذب می کند سیلان اتصال‌می‌یابد تاآنکه‌آب ظرف دیگرتمام شود و یا باآبی که

۱ـ مقصود از وزن زمین آنست که با آلت مخصوص که برای اینکار پستی و بلندی زمینی را که میخواهند از آنجا قنات بکنند بدست آورند و چنانکه مساوی با زمینی که می‌خواهند آب قنات در آن مصرف شود گردد و یا بلندتر باشد آب قنات بااین‌زمین سوار میگردد و اگرگودتر باشد آب نخواهد برزمین سوار شد . (به باب هفتم خلاصةالحساب رجوع شود)

از میانه زانویی بآن می‌ریزد سطحش موازی گردد و دراین حال باز مسئله بحالت اولی‌خود بازگشت خواهد کرد ودر کوهها که شتر گلو احداث میکنند باین‌طریق عمل شده .

آری ممکن است که آب از چاهها در فواره صعود کند ولی پس از آنکه‌در چاه آبهای قابل فوران جمع شده باشد چه ، برخی از چاهها اینطور است که آب از اطراف آن بتوسط ترشح جمع می‌شود و مأخذش از آبهای نزدیك بآن است و سطوح زمین‌هایی که آب از آنجا در درون چاه جمع شده با آب داخل چاه کـه ماده آن محسوب می گردد یکی است، و برخی از چاهها آب آن در گودی فوران می‌یابد و این قبیل آبها را می‌توان برروی زمین فوران داد که برسطح ارض‌جاری شود و این امر بیشتر در زمینهای نزدیك بکوه که دریاچه و رودخانه ژرف و عمیق واسطه نباشد اتفاق می‌افتد و چون مأخذ آب از خزانه‌ای که از سطح زمین بالاتر است باشدآب‌را اگر محصور کنند فوران خواهد یافت و اگر خزانه آن پایین‌تر باشد نمی‌شود آبرا فوران و یا جریان داد وگاه اتفاق می‌افتد کـه خزانه آب در منبعی است که هزاران ذرع بالاتر از آنجایی است که می‌خواهیم آبـرا جریان دهیم و این قبیل آبها امکان دارد که در رؤس قلعه‌ها ومناره‌ها صعود کند .

شنیده‌ام دریمن وقتی که زمینی را بکنند وبسنگی برسند که در زیر آن‌آب باشد با نوك کلنگ بروی سنگ می‌زنند و ازصدایی که از سنگ برمیخیزد مقدار آب را می‌دانند که چه اندازه زیر سنگ جمع شده سپس یك سوراخ کوچکی در این سنگ احداث می کنند و اگر از کثرت آب نترسند بهرجایی که برای فواره بخواهند آنرا می‌برند و اگر دیدند که آب زیاد است فی‌الفور با گچ سوراخ را می گیرند و می‌ترسند که مبادا از آن سوراخ سیلی مانند سیل عرم بوجود آید[۱] .

اما آبی که میان ابرشهر وطوس در سر کوه است آن دریاچه‌ای می‌باشد که

۱ــ سیل عرم با فتح عین و کسر راء باغ ارم را از میان برد (و ارسلنا علیهم سیل‌العرم) .

دور آن یك فرسخ می‌شود و سبزرود موسوم است و البته بدیهی است که ماده این آب یااز خزانه‌ای بالاتر از آن است هر چند که بسیار دور باشد و باندازه‌ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد بآن میرسد و بدین جهت است که دریك حال راکد می‌ماند.

یا اینکه سبب این است که از یك خزانه موازی با آن این آب جمع شده و باین جهت است که آب زیاد نمی‌شود ویا سببی مانند سببی که در آب دحج؟ وچراغی که از خود ماده می گیرد موجود است و طریقه این صنعت آن است که کوزه آب و یا ظرف روغن سوختنی را میگیرند و در چندین جای از لب این ظروف سوراخ کوچك میکنند و در نزدیکی دهان این ظرف سوراخی احداث میکنند باندازه‌ای که بخواهند آب در ظرف و یا روغن در چراغ بماند سپس آنرا پر از آب وروغن میکنند و ظرف آبرا در طشت و روغن‌دان را در چراغ برمیگردانند. وآب وروغن از این سوراخ‌های ریز خارج میشود تا آنکه آن یك سوراخ نزدیکی دهان ظرف را فرا گیرد وبعداً این آب بخار میشود ویا روغن میسوزد و چون تمام شد وسوراخ از زیر آب و یا روغن بیرون آمد باز مجدداً آب و روغن بیرون خواهد آمد تا آنکه ظرف و طشت پر شود و این عمل همینطور تکرار میبابد.

مانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماك چشمه‌ای گواراست که منکور نام‌دارد این‌چشمه باندازه یك سپر بزرگ است که سطح آب آن بااطراف آن مساوی است و اگر یك سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی‌شود.

در نزد این چشمه اثرپای انسانی است که جای انگشتان و زانوی اوبحالت سجود آنجا باقی است و نیز جای پای طفلی و اثر سمهای درازگوشی در آنجاست وچون ترکهای غزی این قدمگاه‌ها را ببینند سجده میکنند.

دریاچه‌ای که در جبال بامیان است و در قله کوه واقع شده باندازه یك میل درمیل استواز این دریاچه که درقله کوه‌است آب قریه‌ای که‌درزیر آن‌است از آنجاست که از یك سوراخ کوچك که بدریاچه کرده‌اند آنچه آب که مورد حاجت آنها

باشد بیرون می آید و ایشان را ممکن نمیشود که این سوراخ را گشاد کنند و اگر سوراخ را بزرگتر کنند از کثرت آب میترسند.

گاه اتفاق می افتد که آب در زمین نرمی فوران یافته ویك خزانه مرتفعی تشکیل داده ولی در جلو این خزانه مانعی موجود است که نمی گذارد آب بیرون آید و چون این عایق ومانع را برطرف کنند آب فوران می‌یابد مانند قریه‌ای که میان بخارا و قریهٔ نو میباشد چنانکه جیهانی در کتاب مسالك و ممالك خود گفته، و در این قریه تلی است کـه جویندگان گنج و دفینه چون ایـن تل را بشکافند آبهای زیادی بیرون می آید که نمی‌توانند آنرا بجای خود بر گردانند و پیوسته جریان می‌یابد.

اگر کسی بخواهد تعجب کند باید از موضعی که فیلان نام دارد و نزدیکی مهرگان می‌باشد در شگفت گردد کـه مانند صفه‌ای است کـه در کوه کنده شده و همواره از سقف آن آب ترشح میکند وچون هوا سرد شود آب همینطور که ازسقف می آید یخ می بندد و برای خود طولی احداث میکند و من از اهل مهرگان شنیدم که چون با کلنگ بـراین سقف بزنند جای نیش کلنگ از آن خشك می‌شود و آب زیاد نمی گردد و حال آنکه قیاس اقتضا میکند که اگر زیاد نشود آب بحال خود باقی بماند.

اعجب از اینها که گفته شد حکایتی است که جیهانی در کتاب مسالك وممالك نقل کرده است که در جامع قیروان دو اسطوانه نصب کرده‌اند کـه معلوم نیست جنس آنـدو چیست و بعقیده جیهانی هرروز جمعه پیش از طلوع آفتاب آب پس میدهند و تعجب دراین‌است که بطور حتم باید در روز جمعه باشد چه، اگرجیهانی میگفت یکروز نامعلوم ممکن می‌شد که بنزدیکی ماه ازجایگاه مخصوصی از کره خورشید حمل کنیم ولی برای روز جمعه نمی‌شود علتی دانست وحکایت کرده‌اند که پادشاه روم‌مال زیادی فرستاد و گفت اگر مسلمانان باین‌مال منتفع شوند بهتراست که تادو سنگ در مسجد ایشان باشد و مردم قیروان از فروش آنها سر باز زدند و

گفتند ما این دو سنگ را ازخانه خدا بخانه شیطان نمی‌فرستیم.

حکایت استوانه متحرکی که در قیروان است از حکایت فوق شگفت‌آورتر است که بیك طرف حرکت میکند و چیزی زیر آن میگذارند و چون باز بحالت پیشین خود برگشت ممکن نمی‌شود که آنرا بیرون آورد و اگر آن چیز شیشه باشد صدای شکستن آن بگوش میرسد و شکی نیست که این استوانه امری صنعتی است وجایگاه آن دلیل براین است.[1]

اکنون بمطلب خود باز گردیم و گوییم:

در روز بیست و نهم این ماه بنابر رأی قاسر باد سردی است و نزد قبطیان باران و باد و رطوبت درهواست و در روز سی‌ام نزد قبط نوء است و بعقیده قاللبس و اوقطیمن باد و رطوبت و نم و شبنم پیدا میشود.

ایار[2]

ایار ـ در روز اول آن نزد قبطیان باران است و در روز دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و درسوم بعقیده قبطیان باد و رعد و رطوبت و شنبم است و در چهارم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط باران تند است و در پنجم بعقیده ذوسیثاوس باران است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات راست میآید و نویی قوی در این روز بوجود می آید و در ششم نزد قبطیان بادهایی است و نزد اوذکسس نوء و باران ریز است ودر روز هفتم بعقیده قبطیان بادهایی است و در بسیاری از اوقات راست میآید و در هشتم

۱ـ منارهٔجنبان اصفهان گویا از روی همین استوانه ساخته شده

۲ـ ایار بتشدید یاء میباشد و این ماه ، ماه گل سرخ است از اینجاست که ابوالعلا گفته :

تشتاق ایار نفوس‌الوری و انماالشوق الـی ورده

یعنی عشق وشوق مابماه ایار برای گل آن‌است و ورد گل محمدی است که از آن گلاب می گیرند و اینکه سعدی گفته است :

این‌هنوز اول آثار جهان‌افروز است باش تاخیمه زند دولت نیسان وایاد

ضرورت شعر تشدید ایار را ازمیان برده .

بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس بارانهایی است و نزد قبط باران است و درنهم بعقیده قبطیان باران است ودر دهم نزد قاللبس و اوقطیمن نوء و باران است ونزد قبطیان باران است و در یازدهم نزد ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که دراغلب اوقات راست میآید و در دوازدهم بنابر رأی اوذکسس و مطروذورس وابرخس نوء است و نزد قاسر باران و نزد قبطیان دبور است و گفته‌اند که در این روز از سرما زدن میوه‌ها باید ایر بود ولی این مطلب بطور مطلق صحیح نیست و ببرخی از مواضع اختصاص دارد و درسیزدهم بنا برأی اوذکسس باران است ونزد قبطیان باد شمال و تگرگ است و در چهاردهم نزد قاللبس و اوقطیمن و قبط نوء است و در پانزدهم نزد قاسر باران است و در شانزدهم نزد قاسر نوء است و میگویند اولین باد سام دراین روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و درشانزدهم نزد قاسرنوء است و میگویندباولین باد سام در این روز شروع بوزیدن می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و در هیجدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد قبط باران و رعد است و در نوزدهم نزد ابرخس و قبط نوء و بارانهای ریز است و در بیستم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست ویکم نزد قاسر نوء است ونزد ذوسیثاوس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور است و در بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست و چهارم نزد قاللبس و اوقطیمن و فیلفس نوء است و نزد قبطیان بادهایی است و در بیست و پنجم نزد اوقطیمن و فلیفس و ابرخس نوء است و در بیست و ششم بعقیده قاللبس و اوقطیمن نوء وقوع خواهد یافت و بعقیده قبطیان باد شمال سردی وزیدن خواهد گرفت و در بیست و هفتم بعقیده قاللبس و اوقطیمن رطوبت و شبنم حادث میگردد و نزد قبطیان در این روز نوء است و در بیست و هشتم نزد مطروذورس و قبط باران است و در بیست و نهم نزد ابرخس باد جنوب و باد دبور است و در سی‌ام این ماه نزد قاسر باد جنوب است و در سی ویکم چیزی ذکر نکرده‌اند.

حزیران

حزیران ــ در روز اول این ماه بنا بـر رأی اوذکسس و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی حادث می گردد و نزد قبطیان در این روز باد دبور است و در روز دوم نیز بعقیده ایشان همین باد وزیدن خواهد گرفت و در روزسوم بنابر رأی قبط رعد وباد وقوع خواهد یافت و در روزچهارم بنابر رأی قاسر باران است ودر روز پنجم نزد قبطیان بارانهای خیلی ریزی است و سنان میگوید در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در روز ششم و هفتم و هشتم چیزی از علمای فـن نقل نکرده‌اند و در روز نهم بنا بر رأی قبطیان باد دبور است و رعـد و در روز دهم و یازدهم و دوازدهم چیزی ذکر نشده و فقط در روز یازدهم نوروز خلیفه است کـه در بغداد مردم بیکدیگر آب و خاك می‌پاشند و بازیهای دیگری در آنجا معمول است کـه بجهت اشتهار آن صرف‌نظر گردید و در دوازدهـم سنان بن ثابت میگوید بیشتر اوقات تغییری در آن یافت میشود و در روز سیزدهم بعقیده قبطیان باد دبـور است و بارانهای ریز و در روز چهاردهم چیزی ذکرنکرده‌اند و در روز پانزدهم بعقیده مردم مصر بارانهای‌تندی خواهد آمد و در روز شانزدهم چیزی ذکر نشده و گویند که در این روز همه آبها بزمین فرو میرود و رود نیل مد و کشش می‌یابد وعلت این‌امور همانست که درپیش گفتیم که منابع این آبها باهم اختلاف دارد باضافه دیگر اسباب وعلل طبیعی و در حزیران در سال بسیط در این روز و در هفدهم حزیران درسالهای غیر بسیط‌امتلاء اکبر است که عرب و عجم آنرا بزرگ میشمارند و نام او میرین است ومعنای‌این واژه امتلاء و پری آفتاب است که انقلاب صیفی باشد و در این هنگام نور برظلمت غلبه می‌یابد وچیره میشود وفروغ آفتاب چنانکه محمدبن مطیار گفته است بچاهها می‌افتد واین مطلب جز در بلادی که عرض آن مانند میل کلی باشد وشمس مسامت آن گردد وقوع نخواهد یافت.

طایفه حیوانیه[1] بر این عقیده‌اند کـه آفتاب در وسط سماء تنفس می‌یابد و

۱ــ ظاهراً حرانیه است وحیوانیه شنیده نشده

بدین‌سبب ارواح یکدیگر را درحر کلی میشناسند[1] ودراین‌روز بنظر کردن بقبطیان تیمن می‌جویند و نیز انار را ناشتا میخورند و از بقراط نقل کرده‌اند که هر کس در این روز ناشتا یك انار بخورد کیان هستی او روشن خواهد شد و تـا چهل روز کیموس او صفا خواهد یافت و از حنه هندی نقل کرده‌اند که بخسرو پرویز گفت خوابیدن در سایه درخت انار شخص را از مرضهای سخت شفا خواهد بخشید و از شر جنیان مصون خواهد ماند و علم سحر وعیافت اینطور اقتضا میکند که در بامداد این روز شخص از خواب بپهلوی چپ برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری زعفران بخور کند و در روز هفدهم این ماه بعقیده ذوسیثاوس نوء است و در نـزد قبطیان گرمایی حدوث خواهد یافت و در هیجدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما و در نوزدهم نزد قبطیان باران است‌و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و باران و رعـد است و در بیست و یکم چیزی ذکـر نکرده‌اند و در بیست و دوم بعقیدهٔ ذیموقریطس نوء است و در بیست وسوم بعقیده ابرخس باد جنوب و یا دبورخواهد وزید و در بیست و چهارم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای مسموم در این روز وزش میگیرد و پنجاه ویك روز این وزش طول می‌یابد و نیز نهر جیحون مد می‌یابد و گاهی اتفاق می‌افتد که بدیگر رودخانه‌ها و ساکنین کنار آن زیان میرساند و در بیست و پنجم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما در بیست و ششم نزد ذیموقریطس و قبطیان باد دبود است و در بیست وهفتم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر بیست و هشتم نزد اوذکسس نوء وقوع خواهد یافت و نزد ذیموقریطس باد دبور و جنوب و باران است سپس باد شمال هفت روز وزیدن خواهد یافت و در بیست و نهم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته شده کـه اصحاب تجارب در ایـن روز شبنمها را ملاحظه میکنند و اگر دیدند که شبنم زیادی است چنین حدس میزنند که رود نیل مد خواهد یافت و اگر کم بود نخواهد مد یافت و خشك سالی خواهد شد وددروز سی‌ام نزد قبطیان بادهایی است و هوا صاف نخواهد بـود و در سی و یکم چیزی

---

[1] ـ گویا مقصود از حرکلی همان دوزخ ما مسلمانان باشد

ذکر نکرده‌اند.

تموز

تموز - علمای مذکور در روز اول و دوم آن چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم نزد قاسر و قبطیان باد جنوب و گرما میباشد و در چهارم بعقیده قبطیان باد خواهد آمد و بسا اتفاق می‌افتد که در کشور مصر باران نیزمی آید ودرپنجم نزد قاللبس ومطرودورس و ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و درششم نزد قاللبس و مطرودورس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در هفتم نزد بطلمیوس نوء است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات در این روز هوا تغییر می‌یابد و در هشتم چنانکه ماطن در شهر خود مشاهده کرده شبنم و رطوبتی در هوا وقوع می‌یابد و درنهم نزد اوقطیمن و فیلفس شبنم است و نزد قبطیان باد دبوراست و بادهایی نزدیك بآن و درهم نزد قبطیان هوای بدی است و در بصری بازاری بپا میشود که بیست و پنج روز طول میکشد و این بازار در روزگار بنی‌امیه از سی تا چهل روز بطول می‌انجامید و در یازدهم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در دوازدهم نزد مطرودورس باد دبور است ونزد قبطیان بادهایی وزیدن خواهد گرفت و در سیزدهم بعقیده ابرخس بادهایی است که با یکدیگر ممتزج نیست و سنان بن ثابت میگوید که در بیشتر اوقات هوا در این روز تغییر می‌یابد و در چهاردهم نزد قاسر باد سختی‌است و باد شمال بعقیده ابرخس وزیدن خواهد گرفت و نزد قبطیان گرماست و در بیست و پنجم از علمای فن چیزی ذکر نکرده‌اند و در شانزدهم بعقیده بطلمیوس در شهرهای بارانی باران میآید و نزد ذیمقریطس باران و گرده بادهایی وقوع می‌یابد ونزد قبطیان باد سختی‌است ودر روزهفدهم بعقیده ذوسیثاوس شبنم و گرماست و در هیجدهم بادهای سالیانه بوزیدن شروع میکند و این مطلب

۱- تموز نیز با تشدید میم است و اینکه سعدی گفته:

عمر برفست و آفتاب تموز — اندکی ماند وخواجه غره هنوز

ضرورت شعر تشدید را از بین برده.

بنا بر رأی ابرخس بود .

ایام باحور و شرح آن

باجماع مطلعین از دریا و زارعان و دیگر اهل تجارب اول ایام باحور است وهفت روز این ایام بطول میانجامد وآخرین روزآن بیست وچهارم این‌ماه است واز هریك از روزهای باحور برماههای پاییز و زمستان و پاره‌ای از ماههای بهار استدلال میکنند که چه تغییری درآن بوقوع خواهد پیوست و بیشتر ظهور آن در شبانگاهها و بامدادان خواهد بود و گمان کرده‌اند که ایام باحور برای سال مانند ایام بحران است در امراض حاده و همینطور که در ایام بحران مرض دلایل آن از بشارت و انذار از عواقب مرض دانسته میشود ایام باحور نیز چنین است و نام باحور و بحران در لغت یونانی و سریانی از حکم حکام مشتق است و برخی گفته‌اند که بحران واژهٔ ایست تازی و از بحر اشتقاق یافته زیرا بحران مریض بهیجانی که در دریا یافت میشود و مد و جزر نام دارد مانند است و این اشتقاق بسیار نزدیك بنظر میرسد چه علت وسبب در هردو : بحران مرض ، جزر و مد، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا میکند اعم از اینکه در دوره کل باشد ، چنانکه آغاز مد هنگامی است که ماه بشرق و غرب از افق برسد وآغاز جزر وقتی است که ماه بدایره نصف النهار و یا نصف‌اللیل برسد ، و یا در غیر دور کلی و این شق نیز اعم از این است که از یك‌نقطه که ماه حرکت کرده بهمان نقطه برسد و یا از نقطه‌ای که ازآفتاب جدا شده بهمان نقطه برسد و باید دانست که مد در نیمه اول ماه قمری قوی‌تر و نیرومندتر از نیمه ثانی است وآفتاب را نیز در این کار تأثیری است .

شگفت آنست که از دریای مغرب نقل کرده‌اند که در ناحیه اندلس در هر غروب‌آفتابی مد می‌یابد و درمدت یکساعت تقریب پنج فرسنگ الی شش فرسنگ کم میشود سپس شروع بجزر میکند و هیچگاه از این وقت دیر نمیشود .

جمعی گفته‌اند اگر در موقع عشاء[1] روز هیجدهم در آفاق ابر باشد در

۱ــ باندازه چهار رکعت که ازموقع مغرب بگذرد عشاء میگردد و بعقیده شیعه هنگام فضیلت نماز عشاء است .

آغاز تشرین اول باران و تگرگ خواهد آمد و اگر نیمه شب ابر باشد باران و تگرگ در نیمه ماه خواهد آمد و اگر موقع صبح ابر باشد در آخر ماه امور مذکور وقوع خواهد یافت و همین علامات که در شب گفته شد در روز نیز چنین است و تنها فرقی که هست این است که شب هنگام تغییر هوا بجهت ابر ظاهرتر و پیداتر از روز است.

چنانکه در آغاز کتاب گفتیم روز بر شب مقدم است و بدین جهت در اینجا شب را پس از روز بشمار آورده‌اند و آنانکه شب را بر روز مقدم میدارند گمان کرده‌اند که مقصود از شب هیجدهم شب نوزدهم است و بر روی همین گمان اول بواحیر را از روز نوزدهم محسوب داشته‌اند و آخر آنرا روز بیست و پنجم و روز اول از ایام هفتگانه بواحیر دلیل بر تشرین اول است و روز دوم دلیل بر دوم و روز سوم دلیل بر کانون اول است و بهمین‌طریق تا آنکه روز هفتم دلیل بر نیسان باشد.

اصحاب تجارب برای از پیش‌دانستن حالات سال گفته‌اند که اگر بر لوحی اقسام زراعتها را بکارند که تا شب بیست و پنجم تموز شود که آخرین شب این‌کار است سپس لوح را در زیر آسمان بگذارند بطوریکه هیچ مانعی از طلوع و غروب ستارگان بر آمد نباشد هر زراعتی که در آن سال خوب خواهد شد زرد میگردد و هرزراعتی که برکت و فراوانی نخواهد یافت سبز باقی میماند و مصریان نیز عمل مذکور را انجام میدادند.

اصحاب تجارب برای اینکه از پیش بحالات سال آگهی یابند حیله‌های بسیاری بکار برده‌اند بحدی که اعمال ایشان داخل در حدود افسون و عزائم گشته است و برخی ازایشان چنین گمان کرده‌اند که چون دوازده برگ زیتون را شخص بگیرد و برهریك برگ نام ماهی از ماههای سریانی را بنویسد سپس آنها را در این شب بجای نمناکی بگذارد سحر گاهان هریك از این برگها که خشک شده باشد دلیل براین‌است که در آن ماه باران نخواهد آمد و برخی دیگراز اهل‌تجارب

گمان کرده‌اند که برای دانستن کم و بیش باران بـاید بمحلی صاف رفت که در اطراف آن مانعی از باد و بارانهای ریز و شبنم نباشد و باندازه دو ذراع پارچه کتان را بگیرند و بکشند و وزن آنرا بخاطر بسپارند سپس این پارچه را بر آن مکان بگسترانند و از آغاز شب تـا ساعت چهارم آن بهمین حال آن کتان باقی بماند و بار دیگر پارچه را در ترازو وزن کنند و بهراندازه که سنگین‌شده باشد مطابق عدد هرمثقال از وزن زیادتی یك روز از ماه باران می آید .

ایام باحور بطلوع کلب‌الجبار که شعرای یمانی عبور باشد علامت گذاشته شده و بقراط در کتاب فصول از تناول ادویه حاره و فصد در موقع طلوع این دو ستاره در زمان خود از بیست روز پیش از طلوع تـا بیست روز پس از طلوع نهی کرده است و در این مدت زمان شدت گرماست که بآخرین حد خـود میرسد و تابستان فی نفسه اسباب حرارت است که رطوبت را بدل به بخار میکند و بقراط در کم‌بودن حرارت فصد را منع نکرده و چون پاییز آمد و هوا را سردتر و خشك‌تر کرد شخص از خاموش‌شدن حرارت غریزی ایمن نخواهد ماند .

جمعی از آنان که از علوم طبیعی واقف نیستند چنین گمان کرده‌اند که تأثیر مذکور منسوب بجرم این کوکب و طلوع آن است حتی اینکه با طلوع حرکت آن ستاره این امر نیز انتقال می‌یابد .

گفته‌اند این ستاره برای عظمتی که دارد هوا را گرم میکند بقسمی که محتاج و نیازمند میشویم که جایگاه آنرا بشناسیم و هنگام طلوع آن را بدانیم . چنانکه ابونواس گفته :

مضی ایلول و ارتفع الحرور　　　واخبت نارها الشعری العبور [1]

---

۱ ـ فقوما والحقا خمراً بماء　　　فـان نتاج بینهما السرور

دو شعری درآسمان داریم شعرای عبور و غمیصاء و عرب این‌دو را شعریان گویند و شعری پس‌از خورشید درخشانترین ستاره آسمانست وعرب جاهلیت آنرا می‌پرستید ازاین رهگذر قرآن می گوید که خدا خدای شعری است (وانه‌هورب‌الشعری)

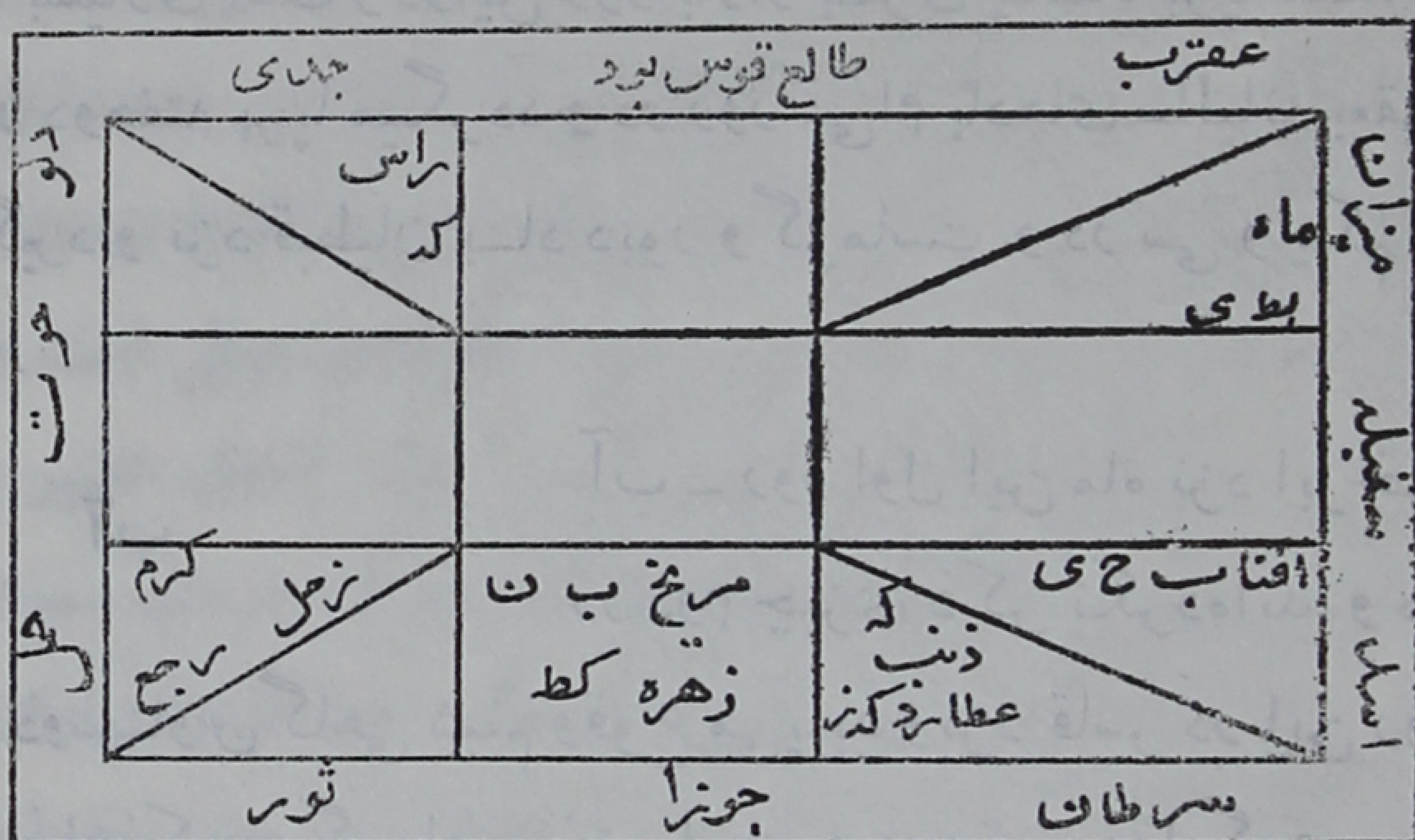
علی بن علی کاتب نصرانی براین گمان بوده که بدین سبب اول ایام باحور بیست ودوم تموز شد که بانتقال شعرای عبور انتقال یافته و این ستاره در طول سال در مداری که موازی بـا معدل النهار[1] است دور میزند و مقصود بقراط از این وقت منتهای گرمای تابستان و اشتداد حرارت بود که چون آفتاب بسمت الراس ما نزدیك میشود و در فلك خارج مرکز از اوج خود شروع بحضیض میکند حرارت هوا از قرب خورشید اشتداد می‌یابد واین امر در زمان بقراط با طلوع شعری موافق بوده و بقراط بگمان اینکه حقیقت حال بر کسی ازاهل علم پوشیده نخواهد ماند بطور اطلاق از فصد و شراب دوای حال منع کرده.

سنان در کتاب انواء می گوید که برای برزیگران هفت روز از اول تموز بمنزله ایام باحور است که بر احوال هریك از ماههـای زمستان از این هفت روز استدلال میکنند و نام این هفت روز بواحیر الرعاة است و در این هفت روز احوال هوا با روزهای پیشتر و بعد از آن مباین است و هوا از ابر در این چند روز بطور کلی یا جزئی خالی نخواهد ماند و در روز نوزدهم نزد قبطیان باران و گرماست و سگهای دریایی دراین روز خیلی قوی میشوند و زیان بسیار میرسانند و در بیستم نزد قبطیان باد دبور و یا بادهای مشابه آن وزیدن خواهد گرفت و اصحاب تجارب گفته‌اند که چشم درد دراین روز زیاد است و در بیست و یکم نزد اوقطیمن بادهای سالیانه خواهد وزید و نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرودورس آغاز گرماست .

دربیست‌و سوم در دریا هوای سردی‌است و نزد فیلفس و مطرودورس بادهایی خواهدآمد و بعقیده قبطیان بادهای سالیانه شروع بوزیدن خواهد کرد وابوجعفر منصور دراین روزبود که بساختن مدینة‌السلام آغاز کرد و این‌همانست که درجانب

۱– تمام ثوابت در مدارات موازی با معدل دور میزنند و عرض آنان ثابت است و مقداری حرکت طولی دارندکه این حرکت علی‌التوالی است و در ارصاد اسلامی بطور مختلف یافت شده وعلمای اروپا مقدار واقعی آنرا بدست آورده‌اند و بر اهل نجوم پوشیده نیست .

غربی از دجله بغداد واقع شده و مدینةالمنصور نام دارد و این قضیه در سال ۱۰۷۴ اسکندری بوده واصحاب احکام‌نجوم بشناسایی این وقت و تاریخ آن برای معرفت تحویلات و ادوار و تسییر زمانها ازاین سال نیازمندند که برای صاحبان آنها حکم نجومی استخراج کنند ونوبخت این‌وقت را اختیار کرده بود و هیئت فلك ومواقع ستار گان در فلك موافق این شکل بود که مشاهده میکنید در بیست و چهارم این



ماه نزد فیلفس و مطرودورس بادهایی خواهد وزید ونزد اوذکسس بادهای سالیانه وزیدن خواهد گرفت و در بیست و پنجم بعقیده اوذکسس و قاسر باد جنوب است و نزد قبط باد دبور یا جنوب است و در این روز از جماع و کارهای پرزحمت نهی کرده‌اند و رود جیحون دراین روز مد می‌یابد و در بیست وششم نزد فیلفس وماطن و مطرودورس و ذیموقریطس و ابرخس بـاد جنوب و گرماست و در بیست و هفتم بعقیده اوقطیمن و ذوسیثاوس شبنم و رطوبی احداث می گردد و نیز هوایی است که باعث اختناق می گردد وباید دانست که علت اختناق هوا یکی این‌است که آسمان از ابر مسدود گردد و هـوا جریان نیابد هرچند ممکن است برخی از بلاد طبعاً اینطور باشد بدون سبب مذکورچنانکه جیهانی حکایت می کند که در پشت پلی که چینیان قدیم در زمانهای خیلی دور ازسر کوهی بکوهی دیگر احداث کرده بودند و این پل در راهی که از ختن بسوی دارالسلطنه پادشاه وخاقان چین میرود، واقع

است این هوای مختنق موجود است و هر کس از پل تجاوز کند بهوایـی داخل میشود کـه نفس را می گیرد و زبـان را سنگین می کند و بسیار اتفاق افتاده که جمعی از راهروان آنجا بدین علت جان سپرده‌اند و مردم تبت ماوراء این پل را کوه زهر نامیده‌اند . در بیست و هشتم چیزی ذکر نکرده‌انـد و در بیست و نهم این‌ماه بادهای سالیانه بعقیده ذوسیثاوس‌شروع بوزیدن می کند و نزد قبطیان دراین روز گرمای بسیاری است و دراین روز بازار بصری یکماه برپا میگردد ودرسلمیه[1] بازاری بطور دوهفته برپا میگردد و در روز سی‌ام بادهای سالیانه بعقیده اوذکسس وزیدن می گیرد و نزد قبطیان بـاد دبور و گرماست و در سی و یکم نزد قاسر باد جنوب است .

آب

آب ــ روز اول این ماه نزد ابرخس گرماست و در دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس گاهی شبنم وقوع می‌یابد و نزد قاسر در این روز نوء است و در چهارم نزد اوذکسس گرمای سختی است و در پنجم هوا گرم می‌شود و راکد می‌ماند بقسمی که باعث اختناق می گردد سپس بعقیده قبطیان و ذوسیثاوس بادهایی خواهد وزید ودر اذرعات بازاری بمدت پانزده روز برپا می‌شود ودر اردن ونواحی فلسطین نیز در این روز همینطور است و در ششم وهفتم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر هشتم هوا بعقیده قاللبس رکود می‌یابد و علت اختناق می گردد و نزد قبطیان باد و گرمای شدیدی وقوع خواهد یافت وسنان بن ثابت میگوید که بسیار روی میدهد که هوا دراین‌روز تغییرمی‌یابد ودرنهم بعقید اوقطیمن و قاسرهوای گرم و راکدی است و نزد قبطیان بـاد جنوب و کدورت در هواست و در دهم نزد اوذکسس و مطرودورس و ذوسیثاوس گرماست وهوای راکد و نزد ذیموقریطس نوء است واین روز جداً هوا گرم میشود و در یازدهم بادهـای شمال بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس از وزیدن آرام میگیرد و نزد اوذکسس بادهـای بسیار سخت بطور حتم

۱ــ ن ب سلیمه

خواهد وزید و بعقیده ابرخس بادهای مختلفی بـا یکدیگر خواهد وزید و نزد قبطیان رعد است و سنان میگوید که هیچ نمی‌شود که این روز بدون تغییر بماند و برای من و دیگر مردمی که بتجربه بحالات روزها پرداخته‌اند مانند این روز دیده نشده که هوا بطور حتم تغییر یابد و مبدل بهوایی خوش شود و نیز سنان میگوید که این روز اولین روزی است که هوای عراق رو بخوبی وخوشی می گذارد و گاه بطور وضوح ایـن امر مشاهده می‌شود و گاهی بطور پنهانی و امکان ندارد که هیچکدام نباشد و نیز سنان می گوید که برخی از قدما این روز را ابتدای هوای پاییزی دانسته‌اند و برخی روز بعد را برای این کار معتبر دانسته‌اند ودر روز دوازدهم نزد اوقطیمن و قبط گرماست و روز سیزدهم نـزد قاسر نوئی است و هوا راکد خواهد ماند و سنان می گوید گاه می‌شود که هوا بطور اتفاق تغییر می‌یابد و در چهاردهم و پانزدهم چیزی ذکر نکرده‌اند و گفته‌اند که بادهای سموم در این روز از وزش آرام می گیرد و در نوزدهم نزد ذیموقریطس نوء است و باران و باد و نزد قبطیان باد دبور است و در بیستم نزد ذوسیثاوس نوء است و بعقیده قبطیان هوا گرم می‌شود و درهم گرفته میگرددو در بیست و یکم چیزی ذکرنکرده‌اند ودر بیست و دوم بنا بررأی اوذکسس دبور و رعد است و نزد قاسر و قبط نوء است و هوای این روز بسیار بد خواهد بود و در بیست وسوم نزد قبطیان باد دبور است د در بیست و چهارم نزد اوذکسس و مطروذورس نوء است و گرما کمی رو بسستی میگذارد و این قضیه وقتی اتفاق می‌افتد که آفتاب از برج سنبله شش درجه قطع کرده باشد و در بیست وپنجم نزد اوذکسس نوء است ونزد ابرخس باد جنوب‌است ونزد قبطیان گرماست و در بیست و ششم نزد ابرخس بادهایی است که دور میزند و میان این روز و اول ایام عجوز درست نصف سال‌است ودراین‌روز برای اینکه گرما میخواهد زایل شود هفت روز بشدت خود می‌افزاید چنانکه سرما نیز چنین است وآخر این هفت روز اول ایلول است که اعراب آنرا وقدهٔ سهیل نام گذاشته‌اند و این بادها برای طلوع جبهه وزیدن میگیرد و چون سهیل پیشتر از آن طلوع میکند ازاینرو

بنام سهیل نامیده شده و هوای این ایام از روزهای قبل و بعد گرم‌تر میشود سپس شبها خنك می گردد واین امر نزد عموم مردم معروف و مسلم است بقسمی که قابل تخطی نیست و محمدبن عبدالملك زیّات میگوید :

بردالماء وطال اللیل والتذ الشراب　　ومضی عنك حزیران و تمّوز وآب

در روز بیست وهفتم این‌ماه نزد فیلفس نوئی واقع میشود و در بیست وهشتم نزد قبط باد دبور است و در بیست ونهم رعد وبارانهایی وقوع خواهد یافت وبعقیده ابرخس و اوذکسس بادهای سالیانه ساکن‌خواهد گشت ودر روز سی‌ام نزد ابرخس نوء است و در سی و یکم بعقیده بطلمیوس بادهـای سالیانه ساکن میشود و بعقیده اوذکسس در این روز بادهایی است و نزد قاسر بادها و بارانهای و رعد است و نزد ابرخس باد صباست .

ایلول

ایلول ـ روز اول آن نوئی واقع می‌شود و بادهای سالیانه بعقیده قالبس ساکن می گردد و در منبج بازاری بپا می‌شود و در دوم بعقیده مطروذورس هوا کدورت می‌یابد و قونون می گوید که وزش بادهای سالیانه دراین روز بآخر می‌رسد و درسوم بعقیده اوذکسس باد و رعد است و هوا کدورت می‌یابد و بعقیده ابرخس شبنم و رطوبت در هوا احداث می‌شود و بعقیده قبط باران و رعد وقوع خواهد یافت و در این روز در امکنه سردسیر شروع بآتش‌افروختن می کنند و در چهارم هوا کدورت می‌یابد و بعقیده قالبس و اوقطیمن و فیلفس و مطروذورس هوا اختلاف می‌یابد و بعقیده اوذکسس باران و رعد و بادهاست و در پنجم بادهـای سالیانه بعقیده قاسر ساکن می‌شود و در دریا باران و هوا سردی است و برای قبطیان باد جنوب خواهد وزید و در ایـن روز شیرازه گرما بطور کلی از هـم گسیخته می‌شود و زمان حجامت می گردد و تا چهل روز فصد و آشامیدن در آن جایز است و در ششم بعقیده قبط باد دبور است و درهفتم بعقیده فیلفس هوا مکدر می‌شود و نزد ذوسیثاوس نوء واقع می‌شود ودرهشتم بعقیده قبطیان نوء و باد دبور است و درنهم چیزی ذکر نکرده‌اند

و در روز دهم بعقیده ذوسیثاوس هوا ممتزج نیست ودر یازدهم بادهای شمال بعقیده قاسر آرام می گیرد و در دوازدهم بعقیده اوذکسس باد جنوب است و در سیزدهم بعقیده قاللبس وقونون نوء است و در چهاردهم بادهای شمال بعقیده اوذکسس آرام می‌یابد و بعقیده ذیموقریطس ومطروذورس نوء است و پس از این روز دیگر پرستو دیده نمی‌شود و در پانزدهم بعقیده ذوسیثاوس رطوبت و شبنم و نزد قبطیان نوء و بارانهایی است و شانزدهم در هوا کدورتی یافت می‌شود و بنا بر رأی ابرخس در دریا باران می آید و چون سال بسیط باشد در این روز در سال غیر بسیط در روز هفدهم شبانه‌روز برای دومین بار متساوی می گردند که مطابق پاییز ایرانیان و بهار چینیان باشد و ما در گذشته محال بودن این قضیه را مبرهن نمودیم و گفته‌اند بادهایی که در این روز می‌وزد جانفزا و روحانی است و نگاه کردن با بری که در این روز ارتفاع یافته باعث لاغر گشتن جسد می گردد و روح را میکاهد ومن گمان می کنم که مقصود ازاین عبارت ترساندن از سرما و گذشتن زمانهای خوش است.

علم عیافت[1] و سحر اینطور اقتضا می کند که شخص بحالت سجود از خواب برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری طرفاء[2] تدخین کند و گفته‌اند زنی که نازاد باشد چون در این روز به‌سها نظر کند سپس شوهر با اونزدیکی نماید آبستن خواهد شد ونیز گفته‌اند که دراین روزآبهای دریاها گوارا می گردد و ما درپیش امتناع این قضیه را بیان نمودیم.

این استوای دوم که گفته شد در زیج سند و هند برای هنود عیدی بزرگ است و بمنزله مهرگان ایرانیان است و در این روز بیکدیگر گوهرهای گرانبهاو اشیاء پرقیمت را هدیه میفرستند و در هیاکل و معابد خود تا نیمروز گرد می آیند سپس بعزم گردش و تفرج بیرون میروند و چون در مجالس خود جمع شدندبرای زمان و خداوند تعالی خضوع و خشوع می کنند.

در روز هفدهم در دریا بارانهایی خواهد آمد و بعقیده مطروذورس در هوا کدورتی یافت می‌شود و درهیجدهم بعقیده قبط باد دبور است سپس باد صبا خواهد

۱ـ عیافت باکهانت ازنظر معنی نزدیك است. ۲ـ طرفاء بوته گزاست وثمره آن

وزید در نوزدهم بعقیده اوذکسس رطوبت و شبنم حادث می گردد و بعقیده قبطیان باد دبور و باران خواهد آمد و ترشحی در هوا احداث می‌شود و در این روز آب از قسمتهای بالای درخت[1] به‌رگهای آن میرود ودر بیست و دوم چیزی ذکر نکرده‌اند و در بیست وسوم بعقیده اوذکسس باران است وبعقیده ابرخس باد دبور ویاجنوب است و در بیست و چهارم از علمای فن چیزی نقل نشده و بازار ثعالبه در این روز برپا می گردد و اصحاب تجارب می گویند باید ببادهای این روز نظر کرد هر بادی که تا شامگاه و یا تا نیمروز بوزد از دیگر بادها در ایام سال بیشتر خواهد وزید و این روز را انقلاب بادها نام گذارده‌اند و کلاغهای دو رنگ در اکثر بلدان در این روز می آیند و در بیست و پنجم بعقیده ابرخس و اوذکسس نوء است ومطابق گفته ابرخس باد دبور ویا جنوب است وهیچیك ازقدما در روز سی‌ام حدوث امری را در هوا و درغیر آن ذکر نکرده‌اند.

این بود ایامی که در روم مستعمل است و آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء خود ذکر کرده بود ما بدون نقص کلیات آنرا دراین دفتر ذکر کردیم و از این جهت آنرا به‌اسماء سریانی‌خواندیم که بدین نام مشهورتر است و بازگشت آن بیك‌چیزاست واکنون آنچه‌را که یهود درماههای خود بکار می بندند بیان می کنیم.

---

۱ ــ مقصود از بالای درخت ریشه درخت است چنانکه ابن‌سینا در روانشناسی شفا گوید: «مناسبتر آنست که فوق در نبات آنجا باشد که سر نبات است و سر نبات ریشه‌ی آن باشد که منشاء تولید نبات است» ص ۵۵ و ۵۶ ترجمه علم‌النفس شفا

فصل چهاردهم

در ماههای یهود و کارهایی که باید در آن انجام یابد گفتگو می کند.

گوییم : از آنچه گذشت دانستیم که از چه راه ممکن است آغاز سال یهود را بدست آورد و کیفیات آنرا نیز فهمیدیم و از حساب و جداول و ترتیب ماههای ایشان و آغاز این ماهها و شماره روزهای آن فارغ شدیم اکنون باید که اعیاد وایام یهود را نیز ذکر کنیم و چون این امور را بدانیم خواهیم دید که بچه سبب یهود روا نمیدانستند که روز اول سال چند روز معین باشد که گفته شد پس برای دانستن این مقصود بآغاز ماههای ایشان ابتدا می کنیم.

تشری سی روز است و یك غره بیشتر ندارد چنانکه در پیش گفتیم ممکن نیست که اول این ماه روز یکشنبه و چهارشنبه وجمعه باشد و اگر ماهی چنین روی داد که آغاز ماه این چند روز اتفاق افتد باید آنرا اول ماه ندانست و روزی که پس از آن است اگر صلاحیت داشته باشد اول ماه بدانیم و یا آنکه باید روزی را که پیش از غره است درصورتی که روز بعدی بشرایطی که در جدول حدود که در پیش گفته شد مشروط نیست اول ماه دانست و یهود این کار را دحی گویند.

روز اول تشری عید آغاز سال است و در این روز یهود در بوقها و شاخها میدمند و نیز کار کردن در این روز را روا نمیدارند چنانکه در روزهای شنبه کار- کردن سزا نیست و یهود چنان گمان کرده اند که در این روز بود که ابراهیم پسر

خود اسحق را بقربانگاه برد و به‌قوچی فدیه داده شد و ذبیح نزد اهل کتاب اسحق است ولی در قرآن نصی صریح است که ذبیح اسمعیل می باشد و این نص در سورهٔ صافات است واز پیغمبر روایت شده که فرمود من پسر دو ذبیح هستم یعنی عبدالله‌ـ بن عبدالمطلب و اسمعیل و اگر بخواهیم این مسئله را زیادتر بسط دهیم بحث ما پراکنده می‌شود والله اعلم.

روز سوم این‌ماه روزه کدلیا می‌باشد و او پسر احیقام بود که ازجانب بخت‌ـ نصر بر بیت‌المقدس حکمران بود و در این روز چاهی را پر از آتش کردند واورا با هشتاد و دو نفر کشتند و در آن چاه افکندند پس‌ازاین جهت بنی‌اسرائیل‌غمگین شدند و روز پنجم روزه عقیباست و بدین سبب یهود این روز را روزه می‌دارند که عقیبا را مجبور کردند بت بپرستد و او زیر این بـار نرفت پس اورا در صندوقی نشانیدند تا از گرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفراز اصحاب او محبوس بودند.

در هفتم روزهٔ عذاب است وشرح این‌قصه آن است که چون داود بنی‌اسرائیل را بشمرد از شمارهٔ ایشان به عجب و غرور افتاد و بنی‌اسرائیل از کثرت عدد خود خیلی تبختر کردند پس خداوند برایشان غضب کـرد و ناثان نبی را بنزد داود و طوایف بنی‌اسرائیل فرستاد و ایشان را بشمشیر و قحط و مرگ ناگهانی ترسانید و انذار این نبی تحقق یافت پس بنی‌اسرائیل ترسیدند و این روز را روزه داشتند.

بیان عقیده برخی از یهود در سبب گوساله پرستی آنان

در این روز بود که بنی‌اسرائیل بـرای اینکه گوساله‌پرستیده‌بودند برخی‌برخی‌را کشتندو بنی‌اسرائیل می گویند کـه هارون گوساله را ساخت و در تورات هم اینطور ذکـر شده.

یعقوب‌بن موسی تفرشی[1] یهودی در گرگان برای من حکایت کرد که چون موسی‌خواست با بنی‌اسرائیل ازمصر بیرون بیاید چون یوسف بدیشان وصیت کرده بود که هنگام بیرون رفتن ازمصر تابوت اورا هم با خود ببرند و یوسف درقعرنیل

۱ــ ن ب نقرسی

مدفون بود و آب نیل از روی قبر او روان بود موسی نتوانست که اورا بیرون آورد وکاغذی گرفت و پاره‌ای از آنرا بمانند شکل ماهی برید و چیزی بر آن خواند و دمید و روی آن نوشت و در نیل انداخت و کمی تأمل کرد و منتظر شد و اثری ندید کاغذ دیگری گرفت و بصورت گوساله برید و چیزی بر آن نوشت و خواند و بر آن دمید وخواست چنانکه کاغذ اول‌را در آب انداخت اینرا هم بیندازد که ناگاه تابوت پیدا شد وکاغذی را که در دست داشت و بشکل گوساله ساخته بود از دست بینداخت و برخی از اشخاص که حاضر بودند آنرا ربودند و چون موسی غیبت کرد و بکوه رفت که تا با خدا مناجات کند و بنی‌اسرائیل ازطول اقامت موسی‌در کوه خسته شدند نزد هارون رفتند و گفتند که تو برای ما شخص دیگری را که ثانی موسی باشد بدست آر و شکی نیست که در این وقت هارون بیچاره شد و گفت تمام زیورهای زنان خود را نزد من بیاورید و مقصود هارون این بود که وعده را بتأخیر بیندازد چون میدانست که زنان یهود بزودی در دادن زیورهای خود شتاب نمی کنند و شاید که موسی پیش از این‌کار بر گردد و قضا را چنین اتفاق افتاد که بزودترین اوقات زنها زیورهای خود را بهارون بخشیدند و تمام این زیورهارا نزد هارون آوردند و هارون آنها را آب کرد و ریخت این ریخته بشکل دیگر ریختنها درآمد و باز باردیگر بتعجیل این کاررا اعاده کرد وامید داشت که موسی رجوع کند و یا از موسی آگاهی یابد و صورت آن گوساله را که موسی بر کاغذ کشیده بود با هارون حاضر بود و با خود گفت که از صورت ماهی، آیتی عجیب ظاهر گشت اکنون ببینیم که از صورت گوساله چه ظاهر میشود پس صورت را در طلای آب کرده انداخت و چون طلاها بسته شد گوساله‌ای پدید گشت که فریاد میکرد و در این هنگام بنی‌اسرائیل مفتون شدند و آنرا پرستیدند و هارون در این کار قصد عمد نداشت.

روزه کیپور

در روز دهم این ماه روزه کیپور است که آنرا عاشوراء میگویند و آن روزه‌ایست که ازمیان روزهای دیگر فرض و واجب است و دیگر روزه‌ها مستحب‌است و این روز را یهود

از نیم ساعت بغروب آفتاب مانده تا نیم ساعت بغروب روز دهم که درست بیست و پنج ساعت باشد روزه میدارند و روزهای مستحبی را هم یهود همینطور بجامی آورند و بدین سبب است که نمی‌شود بنا بر مذهب یهود دو روز پشت سرهم روزه باشدزیرا یك ساعت میان این دو روز مشترك است و نمی‌شود افطار کرد.

یعقوب تقرشی می گوید که روزه بیست و پنج ساعتی مخصوص باین‌روزاست اما روزهای دیگر را میشود مانند مسلمانان روزه گرفت و در این روز خداوند با موسی بن عمران تکلم کرد و روزهٔ این روز برای هر گناهی که بغلط صادر شده کفاره است و هر یهودی که این روز را روزه نگیرد باید کشته شود و در این روز پنج نماز خوانده می‌شود و در آن سجده می کنند و در دیگر اعیاد چنین چیزی نیست.

در روز پانزدهم عید مظال[1] است و آن هفت روز پی‌درپی است و در این عید یهود از شاخه‌های بید و نی در صحن خانه‌های خود سایه می‌اندازند و این کار بر شخص مقیم واجب است نه مسافر و در این عید نباید کار کرد زیرا خدا درسفردوم تورات چنین می گوید که در پانزدهم شهرهفتم عید مظال است وهفت روز کارمکنید روبروی خداوند شادی کنید و بخرامید و این هفت روز را در سایه بنشینید که تا اولاد شما بدانند که من بنی‌اسرائیل را وقتی‌ازمصر بیرون آوردم هفت روز درمظال نشانیدم و جماعت یهود این هفت روز را عید میگیرند و ابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید که سامره این روز را عید نمی گیرند و آخرین روز عید مظال‌روز هفتم این عید است.

بیست ویکم‌این ماه را عرافا گویند و دراین روز بود که ابر بر بنی‌اسرائیل در تیه سایه افکند وعید جمع دراین روز است زیرا یهود در هارهرای بیت‌المقدس برای حج جمع میشوند و به‌اورون که در کنائس ایشان مانند منبر است طواف می کند.

۱ـ سایبان‌ها.

روز بیست و دوم عید تبریك است و آن بـرای استکمال اعیاد است و نباید در این روز کار کرد و بزعم ایشان تورات دراین روز تمام شد و بایشان تسلیم گشت که تا در صلوات[۱] که کنائس باشد گذاشته شود و یهود در ایـن روز تـورات را بیرون میآورند و بآن تبرك می‌جویند و بباز کردن تورات و قرائت آن فال نیك می گیرند.

مرحشوان همواره این ماه را دو غره است و در سالهای تام شماره‌روزهای آن سی روز است و درسالهای معتدله و ناقصه بیست و نه روز است و دراین‌ماه‌عیدی نیست.

در روز ششم این ماه روزه صید یقیا است وسبب اینکه این روز را یهود روزه می‌دارند این است کـه بختنصر اولاد صید یقیا را جلوی چشم او کشت و او صبر و شکیبایی را پیشه خود ساخت وگریه نکرد و اظهار جزع ننمود و بنی‌اسرائیل از این‌مصیبت غمگین‌شدند واین‌روز را روزه گرفتند و برخی‌از یهود مخالفت‌نموده‌اند و این روزه را در دوشنبه‌ای که میان هشتم و سیزدهم باشد روزه میدارند و این کار بروش یهود مانند نیست و بروش ترسایان شبیه‌تر است زیرا یهود روزه‌های خود را در روزهایی که در ایام ماه باشد قرار می‌دهند نه در ایام هفته.

کسلیو همواره در سالهای تام یك روز اول ماه دارد و شمارهٔ روزهای آن سی روز است و درسال معتدل و تام و درسالهای ناقص بیست و نه روز است.

یهود روز هشتم این ماه را روزه میدارند و سبب این است که یهو یاقیم کاغذ هایی را که قینوث نام داشت که معنای آن (نوحه‌ها و سوگواری‌هاست) بسوزانید و در این نوشته‌ها و عده‌هایی بود که خداوند به ارمیای نبی در چگونگی آتیه‌داده بود و آنچه را که باید در آینده سختی به‌بینند در آن مکتوب بود و ارمیا ایـن وعده‌را بتوسط بوروخ‌بن‌زیبون نزد یهویاقیم فرستاد و یهویاقیم‌این کاغذهارا گرفت

۱ـ لولا دفع‌الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع و صلوات ودراین یك مورد در قرآن صلوات بمعنی کنائس آمده و در دیگر موارد صلوات جمع صلات بمعنای نماز است و بر بسیاری ازمفسران فرق این‌کلمه پوشیده مانده.

و در آتش انداخت و این کار باعث شد که نوحه و سوگواری یهود دو برابر شد.

شرع عید حنکه

شب بیست و پنجم این ماه اول عید حنکه است و معنای این کلمه پاکیزگی است و این عید هشت روز است و درشب اول این عید یهود بشماره ساکنان خانه در دهلیز خانه‌یك چراغ می‌افروزند و در شب دوم دو چراغ و در شب سوم سه چراغ تا آنکه بطور تصاعد در شب هشتم برای هریك نفر هشت چراغ شود و می گویند مقصود از این کاراین است که روز بروز بپاکیزه کردن بیت‌المقدس وتقدیس آن شکروسپاسگزاری خداوند را زیادتر می کنند وشرح این قصه آن است که اخشطینوس پادشاه یونانیان بر یهود غالب شد و هرعروسی را که می‌خواستند برای داماد ببرند او از سردابی که برای این کار فراهم کرده بود ، و دو ریسمان که بهریك زنگ کوچکی آویخته بود ، یکی را چون حرکت مـی‌داد باید عروس را بنزد او آورند و پس از آنکه عروس را ازاله بکارت می‌نمود ریسمان دیگری را حرکت میداد و عروس‌را برای داماد می‌بردند ودر بنی‌اسرائیل مردی بود که هشت پسر و یك دختر داشت ومردی دیگر این دختر را خواستگاری کرد ، پدر دختر داماد را گفت که اگر من‌دختر را بتو بدهم نخست باید کـه این پادشاه پلید اورا ننگین کند و بتو نخواهد حلال گشت واگر بخواهم ندهم از خشم وغضب او می‌هراسم سپس ، روی خودرا بسوی پسران کرد و ایشانرا سرزنش نمود ، یکی از پسران کـه از همه خردسالتر بـود برخاست وجامهٔ زنان پوشید وخنجری در زیرجامه پنهان کرد بدربار پادشاه شتافت و چنین وانمود کرد که روسپی است ، چون پادشاه آگاه شد ریسمان راست را به جنبش درآورد و اورا بسرداب آوردند و هنگامی کـه میخواست با او خلوت کند نوجوان برجست وخنجر را کشید وسر پادشاه را از تن جدا کرد و ریسمان چپ را حرکت داد و با سر بریده از سرداب بیرون شد و سر را در میدان بیاویخت و بنی‌اسرائیل از این امر خرسند شدند و بشماره این برادران روزه داشتند.

طیبث درسال ناقصه یك اول ماه دارد و در سال تام و معتدل دو غره دارد

و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در پنجم آن آغاز پیدایش تاریکی است وشرح این قصه آن است که تلما پادشاه روم تورات را از یهود خواست و بزور یهود را واداشت که بیونانی ترجمه کنند و ترجمه را در خزانه خـود نگهداشت و یهود می گویند تورات سبعین این است و سه روز و سه شب دنیا بواسطه این کار تاریك شد و در روز هشتم روزه است و این روز آخرین روز معروف آن سه روز تاریك است که سبب آن گفته شد و در نهم این ماه روزه‌ای است که یهود مأمور شدند آنرا روزه بدارند وسبب آن دانسته نشد و در روز دهم این ماه نیز یهود روزه میدارند زیـرا بختنصر در این روز وارد شده و بیت‌المقدس را محاصره کرد.

بیان روز فتنه

شفط یك اول ماه دارد وسی روز است و روز پنجم آنرا باید روزه گرفت و سبب آن ایـن است که صدیقین در ایام یوشع بن نون مردند و برخی از یهود در دوشنبه این ماه که میانه دهم و پانزدهم باشد این روز را روزه می گیرند. و در روز سیزدهم روزهٔ فتنه است و علت آن این است که اولاد بنیامین شروع به فسق و فجور کردند و عمل قوم لوط را انجام دادند و مردی بـا زن و کنیز خود از میان آنان بحج بیت‌المقدس میرفت ومردی که بااو همشهری بود اورا شب بخانه خود دعوت کرد وچون مهمان شبانگاه بخانه او رفت اهل قریه درخانه جمع شدند و از میزبان مهمانان را برای کار زشت خواستند و صاحب خانه دختر خود را برای ایشان فرستاد و گفتند ما با این دختر نداریم سپس صاحبخانه کنیز مهمان را برای ایشان فرستاد و جمعیت همه شب را با این کنیز بکار زشت پرداختند و در صبحگاهان این کنیز بمرد و صاحب این کنیز جسد اورا بشماره اسباط پاره پاره کرد و برای اینکه اسباط یهود را بخشم آورد پاره‌ای از این جسد برای هر سبطی فرستاد و همه اسباط گرد آمدند و باسبط بنیامین بجنگ پرداختند ولی نتوانستند که ایشان را مغلوب کنند پس این روز را اسباط روزه گرفتند و ازخدا خواستند که ایشان را بر سبط بنیامین چیره کند وباز بجنگ پرداختند وچهل هزار نفر از سبط بنیامین کشته شد و ازدیگر اسباط هفتاد

هزار.

آذار اول این ماه درسالی که عبور است ماه کبیسه است ودر سالهای بسیط این ماه محسوب نیست و آذار نیز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روزاست و دراین‌ماه روزه و عید نیست.

آذار ثانی آذار اصلی این است و در سالهای بسیط بطور مطلق گفته می‌شود آذار.

این ماه را دو اول ماه است و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در یك روز این‌ماه روزه‌ایست که موسی بن عمران در آن روز مرد و من و سلوی بمرك او منقطع شد و در روز نهم روزه‌ایست که بنی‌اسرائیل وقتی میان اهل شما و اهل بیت هلال نزاعی روی داد و بیست و هشت هزار نفر از ایشان کشته شد این روز را روزه داشتند و برخی این روز را در دوشنبه‌ای که میان دهم و پانزدهم این ماه باشد روزه میدارند.

روز بوری و قصه هامان که وزیر خشایارشاه شد تا آنکه به هامان سوزان برسد و برای خوشحالی وسرور از توطئه این‌وزیر، یهودان‌روز کشته‌ـ شدنش را عیدگرفتند

روز سیزدهم این ماه روزه بوری می‌باشد و معنای آن قرعه کشیدن است و بدین‌سبب‌یهود این روز را روزه میدارند که هامان مردی فقیر و بیچاره بود و برای اینکه‌کاری بدست آرد بشهر شوشتر عزیمت کرد ولی درراه‌پیش آمدهایی برای او روی داد که نتوانست بمقصود برسد و هامان برسر گورستان نشست از هر مرده‌ای که می‌بردند بخاك بسپرند سه درهم و نیم میگرفت تا آنکه دختر اخشورش پادشاه مرد و این نعش را نزد او آوردند و هامان همین مقدار را که از دیگر مردگان می گرفت از برندگان جنازه بازخواست کرد و ایشان این مال را نپرداختند هامان هم نگذاشت که مرده را ببرند عاقبت برندگان جنازه حاضر شدند که همان سه درهم ونیم را بدهند وهامان حاضر نشد که بگیرد وبیشتر خواست و آنان نیز پیوسته حاضر می‌شدند که هامان میگوید بپردازند تا آنکه

بمبلغ زیادی رسید و این خبر را بگوش پادشاه رسانیدند و پادشاه گفت همین مبلغ را باو بدهید و پس از هفت روز پادشاه هامان را خواست و گفت کدام شخص بتو امر کرده که چنین کنی ؟ هامان بدون درنگ گفت : کدام شخص مرا از این کار نهی کرده و پادشاه باز پرسش خودرا تکرار کرد تا آنکه هامان گفت اگر اکنون مرا از این کار نهی میکنید من دیگر این کار را نخواهم کرد و فلان مقدار بدره که پر از دینار است از روی رضا و رغبت و پیشکش می کم پادشاه از شنیدن این مقدار که هامان گفت در شگفت شد که چطور با آنکه حل و عقدی در دست این مرد نیست این مبلغ را فراهم کرده و با خود اندیشید که شخصی که از حکومت بر مردگان بتواند این مقدار سیم و زر جمع آوری کند خوب است من اورا وزیر و مستشار خود گردانم ازینرو همهٔ کارهای کشوررا بدست او داد و مردم را به اطاعت اوامر کرد و هامان با یهود دشمن بود و ازعلمای رمل پرسید که شوم‌ترین اوقات برای بنی اسرائیل چه وقت است گفتند ماه آذار زیرا موسی که پیشرو و راهنمای این گروه بود دراین روز بمرد و ازتمام روزهای آذار روز چهاردهم و پانزدهم مشئوم‌تر است.

هامان باطراف کشور نوشت که در این روز یهودان را بگیرید و بکشید و مردم چنان کردند که هامان دستور داده بود و اهل کشور همواره به هامان سجده میکردند و روی خود را در مقابل او بخاك می‌مالاندند بغیر از مرتخای اسرائیلی که برادر هستیر زن پادشاه بود و هامان با او دشمن شد و در دل کینه اورا پنهان ساخت و زن پادشاه از مطلب آگاه شد و پادشاه را با وزرا و هامان سه روز دعوت کرد و چون روز چهارم شد پادشاه بملکه گفت هرحاجتی داری از من بخواه ملکه گفت من و برادرم را از کشتن معاف بدار پادشاه گفت کدام شخص قادر است شما را بکشد ملکه اشاره به هامان کرد و پادشاه با حالتی افسرده و غمناك از مجلس برخاست.

هامان بدست و پای ملکه افتاد و اورا سجده کرد و سر اورا بوسید و ملکه

همواره هامان را از خود دور می کرد پادشاه خیال نمود که هامان را خیال زشتی است و روی خودرا بهامان کرد و گفت آیا تو این اندازه جسور شده‌ای که باین‌زن نظر می کنی پس امر کرد که هامان را کشتند.

سپس هستیر از پادشاه تقاضا کرد که نعش هامان را بر همان چوبه‌داری که هامان برای برادرش تهیه کرده بود بیاویزند و پادشاه سئوال اورا اجابت کرد و باطراف کشور نوشت که اصحاب هامان را بکشند و درهمان روزی که او میخواست یهود را بکشد پیروان او کشته شدند وآن روز چهاردهم بود.

پس در این روز یهود به قتل هامان شادی کردند و این روز را عید مجله‌نیز مینامند و هامان سوز نیز می گویند زیرا یهود دراین روز بشکل هامان تمثال‌هایی میسازند و آنرا میزنند وسپس میسوزانند و از سوزاندن این تمثال‌ها این طور قصد می کنند که هامان را سوزاندند و روز پانزدهم این ماه مانند چهاردهم است.

نیسن یك اول ماه دارد و سی روز شمارهٔ آن است و روز اول آن روزهٔ مرك ناداب و ابیهود پسران هارون است کـه چون آتش بیگانه در قبه خداوند داخل کردند سوختند.

در روز دهم روزهٔ مرگ مریم دختر عمران است که در این روز آبی کـه بکرامت او از زمین جوشیده بـود خشك شد چنانکه من و سلوی بمرگ موسی منقطع شد و برخی از یهود این روزه را روز دوشنبه‌ای که میان پنجم و دهم این‌ماه باشد می‌دانند.

روز پانزدهم این ماه عید فصح است و ما در پیش از بیان آن فارغ شدیم این است که گفته‌های خودرا اعاده نمی کنیم و این روز اول ایام فطیر است که خوردن خمیر درآن جایز نیست و بیان مطلب آن است که خداوند متعال در سفر ثالث تورات یهود را چنین امر کرده که در پانزدهمین روز این ماه عید فطیراست وهفت روز فطیر بخورید وکاری هم مکنید وانقضای این‌ایام از غروب آفتاب بیست ویکم است و در این روز بود که خداوند فرعون را غرق کرد و یهود این روز را مکس

نیز می گویند و در روز بیست و ششم ایـن ماه روز وفات یوشع بن نون علیه‌السلم است .

ایر دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و روز دهم آن روزه تابوت است و آن روزی است که جمعی از بنی‌اسرائیل را باسارت بردند و سی و نه نفر از ایشان کشته شد و در آن وقت عالی کاهن بر بنی‌اسرائیل ولایت داشت و زهره او از شنیدن این خبر پاره شد و از تخت خود مرده بروی زمین افتاد و برخی از یهود این روز را در روز پنج شنبه‌ای که میان ششم و یازدهم این ماه است میدانند .

بیست و هشتم نیز روزه‌ایست که شموئیل پیغمبر در این روز وفات کرده .

بیان حج‌های بنی‌اسرائیل

سیون یك اول مـاه دارد و شمارهٔ روزهای آن سی روزاست وروز شانزدهم آن عید عنصره است که عید عظیمی‌است و یکی از حج‌های بنی‌اسرائیل در این روز است و در این روز مشایخ بنی‌اسرائیل بطور سینا رفتند و صدای خداوند را که در کوه طور بـا موسی بامر و نهی و وعد و وعید گفتگو می کرد می‌شنیدند و یهود مامور شدند که این روز را عید بگیرند بدین سبب که از خداوند سپاسگزاری کنند که کشور و غلات ایشانرا از صاعقه و سرما و باد حفظ فرمود .

خداوند تعالی در سفر دوم تورات می گوید که در هرسال سه مرتبه بحج بروید اول در موقع فطیر دوم در وقتی که تورات نازل شد و ایـن حج را عنصره گویند و سوم در آخر سال هنگامی که شما میوه‌ها و حاصل خود را از باغ ومزرعه بیرون آوردید و باید که حج و یادآوری از خداوند در بیوت مقدسه باشد .

یهود در این روز نوبر غلات را میآورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند برکت بآنها دهد و از روز اول روزه‌های فطیر تا عنصره پنجاه روز است و عنصره هفته‌هایی‌است که فرائض دینی در این اسابیع برایشان واجب گشته و دینشان باین سنن تکمیل یافته و بآداب خداوند متادّب گشته‌اند و روز بیست و سوم روزه‌ایست

که یهود میگویند یور بعام بن بنطر بر اسباط دهگانه پرستش دو گوساله زرین را واجب کرد و اولاد او به مدت دویست و پنجاه سال بر یهود فرمانروا بودند تا آنکه سلیمان اعشر پادشاه موصل با ایشان جنگید و ایشان را اسیر کرد و این واقعه در روزگار حزقیا بود و یور بعام بن نبط یکی از غلامان سلیمان بن داود بود که از او گریخته بود و بنی اسرائیل او را برخود حاکم کرده بودند و او بنی اسرائیل را از حج بیت المقدس بپرستش این دو گوساله مشغول گردانیده بود زیرا میدانست اگر یهود به بیت المقدس بروند خواهند دانست که پیشینه او چه بوده و او را خواهند از حکومت خلع کرد و کشت و در روز بیست و پنجم روزه ایست که شمعون و اشمویل و حیفا کشته شدند و روز بیست و هفتم روزه ایست که سبب آن را چنین گفته اند که یکی از پادشاهان روم و با حنیفای پسر تودیون را بپرسش بت مجبور ساخت و او از این کار ابا کرد.

تمز دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در آن عیدی نیست و روزه آن روز هفدهم است و در این روز بود که موسی الواح را شکست و در این روز بود که قلعه بیت المقدس در ایام محاصره بختنصر رو بانهدام گذاشت ودراین روز بود که در بیت المقدس ازراه طغیان بخداوند بتی را درمحراب گذاشتند و در این روز بود که تورات را سوزانیدند و قربانیها تعطیل شد.

وقایع دردناکی که برای یهود در ماه اوب روی داده

اوب یك اول ماه دارد و شماره روزهای آن سی روز است و روز اول اینماه را یهود روزه میدارند و آن روزی است که هارون بن عمران در آن روز مرد و ابری که از راه کرامت او بر بنی اسرائیل سایه افکنده بود زائل شد ودر روزنهم اینماه روزه ایست و دراین روز بود که وقتی یهود درتیه بودند آگاه شدند که نخواهند به بیت المقدس داخل شد و از اینرو یهود غمگین گشتند و در این روز بود که بیت المقدس گشوده شد و بختنصر داخل شد و بیاری حریق آنجا را خراب کرد و در این روز بود که بیت المقدس برای دومین بار خراب شد و در زمین آن زراعت کردند.

در روز پانزدهم روزهٔ زوال آتش است از بیت‌المقدس و این روز بختنصر از بیت بیرون شد و آتش از خزائن و هیاکل عبادت این خانه مرتفع شد و در روز هیجدهم این ماه روزه‌ایست که سبب آن خاموش شدن چراغ هیکل در بیت‌المقدس است و این قصه در ایام احوز نبی بود وعلامت این بود که خداوند بر بنی‌اسرائیل غضب کرده.

ایلل دو اول ماه دارد و عدد ایام آن بیست و نه روز است و عیدی در آن نیست ودر روز هفتم آن روزه جواسیس است واین روزی است که موسی طلیعه‌هایی را که فرستاده بود بسوی او بر گشتند و از اخبار جباران اورا مطلع ساختند و بنی‌اسرائیل از شنیدن این‌خبر غمگین شدند و یوشع بن نون خبر آورندگان را تکذیب کرد و پابرجا ماند.

شرحی مبسوط و آموزنده در بیان این مطلب که چرا پاره‌ای از روزها صلاحیت اول سال شدن یا عید بودن را ندارند

برخی از یهودان روزهٔ این ماه را در روز دوشنبه و یا پنجشنبه‌ای که هفت روز بسر سال آینده مانده قرار می‌دهند و از این جهت روا نداشتند که آغاز تشری ادو[1] و کبور اج و و بوری یعنی هامان سوز[2] ب د ز و فصح ب د و و عنصره ج ه ز[3] باشد که مبادا روز عمل بشنبه اصابت کند و از اتیان و انجام آن بپاس اینکه شنبه است باز بمانند و خداوند در سفر سوم تورات می گوید: «هر کس که در شنبه عملی انجام دهدجزای او کشتن است و در سفر چهارم تورات دیده می‌شود که بنی‌اسرائیل مردی را در بیابان یافتند که در روز شنبه هیزم جمع میکرد و اورا بنزد موسی وهارون آوردند

۱ـ چنانکه در پیش گفتیم روزهای هفته نزد اهل‌نجوم باین‌ترتیب است: الف یعنی یکشنبه و بهمین‌ترتیب تازکه بمعنای شنبه باشد.

۲ـ درکتاب هامان‌سور است ولیکن صحیح این‌کلمه هامان‌سوز است یعنی روزی‌که هامان را میسوزانند.

۳ـ روزهای هفته را منجمان قدیم با ا ب ج د ه و ز نمایش میدادندکه الف یکشنبه باشد وبهمین‌ترتیب تا به ز برسدکه شنبه است.

و بفرمودۀ این دو تن اورا حبس کردند و خداوند موسی را فرمود که تو و هارون اورا بکشید وچندان با سنگ آنمرد را رجم کردند تا جان سپرد.

نیز علت دیگر که امور مذکور را یهود در شنبه روا نداشته‌اند این است. که روز شنبه و روزی که اعمال در آن باطل است در پی و دنبال یکدیگر قرار نگیرند.

روز یکشنبه را بدین سبب جایز نشمردند آغاز سال باشد که خداوند درسفر سوم تورات می گوید: «در روز اول شهر برای شما راحت است و در این روز بخدا نزدیکی جویید وکاری نکنید و قربانی‌های خودرا تقدیم خداوند کنید» وچون دو روز تعطیل و فراغت از پی هم درآیند سبب می‌شود که معاش دنیوی شخص یهودی اختلال یابد وتدارك آن مشکل و دشوار خواهد شد و روز عرابا نیز درشنبه‌خواهد افتاد و صدقه و اعمال واجبه در آن باطل خواهد گشت.

بدین‌سبب جایز نیست که کبور روز سه شنبه و فصحی که متقدم است روز جمعه وعنصره‌ای که متقدم است روز شنبه باشد و علت وقوع این اعیاد و روزها در روز شنبه این است که تشری در روز یکشنبه باشد.

از این جهت روا ندانسته‌اند که آغاز سال در روز چهارشنبه باشد که‌خداوند عزیزدر سفر سوم تورات می گوید: «در روز دهم شهر هفتم مغفرت است و کمترین کاری را از عشاء نهم این شهر تا عشاء دیگر نکنید پس اعمال در روز کبور معطل خواهد ماند و در روز سبت که از پی آن درمی آید کارها تعطیل خواهد بود وبهمین سبب جایز نیست که روز جمعه و فصحی که متقدم است روز دوشنبه واقع شود و عنصره‌ای که تقدم یافته روز سه‌شنبه.

از این جهت جایز ندانسته‌اند که آغاز سال روز جمعه باشد که با روزشنبه دو روز متوالی می گردند وکبور در یکشنبه می‌افتد در پشت سبت قرار می گیرد و عید تبریك نیز در روز جمعه خواهد افتاد و سه روز: تبریك، سبت، کبور در پی یکدیگر قرار خواهند گرفت، با آنکه در پیش شرط شده بود که از وقوع امثال

این امر جلوگیری شود.

از اینجاست که جایز نیست کبور یکشنبه گردد و فصح متقدم روز چهار شنبه و عنصره‌ای که تقدم یافته روز پنجشنبه شود چه، از این امور لازم می آید که آغاز سال روز جمعه شود و موانع سابق‌الذکر روی خواهد داد.

این بود که علمای یهود در تألیف حساب این اعیاد دقت بسیار نمودند که مبادا طوری اتفاق افتد که دو روز فراغ و تعطیل از پی یکدیگر درآید و نیز عرابا در روز شنبه نیفتد چه، در این روز باید که یهودان تصدق دهند و برمنبری که اورون نام دارد طواف کنند واین منبر را کلواذ نیز می گویند و نیز مبادا بوری در روز شنبه روی دهد و از هامان آتش‌زدن و شادمانی در آن باز بمانند و نیز مبادا عنصره روز شنبه افتد ونتوانند که نوبر زراعت و دیگر امور مذکور را که اتیان و انجام آن، کار محسوب می‌شود در روز شنبه که روز آسودگی و بیکاری است انجام دهند.

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات از طایفه‌ای از یهودان که آنانرا مغاربه گویند نقل‌میکنند که عقیده ایشان این‌است که هیچ عیدی صحیح نیست مگراینکه ماه در شب چهار شنبه‌ای که روز سه شنبه پیش از آن بود، هنگام غروب آفتاب در زمین بنی‌اسرائیل بدر باشد وچنین وقتی‌را طایفه مذکور سرسال می‌شمارند واعیاد و شهور خود را از آنروز آغاز می کنند و اعیاد ایشان براین عقیده دور می‌زند باین دلیل که خدای تعالی دو نور عظیم را در روز چهار شنبه خلق کرده و این‌طور از عقیده این طایفه استنباط می‌شود که جز در روز چهار شنبه فصح را جایز نمی‌دانند و شرایط و سنت و اعمال آنرا جز بآنانکه در زمین بنی‌اسرائیل باشند واجب نمی‌شمارند و این‌عقیده برخلاف همه اعتقادات یهود ومنافی با منطوق تورات‌است.

اما طایفه عنانیه اوایل شهور را از راه دیدن هلال بدست می آورند و عبوررا چنانکه سابقاً ذکر یافت از راه پیش شناختن سال بدست می آورند.

این طایفه باکی ندارند که این اعیاد بچه روز از روزهای هفته اصابت کنند

و فقط شنبه‌ها را تا روز یکشنبه‌ای که پهلوی آن است بعقب می‌اندازند و این کاررا وحی گویند و در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی‌دهند حتی اینکه بچه‌های خود را در این روز ختنه نمی کنند و عمل شنبه را برای روز بعدی می گذارند وحال آنکه ربن‌ها برخلاف این عقیده‌اند.

درباره بطلان کارها در روزشنبه چیزهایی ذکر کرده‌اند که شگفت‌انگیزاست چنانکه در قرآن مجید نقل شده «اذتأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم‌لایسبتون لاتاتیهم» وجیهانی در کتاب مسالك وممالك نقل می کند بلیناس که در قسمت خاور مدینه طبریه و سرچشمه رود اردن از آنجاست در این رود آسیابهایـی است که روز شنبه می‌ایستد و چون آب آن فرو میرود گندم را آرد نمی کند تـا آنکه روز سبت بگذرد.

من از برای این گفتار در علوم طبیعی علتی نمی‌دانم چه، مدار این امر بر هفته است و اگر بر سالها بود به‌شعاع آفتاب و جرم آن تعلیل می کردیم، ویا آنکه اگر مدار قصه مذکور برماهها بود بفروغ قمر و جرم ماه تعلیل می گشت چنانکه حکایت کرده‌اند که در بلاد یونانیان قربانگاهی بود که بواسطه اجتماع شعاعهای منعکس خورشید که در جای خاصی از مذبح جمع می‌شد در یکروز معلوم ازروز-های سال قربانیها را می‌سوزاند.

عقیده یك طایفه یهود که هیچ عیدی در شریعت موسی نیست جز روز شنبه

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید: که طایفه الیانیه که یکی از طوایف یهود هستند هیچ عید را معتبر نمی‌دانند باین گمان که جز از راه وحی به پیامبر نمی‌شود از اعیاد آگاهی یافت و تنها روز شنبه را عید میگیرند.

جدولی را که مشاهده می کنید جدول تعلیل است و اعیادی را که گفته شد شامل می گردد وعلت محال‌بودن آغاز سال را در سه روز هفته، که روز آفتاب ودو ستاره آن باشد، بیان می کند و هر کجا که قرمز نوشته شده دلیل بر محال‌بودن

است وجایهایی که سیاه نگاشته دلیل برجوازاست وهرچه در مقابل این دو ازاعیاد مذکور از سه جدول تا دنبال آن سیاه باشد دلیل جواز و اگر قرمز باشد دلیل امتناع است وعلت وجوب و امتناع را نیازمند بتفسیر نمی‌دانم ولی علت امکان این است که آغاز سال در روزهایی باشد که صلاحیت دارد که آغاز سال گردد و سپس با اعیادی که قرمز نگاشته شده مختلط گردد و در سالهای بسیط فاقد صلاحیت نامبرده می گردد و بعکس در سالهای عبور واجد آن می‌شود واز این جدول آشکار می‌شود که چرا برخی از کیفیات ازدنبال هم می آیند و چرا با پاره‌ای دیگرازاین کیفیات متوالی نمی‌شود و علت این است که اگر آغاز سال آینده با این کیفیت صلاحیت نداشته باشد که برای کیفیت دیگری سرسال شود ممکن است که ازپی‌هم درآیند وگرنه ممتنع خواهد شد بجز آنکه در نواقص باشد که امتناع توالی آن علت دیگری دارد ودر پیش گفته شد و جدول تعلیل را در کتاب مشاهده می کنید.

جدول تعلیل

کیفیات نقصانی	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبوردی دهم تشری	عرابا بیست و یکم تشری	بوری چهاردهم از آزار	فصح پانزدهم از نیسن	عنصره ششم سیون است	آغاز سال که در وی ا از تشری است
ط	ح(۱)	ممتنع	ا	ج	ز	ز	ب.	ج	د
	ح	واجب	ب	د	ا	ا	ج	د	ه
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	ب	ج	ه	و
	ح	ممتنع	د	و	چ	ج	ه	و	ز
	ح	ممکن	ه	ز	د	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	و	ا(۲)	ه	ه	ز	ا	ب
	ح	وجب	ز	ب	و	و	ا	ب	ج
	ک	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ج	ه	ه
	ک	ممتنع	ب	د	ا	ب	ث	ه	و
	ک	واجب	ج	ه	ب	ج	ه	و	ز
	ک	ممتنع	د	و	ج	د	و	ز	ا
	ک	ممکن	ه	ز	د	ه	و	ا	ب
	ک	ممتنع	و	ا	ه	و	ا	ب	ج
	ک	ممتنع	ز	ب	و	ز	ب	ج	د
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ش	واجب	ب	د	ا	ج	ه	ر	ز
	ش	ممکن	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ش	ممتنع	د	و	ج	ه	ز	ا	ب
بسا.	ش	واجب	ه	ز	د	و	ا	ب	ج
	ش	ممتنع	و	ا	ه	ز	ب	ج	د
	ش	واجب	ز	ب	و	ا	ج	د	ه

۱ـ نسخه مدرسه سپهسالار تمام این سطور ح نوشته و شکی نیست که از اغلاط ناسخ است و صحیح همین جدول است که ملاحظه میکنید زیرا ح اشاره بحسادین است که بمعنای نقصان باشد و ك اشاره بکسدران است که بمعنای اعتدال و ش اشاره بشلامیم است که بمعنای تمام باشد.

۲ـ دراین ستون سه مرتبه الف تکرار شده وهمچنین درستون قبلی ودرستون اخیر ودرنسخه چاپی نزد الف کلمه حاء نوشته‌شده بدینطریق ا ح و ل بعقیده اینجانب واژه‌های ح زائد وبیمعنی است چه گذشته ازاینکه ح درحساب ابجد هشت است وما روزهشتم نداریم اگرهم فرض کنیم مقصود اول هفته است که دردوروز واقع میشود بازهم معنی نخواهدداشت زیرا دو روزی خواهد بود که درپی هم هستند مانند ا و روز ب نه ا وح

جدول تعلیل

کیفیات نخستین	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبوری دهم تشری	عرابا بیست و یکم تشری	بوری چهاردهم از آزار	فصح پانزدهم از نیسن	عزره ششم سیون است	آغاز سالی که در پی ا از تشری است
بور	ح	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ح	واجب	ب	د	ا	ج	ه	و	ز
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	د	و	ج	ا	ز	ا	ب
	ح	ممکن	ه	ز	د	ب	ا	ب	ج
	ح	ممتنع	و	ا	ه	ج	ب	ج	د
	ح	واجب	ز	ب	و	د	ج	د	ه
	ک	ممتنع	ا	ج	ز	ه	ه	و	ز
	ک	ممتنع	ب	د	ا	و	و	ز	ا
	ک	واجب	ج	ه	ب	ز	ز	ا	ب
	ک	ممتنع	د	و	ج	ا	ه	ب	ج
	ک	ممکن	ه	ز	د	ب	ب	ج	د
	ک	ممتنع	و	ا	ه	ج	ج	د	ه
	ک	ممتنع	ز	ب	و	د	د	ه	و
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ه	ز	ا
	ش	واجب	ب	د	ا	ب	ز	ا	ب
	ش	ممکن	ج	ه	ب	ج	ا	ب	ج
	ش	ممتنع	د	و	ج	د	ب	ج	د
	ش	واجب	ه	ز	د	ه	ج	د	ه
	ش	ممتنع	و	ا	ه	و	د	ه	و
ع	ش	واجب	ز	ب	و	ز	ه	و	ز

آنچه در حاشیهٔ جدول بسائط گفتیم از غلط بودن نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و زائد بودن حرف ح نزد الف در چند ستون بعینه در این حاشیه تکرار باید کرد

فصل پانزدهم

در اعمالی است که نصارای ملکائی در ماههای سریانی بکار می بندند

نصاری بچندین فرقه تقسیم شده‌اند ، نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و رومیان بدین مذهب‌اند و از این جهت به ملکائیه موسوم‌اند که ملك روم بهمین مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته دیگری نیست .

فرقه دوم نسطوریه نام دارد که منسوب به نسطورس می باشد و این شخص در سال هفتصد و بیست و اند اسکندری رای خود را اظهار کرد .

فرقه سوم یعقوبیه نام‌دارد و این‌فرقه مهمترین فرقه‌های نصاری‌است و پیروان این مذهب با دیگران در اصول دین یعنی اقانیم و در لاهوتیت و ناسوتیت و اتحاد اختلافاتی دارند که علت تباین آنها گشته .

فرقه دیگر نصاری اریوسیه نام دارند و اعتقاد این‌فرقه درباره مسیح باعتقاد مسلمانان از سائر فرق نزدیکتر است .

مذهب مسیح فرقه‌های بسیار دارد که این کتاب جای ذکر آن نیست و کتب مقالات و آراء و دیانات و رد براین فرق نامهای آنانرا متکفل است و پیروان ملکائیه و نسطوریه از دیگر فرق زیادترند زیرا اهالی روم و اطراف آن همه ملکائی هستند و بیشتر مسیحیان شام و عراق و خراسان نسطوری می باشند اما فرقه یعقوبیه

بیشتر قبطی هستند و در حوالی مصر سکونت دارند.

مسیحیان روزهایی دارند که در ماههای سریانی بکار می‌بندند و در برخی از ایام متفق‌اند و در برخی مختلف و روزهایی را که مورد اتفاق ایشان است آنهایی است که پیش از تباین و اختلاف اشتهار یافته بود و روزهای اختلافی آنهایی است که بواسطه انشعاب مذاهب و عوامل دیگر از زمان و مکان بعداً حادث شده ویعاقبه را نیز روزهای دیگری است که بروزه بزرگ ایشان مضاف است و نیز هفته‌هایی است که منسوب بروزهای مشهوری است که در آن هفته‌هاست و در آنها نیز اتفاق و اختلاف است.

من روزهایی را که ملکائیه در شهور سریانیان در خوارزم بکار می‌بندند ذکر می کنم و بسیار کم اتفاق می‌افتد که این امم: نصاری، مجوس، یهود، جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند با یکدیگر اختلاف نکنند و من پس‌از آنکه از ذکر این ایام فارغ شدم روزه ایشان را با روزهای محل اتفاق متذکر میگردم سپس آنچه به مسیحیان نسطوری از اعیاد و ذکران‌ها تعلق دارد یادآوری می کنم.

تشرین اول

در روز اول این ماه بتذکر حنین اسقف که در شمار شهداست می‌پردازند و این شخص شاگرد پولس بوده و عادت نصاری در این روزهای ذکران آن است که کسی را که بنام او این یادآوری درست شده متذکر می‌شوند و براو دعا می کنند وثنا می‌خوانند وبنام او نسبت بخداوند تضرع می‌نمایند و هر مولودی راکه در این روز زاییده شود تا ذکران آینده بنام اونامند و گاه هم اتفاق میافتد که ذکران‌ها را بنام اشخاصی که در آن زاییده شده‌اند می‌نامند و می گویند فلان کس که صاحب فلان ذکران است و چون ذکران شخص فرارسد بنزد او جمع می‌شوند و مهمان او می گردند.

در روز دوم ذکران و یادآوری حیرث شهید است که از مردم نجران بوده و با دسته‌ای شهادت یافته و در روز سوم ذکران ماریهٔ راهبه است که جامه مردان

پوشید و رهبانیت بر گزید و انوثیت خود را بر راهبان پنهان داشت سپس اورا متهم ساختند که بازنی دیگر زنا کرده و هر اندازه که شکنجه‌اش کردند زن بودن خود را آشکار نکرد تا آنکه زیر شکنجه بمرد پس از مرگ وقتی که او را می‌شستند آلت زنانگی او را دیدند و دانستند که از آن تهمت بری بوده .

در روزچهارم ذکران دیونسیوس اسقف است که منجم بوده و شاگرد بولس

بیان درجات مذهبی مسیحیان

این نسب رتبه‌هایی است که نصاری برحسب مراتب دینی پیدا می کنند و بیان مطلب آن‌ـ است که نصاری در کیش خود نه رتبه و درجه دارند .

آنکه در پایه نخستین است فسلطا نام دارد و آنکه در پایه دوم است قارویا و آنکس که در پـایه سوم است هبوقد یاقنا و صاحب پایه چهارم مشمشانا که شماس[1] باشد و صاحب پایه پنجم قسیس[2] است که قس باشد و ششمین مرتبه یسقوفا است که اسقف باشد و در زیر دست مطران است و صاحب پایه هفتم مطرابولیطاست که زیر دست جاثلیق است و جایگاه مطران ملکائیه در خراسان مرو است و مرتبه هشتم قاثولیقا است که جاثلیق باشد و جایگاه جاثلیق ملکائیه از بلاد اسلام مدینةالسلام است و او زیر دست وفرمانبردار بطریق انطاکیه است اما جاثلیق نسطوریه باید که از ناحیه خلیفه با رأی اکثریت انتخاب شود و پایه نهم نصاری باطریارخا است که بطریق باشد و این مرتبه فقط برای ملکائیه است .

در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد وهروقت که یکی ازایشان مرد باتفاق دیگر بازمانده گان و دیگرجاثلیق‌ها وارباب مناصب شخصی بدل‌او بر گزیده

۱ــ خاقانی گوید :

به ناقوس و به زنار و به‌قندیل   به یوحنا و شماس و بحیرا

در اینجا شماس اسم شخص است و در شماس به معنای یك مرتبه مذهبی نظامی گوید :

روز شنبه بدیـر شماسی   خیمه زد در سرای عباسی

۲ــ معرب کشیش .

می‌شود و یکی از بطارقه در قسطنطنیه اقامت دارد و دومی در روم و سومـی را در اسکندریه و چهارمی در انطاکیه ونصاری این شهرها را کراسی می گریند وبالاتر از مرتبه بطریـق مرتبه‌ای نیست چنانکه پائین‌تر از پسلطا مرتبه‌ای نیست بلکه برخی از نصاری مرتبه‌های دینی را ار شماس آغاز می کنند و اشخاصی که پایین‌تر از شماس هستند از قبیل خوانندگان وخدام مذابح ایشان را در شمار مراتب می - شمردند وهریك ازاین مراتب را حدود و رسومی است که این کتاب جای شرح آن نیست

ابوالحسین احمدبن حسین اهوازی کاتب در کتاب معارف روم آنچه را که بچشم خود در قسطنطنیه و دیگر شهرهای روم از مراتب دینی و پایه‌های سیاسی دید چنین نقل می کند : صاحب مرتبه اول دینی بطریرخس است کـه در تمام کشور فرمانفرما است سپس خرنسخس است که صاحب دیراعظم باشد سپس بسقبس است که اسقف باشد سپس مترابلیتش است که حاکم باشد سپس غومنس است که او هم صاحب دیری بزرگ است سپس قلوجرس است که مرتبه او بمرتبه پیشین نزدیك‌تر است سپس پاپاس است که قس باشد سپس دیاقن است که شماس باشد و اگر شخص بخواهد این مراتب را بشناسد باید چنانکه اولا ما گفتیم بکتابهایی که در ملل و نحل نوشته‌اند رجوع کند وابوالحسین این مراتب را بهم مخلوط کرده‌است واشخاص را که جزء این مراتب نیستند و یا آنکه دارای ایـن صفات مذکور نمی‌باشند در شمار اهل مراتب ذکر کرده است.

اما مراتب دنیایی و سیاسی بدینقرار است مرتبه اول بسیلیوس است که‌قیصر و پادشاه روم باشد سپس لغثیط است که وزیر مترجم قیصر است و بعدازآن بر کمومنس است که صاحب الحجاب باشد سپس دمستقا است که صاحب سپاه است سپس اکسیوس است که در لشکر مورد اعتماد پادشاه است و نظیر دمستق است سپس ارخن بترخن است و او کسی است که همه بطریق هازیر دست او هستند سپس بطریقیس است که خود بطریق باشد و بطریق‌های لشکر مانند صاحب منصبهای بزرگ هستند نه آنکه

مانند بطریق‌های دینی باشند سپس رغاطر است سپس مرتبه اصراذغوس است که نصف بطریق باشد سپس برتس بتارس است که در لشکر بطریق ثقه و مورد اعتماد پادشاه است و بطریق در کارهایی که باید بکند با رجوع می کند سپس مغلاویتس است که گرز پادشاه نزد اوست سپس اکسیرخس است که امیر بر هزار نفر است سپس قطنطارس است که دارای صد مرد است سپس بنتقنطارس است که دارای پنجاه مرد است سپس تسرقنطارس است که دارای چهل مرد است سپس ترینطارس است که بر سی مرد فرمانروایی دارد سپس ایقسیطارس است که دارای بیست مـرد است سپس دیقرخس است که دارای ده نفر است و بمطلب خود باز گردیم.

حکایاتی راجع باصحاب کهف و اینکه چرا در قرآن بر سیصد سال توقف آنان درغار نه سال اضافه شده.

گوییم : در روز پانزدهم ایـن ماه ذکر آن اصحاب کهف است در شهر افسس و در قرآن عزیز این قصه ذکـر شده و معتصم شخصی را با سفیر خود بدربار روم همراه کرد واوجایگاه اصحاب کهف را دید وایشانرا با دست لمس کرد واین خبر معروف است گرچه‌این شخص که با دست‌خود ایشانرا لمس کرد محمدبن موسی بن شاکر است در این‌شك می کند که آیا همین مردگان اصحاب کهف بودند و یا اشخاص دیگری بوده‌اند.

علی‌بن یحیی منجم حکایت می کند که چون از جنگی که رفته بود بر گشت در آنجا داخل شد و این مکان کوه کوچکی است که قطر اسفل آن از هزار ذراع کمتر است و یك راهی دارد که چون شخص داخل شود و باندازه سیصد گام برود از آنجا برواقی سر درمی آورد که‌دارای ستونهای تراشیده شده‌است وخانه‌های چندی در آنجاست و می گوید که من در آنجا سیزده تن‌را دیدم که میان آنها غلامی‌امرد بود و جبه‌ها و جامه‌های پشمینه در بر داشتند و چکمه و نعلینی بپا نموده بودنـد و می گوید مویهایی‌را که درصورت یکی‌از آنها بود گرفتم و کشیدم و مو بدون آنکه با گوشت و یا پوست باشد بیرون آمد.

اگر این اشخاص از هفت نفر بعقیده مسلمانان زیادتر باشند و یا از هشت

نفر بعقیده ترسایان اصحاب کهف نخواهند بود و رهبانانی خواهند بود که در آنجا مرده‌اند و اجساد رهبانان مدتی مدید سالم میماند چه ، رهبانان خود را معذب می‌دارند تا اینکه رطوبات جسم آنها فانی می‌شود و در میان استخوان و جلد بدن ایشان جز مقدار کمی واسطه و فاصله نماند و مانند چراغی که زیت آن تمام شود یکمرتبه خاموش می گردند و بسیار اتفاق می‌افتد که بهمانطور که بعضای خود تکیه کرده‌اند تا مدتی در موقع مرگ باقی میمانند و در دیرها این امر مشاهده شده .

این جوانان که اصحاب کهف باشند بنا برأی نصاری سیصد و هفتاد و دوسال در کهف درنگ کردند و نزد مسلمانان سیصد سال خورشیدی چنانکه خداوند در سوره مخصوص بقصه ایشان می گوید و اما نه سال که در دنبال سیصد سال ذکرشده مدت زیادتی است که سالهای خورشیدی بقمری تحویل می‌شود و بطور تحقیق نه سال و هفتاد و پنج روز وشانزده ساعت وچهار خمس ساعت میشود واما مطابق آنچه در آن زمان سال قمری را استعمال می کردند سیصد سال پانزده محزور صغری می‌شود باضافهٔ پانزده سال دیگر از محزور ششم وحصه این مقدار بهرترتیبی که در باقی‌مانده سالها عمل شود صد و ده ماه است که نه سال و دو ماه بشود و این قبیل کسور را وقت حکایت القا می کنند.

در روز هفتم ذکران سرجیس و بکوس است که هردو شهید شده‌اند و در روز دهم ذکران زکریای نبی است که فرشتگان اورا بیحیی بشارت دادند چنانکه در قرآن عزیز ذکر شده و درانجیل هم بطور تفصیل مذکور است و در روزیازدهم ذکران قبر یانوس است که اسقف بود و شهید گشت و در روز چهاردهم ذکران اغریغورس نوسی ــ ن ب ــ اوسی اسقف‌است ودر روز هفدهم ذکران قوزماوذامانی است که هردو پزشك بودند و شهید گشتند و در روز هیجدهم ذکران لوقاست که انجیل سوم بدو منسوب است و در روز بیست و سوم ذکران انسطاسیای شهیده است و روز بیست و ششم این ماه این ذکران است که سر یحیی بن زکریاء را در قبر

گذاشتند.

تشرین آخر ـ روز اول این ماه ذکران قرنوتس شهید است و روز یازدهم ذکران مینای شهید است و روز پانزدهم ذکران سمونا و غریا و حبیب است که‌هر سه شهید شدند.

در روزهفدهم‌ذکران اغریغورس است که کراماتی‌شگفت از او نقل کرده‌اند و روز هجدهم ذکران ارمانوس شهید است و روز بیستم ذکران اسحق و شاگرداو ابراهیم است که هردو شهید شدند و روز بیست و پنجم ذکران بطرس است که در اسکندریه اسقف بود و در روز بیست و هفتم ذکران یعقوب است که اورا پاره پاره کردند و روز سی‌ام ذکران اندریوس شهید است با ذکران اندریوس سلیح.

کانون اول ـ روز اول آن ذکران یعقوب است که در ایلیا اسقف اول بود و روز سوم ذکران یوانیس‌است که از آباء یسوعیین محسوب است ورسوم‌نصرانیت را او گردآورد و ابوت نزد مسیحیان منتهای تعظیم است زیـرا اصول دین ایشان مبنی‌براین عقیده است و رسوم دینی ایشان چیزی نیست که از ناحیه مسیح تشریع شده باشد و همین آباء که ذکر شدند بنابر گفته‌های مسیح و سلیحین این رسوم‌را بدست آوردند و شخص مذکور در شمار ایشان بود و در روز چهارم ذکران بربارا و یولیانی است که هر دو شهید شدند و در روز پنجم ذکر آن سابا ـ ن ب ـ ساربا است که دربیت‌المقدس رئیس دیر بود و روز ششم ذکران نیقولاوس‌بطریق‌انطاکیه است و روز سیزدهم ذکران سیسین جاثلیق خراسانی است و روز بیستم ذکران اغناطیوس است که در انطاکیه بطریق سوم بود و روز بیست و دوم ذکران یوسف رامثانی بولوطایی است که جسد مسیح را برای قبری که بجهت خود ترتیب داده بود دفن کرد چنانکه در اواخر اناجیل اربعه ذکر شده و مأمون‌بن احمد سلمی هروی می گوید که من این قبر را در کنیسة‌القیامهٔ بیت‌المقدس دیدم و آن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته‌اند و آنرا با طلا زیور کرده‌اند و این‌قبر‌راخبر عجیبی‌است که درباب روزه ایشان ذکر خواهیم کرد.

در روز بیست و سوم این ماه ذکران جیلاسیوس شهید است و در شبی که‌روز بیست و پنجم این ماه بر آن مقدم است بعقیده رومیان شب بیست و پنجم محسوب و عید میلاد در آن روز است که عید میلاد مسیح باشد و در آنشبی که تولد مسیح‌روی داد پنجشنبه بود و بیشتر از مردمان براین عقیده‌اند که این پنجشنبه روز بیست و پنجم بوده ولی این رأی درست نیست و بیست وششم می‌شود واگر کسی می‌خواهد مطلب مذکور را بیازماید قواعدی را که در پیش گفتیم باید بکار برد ونخستین‌روز کانون اول‌روز یکشنبه بوده و در روز بیست ودوم ذکران داود نبی و یعقوب اسقف ایلیا می‌باشد و در روز بیست و هفتم ذکران استفانوس رئیس شماسین است و در بیست و هشتم هیرذوس قیصر روم اطفال شهر جلیل را برای اینکه مسیح را کشته باشد از دم تیغ گذرانید چنانکه در آغاز انجیل ذکر کرده‌اند.

تکذیب‌مسیحی‌شدن‌پسرعموی هارون‌الرشیدو بدار آویختن او بامر خلیفه

در بیست و نهم ذکران انطونیوس شهید است که بعقیده مسیحیان اوپدر روح است که‌پسر- عموی هرون‌الرشید باشد و او پس از اسلام نصرانیت را بر گزید و بدین‌سبب هارون اورا بچوبهٔ دار آویخت و این قصه درنزد عیسویها بسیار طولانی و شگفت‌آور است و ما هرگز چنین مطلبی را در هیچ تاریخ نخوانده ایم و مسیحیان بسیار خوش باور هستند و هر چه را که بمذهب ایشان بستگی داشته باشد بدون هیچ تدقیق بر آن گوش فرا می‌دارند و باور می کنند.

شرح عید قلنداس

کانون آخر- روز اول آن ذکران باسیلیوس است و این روز نیز عید قلنداس است ومعنای لفظ این است که (خوب بوده است) و در این روز کودکان نصاری بدور هم گرد می‌آیند و درخانه‌های خود دور می‌زنند و ازخانه‌ای بخانه دیگر می‌روند وبصدای بلند وآواز می گویند : «قالندس قالندس» و در هرخانه‌ای که رانتند ایشان‌را اطعام می کنند و قدحهایی ازشراب می نوشانند.

برخی براین عقیده‌اند که این کار برای این است که روز مذکور آغازسال رومی است که یکهفته تمام از ولادت مریم گذشته وجمعی براین عقیده‌اند که چون اریوس رأی خود را آشکار نمود و دسته‌ای از او پیروی کردند بیکی از بیعه‌های نصاری چیره شد و اهل آن بیعه با اریوس بمخاصمت برخاستند سپس بدیر طریق با هم صلح و تراضی نمودند که سه روز در آن بیعه را ببندند و بعداً باهم بیایند و بنوبت دعاهایی بر این در بسته بخوانند و برروی هر کس که در باز شد این بیعه از او باشد و قضا را چنین کردند و در بروی اریوس باز نشد و بمسیحیان این کلیسا گشوده گشت و این امکان از آنان شد.

کودکان نصاری عمل مذکور را از راه تشبه بمژده‌ای که در آن هنگام داده شدند بجا می آورند ودر روز دوم ذکران سیلبیطروس مطران است که مردم قسطنطنیه بدست اوعیسوی گشتند وروز پنجم روز عیدالدنح است[1] و روز ششم خود عیدالدنح و روز معمودیه است که یحیی بن زکریا مسیح را در آب معمودیه در نهر اردن هنگامی که سی سال از عمر او گذشته بود تعمید داد و روح‌القدس بشکل کبوتری چنانکه در انجیل مذکور است بر او نازل گشت.

نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه و یا چهار سال گذشت اسقف‌ها و قس‌های ایشان جمع می‌شوند و طشتی را پر از آب می کنند و بر آن آب دعا می‌خوانند واین‌طفل‌را در آن آب فرومی برند و این‌طفل مسیحی می‌شود واینجاست که پیغمبر ما علیه‌السلام فرموده است «کل مولود یولدعلی الفطرة حتی ان ابویه یهودانه اوینصرانه اویمجسانه».

۱ـ دنح در سریانی بمعنای ظهور است و مقصود ظهور عیسی است از نهر اردن و خاقانی گوید :

بعیدالهیکل وصوم‌العذارا   بخمسین و بدنح و لیلة‌الفطر

برای حفظ قافیه درابیات پیشین باید عذارا نوشته شود.

نقل طرز تعمید مسیحیان

ابوالحسن اهوازی در کتاب معارف الروم می‌-
گوید که اینطور شخص باید مسیحی شود که
هفت رو بامدادان وشامگاهان براو دعا بخوانند و در روز هفتم اورا برهنه‌می کنند
و تنش را با روغن زیتون تدهین می کنند سپس آب گرم در یك ظرف سنگی که
میان بیعه منسوب است می‌ریزند و کشیش با روغن زیتون پنج قطعه بر روی آب
احداث می کند که چهارتای آنها مانند صلیب شود و یك نقطه هم در وسط آنهاسپس
پایهای طفل‌را کشیش‌رها می کند بقسمی که نقطه میانی‌در وسط دوپای کودك قرار
گیرد و بعداً طفل را در آب می‌نشانند و از هر سویی از چهار نقطه که مانند صلیب
است مشتی آب برمیدارد و برسر او می‌ریزد و آنگاه خود کشیش بکنار می‌رود و
آن شخص که طفل را برای تعمید آورده و در بغل داشت و در آب نشانید می آید
کودك تعمید شده را برمی‌دارد و آنانکه درکلیسا حاضرند همگی بخواندن دعا
مشغول می‌شوند و فی‌الفور طفل را در پارچه‌ای می‌پیچند و درآغوش می گیرند و
باید که پای اوبزمین نرسد و هفت مرتبه اهل کلیسا فریاد می کشند کریالیسن‌یعنی
خداوندا ترحم کنم و در همین حال که طفل درآغوش جای دارد جامه‌ی اورا می‌-
پوشانند و بزمین می گذارند وباید که هفت روز یا گاهگاهی بکلیسا آید ویا آنکه
درهمانجا بماند وچون روز هفتم فرا رسید کشیش اورا درظرفی غیر ازظرف پیشین
یا آبی که بروغن زیتون آموده و آلوده نباشد می‌شوید و در روز یازدهم این ماه
ذکران ثاوذسیوس‌است که راهبی بود که خودرا شکنجه می کرد وبرخود غل آهن
گذاشته بود و روز سیزدهم تمام عیدالدنح است و صلحای قدیسین درطور سینا در
این روز کشته شدند و روز پانزدهم ذکران بطرس است که در دمشق بطریق بود و
روز هفدهم ذکران انطونیوس است که اولین رهبان و رئیس ایشان بود و روز بیستم
ذکران اوثیمیوس‌است و او راهبی معلم بود و روز بیست ویکم ذکران مکسیموس
است که راهب فرید نام دارد و روز بیست و دوم ذکران قوزما است که قوانین و
نوامیس مسیحیت را استنباط نمود و در روز بیست وپنجم ذکران بولیقارخوس‌است

که اسقفی بود که شهیدش نمودند و بـا آتش اورا سوزانیدند و روز بیست و هفتم ذکران یوانیس است که بفم‌الذهب ملقب است[۱] و یوحنا را برومی یوانیس گویند و روز سی و یکم ذکران یوانیس و قورس است که هردو شهید شدند.

شباط ـ روز اول آن ذکران افریم آموزگار است و روز دوم آن عیدالشمع است و در این روز مریم پس از آنکه چهل روز از ولادت عیسی گذشته بود اورا بهیکل بیت‌المقدس آورد ویعقوبیه بسیار این عید را معظم می‌دارند و می گویند که یهود هم در این روز اولاد خود را به کنائس می برند و ایشان را بخواندن تورات‌و امیدوارند و اگر این حکایت راست باشد در شفط خواهد بود نه شباط زیرا یهود ماههای سریانی‌را بکار نمی‌بندند از اینرو تا هشت روز که از آذار بگذرد وقت‌اول روزه یعقوبیه است وبخواست خداوند درباب روزهٔ ایشان ذکرخواهیم نمود وچون روزه باشند جز ذکرانی که بروز شنبه بیفتد نخواهند گرفت.

روز سوم ذکران بلاسوس شهید است و این شخص را زردشتیان کشتند وروز پنجم ذکران سیس جاثلیق است و او اولین کسی است که نصرانیت را بخراسان وارد نمود و روز بیست و چهارم این ذکران است که سر یحیی‌بن زکریا که تعمید دهنده بود یافت شد.

اذارـ در روز نهم این‌ماه ذکران چهل نفر ازشهیدان‌است که‌به‌آتش وسرما ویخ عذاب شدند و روز یازدهم این ماه ذکران سوفرنیوس است که در بیت‌المقدس بطریق بود و روز بیست و پنجم عید سبار که است که جبرئیل امین برای بشارت بمسیح بر مریم نازل شد و از این روز تا میلاد نه ماه و پنج روز و قدری است کـه جنین این مقدار در رحم مکث طبیعی می کند و هرچند که عیسی از جهت بشر پدری نداشت و بروح‌القدس مؤید شده بود ولی درجهان کون وفساد از دایره امور طبیعی پا بیرون نگذارده بود پس اولی همین است که در رحم مادر مدت درنگ‌او طبیعی باشد.

۱ـ زرین دهان و این لقب کنایه از سخندانی و بلاغتی بود که در دهان او بوده .

بیان طالع مسیح و وضع فلك درموقع تولد او

جایگاه تقویمی ماه در نصف‌النهار این روز در بیت‌المقدس که دوشنبه بیست و پنجم آذارسال سیصد و سی سه اسکندری باشد، در نزدیکی پنجمین بخش از ششمین درجهٔ اولی از برج ثور است و بنابر مذهب و روش آنانکه در نموداران پیروی هرمس‌مصری هستند باید که طالع مسیح آخر حمل و اول برج ثور باشد ولیکن این بروج در موقع‌میلاد در روز طلوع کرده چه، موضع تقویمی آفتاب در نصف‌النهار پنجشنبه‌ای که پس از شب میلاد بوده در بیت‌المقدس تقریباً در دو درجه و ثلث درجه جدی بوده و این مدتی را که عیسی در رحم درنگ کرد بنا بر عقیده مسیحیان هر مولودی که درشب میلاد زاییده شود وماه تحت‌الارض باشد و از درجه طالع باندازه یك‌دهم دور دور باشد درنگ خواهد نمود.

چون ما این مطلب را از جایگاه ماه در یوم سبار بدانیم طالع مسیح تقریباً در بخش چهارمین از پنجم درجه حوت خواهد بود و چون ماه را در روز بیست و پنجم ازکانون اول وقتی که ازطالع باندازه ده‌یك دور دور باشد تقویم کنیم‌خواهیم یافت که طالع در ثلث دوم از برج حمل خواهد بود بتقریب، و این هردو امر ناپسندیده‌است زیرا اصحاب میلاد این وقت را درشب اعلام نموده‌اند ونتیجه اعمال ما در روز خواهد اتفاق افتاد و این کار یکی از دلائلی است که نمودارات باطل می باشد، ومن برای بحث در اجناس و انواع نمودارها کتابی خواهیم نوشت که همه اقوال را فرا گیرد بشرط آنکه خدایتعالی اجل من را به تأخیر اندازد و از روی رحمت و مهربانی خود گرفتاریهای مرا برطرف نماید.

نیسان ـ روز اول آن ذکران مریم اغفطیه است که چهل روز پشت هم روزه گرفت و افطار نکرد و رسم این ذکران این است که در اولین جمعه پس از فطر ذکران مذکوررا بجا می‌آورند وچون شرط است که بطور حتم باید درجمعه باشد پس ممکن نیست که در اول نیسان اتفاق افتد وفقط در هر محزور شمسی چهار بار ممکن است که در آغاز نیسان بیفتد و آن سال چهارم و دهم و پانزدهم و بیست و

یکم است مشروط براینکه محازیر را از اول تاریخ اسکندر به‌سالیان ناقص بشماریم و روز پانزدهم ذکران صد وپنجاه نفر شهید است.

بیان مجامع مهم مسیحیان (سنوذس) و محل این مجامع

روز بیست و یکم ذکران سنوذسات شش گانه است ومعنی سنوذس آن است که علمای مسیحی از قس‌ها و اسقف‌ها و دیگر اهل مراتب برای دعای بجهت امری حادث و یا سببی شبیه به‌مباهله ویا بجهت مسئله مهم دینی که روی داده بدور هم جمع می‌شوند واین کار جز در زمانهای خیلی دور اتفاق نمی‌افتد و هروقت هم که اتفاق یافت تاریخ آنرا محفوظ می‌دارند وچنین روزهای تاریخی را از راه تعبد وتبرك نصاری ذکران می گیرند و اولین سناذس ششگانه این بود که سیصد و هیجده نفر اسقف در شهر نیقیه[1] درحضور قسطنطین جمع شدند برای اریوس که با ایشان در اقانیم واقنومیت ابن و اب و در اینکه فطر در یکشنبه‌ای است که پس از قیام مسیح است مخالفت کرده هرچند که جمعی ازهمین اساقفه براین قول بودند که فطر در روزچهاردهم شهر فصح یهود می باشد.

سنوذس دوم آن بود که صد و پنجاه نفر اسقف در قسطنطنیه نزد ثذوس بن ارقاذس که پادشاه بزرگ نام دارد جمع شدند و از شخصی که خود را دشمن روح‌ـ القدس می نامید واوصاف اورا غیراز اوصافی می‌دانست که ایشان قائلند وباجاویدانی بودن اقنوم سوم مخالفت می کرد شکایت نمودند.

سنوذس سوم آن بود که صد نفر اسقف در شهر افسس نزد سندوس پادشاه کوچك نام دارد گرد آمدند و از نسطورس که پطرك قسطنطنیه بود و رئیس نصاری نسطوریه و ایشانرا در اقنومیت ابن مخالفت میکرد شکایت نمودند.

سنوذس چهارم آن است که ششصد وسی نفر در شهر خلقد و نید نزد مرقیان ملك جمع شدند و از اوطیخس شکایت نمودند که میگوید جسد عیسی رب پیش از آنکه وحدانی گردد از دو طبیعت مختلف بود.

۱ــ نیس.

سنودس پنجم نزد اسطینان گرد آمدند و رئیس مصیصه ورها ودیگرمخالفان خودرا در اصول لعنت کردند.

سنودس ششم آن است کـه در قسطنطنیه نزد قسطنطنین مؤمن جمع شدند و ایشان صد و هشتاد ونه نفر اسقف بودند و از قورس و سیمون ساحر بپادشاه شکایت کردند.

روز بیست و سوم ذکران مارجیورجس شهید است که به انواع عذاب چند مرتبه اورا کشتند و روز بیست و چهارم ذکران مارقوس صاحب دومین انجیل است. و روز بیست و پنجم ذکران ایلیا جاثلیق خراسان است و روز بیست وهفتم ذکران خریسطفورس است و روز سی‌ام ذکران شمعون صباعی است که در خوزستان جاثلیق نصاری بوده و با دیگر مسیحیان که با او بودند کشته شد.

ایارـ روزاول آن ذکران ارمیای نبی است ودر روز دوم ذکران اثاماسیوس بطریق است و روزچهارم عید گل سرخ است واین عید بهمان رسم قدیم‌خود استعمال می گردد و در خوارزم نیز مرسوم است و در این روز گل سرخ بکلیساها می برند و سبب آن است که مریم به‌مادر یحیی که ایمیشبع نـام داشت نو بر این گل را هدیه فرستاد و روز ششم ذکران ایوب پیغمبر است.

بحثی در ظهـور صلیب در آسمان برای قسطنطین

روزهفتم عید پیدایش‌صلیب است که در آسمان بظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان می‌-گویند که در عهد قسطنطین که مظفروفاتح لقب دارد در آسمان چیزی مانند صلیب از نار و یا نور پیدا شده و به‌قسطنطین گفتند کـه این علامت را رایت خود گردان که بردیگر پادشاهان غالب‌خواهی گشت واو نیزچنین کرد و برسلاطین غالب آمد و بدینجهت کیش مسیح را پذیرفت ومادر خود هیلانه را برای جستن چوب صلیب به‌بیت‌المقدس‌فرستادو بگمان مسیحیان صلیب عیسی‌را بادو صلیب دو دزد دیگر که با مسیح ایشانرا بدارآویخته بودند بیافت ومعلوم‌نبود که کدام یك از این‌صلیب‌ها صلیب مسیح بوده و برای اینکه حقیقت امر را بشناسند هریك از این صلیب‌ها را

برمرده‌ای گذاشتند و یکی از این مردگان که صلیب عیسی بر روی او گذاشته‌شده بود زنده گشت و دانسته شد که صلیب واقعی همان است.

جمعی دیگر از مسیحیان کـه از خواص و اهل تحصیل محسوب نمی‌شوند می گویند که چون عیسی را بدار آویختند صلیبی که درصورت دلفین است و عرب آنرا قعود گوید و آن چهار ستاره است نزد نسرواقع که بزوایای شکل معین‌مانند است ، این شکل جلوی محل دار بظهور رسید و پیش از این واقعه چنین صلیبی و چنین هیئتی در آسمان نبود و باید از ایشان شگفت نمود که نمی‌دانند در جهان ملت‌هایی هستند که کواکب‌را بانهایت دقت رصد کرده‌اند و از زمانهای خیلی دور خلف ایشان از سلف ارث بوده‌اند که نیاکان این امم ستارگان دلفین را که درشمار ثوابت محسوب‌اند بهمین هیئت یافته‌اند.

این فرقه ازمسیحیان که بظهور صلیب معتقدند درتعظیم آن به‌اصناف‌تمویهات و هوسها استدلال میکنند، چنانکه میگویند بنی‌اسرائیل را خداوند امر فرمود که ماری از مس بسازند و آنرا برچوبی که منصوب بود قرار دهند و چون در تیه از کثرت مار به‌ستوه‌آمده بودند باین مار مصنوعی دفع آنها صورت میگرفت ونصاری میگویند که این مار برصلیب مژده‌ایست که از پیش داده شده.

همچنین استدلال دیگری دارند که عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی آمد عصای خودرا بر آن بینداخت و صلیبی حادث شد و شریعت موسی‌بآمدن عیسی‌کامل گشت وکامل کمی و بیشی نمی‌پذیرد و دلیل براین گفتار این است که اگر برصلیب یك عصای سوم هم بیندازند اعم از اینکه از هرطرف بیفتد حرف لا پیدا میشود یعنی لا زیادة و لا نقصان.

این کار نصاری مانندکار دسته‌ای ازمسلمانان است که به‌تاویلات اشتغال‌جسته اند ونام محمد را بصورت انسان تشبیه میکنند ومیگویند میم نظیر سر اوست وحاء نظیر بدنش ومیم دوم نظیر شکم اوست و دال نظیر دوپای انسان.

گمان می کنم که این اشخاص بسیار از فن نقاشی و تصویر دور افتاده‌اند و

از تسویه میان سر و بدن و کمیت اعضای بر آمده از بدن و از آلت رجولیت که قوام عالم و نسل بدان است غافلند و چون هیچ نامی از آلت مردانگی انسان نبرده‌اند ظاهراً مقصودشان جنس زن بوده نه مرد!

نمیدانم که در نامهایی که مانند نام محمد است که یا یك حرف کم دارد و یا زیاد از قبیل حمید ومجید چه میگویند که اگر بخواهیم حروف این نامها را مانند این اشخاص تشبیه کنیم کار به مزاح وسخریه خواهد کشید.

بحثی در عقیده خرافی مسیحیان راجع به چوب فاوانیا (عود الصلیب) و اشاره به خرافات مذاهب

اعجب از حکایات مذکور این است که نصاری بچوب فاوانیا[1] در تصحیح امر صلیب استدلال میکنند و می گویند چون این چوب را قطع کنیم چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می گردد حتی اینکه جمعی می گویند که از زمان دار آویختن مسیح این علامت در چوب یافت شد و می گویند که چون این چوب را بجهت همین صلیبی که دارد به مصروع بیاویزیم سودمند خواهد بود چنانکه بر قیامت مردگان دلیل است.

گویا این دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته‌های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده‌اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده‌اند که برای صرع مفید است.

آنانکه از آثار نفس وامور طبیعی به اعتقادهای خود استدلال می کنند البته با تاویل در آن استدلال ایشان درست می‌شود ولی باید درمیان دلیل و مدلول رابطه‌ای موجود باشد نه آنکه بصرف تاویل قناعت کرد زیرا در موجودات همه قبیل شکل یافت می‌شود مثلا در اضداد شکل دوتایی دیده می‌شود، در بسیاری از نباتات و دانه‌های آن شکل سه تایی ملاحظه می گردد و در حرکات کواکب و ایام بحرانات شکل‌های چهار گوش یافت می‌شود چنانکه در بیشتر بر گهای گل پنج گوش یافت

۱ـ خاقانی که مادرش مسیحی بوده واز اعمال مسیحیان آگاهی داشته گفته است:

چو آن عودالصلیب اندر بر طفل　　　صلیب آویزم اندر حلق عمدا

می‌شود و نیز در دوایر و در خانه زنبور عسل و دانه‌های برف شکل مسدس موجود است همچنین درمطبوعات از آثار نفس وطبیعت جمیع اعداد بدست می آید بخصوص در شکوفه‌ها و اوراق ، کـه برگهای هر گلی بعددی خاص در جنسی جداگانه اختصاص دارد و اگر اهل هرملتی به‌اعتقاد خود براین اشکال استدلال جوید البته صورت کامل میتواند پذیرفت و نیز در معادن اشیاء عجیبی که بطور طبیعت آفریده شده یافت می گردد چنانکه حکایت کرده‌اند در مسجد بیت‌المقدس در سنگی بطور خلقی نوشته شده : محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و در پشت قبله همین مسجد نیز این‌عبارت بطور خلقت مکتوب‌است بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم محمد رسول‌الله‌نصره حمزة و هم‌چنین نگینهایی که نام امیرالمؤمنین بر آن نگاشته شده باشد بسیاراست چه ، درصورت نام علی در رگهای معدنی زیاد اتفاق می افتد.

ازاین جاست که بعضی از دعات شیعه به‌فکر تقلب افتاده‌اند و یکی از آنان از من می‌پرسید که آیا ممکن است از راه صنعت طوری نام علی را برسنگ‌نگاشت که با طبیعی فرق نکند ومن‌برای او از کتاب تلویح کندی نسخه‌ای نقل کردم که باید چندین چیز را گرفت و تقطیر کرد و با این آب برروی عقیق هرچه را می‌خواهند بنویسند و چون برروی آتش نگاهدارند کتابت برروی‌آن سفید می‌شود، و او نیز چنین کرد و بدون آنکه در خط خود سعی کند ، که مبادا معلوم گردد ، برروی سنگها می‌نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می‌برد و می گفت من‌این‌سنگ را ازفلان جا یافته‌ام واین خط مکتوب درآن طبیعی است وسنگ معهودرا به‌قیمتی گران به شیعیان می‌فروخت.

آری چیزیکه در نباتات باعث‌تعجب است این است که چون باز شد اطراف آن دایره‌ای تشکیل می‌دهد که در بیشتر اوقات دایره قضایای هندسی را مشتمل است و در بیشتر اوقات با اشکال هندسی مطابق است ولی هرگز باقطوع مخروطی توافق نمی‌یابد و هرگز نمیشود که شخص به‌بیند هفت برگ و یا نـه برگ داشته باشد ، چه ممتنع است که در دایره هفت ویا نه را بطور تساوی اضلاع احداث کرد

ولی بسیار می‌شود که مثلث ومربع ومخمس ومسدس ویا شکل هیجده ضلعی اتفاق افتد واین امر بطور اکثر یافت می‌شود[1].

هرچند ممکن است که گاهی انواعی از نباتات یافت می‌شود که شکل هفت ضلعی و یا نه ضلعی در دایره دور برگ آن یافت شود اگرچه طبیعت بطور عموم انواع و اجناس را حفظ می کند چنانکه اگر دانه‌های یك انار را بشمرید با دانه انار دیگر یکی خواهد بود و از این جهت در افعال طبیعت گاهی نادر غلط واشتباه روی می‌دهد که دانسته شود طبیعت خدا نیست وخدا غیر از آن است.

اکنون به‌مطلب خود باز گردیم گوییم : در روز هشتم‌این ماه ذکران یوحنا صاحب انجیل چهارم است و ذکـران ارسینوس راهب است و در روز نهم ذکران اشعیای نبی است و داذیشوع[2] در ترجمه انجیل خود میگوید که شعیبای نبی است‌و در روز دهم ذکران دیو نسیوس اسقف است و در دوازدهم ذکران افیفانیوس رئیس اساقفه است و در روز سیزدهم ذکران یولیانس شهید است و در روز پانزدهم بنا بر رسم نوین عید گل سرخ است زیرا در روز چهارم خیلی کمیاب است و در خراسان مسیحیان این روز را عید گل سرخ می گیرند و از روز چهارم چشم پوشیده‌اند و در روز شانزدهم ذکران زکریای نبی است و در بیستم ذکران قریقوس راهب است و در بیست و دوم ذکران قسطنطنیوس مظفر است و او اول کسی است که به‌بیزانطی وارد شد و در اطراف آن شهر حصاری ساخت و شهر را بنام خود و قسطنطنیه گفت و دیگر پادشاهان پس‌از او درهمین شهر ماندند و دربیست وچهارم ذکران شمعون راهب است که کارهای بسیار عجیب وشگفت نموده .

حزیران ـ روز اول آن عید سنابل است و دراین روز از زراعت گندم قدری

---

۱ ـ بیرونی در قانون مسعودی در فصل سوم مقاله سوم بـه پیروی برخی از علمای ریاضی درپی یافتن وترسبع(هفت ضلعی) برآمده ومعلوم میشود که درموقع نوشتن این کتاب باین مسئله پی‌نبرده بوده و باید به قانون مسعودی رجوع کـرد هرکه طاوس خواهد جور هندوستان کشد.

۲ـ داذ همان داد فارسی است کـه بقاعده دال و ذال داذ گفته شده و یشوع مسیح است.

خوشه می آورند و بر آن دعا می خوانند و از خداوند برکت می خواهند و در این روز ذکران یحیی بن زکریاست که بنام او برای برکت گندم بسوی خداوند تضرع می کنند و این روز برای مسیحیان مانند عید عنصره برای یهود است.

روز سوم ذکرانی است که بختنصر اطفال را سوزانید و آنان عزریا وحنینا و میشایل بودند و در این روز هیکل را احداث نموده‌اند.

روز پنجم ذکران اثاناسیوس بطریق است و در روز هشتم ذکران قیورلوس بطریق است که نسطورس رئیس نسطوریان اورا ازعداد مسیحیان خارج کرد و در روز دوازدهم ذکران متی و مارقوس، و لوقا ویوحنا است که اصحاب اناجیل چهار-گانه می‌باشند ودر روز هیجدهم ذکران لیونطیوس شهید است ودر روز بیست‌ویکم ذکران برشیای قس است کـه تقریباً دویست سال پس از مسیح کیش مسیحیت را به‌مرو آورد و در بیست ودوم ذکران جبرئیل ومیکائیل است که از رؤساء فرشتگان-اند ونصاری بنام این دو فرشته تقرب می جویند.

در روز بیست و پنجم ذکران مولد یحیی بن زکریاست و از زمان مژده باو تا مولد او دویست و پنجاه و هشت روز تمام است که هشتماه و نیم و عشر شهر باشد و در روز بیست و ششم ذکران فیبرومیا[1] است که این زن را با عذاب شهید کردند و بیست ونهم ذکران مرگ بولس‌است که معلم مسیحیت و آشکار کنندهٔ این طریقه محسوب است و روز سی‌ام ذکران بطرس است کـه شمعون الصفا باشد و اورئیس سلیحین محسوب است یعنی رئیس حواریون.

تموز ـ روزاول آن ذکران سلیحین[2] است که دوازده نفر بودند وشاگردان عیسی محسوب‌اند و در روز سوم ذکران تومای سلیح است که بمسیح پس از آنکه از دار آویخته شدن بر گشت ایمان نیاورد تا آنکه استخوانهای پهلوی اورا دید و اثر نیز یهودیان را در پهلوی عیسی ملاحظه کرد و توما کسی است کـه مسیحیان

۱ـ ن ب نیفروینا.

۲ـ سلیح یعنی‌حواری که رسول عیسی بودند.

همه بدست او مسیحی شدند و روز پنجم ذکران ذومیطیوس شهید است و روز هفتم ذکران بروقوبیوس شهید است و روز هشتم ذکران مارتا است که والدهٔ شمعون است که کارهای عجیبی بدست او وقوع یافت و روز نهم ذکرانی است که بختصر کودکان سه گانه را سوزانید و نصاری براین عقیده‌اند که اگر نامهای این سه تن را نبرند گرمای تموز بایشان صدمه خواهد رسانید وروز دهم ذکران شهدای چهل و پنجگانه است و روز یازدهم ذکران فوقای شهید است و روز سیزدهم ذکران ثوثانیل شهید است و روز چهاردهم ذکران یوحنای مروزی است که در نزدیك بعهد ما کشته شد و روز پانزدهم ذکران قوریاقوس و مادر اویولیطا است.

روز بیستم عید انگور است و در این روز نوبر انگور را می آورند و بر آن دعا میخوانند که خداوند آنرا برکت و نما دهد و از آفات سالم نگه‌دارد روز بیست ویکم ذکران بفنوطیوس شهید است روز بیست و ششم ذکران فنطیلیمون است که پزشکی بود و شهید شد و روز بیست و هفتم ذکران شمعون راهب است و روز سی‌ام ذکران شاگردان مسیح است که هفتاد و دو نفر بودند.

اب ـ روز اول آن روز مرض مریم مادر عیسی است که پانزده روز است و آخرین روز آن روز وفات اوست و نیز در روز اول آن ذکران شمعونی مقبایا است[۱] که زرتشتیان هفت نفر از اولاد اورا کشتند روز پنجم ذکران موسی بن‌عمران است.

ظهور موسی والیاس برعیسی از طور تابور

روز ششم عید طورتابور است که در انجیل مذکور است که موسی بن عمران و ایلیا که الیاس باشد این دو پیغمبر درطورتابور به‌مسیح ظاهر شدند وسه نفر از اصحاب مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند و در خواب بودند و چون از خواب برخاستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند خدای ما ، مقصود از این جمله مسیح بود ، سه سایبان احداث کن یکی برای خود و دو دیگر را برای موسی و

---

۱ ـ نب شموسی.

الیاس.

هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان بر ایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند و موسی سالیان دراز پیش از این واقعه مرده بود و بعقیده ایشان الیاس زنده است و هنوز هم هست و خودرا از مردم می‌پوشاند ودرپنهانی زندگی‌می کند و در روزهفتم ذکران الیاس‌زنده است که مذکور شد و روز هشتم ذکران یسع نبی است که تلمیذ الیاس باشد و روز نهم ذکران ربولای اسقف است و روز دهم ذکران مامای شهید است و روز پانزدهم عید وفات مریم است و میان ذکران و عید این فرق است که عید بزرگتر از ذکران بشمار میرود و روز شانزدهم ذکران اشعیا و ارمیا و زکریاء و حزقیل است که همگی پیغمبر بودند و روز هفدهم ذکران سیلاقوس است که با نامزد خود اسطرا طانیق شهید شد و روز بیستم ذکران اشمویل پیغمبر است و روز بیست و یکم ذکران لوقیوس شهید است و در بیست و ششم ذکران سابای راهب است که شیخی فرتوت و سالخورده بود و روز بیست ونهم ذکران مقتل یحیی و بریدن سر اوست ومأمون ابن احمد سلمی هروی می گوید که در بیت‌المقدس توده‌ای از ریگ بر دری دید که آن در را باب العود می گفتند و باندازه یك تپه و یا مانند کوه در آنجاجمع شده بود و باو گفتند که اینها را برای این ریخته‌اند که همراه خون یحیی بن زکریاء در جوش بود افزون می گشت تا آنکه بختنصر کشندگان اورا کشت و خونشان‌را برروی خون یحیی ریخت وخون ساکن گشت واین حکایت‌را درانجیل ذکر نکرده‌اند و من نمی‌دانم که چطور باید باور کرد با آنکه بختنصر چهارصد و چهل پنجسال پیش از یحیی به‌بیت‌المقدس وارد شد وخرابی دوم بیت‌المقدس بدست اسبسیانوس وتیتوس‌رومی‌انجام گرفت گویا ساکنان آنجا هر کس که بیت‌را خراب کند بختنصر می گویند با آنکه شنیدم که خرابی دوم خانه بدست گودرز بن‌شاپور بن افقورثا که از ملوك اشکانی محسوب است صورت گرفت و روز سی‌ام این ماه ذکران همهٔ پیغمبران است.

ایلول ـ روز اول آن عید اکلیل سال است و در این روز نماز می‌خوانند و

برای ختم سال که باین ماه صورت می گیرد و افتتاح سال نوین دعا می‌خوانند و روز سوم ذکران هفت نفر شهید است که در نیشابور کشته شدند و روز هشتم ذکران حنّه مادر مریم و یویاقیم پدر اوست و روز سیزدهم عید فراغت از سازمان هیکل است و روز چهاردهم عید یافتن صلیب است که قسطنطنین ومادرش هیلانه باجستجوی زیاد بدست آوردند و از چنگال یهود بیرون کشیدند و در بیت‌المقدس مدفون بود و درپیش این قصه مذکور شد و روز پانزدهم ذکران سنوذسات ششگانه است وروز شانزدهم ذکران اوفیمیای شهیده است و روز بیستم ذکران اوسطاثیوس و زن ومادر اوست که همگی جام شهادت‌را بسر کشیدند و روز بیست و سوم ذکران اویطلیوس شهید است و روز بیست وچهارم ذکران تیقلای شهیده‌است که اورا بآتش سوزانیدند و دراین روز درایلیا عید کنیسةالقمامه است روز بیست وپنجم ذکران خاریطونوس راهب است و روز بیست و نهم ذکران اغریغوریوس اسقف است که اهل ارمنیه را مسیحی کرد.

این بود آنچه را که ما از ذکرانهای نصاری ملکائی و اعیاد ایشان می‌دانستیم وبرخی‌ازآنهارا نسطوریه مخالفت نمی کنند وپس‌ازآنکه باب صوم را در این میان واسطه گردانیم که‌مشترك میان هردوفرقه است اعیاد وذکرانهای اختصاصی‌ایشانرا ذکر خواهیم کرد.

فصل شانزدهم

این فصل در روزه ترسایان و اعیاد متصل به روزه ایشان که مورد قبول همهٔ ایشان است و دیگر روزهایی که با ایام روزه به‌توازی حرکت میکند بحث مینماید

ما در پیش لوازم و شرایط فصح یهود و کیفیت استخراج و علل آنرا به‌اندازه‌ای که از حد کفایت هم زیادتر باشد بیان کردیم.

روزه نصاری از توابع فصح یهود است و علل آن همان علل فصح است و ما در کیفیت آن گوییم:

روزه ترسایان چهل و هفت روز است و آغاز آن همواره از روز دوشنبه‌است و روز چهل و نهم فطر آن است که سعانین[1] نام دارد باین شرط که فصح باید بین سعانین و فطری که هفتهٔ اخیر از هفته‌های روزه است واقع شود و برسعانین پیشی نگیرد و از روز آخر ایام روزه هم پس نیفتد.

در مباحث گذشته حدودی را که فصح یهود در آن دور می‌زند بیان کردیم ولیکن ترسایان یهود را در این کار موافقت نمی کنند و در اوایل جیاجل هم بایهود

۱- مشهور شعانین است وآن اولین یکشنبه پیش ازفصح است وکلمه عبری‌است یعنی ما را خلاص کرد. (المنجد)

اختلافی بزرگ دارند.

جیجل بمعنی دور است و در سریانـی آنرا غیغل گویند که با کلمۀ محزور مرادف است.

سزاوارتر این است که ما همان اصطلاحاتی را که هر طبقه مواضعه کرده‌اند ذکر کنیم.

نصاری محزور کبیر را ایندیقوطیا نامند ولی چون این واژه سنگین است، آنرا جیجل بزرگ نام می گذاریم.

سبب اختلاف یهود با ترسایان این است که به‌عقیده یهود سال دهم محزور، سال اول تاریخ اسکندر است ولی ترسایان می گویند که سال سیزدهم محزور سال اول اسکندری است.

بیان مطلب آن است که طایفه‌ای از نصاری میان آدم و اسکندر را پنج هزار و شصت و نه سال دانسته و برخی دیگر پنج هزار وهشتاد و یك سال و این قول اخیر نزد اهل تحصیل و تحقیق مشهور است و بیشتر مسیحیان هم براین رای اند وخالد بن یزید بن معویة بن ابی‌سفیان که نخستین فیلسوف اسلامی است چنین می گوید و درباره خالد گفته‌اند، که از همان غاری که دانیال علم خود را استخراج کرد او هم از همان غار علم خویش را استخراج نمود، و این همان غار است که آدم ابوالبشر آنچه را که میدانست در آنجا به ودیعت نهاد و گفتۀ خالد این است:

وفی تمام العشر من اعوام — الـی ثلث معهـا تمام

ومائة معدودة قد جمعت — الی الوف سدست ونظمت

اظهر دین ربه الاسلامـا — فالتام بالهجرة و استقاما

هجرت درسال نهصد وسی و سه اسکندری بوده

بیان شعر آن است که هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری واقع گشت و چون ایـن مقدار را از مجموع تاریخ عالم که شش هزار و صد و سیزده باشد کم کنیم پنجهزار و صد و هشتاد سال باقی می‌ماند.

سپس نصاری این سالها را بدل به جیجل صغری نمودند و دوازده سال باقی ماند و این مدت سالهایی است که از آغاز جیجل تا اول تاریخ باقی مانده و عبور را دراین‌مدت به‌حساب بهزیجوح ترتیب دادند زیرا تنها بهزیجوح است که دارای ترتیبی قائم بذات است و از نقصان چیزی از تواریخ مستغنی است.

نصاری فصح خود را در سال اول جیجل در روز بیست و پنجم آذار قرار دادند زیرا سالی را که مسیح در آن سال به دار آویخته شد اینطور اقتضا میکند و فصح‌های دیگر سالیان را با ایـن ترکیب کردند در نتیجه منتهای تقدم آن روز بیشت ویکم آذار است و غایت تاخر آن هجدهم نیسان که رویهمرفته بیست وهشت روز می‌شود.

پس غایت تقدم فصح از اعتدال ربیعی که عیان بدان گواهی میدهد باندازهٔ دو روز تمام است و از این سبب چنین کردند که خواستند خود را از همین قانون از قوانین سلیحین مصون دارند و آن قانون این است که هراسقفی و یا هرقس ویا شماسی عید فصح را پیش از تساوی شبانه روز بـا یهود موافقت کند از درجه و پایه خود ساقط می گردد.

فرق فصح یهود بافصح نصاری[1] و جایگاه فصح نصاری

اگر فطر نصاری همان فصح یهود بود و یا به اندازه‌ای مفروض ازفصح دور بود وتغییری نمی‌پذیرفت البته با فصح رفیق راه بود و چون موازی با آن بود در هرروزی که فصل اتفاق می افتاد این نیز در همان روزی می‌بود ولیکن چون برفصح مقدم‌نیست غایت تقدم آن از غایت تقدم فصح یك روز متاخر میشود که روز بیست و دوم آذار باشد اما غایت تاخر آن از غایت تاخر فصج یك هفته است زیرا اگر در یك روز اتفاق بیفتد فطر روز یکشنبه‌ای خواهد شد که دنبال آن است پس در نتیجه یك

۱ـ عید فصح به‌کسر فاء عید پاك است Pâque با ایـن فرق که اگر مقصود عید فصح یهود باشد حرف اول کلمه با حروف کوچك نوشته می‌شود و اگر فصح مسیحیان باشد با حرف درشت.

هفته از آن متاخر خواهد بود و چون عید فصح به غایت تاخر خود برسد فطر هم در غایت تاخر خود در روز بیست و پنجم نیسان خواهد بود .

از اینجاست که روزهایی که فطر ایشان در آن پیش و پس می‌رود سی و پنج روز است و بدین سبب آغاز صوم هم بتوازی با آن در همین ایام جلو و عقب میرود و اول این روزها دوم شباط است و آخر آن روز هشتم آذار است که در نتیجه منتهای دوری میان آغاز صوم و فصح چهل و نه روز است و کمترین بعد و دوری این دو چهل و دو روز .

میان استقبال فصح و اجتماع آذار در سنهٔ بسیط و اجتماع آثار ثانی در سنهٔ عبور چهل وچهار روز و هفت ساعت و ده یك ساعت است پس این اجتماع همواره میان اول بعد اصغر و اول بعد اعظم جای دارد و نزدیك به آغاز صوم واقع می‌شود و باین طریق باید اول ماه روزه را بدست آورد که به اجتماعی که در ماه شباط روی می‌دهد نظر کنیم و ببینیم که کدامین دوشنبه از شنبه‌های قبل و بعد آن به آن نزدیك است پس اگر درحد روزه که از دوم شباط تا هفتم آذار است واقع شود آن دوشنبه روزه اول روزه است و اگر در این حد نباشد این اجتماع اهمال می‌شود و با اجتماع دوم که پس از آن است عمل مذکور را انجام می‌دهند و از این کار اول صوم را بدست می آورند .

فصح چنانکه در پیش گفتیم اگر به منتهای تقدم خود برسد به بیست و یکم آذار خواهد رسید و چون استقبال در آذار روی دهد و با روز شنبه مصادف گردد سال بسیط خواهد بود و اجتماعی که معتبر است پس از گذشتن چهار روز از شباط است و آن دوشنبه‌ای که بر آن متقدم است به آن نزدیکتر خواهد بود و اگر سال بسیط نباشد اول سال است و روز اول روزه و اگر هم بسیط باشد روزه دوم شباط می‌شود که باز در حد صوم واقع است و نخستین روز روزه

خواهد بود .

غایت تاخر فصح آن است که در روز هیجدهم نیسان باشد و چون استقبال در آن اتفاق افتد وروز یکشنبه باشد سال عبور خواهد بود واجتماعی که قابل اعتبار است اجتماع آذار ثانی است که در روز پنجم آذار سریانی باشد .

روز هشتم آن دوشنبه‌ای است که پس از آن است وبآن نزدیکتر است زیرا ، اول آذار سریانی روز دو شنبه است پس در نتیجه اول صوم روز هشتم از آذاری است آخر صوم است .

اگر به اجتماع آذار اول بر گردیم خواهیم دید که در سالهای کبیسه روز پنجم شباط اتفاق می‌افتد و اول شباط روز یکشنبه می‌شود پس دوشنبه متقدم از دیگر دوشنبه‌ها بآن نزدیکتر می‌شود و آن اول حد صوم است و اگر دیگر شرایط با آن یافت شود صلاحیت دارد که اول حد صوم گردد و شرایط مذکور این است که اگر آنرا اول صوم قرار دهیم فطر به اندازه یك ماه پیش از فصح واقع شود و این کار بنابر اصول ایشان محال است و نیز اگر سال کبیسه نباشد اجتماع در روز چهارم از شباط واقع می‌شود پس دو شنبه پیشین به آن نزدیکتر و اول شباط است که چون از خارج شده باید آنرا کنار گذاشت و به اجتماع بعدی نظر نمود .

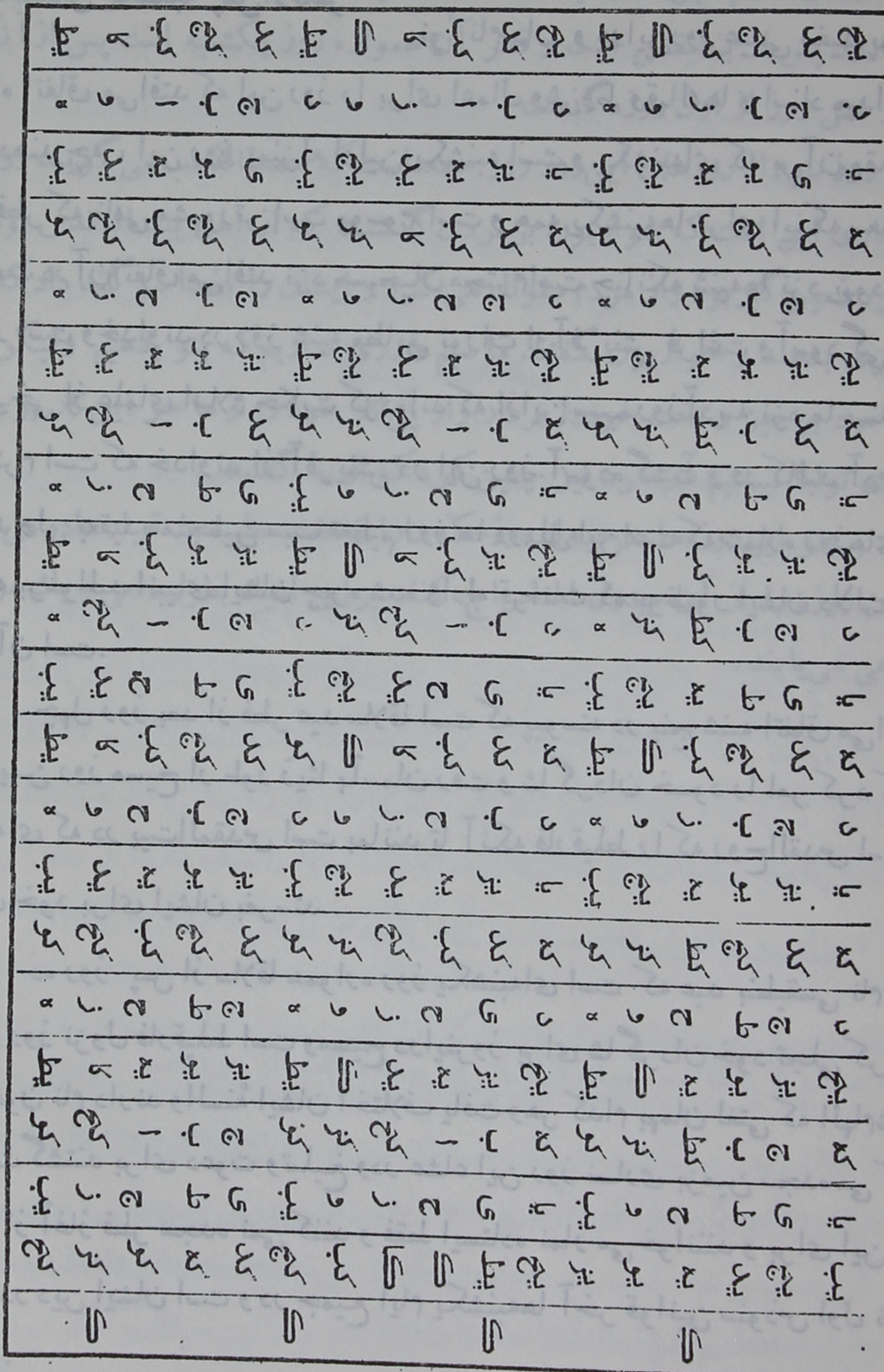
پیروان مسیح نیازمند شدند که فصح یهود را بشناسند تا آغاز روزهٔ خود را استنباط کنند و این مسئله را از یهود پرسیدند و چون یهود با مسیحیان دشمن بودند برای اینکه آنان را گمراه کنند پرسش پیروان عیسی را برخلاف واقع پاسخ گفتند و علاوه براین ، تواریخ همه نصاری با هم متفق نبود تا آنکه دسته‌ای از محاسبان ایشان بر تصحیح امر کمر بستند و این سالها را با اعمال گوناگون در ادواری مختلف حساب کردند و جدولی را که در کار بستن همدل و همداستان

شدند جدولی است که خرانیقون نام گذاشته‌اند و مسیحیان بر این گمانند که اوسیس اسقف قیساریه با سیصد و هیجده نفر از اساقفه در سنودس اول حساب کرده است و جدول این است .

جدول خرانیقون[۱]

جیجل القمر		ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط
الکبائس	جیجل الشمس	شباط	شباط اذار	شباط	شباط	شباط	شباط	اذار	شباط	شباط	شباط اذار	شباط	شباط	شباط اذار	شباط	شباط	شباط	شباط	اذار	شباط
	ا	یا	که	یح	د	که	یا	د	که	یا	د	یح	یا	که	یح	د	که	یا	د	یح
	ب	ی	ج	یز	ج	کد	یز	ج	کد	ی	ج	یز	ی	کد	یز	ج	کد	ی	ج	کد
کا	ج	ط	ا	یو	ط	کج	یو	ح	کج	ط	ا	کج	ط	ا	یو	ط	کج	یو	ا	کج
	د	ز	کح	ید	ز	کح	ید	ز	کا	ید	کح	کا	ز	کح	ید	ز	کا	ید	ز	کا
	ه	و	کز	ک	و	کز	یج	و	ک	یج	کز	ک	و	کز	یج	و	کز	یج	و	ک
	و	یب	کو	یط	ه	کو	یب	ه	یط	یب	ه	یط	ه	کو	یط	ه	کو	یب	ه	یط
کا	ز	یا	که	یح	د	که	یح	ج	که	یا	ج	یح	یا	که	یح	د	که	یا	ج	که
	ح	ط	ب	یو	ط	کج	یو	ب	کج	ط	ب	یو	ط	ب	یو	ب	کج	یو	ب	کج
						[illegible]			[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کب	یه	ا	کب

۱- کرونیکون از Chronique بمعنای زمان مشتق است.



نخستین یکشنبه پس از فطر نخستین یکشنبه‌ای که پس از فطر است یکشنبه نو[1] نام دارد و در این روز عیسی سفید پوشید و گاه اتفاق می‌افتد که این روز را برای اعمال وشروط وقباله‌ها و اسناد مبداء قرار می‌دهند چه ، این روز بمنزله اولین یکشنبه است و یکشنبه‌ای که بر آن مقدم است به فطر که نامی مشهورتر است موسوم است و همه یکشنبه‌ها برای اینکه سعانین و قیامت در آن اتفاق می‌افتد نزد مسیحیان محترم است چنانکه شنبه‌ها نزد یهود همین طور است وخداوند در روز شنبه مطابق تورات ار آفرینش فراغت و آسودگی یافت و برخی از علمای اسلام حکایت کرده‌اند که ازاین سبب روز آدینه نزد ما مسلمانان محترم است که خداوند از آفرینش در این روز آسوده گشت و در کالبد آدم جان دمید ولی بعقیده منجمین سبب تعظیم روز ها درملل این‌است که شماره روزهای این هفته برموالید انبیای ایشان چیره شده وادله قرانات که برظهور ایشان دلالت دارد در آن است.

چهل روز بعد از فطر عید سلاقا است که پیوسته در پنج شنبه اتفاق می‌افتد و در ایـن روز مسیح از طور زیتا بآسمان رفت و شاگردان خـود را امر کرد که در غرفه‌ای که در بیت‌المقدس است بمانند تا آنکه فارقیلط را که روح‌القدس است از سوی خود برای ایشان بفرستد .

ده روز پس از سلاقا همواره روز یکشنبه‌ای است که عید بنطیقسی نام دارد وآن روز نزول فارقیلط است ومسیح دراینروز برای شاگردان خود تجلی کرد که سلیحون نام دارند والسنهٔ ایشان اختلاف یافت وهر کدام بهمان لغتی که الهام‌شدند مبعوث گشتند برای دعوت وتبلیغ ودر عشاء این روز نصاری بزمین سجده می کنند زیرا از آغاز فطر سجده نمی کنند و فقط ایستاده نماز می‌خوانند و برای این‌نماز نصی در دین ایشان است و در جمیع ایام یکشنبه‌ها آخر قوانین سنودس اول ناطق است .

1- Quasinodo

اول روزه سلیحین که بعقیده نصاری ملکائیه حواریون باشند چهارشنبه‌ای است که ده روز پس از بنطیقسی است و فطر آن همواره روز یکشنبه است پس از آنکه چهل و شش روز از اول روزه گذشت .

روز سوم از روزهای این روز روز جمعه است که جمعة الذهب می گویند ووجه نام گذاری این است که حواریون برمردی گذشتند که از اهل بیت المقدس بود و آن مرد زمین گیر بود واز مردم سئوال می کرد و ایشان را بخدا سوگند داد که به او چیزی بدهند و حواریون گفتند ما سیم و زری نداریم که بتو بدهیم ولیکن از جای خود برخیز و تخت خودرا بردار واز پی کار خود رو و ما جز این کار برچیز دیگری توانا نیستیم آن مرد نیز چنین کرد که او را گفتند .

بیشتر این روزه‌ها درجدول روزه که دارای هفت سطر است قرار داده می‌شود و چون روزه را از آن جدول استخراج کنند براین اعیاد بطور دفعی و یك مرتبه آگاهی می‌یابند .

فصل هفدهم

در عیدهای نصاری نسطوری و در ذکران‌ها و روزهٔ ایشان گفتگو می‌کند

نسطورسی که این فرقه به او منسوبند در اصول مذهب مسیحیت با ملکائیه مخالفت کرده و این مخالفت باعث دویی و مباینت این دو گروه شده و خلاف او این است که پیروان خود را برای مجادلهٔ با دشمنان و مخالفان امر نموده است که به استدلال و قیاس خو گیرند و باید در دین نظر پیدا کنند و از زیر بار تقلید بیرون آیند با آنکه دشمنان او با استدلال مخالف‌اند و به تقلید پدران راضی، و من تا اندازه‌ای که از اعیاد و دیگر روزهای معروف ایشان می‌دانم ذکر می‌کنم.

گوییم: نسطوریه با ملکائیه در برخی از ایام مشهور موافقت کرده‌اند و در پارهٔ دیگر از اعیاد مخالفت.

اعیاد موردموافقت و مخالفت مسیحیان نسطوری با مسیحیان ملکائی

اما عیدهایی را که مخالفت کرده‌اند بدو بخش منقسم می‌شود.

بخش اول ـ اعیادی که بکلی نسطوریه از آنها دست کشیده‌اند.

بخش دوم ـ عیدهایی که هنوز متروک نشده وفقط به‌عقیده ملکائیه نسطوریان

جای آنها را تغییر داده‌اند و بدانطور که سزاوار است عمل نمی کنند . و یك قسم دیگر ایام دارند که نـه ملکائیان آنرا استعمال کرده‌اند و نه به روزهایی که بـه ملکائیان استعمال می کنند مقید است اعیادی را کـه نسطوریه بـا ملکائیه موافقت کرده‌اند میلاد و عید دنح و عید الشمع و عید اول روزه و عید سعانین کبیر و عید شستن پایهای حوارین و فصح مسیح و جمعهٔ صلبوت و قیامت و فطـر و یکشنبه نو و عید سلاقا و بنطیقسطی و روزهٔ مارت مریم و پاره‌ای از ذکران‌های ملکائیه است.

اما اعیادی را که با ملکائیه موافقت کرده‌اند و تنها در وقت و طرز بکار بستن آن مخالفت کرده‌اند بدینقرار است : ماعلثا و آن عیدی است که از صحن هیاکل در زیر سقف می‌روند و این عید را برای رجوع بنی‌اسرائیل به بیت‌المقدس انجام داده‌اند و نیز آنرا قدس عتا می گویند و این روز اولین یکشنبه در تشرین آخر است اگر اول تشرین روز چهار شنبه تا روز یکشنبه باشد و اما اگر اول تشرین دوشنبه یا سه شنبه باشد آخرین یکشنبه در تشرین اول است و معیار آن چنانکه از یوحنای ملفان شنیدم یکشنبه‌ایست که واقع بین روز سی‌ام از تشرین اول تا روز پنجم ازتشرین آخر باشد.

عید سبار چیست ؟

از اعیاد مورد موافقت عید سبار است که مریم را بحمل مسیح مژده دادند و این عید اولین یکشنبه‌ایست که در کانون اول باشد اگراول کانون میان روز جمعه و یکشنبه واقع گردد و یا آخرین یکشنبه در تشرین آخر است اگر مابین دوشنبه و پنجشنبه باشد و بهرحال پنجمین یکشنبه ازیکشنبه ماعلثا است و اول کانون اول‌از سالهای میلادی روز یکشنبه بوده و بین آن و بین میلاد بیست و پنج روز است و نصاری نسطوری می گویند همین‌طور که مسیح بامردم دیگر از جهت تولید در تناسل مخالفت‌داشت هم‌چنین درمدت جنین‌بودن هم خلاف عادت است و از این‌جهت سزاوار است که‌هم وقتی بدو بشارت داده شود که استقرار در شکم مادر یافت و یـا پس از استقرار در بطن مادر و یا پیش از آن این مژده داده شود و چنین حکایت کرده‌اند که سبار نزد

یعقوبیه دهم از نیسن عبرانی است و این روز در سال پیش از میلاد شانزدهم از آذر سریانی بوده است و مانند روزه مارت مریم که آن در روز دوشنبه‌ایست که پس از روز سبار است و فطر آن روز میلاد است و مقتل یحیی تعمیددهنده نزد نسطوریان روز بیست وچهارم آب است و ذکران شمعون بن صباعی یعنی ابن الصباغ در هفدهم آب است و عید صلیب نزد ایشان روز سیزدهم ایلول است و در این روز بوده کـه هیلانه صلیب‌را بیرون آورد ودر روز چهاردهم بمردم نشان داد و بگرد صلیب جمع شدند ، پس این دسته روز بیرون آوردن صلیب را عید گرفتند و آن دسته روزی که بمردم ارائه داده شد.

اعیاد مسیحیان نسطوری کـه همزمان با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را که ملکائیه استعمال می کنند و با آنچه نسطوری‌ها استعمال کرده‌اند مقید است مانند ذکران یوحنای کشکرانی که‌این ذکران در روز اول از تشرین اول می باشد و ذکران مارفیثون که در بیست و پنجم تشرین اول است و عید دیر یوحنا که در روز ششم از کانون اول است و عید کنیسهٔ مریم در بیت‌المقدس کـه در روز هفتم از کانون آخر است و ذکران مارفونیا که در بیست و پنجم حزیران است و اول عید تجلی آخرین ظهور مسیح برای مردم ودرششم آب است و ذکران کرسین و کرساس که در روز سوم ایلول است.

اعیاد مسیحیان نسطوری که مخالف با اعیاد ملکائیان است

اما عیدهایی را کـه نسطوریه بروزهای هفته مقید کرده‌اند بدون اینکه در این قبیل بـا ملکائیه اشتراك ومورد اتفاقی داشته باشند بدینقرار است.

ذکران قوطای راهب که مارسرجس باشد در روز هفتم از تشرین اول اگر اول تشرین روز یکشنبه باشد و اگر نباشد تأخیر می‌افتد به یکشنبه‌ای که پس از هفتم است و مانند ذکران اشمعونی که در شنبه‌ایست که در دنبال آن است مطابق روش عقیده نصاری بغداد و مانند عید دیر ابی خالد که در جمعهٔ اول از تشرین ثانی است و عید دیر قادسیه که در جمعهٔ سوم ازاین‌ماه است وعید دیر کحال که درجمعهٔ چهارم این ماه است و مانند ذکران برسفا که در آخرین یکشنبه ایلول است و

مانند عید دیرالثعالب که آخرین سبت در ایلول است مگر اینکه اول تشرین اول سال آینده روز یکشنبه باشد که آنوقت باید عید را تا آن روز تأخیر انداخت و از ایلول عید خارج شود و در این سال عیدی نخواهد بود و سال آینده دوبار عید دارد یکی در آغاز سال یکی در آخر سال.

اعیاد مشترك ایـن دو دسته مسیحی اما عیدهایی را که بایام مشترك میان این دو فرقه مقید گردیده سه قسم است.

قسم اول آنهایی‌است که به روزهٔ بزرگ موصول‌است یا به‌فطر آن.

قسم دوم آنهایی‌است که به میلاد موصول است.

قسم سوم آنهایی‌است که به دنح وصل است.

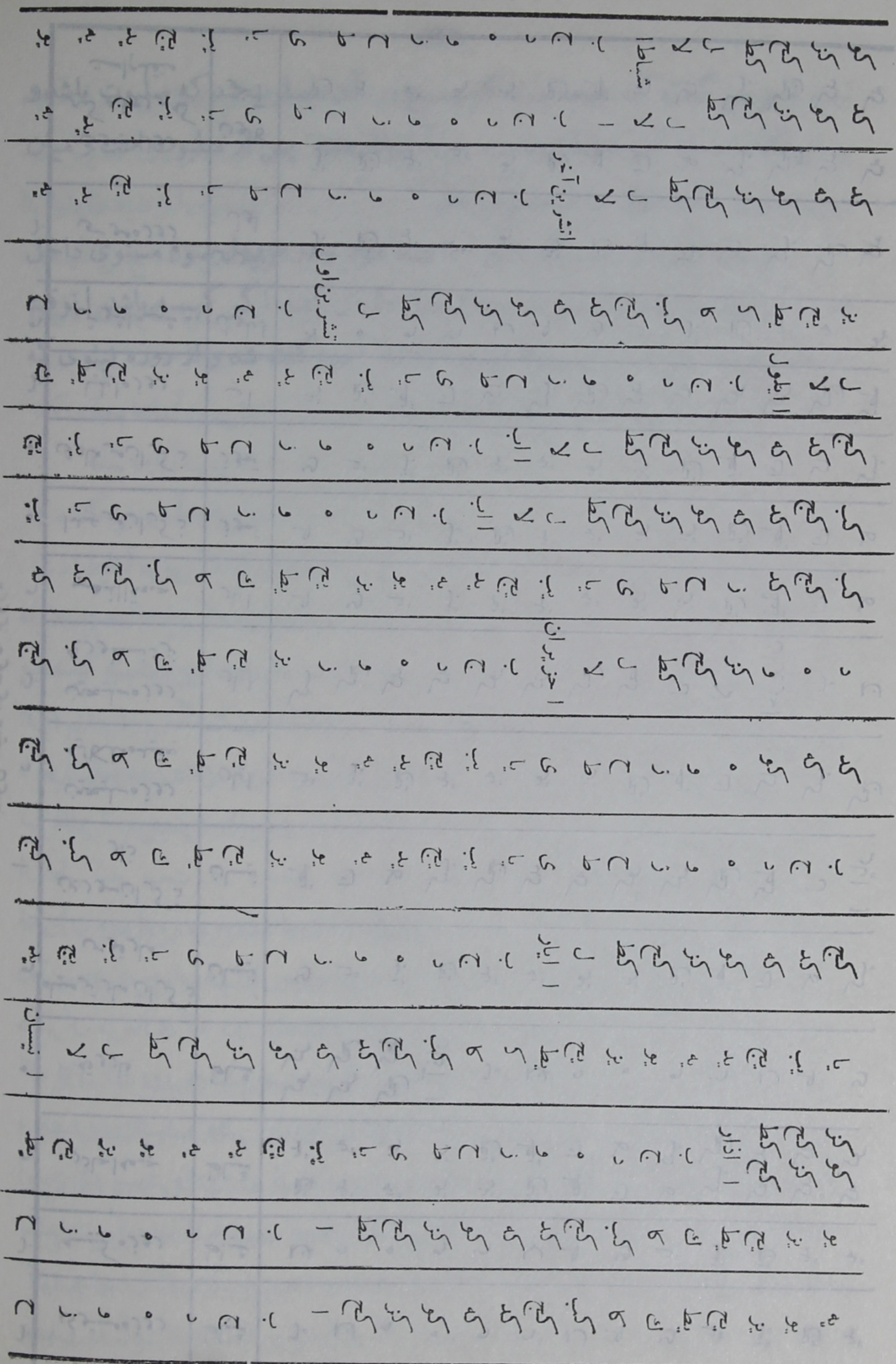
اما آنهایی که بروزهٔ بزرگ وصل است یا باول آن و یا بآخرش وصل است مانند جمعه احادر که دوازدهم از اول صوم باشد ومانند فاروقه یعنی نجات که روز پنجشنبهٔ بیست وچهارم از اول صوم باشد و مانند ذکران مارقوس و اوطفلی بود که از نصرانیت برنگشت تـا کشته شد که این عید روز جمعه بیستم فطر است و مانند ذکران سورین و دوران ارمنی که بدست شاپورملك کشته شدند که در روز بیست و نهم فطر است وصوم سلیحین که اول آن نزد نسطوریه پیوسته روز دوشنبه است پس از فطر کبیر بهفت روز و دنبال بنطیقسطی است و ایام روزه چهل وشش روز است و فطر آن همواره روز جمعه است و ذکران مرعبدا که شاگرد مرماری بود وآن در روز پنجشنبه چهاردهم فطر سلیحین است و این فطر بفطر کبیر موسوم است ومانند ذکران مرماری که روز پنجشنبه پانزدهم از فطر سلیحین است و مانند روزه ایلیا که اول آن روز دوشنبه است پس‌از بیست و یك هفته از فطر کبیر و ایام آن چهل و هشت روز است و فطر آن روز یکشنبه است و مانند روزه نینوی که روز دوشنبه‌ـ ایست که بیست و دو روز از اول روزه بزرگ جلوتر است و این روزه باید سه‌روز باشد و میگویند کـه چون خداوند عذاب را برقوم یونس نازل ساخت سپس کشف کرد و ایمان آوردند این سه روز را روزه گرفتند اما لیلهٔ ماشوش کـه شب جمعه باشد و در آن اختلاف کردند برخی گفتند که آن شب جمعه نوزدهم از روزه ایلیا

است و برخی گفتند که جمعه‌ایست که مسیح در آن مصلوب شد که صلبوت باشد و برخی گفته‌اند که آن جمعهٔ شهداست و آن یك هفته پس از صلبوت است و میان این سه قول ، قول اول را ترجیح می‌دهم.

چون اول صوم در سال مقصود دانسته شود و در جدول صوم مستوی داخل شود اگر سال مستوی باشد یا در جدول صوم داخل کنند اگر کبیسه باشد آنوقت درمقابل هرجدولی موصول بصوم دوری آن‌را از آنچه گفته شد و از روزه نینوی که برهمه متقدم است می‌یابند وجدول این است :

جدول اعیاد موصوله بروزه

	نام	ماه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
ب	روزه مستوی	شباط	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید
ب	روزه کبیسه	شباط	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه
و	جمعه احادر	شباط	یج ید	ید یه	یه یو	یو یز	یز یح	یح یط	یط ک	ک کا	کا کب	کب کج	کج کد	کد که	که کو
ه	فاروقه	شباط	کو کز	کز کح	کح کط	ا آذار	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
و	ذکران مار ترسیاه مارقوس	نیسان	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب
ا	ذکران سوورین ذار	نیسان	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح	کط	ل	ا ایار
د	روزه سلیحین بعقیده ملکائیه	ایار	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج
ب	روزه سلیحین نزد نسطوریه	ایار	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح	کط	ل	لا	ا حزیران	ب	ج
و	جمعة الذهب	ایار	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا
ه	ذکران مرعبدا	تموز	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا
و	ذکران مرماری	تموز	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب
ب	روزه ایلیا	آب	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح	کط
و	شب ماشوش	ایلول	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو
ب	روزه موسی	تشرین اول	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد
ب	روزه نینوی که بر روزه کبیر متقدم است	کانون آخر	یب	یج	ید	یه	یو	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که
ب			یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که



اما عیدهایی را که به میلاد متصل نموده‌اند بدینقرار است :

عید هیکل و آن روز یکشنبه‌ایست که در دنبال میلاد واقع است و مانند ذکران مارت و معنای واژهٔ مارت زنی است آزاده و بزرگوار و آن روز جمعه‌ایست که در دنبال میلاد است مگر اینکه میلاد روز پنجشنبه باشد که اگر چنین چیزی اتفاق افتد بجمعه دوم آن را میاندازند تا اینکه در دنبال میلاد نیفتد و این کار برای این است که شب پنجشنبه متوسط میان روز پنجشنبه و روز جمعه است .

اما عیدهایی که به دنح متصل است مانند روزهٔ عذاری و آن روز دوشنبه است که در دنبال دنح است و این عید سه روز است و فطر آن روز پنجشنبه است و عبادی‌ها و مسیحیهای عرب آن وا بکار می‌بندند و گفته‌اند که سبب آن این است که پادشاه حیره پیش از اسلام از دخترهای دوشیزه عبادی چندین نفر را انتخاب کرد تا آنکه آنان را بزنی بگیرد و این دوشیزگان سه روز روزه وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر این روزه بمرد و برخی گفته‌اند که این روز را دوشیزگان عبادی عرب از راه سپاسگزاری بخداوند ، که عرب بر عجم در روز ذی قار غلبه کرد و نتوانستند ایرانیان به‌عنقفیر دوشیزه دختر نعمان ظفر بیابند، روزه داشتند .

گاه می‌شود که این روزه با روزهٔ نینوی مجتمع میشوند و آن وقتی است که صوم کبیر در اول حد آن واقع گردد پس در نتیجه دو شنبه‌ای که پهلوی آن واقع می‌شود روزه عذاری است و از آن تا روزه بزرگ بیست و دو روز فاصله است و چون صوم نینوی عذاری سه روز است ذکران ماریوحنا را روزه می گیرند که در روز جمعه‌ای است که پس از دنح است با ذکران بولس و بطرس که روز جمعه‌ی دوم است و این آن است که پس از ذکران یوحنا قرار دارد .

بولس مردی بود یهودی که به گمان مسیحیان مسیح چشم او را نابینا کرد سپس بینا نمود و بولس به مسیح اعتقاد آورد و مسیح او را بهدایت امم فرستاد تا آنکه شعوب را هدایت کند و بطرس شمعون‌الصفا می باشد،

در جمعه سوم ذکـران اصحاب اناجیل اربعه است و در جمعه‌ی چهـارم ذکران اسطفانوس شهید است و برخی پیشتر ایـن ذکران ران بجا می‌آورند که روز پنجشنبه بـاشد ذکران آباء سریانیین در جمعهٔ پنجم است و در جمعه ششم ذکران ابابشام است که آن ذکران ذیوذریوس و تیاذریـوس و نسطورس اساقفه یونانیان بـاشد و در جمعه هفتم ذکـران مرابـای جاثلیق است و ذکران اولاد آدم و آن یادآوری اشخاصی است که تـا آنوقت در جمعه هشتم مرده‌اند.

اگر چنین روی دهد که روزهٔ بزرگ فرا رسد و جمعه‌ها برای اعیاد وفا نکنند ذکران آباء سریانیین‌را تعطیل می کنند و بجای آن ذکران مرابای جاثلیق را اضافه مینمایند و سپس به‌نظم سابق آغـاز می‌نمایند و در مدت روزهٔ کبیر همه آدینه‌های مذکور را برمیدارند و بهیچ یك اعتنا نمی کنند و فقط در موقع عشاء دریك‌روزجمعه‌قداس (به‌ضم قاف وتشدید دال) که بمعنای‌تعظیم‌باشد بجا می‌آورند.

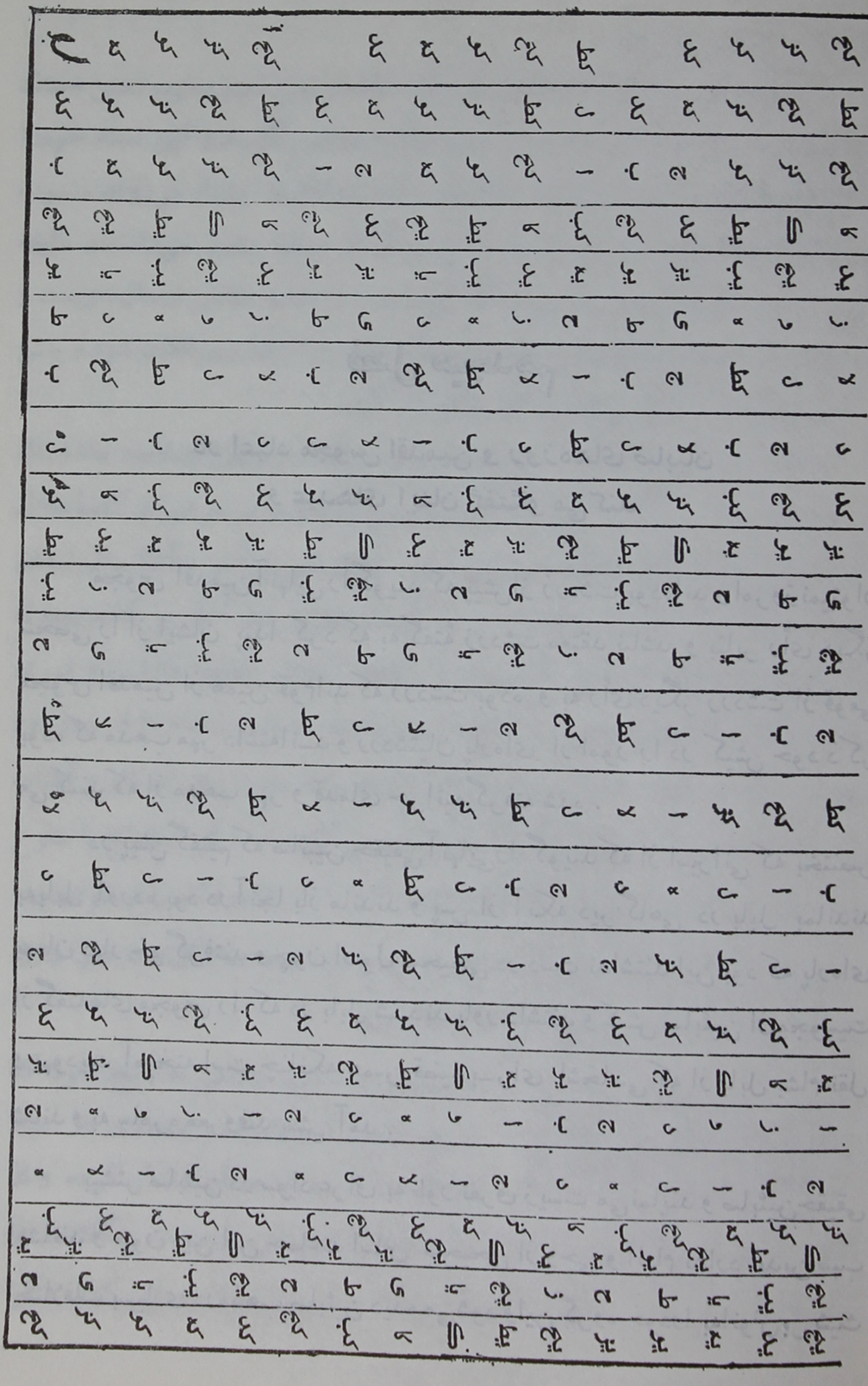
راه پیداکردن عید دنح و ایام هفته از سالهای اسکندری

نصاری برای ایامی که بـه میلاد موصول است و عید دنح و ایام هفته جدولی ترتیب داده‌اند کـه جایگاه آن را در شهور سریانی متضمن است و هر کس بخواهد که آنهارا عمل کند سالهای منکسره اسکندری را بگیرد وبه جیجل‌های شمسی مبدل کند و هرچه باقـی ماند در جدول اعیاد نصاری نسطوری در سطر عدد داخل کند و هر یك را اگر سرخ بـاشد در شهری که راس جدول آن قرمز است خواهد یافت و اگر سیاه بـاشد در شهری کـه راس آن سیاه است و فوق آن روزی است از هفته که پیوسته در آن واقع است و اگر مـا می‌دانستیم که نصاری

یعقوبی چه می کنند ما هم اعیاد و روزهای مذهبی ایشان را به جدول مبدل می‌کردیم چنانکه برای نصاری نسطوری کردیم ولیکن به کسی که از مذهب این قوم با خبر باشد و موضوعات آنها را بشناسد فائز نشدم و جدول نصاری نسطوری این است :

جدولی که برای اعیاد در جیجل شمسی حساب کرده‌ایم

		سطر السعد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
ا	تشرین الاول	ذکران مار سرجیس	ز	یج	یب	ی	ط	ح	ز	یب	یا	ی	ط	ز
ا	تشرین الاول	ذکران اشمونی	ید کا	یج کز	یب کو	یط کد	یو کج	یه کب	ید کا	یط کو	یه کد	یز کج	یو کج	ید کا
ا	تشرین الاول تشرین الآخر	ماعلثا	د	ج	ب	لا	ل	ه	د	ب	ا	لا	ل	د
و	تشرین الآخر	عید دیر ابی خالد	ب	ا	ز	ه	د	ج	ب	ز	و	ه	د	ب
و	تشرین الآخر	عید دیر القادسیة	یو	یه	کا	یط	یح	یز	یو	کا	ک	یط	یح	یو
و	تشرین الآخر	عید دیر الکحال	کج	کب	کح	کو	که	کد	کج	کح	کز	کو	که	کج
ا	تشرین الآخر کانون الاول	عید السبار	ب	ا	ل	کح	کز	ج	ب	ل	کط	کح	کز	ب
ب	تشرین الآخر کانون الاول	صوم مارت مریم	ج	ب	ا	کط	ه	د	ج	ا	ل	کط	ه	ج
ا	کانون الاول کانون الآخر	عید الهیکل	ل	کط	کح	کو	ا	لا	ل	کح	کز	کو	ا	ل
و	کانون الاول کانون الآخر	ذکران مارت مریم	کح	ج	ب	لا	ل	کط	کح	ب	کز	لا	ل	کح
ب	کانون الآخر	صوم العبادیین وهو صوم العذاری	ز	یج	یب	ی	ط	ح	ز	یب	یا	ی	ط	ز
و	کانون الآخر	ذکران یوحنا	یا	ی	ط	ز	یج	یب	یا	ط	ح	ز	یج	یا
و	کانون الآخر	ذکران بولس وبطرس	یح	یز	یو	ید	ک	یط	یح	یو	یه	ید	ک	یح
و	کانون الآخر	ذکران کتبة الانجیل	که	کد	کج	کا	کز	کو	که	کج	کب	کا	کز	که
ج	کانون الآخر شباط	ذکران مار یوحنا الدیلمی	کط	د	ج	ا	لا	ل	کط	ج	ب	ا	لا	کط
و	کانون الآخر شباط	ذکران اسطفانوس	ا	لا	ل	کح	ج	ب	ا	ل	کط	کح	ج	ا
و	شباط	ذکران الآباء	ح	ز	و	د	ی	ط	ح	و	ه	د	ی	ح
و	شباط	ذکران اباهنا	یه	ید	یج	یا	یز	یو	یه	یج	یب	یا	یز	یه
و	شباط	ذکران مارابا الجاثلیق	کب	کا	ک	یح	کد	کج	کب	ک	یط	یح	کد	کب
و	شباط اذار	ذکران ولد آدم	ا	کح	کز	که	ج	ب	کط	کز	کو	که	ب	ا
ا	ایلول	ذکران بر سفا	ل	کط	کح	کو	که	کد	ل	کح	کز	کو	که	ل
ز	ایلول تشرین الاول	عید دیر الثعالب	کط	کح	کز	که	کد		کط	کز	کو	که	کد	کط



فصل هیجدهم

در اعیاد مجوس اقدمین و روزه‌های صابیان و عیدهای ایشان گفتگو می کند

مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش‌از زردشت بوده‌اند و امروز نمیتوان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفتهٔ زردشت معتقد نباشد و بنابر رأی دیگر مجوس اقدمین از همین قوم‌اند که زردشت بوده و به رأی دیگر زردشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته‌انـد و زردشتیان پاره‌ای از امور را در کیش خود ذکر می کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده .

در پیش گفتیم که صائبین حقیقی آنهایی‌را گویند که از اسیرانی که بختنصر به‌بابل آورده بود در آنجا باز ماندند و پس از آنکه دیر گاهی در بابل بماندند بهمان دیار خو گرفتند و چون اصول صحیحی در دست نداشتند این بود که پاره‌ای از گفته‌های مجوس را که در بابل شنیدند باور داشتند و کیش صابئین از مجوسیت و یهودیت آمیخته است چنانکه همین قضیه بـرای اشخاصی که از بابل بشام نقل شدند و به سامره معروفند پیش آمد .

بیشتر صابئین در سواد عراق به‌طور تفرق زیست می‌نمایند و صابئین‌حقیقی ایشانند و چون دین این جماعت اساس صحیحی از وحی و الهام ندارد بدین سبب اختلافات بسیاری درمذهب صابئین دیده می‌شود واین گروه خودرا به‌انوش‌بن شیث

ابن آدم منسوب می‌دارند .

گاهی حرانیان را که بازمانده‌گان از معتقدان دین قدیم مغرب زمین هستند که‌رومیان پس‌از مسیحیت دست از آن برداشتند صابئین گویند و این دسته خودرا به‌آغاثاذیمون و هرمس و والیس وبا ماسوار که از فلاسفه بشمار می‌روند منسوب می‌دارند و اشخاص نامبرده را با جمعی دیگر از حکما پیغمبر می‌دانند و طایفه مشهور بصابئین ایشان‌هستند هرچند که این‌نام را در دولت عباسی درسال دویست و بیست و هشت برخود گذاشتند که تا شرایط ذمه دربارهٔ ایشان مراعات شود و پیش از این ایشان را حنفاء و وثنیه و حرانیان می گفتند .

صابئین ماههای خود را بنامهای سریانی می‌نامند و روش ایشان در ماه وسال بروش یهود مانند است چه، یهود ازایشان قدیمی‌ترند و در سرهرشهری کلمهٔ هلال را می‌افزایند و می گویند هلال تشرین اول ، هلال تشرین آخر وآغاز سال ایشان هلال کانون آخراست‌ولیکن‌ایشان درعدد، به‌هلال تشرین‌اول آغاز می کنند ومبداء روز بعقیدهٔ ایشان از پیدایش آفتاب است بخلاف آنانکه بشهور هلالی و قمری معتقدند که مبداء شبانه روز را از اول شب می‌دانند . صابئین مبداء را از روز دوم اجتماع حساب میکنند اگر اجتماع نیرین باندازه یك دقیقه پیش از طلوع آفتاب باشد مبداء ماه را از روزی که پس از آن است می گیرند و اگر اجتماع با طلوع آفتاب تصادف کند و یا پس از طلوع آن باشد آغاز ماه روز دوم اجتماع خواهدبود و چون در سه سال یك ماه و چند روزی برای ایشان جمع شد یکماه درعقب هلال شباط می‌افزایند و آنرا هلال آذار اول می‌نامند .

اقتباس اعیاد صابئین‌از زیج محمد بن عبدالعزیز هاشمی که معروف به زیج کامل است

محمدبن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که بزیج کامل معروف است مقداری از اعیاد صابئین را بر سبیل حکایت ذکر کرده و از اوایل احوال و تفصیل اسباب و علل این اعیاد چشم‌پوشی نموده و من گفته‌های محمدبن عبدالعزیز را با دیگر سخنان که از جمعی شنیده‌ام در این کتاب ذکر

می کنم و از ناحیه خود مقداری در ظواهر این ایام تصرفاتی می نمایم که مأخذآن استقراء در این ایام است و باندازه‌ای که در دیگر مباحث توانایی علمی داشتم در این مبحث ندارم وخداوند مارا بصواب توفیق دهد.

هلال تشرین اول ــ روز ششم آن عید ذهبانه است و روز هفتم مبداء تعظیم عید است ودر روز سیزدهم عید فودی الهی‌است و روز چهاردهم عید التی فودی‌است و روز پانزدهم عید اقسام است.

هلال تشرین آخر ــ روز اول عید بخت کبیر[1] است و روز دوم مارشلاما و روز پنجم عید دامو ملح است کـه باید در این روز سر تراشید و روز نهم عید ترسا است که صنم‌زهره باشد و در روز هفدهم عید ترساست که در این روز ببطنان خارج می‌شوند و در روز هیجدهم عید سروج است که عید تجدید لباس باشد و ابوالفرج زنجانی می گوید که چهارم این ماه عید مظال است و هیجدهمین روز از اول شهر آخر آن است.

هلال کانون اول ــ روز هفتم این مـاه عید حطاب بنیان است که صنم زهره باشد و در روز دهم عید اصنام است که این روز را برای مریخ عید می گیرند وروز بیستم عید جن است و روز بیست و یکم آغاز روزهٔ اول است و فطر آن روزاجتماعی است که بعد از آن روز است و در ایـن روز خوردن گوشت حرام است و صابئین روزهٔ خود را با دادن صدقه و مواسات با فقیران می گشایند و در روز بیست وهشتم عید دعوت جن است و روز بیست و نهم عید لحوب است و این روز را برای جنیان عید می گیرند و در روز سی‌ام عید مشاورت است و ابوالفرج زنجانی می گوید که بیست وچهارم این ماه میلاد است.

۱ــ ابن ندیم در باب اعیاد صابئین میگوید که از روز بیست و یکم این ماه نـه روز تمام روزه میدارند که آخر آن روز بیست و نهم است و روزه نه روز برای رب بخت است و چنانکه ابن‌سینا در سماع طبیعی شفا آنجا کـه از بخت و اتفاق سخن میرانـد میگوید یونانیان برای بخت معبدی ساخته بودند و آنرا ستایش میکردند و چون آسیای صغیر در تحت نفوذ یونانیان بوده عقیده مذکور را میتوان از تأثیر یونانیان در صابئین دانست.

هلال کانون آخر- جمله دعاها و روزهایی که در این ماه انجام می‌یابد برای جن‌هاست و روز اول آن عید سر سال است چنانکه عید قلنداس برای رومی‌ها اینطور بود و در روز چهارم عید دیرالجبل است و عید بلتی که زهره باشد و روز هشتم روزه هفت روزه آغاز می‌شود که فطر آن روز پانزدهم باشد و روز دوازدهم دعوت و حسوا می‌باشد و روز بیستم در کوه حرّان نماز می‌خوانند و روز بیست و پنجم عید صنم ترثاست و روز بیست و هشتم عید عرس السنه است.

هلال شباط - روز نهم آن اول روزهٔ کوچك است که هفت روز باشد وفطر آن شانزدهم آن است و در این روز هیچ چربی و اشیائی که چربی‌دار باشد نمی‌خورند و روز بیستم برای آفتاب عید بیت‌العروس است و روز بیست ودوم عیدمنطس است برای آفتاب و روز بیست و چهارم عید شیخ‌الوقار است که زحل باشد و روز بیست و پنجم عید عرس علمانا است.

هلال آذار- روزاول این‌ماه روزهٔ (ای) می‌باشد که سه روز است وروزچهارم فطر آن است و روز هفتم عید هرمس عطارد است و روز هشتم این ماه اول روزهٔ اکبر است و تنها در این روزه خوردن گوشت ممنوع است و معیار این عیدآن‌است که صابئین از روزی که آفتاب در برج حوت باشد تا سی و یك روز بعد که آفتاب در برج بره باشد و قمر نیز در برج سرطان در همان اجزا باشد که برج آفتاب است ، نوحه‌سرایی می کنند و اول این کار آغاز روزهٔ ایشان است و روز آخر فطر آن است و گاهی اتفاق می‌افتد که این روزه بیست و نه روز می‌شود و پوشیده‌نیست که وقتی این‌قضیه رخ خواهد داد که هلال آذار از سی روز ناقص باشد و روز دهم موقع فطام و از شیر گرفتن کودکان است.

هلال نیسان - روز دوم آن عید دیلس است و روز سوم عید الکحل و روز چهارم غناء را تعظیم می‌دارند و روز پنجم عید بلیان صنم زهره است و روز ششم عید سمار وحی القمر است و در همین روز عید دیر کاذی است[1] و در اغلب اوقات فطر

۱- ابن‌الندیم میگوید دیر کاذی یکی از دربهای شهرحران‌است. (درب یعنی‌جاده واسع)

کبیر و در روز هشتم دمس خواهد بود و در این روز عید منشئ‌الارواح است و روز نهم عید ارباب ساعات است و روز پانزدهم عید اسرار سماك است و روز بیستم در دیر کاذی عیدالجمع است و روز بیست و هشم عید دیرسینی است .

هلال ایار – روز دوم آن عید سلوغا است که رئیس شیاطین باشد و روز سوم عید معمودیه است و روز هفتم عید ضحضاك صنم قمر است و روز یازدهم عید ضحضاك وجروشیا است و روز دوازدهم عید جورشیا است و روز پانزدهم عید برخوشیا است و روز هفدهم عید باب‌التبن است و روز بیستم برای ضحضاك عید التام را بپا می‌دارند که بتی کور می‌باشد و عید ترعوز در این روز است .

هلال حزیران – در روز هفتم آن ذکران تموزا می‌باشد و در این روز صابئین گریه و ناله می‌نمایند و در روز بیست و چهارم عید کرموس است که عید تبریك باشد و در بیست و هفتم آن عید بیت‌القصاب است .

هلال تموز – در روز پنجم عیدالفتیه ن ب عیدالفتنه است و در روز هفدهم عید عرس دقایق است[۱] و در هیجدهم عید دقایق است و در نوزدهم نیز عید دقایق است .

هلال آب – روز سوم عید دیلفتان صنم زهره است و گاهی روز هفتم همین عید را می گیرند ودر روز بیست وچهارم در چشمه آب گرم سروج به‌اغتسال وشست و شوی می‌پردازند و در روز بیست و ششم نیز عید است و در روز بیست و هشتم عید کفرمیساست و در روز سی‌ام از آخرین شست و شوی در چشمه آپ گرم سروج فارغ می‌شوند .

هلال ایلول – روز سیزدهم عید عمید دورنا می‌باشد و زنان باید در این‌روز افطار کنند و در روز چهاردهم روزه دفلنا است و در روز بیست و چهارم عید رؤس

۱– نظر باینکه این الفاظ بزبان کلدانی است و درطول مدت ناسخان کتاب وناقلان این ایام، تحریفاتی در آن کرده‌اند لذا نه معنای پاره‌ای ازآنها از قبیل عرس ودقائق و عوت و حسوا برای ما معلوم است و نه الفاظ صحیح آن .

مخرج الاهله است و در بیست و پنجم در تل حران عید اشمع است.

صابئین در هریك از ماههای دوازده گانه چندین روز روزه می‌دادند که تنها بر کاهنان این قوم واجب است و به گمان من یا چهارده روز است و یا روز چهاردهم و حقیقت آن برای ما معلوم نشد و یکی از اشخاصی که مذاهب و فرق صابئین را برای من بیان می کرد می گفت روز هفدهم از هرماهی برای صابئین عید است و علت آنرا وقوع ابتدای طوفان در هفدهم دانسته‌اند و نیز روزهای انقلابین و اعتدالین را عید می‌دانند و روز انقلاب شتوی را هنگام مولد سال می‌دانند.

آنچه تا کنون از اعیاد گفته شد مدرك آن گفته‌های هاشمی و چند نفر دیگر بود و ما فقط این الفاظ را از روی نوشته‌های آنان تصویر کردیم و اگر در آینده عمر موفق شدیم که ازخود صابئین و حرانیان و مجوس اقدمین بشنویم البته روش خود را که تحقیق و تدقیق در امور است در آنها نیز مراعات خواهیم کرد.

ضابط برای دانستن ماههای صابئین چون روزهٔ بزرگ صابئین در تربیع اول از هلال آذار است که در این هنگام آفتاب وماه در دو برج ذی جسد[۱] خواهند بود، وچون فطر روزهٔ ایشان در تربیع اول ازهلال نیسان است که نیرین در دو برج منقلبین خواهند بود، بدین سبب لازم آید که گردش شهور صابئین در سال خورشیدی بنابر امر اوسط مانند گردش ماههای یهود باشد و هرعلتی که برای یکی از این دو ذکر شود بعینه برای دیگری هم علت خواهد بود، چه، شرط فصح یهود این بود که آفتاب و ماه در دو برج اعتدالی به نخستین تقابل خود برسد، با آنکه تقابل روبرو گشتن آندو باز هم ممکن است، و شرط فطر روزهٔ یهود را هم در صفحات پیش گفتیم، پس تربیعی که برفطر مقدم است فطر صابئین است و نزدیکترین اجتماع باعتدال پاییزی سرسال ایشان است که از ایلول خارج نیست وچون ما حساب مذکور را برای یکی از ادوار نوزده‌گانه بنماییم به طور تقریب مطلوب خود را بدست خواهیم آورد زیرا چنانکه

۱ــ ذی جسد برج‌های آخر فصول را گویند وآن جوزا وسنبله و قوس و حوت است.

گفته شد یهود آغاز سال خویش را بوقت اجتماع تعدیل می کنند و اعمال یهود و نصاری دراستخراج فصح برحرکاتی که مؤخر ازحرکات حقیقی است مبتنی است بخصوص درآفتاب وچون استقبال‌های مستخرجه آنان را با حرکاتی که از ارصاد نوین استخراج می گردد بسنجیم آنگاه خواهیم دید که پاره‌ای از آنها بحدی که یهود برای فصح تحدید کرده‌اند بنابر هر دو رأی مقدم است و آنرامعتبر نمی‌شمارند با آنکه حق همان است و خواهیم دید که برخی دیگر به‌اواخر حد محدود نزدیك است وحال آنکه یهودآنرا اعتبار کرده‌اند با آنکه برفصح باندازه یك ماه مقدم گشته .

در فصلی که از شهور بحث می‌شود ، عقیده خود را اظهار نمودیم و مقصود از اینکه عقیده خود را ذکر نمودیم این بود که تا هردو دسته بدانند ما طرفداری از کسی نکرده‌ایم و بیغرضانه قضاوت نموده‌ایم .

بنابراین چون اولین حدود فصح را روز شانزدهم آذار و روز استقبال را در دو برج اعتدالین بدانیم و فصح‌های یك دوره را طوری درآن ترکیب کنم که هیچ کدام از حد محدود پیشی نگیرد ، خواهیم دید که چنانکه شرط شده هیچ فصحی روی نخواهد داد مگر آنکه نیرین متقابل شوند و آخرین حد آن روز سیزدهم نیسان می‌شود هرچندآفتاب باز هم در برج حمل خواهدبود ولیکن دیگر نمی‌تواند که با کرۀ ماه روبرو گردد . وچون این فصح ها که تصحیح شده بدست آمد فطر صابئین را از روی آن استخراج می کنیم و از فطر ایشان آغاز سال این قوم که هلال تشرین اول است بدست خواهد آمد.

ما عمل فوق را انجام و در جدولی جای دادیم وچون سالهای ناقصه اسکندر را برای آغاز تشرین اولی که پس از اجتماع اول سال صابئین است بدست آوریم و یا عدد شانزده را برآن بیفزاییم و یا عدد سه را از آن بکاهیم و حاصل را بر

نوزده تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را رها کنیم و باقی را در سطر عدد از جدول دور معدل داخل نماییم در مقابل سرسال و فطر بزرگ صابئین و فصح تصحیح شده و صوم اوسط نصاری که از روی فصح در شهر سریانی می‌شود خواهیم دید و جدول دور معدل این است .

جدول دور معدل

سطر عدد	عبور یك دور	جایگاه سر سال‌های ها از ایلول	فطر روزه بزرگ ایشان	ماه این فطر	فصح مصحح	ماه این فصح	روزه اوسط استخراج شده برای نصاری	ماه این روزه	آغاز تشرین که در پی آن فصح است	شهور این تشرین
(۱)		کح	ا	نیسان	ح	نیسان	ک	شباط	یح	ایلول
ب	ع	بز	کا	اذار	کح	اذار	ط	شباط	ز	ایلول
ج		و	ط	نیسان	یو	اذار	کح	کانون آخر	کو	آب
د		که	کط	اذار	د	نیسان	یو	شباط	ید	ایلول
ه	ع	ید	یز	اذار	کد	اذار	ه	شباط	ج	ایلول
و		ب	ه	نیسان	یب	نیسان	کد	شباط	کب	ایلول
ز	ع	کا	که	اذار	ا	نیسان	یج	شباط	یا	ایلول
ح		ی	یج	نیسان	کا	اذار	ب	شباط	لا	آب
ط		کط	ب	نیسان	ط	نیسان	کا	شباط	یط	ایلول
ی	ع	یح	کب	اذار	کط	اذار	ی	شباط	ح	ایلول
یا		ز	ی	نیسان	یح	اذار	ل	کانون آخر	کح	آب
یب		کو	ل	اذار	و	نیسان	یح	شباط	یو	ایلول
یج	ع	یه	یط	اذار	کو	اذار	ز	شباط	ه	ایلول
ید		د	ز	نیسان	یه	اذار	کز	کانون آخر	که	آب
یه		کج (۲)	کز	اذار	ج	نیسان	یه	شباط	یج	ایلول
یو	ع	یب	یو	اذار	کج	اذار	د	شباط	ب	ایلول
یز		ا	د	نیسان	یا	نیسان	کج	شباط	کا	ایلول
یح	ع	ک	کد	اذار	لا	اذار	یب	شباط	ی	ایلول
یط		ط	یب	نیسان	ک	اذار	ا	شباط	ل	آب

(۱) در نسخهٔ مدرسه در این قسمت حرف ا دارد و صحیح همان است (۲) در نسخهٔ مدرسه کج است

فصل نوزدهم

در روزهای معروفی که اعراب جاهلی بکار می‌بستند گفتگو می کند

در پیش گفتیم که ماههای تازیان دوازده‌است وچون هرسه سال یکماه کبیسه می کردند همواره با سال خورشیدی مطابق می‌شد و نیز گفته شد که نامهای ایـن شهور پاره‌ای دلات به‌اوقات سالی دارد که در آن سال نام گذاری کرده‌اند و پاره‌ای دلالت برکاری دارد که در آنماه میکنند ونیز رأی دسته‌ای از علمای لغت بامقداری از روایات نقل شده دراین باب را ذکر نمودیم و اکنون مقصود ازاین نقل آن‌است که رأی دیگری که تاکنون گفته نشده ذکر کنیم .

محرم را بدین جهت محرم گویند که چهار ماه از شهور عرب ماه حرام است که سه تای از آن چهار در پی یکدیگرند و یکی تنهاست و آن سه ذوالقعده و ذوالحجه و محرم می‌باشد و اعراب در این چهار ماه جنگ را حرام می‌دانستند .

وجه نام گذاری صفر این است که اعراب در این ماه به وبا گرفتار می‌شدند و رنگ آنان زرد می گشت که بتازی صفرت گویند .

ربیع‌الاول و ربیع‌الاخر در فصل پاییز می آمدند و اعراب آنها را بهار نام گذاشته‌اند .

سپس نوبت دوجمادی می‌شد و هنگامی این دو ماه فرا می‌رسید که هوا سرد

می گشت و آب منجمد میشد و فصل زمستان می آمد .

رجب را بدین سبب رجب گویند که در این ماه می گفتند : « ارجبو » یعنی دست از چپاول و جنگ بردارید که در این ماه کاری حرام است و جمعی گفته‌اند که چون در ماه پیش از رجب به قتل و غارت شتاب می کردند که مبادا این ماه بزودی فرا رسد بدین جهت آنرا رجب نامیدند که از رجبت‌الشئی مشتق باشد که بمعنای ترس از چیزی باشد .

شعبان شعبان از انشعاب مشتق ودراین ماه قایل‌عرب برای چپاول و یغما به اطراف پراکنده می‌گشتند و بسوی چشمه‌ها می‌رفتند .

رمضان پس از شعبان ماه رمضان است که چون گرما آغاز می گردد و زمین گرم و گداخته می‌شود بدین سب آن را از رمضاء مشتق نمودند و عرب در جاهلیت این ماه را بزرگ می‌داشتند .

شوال در ماه شوال می گفتند « شولوا »[1] یعنی کوچ کنید وجمعی ازعلمای لغت گفته‌اند که چون شتران ماده از برای تناسل دم خود را اشاله مینمودند، که به معنای بالا بردن باشد، بدین سبب آنرا شوال گفتند و از این جاست که اعراب زناشویی را در این ماه مکروه و ناپسندیده می‌دانستند .

ذوالقعده و ذوالحجه درماه ذوالقعده می گفتند اقعدوعن‌القتال‌یعنی دست از جنگ بردارید و بروید در خانه‌های خود بنشینید و در ماه ذوالحجه تازیان به حج و زیارت کعبه می‌رفتند .

مبداء شهور عرب جاهلیت از پاییز است شهورعربی همواره برفصول‌چهارگانه تقسیم‌بود واز پاییزشروع می‌شد که آن‌را ربیع می‌نامیدند سپس نوبت شتاء میرسید و پس از آن نوبت ربیع می‌شد و آنرا صیف نیز مینامیدند

۱ـ بفتح شین و تشدید واو فعل امر است .

و برخی آن را ربیع الثانی می گفتند و آنگاه نوبت تابستان میرسید که آنرا قیظ نامیدند ولیکن این نامها بمرور زمان از خاطرها بیرون شد وفراموش گشت وفقط از تحدید فصول چهارگانهٔ تازیان ایـن اندازه میدانیم پاییز که اول ربیع بوده در سوم ایلول و اول زمستان در کانون اول و اول تابستان که ربیع باشد در پنج روز از آذار گذشته و آغاز قیظ که تابستان باشد در چهارم حزیران بود و این مطلب را از روی قسمت ماه در طلوع و سقوط دانستیم.

درمبادی فصول اربعه اختلاف شده بطلمیوس در کتاب مدخل درصناعت کره میگوید که یونانیان مبادی آنها را از حلول آفتاب در نقطه‌های اعتدالین وانقلابین دانسته و از کلدانیان حکایت کرده‌اند ایشان از هشت درجه پس از اعتدالین و انقلابین مبادی این فصل را شروع نموده‌اند.

بگمان من یگانه سبب این اختلاف آن است که حسابهای کلدانیان در زیجهای خود از زیجهای یونانیان مؤخر بوده[١] وهشت درجه مذکور بپاس حرکات اقبال و ادبار فلک می باشد که منتهای آن هشت درجه‌است واین حرکت را ابوجعفر خازن در زیج الصفائح و ابراهیم بن سنان در کتاب حرکات الشمس بوجهی کامل بیان کرده‌اند[٢].

اما به عقیده روم و سریانیان مبادی این فصول را برچهار نقطه و اعتدال و

١ـ عکس قضه صحیح است ویونانیان مؤخر ازکلدانیان بوده‌اند وارسطو درسماء وعالم نسبت بکلدانیان ثناخوانی وسپاسگزاری کرده وگوید ما مدیون آنان هستیم.

٢ـ در صفحهٔ ١١٧ تاریخ الحکما قفطی چندین سال پیش همین حرکت را دیدم و عین عبارت‌را برای خوانندگان نقل‌میکنم «للحبش ثلثة ازیاج اولها المولف علی‌مذهب السند هند خالف فیه الفزاری والخوارزمی فی‌عامة الاعمال واستعماله لحرکة اقبال فلك البروج و ادباره علی‌رای ثاون الاسکندری لیصح‌له‌بها مواضع الکوکب فی الطول» اکنون که دانستید حرکت اقبال و ادبار یعنی پیش و پس‌رفتن نقطه اعتدال دراین‌معنی فکر کنید که این‌حرکت با تقدیم اعتدالین یا کبوالاعتدالین. چه فرق دارد؟ نظریه اقبال و ادبار منسوب به ثئون اسکندرانی است ودر کتب نجوم اسلامی در آن بحث شده و آنرا باطل دانسته‌اند به شرح تذکره رجوع فرمایید.

دو انقلاب باندازه نصف برج مقدم داشته‌اند و در نتیجه مبادی این فصول از آغاز دخول آفتاب در نصف برجهایی میشود که بر آن مقدم است و بدین‌سبب این بروج را ذوات‌الاجساد گفته‌اند .

سنان‌بن ثابت از قبطیان و از ابرخس دو قول در این مطلب نقل کرده که مفاد هردو این این که مبادی این فصول به‌اندازهٔ یك برج تمام بر نقاط چهارگانه مقدم است .

آن دسته از طبیعین که خیلی غلو کرده‌اند یك برج و نیم مبادی فصول را بر نقاط اربعه مقدم دانسته‌اند و دستهٔ دیگر از آنان که خیلی از حقیقت دور بودند مبادی این فصول را ازهنگامی که‌آفتاب ازمعدل‌النهار به اندازه نصف میل کلی‌خود میل می‌یابد دانسته‌اند و بدین سبب از متعارف بشر و از آن معانی که نامهای این چهار فصل بر آن وضع شده بسیار دور گشته‌اند واین آراء با اختلافاتی که دارد در این جدول محصور است .

جدول فصول با اختلاف آراء در آن

اختلاف آراء	فصول	ربیع	صیف	خریف	شتاء
رومیان و سریانیان و جمهور اهل نجوم	جایگاه آن	ا	ا	ا	ا
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
یونانیان بنابر نقل بطلمیوس	جایگاه آن	یه	یو	یز	یه
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
کلدانیان بنابر حکایت بطلمیوس از ایشان	جایگاه آن	کج	کد	که	کج
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
اعراب بنابر آنچه در کتب انواء از ایشان نقل شده	جایگاه آن	ه	د	ح	ح
	از ماهها	آذار	حزیران	ایلول	کانون اول
قبطیان مطابق حکایت سنان بن ثابت	جایگاه آن	ز	ی	یه	یا
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
ابرخس بنابر نقل سنان بن ثابت از ایشان	جایگاه آن	یا	یب	یو	یب
	از ماهها	شباط	ایار	ایلول	تشرین آخر
غلات طبیعیین که از حقیقت دور مانده اند	جایگاه آن	ا	ا	ا	ا
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
آن دسته از طبیعیین که بطور افراط دور از حق مانده اند	جایگاه آن	یه	یه	یز	یز
	از ماهها	کانون آخر	نیسان	تموز	تشرین اول

بازارهای معروف اعراب جاهلیت اعراب جاهلی را در اوقاتی ازماههای نسئی شده بازارهایی در بلاد مختلفه عربستان بپا می گشت که معروفترین آن بقرار ذیل است .

سوق دومةالجندل ــ ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی در کتاب مجیر می‌ـ گوید که این بازار از غره ربیع‌الاول تا نیمهٔ آن بپا می گشت و طریقه خرید و فروش در این بازار با انداختن سنگ ریزه‌ای بروی کالا بود و چون قبیله‌ای و یا دسته‌ای بر گرد متاعی جمع می‌شدند وهر کس که آنرا می‌پسندید و سنگی برمتاع پرتاب مینمود معامله او لازم و کالا ازان او می گشت .

سوق مشقر ــ بتشدید شین و قاف که از روز اول از جمادی‌الاخره بپا میشد و از ترس اینکه دروغی نگویند طریقهٔ خرید و فروش دراین بازار با ایماء واشاره بود .

سوق صحار ــ بچی صاد که از دهم رجب بپا می گشت و پنج روز بطول می‌انجامید .

سوق دبا ــ که درآخرین روز رجب بپا می‌شد.

سوق شحر ــ که از نیمهٔ شعبان بپا می‌شد و طریقهٔ داد وستد در این بازارنیز با پرتاب سنگ ریزه برمتاع بود .

سوق عدن ــ که از روز اول رمضان تا دهم نوبت آن بود .

سوق صنعاء ــ از نیمه رمضان تا آخر این ماه طول میکشید .

سوق رابیه و عکاظ ــ رابیه در حضر موت و عکاظ در اعالی نجد و نزدیکی عرفات بود و این دو بازار در یك روز که آخر ذی‌القعده باشد بپا می گشت وعکاظ بزرگترین بازار عرب بود و قریش و هوازن و غطفان و اسلم و عقیل و مصطلق و احابیش و جمعی از مردم طبقه سوم در آنجا گرد میآمدند و این بازار از نیمهٔ ذی‌القعده تا آخر آن بپا بود و چون هلال ذی‌الحجه دیده می گشت از آنجا

به‌ذی‌الجماز می آمدند که بعکاظ نزدیك است و این سوق تا روز ترویه بطول می‌انجامید سپس به منا میرفتند سپس بازار نطات در خیبر و بازار حجر در یمامه از از غره محرم تا دهم آن بپا می‌شد و از آنزمان که خداوند اسلام را در جهان آشکار نمود همه این بازارها تعطیل گشت[1].

در این بازارها که مجامع قبایل بود شاعران و خطبا نیز محصول فکری خود را عرضه میداشتند وخطبه معروف قس‌بن ساعده و اشعاری زیاد از آن مجامع بیادگار مانده و پیغمبر ما در جوانی به سوق عکاظ می‌رفته است و آثار ادبی معاصران را شنیده و پس از انقراض این اسواق با ظهور اسلام بنی‌امیه که طرفدار دورهٔ جاهلیت بودند از نو نظیراین بازارها را گشودند ومردم را با شنیدن اشعار فرزدق وجریر که در هجای یکدیگر گفته‌اند ودیگرشاعران هرزه‌درا از اوضاع کشور وپی‌حقیقت وعلم رفتن سالیانی دراز مشغول کردند.

فصل بیستم

در روزهایی که مسلمانان بکار می‌بندند بحث می‌کند

مسلمانان ماههای عربی را که نسئی نشده باشد بکار می‌بندند حقیقت نسی و سبب اینکه تازیان باین کار قیام می کردند بیان کردیم و چهار ماه از این شهور را حرام دانسته‌اند چنانکه خداونـد فرموده است : منها اربعة حرم فلاتظلموا فیهن انفسکم و شوال و ذوالقعده و دهه اول ذیحجه را شهور حج می‌نامند و این همان ایام است که ایزد تعالی گفته: الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی‌الحج و از این سبب این ایام را ماههای حج گفتند که پیش از آن جایز نیست که حاجیان احرام ببندند و اصحاب مذاهب فقهی را در این باب با یکدیگر اختلافاتی‌است که اگر بخواهیم آنهارا نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود و بعلاوه فقها در کتب فقهی ذکر کرده‌اند .

باآنکه ماههای حج دوماه بیش نیست چرا قرآن شهررا جمع بسته و اشهر گفته است

ازاین سبب باآنکه اشهر دوماه بیشتر نیست جمع گفته شده و حال آنکه سزاوار تثنیه است که ده‌روز زایدرا فرا گیرد واماماههای عهد را که خداوند دربـاره آن فرموده : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر » از روز اضحی تا دهم ربیع‌الاخر است زیرا علی علیه‌السلام در موسم روز عید قربان سوره برائت را خواند ، و مسلمانان را در ایـن ماهها روزهایی است که مورد تعظیم

آنان است.

روز عاشورا پیش از واقعه کربلا روزی خجسته بود و واقعه طف اینروز را برای مسلمانان واقعی نامبارک گردانید

محرم ـ روزاول آن موردتعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بروزن عاشورا و دراین‌روز پارسایان شیعه روزه می گیرند وروز دهم آن عاشورااست و فضیلت این روز مشهور می‌باشد واز پیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود «ایها الناس سارعوا الی الخیرات فی هذا الیوم فانه یوم عظیم مبارك قد بارك‌الله فیه علی آدم» ملت اسلام همواره این روز را معظم می‌دانستند تا آنکه قتل حسین بن علی بن ابی‌طالب در این روز اتفاق افتاد و او و یارانش را از راه بستن آب بر آنان، گذراندن از دم شمشیر، آتش در خیام حرم، بر نیزه کردن سرها، اسب دوانیدن بر اجساد، که در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکرده‌اند ازمیان بردند و ازاین تاریخ مسلمانان عاشورا را شوم دانستند ولی بنی‌امیه در این روز لباس نو پوشیدند وزیب و زیور کردند وسرمه بچشم خود کشیدند و این روز را عید گرفتند وعطرها استعمال کردند و مهمانیها و ولیمه‌ها دادند و تا زمانی که ایشان بودند این رسم در توده مردم پایدار بود[۱] حتی اینکه پس از انقراض ایشان باز هم این رسم باقی‌ماند ولی شیعیان از راه تأسف و سوگواری به قتل سیدالشهدا در مدینةالسلام و بغداد وشهرهای دیگر گریه و نوحه سرایی می کنند و تربت مسعود حسین را در کربلا در این روز زیارت می نمایند وچون خبر کشته شدن حسین‌را بمدینه آوردند دختر عقیل بن ابی‌طالب از خانه بیرون آمد و این اشعار را برخواند:

ماذا تقولون ان قال‌النبی لکم	ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	نصف اساری و نصف ضر جوابدم
ماکان هذا جزائی اذنصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی‌ذوی رحمی

۱ـ این است که در زیارت عاشورا ذکر شده انه یوم قد تبرکت به بنوامیه

ابراهیم بن اشتر ناصر ویاور آل رسول‌الله دراین روز کشته شد و می گویند در این روز بود که خدا توبه آدم را پذیرفت و کشتی نوح در ایـن روز بود که برجودی فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زاییده شد و موسی و ابراهیم در این روز نجات یافتند و در این روز آتش با براهیم برد و سلام گردید و در این روز چشم یعقوب بینا شد، یوسف از چاه بیرون آمد، سلیمان از نو بسلطنت خود رسید، عذاب از قوم یونس برداشته شد، بدبختی و بیچارگی از ایوب مرتفع گشت، دعای زکریا مستجاب آمد و یحیی را بدو بخشیدند، و گفته‌اند یوم‌الزینة که موعد سحره فرعون بود در وقت زوال ایـن روز است و این اتفاقات را که در ایـن روز ذکر کرده‌اند اگرچه وقوع آن امکان عقلی دارد ولی معلوم است کـه ناقل آنهـا دسته‌ای از عوام محدّثین بوده‌اند و یا آنکه خواسته‌اند بـا اهل کتاب مسالمت کنند.

تحقیقی در کلمه‌ی عاشورا و اینکه واژه مزبور عبری است

گفته‌اند کـه عاشورا کلمه‌ایست عبرانی و معرّب یعنی عاشور که دهم تشری یهود باشد که روزه آن روز کبور است وچون این روز را بماههای عربی نقل کردند در روز دهم اولین ماه اعراب شد چنانکه در ماههای یهود هم دراولین ماه و روز دهم‌است و روزه این‌روز درسال اول‌هجرت برمسلمانان واجب بود سپس صوم شهر رمضان که واجب شد و پس از آن بود این حکم را نسخ کرد.

نیز روایت کرده‌اند که چون پیغمبر بمدینه آمد یهود را دید که روز عاشورا را روزه می‌دارند وپرسید چه‌علت دارد که امروز را روزه می گیرید گفتند: خداوند فرعون و پیروانش را در ایـن روز غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد پس پیغمبر فرمود که ما بموسی از یهود سزاوارتریم و اصحاب خویش را امر کرد که آن روز را روزه بدارند و چون روزه رمضان واجب شد دیگر پیروان را امر ونهی از روزه داشتن عاشورا نفرمود.

هجرت پیغمبر اسلام در دوشنبه اول ربیع الاول بوده

این روایت درست نیست چه ، برخلاف امتحان و تجربه است زیرا آغاز محرم در سال هجرت روز جمعه شانزدهم تموز سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده است وچون آغاز اول سال یهود را در آن سال بدست آوردیم . روز یکشنبه دوازدهم ایلول می‌شود که با روز بیست ونهم صفر موافق‌است و روزه عاشورا روز سه شنبه نهم شهر ربیع‌الاول می گردد و هجرت نبوی در نیمهٔ اول از شهر ربیع‌الاول بود و از پیغمبر پرسیدند که در باره روزه دوشنبه چه می‌فرمایی؟ فرمود دراین روز من‌متولد شدم و در همین روز به پیامبری رسیدم و در این روز بمن قرآن نازل شده و دراین روز نیز هجرت کردم .

سپس ، علما اختلاف کردند که در کدام دوشنبه هجرت واقع شده برخی می گویند در روز دوم ربیع‌الاول و جمعی گفته‌اند در روز هشتم آن و دسته‌ای می‌گوید روز دوازدهم آن ولی آنچه محل اتفاق است این است که در هشتم ربیع‌الاول بود وجایز نیست که در روز دوم و دوازدهم باشد زیرا چنانکه گفتیم اول ربیع‌الاول درآن سال روز دوشنبه بود و بنابراین پیغمبر یك روز پس از عاشورا باید بمدینه آمده‌باشد ولی عاشورای یهود جزچندین سال که ازاندی تجاوز نمی کند قبل‌از آن سال و یا بیست وچند سال پس از این موعد اتفاق نمی‌افتد وچگونه می‌توان گفت که روز عاشورا را بواسطه اتفاق با دهم آن سال پیغمبر روزه گرفت تا وقتی که از اول شهور یهود که با این روز اتفاق می‌افتد باول شهور عرب نقل نکرده باشند و نیز در سال دوم ازهجرت روز عاشورا روز شنبه از ایلول بود ونهم ربیع‌الاول[1] پس درنتیجه اینکه جمعی ازاهل تاریخ گفته‌اند این‌دو در یك روز بود محال است و اما اینکه یهود می گویند خداوند فرعون را در این روز غرق کرد خلاف تورات است زیرا در روز بیست و یکم نیسن که هفتم از ایام فطیر است فرعون غرق شد و اول فصح یهود پس‌از قدوم پیغمبر علیه‌السلام بمدینه روز سه شنبه بیست و دوم آذار سال

۱ــ کتاب افتاده دارد .

نهصد و سی و سه اسکندی بود که با روز هفدهم ماه رمضان موافق می‌شد و روزی که خداوند فرعون را غرق کرد بیست و سوم ماه رمضان می‌شود پس برای این روایت وجهی نخواهد بود.

در روز شانزدهم بیت‌المقدس قبلهٔ مسلمانان شد و در هفدهم اصحاب فیل به مکه وارد شد.

صفر- در روز اول آن سرحسین (ع) را بشهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسین می‌زد و می‌خواند:

لست من خندف ان لم انتقم — من بنی احمد ما کان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا — جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا و استهلوا فرحاً — ثم قالوا یا یزید لاتشل
قدقتلنا القرن من اشیاخهم — و عدلناه ببدر فاعتدل[1]

اما زیدبن علی در این روز کشته شد و در کنار فرات اورا بداری آویختند

۱- این اشعار را یزیدپس از واقعهٔ جنگ حره که درآخراین‌فصل ذکر شده سروده و دلیل برآن این است که می گوید ایکاش آنانکه از خاندان من دربدرکشته شدند امروز بودند و میدیدندکه چطور خزرجی‌ها که انصار باشند زیر نیزه‌های من ناله میکنند وچون من رؤسای انصار راکشتم وباکشتگان بدر بسنجیدم درست تعادل شد واگر بنابگفته بیرونی وجمعی مورخان هنگام چوب‌زدن بدندان مبارك حسین گفته‌باشد ابداً تناسب نخواهدداشت و معلوم است اوس و خزرج دو قبیله بودند قحطانی‌که انصار را تشکیل میدادند و یك سال پیش از حدوث واقعه سروده شده و این ابیات را یزید بروزن شعرهای ابن زبعری گفته‌که یکی این است:

لعبت هاشم بالملك ولا — خبرجاء ولا وحی نزل

اوس مطابق تحقیقات اخیردرزبان یمنی بمعنای گرگ‌است و اویس بچه گرگ میشود و عجب این است‌که اویس نیز یمانی بوده و بچه‌گرگ در عربی حجاز ذویب است و ابو- ذویب هذلی از شاعران معروف است و راجع به اویس بهترین شعر درفارسی این است:

قرب روحی بتو می‌دارم و بعد بدنی — چون اویس قرنی نزد رسول مدنی

سپس کالبدش را سوزانیدند و خاکسترش را در آب پاشیدند[1] و در شانزدم ناخوشی پیغمبر شروع شد و این مرض باعث مرگ ایشان شد و در روز بیستم آن سر حسین علیه‌السلام را ببدنش ملحق کردند و درهمانجا دفن نمودند و زیارت اربعین راجع باین روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند.

در روز بیست و سوم این ماه مأمون‌الرشید لباس سبز را پس از آنکه پنج ماه و نیم پوشید ترک کرد و همان جامهٔ سیاه را که شعار عباسیان بود چون بنی‌عباس براو شوریدند از نو پوشید و در روز بیست و چهارم پیغمبر با ابی‌بکر به غار رفت.

ربیع‌الاول ـ روز اول این ماه پیغمبر علیه‌السلام رحلت فرمود و روز سوم پیغمبر در خانه عایشه دفن شد و در روز هشتم پیغمبر بمدینه آمد و در روز دهم خدیجه را تزویج کرد ودر روزهیجدهم مولد پیغمبر است ودر روزچهاردهم یزیدبن معویه بمرد.

ربیع‌الاخر ـ روز سوم این ماه حجاج خانه کعبه را بسوزانیدند و در روز چهاردهم برای مقیم و مسافر نماز فرض شد.

جمادی‌الاولی ـ روز هشتم آن مولد علی بن ابی‌طالب است و روز پانزدهم حرب‌الجمل روی داد.

جمادی‌الآخرة ـ روز سوم این‌ماه فاطمه زهرا رحلت فرمودند ودر روزنهم وفات ابوبکر صدیق روی داد و در روز پانزدهم ابن‌الزبیر کعبه را با دست خود ویران ساخت.

رجب ـ روز اول آن فتح یرموك روی داد و در روز چهارم علی و معویة در صفین بهم روبرو شدند و در روز بیست و ششم پیغمبر به نبوت مبعوث شد و در

۱ـ صلنبالکم زیداً علی جذع نخلة — ولم ارمهدیا علی‌الجذع یصلب
منخرق السربال یشکوالوجی — تبکیه اطراف سیوف حداد

روز بیست و هفتم شب معراج است که از مسجدالحرام بسیر شبانه حرکت کرد.

شعبان ـ روز سوم آن حسین بن علی از مادر زاییده شده و در روز پنجم حسن بن علی بدنیا آمد و روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایام بیض نام دارد و شب روز پانزدهم لیلةالبرات نام دارد و در این روز قبله مسلمانان از بیت‌المقدس به کعبه انصراف یافت و پیغمبر سر گرم به نماز بود که خداوند در میان نماز اورا امر بانصراف کرد.

رمضان ـ روزه این‌ماه برمسلمانان فرض و واجب‌است وروز ششم آن حسین بن علی بنابگفته جمیع اهل تاریخ ، به استثنای سلامی از مادر زاییده شد روزهفتم این ماه مأمون‌الرشید جامه سبز دربر کرد وخدیجه علیه‌السلام در روز دهم این‌ماه وفات کرد و در روز هفدهم عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون تیغ خودرا برفرق علی‌بن ابیطالب نواخت و سر مبارك او را شکاف داد و در بامداد روز هفدهم وقعه بدر روی داد و برخی گفته‌اند که این‌قضیه در روز هفدهم بود ولی این گفته درست نیست زیرا بنابرتواتر اخبار این وقعه روز دوشنبه سال دوم از هجرت بود وچون ما برای این سال آغاز رمضان را بدست آوریم خواهیم دید که روز شنبه بوده و دوشنبه مطلوب ما روز هفدهم می‌شود و در روز نوزدهم فتح مکه روی داد و پیغمبر علیه‌السلام حج را اقامه نفرمود زیرا ماههای عربی بسبب نسئی از مکان اصلی خود زایل شده بود و مدتی درنگ فرمود تاآنکه این ماهها به جای اصلی‌خود برگشت سپس بحج پرداخت که حجةالوداع نام این حج است و نسئی را حرام کرده و در روز بیست و یکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام وفات کرد و وفات علی‌بن رضا بن موسی کاظم بن جعفرصادق بن محمد بن باقر بن علی سجاد زین‌العابدین بن حسین سیدالشهدا بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در این روز اتفاق افتاد و برخی گفته‌اند وفات او در روز بیست و سوم ذی‌القعده بوده وسلامی می گوید که در روز بیست و دوم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پا بدین جهان گذاشت و در روز بیست و پنجم ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم دعوت به بنی‌عباس را آشکارا ساخت و

در روز بیست وششم برقعی در بصره خروج کرد و گفته‌اند که برقعی علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بوده و جمعی گفته‌اند که برقعی علی بن محمد بن عبدالرحیم بن عبدالقیس بوده وحکایت کرده‌اند که حسن بن زید صاحب طبرستان پس از آنکه برقعی در بصره خروج کرد نامه‌ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق در مطلب را بشناسد برقعی در پاسخ او نگاشت «لیعنك من امری ما عنانی من امرك والسلام».

چه قدر این جواب موجز و مختصر است و چگونه حسن بن زید را ساکت نمود وتاچه اندازه بجواب ولی الدوله ابی‌احمد بن خلف بن احمد فرمانروای سیستان مانند است که چون نوح بن منصور صاحب خراسان نامه‌ای پر از تهدید بدو نگاشت درجواب نوشت: «یا نوح قدجا دلتنا فاکثرت جدالك فائتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین».

شب بیست و هفتم این‌ماه را لیلة‌القدر می‌نامند واین شب را خداوند فرموده «خیرمن الف شهر» و این اتفاق از ناحیه عوام‌الناس روی داده و در حقیقت مجهول است و گفته‌اند که در روایت آمده است که لیلة‌القدر را در شب هفدهم و نوزدهم بیابید چه، وقعه بدر و فتح مکه و نزول فرشتگان مسوّمین در آن بوده و شاید هم این قول صحیح باشد زیرا خداوند می گویند: «تنزل الملائکه والروح فیها باذن ربهم من کل امر».

نیز گفته‌اند که در روز اول ماه رمضان صحف ابراهیم نازل شد و در روز ششم‌تورات برموسی نازل گشت ودر دوازدهم زبور برداود نازل‌شد ودر روزهیجدهم انجیل برعیسی نازل گردید ودر بیست وچهارم قرآن برمحمد (ص) و دربارهٔ نزول قرآن خدای‌تعالی فرموده «شهر رمضان الذی انزل فیه‌القرآن» پس به‌یقین‌دانسته شد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده‌و جمعی از علما باین آیه استدلال می کنند «ما انزلنا علي عبدنا يوم الفرقان يوم التقي الجمعان» بر اینکه نزول قرآن در

روز هفدهم می‌شود زیرا در این روز بود که لشگر اسلام ومکیان در بدر بایکدیگر روبرو شدند.

اما تورات در پیش گفتیم که در روز ششم از سیون نازل شد که عیدالعنصره باشد و اگر ماه رمضان با این ماه چنانکه گفته‌اند متفق شده باشد ممکن است ولی صحت آن را نمی‌توان دانست زیرا سالی را که تورات در آن نازل شد معلوم نیست و اگر معلوم بود ما از راه حساب معلوم می کردیم و اما اینکه گفته اند انجیل در هیجدهم رمضان نازل گشته این مطلب را کسی گفته است که کیفیت انجیل و نظم و طریق جمع آوری آن را نمی دانسته و اما نزول دیگر کتابهای آسمانی به کلی مجهول است و ممکن نیست کسی بر این مطالب وصول یابد[1].

شوال ـ روز اول آن عید فطر است و روز رحمت نامیده می‌شود و در این روز خداوند جبرائیل را برای وحی خود برگزید و نیز در این روز بـه زنبور عسل صنعت شهد سازی را الهام کرد و می گویند در این روز خداوند بهشت را آفرید.

در روز دوم این ماه روزه مستحبی است که شش روز است متوالی و در روزه چهارم مباهلهٔ پیغمبر است بانصاری نجران که حسن وحسین را بجای پسرای خود و فاطمه را بجای زنان با خود آورد و علی بن ابیطالب را بنابر امر ایزدی بخود نزدیك ساخت و در روز هفدهم غزوهٔ احد است وبگفته‌ای دیگر غزوهٔ احد در روز نیمه این ماه بوده وحمزه نیز دراین روز کشته شد و پیغمبر از کشته شدن او بسیار اندوهگین شد و در روز نوزدهم وفات ابیطالب است و در روز بیست و سوم بگمان جمعی یونس را ماهی بلعید.

۱ـ مقصود از نزول انجیل کتب موجود نیست تا بگوییم بعداً جمع‌شده چنانکه قرآن هم بعداً جمع آوری شد و تورات هم چنین است بلکه مقصود آن آیات پراکنده است که پیش از جمع موجود بوده و به پیامبران نازل شده.

ذوالقعده ـ در روز پنجم آن کعبه از آسمان بـه زمین آمد و رحمت از آسمان بر آدم نازل شد و پایه‌های خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل بالا بردند و در روز چهاردهم آن بگمان جمعی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و بنابر این قول یونس در شکم ماهی بیست و دو روز درنگ کرد ولی به عقیده نصاری چنانکه در انجیل ذکر شده سه روز بوده و در بیست ونهم بگمان جمعی بوته کدو برای یونس روییده شد.

ذوالحجه ـ در روز اول آن پیغمبر فاطمه دختر خود را به تزویج علی بن ابیطالب در آورد و دهۀ اول این ماه را ایام معلومات و حرم گویند و می گویند آن ده روزی که خداوند وعده خود را با موسی اتمام نمود همین ده روز است چنانکه می گوید:

« و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر » و مقصود از سی شب شبهای ماه ذی‌القعده و مقصود از ده روز همین دهۀ مذکور است و روز هشتم این ماه را ترویه می‌نامند.

جمعی می گویند که وجه این نام گذاری آن است که آب را از مکه بر روایا که شتران آبکش باشند حمل می کردند و نیز گفته‌اند که چشمۀ زمزم را در این روز خداوند برای اسماعیل بیرون آورد و او از این آب آشامید تا آنکه سیر شد و نیز گفته‌اند که خداوند به موسی در این روز در کوه طور تجلی فرمود چنانکه در قصه موسی ذکر شده و روز نهم این ماه را عرفه گویند که در عرفات روز حج اکبر است و ازاین جهت این روز را عرفات می‌نامند که مردمی که برای قضای مناسك حج در کعبه گرد می آیند یکدیگررا می‌شناسند و دراین‌روز خداوند ابراهیم را خلعت خلت بپوشانید و ایـن روز را یوم‌العفو نیز می‌نامند و روز دهم این ماه عید اضحی است که قربانیها و هدی را در این روز می کشند و آخریـن روز حج همین روز است و در این روز اسماعیل را خداوند بیك قوچ فدیه گرفت و

نیز می گویند که همین روز خداوند صراط را برای حساب و قضاوت در اعمال بیافرید و روز یازدهم این ماه یوم‌القراست زیرا مردم در این روز در منی استقرار می‌جویند و در روز دوازدهم یوم‌النفر است و ایام تشریق روز یازدهم و سیزدهم و دوازدهم است و از این جهت این سه روز را ایام تشریق نامند که اعراب می گویند اشرق ثبیر کیمانغیر .

ابن اعرابی می گوید وجه تسمیه آن است که هدی را نمی کشند تا آنکه آفتاب طلوع کند و این همان روزهایی است که خداوند فرموده و اذکروالله فی ایام معدودات .

اشاره‌ای به غدیر خم

در روزهفدهم عثمان بن عفان رضی الله عنه کشته شد و روز هیجدهم عید غدیر خم می باشد و آن نام منزلی است که پیغمبر پس‌از حجةالوداع درآنجا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابیطالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود : « ای مردم آیا من از خود شما به شما اولی نیستم ؟ » گفتند : آری، فرمود: بر هر کس که من مولی باشم علی مولای اوست ؛ خداوندا ؟ دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن و آنانکه علی‌را یاری می کنند ایشان را یاری نما و آنانکه میخواهند اورا خوار و زبون کنند تو ایشان را خوار و ذلیل کن واز هر راهی که علی می‌رود حق و حقیقت را با او بگردان » . روایت کرده‌اند که پس از این گفتار سر مبارك خود را بسوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت : خداوندا آیا مأموریت خودرا رسانیدم، ودر روز بیست وچهارم این‌ماه امیرالمومنین درحال رکوع انگشتر خویش را به سائل بخشید و در روز بیست و پنجم عمر بن خطاب کشته شد وسوره هل‌اتی در این روز نازل شد و در روز بیست وششم استغفار به داود نازل گشت .

در روز بیست ونهم وقعه حره اتفاق افتاد و دراین جنگ بنی‌امیه اهل مدینه

را قتل عام و هستی آنان را به یغما بردنـد و به زنان مهاجر و انصار دست درازی کردند و بسیار بی‌ناموسی نمودند و هر آنکس را که پیغمبر از این اوباش که اعمال قبیحه را در مدینه کردند لعنت کرد خداوند نیز لعنت کناد و ما را در شمار مردمی گرداناد که به‌اعمال‌فساد رضایت‌نمی‌دهند واو بهترین توفیق‌دهنده و یاراست و سپاس بی‌نهایت براو باد .

فصل بیست و یکم

در منازل ماه[1] و در طلوع و غروب آن و صور این منازل گفتگو می کند

اکنون موقع آن فرا رسید که دیگر لب از گفتار فرو بندیم ، و آنچه از ما پرسیدند و درخور دانش ما بود و وعده داده بودیم که پاسخ گوییم به وعده خود وفا کردیم و فوق کل ذی علم علیم ، و برای تکمیل این فن جز شناسایـی طلوع منازل ماه در روزهای سال خورشیدی چیز دیگری باقی نماند ، و این بحث برای عموم منفعتی که دارد از معرفت بـه احوال طبیعی که به انتقال منازل قمر حادث می‌شود ازاین‌روی، سخن خود را به کلیات این مبحث وسرچشمه‌های این باب سوق

۱ــ ماه مانند آفتاب روی منطقةالبروج حرکت نمیکند بلکه حداکثر بطور تقریب پنج درجه عرض دارد وکواکبی که در مسیر حرکت خورشیدند و درحرکت ظاهری ازآنها می گذرد بروج نامیده میشود وبروج دوازده گانه از حمل وثورالخ معروفند پس منازل‌قمر جایگاهها و خانه‌های ماه‌است ازکواکب ثابت و اعراب که بدوی‌بودند برای حوادث جوی از باد و باران که در این منازل هنگام رسیدن ماه روی می‌داد به شناسایی ایـن منازل و کواکب آن نیازمند شد و منازل مذکور در قرآن (والقمرقدرناه منازل) یا (قدره منازل) همه اشاره باین منازل معروف وشناخته شده نزد اعراب است و هندیان هم منازل داشتند که که بـا منازل اعراب فرق داشت و بیرونی در ایـن فصل و فصل دوم فرق آنها را گفته است .

می‌دهیم و قدری از امثال که در این باب گفته‌اند از کتابهایـی که در همین معنی تألیف گشته التقاط می کنیم ، مانند کتاب کلثومی و کتاب ابراهیم بن سری زجاج و ابی یحیی بن کناسه و ابی‌حنیفه دینوری در انواء و کتاب ابی‌محمد جبلی در علم مناظر نجوم و کتاب ابی‌الحسین صوفی در کواکب ثابته و دیگر کتابهای مربوطه باین باب .

در تقسیم منازل ماه میان هندیان و اعراب اختلاف است

گوییم : هندیان فلك را به شمار منازل ماه ، که نـزد ایشان بیست و هفت منزل است ، قسمت کرده‌انـد ، پس در نتیجه ، فلك هم بیست و هفت پاره تقسیم شده و هرپاره از فلك که منزل قمر باشد تقریباً سیزده درجه وربع درجه‌است، وهندیان احکام نجومی خودرا به‌حلول ستارگان دررباطات که معروف به حفوراست وبرای هرحال وحاجتی جداگانه مفروض شده استخراج می کنند ، و حکایت این مطلب بدرازا می کشد و از دایره غرض بیرون است و در کتب احکام تنجیم موجود و معروف می‌باشد .

اما اعراب فلك را به بیست و هشت منزل قسمت کرده‌اند پس هر منزلی تقریباً دوازده درجه و پنج ششم درجه است و در هربرجی دو منزل و ثلث منزل از منازل قمر واقع می‌شود و یکی از گویندگان ایشان چنین گفته :

عدتهـا لمن اراد عدهـا	عشرون نجما وثمان بعدها
تکون فی البرج من المنازل	منزلتـان بعد ثلث کامل
لها حساب و لهـا انـواء	یدور لها الصیف و الشتاء

آنچه اعراب از این منازل به کار می برند غیراز آن است که هندیان مورد استفاده قرار داده‌اند ، زیرا مقصود اعراب از این کار شناسایی احوال هوا درازمنه و معرفت حوادث جوی درفصول سال است وچون تازیان قومی بودند امی و بیسواد نمی‌توانستند که این منازل را به جز با دیدن از راه دیگر بشناسند ایـن بود که منازل ماه را به کواکب ثابته که در آن منازل اتفاق می افتد نشانه گذاشتند زیرا ،

کواکب ثابته از آن منازل زایل نمی‌شود مگر اینکه مدتهای دراز بگذرد واعراب هم مردمی نبودند که این قبیل مطالب را بفهمند؟ سپس اشعاری دراین باب سرودند واسجاعی انشا کردند و آن تأثیر طبیعی را که در طلوع هریك از منازل مطابق تجربه و امتحان روی می‌دهد، برای اینکه حفظ آن آسان باشد، در این اشعار و اسجاع ذکر کردند[1] ودراحوال زندگی‌خود بدان اشعار تمثل جستند مانند اینکه یکی از ایشان می گوید:

اذا ما قارن القمر الثریا　　لثالثة فقد ذهب الشتاء

معنای شعر این است: پروین که تقریباً در درجه دهم برج ثور است تادرجه پانزدهم آن، چون ماه در شب سوم مقارن آن گردد دوری ماه از آفتاب تقریباً چهل درجه خواهد بود و آفتاب در این موقع در اول حمل جای خواهد داشت و باز مثل اینکه دیگری گفته است:

اذا ما البدرتم مع الثریا　　اتاك البرد اوله الشتاء

بیان شعر آن است که چون ماه در استقبال با پروین مقارن گردد آفتاب در نصف عقرب خواهد بود وآن روزها اوایل سرماست و دیگری گفته:

اذا ما قارن الدبران یوما　　لاربع عشرة قمر التمام

فقد حف الشتاء بکل ارض　　قوارس موذنات باحتدام

وحلق فی السماء البدرحتی　　تقلص ظل اعمدة الخیام

وذلك فی انتصاف الیل شطرا　　ویصفوا الجومن کدرالغمام

چه، آفتاب در این وقت در قلب برج عقرب است و در ایـن هنگام آغاز سرماست و میل درجه ماه بسوی شمال خواهد بود وبسا هم اتفاق می افتد که عرض ماه از فلك‌البروج به جهت میل، با روؤس اعراب مسامت می گردد و چـون ماه به وسط السماء رسد سایه هرچیزی در این وقت که نیمه شب است ناپدید می‌شود و

۱- مثل اینکه در مقالة‌الشعرای مقامات بدیع همدانی ابوالفتح اسکندری می گوید بزرگترین آرزوی من طلوع شعری است یعنی تابستان شود (اقصی امانی طلوع الشعری)

دیگری گفته :

اذا ما هلال الشهر اول لیلة　　بدالعیون الناس بین النعائم

اتتك ریاح القر من كل وجهة　　وطاب قبیل الصبح كورالعمائم

زیرا آفتاب در این‌وقت در اول قوس است و باز چنانکه دیگری گفته :

وقد بر داللیل التمام باهله　　واصبحت العواء للشمس منزلا

زیرا چنانکه جدول مخصوص بدین کار گواهی می‌دهد کواکب عواء حوالی اعتدال خریفی است.

اگر من بخواهم که این قبیل ابیات را در این کتاب ذکر کنم و اسجاعی‌را که اعراب در طلوع هرمنزل از منازل ماه گفته‌اند ایراد نمایم ، به شرح معانی آن نیازمند می‌شوم و باید غرائب لغات آنهارا هم ذکر کنم و این بار گران را آنانکه در انواع کتابی نوشته‌اند از دوش من برداشته‌اند.

در تخطئه عقیده تازیان و بحث در این موضوع بامنجمی‌درری و اهانت آن منجم به بیرونی

چون تازیان تأثیرات را به طلوع کواکب و غروب آن نسبت دادند و از علوم طبیعی بی‌خبر بودند که تأثیرات به‌اجرام کواکب و طلوع خود اجرام وابستگی دارد نه بجایگاه آنها و نقاط فلك و حلول آفتاب در آن ، این بود که به مانند حکایتی که در شعرای یمانی گفته شد ، که بقراط در زمان خود مردم را هنگام طلوع آن از فصد نهی کرده ، معتقد شدند و این فصل یکی از حالات گذشته من را بیاد می آورد که مصداق گفتهٔ احمد بن فارس است.

قدقال فما مضی حکیم[1]　　ماالمرء الا باصغریه

۱ـ یعنی در روزگاران گذشته حکیمی گفته است که انسان بـه دو چیز کوچك خود شناخته می گردد، یکی دل است و دیگری زبان ولی من مانند مرد دانا وخردمندی سخن می گویم که آدمی تنها به دو درهم خود شناخته میشود و کسی‌که دو درهمش همراه نباشد عیال او بدو التفات نمی کند و از ذلتی‌که در خانواده خود خواهد دید به اندازه‌ای حقیر و ناچیز خواهد شد که گربه خانه او هم براو بول خواهدکرد.

فقلت قول امرء لبيب ... ماالمرء الا بدرهميه
من لم‌یکن معه درهماه ... لم تلتفت عرسه الیه
و کان فی ذله حقیراً ... یبول سنورهـم علیه

شرح قصه آن است روزگاری را که از ساحت مبارك دور بودم و از سعادت خدمت شریف محروم[1] در ری شخصی‌را دیدم که درشمار علمای نجوم بود ومقارنات کواکب را که به منازل منسوب بود بکار می بست تا از رباطات و جفور آن احکام استخراج کند و حوادث جورا بدین طریق بشناسد من بدو گفتم : صواب در خلاف این کار است وطبیعتی که به‌نخستین منزل ماه و خواص آن و آنچه هندیان ازارتباط آن منزل با منزل دیگر ذکر کرده‌اند ، همینقدر که از اوایل برج حمل کوکب آن زایل‌شد این‌طبیعت زائل وبرطرف نمی گردد چنانکه احکام برج حمل بانتقال صورت آن منتقل نمی‌شود .

منجم مذکور وقتی که این حرف را شنید باآنکه در کلیهٔ اطلاعات خویش مرتبه‌اش پایین‌تر از من بود ، از راه تحقیر بینی خود را بـالا کشید و گفته مرا تکذیب کرد و چون تفاضل من با او در دارایی و فقر بود که مناقب شخص با فقر جزو مثالب می‌شود و مفاخرش بدل به معایب می گردد ، بسیار ایـن منجم بر من تکبر و نخوت فروخت و من در آن وقت از جمیع جهات گرفتار و پریشان بودم، پس از آنکه قدری از پریشانی و گرفتاری من کاسته شد گفتهٔ مرا تصدیق نمود .

نباید این‌مطلب پوشیده بماند که اگراعتماد برشناسایی‌تأثیرات طلوع‌اجرام این ستارگان به رؤیت بود لازم می آمد که ازمنه هم بانتقال ایـن کواکب انتقال جوید ونیز هراقلیمی با اقلیم دیگرتفاوت یابد و بهمانچه در معرفت ظهور کواکب متحیره و اختفاء آن از ضروب اعمال خسته کننده نیازمند می گشتیم در اینجا هم نیازمند می‌شدیم ولیك معنای طلوع منازل این‌است که چون آفتاب در یکی ازاین منازل حلول کندآن منزل و منزلهٔ پیش‌را می‌پوشاند و منزل سوم میان طلوع فجر

۱ـ مخاطب این عبارت شمس‌المعالی است که این کتاب را بیرونی باو هدیه کرده

وآفتاب هنگامی که ابن‌الرقاع وصف نموده بطور معکوس طلوع می کند چنانکه گفته است :

وابصر الناظـر الشعری مبینة — لمادنی من صلوة الصبح تنصرف
من‌حمرة لابیضاض الصبح‌اعرفها — فقد علا اللیل منها فهو منکسف
لاییاس اللیل منها حین تتبعه — ولا النهـار بهـا للیل یعترف

نوء که جمع آن انواء است و بسیار در شعر عرب شنیده می‌شود یعنی چه ؟

اعراب طلوع هرمنزل را نوء آن نامند یعنی نهوض و قیام‌آن و تأثیر طلوع را بارح وتأثیر سقوط را که همان غروب باشد نیز نوء می‌خوانند و ازطلوع هریك از منازل تاطلوع منزله دیگر که در دنبال آن‌است سیزده روز طول می کشد، به غیراز جبهه که از طلوع آن و طلوع منزل پس‌از آن چهارده روز است و یکی از گویندگان ایشان می گوید .

والدهر فاعلم کله ارباع — لکل ربع واحد اسباع
و کل سبع لطلوع کو کب — ونوء نجم‌ساقطفی المغرب
ومن‌طلوع کل نجم یطلع — الی طلوع مایلیه اربع
من اللیالی ثم تسع تتبع

سپس اعراب باهم در این مطلب اختلاف کردند جمعی گفتند : هرتأثیری که پس ازطلوع منزله‌ای تا طلوع منزله بعدی گردد منسوب بدان منزله است وجمعی دیگر گفته‌اند که برای طلوع هریك از این منازل وغروب آن مقدار معینی اززمان است و آنچه را که در این مدت روی دهد منسوب به منزل قمر است و چون این مدت منقضی گرددآنچه پس از این مدت روی دهد دیگرمنسوب بدان نخواهدبود و جمهور اعراب گفتهٔ اخیر را پسندیدند و در مقادیر این ازمنه اختلاف کردند وما اختلاف آنرا خواهیم ذکر کرد .

چون تأثیری محقق باشد ولی اثری از آن در ازمنه ظاهر نگردد می گویند خوی النجم ، و یا ، خوت المنزلة یعنی مدت و زمان این منزل بگذشت و باران و

یا گرما و یا سرما و یا بادی که متوقع بود بظهور نرسید .

اختلاف اعراب درجهات بادها و شمارهٔ آنها و بحثی طبیعی در ریاح

اعراب را در جهات بادها و محل وزیدن آنها و شماره بادها اختلافات بسیار است ، برخی چنین تصور کرده‌اند که جهت بادها منحصر در شش سومی باشد چنانکه ابن کناسه از ابی محمود جعفر بن سعد بن سمرة بن جندب فرازی نقل می کند و بیشتر تازیان می گویند جهات بادها چهار است چنانکه از خالد بن صفوان این‌طور حکایت شده[1] و اغلب امم بر این عقیده‌اند اگرچه جهات و وزیدن گاه بادها نزد ایشان مختلف است و این دو رأی که از اعراب نقل کرده‌اند دراین دو دایره که ملاحظه می کنید جمع شده و رای اول درداخل دایره است و رأی دومین با نامهای این بادها و جهات وزیدن آنها در بیرون دایره است.



۱– ابن سینا در قصیده عینیه که در هبوط نفس و تعلق آن به کالبد بشری گفته و به ←

در رأی اول محوه را باد جنوب ذکر کرده‌اند و معروف آن است که محوه باد شمال است زیرا ابر را محو می کند و پس از آنکه باد جنوب ابر را باحالت سیری سوق داد این باد ابر را از سیری فارغ و تهی دل می کند و در این رأی برای نکباء یك جهت دیگر ذکر کرده‌اند با آنکه، معروف این است هر بادی که جایگاه وزش آن میان جهت دو باد از بادهای چهارگانه مذکور باشد نکباء گویند و ذوالرمه این چهار باد را در شعر خود ذکر کرده و نکباء را هم بدین طریق که ما گفتیم بیان کرده است:

اما ضیب انواء و هیفان جرتا	علی الدار اعراف الجبال الاعافر
وثالثة تهوی من الشام حرجف	لها سنن فوق الحصی بالاعاصر
ورابعة من مطلع الشمس اجفلت	علیها بد قعاء المعا فقر اقر
تحثها النکب السوافی فاکثرت	حنین اللقاح القاربات العواشر [1]

هیفان باد جنوب و دبور است و بادی که از شام می‌وزد شمالی است و بادی که

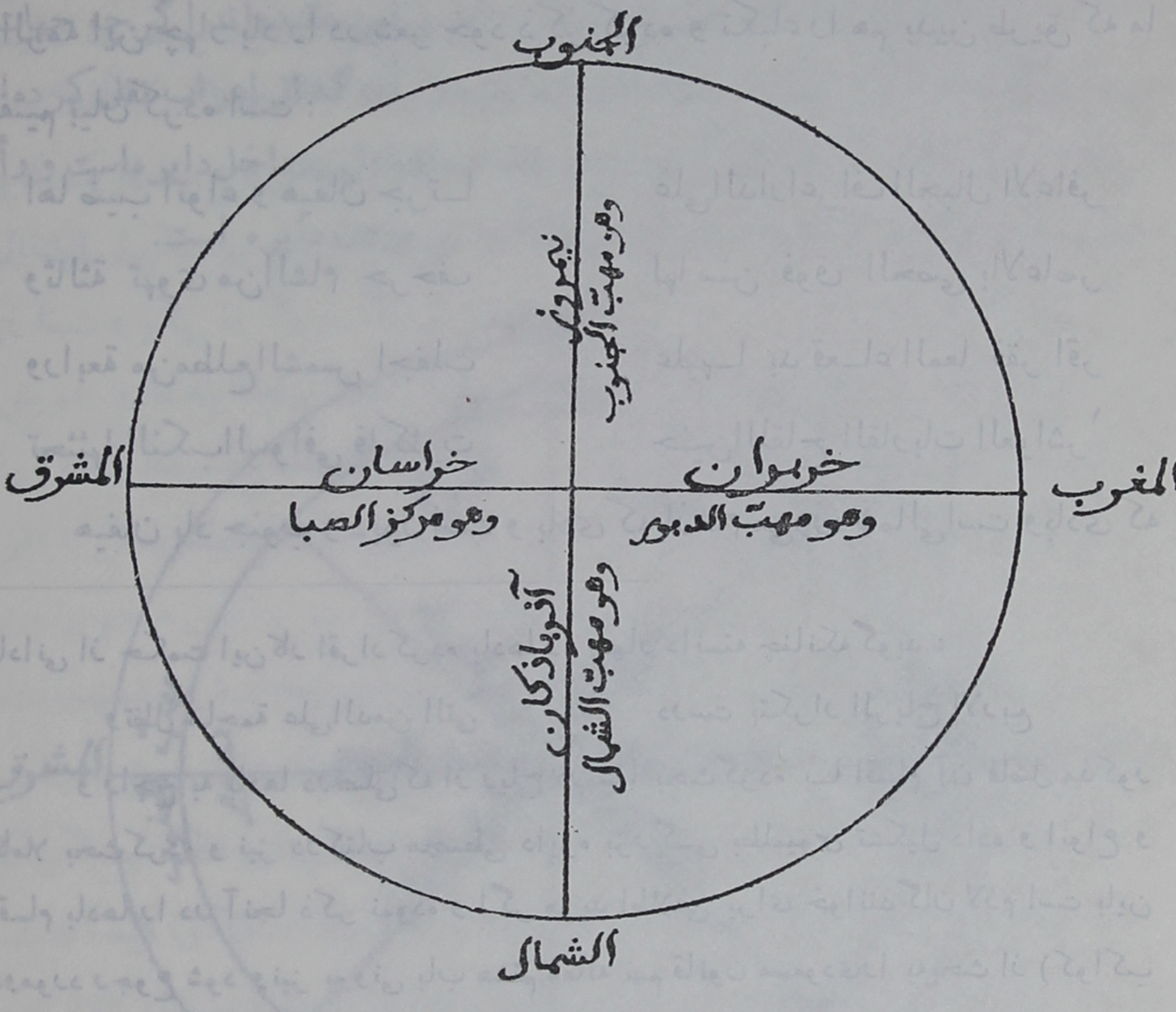
→ نادانی از حکمت این کار اقرار کرده بادها را چهار دانسته چنانکه گوید:

وتظل ساجمة علی الدمن التی	درست بتکرار الریاح الاربع

و راجع به بادها درفصلی که از ریاح در شفا بحث کرده با اقسام آن فاضل مذکور کاملا بحث کرده و نیز در کتاب مجسطی دایره بزرگی بطلمیوس تشکیل داده و انواع و اقسام بادها را در آنجا ذکر نموده و اگر مزید اطلاعی برای خوانندگان لازم است باین دومورد رجوع شود ونیز بیرونی باب هشتم مقاله نهم قانون مسعودی را به بحث از (کواکب منازل قمر نزد عرب و هند) و باب نهم را به بحث از (انواء و بوارح برمذاهب عرب) اختصاص داده و فرق روش اعراب و هندیان را بیان کرده و جداولی دقیق در این موضوع تنظیم نموده و هرکس اطلاعی بیشتر خواهد باین سرچشمه‌ها رجوع کند.

۱ــ این قصیده را ابن درید بهترین قصیده ذوالرمه دانسته بدیوان او رجوع شود و بیتی از آنرا بیرونی در استشهاد بکلمه ناجر (ولوذاقه الظمآن فی شهر ناجر) که ازشهور دوره جاهلیت و جای تموز است قبلا ذکر کرده.

از مطلع آفتاب می آید باد صباست و جهت بادها نزد ایرانیان مانند عقیده یونانیان و جمیع طبیعیین است[1] و مراکز این مهاب منسوب بجهات چهارگانه است و این عقیده را هم از این دایره می‌شود دانست



۱ــ گاهی طبیعیین گفته می‌شود و مقصود مادیون هستند که بجز جهان مادی به چیز دیگر اعتقاد ندارند و گاهی مقصود علمایی است که ازطبیعت بحث می کنند ودراینجا معنای دوم مراد است .

سپس ، آنچه از بادها که میان مرکز دوجهت به وزد به نزدیکترین مرکز وزیدن گاه نسبت می‌دهند و دسته‌ای از طبیعیین بـه طلوع آفتاب و مغرب آن در منقلبین منسوب می‌دارند و آنرا به‌نام یونانی می‌خوانند .

از برای تأثیر طلوع منازل ماه و غروب آن طریقه خوبـی در دست است بدین‌طور که باید از آغاز ایلول تا روزی را که می‌خواهیم حال آنرا بدانیم بدست آورد و سیزده سیزده طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند باید دید درصورتیکه ماه در مقابلهٔ با آفتاب باشد و یا در یکی‌از دوتربیع خود اگر وقت باران باشد خواهد آمد و یا تغییری در هوا از سرما و گرما پیدا می‌شود .

در روز اول ایلول بارح‌الصرفه و نوء سعدالاخبیه است و از این جهت از ایلول آغاز کردند که نخستین روز ماه اول فصل پاییز است ابومعشر می گوید ما این کار را در سال دویست و هفتاد نه در استقبال شوال آزمودیم بدین طریق که از اول ایلول تا روز استقبال را گرفتیم و صد وسی روز شد و سیزده سیزده آنرا طرح کردیم وچیزی باقی نماند و طالع استقبال دلو بود و در آن روز باران آمد وچون ماه در تربیع راست شد باز هم در آن روز باران آمد .

باز ابومعشر نقل می کند که در سال بعد هم همین آزمایش را تکرار کردیم و از اول ایلول تا روز پنج شنبه سیزدهم از کانون اول را بدست آوردیم و سیزده سیزده طرح کردیم و چیزی باقی نماند و میان ماه و آفتاب نصف برج فاصله بود و ماه نیز از تسدیس مریخ منصرف گشته بود و به مقارنه زهره متصل شده بود و در همین وقت باز باران آمد[1] .

این دو حکایت را که از ابومعشر نقل کردیم بـه صحت و صواب این مطلب گواهی می‌دهد ، وچون در این کار به رباطات هند و جفور ایشان استعانت جسته شود به اصابت به‌واقع نزدیکتر می گردد .

۱ـ تا تو در چشم منی از گریه خالی نیست چشم
ماه چون در برج آبی شد ز باران چاره نیست
خواجو

چنین گفته‌اند که داناترین تازیان بمناظر نجوم بنوماریة بن کلاب و بنومرة بن شیبان‌اند و تازیان در منازل ماه بشرطین آغاز کردند زیرا در آن زمان شرطین در اوایل برج حمل بوده ولی مردم دیگر غیر از اعراب ، از پروین آغاز نمودند و نمی‌دانم از این جهت به پروین آغاز کردند که چشم ثریـا را از دیگر ستارگان آسانتر می‌بیند و بدون جستجو می‌یابد یا اینکه برای این به پروین ابتدا نمودند که من در کتب هرمس دیده‌ام که اعتدال ربیعی ثریاست و باید هرمس این‌سخن‌را سه هزار سال پیش گفته باشد و خدا به مقصد ایشان داناتر است.

اکنون ، مطابق رأی تازیان شروع می کنیم و بآنچه ایشان آغاز کرده‌اند ما نیز آغاز می کنیم .

شرح مبسوط هریك ازمنازل ماه

شرطان (دوشرط بفتح ش وراء) یعنی دو علامت و بدین سبب چنین نامیده شدنـد چنانکه اصحاب سلاطین‌را شرط می گویند زیرا برخود با یك چیز سیاه و یا دیگر رنگها نشان می گذارند و در شرطان از کواکب برج حمل دو کوکب است و بسا اتفاق می‌افتد که ستاره سومی‌را که بآنها نزدیك است باین دواضافه می کنند وباین اعتبار اشراط گفته می‌شود[1] و چون شرطان در حرکت خود به نیمهٔ آسمان برسند در رای‌العین و رؤیت چشم به اندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود و یکی ازاین دوشمالی است و دیگری جنوبی وآنچه را که از اندازه ابعاد میان کواکب، در رای‌العین ذکر کنند مقصود هنگامی‌است که در وسط‌السماء واقع‌شوند نه موقع دیگر[2] زیرا مقادیر در آفاق برای اینکه انعطاف شعاع چشم در بخارهایی که محیط

---

۱ ــ ابوالعلی معری اشراط را نیز در یکی از بهترین قصاید خود ذکر نموده و می گوید :

وتبتسم الاشراط فجراً کانها — ثلث حمامات سدکن بموقع

و بیتی که خاقانی در شرطان گفته‌است در صفحات اول کتاب ذکر شد .

۲ــ تمام ارصاد با نصف‌النهار است و دوایر آفاق را به عللی متعدد در این کار محلی نیست .

بزمین است بزرگتر می‌شود چنانکه در کتب مناظر نوشته‌اند[۱].

نیز در بعد میان دوستاره باید ازشمال بجنوب گرفته شود و بسا اتفاق می‌افتد که چون این دو کوکب بافق رسیدند باید بعد آنها را از مشرق بمغرب گرفت و یا تقریباً با یکی دیگر از دوایر ارتفاع و سبب تقریبی بودن این است که کرات را از قائم بودن در معدل‌النهار میل موجود است.

اشراط را نطح نیزمی گویند زیرا شرطان برسر دو شاخ حمل واقع شده‌اند و احکام این منزله بنابر وجه اول برای برج حمل لازم است و بکواکبی که ببرج حمل نامیده می‌شود تعلق ندارد.

بطین ـ و آن سه ستاره است که در آخر بطن حمل واقع شده‌اند به هیئت مثلثی متساوی‌الاضلاع و بطین تصغیر بطن است چه، باضافه ببطن حوت این کلمه را تازیان تصغیر نموده‌اند.

ثریا ـ شش ستاره است و بگرد هم جمع آمده‌اند و بخوشه انگور خیلی شباهت دارد[۲] و تازیان می گویند که ثریا دنبه برج بره است و این سخن پسندیده نیست زیرا پروین بر کوهان ثور واقع است و ثریا تصغیر ثروی است و اصل آن از ثروت است که بمعنای اجتماع و کثرت عدد باشد.

برخی از اعراب می گویند ثریا را از این سبب به ایـن اسم خواندند که بارانی که به نوء آن می آید تولید ثروت می کند و ثریا را عرب، النجم می گویند و آنچه را که بطلمیوس از کواکب پروین ذکر کرده است چهار ستاره است زیرا جز این چهار را او رصد نکرده بود چه، در نگاه با چشم میان آن خیلی تنگ است وهنگامی که این منزله زیر شعاع برود که نزد اعراب چهل روز است بدترین اوقات سال است و از همه ازمنه سال، وبا درآنوقت بیشتر است.

اسدی می گوید ثریا طلوع نکرد و نوء ننمود مگر اینکه مرضی با آن بود

۱ـ اختلاف منظر درمنظومه شمسی‌است امروزه هم‌ثوابت‌نوعاً اختلاف منظر ندارند.

۲ـ عقد ثریا بر تاکش آویخته (گلستان).

و برخی از متطببین اعراب گفته‌اند : شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثریا تا طلوع آن ضمانت کنید من برای شما دیگرایام سال‌را ضامن میشوم واز پیغمبر علیه‌السلام روایت شده که چون ثریا طلوع کرد مرض از روی زمین مرتفع می گردد و در روایت دیگر ناخوشی از هر بلده برداشته می‌شود.

دبران ـ ستاره‌ای است سرخ و نورانی و از این جهت آنرا دبران گویند که برثریا پشت کرده و او در چشم جنوبی ثور است[1] و نیز دبران را فنیق می گویند و فنیق شتر نر خیلی بزرگ است زیرا اعراب کواکبی را که در حول دبران است قلاص گفته‌اند[2] و دبران را نیز تابع النجم و ثانی النجم گویند یعنی پیرو ثریـا زیرا دبران پروین را در طلوع و غروب پیروی می کند و دبران را نیز مخدج گفته‌اند.

هقعه ـ سه ستاره ریزاست که خیلی بهم نزدیکند ومثل این می‌ماند که آثار شست وسبابه وانگشت میانی هستند اگر این سر انگشت را با هم زمین بزنند واز این‌جهت اعراب این سه ستاره را هقعه گفته‌اند که به دایره‌ای که در پهلوی اسب است و نزد مفصل پای، آن مانند کرده‌اند و در لغت عرب گفته می‌شود فرس مهقوع و برخی از تازیان هقعه را تحایی گویند و بطلمیوس این سه را یك کوکب سحابی دانسته و گفته هقعه آن ستاره سحابی است که بر راس‌الجبار یعنی جوزاء جای دارد.

۱ـ انوری می گوید :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم — بـر قبضهٔ شمشیر نهادی دبرانرا

یعنی اگر به ملاحظهٔ این نبود که ثور مانند عقرب بی‌چشم‌شود ممدوح اوتوانایی این‌دا داشت‌که دبرانرا مانند نگینی بر قبضهٔ شمشیر خود بنشاند و عقیده قدما این بود که کژدم چشم ندارد چنانکه در منطق اشارات آنجا که از اقسام عدم ملکه بحث میکند می گوید گاهی عدم ملکه نسبت به شخص است و گاهی نسبت به‌نوع و گاهی نسبت بجنس و نسبت به‌نوع مثل اینکه نوع عقرب فاقد چشم است ولی امروز ثابت گشته که کژدم چشم دارد.

۲ـ قلاص و قلوص یعنی شتران ماده.

هنعه ـ دو ستاره درخشنده‌ای هستند در کاهشکشان که میان جوزاء و راس‌
التوءمین می باشند و فاصله این دو به اندازه یك تازیانه است و یکی از این دو را
زر (بکسر زاء وتشدید را) ودیگری‌را میسان‌نامند وهردو درپای توأم تالی‌می باشند.

هقعه بگفته زجاج از هنعت‌الشئی مشتق است که چون چیزی را بر گردانی
وقسمتی‌ازآنرا برقسمت دیگرتا کنی آنوقت گفته می‌شود هنعت‌الشئی گویا هریك
از این دو کوکب بسوی دیگری منعطف شده و برخی هم چنین گفته‌اند که به‌قیاس
بستاره سومی بسوی ایشان که از میان آنها بر کنار است و این دو را مثل گردن
خم‌شده گردانیده، گفته شده .

اعراب پنداشته‌اند هنعه باشش‌ستارۀ دیگر کمان جوزاء هستند که اسد بااین
کمان تیر می‌اندازد .

ذراع ـ این هم دو ستاره است و فاصله این دو باندازۀ یك ذراع است یکی
از این دو شعرای غمیصاء است یعنی رمصاء که شعرای شامی باشد و این ذراع نزد
عرب ذراع مبسوط است و اما ذراع مقبوض اسد آن است که یکی از کواکب آن
شعرای عبور است که شعرای یمانی باشد ولی نزد علمای نجوم ذراع گسترده اسد
رأس‌التوءمین است و ذراع مقبوضۀ اسد از ستارگان کلب متقدم است و تازیان را
در این مطلب اختلافات بسیاری است و در وجه تسمیه این کواکب اخبار خرافی
بسیار گفته شده و غمیصاء درسال هزار وسیصد اسکندری ده روز که از تموز بگذرد
طلوع می کند و عبور که شعرای یمانی است بیست و سه شب که از تموز بگذرد
طالع می گردد .

نثره ـ موضعی است که میان دهان اسد و منخرین آن است و این منزل‌را
اعراب لهات نیز گویند و نثره دو ستاره است که میان آن دو لطخه‌ای سحابی است
و این دو ستاره از صورت سرطان است .

طرف ـ مقصود اعراب از طرف چشم اسد است و طرف هم دو ستاره است که
یکی از این‌دو بصورت اسد نزدیك است وثانی از کواکب خارجۀ ازصورت سرطان

و در جلوی طرف کواکبی است که آنها را اشفار گویند یعنی مژه‌های برج شیر .

جبهه ـ یعنی جبهه و پیشانی برج شیر که چهار ستاره‌اند و فاصله هریك با دیگری به اندازه یك تازیانه است وبطور حمایلی ازشمال بجنوب . وبعقیده علمای نجوم جبهه بمنزلهٔ یالهای شیر است وستاره جنوبی آنرا قلب‌الاسد ملکی نامیده‌اند وچون سهیل در حجاز طلوع کند جبهه نیز طلوع خواهد کرد و سهیل چهل و چهارمین ستارهٔ از کواکب سفینه محسوب است که در محل لنگر آن واقع است و عرض آن بـه قسمت جنوب هفتاد و پنج درجه است و از افق بنابراین ، ارتفاع بسیاری نخواهد داشت و بدین سبب است که در رأی‌العین مضطرب دیده می گردد و گفته‌اند که چون چشم مردمی که چشم زن هستند براین‌ستاره بیفتد خواهند مرد چنانکه گفته‌اند در جزیره رامین که در حدود سرندیب است حیوانی است که هر کسی آنرا ببیند تـا چهل روز دیگر بیشتر نخواهد زیست و ایـن قضیه از تأثیر روحانیات درجهان مادی از تأثیر ماهی‌ای که به رعاده معروف است شگفت‌تر نیست وچون این ماهی در دام بیفتد تا وقتی که زنده است دست صیاد می لرزد حتی اینکه برخی می گویند تا وقتی که این ماهی زنده است اگر شخص یك نی دست بگیرد و یك سمت آنرا براین ماهی بگذارد دست اوتخدیرمی‌شود و نی از دستش می‌افتد[1] و یا مانند کرمی که در روستای رعد است که از دههای گرگان شرقی‌است که چون کسی که آب حمل‌می کند این کرم‌را پامال کندآب فاسد میشود وبوی بد برمیدارد

۱ـ تأثیر ماهی رعاده که ارسطو هم از آن بتوسط یونانیانی که بـا اسکندر به هند رفته بودند آگاهی داشته برای برقی است که تولید می کند و ابن‌سینا هم در قانون طریق معالجه با آنرا ذکر کرده و بیرونی درکتاب جماهرمی گوید که مریضی راکه گرفتار فلج است نزد آن ماهی که زنده در دام گرفته شده میبرند و عصایی (که باید هادی الکتریسته باشد نه عائق) بدست او میدهند بیمار آن عصا را روی قبه‌های بدن این ماهی می گذارد و با تکان خوردن و شوك حاصله از ایـن الکترو شوك بیمار شفا می‌یابد و این ساده‌ترین و قدیمی‌ترین معالجه با برق است و بیرونی می گویـد قوه ماهی به بیمار می‌رسد و ابن‌سینا می گوید رطوبت آن و قوه شایسته با برق است .

و اگر پا برروی آن نگذارد آبی را که حمل کرده سالم وخوش طعلم خواهد ماند و یا مانند مرگ کسی که او را پلنگ گاز گرفته باشد که چون موش که باین قبیل زخم بسیار تمایل دارد بر آن بول کند شخص خواهد مرد .

زبره ـ که به منزله زبره شیر است یعنی شانه آن زجاج می گویند که زبره به منزلهٔ موهایی است که برشانه شیر است زیرا شیر هنگامی که خشم می کند این موها برمیخیزد و نائب آملی می گوید که زبره پارهٔ از آهن را گویند و دو شانه شیر را به آن شبیه کرده‌اند و آن دو ستاره است که فاصله آنها یك تازیانه است واین دو را عربها خرتین ، بضم خاء و سکون را ، می گویند که مفرد آن خرت است که بمعنای سوراخ کردن باشد چه هریك از این دو کوکب مثل این است که به شکم برج شیر فرو میروند و این‌دو یکی در صورت برج اسد بران شیر است ودیگری بر بیخ دم آن و به طلوع این دو ، سهیل در عراق عرب دیده می گرد .

صرفه ـ ستاره ایست درخشان و کواکبی که در نزد او جای دارند خیلی بی‌نورند و صرفه را قلب‌الاسد گویند و صرفه در سمت دم اسد است و از این جهت بدین نام خوانده شد که چون صرفه طلوع کند گرما برطرف می‌شود ووقتی سقوط کرد سرما از میان می‌رود .

عواء ـ پنج ستاره است که برخطی مانند منقار قرار گرفته‌اند و بدین‌جهت این ستارگان را عواء گفته‌اند چنانکه زجاج گفته «عویت‌الشئی اذا عطفته» وزجاج می گوید کسی را جز خود نمی‌شناسم که این کلمه را چنین تفسیر و معنی کرده باشد و آنانکه در وجه تسمیه عواء گفته‌اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر می‌روند و عوعو می کنند، راهی غلط رفته‌اند زیرا عواء برسینه عذراء و بال آن واقع است .

سماك اعزل ـ وآن ساق اسد نیز گفته‌اند وساق دیگراسد سماك رامح است و بدین‌جهت آنرا اعزل گویند که با سماك رامح ستاره‌ایست که می گویند آن ستاره

رمح بفارسی نیزه آن است و سماك اعزل را چنین ستاره که حربه آن باشد نیست این است که اعزل و بی‌سلاح مانده وسیبویه می گوید بدین سبب آنرا سماك گویند که بلندی یافته[1] و گفته‌اند که وجه تسمیه آن است که ماه در آن دیده نمی‌شود و اگر این سخن راست بود لازم می آمد که اعزل را سماك نگوییم زیرا ماه در آن نازل می‌شود و در پاره‌ای از اوقات آنرا منکسف می‌نماید وسماك اعزل ستاره‌ایست در کف چپ عذراء و برخی از مردم آنرا سنبله گویند و این مطلب هم درست‌نیست زیر سنبله هلبه‌ایست که بطلمیوس آنرا ضفیره می گوید و آن ستاره‌های کوچکی است که بدور هم گرد آمده‌انـد و در پشت دم دب اکبر جای گرفته‌اند و بسیار به برگ لبلاب مانند است و همه برج باین نام نامیده شده و بنابرای تازیان هلبه بر کنار دم اسد واقع است و بمنزله مویهایی است که در کنار دم شیر است .

غفر ــ سه ستاره است و عرب گویند که بهترین منازل است زیرا که در پشت اسد وجلوی عقرب است و ایذاء شیر در انیاب و در پنجه آن است و زیان کژدم هم در دم اوست و یکی از راجزین عرب گفته :

خیر لیالی فی الابد   بین الزبانی و الاسد

گفته‌اند که موالید پیغمبران در این روز اتفاق افتاده است ولی من گمان نمی کنم که این مطلب راست باشد مگر تنها برای عیسی علیه‌السلام که هیچ آزاری نداشت ولی تولد موسی بر این قیاس باید باطلوع ناب اسد[2] و حلول ماه درچنگال آن روی داده باشد . و بدین جهت این ستارگان را غفر گفته‌اند که ضوء و فروغ آنها خیلی ناقص‌است ودر زبان عرب می گویند (غفرت‌الشئی اذا غطیته) ونیز وجه تسمیه دیگر آن است که بردو نیش برج کژدم برتری یافته و بمنزله مغفر آن است

---

[1] ــ ابن‌سینا در الهیات شفا درفصلی که ازجسم بحث می کند می گوید چون بعد جسم را از پایین ببالا ملاحظه‌کنیم سمك گویند و فرزدق در مفاخره گوید .

ان‌الذی سمك السماء بنی لنا   بیتا دعائمه اعز و اطول

[2] ــ ناب مفرد انیاب است که دندانهـای تیز است و انسان و حیوان بـا این نوع دندانها طعمه خود را می‌درند .

و زجاج می گوید که اشتقاق این لفظ از غفره است و غفره مویهایـی است که در کنار دم شیر است .

زبانی ـ دو ستاره درخشان هستند که از یکدیگر جدایند و میان آن دو پنج ذراع است و درجایی قرار گرفته‌اند که می‌شود گفت دو شاخ کژدم‌اند ولی‌این دوستاره از صورت میزان محسوب‌اند و گفته‌اند که نام آن از زبن مشتق است وهر یك از ایـن دو از دیگری دور افتاده است . (زبن به صیغه ماضی زبن زبناً ای دفعه ـ مترجم)

اکلیل ـ وآن سر برج عقرب محسوب است و سه ستاره‌اند که صف کشیده اند و ابن‌الصوفی[1] می گوید که این مطلب محال است و اولی این است که اکلیل هشمین‌ستاره از صورت میزان و ششمین از ستارگان خارج از آن‌باشد ویکی‌دیگر را که بطلمیوس در مجسطی ذکر نکرده و آنان را که می گویند که اکلیل سه ستاره درخشانی است که صف کشیده‌اند تحطئه کرده باین گمان که اکلیل جز در فوق‌الراس نیست ومشهور نزد عرب این است که همین‌سه ستاره مذکور اکلیل‌است ومثل ابن‌الصوفی با تازیان آن است که گفته‌اند طرفین‌دعوی راضی‌شدند ولی قاضی ابا می کند و رضایت نمی‌دهد .

شوله ـ این ستاره نیش عقرب محسوب است و از این جهت شوله گفته شد که پیوسته نیش عقرب بلند است و شوله دو ستاره درخشان هستند که در کنار دم عقب جای گرفته‌اند .

نعائم ـ هشت ستاره‌اند که چهار تای از آنها در کهکشان بطور مربع واقع است و ایـن چهار را نعام وارد گویند زیـرا شتر مرغهایی هستند که به نهر وارد شده‌اند و چهار دیگر از این ستارگان بطور تربیع خارج از آنند و این چهار را نعام صادر نامند چه ، از آب بیرون آمده‌اند و زجاج می گویـد نعائم بضم نون

۱ـ مقصود ابن صوفی منجم است که بیرونی بسیار ازاو تجلیل کرده وکاملترین کتاب در ستارگان کتاب اوست .

است و آن چوبهایی است که در سر چاه می گذارند و دلو را بر آن می آویزند . و نعام وارد در قوس و سهم رامی قرار گرفته و نعام صادر بر کتف و سینه آن .

بلده ـ پاره‌ای از آسمان است که قفر است و هیچ ستاره در آن نیست و بلده در جنب صورت فرس و در شمار صورت رامی است و زجاج می گوید بلده را به فرجه‌ای که میان ابروان غیر پیوسته است تشبیه کرده‌اند و در لغت عرب می گویند رجل ابلد یعنی مردی که میان دو ابروی او تهی باشد .

سعد ذابح ـ دو ستاره‌اند یکی شمالی و دیگری جنوبی و فاصله این دو به اندازه یك ذراع است و در نزدیکی یکی از این دو که شمالی است ستارۀ کوچکی است که به منزله گوسفندی است که آنرا ذبح می کنند و این‌دو ستاره برشاخ برج جدی جای گرفته‌اند .

سعد بلع ـ دو ستاره‌اند و در میان این دو یك ستاره است که پنهان از نظر است و مانند این‌است که یکی ازاین دو کوکب آنرا بلعیده اند و از گلوی بلعنده گذشته و بسینه رسیده است و جمعی می گویند که وجه تسمیه آن است که چون چیزی را به بلعند ضوء آن را می گیرند و پوشانیده می‌شود بدین جهت سعد بلع گفته‌اند و ابو یحیی کناسه حکایت می کند که این‌دو ستاره هنگامی که خداوند در طوفان نوح بزمین فرمود : « یا ارضی ابلعی مائك » طلوع کرد و بدین جهت به سعد بلع نامیده شد و پوشیده نماند که بسیار این استخراج رکیك و ناپسنداست و این ستارگان بر دست چپ ساکب‌السماء واقعند .

سعد السعود ـ سه ستاره‌اند و یکی از این سه از دیگران نورانی‌تر است و از این جهت بدین نام خوانده شد که تازیان طلوع آنرا سبب سعادت می‌دانند و به طلوع آن تیمن می‌جویند زیرا هنگامی این ستاره پیدا می‌شود که زمستان منقضی شده باشد و سرما تمام گردد و در این وقت بارانها از دنبال یکدیگر می آیند و دو ستاره از سعدالسعود در شانه چپ ساکب الماء جای گرفته‌اند و ستاره سومین در دم جدی قرار دارد .

سعد اخبیه[1] ـ چهار ستاره است که عدد از آن به هیئت مثلثی حادة‌الزاویه است و یکی از آنها در میانه این مثلث است که این مثلث دایره وار بر گرداگرد آن مرکز است و این یك ستاره موسوم به سعد است و ستاره‌های دیگر که بر گرد آنند اخبیه او هستند یعنی چادرها، و برخی گفته‌اند وجه تسمیه سعد اخبیه آن است که چون این منزل طلوع کرد آنچه از هوام پنهان بودنـد آشکار می‌شوند و سعد اخبیه در دست راست ساکب‌الماء جای داد.

فرغ اول ـ که عرقوه علیاء موسوم است و نیز دو دسته دلو خوانده میشود.

فرق ثانی ـ فرغ ثانی را عرقوه سفلی و دو دسته دلو که در قسمت پشت آن واقعند می‌دانند و آن نیز برهیئت عرقوه علیاست و این چهار ستاره نزد اعراب دلو محسوب است.

بطن حوت ـ که قلب حوت نامیده می‌شود و آن ستاره‌ایست درخشان در یکی از دو پارهٔ شکم حوت که آنرا رشاء گویند و این دو غیراز دو سمکه‌ایست که در صور بروج محسوب‌اند و این‌ستارگان در بالای میزان هستند از شمار کواکب مرأة مسلسله است یعنی زنی که شوهر ندیده.

بیان جداولی دراحوال منازل قمر و طلوع آن کواکب و احوال آنان که درسال هزار و سیصداسکندری ترتیب‌داده‌شده

این فصل را خلاصه کردم و پاره‌ای از حالات دیگر نیز بر آن افزودم و با اختلاف آراء در جدول احوال منازل قمر جای دادم و طلوع کواکب منازل را در سال هـزار و سیصد اسکندری بنا بر امر اوسط که علماء ذکر کرده‌اند نقل نمودم و ایـن قول را در جدول دیگری که ازاحوال کواکب این‌منازل گفتگو می کند جای دادم وهر کس که در این دو جدول نظر کند برای فهم مقصود از مشاوره بـا دانشمندان بی‌نیاز خواهد بود و آن دو جدول این است که خوانندگان ملاحظه می کنند.

۱ـ گردی برآبی بیخته زر از ترنج انگیخته
خوشه ز تـاك آویخته مـانند سعدالاخبیه
(منوچهری)

جدول احوال منازل

فصول چهارگانه از روی سقوط منازل	نامهای خانه های ماه	ابعاد اوائل آن از برج حمل از روی حساب نه از روی موضع ستارگان: بروج	درجات	دقائق	ثوانی	سعادت و نحوست آن	دلالات آن از روی رباطات جفور بر باران	طلوع آن در شهور سریانی	در آن روزی که طلوع کرده	بنابر آنچه در بیشتر کتب انواء گفته اند ایام انواء آن	سقوط آن در شهور سریانی	در روزی که سقوط کرده	ایام انواء آن بنابر آنچه در بیشتر کتب انواء گفته اند	ایام انواء آن بنابر آنچه ابو یحیی بن کناسه گفته است	انواء آن بنابر رأی ابو حنیفه دینوری
منازل پائیـــز	شرطان	•	•	•	•	متوسط	وسط	نیسان	ی	ا	تشرین اول	ی	ا	ج	ج
	بطین	•	یب	نا	کو	سعد	یابس		کج	ا		کج	ج	ج	ج
	ثریا	•	که	مب	نب	سعد	معتدل	ایار	و	د	تشرین آخر	ه	ز	ه	ز
	دبران	ا	ح	لد	یح	نحس	رطب		یط	ا		یح	ا	ج	ج
	هقعه	ا	کا	که	مد	نحس	رطب		ا	ا	کانون اول	ا	ا	و	و
خانه هـــ	هنعه	ب	د	یز	ی	سعد	وسط	حزیران	ید	ج		ید	ج	ج	ج
	ذراع	ب	یز	ح	له	سعد	رطب		کز	ا		کز	ه	ج	ه
	نثره	ج	•	•	•	ممتزج	وسط		ی	ا	کانون آخر	ط	ا	ز	ز
	طرف	ج	یب	نا	کو	نحس	یابس	تموز	ی	ا		کب	و	و	و
ای زمستا	جبهه	ج	که	مب	نب	سعد	رطب		کج	ا	شباط	د	ز	ز	ز
	زبره	د	ح	لد	یح	سعد	وسط	آب	ه یط	ج		یز	ج	د	د

ن منازل بهـــار منـــازل تـــابستان (۱)

منازل							ماه			ماه					
صرفه	د	کا	که	مد	نحس	رطب	ایلول	ا	ج	آذار	ب	ج	ز	ج
عواء	ه	د	یز	ی	سعد	وسط		ید	ا		یه	ا	ا	ا
سماك	ه	یز	ح	له	متوسط	رطب وسط		کز	ا		کج	د	د	د
غفر	و	٠	٠	٠	نحس	رطب	تشرین اول	ی	ج	نیسان	ی	ج	ج	ا
زبانی	و	یب	ثا	کو	نحس	رطب معتدل		کج	ا		کج	ج	ج	ج
اکلیل	و	که	مب	لب	نحس	رطب	تشرین آخر	ه	د	ایار	و	د	د	د
قلب	ز	ح	لد	یح	سعد	یابس		یح	ا		بط	ا	ا	ا
شوله	ز	کا	که	مد	نحس	رطب	کانون اول	ا	ا	حزیران	ا	ج	ج	ج
نعائم	ح	د	یز	ی	نحس	رطب		ید	ا		ید	ج	ا	ا
بلده	ح	یز	ح	له	ممتزج	رطب		کز	ا		کز	ا	ج	ج
سعدذابح	ط	٠	٠	٠	سعد	رطب	کانون آخر	ط	ا	تموز	ی	ا	ا	ا
سعدبلع	ط	یب	نا	کو	متوسط	رطب قلیل		کب	ا		کج	ا	ا	ا
سعدالسعود	ط	که	مب	نب	نحس	وسط	شباط	د	ا	آب	ه	ا	ا	ا
سعدالاخبیه	ی	ح	لد	یح	ممتزج	یابس معتدل		یز	ا		بط	ا	ا	ا
فرغ مقدم	ی	کا	که	مد	سعد	یابس	اذار	ب	ا	ایلول	ا	ج	ج	ج
فرغ مؤخر	یا	د	یز	ی	ممتزج	رطب		ید	ا		ید	د	د	د
بطن حوت	یا	یز	ح	له	سعد	رطب		کز	ا		کز	ا	ا	ا

(۱) درمتن کتاب منازل تابستان‌را تافرغ‌مقدم نوشته‌و مقابل‌دومنزل دیگررا خالی گذاشته وحال‌آنکه این دومنزل هم‌باید در منازل تابستان باشدواشتباه ازناسخ‌است صیرفی

نامهای منازل ماه	کمیت ستارگان آن	طلوع آن در ماههای سریانی در سال هزار و سیصد اسکندری	در روزی از آن که طلوع میکند	سقوط یا غروب آن در ماههای سریانی درسال هزار و سیصد اسکندر رومی	در روزی از آن که غروب میکند	مراتب صور ستارگان ماه بعقیدهٔ اهل نجوم	مراتب صورت هـای کواکب آن بعقیدهٔ تازیان
شرطان	ب	نیسان	کب	تشرین اول	کب	دوشاخ بره	دو شاخ بره
بطین	ج	ایار	ه	تشرین آخر	د	دنبهٔ بره	شکم بره
ثریا	و		یح		یز	کوهان ثور	دنبهٔ بره
دبران	ا		لا		ل	چشم ثور	چشم ثور
هقعه	ج	حزیران	یج	کانون اول	یج	راس‌الجبار	راس‌الجوزاء
هنعه	ب		کو		کو	دوقدم توأم‌تالی	قوس‌جوزاء
ذراع	ب	تموز	ط	کانون آخر	ح	دورأس توأمان	دراع گسترده‌برج شیر
نثره	ج		کب		کا	سرطان	بینی شیر
طرف	ب	آب	د	شباط	ج	گردن شیر	دوچشم شیر
جبهه	د		یز		یو	یال و قلب شیر	پیشانی شیر
زبره	ب	آب	لا		ا	دم شیر	شانه شیر
صرفه	ا	ایلول	یج	آذار	ید	طرف پهلوی شیر	دنب شیر

سماك	ا	تشرین اول	ط	نیسان	ط	ید عذراء	ساق شیر
غفر	ج		کب		کب	دامن عذراء	نیش کژدم
زبانی	ب	تشرین آخر	د	ایار	ه	کفه میزان	دوشاخ عقرب
اکلیل	ب		یز		یح	پیشانی عقرب	راس عقرب
قلب	ا		ل		لا	قلب عقرب	قلب عقرب
شوله	ب	کانون اول	یج	حزیران	یج	نیش عقرب	مغفر عقرب
نعائم	ح		کو		کو	کمان رامی	شتر مرغ
بلده	•	کانون آخر	ح	تموز	ط	بدن رامی	جایگاه تهی
سعدذابح	ب		کا		کب	شاخ بزغاله	درصورتی نیست
سعد بلع	ب	شباط	ج	آب	د	دست چپ ساکب الماء	درصورتی نیست
سعدالسعود	ج		یو		یز	شانه چپ ساکب الماء	درصورتی نیست
سعدالاخبیه	د		ا	•	لا	ذراع راست ساکب الماء	درصورتی نیست
فرغ مقدم	ب	اذار	ید	ایلول	یج	شانه فرس وطرف راست آن	دستهٔ دلو علیا
فرغ مؤخر	ب		کز		کو	بال فرس وناف آن	دسته دلو سفلی
بطن حوت	ا	نیسان	ط	تشرین اول	ط	پهلوی مرأه مسلسله	بطن حوت

هروقت که ماه باستاره ویا باستارگانی که منزله بدانها شناخته‌می‌شود مقارن گردد و نسبت داده شود می گویند . «کالح‌القمر مکالحه» و این امر را مکروه و ناپسند می‌دانند و چون ماه در سیرخود شتاب کند و از منزله تجاوز نماید و یا دیر بمنزل رسد بقسمی که در میانه دو منزل آن را ببینند می گویند ماه از منزل خود عدول کرد و این را پسندیده می‌شمارند .

برخی از این فرجه‌ها به‌نامی جداگانه خوانده می‌شوند مانند فرجهٔ میان ثریا و دبران که آنرا ضیقه می گویند و تازیان ضیقه را نحس و مشئوم می‌دانند و بدین واسطه این فرجه را ضیقه گفتند که به‌تندی غروب می کند ، زیرا میان درجهٔ غروب ثریا و درجهٔ غروب دبران شش درجه است در فلك‌البروج و هفت درجه‌است در معدل‌النهار بطور تقریب .

برخی از علماء که در علم انواء کتابی تألیف کرده‌اند گفته‌اند که ضیقه بیست و یکمین و بیست و دومین ستاره از ستارگان ثور است که عرب ایـن دو را کلب دبران می گویند و این گفتار ناصواب است .

گاه می‌شود که ماه از هنعه راه را کوتاه می کند و در تحائی نازل می‌شود و تحائی چهاردهمین و پانزدهمین و شانزدهمین ستارهٔ از ستارگان دو پیکر است . وجمعی دیگر گفته‌اند که تحائی همان هقعه است و برخی می گویند که غیر از آن است و گاه اتفاق می‌افتد که ماه در سیر خود راه را کوتاه کرده و در عرش سماك که دسته‌ای از تازیان عجزالاسد گویند نازل می‌شود وعجزالاسد سومین وچهارمین و پنجمین و هفتمین ستاره از ستارگان غراب است .

گاهی از محاذات شوله ماه راه را کوتاه کرده و با برخی از بندهای دم برج کژدم محاذی می‌شود .

گاهی چنن اتفاق می‌افتد که مـاه از بلده راه را کوتاه می کند و در قلاده که جمی آنـرا ادحی نامند نازل می‌شود و آن نهمین و دهمین و یـازدهمین و دوازدهمین و سیزدهمین وچهاردهمین ستارهٔ از ستارگان رامی است و برخی‌ازعلما

تصور کرده‌اند که قلاده خود قوس است با آنکه رأس رامی ودو گیسوی آن محسوب است .

گاه می‌شود که ماه از سعدالسعود منزل خود را کوتاه می کند درسعد ناشره نازل می‌شود و آن بیست وسومین و بیست وچهارمین ستارهٔ از ستار گان جدی است.

گاه می‌شود که از فرغ ثانی راه را کوتاه می کند و در کرب برج دلو نازل می‌شود و مقصود از کرب ریسمانی است که به دو دسته دلو می بندند و سپس این ریسمان را به طناب چاه برای آب کشیدن می آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستاره فرس اعظم است و یا آنکه ماه از فرغ ثانی به بلدة الثعلب نازل می‌گردد و بلدة الثعلب قسمتی از آسمان است که میان فرغ ثانی و سمکه می باشد و ستاره‌ای در این قسمت نیست.

برخی از علمای انواء چنین تصور کرده‌اند که انیسین که اولین و دومین ستارهٔ از ستار گان مثلث است میان بطن حوت شرطین جای دارند و سبب این توهم آن است که این دو ستاره را دیده‌اند که پس از شرطین غروب می کنند و چنین پنداشتند که ماه بنابر این گمان گاهی از شرطین راه را کوتاه کرده و در انیسین وارد می‌شود و این سخن باطل است و نادرست و سبب تأخیر غروب این‌دو آن است که عرضشان در شمال زیاد است و کواکبی که میل آنها به شمال بیشتر است از کواکب دیگر که میلشان کمتر است زودتر طلوع می کنند و در جنوب به عکس این است .

چون کواکب ثابته که منازل ماه را بدان نسبت می‌دهند و باسم آنها منازل خوانده می‌شود با یك حرکت واحد و بطئی متحرک کند این‌طور نتیجه می‌شود که با سیر یك درجه که درشصت وشش سال خورشیدی انجام می‌یابد در هر روزی از ایام طلوع و غروب قمر یك روز زیاد گردد و ما مواضع کوکب منازل ماه را با طول و عرض و مقادیر آنها از اعظام شش گانه درسال هزار وسیصد اسکندری ثبت کردیم و کسی که بخواهد این مطلب را بفهمد باید درزمان خود مطابق سیری که درهر شصت و

شش سال یك درجه است[1] عمل کند سپس در اختفاء آنها در شعاع و ظهور آنها از شعاع چنانکه در زیجها گفته شده و در کتاب مجسطی بر آن اقامه برهان نموده‌اند عمل نماید زیرا تشریق و تغریب کواکب ازجهت عروض بلاد و مقادیر اجرام آنها که دارای کدام یك از اعظام شش گانه‌اند و تباعد آنها از فلك‌البروج اختلاف یافت می‌شود ودراین کار موقعی که عرض بسیاری از فلك‌البروج برای این کواکب یافت شود باعث شگفتی می‌شود مانند حال زهره که چون با آفتاب در برج سمکه مقارن شود مدت اختفاء آن تحت‌الشعاع تقریباً یك روز و یـا دو روز خواهد بود و چون با آفتاب در برج عذراء مقارن شود تقریباً شانزده روز پنهان خواهد بود و عطارد در برج عقرب درهنگام صبح درحالی که روبروی آفتاب است دیده می گردد و دربرج ثور به خلاف آنچه گفته‌شد رؤیت می گردد یعنی درحال اقبال به‌آفتاب دیده نمی‌شود ودرحال ادبار شبانگاه‌ها دیده می گردد وبراهین این مطالب در کتاب مجسطی مکتوب و مشروح است اکنون جدول جایگاههای کواکب را ذکر کنیم .

۱ـ چنانکه در پیش اشاره رفت مطابق ارصاد اسلامی این مقدار متفاوت است .

نامهای منازل	جایگاه ستارگان این منازل ازصورتهای چهل وهشتگانه		بروج	طول درجات	طول دقائق	عرض درجات	عرض دقائق	جهت عرض	اندازه این کواکب بنابر رای ابولحسن صوفی
شرطان	از دو ستاره ای که بمنزله شاخهای برج بره هستند آن یکی که پیشتر است	ا	٠	یح	یج	ن	ک	شمال	ج
	دومین آندو	ب	٠	یط	یج	ح	ک	شمال	ج
بطین	آن ستاره‌ای که در بیخ دنبه حمل است	ز	ا	ب	نج	د	ن	شمال	ه
	پیشترین از سه ستاره‌ای که در دنبه حمل هستند	ح	ا	ه	کج	ا	م	شمال	د
	آن ستاره‌ای که بروان عقبی حمل می باشد	یا	ا	ا	یج	ا	ی	شمال	ه
ثریا	قسمت شمالی ازضلع مقدم ثریا دربرج ثور	کط	ا	یج	مج	د	ل	شمال	ه
	قسمتی که ازضلع متقدم ازثریا بجنوب مایل‌تر است	ل	ا	ید	ج	ج	م	شمال	ه
	قسمت دوم از ثریا که تنگترین موضعی درآن است	لا	ا	یه	یج	ج	ک	شمال	ه
	ستاره کوچکی ازثریا که از ناحیه شمال است .	لب	ا	یه	یج	ه	٠	شمال	د
			ا					شمال	د
	این دوستاره را بطلمیوس ودیگرعلمائی که براو سبقت داشته‌اند			هیچ راصدی ایندو را رصد نکرده					
	ویا آنانکه پس از او آمدند نام نبرده اند		ا					شمال	د
دبران	آن ستاره‌ای که برچشم جنوبی ثور جای دارد	ید	ا	کد	یج ۱	ه	ی	جنوب	ا
هقعه	آن قسمت سحابی که برراس الجبار است که جوزاء باشد وبطلمیوس آنرا درمیانه مثلث بجای یك ستاره‌جای داده	ا	ب	ج	لج ۲	یج ۳	ن	جنوب	سحابی

۱ - ۲ - ۳ - هرسه درنسخه مدرسه ...

هنعه	آن ستاره ای که بر پای چپ توأم تالی است	یز	ب	کج	لج	ز	ل	شمال	ج
	آن ستاره ای که برپای راست توأم تالی است	یح	ب	کو	یج	ی	ل	شمال	د
ذراع	آن ستاره ای که برراس توأم مقدم است	ا	ج	د	نج	ط	م	شمال	ب
	آن ستاره ای که برراس توأم تالی است	ب	ج	ح	بج	و	یه	شمال	ب
نثره	قسمت میانه از شبکه سحابی که درصدر سرطان است	ا	ج	کا	نج	•	ک	شمال	سحابی
	شمالی ترین از دوستاره‌ای که درقسمت عقب ذی اربعه اضلاع هستند	د	ج	کا	نج	ب	م	شمال	د
	مایل ترین این دو بناحیه جنوب	ه	ج	کب	نج	•	ی	شمال	د
طرف	آن ستاره ایکه بطرف شاخ جنوبی عقرب از چهار ستاره خارجه از سرطان	ب	د	ج	یج	ه	م	جنوب	د
	آن ستازه ای که درجای گونهٔ صورت اسد است	ب	د	ب	مج	ز	ل	شمال	د
جبهه	شمالی از آن سه ستاره‌ای که درقسمت گردن صورت اسد میباشد	ه	د	یا	مج	یا	•	شمال	ج
	تابع که میانی از آن سه میباشد	و	د	یج	مج	ح	ل	شمال	ب
	جنوبی ازآنها	ز	د	یب	یج	د	ل	شمال	ج
	ستاره ای که درقلب جای دارد و آنرا ملکی گویند	ح	د	ید	ج	•	ی	شمال	ا
زبره	از آن دوستاره که درشکم اسد هستند آن یکی که در دنبال است	ک	د	که	مج	یج	م	شمال	ب
	مایل ترین این دو که درودورك اسد هستند بسوی شمال	کب	د	کز	نج	ط	م	شمال	ج
صرفه	ستاره ای کة درطرف دم اسد است	کز		و	ج	یا	ن	شمال	ا
	ستاره ایکه برطرف بال چپ عذراء می باشد	ه	ه	ی	لج	•	ی	شمال	ج
عواء	دیگری که تالی آن است	و	ه	یط	مج	ا	ی	شمال	ج
	دیگری که تالی ستاره سابق است	ز	ه	کد	مج	ب	ن	شمال	ج
	شمالی ازسه ستاره که دربال راست عذراء میباشد است وبرقطاف مقدم است	یج	ه	کج	مج	یه	ی	شمال	ج

سماك	آن ستاره که بر کف چپ عذراء است	يه	●	مح	يج	ب	+	جنوب	ا
غفر	از سه‌ستاره‌ای که در دامن عذراء هستید آن یك که میانی است	كب	ه	يح	يج	ژ	ل	شمال	د
	جنوبی از آنها	كج	ه	يح	نج	ب	م	شمال	د
	آن ستاره ای که برقدم چپ جنوبی عذراء جای دارد	كه	ه	كا	لج	+	ل	شمال	د
زبانی	روشنترین ازدوستاره‌ای که برطرف شاخ جنوبی کژدم است که در کفه جنوبی میزان است	ا	و	كط	لج	+	م	شمال	ج
	روشنترین ازدوستاره ای که برطرف شاخ شمالی عقرب است و در کفه شمال میزان است	ج	و	ج	مج	ح	ن	شمال	ج
	ستاره شمالی ازسه ستاره روشنی که در جبهۀ کژدم است	ا	ز	يز	نج	ا	كم	شمال	ج
اکلیل	ستاره میانی از آنها	ب	ز	يز	يج	ا	ك	جنوب	ج
	مایل ترین از سه ستاره جنوبی	ج	ز	يز	يج	ه	+	جنوب	ج
قلب	قلب کژدم	ح	ز	كد	يج	د	+	جنوب	ب
شوله	از دو ستاره که در نیش کژدم اند آن یك که درعقب است	ك	ز	ط	ج	يج	ك	جنوب	ج
	از دوستاره که درنیش کژدم اند آن یك که در جلو است	كا	ژ	ح	لج	يج	ل	جنوب	ج
نعام وارد	آن ستاره که ازصورت رامی بر پیکان تیر اوقرار دارد	ا	ح	يو	ج	و	ك	جنوب	ج
	ستاره دیگری که درجای بست و بند دست چپ رامی است	ب	ح	يط	يج	و	ل	جنوب	ج
	ستاره ای که درجانب جنوبی قوس است	ج	ح	يط	لج	ى	ن	جنوب	ج
	ستاره ای که درپاشنه پای راست رامی است	كه	ح	يح	يج	يج	+	جنوب	ج
	ستاره ای که درشانه راست رامی است	و	ح	كو	نج	ج	ى	جنوب	ج
نعام صادر	ستاره ای که براین مقدم است وجای آن درسهم است	ژ	ح	كو	لج	ج	ن	جنوب	د
	ستاره‌ای که در شانه رامی است و درسه ستاره‌ای که درپشت رامی است میانی است	كا	ح	كط	يج	د	ل	جنوب	د
	از این سه ستاره آن یکی که در زیر بغل رامی است	كب	ح	كز	نج	و	مه	جنوب	د

بلده	قسمتی از آسمان است که در آن ستاره ای نیست و آن جنوبی است ونزدیك کواکب یازده گانه است								
سعد ذابح	دوازدهمین ستاره ازصورت رامی	ا	ط	یح	نج	ز	ک	شمال	ج
	ازسه ستاره‌ای که دز شاخ عقبی صورت جدی است آن یك که شمالی است	ج	ط	یح	نج	ه	٠	شمال	ج
سعد بلع	جنوبی از آن سه	ز	ی	کز	مج	ح	٠	شمال	ه
	ستاره میانی از آن سه که بردست راست ساکب الماء است	ح	ی	کو	یج	ح	م	شمال	د
سعد سعود	ستاره پیشین از آنها	د	ی	ج	ج	ح	ن	شمال	ج
	آن ستاره‌ای که درشانه راست ساکب الماء است	ه	ی	ج	نج	و	یه	شمال	ه
	آن ستاره که درزیر آن است ودر پشت مثل این است که پائین‌تر از بغل اوست	کح	ی	ی	یج	د	ک	شمال	ه
سعد اخبیه	آن ستاره که درطرف دم بزغاله است	ط	ی	کا	ج	ح	مه	شمال	ج
	آن ستاره که در ذراع راست ساکب الماء است	ی	ی	کج	یج	ی	مه	شمال	د
	ستاره شمالی از آن سه که در کف راست ساکب الماء است	یا	ی	کج	لج	ط	٠	شمال	د
	از دو ستاره دیگر ازسه ستاره نامبرده آن یك که پیشتر است	یب	ی	کد	نج	ح	ل	شمال	د
فرغ مقدم	آن ستاره که درشانه راست فرس ودربیخ ران اوست	ج	یا	یج	مج	لا	٠	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس میان دو کتف اوست	د	یا	ج	یج	یط	م	شمال	ب
فرغ مؤخر	آن ستاره که درناف فرس است وبرای ناف فرس وسر اندر ومیدا مشترك است	ا	یا	کط	کج	کو	٠	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس و طرف بال فرس است	ب	یا	کج	مج	یب	ل	شمال	ب
بطن حوت	جنوبی ازسه ستاره ایکه بالای ازاربند اندرومیدا است .	یب	یا	یه	کج	کو	ک	شمال	ب

طریقه تسطیح و بحث از تسطیح مخروطی که اسطرلاب اینگونه تسطیح شده

در تصویر منازل ماه و کواکبی دیگر که صورتهای چهل و هشت گانه آنرا فرا گرفته و تصویر شهرها و کشورها منافع بسیاری است که برای اهل علم در هر مرتبه باشند سودمند خواهد بود و چون گذشتگان را در این باب رائی ندیدم که نقل کنم ناچار آنچه بخاطرم میگذرد برای شما نقل می کنم و بدین سبب اگر خطایی مرتکب شوم از دانشمندان پوزش می‌طلبم

گوییم: تسطیح دوائر عظام و صغار و نقاطی که در کره باشد بدین طریق امکان خواهد یافت که یکی از دوقطب دوائر را برای مخروطهایی که مولّدات آنها بر قطب می گذرد رأس قرار می‌دهیم و چون مولدات این مخروطات بر صفحه تصویر واقع شود اگر مقصود تسطیح دایره باشد فصول مشتر که بین این سطح و مولدهای مخروطات تسطیح دایره است و چنانکه تسطیح نقطهٔ مطلوب باشد فصول مشتر که بین این سطح و خط واصل بین قطب و نقطه مفروض تسطیح نقطه میباشد

سازمان اسطرلاب برروی این قاعده است در اسطرلاب شمالی قطب جنوبی را رأس مخروطات و در اسطرلاب جنوبی قطب شمال را رأس مخروطات قرار می‌دهیم و سطحی که دوائر را بر آن تسطیح کرده‌اند یکی از دوائر موازی با معدل‌النهار است و در نتیجه برصفحات اسطرلاب دوائر و خطوط مستقیم ترسیم گشته.

تمجید از روش ابوحامد صغانی در تسطیح کره و اعجاب بیرونی از این فکر

ابوحامد صغانی رأس‌مخروطات را ازقطبین بداخل یا خارج کره در امتداد محور نقل کرده و هیچیك از ریاضی‌دانان اورادراین کار شگفت‌آور پیشی نگرفته‌اند و براثر این فکر بدیع دوائر و قطوع ناقص و مکافی و قطع زائد هرطور که خواسته بدست آورده.

ابداع تسطیح استوانی و اینکه پیش از او کسی چنین کاری نکرده

یك قسم دیگر از تسطیح، تسطیح استوانی نام دارد و تا کنون نشنیده‌ام که هیچیك از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده باشند و آن بقرار ذیل است.

بر دوائر و نقاطی که در کره باشند خطوط وسطوحی که با محور موازی باشد می گذارنیم و بالنتیجه در سطح نصف‌النهار خطوط مستقیم و دوائر وقطوع ناقصه بدست می آید و کتابی را که من در فراگرفتن وجوه ممکنه در صنعت اسطرلاب نوشته‌ام همه این اقسام را شامل‌است لیکن عیب این نوع تسطیح آن است که دوائر و نقاط آن چنانکه در سطح کره میباشند تصویر نمی‌شود چه، ابعادی که در کره متساوی‌هستند چون تسطیح‌شود اختلاف بسیاری می‌یابد بخصوص‌دوائری که‌بقطبین نزدیك است ولی غرض از تسطیح کره در اسطرلاب آن نیست که دوائر موافق کره مرئی ما باشد بلکه مقصود این است که بتوان دسته‌ای از این دوائر را با سکون دسته دیگر حرکت و گردش داد و نتیجه این کار با اختلاف اوقات در فلك یك چیز گردد.

عیب تسطیح استوانی تقریباً با تسطیح اسطرلاب مبطخ رد میشود و بحث‌دراین نوع تسطیح

غرض از تصویر کواکب و نقشه شهرها این است که ما را به شناسایی آنها راهنمایی کرده و وضع جغرافیایی آنها را برای ما روشن‌سازد ولی باید به خاطر سپرد که خطوط مستقیم با خطوط منحنی و همچنین سطح کرده با سطح مستوی نسبت نداد پس برای رفع این اشکال باید تخمین و تقریب اختیار کرد و یکی از راههایی که مارا باین مقصود میرساند عمل اسطرلاب مبطخ است بدین‌طریق که نخست یك دایره در صفحه‌ای ترسیم کنیم و هرچه بزرگتر باشد بهتر خواهد بود و این دایره را با عمود کردن دو قطر بر یکدیگر چهار بخش می کنیم و هریك از نیم قطرها را به نود جزء متساوی تقسیم می کنیم و از مرکز دایره به‌بعد هریك از اقسام نود گانه دایره‌ای می‌زنیم تا نود دایره موازی بدست

آید که دوری هریك ازدیگری مساوی باشد ودایره بزرگ را که برهم‌محیط است ۳۶۰ قسم تقسیم می کنیم وهرجزء را مستقیم به مرکز وصل می‌نماییم پس ازانجام این عمل محیط دایره بزرگ را فلك‌البروج و مرکز آنرا یکی از دو قطب فلك‌ـ البروج توهم می کنیم و نقطه‌ای در روی محیط گذارده و آنـرا اول حمل فرض می کنیم و جایگاه ستارگانرا از کتاب مجسطی یا کواکب ثابته ابی‌الحسین‌صوفی بدست آوریم و تـا زمان خود حرکت ثوابت را بر آن می‌افزاییم سپس یکی از ستارگان را که در آن نیمه است که این دایره را ما برای آن کشیده‌ایم مورد نظر قرار داده و از نقطه مفروضه از راست به چپ به اندازه دوری آن ستاره از آغاز حمل شمرده تا به درجه این ستاره در طول برسیم .

ونیز از آغاز حمل درامتداد خطی که از مرکز مرور کرده عرضی را که آن ستاره دارد از دوائر نودگانه شمرده تا به جرم کوکب برسیم و نقطه‌ای زرد یـا لاجوردی باندازه مقداری که این ستاره از اندازه‌های ششگانه دارد می گذاریم و همین کار را با ستاره که عرض آن در جهت دیگراست انجام می‌دهیم تا اینکه بکلی از یك نیمه فارغ شویم سپس بر سر نیمه دیگر می‌رویم تـا در نتیجه همه ستارگان فلك در دو دوائر محصور شوند و برای اینکه ستاره‌ها در میان این دو دایره آشکار باشند با لاجورد آنها را رنگ می کنیم و بر کواکب مصوره‌ما هرشکل خیالی را که برای آن گفته‌اند با ملاحظه جایهای آن ترسیم می کنیم .

این‌طریق تسطیح را نیز ما نمی پسندیم زیرا همه صورتهایی راکه در فلك‌ـ البروج است نمی‌توان تمام وکامل در یکسو تصویر کرد بلکه پاره‌ای از آنها دریك نیمه و پاره‌ای در نیمه دیگر خواهد افتاد و اگر در خارج فلك‌البروج نود دایره متوازی که دوری هریك از هم مانند دوری دوائر درون فلك‌البروج بـاشد ترسیم کنیم امر از نظام خارج می‌شود و جایگاه این ستارگان با جایگاه حقیقی آنها در آسمان اختلاف بزرگی خواهد یافت چه دوری کواکبی که در رؤیت منظرمتساوی هستند هراندازه جنوبی‌ترشود چون‌مرکزدایره قطب‌شمال‌باشد بزرگتر وفراختر

بنظر میرسد به حدی که از اندازه معمولی خارج می‌شود مانند تسطیح کسی می‌شود که بخواهد ستارگان را برسطح دایره‌ای که به دو قطب فلك‌البروج می گذرد در مسقط‌الحجرهای[1] این ستارگان بر آن سطح آنهارا تسطیح کند که فاصله این ابعاد در محیط تنگ و در خارج از محیط وسیع می گردد چاره اینکه این عیب را تا اندازه‌ای برطرف کنیم این است که باید نخست دایره‌ای ترسیم و آنرا چهار بخش کرد و جهات چهارگانه را در چهار نقطه آن نوشت و دو خطی که این دایره را را تربیع کرده بطور غیرمحدود از دایره گذرانند و یك از نیمه قطرها به نود جزء مساوی تقسیم کنیم و محیط دایره را به ۳۶۰ جزء .

پس از این کار در خط مشرق و مغرب مراکز دوائری را که هریك از آنها به جزئی ازاجزاء قطر و بهریك از دونقطه شمال وجنوب می گذرد بدست می آوریم و چون مطلوب ما حاصل گشت و آنچه از این دوائر داخل کره واقع شود بر آن بگذرانیم صد وهشتاد قوس بدست خواهد آمد که هم قطر را باقسام متساوی تقسیم کرده و هم در هریك از دو نقطه شمال وجنوب تقاطع نموده و این دوائر را دوائر طول می‌نامند .

سپس در خارج خط ازنقطه شمال که در امتداد قطر است مرکز دایره‌ای را که به‌یك جزء دونقطه مشرق ومغرب در محیط دایره و از مرکز به‌قطر می گذرد بدست می آوریم سپس‌همین‌کار را با دایره‌ای که بردو جزء یا سه جزء یا چهارجزء بعد دارد انجام می‌دهیم تا بجزء نودم رسیده و نود دایره حاصل می‌شود و چون از نیمه شمال فارغ شدیم به‌نیمه جنوبی می‌پردازیم و برخطی که درنقطه جنوب امتداد قطراست همان کارهایی که در نیمه شمالی کرده‌ایم تکرار می کنیم ودرنتیجه صد و هشتاد دایره عرض بدست خواهد آمد که هریك از دوائر طول را به صد و هشتاد بخش تقسیم خواهد کرد .

۱ـ مسقط‌الحجر یعنی قطب مقابل .

پس از این کار نقطه مغرب را آغاز حمل وخط مشرق ومغرب را منطقة‌البروج فرض می کنیم و هر اندازه که کوکب مفروض از آغاز حمل دوری دارد شمرده تا بدرجه آن برسیم.

پس از این کار هر اندازه که کوکب مفروض ما در دایره طول خود عرض دارد شمرده و به جایگاه آن ستاره می‌رسیم وصورتی دیگر مانند آن تصویر می کنیم و نقطه مغرب را در آن اول میزان فرض می کنیم.

در نتیجه این کارها همه ستارگان آسمان در این دونیمه جمع میشود ونکاتی را که برای تصویر آنها سبق ذکر یافت مراعات می کنیم و اگر مقصود ما نقشه شهرها باشد دایره‌ای مانند دوائر فوق ترسیم می کنیم و از نقطه مغرب به‌اندازه‌ای که شهر مفروض ما طول دارد شمرده سپس بر دایره طولی که عرض این بلد در آن جهت بآن منتهی میشود میرسد و ما بآن شهر می‌رسیم همچنین با شهر دیگر همین کار را تکرار می کنیم و طریقه تسطیح این بود که گفته شد.

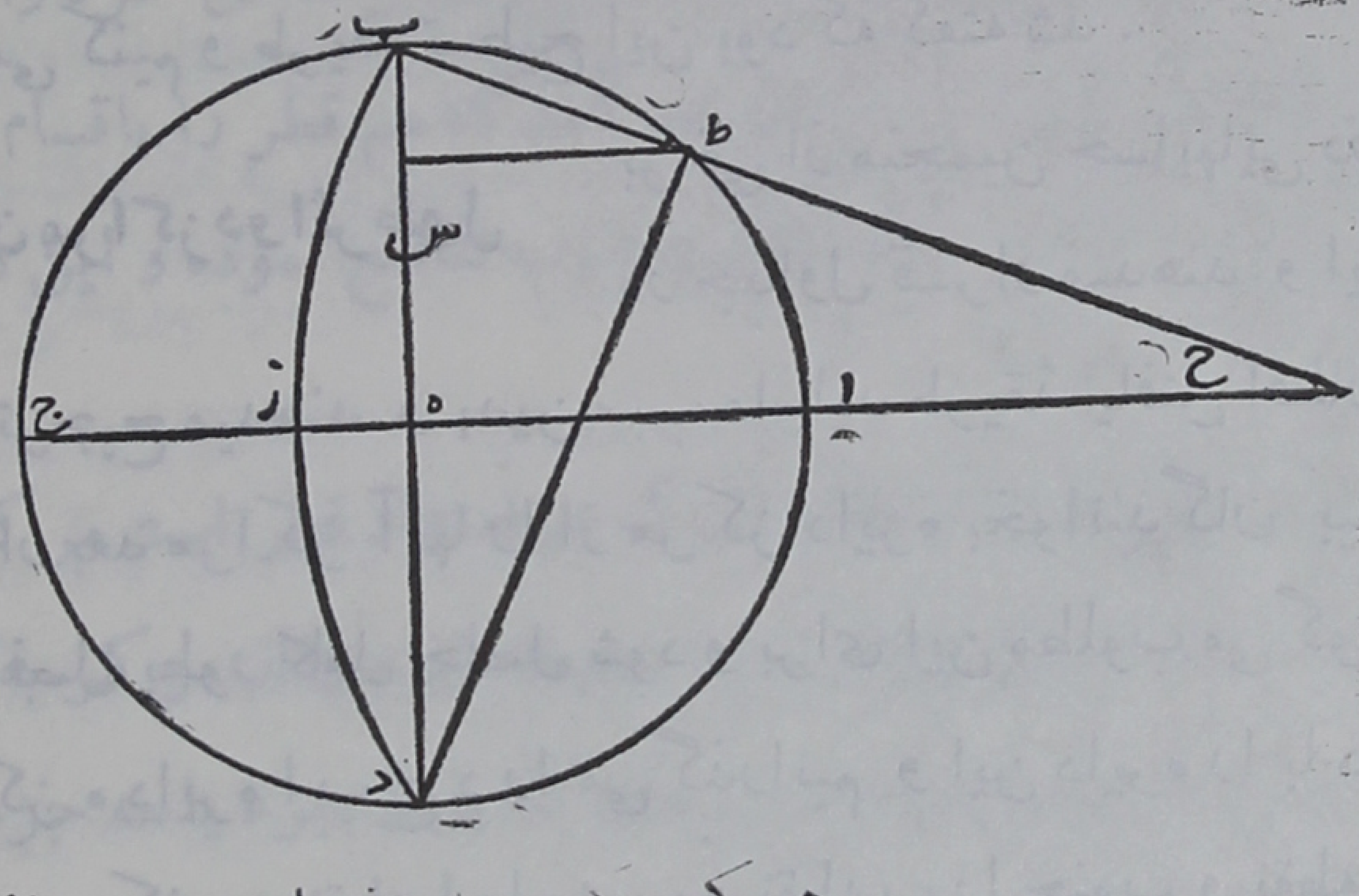
راه پیدا کردن مراکز دوائر طول

برخی از منجمین حسابهایی درست کرده و در جداول قرار میدهند و این کار را بر اعمال صناعی ترجیح میدهند و بدین سبب ما باید طریقهٔ یافتن اقطار دوائر طول و عرض و مقدار بعد مراکز آنها را از مرکز دایره بخوانندگان بیاموزیم که تا مقصود از این فصل بطور کامل حاصل شود و برای این مطلوب می گوییم.

بر مرکز ه دایره ا ب ج د را می گذرانیم و این دایره را با دو قطر ا ه ج و ب ه د تربیع می کنیم و نقطه ا را مغرب و نقطه ب را جنوب و نقطه ج را مشرق و نقطه د را شمال فرض می کنیم و هر نیم قطری را به نود جزء تقسیم می کنیم و محیط دایره را به سیصد و شصت جزء.

بطریق مثال می‌خواهیم که شعاع دایره ب ز د را که یکی‌از دوائرطول است بدست آوریم و فرض می کنیم ح دوری مرکز آن از مرکز ه باشد بدیهی است که ه ز معلوم است زیرا به اجزایی که نصف قطر آن ه ج نود جزء است آن معلوم خواهد بود و هریك از ه ب و ه د نیز نود جزء است.

چون ه ز معلوم را در مجموع ه ح وح ز مجهول که مساوی قطر مطلوب منهای زه باشد ضرب کنیم مانند ضرب ه ب در ه د است که مربع یکی از این دو باشد و ه ب را در خوش ضرب کرده و مجموع را که هشت هزار و صد باشد بر ه ز معلوم تقسیم می کنیم و ازاین کار مجموع ه ح و ح ز بدست می آید و ه ز را بر آن افزوده و نصف مجموع که ز ح باشد نصف قطر دایره‌ایست که قوس ب ز د جزئی از آن است و چون این مطلوب بدست آمد به اندازه آن فتحهٔ پرگار را باز کرده نقطهٔ ز نیز معلوم باشد یکی از دو پایهٔ پرگار را بر نقطه ز می گذاریم و دیگری را بهرجا که از خط ه ا که بطور لانهایت خارج گشته و بمرکز دایره‌ای که ح باشد خواهیم رسید واین‌عمل مارا ازمعرفت مابین دو مرکز بی نیاز می کند و اگر بعدی نبود و ه ز معلوم از نیم‌قطر خارج شود باقی بعد بین‌المرکزین است و این بود پیدا کردن مسئله از راه حساب.

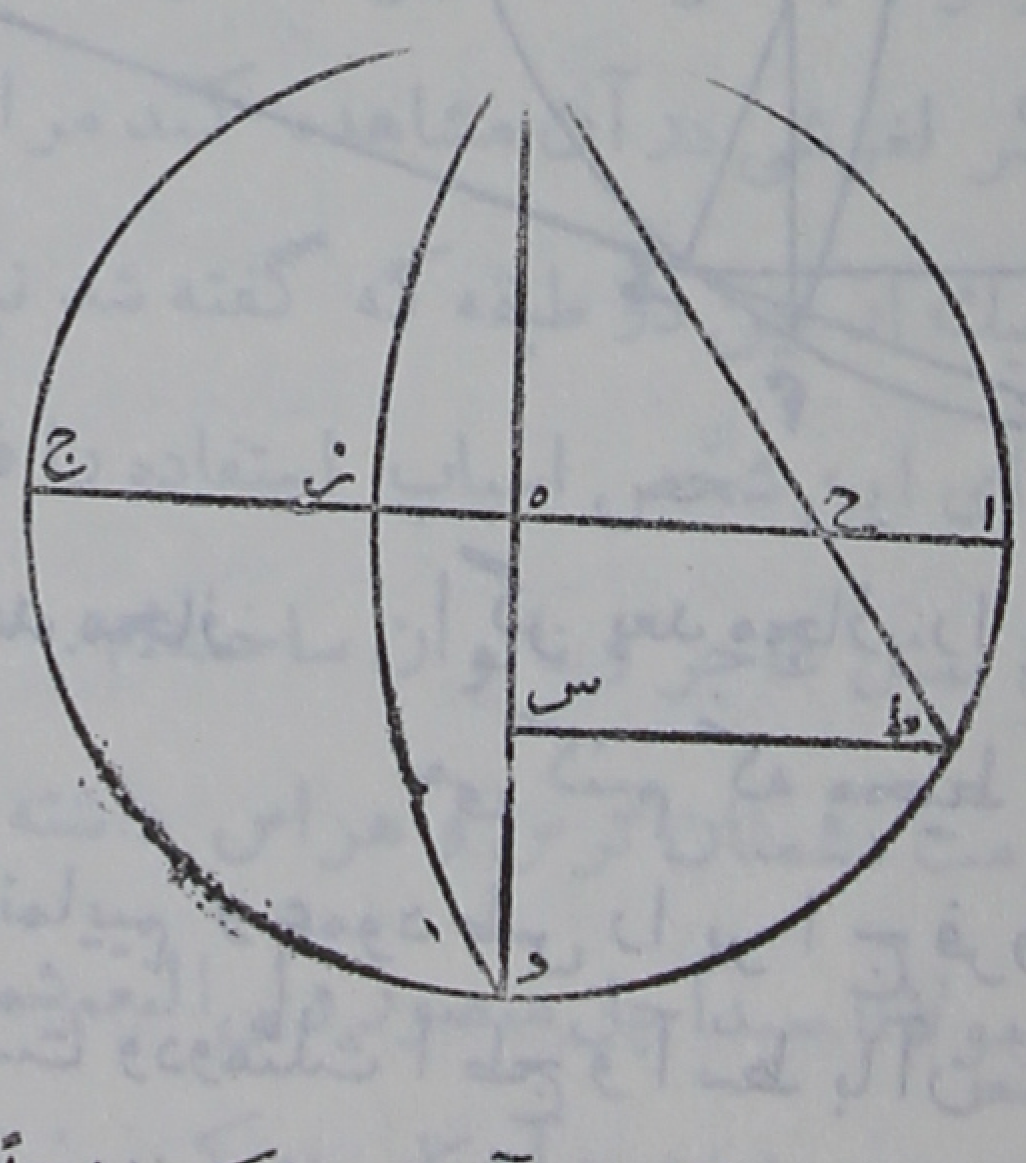


بعد مجاز را چگونه می‌یابیم هر کس که به استخراج بعد مجاز نیازمند باشد یعنی آن نقطه از دایره که خط واصل میان دو نقطه ب ح بآن میگذرد که قوس ا ط باشد باید ب ح را متصل کند که محیط را در ط قطع کند و عمود طس را بر بد اخراج نموده و طد را وصل نماید و چون مثلث ب ه ح اضلاح آن به اجزائی که بآن اجزاء نصف قطر دایره نود جزء است معلوم است تحویل هرضلعی ازآن به‌مقداری که بآن نصف قطر دایره شصت باشد بدینطور است که درشصت ضرب نموده و به‌نود تقسیم کند تا درنتیجه این کار به مقدار ستینی

تحویل شود و مثلث‌های بهح بطد بسط متشابه هستند و ح ه را در بد ضرب نماید و
مجموع را بر ح ب تقسیم کند د ط بدست خواهد آمد سپس د ط را در ح ه ضرب
کرده و مجموع را بر ح ب تقسیم کند دس بدست می آید و چون آن را در
جداول جیوب بدل بقوس کنیم وقوس آن را از نود القاء کنیم ا ط باقی خواهد بود.

راهی دیگر درمسئله سابق الذکر

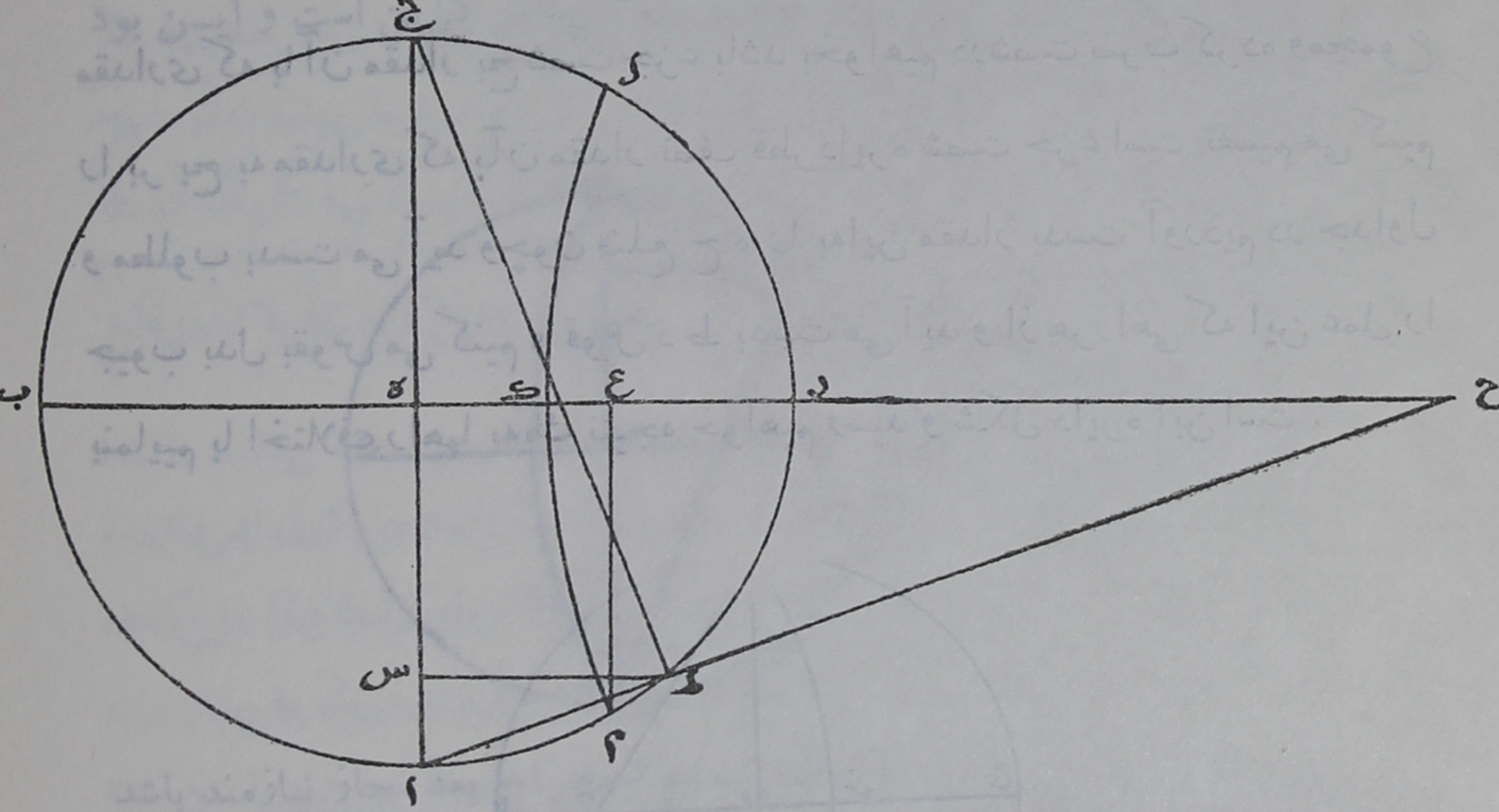
اگر بعد مجاز را از راهی آسانتر بخواهیم
بدست آوریم مثلث بهح را که اضلاع آن
معلوم است به مقداری که بـا آن مقدار نصف قطر دایره ا بجد شصت جزء است
تحویل می کنیم و زاویه طدب در صورت اولی و زاویه طبد در صورت دوم آن است
که تمام بعد مجاز آن را وتر واقع‌شده و چون تحویل هرضلعی از این مثلث را به
مقداری که با آن مقدار بح شصت جزء باشد بخواهیم درشصت ضرب کرده ومجموع
را بر بح به مقداری که بآن مقدار نصف قطردایره شصت جزء است تقسیم می کنیم
و مطلوب بدست می آید وچون ضلع ح ه را به‌این مقدار بدست آوردیم در جداول
جیوب بدل بقوس می کنیم و قوس د ط بدست می آید و از هرراهی که این عمل را
بنماییم با اختلاف راهها به‌یك نتیجه خواهیم رسید و شکل دایره این است .



شکل را باز اعاده می‌دهیم که تا آنچه را که سابقاً در دوائر عروض گفته شد
بشناسیم .

راه پیدا کردن مرکز دوائر عروض

فرض می کنیم دائره‌ای را که می خواهیم نصف قطر آن را بدانیم دایره‌ای باشد که م ک ل قطعه‌ای از آن است و هریك از ا م ه ك ج ل در شمار مساوی باشند و عمود مع را که جیب د م معلوم است و ه ع را که جیب ا م معلوم است اخراج می کنیم و از ه ع مقدار ه ك کم می‌شود و پس از آنکه آن را از اجزاء تسعینی به‌ستینی تحویل کردیم کع باقی خواهد ماند و مربع مع را بر آن تقسیم نموده و برخارج قسمت کع را می‌افزاییم و نصف آن را گرفته که ك ح باشد یعنی نصف قطر دائره‌ای که م ك ل پاره‌یی از آنست با اجزائی که نصف قطر دائره ابجد با آن شصت جزء است.



طریقه بدست آوردن بعد مجاز در دوائر عروض

اگر بعد مجاز را بخواهیم ا ح را وصل می کنیم که محیط دایره را بر ط قطع می کند و طج را وصل می‌نماییم و عمود طس را بر ا ج فرود می آوریم [و چون اضلاع مثلث ا ه ح معلوم است ودومثلث ا طج و ا سط با آن متشابهند] چون ح ه را در ا ج ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کرده طج بدست می آید و چون این خارج قسمت را در ه ح ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کنیم سج خارج

می‌شود که جذر مضروب آن دراس طس است که جیب قوس مجاز باشد ونیز اگر ا ه را به‌مقداری که‌بآن مقدار ا ح صدو بیست جزء است‌تحویل کنیم سپس درجداول اوتار تامه بدل به‌قوس کنیم قوس ا ط که بعد مجاز است خارج می‌شود و حال در جهت ج مانند جهت ا است و در جهت ب مانند جهت دال است و هیچ با یکدیگر فرق ندارد و این مطلب آخرین گفتار من بود.

وعده‌ای را که داده بودیم وفا کردیم و پرسشهایی را که از ما نموده بودند تا حدی که توانایی داشتیم پاسخ گفتیم فکل امرء یعمل علی شاکلته وقیمة کل منهم مایحسن و گمان می کنم اصولی را که من در تصحیح آن کوشیدم برای تلقیح و بارور کردن عقول کفایت دهد و در تهذیب نظر و برطرف ساختن هر گونه شك از تواریخ انبیا و پادشاهان و ارشاد حیرت‌زدگان از یهود و نصاری خوانندگان را راهنمایی کند.

خوانندگان این کتاب از سه دسته بیرون نیستند یا شخصی است که در علم با من هم پایه وهمسنگ است، این شخص مرا خواهد سپاس گذارد و درموضوعاتی که من در آنها سعی مبذول داشتم زحمات مرا تقدیر خواهد کرد و یا اینکه مرتبهٔ علمی او از مرتبه من برتر و بالاتراست، این شخص باید دراصلاح خلل این کتاب برمن تفضل نماید و اگر لغزشی در آن مشاهده کند مرا معذور دارد، و یا آنکه خواننده این دفتر هیچیك از این دو طبقه که گفته شد نیست و دانش او از دانش من کمتر است، من برای این شخص اسباب استفاده را فراهم کرده‌ام و اگر اهل عناد است او را از اتیان بمثل عاجز و ناتوان ساخته‌ام.

چگونه از خصومت دشمنان ترس و هراس داشته باشم با آنکه شعار من در هر کجا که باشم دولت مولانا سیداجل منصور ولی النعم شمس المعالی است که‌خداوند توانایی او را ادامه دهد و در پنهان و آشکار به‌رکن منیع دولت او اعتصام و اعتماد و به‌نور درخشان او هدایت من است.

خداوند مرا وجمیع مسلمانان را بشناختن کنه نعم او و ادای طاعتش که بر همگان فرض و واجب است توفیق دهاد .

کتاب خود را به ستایش و حمد خداوندی که مـا را نصرت داد و هدایت نمود و راه راست را از کج بشناساند تمام کنیم لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة والصلوات علی المبعوث الی خیر امة دائماً ابدا و علی اهله الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا .

پایان

[1] اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسب و زردشت قصد کرده بودند البته در تعیین این وقت مصاب بوده‌اند زیرا این قضیه در آخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زردشت می‌گذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس بر گردد و چنانکه ابوعبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد ص با الف عاشر موافق است که به مشتری و قوس تعلق دارد و ازینرو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را بازگشت دهد و بهمه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد وملك عرب ودیگر امم را از میان خواهد برد ومردم را بهیك دین ویك مسلك جمع آوری خواهدنمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و به اندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد وتصریح نمود که ازاعراب پس از آنکه درقران هفدهم شاهی جلوس می کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتیکه او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی کند و به وعده خود پس از این دو تن نمی‌توانست وفا کند و گفته‌اند که دولت ساسانیه در قرانهای آتشی بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عمادالدوله است در قرانهای ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت بهپارسیان بر گردد اگرچه دین وسیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد.

نمی‌دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند با آنکه دلالت انتقال ممر بهمثلثه آتشی بردولت بنی‌عباس که دولت خراسانی وشرقی است ظاهرتراست وبعلاوه‌چه بنی‌عباس و چه آل‌بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.

۱ــ درنسخه چاپی ونسخه مدرسه سپهسالار در فصلی که از متنبئین دربارهٔ ابی زکریاء طمامی گفتگو می کند پس از اینکه می گوید: (تا آنکه خداوند یکی از اتباع ظاهری این شخص را براو مسلط کرد) ناگهان سخن قطع می‌شود و قسمت فوق بنظر میرسد و بعداً باز نویسنده سربحث قرامطه میرود و این چانب نیز در چاپ اول به عدم ارتباط مطالب توجه نداشتم ودراین چاپ متوجه گشتم که صفحه فوق ربطی بمطلب ندارد وبه تصور حقیر مربوط است به صفحه ۱۳۲ کتاب چاپی و پس‌ازاینکه این صفحه تمام شد کتاب از سرصفحه شروع می‌شود که آغازش این است : بنابر رأی منجمین.
به صفحه ۲۱۳ و ۱۳۲ کتاب چاپی وبه صفحه ۱۷۵ و ۲۷۷ ترجمه توجه فرمایید.

این قسمت تا آخر جداول مربوط به ائمه بنی‌عباس که به القادر بالله تمام می‌شود پس از صفحه ۱۳۲ کتاب است و در ترجمه پس از ص ۱۷۴

اگر برای ما امکان داشت که مدت حکومت اشگانیان را که ملوك طوائف باشند از فاصله زمانی میان اسکندر و اردشیر، بی‌هیچ گواهی و دلیل کاشف حقیقت بدست آریم البته ما چنین کرده و بآن راه می‌رفتیم ولی این قبیل معلومات از امور مربوط به علم غیب است و نوعی دانش است که بشر از درکش عاجز و قاصر است و امور غیب را باید از راههای مخصوص آن مانند کهانت و وحی و علم تنجیم و امثال آن شناخت.

از باب مثال می گوییم: منجمان در کتبی که راجع به دول و ملل نوشته‌اند چنین گفته‌اند که مدت سلطنت اشگانیان سالهای قران اوسط بوده که دویست‌وچهل سال است و برخی از آنان گفته‌اند که زحل دلیل و راهنمای اشگانیان بوده و سالهای بزرگ خود را که دویست و شصت و پنج سال باشد به اینان بخشوده سپس منجمان اعمال و سیرت این پادشاهان‌را از دلالتهای ستارگان دراین قرانها توصیف و تعریف کرده‌اند و ما می‌انگاریم که مدت حکومت اشگانیان سیصد سال باشد و سپس به گفته زردشت به بشتاسف توجه می کنیم که گفت هزار سال پادشاهی در خانواده تو پایدار خواهد ماند.

گوییم: فاصله زردشت تا زوال سلطنت از ایرانیان با کشته‌شدن یزدگرد هزار و دویست و بیست و یکسال است و دویست و پنجاه و هشت سال از این مدت را که میان بشتاسف و اسکندر است و اولاد بشتاسف سلطنت کردند کنار گذارده و چهارصد وبیست وشش سال را هم که میان پادشاهی اردشیر و هلاك یزدگرد میباشد و اولاد اردشیر حکومت کردندنیز کنار می گذاریم پانصد و سی و هفت سال باقی می‌ماند و این مدتی است که میان اسکندر و اردشیر است که تا تمام هزار سالی که

ساسانیان پادشاهی کردند سیصد وشانزده سال میماند[1] وبطور تقریب و نزدیك بودن دوقول آنان هم درشمار ساسانیان بودند هرچند دلیل قاطعی دردست نیست که همه سالیانی را که میان اسکندر و اردشیر است مدت سلطنت اشگانیان دانسته شود یا برعکس این عقیده را که مدت حکومت اشگانیان باشد باطل سازد و به فترتی که در این میان است یعنی مدت پادشاهی خود اسکندر و جانشینان او در بابل توجه نشود .

[این بود بیشترین چیزی که دراین باب میتوانستم بگویم وخداوند توفیق- دهنده ما به راه صواب است . اگر ما به وعده خویش در اثبات گفتار پیشینیان وفا کردیم و از بذل و کوشش باندازه توانایی خود دریغ نکردیم اکنون گوییم :

هنگامی که به‌یك زمان تاریخی برخورد کنیم و با سنجش آن با دیگر آراء وگفته‌ها بخواهیم آنرا امتحان کرده بدانیم چه حال دارد کمتر اتفاق خواهدافتاد که درست از کار درآید وآن تاریخ راست باشد .

مثلا هنگامی که خواستیم بدانیم‌میان تخریب‌اول بیت‌المقدس بدست بختنصر تازمان اسکندر چند سال‌بوده چون به‌جدول قسم اول ازتاریخ ایرانیان نظرافکنیم خواهیم دیـد که سیصد و چهل و سه سال بوده و همین مقدار را از جدول ملوك کلدانیان بر گیریم دویست ونود و سه سال خواهد شد و به عقیده یهود صد وده‌سال است و چون کار بدینجا رسید نزدیکتر بصواب آنست که از عقیده ایرانیان اعراض کنیم و سخن یهود را بشنویم هرچند آراء یهود نیز باهم متناقض است و یکی از آن تناقضات این‌است که در کتاب سید رعولام که سالهای عالم معنی میدهد درجایی مدت عمارت دوم بیت‌المقدس چهارصد و هشتاد سال ذکرشده و بعداً گفته است که ابتدای این مدت ازچهل سال بیش از اسکندراست که چون تا اول سلطنت اسکندر

---

[1] ـ قسمت اول که پس از تفریق ۴۲۶ + ۲۵۸ پانصد و سی و هفت سال باقی میماند درست است اما این مطلب را (که تا هزار سال که ساسانیان پادشاهی کردند سیصد وشانزده سال میماند) نمی‌فهمم .

و سال دوم آن که (اسبنسبانوش) است این مدت جمع شود و آن سالی است که بیت‌المقدس در آن سال خراب شد مدت چهارصد و چهل و پنج سال می‌شود پس دو قول آنان باهم منطبق نشد (کلمه مزبور از نظر عدد با سالها مطابق نیست).

نیز در این کتاب می بینیم که پس از عودت بنی‌اسرائیل به اورشلیم پنجاه و نه سال ایرانیان در اورشلیم حکومت کردند و صد و هشتاد سال یونانیان و سیصد و شصت سال رومیان و پانصد وچهل سال ساسانیان که مجموع این سال هزار و صد و سی ونه سال است و این دلیل است که آنچه گفته‌اند خلاف حقیقت است زیرا آخر سالهای مذکور بیرون ازسه صورت‌نیست یا سال هجرت‌است یا سال هلاك یزدگرد یا میان این دو و آخر این تاریخ که یهود گفته‌اند نمی‌تواند پس از هلاك یزدگرد باشد زیرا وقتی چهل سال از این‌تاریخ را که فاصله عمارت بیت‌المقدس تا اسکندر است کم کنیم هزار و نود و نه سال می‌شود که صد و سی و هفت سال پس از هلاك یزدگرد است و این قبیل امور است که ما را به اقوال یهود به شك وامیدارد و آن اطمینان قلبی را که باید به سخنان آنان داشته باشیم از ما سلب می کند.

نیز یهود درباره ملوك بنی‌اسرائیل در کلامی که ازتورات تأویل کرده گفته‌اند که چون یعقوب از برادرش عیسو سخت در بیم و هراس بود خداوند بدو وحی فرستاد که تو از او مترس و من ترا حفظ می کنم بازهم یعقوب بااین سخن اطمینان قلب نیافت وده‌یك گوسفندانش‌را به‌برادرش‌داد که پانصد وپنجاه گوسفند بود تاازشر برادرش آسوده شود[1].

وچون خداوندديد که یعقوب چنین کرد بر آشفته بدو گفت توچرا به گفتار من اطمینان نداشتی اکنون دادم به برادر تو آنچه باید بدهم و اولاد عیسو را بر

۱ــ پس‌ازآنکه مطابق‌تورات‌یعقوب را اسحاق برکت داد که اورا یهوه بارور خواهد ساخت دیگر جا نداشت که یعقوب از عیسو بهراسد و به حران بگریزد بعد هدایایی بسیار به برادر خود بدهد اما داستان برکت‌دادن که شرط آن تهیه یك غذای مطبوع باشد و بعداً بستن پوست بزغاله‌ها بدست یعقوب علیه‌السلام و فریب‌خوردن اسحاق هنگامی که دست‌های پرموی عیسو را با این حیله با دست یعقوب اشتباه کرد همه اینها خواندنی و فکر کردنی است.

اولاد تو پانصد و پنجاه سال فرمانروا ساختم و این مدت به خراب دوم بیت‌المقدس تا فتح مسلمانان بیت‌المقدس را نزدیك است و در این کارها نسبت دادن جور و ستم به خداوند است و گرفتن پسر بجای پدر درمجازات وحال آنکه وماالله بظلام للعبید.

بعضی ازعلمای عالم بانساب گمان کرده‌اند که پادشاهان‌ایران ازاولاد ابراهیم هم بوده‌اند و گفته‌اند ویزك همان اسحاق است که بـا کوزك دختر ایرج ازدواج کرده و منوچهر از این زناشویی پدید آمد و به عقیده ایرانیان ایـن ویزك پسر زنی است که نسبت او به پا کوزك میرسد و او از زنانی بود که از هم زاییده شدند بی‌آنکه مردی دیده باشند و این مورخ به قول شاعر استناد کرده که می گوید :

ابو ناویزك و بـه اسامی — اذاافتخر المفاخر بالولاده

ابو ناویزك عبـد رسول — له شرف الرسالة والوساده

ومن‌مثلی اذاخطرت‌قرومی — وبینی‌مثل‌واسطة‌القلاده]

برخی گویند که لهراسب یکی‌از پسران یعقوب بوده و به لهجه ولغت پارسی یعقوب فیتاوش پسر کورش است که اسحاق باشد چنانکه گفته‌اند اسماعیل همان کابرش‌بن فیقوار است و فیقوار ابراهیم است و نیز گفته‌اند که فریدون همان نوح علیه‌السلام‌است‌و بر کسی که دارای کمترین‌معرفت به‌تواریخ وانساب باشد ودراخبار وآثار کمترین‌نظر کرده‌پوشیده‌نیست که این سخنان ژاژخایی و هرزه درایی‌است و چون‌میان عرب وعجم‌مفاخره در گرفت که کدام بالاتر و والاترند وبیشتر تکیه گاه عرب به انتساب به ابراهیم بود که در اسلام سبقت گرفته[1] این بود که ایرانیان نیز خواستند معارضه به مثل کنند باآنکه‌باتوجه‌به کلام ایزدی که فرموده انا کرمکم عندالله اتقیکم و نیز گفته دیگـرش فلا انساب بینهم ولایتسائلون و بـا توجه به گفتار پیغمبرش که الناس من‌آدم و آدم من تراب ولافضل لعربی علی عجمی

۱ـ بل‌کان حنیفاً مسلماً

الا بالتقوی، بی نیاز از این انتساب‌ها بوده‌اند و فخر و مباهات در سبقت به محاسن اخلاقی و پیشی گرفتن از هم در انجام کار خوب و دنبال علم و حکمت رفتن و روح را باصور عالیه موجودات زینت دادن تحقق می‌یابد و هر کس چنین شد در این دادرسی داد برده و گرنه داد باخته است.

اکنون به گفتار خود بر گردیم و گوییم همانطور که در وصول به حقیقت تاریخ ایرانیان و اهل کتاب شك روی می‌دهد تاریخ دیگر امم نیز باشکوك کمتر از آن بدست نمی آیـد و کتب سیره پادشاهان یمن و اعراب لخمی و آل‌جفنه را با مدت سلطنت هریك متضمن است ولی هیچ دو روایت را با هم یکسان در این تواریخ و سنوات نمی‌یابیم اما ملوك یمن پس از آنکه بنی‌قحطان در یمن جمع شدند سلطنت را به حمیر دادند واو عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و گفته‌اند که یعرب اول کسی است که به عربی سخن راند و با تحیه و درودی که به پادشاهان فرستاده می‌شود تحیت و درود پذیرفت و اورا چنین گفتند ابیت اللعن وانعم صباحاً و گویند که او در پیری مرد و اولاد اوسلطنت را بارث بردند و جزء پادشاهان نبودند بلکه رؤسائی و فرمانروایانی محسوب می‌شدند تا آنکه قرنهایی گذشت و ریاست بدست حارث رائش افتاد و او خـود را پادشاه و تبع خواند زیرا اهل یمن او را تبعیت کردند و چنانکه گفته‌اند این شخص با پنج پشت فاصله به حمیر میرسد و جدول ملوك حمیر یمن این است.

جدول پادشاهان حمیر یمن

	مدت سلطنت هریك	مجموعه سالها
حمیر بن سبا واو عبد شمس بن یشحب بن یعرب بن قحطان است و از اینرو سبا نامیده شد که نخستین کس بود که سبی (اسیر) را به خاك یمن آورد	قفد	۱۸۴
دوران فترت		
تبع اول واو حارث رائش بن سداد بن الملطاط است واز		

اینرو رائش نامیده شد که به مردم اکرام و انعام بسیاری کرد و لقمان صاحب کرکس‌ها در عهد او بود و گویند لقمان دو هزار و چهارصد و پنجاه وهفت سال عمر کرد	قکه	۳۰۹
ذوالمنار ابرهة بن حارث و وجه این نامگذاری آنست که هنگامی که به‌جنگ بیرون‌میشد در راه خود منارقرار می‌داد (منار یعنی جای آتش تا راه گم نشود)	قلج	۴۴۲
افریقیس بن ابرهه و او کسی است افریقا را در سرزمین بربر بنا کرد	قسلد	۶۰۶
برده، ذوالاذعار بن افریقیس که با زنگیان جنگ کرد و مردم از اسارت او ترسیدند و از ایـن رهگذر ذوالاذعار نامیده شد	که	۶۳۱
هدادبن شراحیل هدهاد	عه	۷۰۶
بلقیس دختر هداد خلیفه سلیمان بن داود علیهما السلام در یمن	کد	۷۳۰
یاسر ینعم عموی بلقیس ووجه تسمیه‌او به ینعم این است که پس از زوال پادشاهی به مفارقت بلقیس باقیام به امر مملکت بمردم انعام کرد	فه	۸۱۵
ابو کرب شمر یرعش بن افریقیس که دارای ارتعاش دست برد و برای دو گیسو که داشت ذوالقرنین نامیده شد و گویند بشتاسب بدست رستم او را کشت	لز	۸۵۲
ابوملک بن شمر	نه	۹۰۷
الاقرن بن ابی‌ملک تبع دوم	نج	۹۶۰
ذوحسبان بن الاقرن	ع	۱۰۳۰
تبع الاکبر بن اقرن	قسج	۱۱۹۳
ملیکرب بن تبع و گفته‌اند ملك کلی کرب	ـ	ـ

تبع اسعد بن ملکیکرب و او تبع اوسط است و قوم او
او را کشتند و در قرآن این تبع مذکور است — —
پسرش حسان بن تبع له ۱۳۲۸
برادرش عمرو بن تبع موثبان و وجه تسمیه آنست که
او همواره بستری بود و او را ذوالاعواد نیز می گفتند
زیرا بسیار بیمار می‌شد و با تختی که حمل می کردند
حرکت می کرد فد ۱۳۱۲
عبد کلال بن مثوب که در پنهان مسیحی بود ع ۳۳۸۲
تبع الاصغر بن حسان که یهودی شد و به‌این کیش مردم را
دعوت کرد و او همان کسی است که خواهرزاده خود
آکل المرار را برمعد پادشاه کرد سج ۱۴۴۵
مرثد بن عبد کلال عد ۱۵۱۹
دوران فترتی است که ملوك حمیر متفرن شدند شك ۱۸۳۹
ولیعة بن مرثد ما ۱۸۸۰
ابرهة بن الصباح معاصر شاپور ذوالاکتاف — —
حهبان بن مخرث لز ۱۹۱۷
الصباح بن ابرهة بن الصباح عج ۱۹۹۰
حسان بن عمرو بن تبع اب ۲۰۲۲
ذوالشناتر و معنای این لفظ در لغت یمن به‌معنای صاحب
دو گوشوار است و او از خانواده شاهی نبود لو ۲۰۵۸
ذونواس حریب بن قطن ازاینرو ذونواس نامیده‌شد که دارای نر ۲۱۱۰
دو گیسو بود که برروی شانه‌اش درحرکت بودند وصاحب
اخدود[1] وناصریهود له ۱۱۴۹

۱ـ «قتل اصحاب الاخدود» به تفاسیر رجوع شود.

بود و از حبشیان شکست خورد و به دریا پناه آورد و هلاك شد

ذوجدن لط ۲۱۸۸

کط ۲۲۱۷

حبشیان که بر یمن چیره گشتند و ایرانیان پس از آنکه آنانرا بیرون کردند

ارياط بن صحم ك

ابن بكسوم ابرهةالاشرم کج

پسر او بکسوم یز

مسروق بن ابرهه یب

سپس وهرز وارد یمن شد و از حرب الفجار ده سال گذشته بود و او

باسیف بن ذی یزن به یمن رفت

وهرزواو خرزاد بن دار بهار بن انسی بن جاماسب بن فیروز پادشاه است

نیشحان

خرزادانشهر

انوشجان

مرزبان

پسرش خرخسرو

بادان پسر ساسان الجرور ن ب الجرون بن بلاش بن جاماسب بن

فیروز پادشاه و او با فیروز دیلمی کذاب عنسی را کشت

اما ملوك آل جفنه پس از آنکه در یمن تقریباً پانصد سال پیش از اسلام سیل عرم آمد و اعراب متفرق شدند بنوقضاعه بسوی شام رو آوردند و قومی از آنان ملك بن فهم ابن تیم‌الله بن اسد بن وبرة بن قضاعه‌را برخود شاه گردانیدند و آنان پادشاهان خویش را ضجاعمه می‌نامیدند تا آنکه مزاقبه بر این ملوك چیره شدند و اول پادشاه از ایـن دسته جفنة بن عمرو بن مزیقیا بن عامر بن ماءالسماء بن حارثة العطریف بن امرءالقیس البطریق بن ثعلبة بن مازن بن ازد بن غوث است و مزاقبه بمناسبت نام مزیقیا می باشد وسبب این نام گذاری آنست که دوحله راکه اوهی پوشید تمزیق و پاره می کردند تا دیگری نپوشد . و برخی گفتند چنین نیست بلکه وجه

تسمیه آنست که چون اقوام ازد متفرق شدند درعهداو بود که ازهم تمزیق و پاره پاره و دسته دسته گشتند و نیز آنانرا غسانیه و آن جفنه نامیدند و آنـان عمال قیاصره برعرب شام بودند و جفنه که نخستین پادشاه از این قوم است از طرف نسطزوس قیصر روم باین منصب رسید و تواریخ آنان ضمن این جدول است .

جدول آل جفنه پادشاهان غسانی

	مدت پادشاهی هریك		مجموعه‌ی سالها		شماره‌ی آنان
	سالها	ماهها	سالها	ماهها	
جفنه	مه	ج	٤٤	ج	١
عمر بن جفنه	ه	٠	٤٩	ج	٢
پسر او ثعلبة بی عمرو از طرف دیقیوس صاحب اصحاب کهف شاه بود	یز	٠	٦٦	ج	٣
حارث بن ثعلبة	ك	٠	٨٦	ج	٤
جبلة بن حارث	ی	٠	٩٦	ج	٥
حارث بن جبلة	ی	٠	١٠٦	ج	٦
منذر بن حارث	ج	٠	١٠٩	ج	٧
برادرش نعمان بن حارث	یه	و	١٢٤	ط	٨
برادرش منذر بن حارث	یج	ه	١٢٧	ط	٩
برادرش جبلة بن حارث	لد	ه	١٧١	ط	١٠
برادرش ایهم بن حارث	ج	ه	١٧٤	ط	١١
برادرش عمر بن حارث پسر مادیه ذی القرطین	کو	ب	٢٠٠	یا	١٢
جفنة بن منذر بن حارث پسر مارية	ل	٠	٢٣٠	یا	١٣
برادرش نعمان بن منذر	ا	٠	٢٣١	یا	١٤

نعمان بن عمر بن منذر	کز	۰	۲۵۸	یا	۱۵
پسرش جبلة بن نعمان	یو	۰	۲۷۴	یا	۱۶
نعمان بن ایهم بن حارث ابن ماریة	کا	۰	۲۹۵	یا	۱۷
حارث بن ایهم	کب	ه	۲۱۸	د	۱۸
پسرش نعمان بن حارث	یح	۰	۲۲۶	د	۱۸
پسرش منذر بن نعمان	یط	۰	۲۵۵	د	۲۰
برادرش عمر بن نعمان	لج	د	۲۸۸	ح	۲۱
برادرش حجر بن نعمان	یب	۰	۴۰۰	ح	۲۲
حارث بن حجر	کو	۰	۴۲۶	ح	۲۳
پسرش ابوشمر جبلة بن حارث	یز	ا	۴۴۳	ط	۲۴
پسرش حارث بن جبلة	کا	ه	۴۶۵	ب	۲۵
پسرش ابو کرب نعمان بن حارث ولقبش قطام	لز	ج	۵۲۹	ه	۲۶
ایهم بن جبلة بن حارث بن ابی‌شمر	کو	ب	۵۲۹	ر	۲۷
برادرش منذر بن جبلة	یج	۰	۵۴۲	ز	۲۸
برادرش شراحیل بن جبلة	که	ج	۵۶۷	ی	۲۹
برادرش عمرو بن جبلة	ی	ب	۵۷۸	۰	۳۰
جبلة بن حارث بن ابی‌شمر	د	۰	۵۸۲	ه	۳۱
جبلة بن ایهم بن جبلة بن حارث	ج	۰	۵۸۵	ه	۳۲

ابن ماریه که اسلام آورد وسپس مسیحی شد

در پیش گفتیم که چون سیل عرم آمد اعراب پراکنده شدند و طائفه‌ای به شام رفتند چنانکه گفته شد و اخبار آنانرا بیان کردیم وطائفه‌ای هم به عراق رفتند و ملك بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بن ازدی بر آنـان شاهی کرد در زمانی که ملوك طوائف بود.

گفته‌اند که انبار وحیره در زمان بخت‌نصر بنا گشت و در عهد او آباد شد و

پس از هلاکش مردم حیره به انبار رفتند و انبار آباد ومعمور گشت وحیره ویران شد و نزدیك پانصد و پنجاه سال خراب ماند.

سپس پادشاهان لخمی که از معد بودند به حیره فرود آمدند و حیره قریب پانصد وسی وچند سال آباد ماند تا آنکه اعراب مسلمان به کوفه آمدند و نخستین کس که از آل لخم به حیره آمد عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعة بن حارث بن مالك بن غنم بن ثمارة بن لخم بود و اوعمرو بن رقاش دختر ملك بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بود وهر کس که پس از عمرو بن عدی از آنان حکومت داشت نماینده‌ی ساسانیان بود که برعرب عراق حکمروایی می کرد چنانکه آل جفنه عمال پادشان روم برعرب شام بودند وبرخی از مؤرخان گفته‌اند که مدتی از زمان، فترت میان این ملوك بود و پاره‌ای این مطلب را انکار کردند و جمعی برشمار پادشاهان افزوده و دسته‌ای از شمار آنان کاستند و در مدت سلطنت آنان همین اختلافات راه یافت و یکی از این ملوك نعمان بانی قصر خورنق است که به سیاحت و گردش در زمین پرداخت و از نظرها پوشیده ماند و کسی را از او آگاهی نشد و عدی بن زید در شعر خود باین قضیه اشارت کرده و گوید:

و تبین رب الخورنـق	اذاشرف یوماً وللهدی تفکیر
سره حاله و کثرة ما یملك	والبحر معرضاً و السدیر
فارعوی قلبه فقال ماغبطة	حی الـی الممـات یصیر

جدولی که مشتمل براین ملوك باشد به شرح زیر است:

پادشان معد که از بنی لخم بودند و درحیره سکونت گزیدند

	مدت پادشاهی هریك	مجموع سالها
ملك بن فهم بن غنم بن دوس که از ازد بود	ك	٢٠
جذیمة الابرش بن ملك منادم الفرقدین وزباء خواهر جذیمة	س	٨٠

که دختر مالك باشد با این دو تن پادشاهی کرد سپس عمرو بن
عدی لخمی درحیره اقامت گزید تا آنکه اردشیر پسر بابك به
شاهی رسید. صه ۱۷۵
پس از این مدت تا نوبت شاهی به شاپور رسید. یدی ۱۸۹
پس از این مدت تا آنکه در زمان شاپور بدرود زندگی گفت حب ۱۹۸
امرءالقیس بن عمروالبدء که مسیحی گشت واوامرءالقیس اول
است قید ۳۱۲
عمروبن هند و او پسر امرءالقیس البدء است ل ۳۴۲
اوس بن قلام بن بطینا بن جمیهر بن لحیان عملیقی تا آنکه جحجبا-
بن عتیك بن لخم که یکی از بنی فاران بن عمرو بن عملیق است
به او شورش کرده اورا کشت و پادشاهی به آل نصر برگشت ه ۳۴۷
امرءالقیس بن عمروبن هند محرّق اول که ۳۷۲
نعمان بن امرءالقیس که یك چشم داشت و بانی خورنق است
وپارسایی گزید و به سیاحت پرداخت ل ۴۰۲
منذر بن نعمان بن امرءالقیس مد ۴۴۶
اسود بن منذر بن نعمان ك ۴۶۶
منذر بن، منذر بن نعمان ز ۴۷۲
نعمان بن اسود بن منذر د ۴۷۷
پس از او ابویعفور بن علقمه ذمیلی جانشین او گشت و ذمیل
بطن و خانواده‌ای از لخم بودند ج ۴۸۰
منذر بن ماءالسماء واومنذر بن امرءالقیس است معروف به ذوالقرنین مط ۵۲۹
فترت
عمروبن منذر بن ماءالسماء مضرّط الحجاره واو محرّق دوم است
تا زمانی که پیغمبر ما متولد شد حح ۵۳۷

پس از آن	زد	۵۴۵
برادرش قابوس بن منذر	د	۵۴۹
فیشهرت ایرانی در زمان انوشیروان	ا	۵۵۰
منذر بن منذر برادر عمرو	د	۵۵۴
ابوقابوس نعمان بن منذر بن منذر قاتل عبید بن ابرص ونابغه‌ی ذبیانی و او آخرین پادشاه از سلاطین لخمی بود و کسری زیر پای فیل او را در ساباط کشت	کب	۵۷۶
ایاس بن قبیصة طائی و نخیرگان ایرانی با او بود	ط	۵۸۵
آزاد به ماهیان بن مهر بنداذ همدانی	یز	۶۰۲
منذر بن نعمان بن منذر که معروف به مغروراست و روز جوانا کشته شد	ح	۶۰۲

اگرچه این مدت‌ها را چنانکه یافته‌ایم در اینجا آورده‌ایم ولی فترت‌ها و فاصله‌ها که میان آنهاست بهمان منوال است که در پیش گفته‌ایم و در برخی کتب آمده که آل‌ربیعة بن نصر پس‌ازتبع اسعد دریمن حکومت کردند واو تبع‌بن‌حسان خواهرزاده خویش حارث بن عمرو الکندی را که به‌آکل‌المرار معروف است بر مردم یمن پادشاه کرد وتبع‌اسعد هنگامی که به حیره رسید هر کس‌را از پادشاهان لخمی در آنجا یافت از دم تیغ گذرانید و برای این احوال و مدت سلطنت آنان تاریخی بدست نیامده و گمان می‌برم که نتوان بیش از آن اندازه که من یافته‌ام براین گفتار چیزی افزود و برحسب آنچه در پیش گفته‌ام واجب است که تواریخ اسلام و ایام خلفا را در اینجا بیاورم و عنان قلم را به ذکر هجرت برگردانم تا آنکه همه تواریخ اسلامی روشن شود

تواریخ کارهای پیغمبر (ص)

احوال پیغمبر وکارهای او در مدت زندگی	مدت میان کارهای او: سالها	ماهها	روزها	مجموعه: سالها	ماهها	روزها
پیغمبر پنجاه روز پس از ورود اصحاب فیل به مکه متولد شد وآن شب دوشنبه هفدهم دیماه بود وچهل ودو سال از سلطنت انوشیروان گذشته بود که روز بیستم نیسان سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری‌است چنانکه درتاریخ محمدبن موسی خوارزمی آمده						
تا زمانی که دایه‌اش حلیمه‌اورا به‌مادرش دختر وهب‌بن‌عبدمناف‌بن‌زهرة‌بن کلاب‌بن‌مره‌رد کرد	۵	۰	ب	۵	۰	ب
تا زمانی که مادرش او را به دیدن دائی‌های او که در مدینه بودند برد	ا	۰	۰	٦	۰	ب

تازمانی که مادرش درابواء مرد واو با مادرخودبود ۰ ۱ ۰ ٦ ۱ ب

تا زمانی که ام‌ایمن پس‌ازمرگ مادرش به‌مکه آمد ۰ ۰ ٥ ٦ ۱ ز

تا زمانی که جدش عبدالمطلب بدرود زندگی گفت ۱ ی که ۸ ۰ ب

تا زمانی که عمویش‌ابوطالب اورا به‌بصری شام برد
و بحیرای راهب او را دیده گفت در نگهداری او
کوشش کنید زیرا این شخص پیغمبر است د ۰ ۰ ۱۲ ٥ ب

تازمانی که در حرب‌الفجار حاضر شد و این جنگ
در عکاظ در ماه حرام میان قریش و کنانه روی داد ح ۰ ۰ ۲۰ ۰ ب

تا زمانی که خدیجه به تجارت او را به شام گسیل
داشت ونسطورس راهب درحالی که ابری براوسایه
انداخته بود ویرا دید و گفت این پیغمبر است د ط و ۲٤ ط ح

تا زمانی که با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد ۰ ب ك ۲٤ یا کح

تا زمانی که برای ساختمان کعبه حضور یافت و
قریش به حکمش رضایت دادند ی ۰ ۲٤ یا کح

تا زمانی که خداوند اورا به‌پیامبری برای‌نوع بشر
برانگیخت و آن روز دوشنبه بود ٥ ۰ ۰ ۳۹ یا کح

تا زمانی که قریش‌دیدند برای آنکه آیتی‌ونشانه‌ای
برای‌اوباشد ستارگان‌می‌ریزند ٥ ۰ ك ٤۰ یا یح

تا زمانی که قریش او را بیرون کردند و در شکاف
کوهی محصور شد ٥ یا ۱ ٤٥ یا یط

تازمانی درحصار شکاف کوه ماند تا وقتی که از آن
خارج شد ج ۰ ٤۸ یا یط

تا زمانی که عمویش ابوطالب فوت کرد ۰ و ۰ ٤۹ ٥ یط

تا زمانی که خدیجه دختر خویلد وفات کرد	٠		یج	٤٩	و	ب
تا زمانی که به‌طائف رفت وزید بن حارثه بااو بود	٠	ج	و	٤٩	ط	ح
مدتی در طائف ماند تا به مکه برگشت و در جوار مطعم بن عدی ماند	٠	ا	ب	٤٩	ی	ی
تازمانی که جنیان نصیبین براو واردشدند ودرحجون اسلام آوردند و آنان سیصد تن بودند	٠	ج	٠	٥٠	ا	ی
تا زمانی که ازمیان زمزم ومقام به‌بیت‌المقدس شبانه سیر کرد	ا	و		٥١	ز	یو
تا آغاز روز اول سالی که ازمکه به‌مدینه هجرت کرد	ا	ب	ا	٥٢	ط	نز
تازمانی که برای فرق میان نمازمقیم بامسافر دو رکعت بر نماز افزوده شد	٠	ا	د	٥٢	ی	کا
تا زمانی که میان مهاجرین و انصار و میان خود و پسرعمویش علی بن ابیطالب صیغه‌ی برادری خواند	٠	ه	٠	٥٢	ج	کا
تا زمانی که باعایشه دختر ابی بکرصدیق زفاف کرد	٠	٠	که	٥٢	د	یو
تا زمانی که فاطمه را به علی داد	٠	د	یه	٥٢	ط	ا
تا زمانی که به جنگ ودان رفت تا به ابواء رسید	٠	٠	یح	٥٢	ط	یط
تا زمانی که به جنگ رفت ومتعرض قافله قریش شد وامیة بن خلف دراین قافله بود	٠	ا	ج	٥٣	ن	کب
تا زمانی که در طلب کرزبن جابر بیرون شد تا به بدر رسید	٠	٠	ك	٥٣	یا	یب
تا زمانی که جنگ کرد و متعرض قافله قریش شد و آن جنگ عشیره بود	٠	ا	یب	٥٤	٠	کد
تا زمانی که خداوند روزه‌ی ماه رمضان را با دیدن هلال واجب گردانید	٠	ا	یز	٥٤	ب	یا

تا زمانی که قبله از بیت المقدس به کعبه بر گردانیده شد	۰	۰	یج	۵۴	ب	کد
تا زمانی که به جنگ بدر بیرون شد و با مشرکین جنگید و بر آنان چیره شد	۰	۱	ب	۵۴	ج	کو
تا زمانی که به جنگ بنی قینقاع رفت	۰	۰	یح	۵۴	ه	ید
تا زمانی که به غزوة السویق در طلب ابی سفیان بیرون شد	۰	۱	۰	۵۴	د	ید
تا زمانی که رقیه دختر رسول خدا که زن عثمان بن عفان بود فوت کرد	۰	۰	یه	۵۴	د	کط
تا زمانی که علی بن ابیطالب با فاطمه زفاف کرد	۰	۰	یو	۵۴	و	یه
تا به غزوه بن سلیم به کدر رفت	۰	۱	ه	۵۴	ز	ك
تا به غزوه‌ی غطفان رفت که به غزوه‌ی ذی امر معروف است	۰	ب	۰	۵۴	ط	ك
تا زمانی که عثمان دختر پیغمبر را که ام کلثوم بود گرفت و با او زفاف کرد	۰	ج	و	۵۵	ب	کو
تا زمانی که حفصه دختر عمر بن خطاب را گرفت	۰	ب	ح	۵۵	ب	کط
تازمانی که دختر خدیجه‌ی هلالیه را گرفت و او ام المساکین میباشد	۰	۰	ك	۵۵	ح	یط
تا زمانی که حسن بن علی ع متولد شد	۰	۰	د	۵۵	ح	کد
تا زمانی که به جنگ احد رفت و در آنجا بود که روی او مجروح گشت	۰	۰	کب	۵۵	د	و
تا زمانی که به غزوه‌ی بنی النضیر رفت	۰	د	ی	۵۵	ح	کو
تا زمانی که حسین بن علی سیدالشهداء متولد شد	۰	ه	ك	۵۶	ب	یو
تا زمانی که با ام سلمه دختر ابی امیة ازدواج کرد	۰	ب	یا	۵۶	ز	کز

تا به غزوه ذات‌الرقاع رفت و در آنجا نماز خوف و
ترس خواند ٠ ب ك ٥٦ ز يز

تا به غزوی دومة‌الجندل رفت و رنجی ندید ٠ ب د ٥٦ ط كا

تا به جنگ بنی‌المصطلق بیرون‌شد و آنان ازخزاعه
بودند و اسیرشان کرد ودراین‌حادثه بود که به‌عایشه
تهمت و افترا زدند ٠ ه ج ٥٧ ى كد

تا زمانی که غزوه‌ی خندق روی داد و با ابوسفیان
رئیس‌کافران جنگید ٠ ب ك ٥٧ ه يد

تا به‌غزوه‌ی بنی قریظه رفت ٠ ٠ ح ٥٧ ه كب

تا زمانی که با زینب دختر جحش ازدواج کرد ٠ ٠ ك ٥٧ و يب

تا زمانی که با عسفان وبا بنی‌لحی از هزیل جنگید ٠ ج ٠ ٥٧ ط يب

تا زمان‌جنگ ذی‌قرد که‌یکی‌ازآبهای بنی‌فزاره است
تا زمانی که‌یکی‌درندگان‌نزد اوآمده وخواست طعمه
را بآنان فرض گرداند ٠ ٠ يد ٥٧ يا ه

تا زمانی که شیرویه به‌پدرش انوشیروان حمله کرده
و او را کشت ٠ ٠ و ٥٧ يا يا

تا زمانی که خشکسالی شد و به استسقاء رفت ٠ د ٠ ٥٨ ج يا

تا زمانی که به‌عمره‌ی حدیبیه رفت وبا مشرکان برای
دهسال صلح کرد ٠ ا كا ٥٨ ه ب

تا زمانی که نمایندگانی به سوی قیصر و کسری و
مقوقس فرستاد ٠ ا يد ٥٨ و يو

تا زمانی که به جنگ خیبر رفت ٠ د و ٥٨ ى كب

تازمانی که‌برای قضاء عمره حدیبیه عمره‌ی قضیه را
بجای آورد ٠ و ى ٥٩ ه ب

تازمانی که میمونه دختر حارث را درحال احرام گرفت	۰	۰	کب	۵۹	ه	کد
تا زمانی که زینب دختر جحش فوت کرد	۰	ج	۰	۵۹	ح	کد
تا زمانی که با مکیان جنگید و به زور مکه را گشود	۰	و	یح	۶۰	ح	یب
تا زمانی که بتها را شکست و بتخانه آنان را ویران ساخت	۰	۰	ید	۶۰	ج	کز
تا زمانی که به‌جنگ حنین رفت ودژهای آنرا گشود و اهلش را اسیر کرده و اموالشان را گرفت	۰	۰	ا	۶۰	د	ید
تازمانی که به‌جنگ طائف رفت ومردم آنجارا محاصره کرد	۰	۰	یز	۶۰	د	ید
تازمان ازدواجش باملیکه بنت داود وپناه بردن او از پیغمبر	۰	۰	یه	۶۰	د	کط
تا زمانی که بافاطمه دختر ضحاك ازدواج کرد واو از پیغمبر بخداوند پناه برد	۰	۰	یه	۶۰	ه	ید
تا زمانی که ماریه‌ی قبطی پسر او ابراهیم را زایید	۰	ا	ی	۶۰	و	کد
تا زمانی که به جنگ تبوك رفت	۰	و	ك	۶۱	ا	ید
تا زمانی که نجاشی در حبشه مرد و پیغمبر درمدینه بر او نماز خواند	۰	۰	یه	۶۱	ا	کط
تا زمانی که دخترش ام کلثوم زن عثمان وفات کرد	۰	۰	که	۶۱	ب	کد
تا زمانی که ابوبکر مسلمانانرا به‌حج برد وسوره‌ی برائت نازل شد و علی ع آنرا برمردم خواند	۰	ج	که	۶۱	و	یط
تا زمانی که پسرش ابراهیم مرد و آفتاب گرفت	۰	ی	یح	۶۲	ه	ز
تا زمانی که به‌حجة الوداع رفت و نسئی‌را حرام کرد	۰	ا	یب	۶۲	و	یط
تا زمانی که مریض شد ودرهمان مرض رحلت فرمود	۰	ب	و	۶۳	ح	که
زمانی که مریض بود تاجانرا تسلیم جان آفرین کرد	۰	۰	ید	۶۲	ط	ط
تا زمانی که در خانه‌ی عایشه به خاك سپرده شد	۰	۰	ب	۶۲	ط	یا

پس ازاین جداول، جداول دیگری است که ازهجرت پیغمبرع آغازمیشود که جداول مدت خلافت خلفا و فتوحی را که در ایام آنان شد به دنبال دارد و پس از آن نوبت ۲ جدول امرا و ملوك می‌رسد و بعداً جدول امامان بنی‌عباس است و کنیه‌های آنانرا نیز باین جدول ملحق ساختیم زیرا کنیه از اختصاصهای قوم عرب است که مقام و منزلت کوچکانرا با ذکر آن بزرگ می‌سازند و با ذکر کنیه از نسبت بزرگان بی‌نیاز میشوند و القاب بنی‌عباس را نیز مذکور داشتیم چه ، بنی مروان را لقب پسندیده‌ای نبود وجز ناقص وحمار و مانند آن لقبی دیگر نداشتند و یزیدبن ولید را ناقص لقب دادند برای‌اینکه عطاهای مردم‌را نقص کرد ومروان را حمار لقب دادند بدین سبب که در جنگ مانند خرصبر و پافشاری داشت و گفته‌اند سبب این لقب آنست که در سال تولد او بازار خرید و فروش خر رواج داشت وبرخی دیگر گفته‌اند علت این‌است که داعیان به بنی عباس در ایام بنی‌امیه می گفتند خداوند با مروان عده افرادی را ، که صاحب حمار مذکور پس از صد سال زنده شد[1] ، باین اندازه تکمیل خواهد کرد و چون او به سلطنت رسید داعیان بنی‌عباس گفتند اکنون درست صدسال شده و دعوت بنهان را آشکارساختند جداول موعود بشرح ذیل است :

۱ـ در این قسمت به تفسیر این آیات رجوع فرمایید اوکالذی مرعلی قریة الخ

نامهای خلفا و فتوحی که درعهد آنها شده	کنیه‌های آنان	فاصله میان خلفاوفتوح آنان: سالها	ماهها	روزها	مجموعه سالها وآن تاریخ هجرت است: سالها	ماهها	روزها
هجرت پیغمبر علیه‌السلام از مکه به مدینه		•	ب	ح	•	ب	ح
درمدینه به‌وصف مهاجر ماندتادر آنجا رحلت فرمود	ابوالقاسم	ط	یا	ك	ی	ب	•
صدّیق عبدالله بن ابی‌قحافه از بنی‌تیم بن مره بود و نامش در جاهلیت عبدالکعبه بود	ابو بکر						
تازمانی که‌اعراب مرتدشدندوطلیحة بن‌خویلد دعوی نبوت کرد		•	•	ی	ی	ب	ی
تا آغاز پادشاهی یزدگرد پسر شهریار		•	•	ح	ی	ب	یح
تا زمانی که فاطمه علیها‌السلام فوت فرمود		•	ه	یا	ی	ز	کط
تا زمانی که خالدبن ولید پس‌ازجنگی‌خونین با صلح یمامه را گشود		•	و	ح	یا	ب	ز
تا زمانی که ابوبکر امرای لشگر را برای جنگ با شامیان فرستاد		•	ا	یه	یا	ج	کب
تا ورود خالدبن ولید به‌عراق وصلح او باابن طلوبا درقربات		•	ب	ید	یا	و	و
تا روبروشدن مسلمانان با رومیان و شکست رومیان در فحل		•	ه	د	یا	یا	ی
تا جنگ اجنادین‌درفلسطین وهزیمت رومیان		•	ه	کج	یب	ه	ج
تا فوت ابوبکر و بیعت عمر فاروق رضی‌الله عنهما		•	ا	ی	یب	و	یج

تا ابوعبید کشته شد	٠ ج ك یب ی ج
تا زمانی که با جریر بن عبدالله بن مرزبان مذار جنگ کرده و او را شکست داد	٠ ه ج یج ج و
تا زمانی که در نخیله با جریر مهران جنگ کرده و او را کشت و قومش را فرار داد	٠ ب ا یج ه ز
تا زمانی که پس از شش ماه محاصره با صلح دمشق را گشود	٠ ب یه یج ز كب
تا زمانی که عمر به بلاد نوشت که شبهای ماه رمضان را برخیزند	٠ ٠ ح یج ح ٠
تا زمانی که حمص را پس از دو ماه محاصره با صلح گشود	٠ ج كه یج یا كه
تا زمانی که بعلبك را با صلح گشود	٠ ٠ یا ید ٠ و
تاجنگ یرموك که سپاهیان روم دویست هزار تن بود و خداوند آنانرا شکست داد	٠ ز ط ید ز یه
تا فرار هرقل از انطاکیه به قسطنطنیه و از رومیان درجنگ چهل هزار تن کشته شدند وچهل هزار تن هم در رودخانه ها و گردنه ها به هلاکت رسیدند	٠ ا ی ید ح كه
تا زمانی که ماریه قبطیه فوت کرد	٠ د كه یه ا ك
تازمانی که در نوشته ها از اول هجرت تاریخ گذاشتند	٠ ب ه یه ج كه
تا زمانی که سعد بن ابی وقاص قادسیه را گشود و رستم را کشت	٠ ا ك یه ه یه
تازمانی که سعد پس از یك ماه محاصره مدائن را گشود	٠ ا یه یه ز ٠
تا زمان ورود اولین سپاه عرب در روم به سرداری میسرة بن مسروق	٠ ا ه یه ح ه

تا ابوعبیده جرّاح جابیه را گشود	٠	ب	٠	یه	ط	یه
تا عمر بیت‌المقدس را از راه صلح گشود	٠	ب	٠	یه	یا	یه
تا زمانی که عیاض بن غنم با صلح سروج و و رهاء را گشود	٠	ا	ج	یو	٠	یح
تا زمانی که سعد کوفه را شهر گردانید و مردم را در آنجا سکنی داد	٠	٠	ه	یو	٠	کج
تا زمانی که عیاض رقه و آمد و تل موزن را با صلح گشود	ا	د	٠	یز	د	کج
تا زمانی که عمیر بن سعد عین‌الورده را گشود	٠	ا	ی	یز	و	ج
تا زمانی که عمر مقام کنار دیوار کعبه را تا جای امروزی آن به عقب برگردانید	٠	و	یب	یح	٠	یه
تا زمانی که معاویة قیساریه را گشود و قریب صد هزار تن را در آنجا کشت	٠	ج	٠	یح	ج	یه
تا وقعه جلولا به دست سعد	٠	ب	یب	یح	ه	کز
تا زمانی که عیاض بن غنم نصیبین و طورعبدین و قروی را با صلح گشود و در این سال هرقل مرد	٠	ا	ی	یح	ز	ز
تا زمانی که عمر دواوین را تدوین و تهیه کرد	٠	و	ی	یط	ا	یز
تا زمانی که عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را گشود	٠	ج	یح	یط	ه	٠
تازمانی که عمر یهود حجاز را از نجران به کوفه بیرون کرد. ظاهراً نصارای حجاز است مترجم	٠	ب	ه	یط	ز	ه

تازمانی که عتبة بن غزوان میسان وفرات را گشود		٠ ا ی یط ح یه
تا جنگ اول نهاوند و فرمانده لشگر نعمان بن مقرن بود که کشته شد		٠ ٥ ٠ ك ا یه
تا زمانی که یزدگرد به مرو گریخت	ابو حفص	٠ ج یب ك د كز
تا زمانی که عمرو بن عاص برقه را باصلح گشود		٠ ب و ك ز ج
تا زمانی که ابوموسی اشعری کور اهـواز را گشود و مغیرة بن شعبه آذربایگانرا		ا ٠ ی كا ز یج
تا زمانی که ابوموسی اشعری با عمرو بن عاص اصطخر را گشودند		٠ و ح كب ا كا
تا زمانی که عبدالله بن بدیل خزاعی همدان و اصفهان را گشودند		٠ ب د كب ج كه
تا زمانی که قرظة بن کعب انصاری ری را گشود		٠ ج ب كب و كز
تا زمانی که معاویه ازراه صلح عسقلان را گشود		٠ ا ح كب ح ٥
تا زمانی که عمر کشته شد		٠ ج ك كب یا كه
سپس نوبت شوری رسید		٠ ٠ ج كب یا كح
عثمان بن عفان تا زمانی که عبدالله بن ابی سرح افریقا را گشود		٠ د ٠ كج ج كح
تا زمانی که اسکندریه گشوده شد و آن عام- الحصون بود و یزید ملعون در آنسال متولد شد	ابو عمرو	ا ٠ ٠ كد ج كح
تا جنگ شاپور		ا ٠ ٠ كه ج كح
تا غزوه افریقا وقنسرین		ا ٠ ٠ كو ج كح
تا زمانی که عثمان مسجد رسول الله را وسعت داد		ا ی یه كح ب یج
تا زمانی که برای دومین بار عبدالله بن عامر فارس را گشود		٠ ب ٥ كح د یح

تا زمانی که معاویه ابوالاعور سلمی را برای
مصالحه با اهل قبرس فرستاد — ٠ ج ه کح ز یح

ابو حفص

تا زمانی که سعید بن عاص با صلح طبرستان‌را
گشود — ٠ ه ید کط ج ب

تا زمانی که عبدالله بن عامر همه فارس را به
استثنای شاپور گشود — ٠ ج ی کط و یب

تا زمانی که ربیع بن زیاد حارثی زرنج وزالق
وکابل را گشود — ٠ ب ٠ کط ح یب

تا زمانی که حبیب بـن مسلمه فهری ارمینیه
چهارم را گشود — ٠ ح ز ل د یط

تا آنکه عبدالله بن عامر نیشابور و دوطبس و
کوهستان و مرو را گشود — ا ٠ لا د یط

ابو عمرو

تا زمانی که احنف بن قیس هراة و مرو رود
و شاهجان و هیا کله را با صلح گشود — ٠ ج ید لا ح ج

تا زمانی که عبدالله بن خازم با صلح سرخس
را گشود و پادشاه آنجا را کشت — ٠ ب د لا ی ز

تا زمانی که معاویه آنکارا را که از خاك روم
محسوب میشود گشود — ٠ د ع لب ب یه

تا زمانی که عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح برای دفعهٔ دوم افریقا را گشود	ابوعمرو	. ج ز لب ه کب
تا زمانی که جریر بن عبدالله باارمنستان جنگ کرد		ه ط . لج ب کب
تا زمانی که رومیان به پادشاه خود قسطنطین خروج کرده او را کشتند		ا ب ی لد ه ب
تا زمانی که عثمان رضی‌الله عنه محاصره شد		. د که لد ط کز
مدتی که در محاصره بود تا کشته شد		. ك لد یا یز
سپس علی بن ابی‌طالب به‌خلافت رسید تاجنگ جمل در بصره	ابوالحسن	. ه کا له . ح
تا زمانی که به کوفه داخل شد		. . که و ح
تا زمانی که در صفین با معاویه روبرو شد		. و یح لو . ك
تا زمانی که این دوتن در جنگ بودند		. ز کح لو ح یط
تا زمانی که حکمین نشستند و علی را از خلافت خلع کردند		. . کد لز ب یح
تا زمانی که علی بن ابی‌طالب در نهروان با خوارج روبروشد		ا ب . لح د یح
تا زمانی که عبدالرحمن بن ملجم ضربتی به سر علی زده و علی علیه‌السلام را کشت		ا د لط ح یز
حسن بن علی تازمانی که خلافت را به معاویه داد و از او پیروی کرد	ابومحمد	. و ج م ب ك
سپس خلافت بـه حکومت و امارت بلکه به فرعونیت تبدیل یافت		

نامهای پادشاهان بنی‌امیه

	کنیه‌های آنان	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
معاویة بن ابی سفیان از بنی امیه تا آنکه مرد	ابوعبدالله	یط	ج	که	نط	و	یه
یزید بن معاویه تا حسین بن علی را در کربلا کشت	ابوخالد	۰	ه	که	س	۰	ی
پس از آن تا مرد		ج	ب	ه	سج	ب	یه
معاویة بن یزید بن معاویه تا آنکه متواری شد	ابولیلی	۰	ج	کب	سج	و	ز
عبدالله بن زبیر مدتی که در مکه بود و مروان حکم در شام	ابوالحکم و	۰	د	۰	سج	ی	ز
عبدالله بن زبیر که از بنی اسد بن عبدالعزی بود	گفته‌اند ابوعبدالملک	ح	ه	۰	عب	ح	ز
عبدالملک بن مروان تا آنکه عبدالله زبیر را کشت	ابوبکر	ا	ب	ج	عج	ه	ی
پس از آن تا آنکه مرد	ابوالولید	یب	د	ه	نه	ط	یه
ولید بن عبدالملک	ابوالعباس	ط	ز	کط	صه	ه	ید
سلیمان بن عبدالملک	ابوایوب	ب	ز	کط	صح	ا	یج
عمر بن عبدالعزیز	ابوحفص	ب	ه	یح	ق	و	کو
یزید بن عبدالملک	ابوخالد	د	۰	ا	قد	و	کز
هشام بن عبدالملک	ابوالولید	یط	ح	ط	قکد	ج	و
ولید بن یزید بن عبدالملک تا آنکه کشته شد	ابوالعباس	ا	ب	کا	قکه	ه	کز
سپس فتنه روی داد		۰	ب	که	قکه	ح	کب

یزید بن ولید بن یزید ناقص چونکه عطایارا نقص و کم کرد	ابوخالد	ب	ط	قکه	قکه	یا	ا
ابراهیم بن ولید بن عبدالملك تا آنکه مخلوع شد	ابواسحاق	۰	ب	یا	قکو	ا	یب
مروان بن محمد بن مروان حکم تا آنکه سیاهپوشان (مسوده) ظهور کردند	ابوعبدالملك	ه	ب	۰	قلا	ج	یب

نامهای ائمه از بنی‌عباس

سفاح	عبدالله بن محمد تا آنکه مروان را در عین‌الشمس کشت	ابوالعباس	۰	ح	ب	قلا	یا	ید
	پس از آن تا آنکه مرد		د	۰	۰	قله	یا	ید
منصور	تا آنکه با برادرش عبدالله بیعت کردند	ابوجعفر	۰	۰	ید	قله	یا	کح
	عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس تا آنکه مرد		کا	یا	ح	قز	یا	و
مهدی	تا آنکه مردم با پسرش محمد بیعت کردند	ابوعبدالله	۰	۰	یب	قز	یا	یح
	محمد بن عبدالله بن محمد		ی	ا	ه	قسح	ه	کج
هادی	تا زمانی که با پسرش موسی بن محمد بیعت کردند	ابومحمد	۰	۰	ح	قسح	ا	ا
	موسی بن محمد تا آنکه مرد		ا	ا	یه	قسط	ب	یو
رشید	برادرش هارون بن محمد تا در طوس مرد	ابوجعفر	کح	ب	یو	قصب	ه	ب
	تا زمانی که با پسرش محمد بیعت کردند	ابوجعفر	۰	۰	یب	قصب	ه	ید

امین محمد بن هارون تا آنکه از گفته‌شده ح ۰ که قصه و ط

خلافت خلع شده‌وحبس گردید ابوعبدالله ۰ ب قصد و یا

عیسی بن ماهان

مأمون برادرش امین درمرو بود تا آنکه

باابراهیم بن‌مهدی بیعت کردند ابوالعباس ح یا یا را ۰ ه

مبارك ابراهیم بن‌مهدی در بغداد تاخلع

شد و از دیده‌ها پنهان گردید ابواسحاق ا یا یا رب یا یو

مأمون عبدالله بن‌هارون‌الرشید تا در

روم مرد ابوالعباس ید ز ا رنو و یز

المعتصم‌بالله برادر مأمون محمد بن

هارون تا آنکه مرد ابواسحاق ح ح ب رکو ب یط

الواثق‌بالله پسر معتصم هارون بن‌محمد تا

آنکه مرد ابوجعفر ۰ ط د رلا یا کج

المتوکل- پسر اوجعفر بن‌هارون تا آنکه

علی‌الله کشته شد ابوالفضل ید ط ط رمو ط ب

المنتصر بالله پسر اومحمد بن جعفر تا آنکه

مرد ابوجعفر ۰ و ا رمز ج ج

المستعین- احمد بن‌محمد بن‌هارون‌الرشید

بالله درسرمن‌رای بود تا آنکه به

بغداد آمد ابوالعباس ب ط رن ۰ ج

تازمانی بازبیر بن‌جعفر بیعت‌شد ۰ ح رن ۰ یا

المعتز بالله تازمانی که‌مستعین‌خودرا خلع

کرده و پس از آن کشته شد ابوعبدالله ۰ یا کب رنا ۰ ج

زبیر بن جعفر تا خودرا خلع

کرده وسپس کشته شد ج و کج رند و کو

المهتدی بالله تازمانی که با محمد بن واثق

بیعت شد ابوعبدالله ۰ ب رند و کح

محمد بن هارون تا زمانی که

برقعی خروج کرد ۰ ا کح رند ح کو

پس از آن کشته شد ه ط کا رنه و یز

المعتمد ـ احمد بن جعفر تازمانی که

علی الله برقعی را کشت ابوالعباس یح و یه رسط ا ب

پس از آن تا آنکه مرد ط ه ط رعح و یح

المعتضد ـ احمد بن طلحه و ابواحمد ـ

علی الله الموفق خوانده میشد تا آنکه

مرد ابوالعباس ط ح که رفح ج یج

المکتفی بالله علی بن احمد بن طلحه تا

آنکه مرد ابومحمد و و کط رصه ی یب

المقتدر بالله جعفر بن معتضد تا آنکه با

عبدالله بن معتز بیعت کردند و به

منتصف بالله نامیده شد ابوالفضل ۰ د ط رصه ب کا

پس از آن تامدتی که محبوس

ماند و با برادرش محمد بیعت

کردند ك ط کب شو ۰ ید

القاهر بالله محمد بن معتضد تا آنکه از

شیرازهٔ امور کشور ازهم گسیخت ابومنصور ۰ ج شیو ۰ یز

المقتدر بالله جعفر بن معتضد برای دفعه دوم

به خلافت رسید تا آنکه کشته شد ابوالفضل ج ط یا شیط ط کح

القاهر بالله	محمد بن معتضد برای دفعه دوم خلیفه‌شد تا خلع شد و به‌چشمان او میل کشیدند	ابومنصور	ا	و	ز	شکا	د	ه
الراضی بالله	محمد بن جعفر تا آنکه مرد	ابوالعباس	و	ی	یا	شکح	ب	یو
المتقی بالله	تا زمان بیعت ابراهیم بن مقتدر ابراهیم بن جعفر تا آنکه خلع شد و به‌چشمانش میل کشیدند	ابواسحاق	٠	٠	د	شکح	ب	ک
			ج	ی	کط	شلب	ا	یط
المستکفی بالله	عبدالله بن مکتفی تا آنکه خلع شد و به‌چشمانش میل کشیدند	ابوالقاسم	ا	د	ح	شلح	ه	کب
المطیع لله	فضل بن جعفر تا خود را از خلافت خلع کرد و پسرش را بجای خود منصوب کرد	ابوالقاسم	کط	د	کا	شسب	و	یح
الطائع بالله	عبدالکریم بن الفضل تا خلع شد و بینی او را بریدند	ابوبکر	یط	ط	یب	شفب	ز	که
القادر بالله	احمد بن اسحاق بن جعفر مقتدر	ابوالعباس						

این قسمت تا پیش‌از جداول ماههای سریانی و رومی دراصل کتاب صفحه ۱۹۴سطر آخر پس‌از ثم قسمناها می‌باشد ودر ترجمه مربوط به صفحه ۳۴۷ سطر سوم است

«دوپنجم جزء بدست خواهد آمد» وچون آنرا به (۳۵۹۷۵۳۵۱) تقسیم کنیم که علمای یهود بـا دقتی آنرا از جنس اجزای سال کرده‌اند خارج قسمت مـا ۲ عت + ۳۵۰ روز + ۴۷۵۸ سال خواهد شد و $\frac{۴۶۳}{۴۱۰۴}$عت + ۲۱ عت + ۳۵۰ روز باقی خواهد داشت که تا حلول تقوفه وتمام سال $\frac{۴۱۶}{۵۱۳}$عت + ۸ عت + ۱۴روز کمتراست که چون آنرا برمیلاد سال بیفزاییم به شب دوشنبه شانزدهم ایلول‌میرسد و با این حساب پس از گذشتن $\frac{۲۳}{۵۱۳}$عت + ۶ ساعت تقوفه در آن اتفاق می‌افتد و این کار نزدیك به صواب است هرچند با آنچه ما به رصد یافته‌ایم تقریباً دو روز و نیم تفاوت دارد وهرگز حساب یهود با حساب ارصاد متفق نمی‌شود زیرا در مقدار سال‌شمسی وموضع اوج وحرکت آن واندازه بعد بین‌المرکزین باهم‌اتفاق ندارند.

اگر آنچه را که با ارصاد بدست آمده با آغاز ایام و کسور آن در یکی‌از محازیر متفق میشد ما می‌توانستیم به‌تحقیق تحویل ارباع سال را بدست آریم‌لیکن امر از قراری بود که گفته شد پس ناچار از تقریب خواهیم بود از این رهگذر ما تقوفات را در یکی از محازیر سال خورشیدی که مبنی‌بر وقت انقلاب صیفی است، که به رصد فاضل ابوسهل بیژن‌بن رستم کوهی در سال هـزار و دویست نود و نه[1] اسکندری درآخر ساعت اول از شبی که بامداد آن روز شنبه شانزدهم تموز بدست آورده، قرار دادیم و ابعاد میان تقوفات را از رصد ابی‌حامد صغانی که پس‌ازبیژن

۱ـ در مقدمه کتاب ثابت کرده‌ایم که نود از این قسمت افتاده بود.

کوهی از علمای ریاضی بغداد در بار عضدالدوله اعلم بود پذیرفتیم و درحقیقت این ابعاد ثابت نمی‌باشد زیرا کار بدینجا میرسد که نقصان سال از روزها درست، یك چهارم باشد ولی میتوان گفت مدت مدیدی در حال قریب به حقیقت باقی است و کسی که خواهد بآن عمل کند حسابهای ما را چنانکه کار یهود را درجداول داخل می‌کرد داخل کند مانند کار آنان درحالی که باافق بغداد تصحیح خواهد تقوفات را بدست آورد و ابعاد میان آنها از نصف نهار روز یکشنبه با ساعت مستوی قـرار داده‌ایم و جدول چهاریك‌های سال این است :

جدول ارباع

سطر محزور شمس	ماههای تقوفات چهارگانه	دوری تقوفات از نصف نهار یکشنبه	نامهای شهور سریانی که تقوفات در آن روی می‌دهد	مدتی که از نصف نهار اولین روز آن در بغداد گذشته
		روزها ساعات		روزها ساعات
[illegible]	نیسان تموز تشتری طیبث		آذار حزیران ایلول کانون اول	

جدول فوق در دونسخه عکسی اسلامبول بیست و هشت مرتبه تکرار شده و اینکه گردآورنده این ساقطات به یك کدام قناعت کرده قطعاً از روی نسخه‌ای بوده است که کاری صحیح شده و نیازی از نظر هم آهنگ بودن بهر بیست وهشت نیست ولی نام روزها و تعیین ساعات در آن دو نسخه نیز دیده نمی‌شود شاید ابوریحان می‌خواسته همه آنها را بیابد که توفیق حاصل نگشته .

ما به وعده خود وفا کردیم و آنچه را از شهور یهود و سالیان و ادوار این سالها و شناسایی اوائل و احوال آنها بود همه را با افزودن ملاحظاتی بیان کردیم و دیگر جای خلاف نماند و راه شناسایی تاریخ آدم را که تاریخ توفان بر رأی یهود مبنی بر آنست و با کم کردن هزار و ششصد و پنجاه وشش سال تام بدست می آید نیز آموختیم و اکنون باید دید که این احوال در سالها و ماههای غیر از یهود چگونه است .

گوییم : هرگاه بخواهیم اوائل سالهای مبنی بر تاریخ توفان را برابر رأی ابومعشر بدست آریم سالهای تمام تاریخ توفان را می گیریم و همواره عدد پنج را بر آن افزوده و مجموع را بدل به هفته می‌سازیم و آنچه باقی ماند علامت اول توت است یعنی آن روز از هفته بدست آمده و اگر مقصود بدست آوردن آغاز ماهها باشد بر روز اول سال برای هرماه تام که بیش از مطلوب ما منقضی شده عدد دو را می‌افزاییم و مجموع را بدل به هفته می کنیم و هرچه باقی ماند علامت آغاز آن ماه است .

اگر همین مقصود را در تاریخ فیلفس بخواهیم کار سابق را بعینه تکرار می کنیم جز اینکه برسالهای تام بختنصر همواره باید عدد چهاررا افزود و برسالهای فیلفس عدد یك را .

اگرهمین مقصود را درتاریخ اسکندری بنابرروش سریانیان بخواهیم باندازه ربع آن بر آن می‌افزاییم و همواره برمجموع $2\frac{1}{4}$ می‌افزاییم و اگر از کسور چهار یك‌ها یك روز باقی ماند آنرا به روزها ملحق می‌سازیم و بآنچه روز تام کم آمده توجه نمی کنیم و نیز هرچه که باقی ماند در حساب نمی آوریم سپس اعداد صحاح را بدل به هفته می کنیم علامت تشرین اول بدست می آید و اگر مقصود دانستن آغاز ماهها باشد برعلامت سال برای هرشهر تامی که پیش از آن گذشته سه روز می‌افزاییم درصورتیکه آن ماه سی ویك روز باشد و گرنه دو روز درحالی که ماه سی روز است و مجموع را بدل به هفته می کنیم علامت آن ماه بدست می آید و اگر به ماه شباط رسیدیم و سال کبیسه نبود برای آن چیزی در نظر نمی گیریم

ولی اگر سال کبیسه بود یك روز باید در نظر گرفت .

سال کبیسه را اینطور می‌توان شناخت که برسالهای تام اسکندر همواره عدد دو را بیفزاییم و مجموع را بدل به هفته کنیم اگر چیزی باقی ماند آن سال کبیسه نیست و اگر نماند سال کبیسه است .

اگر در سالهای اسکندری مانند رومیان عمل کنیم بر سالهای تام آن $۳\frac{۱}{۴}$ می‌افزاییم و اعمال قبلی را انجام می‌دهیم علاهت ینواریوس که کانون آخر است بدست می آید و در شناختن آغاز شهور و کبیسه‌بودن سال کارهای پیشین را بعینه تکرار می کنیم و به آسانی بمطلوب میرسیم. و اگر بخواهیم می‌توانیم سالهای ناقص اسکندری را گرفته و بدل به محازیر خورشیدی کنیم باقیمانده را در سطر عدد از جدول اوائل شهور سریانیان داخل کنیم در مقابل آغاز ماهها و علامات کبائس بدست می آید و جدول اوائل ماههای سریانی و رومی این است .

این قسمت در کتاب پس از کلمه والخیر سطر آخر ص ۲۰۶
و در ترجمه ص ۲۶۷ پس از این سطر است

«چهار قسمت تقسیم می‌شود چهارصد هزار سال آن زمان صلاح و خیراست» و قسمت دوم سیصد هزار سال است که از نخستین قسمت کمی خوبتراست و قسمت سوم دویست هزار سال است که از دوقسمت گذشته کمتر خوب است و قسمت چهارم صد هزار سال است که زمان شر و فساد میباشد و ما در این بخش اخیر هستیم و در کتبی که نزدیك سیصد هجری تألیف گشته چنین آمده که از این بخش ده هزار و دویست و چهل سال گذشته است.

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امرند و برای هردسته‌ای از بشر یك پدر جداگانه قائلند واین قوم می گویند که اگرهمه افراد بشر یك پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود.

من این استدلال را نمی‌فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگها و چهره‌ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات ازاینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه‌هایی تقسیم شده و از هم دور افتادند و هرقومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات رو به فزونی گذشت و در یادها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و تحت نظم و قاعده‌ای قرار گرفت.

مردم شمنی وهندیان را در اخبار بودای اول و بودایی که پس از او آمد که از پنج سوی وجودش نور می‌درخشید و در هوا راه میرفت که همواره یك وجب تا

زمین فاصله داشت و دیگر اخبار عجیب و اینکه آدمی چگونه بوذاسفی و بودایی[1] می‌شود که از ولادت ومرگ، که مقصود آنان تناسخ‌است، رهایی یابد آرا واحوالی است که شنونده را مبهوت می کند.

به گمان یونانیان زاوس که نسب آنان بدو میرسد واضع قوانین و نوامیس بوده و آن دسته ازاین‌قوم که به‌حدوث عالم گراییده بودند عقیده داشتند که زاوس پدر همه بشراست و آن گروه از یونانیان که به قدم جهان معتقد بودند و حدوث را منکر، براین‌رأی گراییدند که هردفعه که‌نوع بشر رو به‌فزونی گذاشتند وزیادشوند توفان می آید و آنانرا نابود میسازد و سپس باز رو به نشوء می گذارند و یکدیگر را دوست میدارند و باز از راه تناسل کثرت و فزونی می‌یابند و چون زیاد شدند در آنان بغض وحسد و پیش‌افتادن در مناصب راه می‌یابد تا آنکه این کارها سبب بروز فتنه وجنگ و دیگرامور ناخوش‌آیند میشود وچون ظلم وستم به برترین حد خود رسید باز توفان پیدا میشود و اوضاع پیشین‌تجدید می گردد و یونانیان براین رأی بوده‌اند که زاوس که وضع نوامیس وقوانین‌را بدونسبت می‌دهند درآخرین توفان پیش از ما، پدر همه‌بشراست ودر کتاب نوامیس افلاطون عباراتی شبیه بلکه مطابق با این عقائد یافت میشود.

۱– باید دانست که این دو لفظ متباین نیستند و بوذاسف همان بوداست و کتاب بوذاسف و بلوهر در فارسی معروف است ولی تاکنون موفق نشده‌ام که درآن کتاب دقت کنم و به‌بینم چگونه است.

زردشت

سپس زردشت[1] پسر سفید تومان[2] ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود. و از تخمه منوچهر و درشمار اعیان و اشراف خانواده‌های موقان[3] ظهور او در سال سی‌ام از پادشاهی گشتاسب بود و او قبایی پوشیده بود که از جلو وعقب چاك داشت و برخود زناری از لیف بسته بود و نمدی منقوش در بر داشت وکاغذی کهنه با خود داشت که برسینه خویش گذاشته بود.

عقیده زردشتی‌ها این است زردتشت از سقف ایوان در بلخ هنگام نیمروز از آسمان بزمین آمد و سقف براو بشکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود زردشت وارد شد واورا به کیش‌خود وبایمان بخداوند و تسبیح وتقدیس او وبه کفر به‌پرستش واطاعت شیطان وبفرمانبرداری از پادشاهان واصلاح طبیعت ونکاح انساب نزدیك دعوت کرد.

درباره نکاح مادر که به زردشتی‌ها نسبت میدهند از سپهبد مرزبان بن رستم شنیدم که زرتشت این عمل را تشریع نکرده و چون گشتاسب خردمندان و سالخوردگان وبزرگان کشور خودرا برای گفتگو با زردشت درمجلسی گردآورد یکی از پرسشهایی که از زردشت کردند این بود که اگرمردی با مادرخود ازمیان توده و جامعه دور افتاده باشد و دسترسی بزن دیگر نداشته باشد و از انقطاع نسل بهراسد چه باید بکند زردشت پاسخ داد در چنین حال رواست که با مادر خود نزدیکی کند.

زردشت کتابی آورد که آنرا اوستا ن ب ابستا نامند و لغت این کتاب بالغات همه کتب عالم مخالف است و از ریشه لغات دیگر نیست و برای خود لغتی اصیل است و حروف آن از حروف همه لغات زیادتر است و علت اینکه بچنین لغتی این

۱ـ در همه جای کتاب زرادشت وگاهی هم زرانشت است.

۲ـ این کلمه برطبق اوستا تصحیف واژه اسپنتمان است.

۳ـ این کلمه نیز تصحیف مغان است که مفردآن مغ باشد و درهندمگ گویند چنانکه بیرونی درکتاب الهند گوید ویسمون بهامك و مجوس همین کلمه است.

پیغمبر کتاب خود را اختصاص داد این است که علم آن اختصاص باهل یك زبان پیدا نکند .

این کتاب را زردشت در پیشگاه گشتاسب گذاشت و گشتاسب علمای کشور را دعوت کرده بود و زردشت دستور داد که مقداری مس آب کنند سپس روی خود را بآسمان کرده و گفت: خداوندا اگر این کتاب از تست ومن بفرمان تو آنرا برای این پادشاه آورده‌ام زیان این مس گداخته را از من دور کن و حاضران را گفت که این مس گداخته را برمن بریزید و آنان چنین کردند زردشت گفته بود و مس مذاب را برروی شکم و سینه زرتشت ریختند و همه بدن او را فراگرفت و گلوله‌های چند برموهای زردشت از این مس گداخته آویخته گشت و شنیدم که تا هنگامی که ایرانیان پادشاهی داشتند گلوهای نامبرده در گنجینه ملوك ایران وجود داشت .

چون گشتاسب این قضیه را مشاهده کرد به زردشت ایمان آورد و گشتاسب براین گمان بود که فرشتگان چندی از سوی خدا آمدند و هنگامی که زردشت مشغول دعوت او بود گشتاسب را امر کردند که باین پیغمبر ایمان آر و هفتاد سال گشتاسب مردم را به کیش زردشت دعوت کرد و بقول دیگر چهل و شش سال .

عبرانیان براین عقیده‌اند که زردشت از شاگردان الیاس نبی بود وخود او در کتاب موالید گفته که در جوانی در شهر حران نزد البوس حکیم درس میخواند و رومیان گویند که زردشت ازاهل موصل بود و مقصد ایشان ازکلمه موصل ازحدود آذربایجان تا حدود موصل بود .

چنانکه آمونیوس در کتابی که در آراء فلاسفه نوشته می گوید یونانیان درباره زردشت براین عقیده‌اند که فیثاغورث را دو شاگرد بود که یکی فلایوس و دیگری را فیلوکوس می گفتند وفلایوس ببلاد هند رهسپار شد و برهمن که براهمه بدو منسوبند هفت سال شاگرد وی بود و برهمن آراء فیثاغورث را بیاموخت وچون

فلایوس مرد برهمن عقاید خود را بروفق آراء فیثارغوس ترتیب داد و فیلوکوس ببابل رفت و وارتوش که به زردشت پسر پورگشسب و مشهور به سفید تومان است نزد او شاگردی کرد و زردشت عقاید خـود را از فیلوکوس یاد گرفت و پس از مرگ فیلوکوس زردشت به کوه سبلان رفت وچندین سال در آنجا بماند و اوستا را در آن کوه تکمیل کرد .

حق این است که زردشت آذربایجانی بود زیرا در کتاب موالید می گوید که با پدرخود بهحران آمد و شد می کرد و آلبوس حکیم‌را ملاقات کرد و از اواستفاده نمود .

در کتابهای تاریخ ذکر کرده‌اند که در آخر پادشاهی شاپور ذی‌الاکتاف گروهی بوجود آمدند که با کیش زردشتی مخالفت نمودند و آذرباد مارسپند که از خاندان‌دوسر پسرمنوچهر بود با آن گروه بحث کرده و بر آنان‌چیره‌شد وخواست که آیتی بآنان نشان دهد این بود که امر کرد مس را بگدازند و برسینه او ریزند و چون مس گداخته براو ریختند زیان ازاین کار ندهد و شاپور از آن‌وقت اولاد اورا بااولاد زرشت موبدموبدان گردانید وزردشتیان جز به کسی که بایمان ودین‌اومطمئن باشند اجازه نمی‌دهند که کتاب اوستا را بخواند وشخصی که در مذهب زردشت عالم به اوستا شود باید علمای دین کاغذی بنویسند و بدست او بدهند که چنین اجازه‌ای بدو داده شده که اگر کسی براو ایراد کردکاغذ را بجهت احتجاج ارائه دهد .

اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه‌ای بود طلاکاری شده که در دوازده جلدگاو نوشته شده بود و چون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید و هربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آنوقت اوستا معدوم شد و باندازه سه خمس آن بکلی از دست رفت و در اصل سی نسک بـود و باقیمانده آن اکنون در دست زردشتیان است کـه باندازه دوازده نسک است و نسک پـاره‌ای از قطعات اوستا را گویند چنانکه پاره‌ای از قـرآن را اسباع گوییم .

برخی از پیروان علم نجوم به بطلان پیغمبری زردشت و پاره‌ای از افرادی که پس از او آمدند استدلال می کنند باین بیان که هرموضع که عرض آن بیش‌از سی و سه درجه باشد نمی‌تواند از آنجا پیغمبری بیرون آید زیرا کواکب سیار هر گز مسامت رأس ساکنان این موضع نیست چه ، این عدد مجموع میل کلی با عرض زهره است که از همه سیارات عرضش بیشتر است و این استدلال هرچند با واقع و حقیقت مطابق باشد ضعیف است .

بشتاسب را وزیری بود که به زردشت ایمان آورده اورا پیروی کرد وجاماسب کتابی دارد که در آن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زردشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان میرسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر دارند در هزار و دویست و چهل ودو سال از قیام اسکندر منقضی‌شد وجز آنچه را که ما بعداً خواهیم گفت به ظهور نه‌پیوست ولی این‌مدت بنا بررأی زردشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملا با هم مختلف است و بنابر عقیده ایشان بـاید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان وکشته شدن یزدگرد پسر شهریار باشد .

هر پیغمبری با رمز ظهور کسی را که پس از اوست اعلام کرده و ما در پیش برخی از این رموز منقول از موسی و مسیح علیهما السلام و دیگر پیغمبرانی که میان ایـن دو بودند بیان کردیم و گفتیم تأویل پنهانی ایـن رموز به پیغمبر ما برمی گردد .

آنانکه دعوی پیغمبری‌را برخود بسته‌اند از راه تشبه به‌انبیاء صادق رموزی گفته و برخی با این رموز بر گشت دوباره خـود را اعلام کردند و برخی دیگر به آمدن کسی که دعاوی آنانرا تقویت کند و دینشان را نصرت دهد اشاره کردند و کمتر قومی یافت می‌شود که دارای رموزی نباشند وخود را با بر گشت سلطنت و حکومت دلخوش نسازند چنانکه حمیر بااین اشعار که به سردر شهر ظفار مکتوب است چنین کرده‌اند .

لمن ملك ظفار؟ لحمير الاخيار لمن ملك ظفار؟ لحبشة الاشرار
لمن ملك ظفار؟ لفارس الاحرار لمن ملك ظفار؟ لقريش التجار
لمن ملك ظفار؟ لحمير البحار.

جمعی از دشمنان اسلام چون نتوانستند صریحاً و آشکارا به مخالفت با این دین برخیزند پیامبران را درظاهر تصدیق کرده ولی در باطن منکر شدند و زمانی که به اصلاح دین می کوشیدند در حقیقت، پی افساد وتخریب آن بوده اند مانند احمدبن طیب سرخسی که مشهورترین افراد زمان خویش در کفر والحاد بود و کتابی در قران نحسین در برجی که جای نحسی آنانست نگاشت و آن برج سرطانست[1] و قران نحسین را در ساعت آخر پنجم روز یکشنبه سوم رمضان شش ماه پیش از اسلام دانست و با دلائلی مربوط به علم احکام نجوم برمبتز[2] بودن زهره به دولت

۱ـ منجمان آنجاکه ازاحوال کواکب بحث می کنند زحل ومریخ را نحس دانسته اند و زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر خوانده اند و در آنجا که از خانه و بال ستارگان گفتگو می کنند جدی و دلو را خانه‌های زحل وحمل و عقرب را خانه‌های مریخ شمرده اند وسرطان‌را خانه ماه واسد را خانه آفتاب دانسته اند وچون مقابل‌هر کوکبی‌خانه‌ی و بال آنست جدی و دلو و بال خانه‌های نیرین است و براین قیاس سرطان که خانه آفتابست برای زحل و مریخ جای نحسی است.

۲ـ عین عبارت کتاب این است: واستشهد بالدلائل الاحکامیه علی ابتزازیة الزهرة بالدولة المنقولة الی العرب» و اگر بخواهیم از نظر لغوی ابتزاز را معنی کنیم ترجمه چنین می‌شود «با دلائل مربوط به علم احکام نجوم گواه آورد که زهره بردولت منقوله برعرب چیره می‌شود» ولی باآنکه متبنر خود جزء اصطلاحات علم احکام نجوم است آنچه در متن کتاب نوشته‌ام صحیحتراست اکنون برای دانستن این اصطلاح بگفتهٔ بیرونی در کتاب تفهیم به‌قسمت احکام نجوم بنگرید:

«مبتز چیست ـ مبتز چیره بود و بردو گونه آید یکی مطلق و این آنست که قویترین کوکبی باشد اندر وقت وبسیارترین شهادتها اندر جای خویش بفلك وستارگان وحالهایی که از افق اوفتد و دیگر گونه مقید بود واین آنست که هم قوی وخوب حال بود وشهادتهای او بریك چیزی باشد از آن چیزها که اندر دوازده‌خانه‌اند».

مجدداً بیرونی می گوید:

«و اما مبتز هرخانه‌ئی کوکبی باشد کی‌شهادتش اندر آن خانه بسیارتر بوذ پس

←

منتقل بر عرب گواه آورد و بنا بر حساب او هیجدهمین درجه و بیست و هفتمین دقیقه برج حوت که تا پایان برج یازده درجه و سی دقیقه کم دارد و چون حساب شود ششصد و نود وسه دقیقه میشود وازاینروحکم کرد که به اندازه دقائق درجات مذکور دولت اسلام پایدار است و از قرآن جمیع حروف مقطعه را که در آغاز سور است مانند الم ، المص، الر را بیرون آورده مکررات این حروف را حذف کرد و بقیه را باحساب جمل حساب کرده نیز ششصد و نود وسه سال شد و آنان که امید داشتند دولت و حکومت از عرب بر گردد و کیش اسلام مبدل شود از او پیروی کردند و این مرد در دل و جان مردمان ضعیف‌النفس و ساده‌لوح، اوهام با طله‌ای کاشت و اینگونه مردم نیندیشیدند که عقیده احمدبن طیب عقیده همه منجمان نیست و اگر کار او را درست می‌دانستند ارصاد را ترك کرده یکسره پی کشف رموزی میرفتند که انبیا گفته‌اند تا جای درجات و دقایق مواضع کواکب را بشناسند و پیغمبر ما مردم را از قیام قیامت ترسانیده و گفته است دین او برهمه دینها چیره می‌شود و حکومت در عرب تا صبح روز واپسین متصل خواهد ماند[۱] ونیز فرموده که اوخاتم پیغمبران است .

اگر مقصود از حروف مقطعه این باشد که احمد بن طیب گفته مکرر بودن برخی از این حروف کاری لغو بوده و پیغمبر هنگامی که با احبار و کاهنان یهود

مبتزی او را غلبه بوذفاما مبتز مطلق آنست که اندر مولد یا تحویل سالش مستولی باشد به‌بسیاری شهادتش اندر طالع و خداوندش واندر پنج هیلاج» .

این اصطلاحات همه مربوط باحکام نجوم‌است که نزد خود بیرونی جزء خرافات‌بوده و می‌توانید به بیست باب ملامظفر و بیست فصل خواجه وکتب دیگرمراجعه فرمایید باآنکه در این‌کارها سودی نیست و مرا امانت درترجمه به نقل این سخنان واداشته است .

۱ــ از اینجا دانسته می‌شود که مردم ایران مانند مسلمانان دیگر عقیده داشته‌اند خلافت در عرب همواره باقی خواهد ماند و باور نمی‌کردند روزی این دستگاه برچیده شود ولی نسبت این سخن به پیغمبر قطعاً اشتباه است وگویا از ناحیه خود خلفا این‌مطلب تراوش‌کرده و بقای اسلام غیر از بقای حکومت و سلطنت عرب است و حساب اسلام غیر از حساب عرب است .

مانند کعب بن اشرف، حیی بن اخطب، ابن یاسر، ابن ابی الحقیق، کنانة بن ربیع، رفاعة بن زید بن تابوت، ابن صوریا مواجه شد و از او می‌پرسیدند که بر تو چه آیه‌ای نازل شده و اوالم را می‌خواند باید بگویند مدت دین تو هفتاد و یکسال است و در این هنگام پیغمبر باید بگوید جز این چیز دیگر هم برمن نازل شده و حروف مقطعه دیگر را بخواند و در این موقع علمای یهود از نزد او برخیزند و بروند و بگویند کار تو برما مشکل است. وهیچگاه پیغمبر حروف مکرر از حروف مقطعه را حذف نکرد.

کاش می‌دانستم سرخسی که کتب و مقالاتی در باز کردن مشت حیله گران نوشته و مقصودش پیغمبران است چگونه به آیات قرآن استشهاد می کند و او در نوشته‌های خود انبیا را مسخره کرده و به اوصافی آنانرا توصیف کرده که بری از آنند ولایحیق المکر السئی الا باهله.

اگر برخی از یاوران وناصران سرخسی که مدافعان اویند می گویند مقصود این نبوده که دین اسلام سپری می‌شود بلکه سرخسی می خواسته مارا ازقیام قیامت وآمدن ساعت بیاگاهاند این‌دسته باید بدانند که سخنی می گویند که قرآن خلافش را فرموده آنجا که می گوید «یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها فیم انت عن ذکراها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاهو ثقلت فی السموات والارض لایاتیکم الا بغتته یسئلونك کانك حفی عنها قل انما علمها عندالله ولکن اکثر الناس لایعلمون» و نیز پیغمبر فرموده این موضوع را کسی که ازاو می‌پرسند از پرسنده عالمتر نیست پس دیگر کدام نص از اینها که گفته شد برای قطع اطماع باحثان این مطلب بلیغتر و فصیحتر است.

با آنکه به عقیده منجمان تدابیر ستارگان با رسیدن به آخر حوت منقطع نمی‌شود چنانکه غلبه اسکندر برایران هنگامی بود که قسمت به اول حوت که حد زهره است رسیده بود و برای هر برجی هزار سال است و نیز اردشیر پسر بابك وقتی قیام کرد که قسمت ازحد زهره به حد مشتری رسیده بود و این کوکب دلیل

عراق و مشرق است و نیز غلبه عرب برعجم هنگامی بود که قسمت به شرف زهره رسیده بود که بیست و هفتمین درجه حوت بود و حکومت در آنان به اندازه مدت تدبیر این ستاره در برج خود بود و چون قسمت به حد مشتری از برج حمل رسید ابومسلم با سیاهپوشان از مردم خراسان ظهور کرد سپس چون ابتزاز به حد زهره منتقل شد آغاز دولت دیالمه و سلطنت آل بویه رسید و تدابیر به رسیدن زهره به آخر برج حوت منتقل نشد. این بود عقیده منجمان ولی این مرد نادان احمد بن طیب سرخسی از شنیدن آواز خود، خویش را به کری زده و هرچه دلش خواسته گفته و گفته‌اند وقتی که شرم و حیا نداری هرچه میخواهی بگوی.

شگفتتر ازهمه آنکه دقایق را سرخسی دلیل شماره سالها دانسته وحال آنکه منجمان درجاترا دلیل براین میدانند و نیز این اعداد با مواضعه و قرارداد به هر کسری که برسند رسیده‌اند[1] واگر به تجنیس اعداد صحاح با کسور آن اکتفا کند چه فرقی است میان او و آنکس که دقایق را از راه تقسیم باقیمانده کسور همینطور علی‌التوالی پایین‌تر میبرد تا بلانهایه برسد تا عدد مقصود را بزرگ جلوه دهد یا چه فرقی‌است میان او و کسی که همان حروف مقطعه را حساب می کند و مکررات آنرا حذف نمی کند.

۱ــ مقصود این است که تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه و بعداً درجات به دقایق الخ امری الزامی‌نیست چنانکه امروز در مثلثات علاوه‌بر تقسیم فوق محیط دایره را دوپی رادیان و چهارصد گراد می‌خوانند و برای تبدیل هریك بدیگری فرمولی مذکور است.

این قسمت در کتاب صفحه ۲۰۹ سطر ۱۷ پس از وامر بدفعها و
درترجمه ص ۲۷۱ سطر ۱۳ پس از این قسمت:

« در اختیار مزدك گذاشت» انوشیروان نزد مزدك رفت و با او سخن گفت و بسیار زاری کرد و پایش را بوسید تا منتی براو گذاشته دست از مادرش کشید .

پس از اینکه انوشیروان بـه شاهی رسید نخست کارش آن بود که مزدك و مزدکیانرا هرچه توانست گرفت و آنانرا درگودالهایی چال کرده و در حالی که سرهاشان افتاده بود وبه‌پشت خوابیده بودند مردند. ودیگر پیروان اورا ازبزرگان وخانواده‌ها امرکرد که ازکیش مزدك دست بکشید وهر کس که چنین کرد رهایی یافت وگرنه کشته شد وانوشیروان همواره می گفت هنوز بوی گند جوراب مزدك که پایش را بوسیدم در بینی‌ام مانده است .

ازپیروان مزدك جمعی‌مانده‌اند که به‌مزدکیه وخرمدینیه‌معروفند برای نسبتی که به دین خود دارند و نیز آنانرا برای پیروی از زند که به معنای تفسیر نـزد آنان است زنادقه نیز گویند و پازند فرقش بازند آن است که زند تفسیر و پازند به معنای تأویل است .

مانویان را نیز مجازاً زنادقه می گویند و فرقه باطنیه را در اسلام نیز چنین می‌نامند زیرا این‌دو دسته درتوصیف خداوند به‌صفاتی ودرتأویل ظواهر به مزدکیه شبیه و مانند می‌باشند.

برای تمام نامهایی که اقوامی بدان نامیده شده‌اند معانی‌یی موجود است که این نامها از آن بیرون‌آمده هرچند بطور کمال و تمام ما آنرا ندانیم . مانند یهود که می گویند ایـن اسم از « اناهدنا الیك » یعنی مـا راهنمایی و هدایت تـرا

پیروی کردیم، مشتق است که بعداً کلمه صرف شد و نیز گفتند فرموده دیگر خداوند «کونواهوداً» دلیل است که یهود از هاد یهود فهوهائد وهود مشتق است ولی این سخنان باطل است و این رسم منسوب به یهوذا بن یعقوب علیه‌السلام است زیرا سلطنت یهود در خانواده او ماند و ذال غیرمعجمه به دال مبدل شد.

نیز مانند نصاری که گفته‌اند از نصر مشتق است چنانکه در قرآن آمده «من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله» این اشتقاق هم نادرست میباشد و نصاری منسوب به قریه ناصره هستند که مسیح در آنجا اقامت گزید و بدانجا منسوب می‌شد چنانکه می گفتند ایشوع ناصری.

نیز مانند مجوس که گفته‌اند از نجاست مشتق است و مثل این است که کلمه نجوس بوده و نون چنانکه در غیم وغین وابم وابن به میم تبدیل میشود در اینجا نیز تبدیل شده.

حمزة بن حسن اصفهانی منکر این سخن است و گفته‌است نجوس کلمه‌ای معرب است از اسم سریانی که مکوش باشد و نبطی‌ها پادشان ایران را مکوش می‌خواندند و معنی کلمه این است که آنان از احوال مملکت‌ها و کشورهای خود در جستجو بودند چنانکه کاکوش درسریانی به معنای جاسوس است.

نیز مانند فرس که در نسبت به فارس بن یهوذا بن یعقوب چنین گفته شده و برخی دیگر گفتند وجه این نامگذاری آنست که آنان به‌بلاد فارس آمده ودر آنجا ساکن شدند.

نیز مانند سریانیان که به سورستان که سواد عراق و بلاد شام باشد منسوبند و برخی گفته‌اند که سورستان بلد و شهری وقسمتی ازخوزستان است و این سخن دور از صواب نیست ولی هنگامی که هرقل امپراطور رم هنگامی که از انطاکیه به قسطنطنیه می گریخت روی خود را به شام کرده و گفت سلام برتو ای سوریه واین سلام، تودیع و خداحافظی کسی با تست که دیگر به تو باز نمی گردد پس گفتار قیصر رم دلیل بر آن است که سورستان شام است.

نیز مانند عبرانیان که به‌شطی که به‌دریا میریزد و عبر نام دارد منسوبند[1] وجمیع نامهایی که اقوام و فرق مختلف بدان موسومند چنین است .

به عقیده مزدکیه هیچ زمانی از پیغمبری تهی نیست و پیامبران پشت سرهم مبعوث می گردند .

شرح حال مسیلمه

سپس در آخر سال دهم هجری مسیلمة بن حبیب در خاك یمامه ظهور کـرد و در بنی حنیفه دعوی پیغمبری کرد و سخنانی احمقانه می گفت بدین گمان که وحی است و نامه‌ای به پیغمبر ما ص نوشت بدین مضمون ازمسیلمة رسول‌الله به محمد .

---

۱ ـ اشتقاق عبرانی برای عبور از نهر فرات است و عبر نام شطی دیده نشده .

این قسمت در کتاب مربوط به صفحه ۲۱۴ سطر ۱۰ پس از رفض شرائع است و در ترجمه صفحه ۲۷۸ سطر ۸ پس از این عبارت است :

«در ابطال مذاهب نگاشت که نام آن حاسه سادسه است» پس از این دسته ، مردی که ابن

ابن ابی العزاقر

ابی العزاقر نامیده شده ظهور کرد و او محمدبن علی شلمغانی است و ادعا کرد که روح المقدس در او حلول کرده و کتابی بنام حاسه سادسه در بطلان شرایع ومذاهب نگاشت و روا دانست که هرفاضلی نسبت به مفضول برخویشتن عملی زشت انجام دهد از اینرو جمعی از اوباش به گرد او جمع آمدند و پرده نشینان خود را براو مباح گردانیدند تا از راه نزدیك شدن به آنان ، زنان را متبرك گرداند.

امیرالمؤمنین الراضی بالله به جستجوی او پرداخته ودر سال سیصد وبیست ودو باو و جمعی از سران این فرقه مانند حسین بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب و ابی عون ابراهیم بن محمد بن احمد ابن ابی النجم دست یافت با نامه هایی که باو نوشته می شد و در آن ابی ابی العزاقر را رب و مولی خطاب می کردند و در این نامه ها او را به توانایی برهرچه بخواهد توصیف کرده بودند و از پیشگاه او طلب رحمت و اصلاح کارهای خود را می خواستند و حسین مذکور به مرزوق الثلاج و اباعون پیش گفته شده به بشری نامیده شده بودند و اینان به صحت این نامه ها اقرار و اعتراف کردند و ابن ابی العزاقر ادعا کرد که پیروان خود را از این دعاها و نیایش ها منع می کرد و حسین بن قاسم را خلیفه امر کرد که از پیشروخود تبری جوید و اورا تحقیر کند وشخص مذکور دوان دوان به سوی ابن ابی العزاقر رفت و چند سیلی به گونه های او نواخت ولی اباعون را که خلیفه نیز چنین امر

کرده بود از فرمانبرداری سرپیچید و چون دیگر چاره‌ای نیافت دست خود را به سوی ریش ابی‌العزاقر ازراه تعظیم وتوقیر گرفتن وخار وخاشاك از آن دراز کرده و دستش به‌لرزه درآمد و گفت مولای من مولای من ! درحالی که رهبر و رهنمای او از او بیزاری می‌جست و گفته‌هایش را تکذیب می کرد .

سپس ابن‌ابی‌العزاقر خواستار مباهله شد[1] که اگر تا سه روز به‌دشمنان‌خود بلایی ازآسمان نازل نشود خونش حلال باشد .

الراضی بالله از فقیهان و قاضیان چگونگی رفتاری را که باید با او بشود پرسید و آنان رأی دادند که باید او را کشت و روی زمین را از این لوث و پلیدی پاك کرد این بود که ابن ابی‌العزاقر را با ابوعون در کنار بغداد نخست بدار آویختند سپس پایین آورده سرشان را بریده و برنیزه کردند و کالبد ایشانرا سوزاندند و بحمدالله و منته دعاوی آنان به رسوایی کشید .

طیلسان ذیل دوری میان تواریخ متنبئین را با سالهای خورشیدی به طریق تصحیح شده از روی کتاب شاپورگان و غیره دربر دارد و چون یك کدام شناخته شود دیگران نیز شناخته می گردند و به تفصیل آنان را یادآور شدیم و جز افراد مشهور از این دسته راکه دارای آثاری بودند و امتی باقی گذاشته که به ایشان تاریخ می گذارند ذکر نکردیم وما به خواست خدا مطلب را استیفا کرده وتاحدی که کافی باشد رسیدیم و طیلسان این است .

---

۱ ـ نخست مرتبه کلمه مباهله را در قرآن می‌بینیم که پیغمبر گرامی ما با مسیحیان حاضر شدکه مباهله کنند یعنی هر کدام دیگری را نفرین کنند وازدرگاه‌خداوند خصم‌خودرا چاره‌جویی کند ولی ترسایان نپذیرفتند .

این قسمت مربوط به صفحه ۲۱۵ کتاب است که پس از عنوان فصل ازسطر اول افتاده است و باگذاشتن یك ستاره زاخائو به‌افتادگی توجه‌کرده و بعداً جزء ساقطات یافت شده و در ترجمه صفحه ۲۷۹ سطر اول پس از تیتر فصل نهم است

«وجام را میان اصحاب» ما چون اموری را که به ماهها و سالها پیوست می‌گردد بیان کردیم اکنون باید بر گردیم و پرسشی را که از ما شده پاسخ گوییم تا با رسیدن به جواب و بدست‌آوردن مطلوب تشنگی پرسنده فرونشیند. این است که به روزهای معروف و معلومی که در ماههای پارسی‌است آغاز کرده و یکسره آنچه را که در زیجها نگاشته‌اند کنار می گذاریم زیرا نویسندگان این دفاتر را توجه و عنایتی باین ایام نبوده و در اکثر این کتب به نقل از نسخی فاسد کـه بیشتر آنها ساختگی‌است کفایت شده ولی ما آنچه را که ازناحیه خود زردشتیان بدست آورده‌ایم که برای اعتقاد دینی توجهی خاص و عنایتی مخصوص بدین روزها داشته‌انـد در اینجا نقل می کنیم.

در کتب رادویه‌بن شاهویه و خورشیدبن زیار موبد اصفهان و محمدبن بهرام بن مطیار مطالبی در این بحث یافتم که مرا از دیگر مراجع بی‌نیاز کرده و آنهارا در اینجا بازگومی کنم و باهم آنها را بهم می آمیزم و بیاری خداوند می گویم:

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کبیسه می کردند فصول چهارگانه را با ماههای خود علامت می گذاشتند زیرا این دو بهم نزدیك بودند و فروردین‌ماه اول تابستان و تیرماه اول پاییز و مهرماه اول زمستان و دی‌ماه اول بهار بود وروزهایی خاص دراین‌فصول داشتند که برحسب فصول چهارگانه بکار می بستند وچون کبیسه اهمال شد اوقات آنها بهم خورد.

برخی‌از‌این ایام مربوط به امور دنیوی است و پاره‌یی مربوط به امور دینی

اما امور دنیوی اعیاد مقدسی است و روزهایی بزرگ که پادشاهان و بزرگان دین آنها را وضع کرده تا موجب شادمانی و فرح به وسیله کسب حمد و ثنا و دوستی و دعای خیرمردم شوند وبرای توده مردم رسومی قرار دادند که‌آنان نیز بتوانند در در چنین سروری شرکت کنند و طاعت و خدمتگزاری خود را نسبت به پادشاهان اظهار کنند و این عیدها یکی ازاسبابی‌است که تنگی روزی فقرا را بیک زندگانی فراخ مبدل میسازد وآرزوهای نیازمندان‌را برمی‌آورد وآنانرا که نزدیک به هلاک رسیده و در گرداب بلا افتاده‌اند رهایی می‌بخشد و سنت‌ها و آیین‌هایی برای این ایام وضع کرده بودند که به‌خلف از سلف ارث رسیده‌بود و بدان تبرك و تیمن می‌جستند.

اما ایام دینی را دین‌آوران و شارعان آنان از پیشوایان مذهبی و فقیهان و دینداران برای آنان وضع کردند و مقصود از وضع این ایام و انجام سنن آن نیز مانند مقصود و غایت از وضع روزهای مربوط به امور دنیوی بود جز اینکه دراین روزها اجر وثواب اخروی نیز ملحوظ بود.

ما آنچه را که از هردو نوع در شهور ایشان است در اینجا می‌آوریم و به اولین ماه پارسیان آغاز می‌کنیم که فروردین ماه است.

فروردین‌ماه

نخستین روز آن روز نوروز است که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان کننده این معنی‌است و این روز با دخول‌آفتاب به‌برج سرطان طبق زیجهای‌آنان هنگامی که سالها را کبیسه می‌کردند مطابق بود سپس در ایام بهار این روز پس از تأخیر از موضع خود سرگردان شد و در مکانی قرارگرفت که سال همه این احوال‌را از نزول باران و برآمدن شکوفه‌ها و برگ‌آوردن درختان تا هنگام رسیدن میوه‌ها و تمایل حیوانات به تناسل و آغاز نو تا تکامل و ذبول طی کند این بود که نوروز را دلیل پیدایش و آفرینش جهان دانستند و گفته‌اند در این روز بود که خداوند

افلاك را پس از آنکه مدتی ساکن بودند به گردش درآورد و ستارگان را پس از چندی توقف گردانید و آفتاب را برای آنکه اجزای زمان از سال و ماه و روز بآن شناخته شود آفرید پس از آنکه این امر پنهان بود و آغاز شمارش از این روز شد و گفته‌اند خداوند عالم سفلی را دراین روز آفرید و کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن او بود که به معنای عید اوست و نیز گفته‌اند خداوند دراین روز خلق را آفرید و این روز و مهرگان تعیین کننده زمان هستند چنانکه ماه و آفتاب فلك را تعیین می کنند .

عبدالصمدبن علی در روایتی که به جد خود ابن‌عباس آنـرا میرساند نقل می کند که در نوروز جامی سیمین که پراز حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست ؟ گفتند امروز روز نوروز است پرسید که نوروز چیست ؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد پرسیدند عسکره چیست فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترك دیار کرده و سر بـه بیابان نهادند و خداوند بآنان گفت بمیرید و مردند سپس آنانرا زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به‌آنان ببارد از اینروست که پاشیدن آب دراین‌روز رسم شده سپس‌از آن حلوا تناول کرد وجام‌را .

این قسمت مربوط به صفحه ۲۲۶ و سطر ۱۸ پس‌از «مرة» ودر ترجمه مربوط به صفحه ۲۹۷ وسطر ۹ پیش‌از تبخیر می کنند می‌باشد

[سپس‌این گاو نر ازچشم پنهان می‌شود و تا سال دیگر همانوقت دیده نمی‌گردد و در این روز با نوشیدن شیر گاو تبرك می‌جویند و اصحاب نیرنگ گویند هر کسی صبحگاه این‌روز پیش از آنکه سخن گوید یك به چاشت بخورد وترنجی ببوید آن سال را بـه خوشی و فراوانی خواهد گذراند و از قحط و بیچارگی و بدبختی در امان خواهد ماند.

بابلی گوید: برخی از ایرانیان این روز را شوم می‌دانند و می گویند این روز را جنیان عید می گیرند زیرا که از مرگ جم به دست بیوراسب و چیره گشتن شیاطین برمردم و خانه آنان و انزال بلا به‌آدمیان شاد گشتند و مردم کوشیدند که خود را ازشیاطین درامان نگاه دارند این بود دسته‌هایی از خویش‌را مأمور ساختند که خداوند را یاد کرده و برصاحبان این خانه‌ها ثنا بخوانند و آن شب را خواب نرفتند ازاینجاست که زدن در خانه‌ها و آوازخواندن برای صاحبان خانه‌ها از آن عهد یادگار مانده است.

بابلی گوید: علمای ایران گفته‌اند که جم کالیلی؟ را به صورت انسان دید که رنگارنگ بوده بـا زیباترین چهره و بر گاو سپیدی سوار و در دست دسته‌ای سوسن داشت که می‌بویید و گاو او از هفت گوهر کـه عبارتند از زر، سیم، مس، قلع، آهن، سرب مرکب بوده آن سوار نام مردم را آورده و صفات آنان را یاد کرده واز فروغ خویش برصاحبان آن نامها تقسیم می کرد ونور وروشنی او رو به کاهش می گذاشت. جم اورا گفت ای زیباروی رنگارنگ و رنگ‌آمیز تو کیستی؟

آن سوار گفت من بخت هستم. جم گفت از اینکه میروی ومی آیی وسخن می گویی چه مقصود داری گفت مـن در این کار بخت و اقبال را میان مردم تقسیم می کنم جم گفت این سیم و زر را به کدام شخص می‌دهی گفت بهر کس که خـودسیم و زر دارد ! جم گفت در چه وقت بیش از هرزمان در جهان خواستگاری روی دهد گفت هنگامی که برج ثور میان آسمان باشد سپس این سوار از نظر پنهان گشت .

من براین سر بودم که تا هنگامی کـه در نقل ماههای پارسی هستم تنها به حکایت آن بپردازم و از نزد خویش چیزی بر آن نیفزایم و چون کذب و محالات و آراء رکیك بسیار در آنها راه یافته اگر در جای خود دم از تصحیح این اقوال فروبندم ترك نصیحت کرده‌ام از اینرو می گویم بخت و اقبال را در جهان اوقاتی خاص است که شخص بآن نائل می گردد و امید میرود که دعاها در آن هنگام به اجابت رسد و دعا با عزمی صحیح و اعتقادی قوی و توکلی راست مستجاب می‌شود چنانکه درانجیل آمده بحق با شما می گویم اگر درشما ایمان باشد شك مکنید که اگر باین کوه بگویید پیش آ او نیاید[1].

تردیدنیست که خداوند وآنانکه ازملائکه و ارواح پاك و کواکب مسخره[2] واسطه میان ما و اویند عنایتی به‌اصلاح حال ما دارند ومنتظر توبه و دعای ماهستند و از شگفت آورین چیزی که در ایـن مبحث است این میباشد که دریانوردان از بازرگانان نقل می کنند که تیری بر دکل کشتی می‌بندند و پیکان آن تیر باید

۱ــ «بشما می گویم اگر ایمان بقدر دانه خردلی میداشتید بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو البته منتقل میشد و هیچ امری برشما محال نبود» مجدداً درانجیل دیگرآمده « زیرا که هرآینه بشما می گویم هرکه بدین‌کوه گوید منتقل شو بدریا افکنده شو و در دل خود شك نداشته باشد یقین دارد آنچه گوید می‌شود هرآینه هرآنچه گوید بدو عطا می‌شود» .

۲ــ این‌عقیده که‌کواکب مسخره واسطه میان ما و خداوند میباشند عقیده‌ای خرافی از علم تنجیم است و یادگار ستاره‌پرستان (صابئین) وباآنکه بیرونی مردی عالم‌است گاهی ازتأثیر عصرخویش خالی نیست.

سر به بالا باشد و چون بادهای طوفانی وزیدن گرفت و باران و امواج زیاد شد، به‌قسمی که کشتی در ورطه هلاك افتاد دست به دعا برداشته واشک می‌ریزند و می‌خواهند بارهای خود را برای سبك گشتن کشتی به دریا بریزند و درچنین حالی غم‌انگیز می‌نگرند که از دور اشیایی همچون کواکب درخشان به چشم می‌خورد که هریك به اندازه‌ی فیلی است و با دیدن این موجودات خود را از غرق شدن ایمن می‌یابند و یکدیگر را به سلامتی مژده می‌دهند.

هرچند دریا بحرانی و موج را باشد و بسا روی می‌دهد که در یك شب سه تا چهار مرتبه آنها را می‌بینند و در آسمان ابر از آسمان صاف و در پاره‌ای از دریا از پاره‌های دیگر بیشتر به چشم می‌خورد وجالینوس فاضل و جمعی دیگر از مردم متفحص این‌حکایات‌را تصدیق می کنند و اگرهنگام دعا به‌اشکال کواکب استعانت جسته شود و به صحرا رفته شود و آوازها بلند گردد و قلوب از هموم دنیوی فارغ شود استجابت دعا قویتر می گردد و قدمای یونانیان وقتی می‌خواستند دعا کنند وقتی می‌را می گزیدند که مشتری در وسط السماء باشد باراس آن و زهره درطالع باشد و برخی از آنان هنگامی را انتخاب می کردند که یکی از دو کوکب سعد در طالع و دیگری در رابع باشد زیرا یکی از این دو کوکب دلیل عافیت است و دسته‌ای دیگر یونانیان وقتی را انتخاب می کردند که یکی از این دو کوکب در تاسع باشد زیرا این‌کار مربوط به دین میباشد و دیگری در رابع پس از آنکه موضعی از فلك با شکلی از خورشید آنرا موافق درآید. دو کوکب نحس با آن دو به معادات برنخاسته باشد و ماه هم باین دوسعادت بخشد.

اتصال آنرا به کواکبی که دعا از جنس آنست اتصالی محمود و قوی و مقبول گرداند.

یعقوب‌بن اسحاق کندی در رساله‌ای که براوقات دعا مقصور کرده گوید: هروقت قمروعطارد باکوکب کف‌الخضیب درمقارنه باشند وآن‌سال‌هزار وسیصدوده اسکندری در بیست ویك درجه ونصف عشردرجه برج حمل‌است دعای شخص در باره

بدن و صلاح کالبد شخص مستجاب می گردد و هروقت که شمس با آنها در حال اقتران درآید دعا برای غنا و طلب شجاعت به اجابت میرسد ولی این دعا در نیمه عمر او قبول درگاه خداوند می گردد اما اگر زحل در اقتران با آنها باشد در حالتی که سعد است دعای داعی از نیمه عمر تا آخر عمر قرین به اجابت است و داعی مسعود و خوشبخت می‌شود ولی اگر در حالی باشد که زحل منحوس است او فقیر و ناتوان می گردد زیرا برخی از ادعیه معکوس آنچه را خواسته‌اند می‌شود و ضدامید و خواهش آنان تحقق می‌یابد مانند دعای اهل طبرستان که در ایام حسن‌بن زید علوی که دچار خشکسالی شده بودند.

گروهی سوی کوهساران شدند — به فریاد خواهان باران شدند

هنوز دعا به‌پایان نرسیده بود که در شهر آتش‌سوزی افتاد و زبانه‌های آتش به هوا رفت و ابوالعمر در این‌باره گفته است :

خرجوا یسئلون صوب غمام — فاجیبوا بصیب من حریق

جائهم ضد ماتمنوه اذجائت — قلوب محشوة بفسوق

واگر مشتری مقارن آن شود دعای مظلوم دراغائه ازستم وظلم ظالم‌مستجاب می‌شود واگر زهره مقارن آن شود دعای داعی درباره خواستن‌مال مستجاب می‌شود لکن عمرش کم میشود و اگر مریخ مقارن گردد داعی درچنین موقعی بر کسی که درباره او دعا می کند ظالم بوده و از اجابت محروم می‌شود و درباره دیگر عزائم و افسون‌ها و ساختن طلسمات همین دستورها نیز صادق است هرچند همه را نمی‌توان در این باب بیان کرد.

بهمن‌ماه

روز دوم آن روز بهمن‌عیداست که برای توافق دونام آنرا بهمنجنه نامیده‌اند و بهمن‌نام فرشته موکل بربهائم‌است که بشربآنها برای عمارت زمین ورفع‌حوائج نیازمندند و مردم فارس در دیگ‌هایی از جمیع دانه‌های ماکول با گوشت غذایی می‌پزند و آنرا بـا شیر خالص می‌خورند و می گویند که حافظه را ایـن غذا زیاد می کند و این‌روز را درچیدن گیاهها و کنار رودخانه‌ها و جویها و روغن گرفتن و تهیه بخور وسوزاندنیها خاصیتی‌مخصوص بدین‌روزاست وبراین گمانند که جاماسب وزیر گشتاسب این‌کارها را در ایـن روز انجام می‌داد و سود این اشیاء در این روز بیشتر از دیگر روزهاست .

روز پنجم‌روز اسفندارمذ است که نوسره یعنی سره جدید یا برسره یعنی‌فوق سره گفته میشود زیرا پنج روز پیش از سده است وآن از بیوراسب به یادگار مانده و روز دهم این برج روز آبان عید است که‌آنرا سده گویند یعنی صد وآن یادگار اردشیر پسر بابکان است و در علت و سبب ایـن جشن گفته‌اند که هرگاه روزها و شبها را جداگانه بشمارند میان آن و آخر سال عدد صد بدست می آیـد و برخی گویند سبب این‌است که دراین‌روز زادگان کیومرث، پدربشر، درست صدتن‌شدند و یکی ازخود را برهمه پادشاه گردانیدند وجمعی برآنند که اینروز عید هوشنگ پیشدادی است که تاج عالم را بدست آورد و دسته‌ای هم گفته‌اند در این روز جهنم از زمستان به دنیا بیرون می آید ازاینرو آتش می‌افروزند تا شر آن برطرف گردد و تبخیر می کنند] .

این قسمت در کتاب مربوط به بقیه سطر اول صفحه ۲۲۵ و در ترجمه مربوط به صفحه ۲۹۴ سطر نهم است که پیش از واسعد ساعات آن پس از قسمت سابق جا دارد :

[جمیع آنچه را که در آن عصر از خوردنی و آشامیدنی و بوییدنی خوب بود گرد ایشان فراهم آوردند و علما و ملوك این سنت را حفظ کردند و آن را بزرگترین اعیاد سال دانستند و برای اینکه بندگی و چاکری خویش را اظهار کرده باشند سه روز هم بر آن افزودند و از روز دیبدین آغاز کردند و پادشاهان در این روزها تاج خویش را از سر می گرفتند و ازتخت به زیر آمده در صف مردم می‌نشستند وجامه‌ی سپید بر تن کرده و کشتیج بر کمر می‌بستند و به دادخواهی‌مردم می‌رسیدند و به مصالح کشور می‌پرداختند .

آذرماه اولین‌روز آن روز هرمزاست و این روز سواری کوسه است[1] و آن سنتی است مرسوم که مردی کوسه و خنده‌آور در این روز برخری سوار شود و این‌سنت منحصر به مردم فارس است و چون این روز به‌علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست این کوسه پارچه‌هایی برخود پیچیده و جامه‌های کهنه می‌پوشد تا برای شناخته‌شدن ازجمع مردم علامتی

۱ـ ابوریحان در کتاب تفهیم گوید : « برنشستن کوسه چیست : آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوذست وبه‌نخستین روز از دی از بهرفال مردی بیامذی کوسه برنشسته برخری (روی یاء درآن زمان دونقطه می گذاشتند که چنین‌حرفی امروز درمطابع مانیست) و بدست کلاغی گرفته و بباذبیزن بر خویشتن باذ همی‌زدی و زمستان را وداع همی‌کرد و زمردمان بذان چیزی یافتی و بزمانه ما به شیراز همین کرده‌اند بضریبت پذرفته از عامل تا هرج ستاند از بام داذ تا نیم روز بضریبت دهذ و تا نماز دیگر زبهرخویشتن ستاند و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورذ از هرکس .

نقل از تفهیم نسخه موجود درکتابخانه مجلس

باشد و غذاهای گرم ومسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین‌آور می‌نوشد و تن خویش‌را با روغن‌هایی که جلوی سرمارا بگیرد چرب کرده سپس بادبیزنی به‌دست می گیرد و خود را باد می‌زند و مردم باو می‌خندند و براو آب می‌پاشند وبرف ویخ به سوی او پرتاب می کنند واواز اعیان واشراف عطایائی دریافت می کند و درعصر ما این رسم درشیراز و برخی دیگر ازشهرهای فارس معمول‌است و او برای این‌کار باجی هم به حکومت می‌پردازد .

ابوسعید احمدبن محمدبن عبدالجلیل مهندس برای من حکایت کرد که در شیراز دیده است مردی از نگهبانان دولت را که دارای ریش بلندی بود و به دنبال آن کوسه خرسوار روان بود ومقداری گل قرمز با خود داشت که به درهرخانه که چیزی نمی‌دادند از این گل پرتاب می کرد این روز را نیز اسال و هاروگان نیز گویند و پادشاهان کیانی آنرا بهار جشن می‌نامیدند و در این روز بود کـه خبر شابحیره رسید وآنها روباهانی بودند بالدار که در عصر پادشاهان کیانی می‌زیستند و سعادت و خوشی روزگار آنان به این روباهان بود که پس ازایشان منقرض شدند و از اینجاست که در این روز نگاه بر روباه را مبارك و فرخنده می‌شمارند .

ممکن‌است که خواننده شگفت‌نماید که چگونه روباه‌بال دارد ولی‌مرا کسی که به‌گفته‌های او اطمینان دارم و او ابوالقاسم علی بن احمد طاهری است حکایت کرد که فرماندار اسبیجاب درسال سیصدوهفتاد ونه‌برای نوح‌بن منصورفرمانروای خراسان اسبی شاخدار و روباهی بالدار پیشکش فرستاد واین روباه در پهلوی خود بالی داشت که پرهایی برآن روییده بود و تا آدمی نزدیك او می‌رفت بالهای خود را بازمی کرد و همینکه ازاو دور می‌شد بالهای خویش‌را جمع می کرد و به‌پهلوی خویش می‌چسبانید و ابوالقاسم نامبرده گفت که او خود این روباه را در قفس‌دیده است .

این روز نخستین روزی بود که جمشید مروارید را از دریا بیرون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت و این روز به دخول آفتاب در برج حمل نزدیك‌بوده و مردم آنرا عید می گرفتند وشادمانی می کردند. برای اینکه زمستان

منقضی‌شده و زمان بدبختی وسختی سپری گشته و بهار با روائح جان‌فزا و نسیم بهاری روی آورده و نیز برای اینکه زمان همچون مرده‌ای بود که از نو زنده گشته و در این روز به صحرا بیرون می‌رفتند و به گیاهان نظر می‌افکندند و برای پادشاهان در چنین روزی پیش از غـذا روبـاهی و پس از صرف غذا هدهدی (پوپك) وجوجه‌ای و کره خری و میوه‌هایی که درشاخ گل پدید آمده بود هدیه می آوردند.

گفته‌اند این روز اولین روزی بود که خداوند خیر و شر را قضای خویش گردانید و بروج را ترتیب داده و آنها را میان کواکب این بروج تقسیم کرد].

قسمت ذیل در کتاب چاپی پیش از صفحه ۳۰۸ و در ترجمه پس از جدول صفحه قبل و پیش از صفحه ۴۲۰ قرار دارد

طرز عمل بآن ازاینقرار است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم ودر دوجا قرار دهیم یکی را بر بیست و هشت تقسیم کنیم و خارج قسمت‌ها را کنار بگذاریم و باقیمانده را به جیجل شمسی داخل کنیم و به مقصود برسیم و برقسمت دیگر که در جای دیگر نوشته‌ایم عدد دوازده را بیفزاییم مجموع را نوزده نوزده طرح کنیم هرچه ماند در جدول جیجل قمر وارد کنیم و مطلوب بدست می آید. وپس ازآنکه این دو باقیمانده را هریك به جدول خود داخل کردیم در محل التقای خانه‌ی مشترك آنها که دو انگشت که در دو سطر به حرکت بود بهم رسید روز اول روزه را خواهیم یافت. و اگر با رنگ سیاه باشد آن روز در شباط است و اگر با رنگ قرمز، در آذار خواهد بود.

جدولی که خرانیقون نام دارد مبنی بر جیجل کبیراست زیرا در پیش گفتیم که درآن جدول فصح بهمان روزی که در شهر سریانی است و در ایام هفته است میرسد و وضع روزه چنانکه بیان شد وابسته به حال فصح است.

برخی از این دسته بهمان جیجل کوچك قناعت می کنند و سالیان ناقص اسکندر را می گیرند و عدد دوازده را برآن می‌افزایند و مجموع را نوزده نوزده طرح می کنند و هرچه را باقی ماند در سطر عدد از جدول روزه داخل می کنند و آنچه را روبروی آن درجدول است برمی گزینند وآن مقدار ازآغاز شباط گذشته سپس اول شباط را در آن سال و علامت آنرا که درچه روز بهفته افتاده بدست می آورند اگر با روزه اوسط موافق بود روز دوشنبه است و آن روزه روزه معدل است و جدول این است.

این عمل مبنی بر این بود که فصح آخرین روز روزه باشد و پیدا کردن صوم اوسط با حساب بدینطریق است که سالیان ناقصه اسکندر را بگیریم و همواره عدد دوازده را بآن بیفزاییم و نوزده نوزده طرح کرده باقیمانده را در نوزده ضرب کنیم و عدد هفده را برمجموع مزبور بیفزاییم سپس آنرا سی سی طرح کنیم آنچه کمتر از سی ماند صوم اوسط همان است.

در پیش گفتیم که فطر نه از فصح پیش می‌افتد و نه با آن مطابق است بلکه همواره از آن عقب است بنا بر این رأی، باید صوم معدّل ازصوم اوسط همیشه متأخر باشد خواه روز دوشنبه با آن موافق شود یا نشود و از آنجا که این تأخیر از یك هفته متجاوز نیست جز روز دوشنبه میان این دو صوم روزی واسطه نمی‌شود وبدین سبب با جدول خرانیقون موافق می گردد و اگر این شرط اهمال گردد و مطابق گفتار آنان عمل شود بسا روی می‌دهد که یك هفته اختلاف پیدا می کند چنانکه در سال هزار وسیصد و یازده اسکندری شد ودر آن هنگام خرانیقون روز اول روزه را روز دوم شباط نشان می‌داد و حال آنکه صوم اوسط در این جدول پنجم شباط بود که با روز دوشنبه متفق میشد. واگر باندازه یك هفته تفاوت میان ایندوجدول کنار گذاشته شود یا یك هفته به عقب افتد با هم مطابق می‌شوند وحسابهای یهود در اجتماعات و استقبالات با خرانیقون درست درمی آید نه با جدول دیگر. باین بیان که در سال نامبرده ارباعشر نیسان شب شنبه بیست و سوم آذار سریانی در ساعت یازده و دویست و یازده حلق اتفاق می‌افتد پس فصح روز شنبه می‌شود و یك روز پیش از شعانین واین کار درست نیست زیرا از شرایط فصح آنست که دوهفته آخر از هفته‌های ایام صوم باشد ونیز آن سال بسیط بود واجتماع آذار یهود درشب پنجشنبه هشتم شباط پس از گذشتن چهار ساعت و صد و دو حلق از ساعت روی می‌دهد و دوشنبه پیشین بآن نزدیکتر است چه، میان دوشنبه‌ها اولین پنجشنبه است و این دوشنبه پنجم شباط است و از حد روزه بیرون نیست و اول حد روزه است و حال آنکه در خرانیقون دوشنبه بعد از آن است که دوازدهم شباط می گردد.

اما حسابهایی که مبنی بر اصولی است که رصد شده ممکن است با کار یهود موافق افتد یا نه و اگر حرکات کواکب طبق آنچه در زمان ما تصحیح شده گردد جای این روزها عوض می‌شود و با آنچه نزد ما باید باشد اختلاف خواهد یافت. و یهود بیشتر دچار این اختلاف خواهند شد که چون درحساب بسیار دقت می کنند خلل زیادی درکار آنان روی می‌دهد ولیکن مسیحیان باین دقت زیاد نیاز ندارند زیرا درباره فصح بآنچه ما گفتیم اکتفا می کنند وازحساب اجتماعات و استقبالات بی‌نیاز هستند و بسا که جداولی ترتیب می‌دهند مبنی براینکه ماه قمری بیست و نه روز و نیم باشد و ابتدای آن از اول اجتماع مفروض در جیجل کوچك باشد.

ما برای آن دسته از علمای یهود که تحقیق و نظر را خریدار باشند وبرای خود تقلید ازدیگران را نوعی پستی وخواری بشمارند مطابق حرکات کواکب که در عصر ما بود برای تعیین هرفصح راهنمایی کردیم و باید که استقبال برج حمل را برای خود اصلی قرار دهند و ایامی‌را که آفتاب دربرج حمل‌است برای دوران فصح حدی بشمارند واین استقبال را طوری ترکیب کنند که از دوطرف حد بیرون نرود تـا آنکه فصح بر روز اعتدال بهاری پیش نیفتد و حالت بدرهم جز در برج اعتدال که برج حمل است نباشد[1].

به عقب برگشت و آنچه را که خود ساخته بود با دست خویش خراب کرد و گمان برد که علم استقبال که موجب فصح باشد این است که قمر پیش از غروب خورشید طلوع کرده و کمی پس از طلوع خود غروب کند و خصوم ما هنگامی که از حجت باز مانند و درهای استدلال بر آنها بسته شود چنین می کنند و به محالاتی که خلاف عیـان است چنگ می‌زنند و تنزیل حکیم نیز چنین نـاطق است: «وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً» وآنچه را این مردم پیاده و منقطع از

---

۱ ــ در ساقطات کتاب و دو نسخه عکسی اسلامبول این قسمت متصل بماقبل است و حال آنکه درخلال آن افتادگی بوده و نظیر آن در این کتاب چنانکه در مقدمه گفته‌ام بسیار است.

علم گفته‌اند با شرایط فصح موافق نیست زیرا که طلوع ماه پیش از غروب آفتاب و غروب قرص قمر پس از طلوع آن معلول علل دیگری است که یکی آنست در نصف‌اللیل استقبال افتد دودیگر آنست که شب طولانی باشد وسه دیگر آنکه ماه در حرکت مرئی‌خویش سریع باشد چهار دیگر آنکه ماه در بلدان بسیار شمالی باشد و پنج دیگر آنکه عرض قمر به نسبت به عرض بلد زیادتر باشد و با این اسباب و علل پنجگانه‌است که اقتراناتی‌روی می‌دهد که درمنتها غایت‌خوداست و ازدواجاتی اتفاق می‌افتد که در آغازها و انجام‌های خود با یکدیگر متفاوتند. وچون کاربدین منوال شد به وجود این احوال در مدتی که فصح در آن می گردد نیازی نخواهد بود و درهروقت ممکن‌است چنین باشد بلکه زمستان اولی‌از بهارخواهد بود وحال آنکس که براین عقیده است با این شعر منطبق است :

مررت من‌القطر کی‌لاابل   فابصرت‌نفسی‌لدی‌المثعب[1]

اصحاب جدول مجرد که مسلمانان را سرزنش می کردند که اهل کتاب با حساب،شهورخودرا استخراج می کنند ولی‌مسلمانان به‌رؤیت هلال نیازمند می‌باشند کجاهستندتا به‌بینند که برامری‌اجماع کرده‌اند که برخلاف آنچه خودتأسیس کرده و شرط نموده‌اند می‌باشد و گمان می‌برند که آنها هم درحساب می آیند واین‌جمع باید بدانند که روش صحیح دراین‌کار روش مسلمان است وبس وحق ویقین باایشان [وسوم با اختلاف سالها[2]] اولکنهم یریدون لیطفئوا نورالله‌بافواههم ویابی‌الله‌الاان یتم نوره ولو کره‌المشرکون .

برای نصاری جدولی‌موافق خرانیقون درشناسایی روزه است ولی بهتراز آن وضع شده و ترکیب آن پیچیده‌تر و عمل به آن ظریفتر است و طریقه عمل بدان

۱ـ معنای شعر آن‌است‌که از باران گریختم تا تر نشوم و بـه قعر حوض افتادم و مسیو گریپوی فرانسوی نیز هنگامی‌که دید باران می‌آید برای اینکه لباسهای او تر نشود به رودخانه پرید !

۲ـ این قسمت که ترجمه « والثالث علی اختلاف‌السنین » باشد به عقیده حقیر ربطی بماقبل ندارد و باز خلط در نسخه شده .

						و	ز	[illegible]	ب	ج	د	ه	یو	یز	ه	ید	كد
یز	ز		یط	نيسان	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	یز	یح	و	یه	كه ..
یح	ا		ج	نيسان	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	یح	یط	ز	یو	كو
یط	ج	كبيسة				ب	ج	د	ه	و	ز	ا	یط	ك	ح	یز	كز
ك	د		یو	نيسان	ط	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	ك	كا	ط	یح	كح
كا	ه		ه	نيسان	ی	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	كا	كب	ی	یط	كط
كب	و					ه	و	ز	ا	ب	ج	د	كب	كج	یا	ك	ل
كج	ا	كبيسة	یج	نيسان	یب	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	كج	كد	یب	كا	لا
كد	ب		ب	نيسان	یج	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	كد	كه	یج	كب	حزيران ا
كه	ج					ا	ب	ج	د	ه	و	ز	كه	كو	ید	كج	ب
كو	د		ی	نيسان	یه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	كو	كز	یه	كد	ج
كز	و	كبيسة				ج	د	ه	و	ز	ا	ب	كز	كح	یو	كه	د
كح	ز		یح	نيسان	یز	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	كح	كط	یز	كو	ه
			ز	نيسان	یح	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ا	آذار ا	یح	كز	و
						و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ب	ب	یط	كح	ز
						ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ج	ج	ك	كط	ح
						ا	ب	ج	د	ه	و	ز	د	د	كا	ل	ط
						ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ه	ه	كب	لا	ی
						ج	د	ه	و	ز	ا	ب	و	و	كج	حزيران ا	یا
						د	ه	و	ز	ا	ب	ج	ز	ز	كد	ب	یب
						ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ح	ح	كه	ج	یج

جدول لمعرفة صوم النصارى

جيجل الشمس	اصل السنة	كبائس الروم	جيجل القمر	الفصح فى اى شهر هو من شهور السريانيين	وفى كم هو منه	الاسطر السبعة لمعرفة صوم النصارى							صوم السنة المستوية	صوم السنة الكبيسة	عيد القيامة وهو الفطر	عيد السُلاقا	عيد الفنطيقسطى
ا	ا		به	آذار	كا	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	شباط	شباط	آذار	نيسان	ايار
ب	ب		د	آذار	كب	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ب	ج	كب	ل	ى
ج	د	كبيسة				ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ج	د	كج	ايار ا	يا
د	ه		يب	آذار	كد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	د	ه	كد	ب	يب
ه	و		ا	آذار	كه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ه	و	كه	ج	يج
و	ز					ج	د	ه	و	ز	ا	ب	و	ز	كو	د	يد
ز	ب	كبيسة	ط	آذار	كز	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	ز	ح	كز	ه	يه
ح	ج					ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ح	ط	كح	و	يو
ط	د		يز	آذار	كط	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ط	ى	كط	ز	يز
ى	ه		و	آذار	ل	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ى	يا	ل	ح	يح
يا	ز	كبيسة				ا	ب	ج	د	ه	و	ز	يا	يب	لا	ط	يط
يب	ا		يد	نيسان	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	يب	يج	نيسان ا	ى	ك
يج	ب		ج	نيسان	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	يج	يد	ب	يا	كا
يد	ج					د	ه	و	ز	ا	ب	ج	يد	يه	ج	يب	كب
يه	ه	كبيسة	يا	نيسان	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	يه	يو	د	يج	كج

از اینقرار است که سالهای اسکندر را که ناقصه باشد بدل به جیاجل شمسی کنیم و باقی‌را نگاه داریم و عدد دوازده را بر آن بیفزاییم و بدل به جیاجل قمری کنیم و باز باقی‌را نگاه داریم و آنچه درجیاجل قمری‌است در سطری که مربوط به جیجل قمری است داخل کنیم و مقابل آنرا از سطرهای هفتگانه خانه‌هایی که در عرض جدول است شمرد با در یادداشتن آنچه از اصل سال محفوظ داشته‌ایم سپس انگشت را در پایین جدول بگذاریم تا به الف مکتوب با رنگ قرمز برسید و در مقابل روزه کبیسه را در صورتی که سال کبیسه باشد یا صوم مستوی را درصورتی که سال نیمه کبیسه باشد خواهیم یافت و نیز به ازاء آن مواقع اعیاد در ماهها پیدا می‌شود و جدول این است.

مثال این‌مطلب سال‌غشی‌ن‌ب‌عسو اسکندر را که درجیجل‌خورشیدی کب‌باقی مانده ودرجیجل‌قمری یا واصل سال بوده نظر می‌افکنیم ودرمقابل یا درجیجل‌قمر از سطرهای هفتگانه که عدد شش‌را از اول‌آن بشمریم که مانند عدد اصل سال‌است به ج میرسیم سپس انگشت خود را در اسفل جدول قرار می‌دهیم تا به الفی که قرمز نوشته شده می‌رسیم و مقابل‌آن صوم سال مستوی را می‌یابیم زیرا سال کبیسه نیست و صوم در ك از شباط خواهد شد و از خرانیقون پیشین نیز چنین استخراج می‌شود.

چون در این جدول مانند عدد اصل سال را در سطرهای هفتگانه بشمریم و به الفی که قرمز نوشته شده برسیم اگر عامل باین جدول به طرف پایین برود با خرانیقون مسیحیان بیك‌جا میرسد و اگر آنرا محفوظ نداریم و مقابل‌آنرا بگیرد با آنچه در صوم اوسط گفتیم موافق می‌شود و یك هفته ازآنچه مقتضای خرانیقون بود پیش می‌افتد.

ابوجعفر محمدبن حسین خازن در تفاوت میان رأس وآغاز دوره نوزده‌تایی یهود ونصاری دچار وهم وخطا گشته وگمان برده که سالهای تاریخ نصاری سه سال پیشتر از همین سالها به عقیده یهود است و براین و هم رأس‌السنة و آغاز سال اول

تاریخ اسکندر را از پیش از روز خروج بنی‌اسرائیل از مصر استخراج کرده زیرا مورد اتفاق علماست که روزخروج از مصر پنجشنبه بوده . و برای ابوجعفر رأس‌السنه روز دوشنبه بدست نیامد مگر آنکه سه سال برسالها افزوده گردد وحال آنکه امر بدینقرار نیست که اومی گوید زیرا برای اختلاف میان یهود ونصاری درتاریخ آدم این اختلاف روی می‌دهد و گفته ابوجعفر خازن هنگامی درست بود که روز خروج بنی‌اسرائیل در شهور سریانی دردست بود و اگر چنین چیزی در دست بود ما را از امثله زیادی که زده بی‌نیاز می‌ساخت .

سپس ابوجعفر خازن برای دانستن صوم اوسط مسیحیان کار شگفت‌آوری کرده که به روز پنجم کانون آخر که ررزه عیدالدنح باشد نظر می کند تا به‌بیند کدام‌یك از ماههای عرب است وآنچه را که از شهر قمری تاآن روز از سی و یك روز گذشته کم می کند و مابقی را از آغاز شباط می‌شمارد و بـه هرجا رسید روز دوشنبه نزدیکتر که دنبال آن است اول روزه است .

این راه که ابوجعفر خازن رفته مانند راه پیشین که رفته نیست زیرا روزه اوسط همواره باید از صوم معدل پیش افتد وعقب نباشد وحال آنکه بنابراستخراج او گاهی پیش می‌افتد نه همواره و چون چنین شد بر کسی که به این جدول عمل کند امر مشتبه می‌شود و بدین سبب از حقیقت دور می‌افتد ولی اگر این دانشمند می گفت ازهردوجهت نزدیکترین‌دوشنبه‌ای را که درحد صوم باشد بگیریم به‌صواب نزدیکتر بود زیرا آنچه برای اواستخراج می‌شود پس‌ازاجتماع معتبراز اول‌شباط است ودربرخی ازنسخ‌تصرف شده یافتم که اوبه روز بیستم ماه عربی که پس‌از ماهی باشد که عید دنح درآن بوده و آن ششمین روز کانون آخر است پس اگر آن روز دوشنبه بود آغاز روزه بود وگرنه دوشنبه پس از آن .

کار مزبور موافق آن نیست که او گفته و از راه صواب به جهاتی دور است یکی آنکه اگر دنح در ماه عربی از اول تا سوم آن باشد اجتماع ماهی که پس‌از آن است در اوایل شباط می‌شود و آنرا می‌توان معتبر دانست و برای بسیاری از

اوقات صلاحیت دارد که صوم در حوالی آن باشد و آن در اوائل ماهی که تالی دنح است خواهد بود نه روز بیستم و نزدیك آن. دیگر آنکه اگر وقوع اجتماع ماه عربی در روز ششم و بیستم امکان داشت و صوم هم همواره مقدم بر اجتماع بود و از آن متأخر نمی گشت دیگر باز گفتن روز بیستم معنایی نداشت بلکه غایت و منتهای تقدم اجتماع مطلوب اگر باروز پنج شنبه متفق میشد پنجم و بیستم ماه عربی بود وچون این قرارداد اصلاح گردد برای روزگارانی صحیح خواهد بود وشرائطی می یافت که گفته شود باید به دنح نظر افکند ودید که درچه روز ازماه عربی واقع می شود اگر در اول تا روز سوم آن بود باید دید روز بیست و نهم آن چه حال دارد اگر دوشنبه بود و میان دنح و آن بیست و هفت روز بود یا بیشتر اول صوم است و اگر دوشنبه نبود دوشنبه دیگری که دنبال آنست خواهد بود و اگر دنح روز سوم از ماه عربی بود تا بیست و سوم آن باید آن ماه را کنار گذاشت و به ماهی که پس از آنست تا روز بیست و پنجم آن نظر کرد اگر با روز دوشنبه . موافق شد که اول صوم است وگرنه دوشنبه‌ای که پس از آن است و اگر از هشتم تا بیستم و تا آخر ماه شد آن ماه را نیز باید کنار نهاد و به ماهی که در پی آنست نظر کرد ولی باید از روز ششم تا بیستم قضیه مزبور روی دهد تا بتوان اول روزه را بدست آورد.

محمد بن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که نامش را کامل نهاده برای شناسایی روزه نصاری این کار را کرده است که اجتماع ماه شباط را باید در نظر داشت و روزهایی که در آن روی داده اگر علامات آن روزها (بجد) که علامت قمر و مریخ و عطارد است روزه نصاری آن دوشنبه‌ای خواهد بود که پیش از این اجتماع روی داده واگر روزهایی شد که علامات آن (اهوز) است که مربوط به شمس و مشتری و زهره و زحل است دوشنبه‌ای خواهد بود که پس از اجتماع است .

عمل مزبور درست است و مبنا واساس آن همانست که ما در پیش گفتیم ولیك باز باید قائل به تفصیل شد و برخی از روزها را استثنا کرد که اگر اجتماع مذکور روز دوشنبه باشد روز روزه همانست و اگر اجتماع سه شنبه وچهار شنبه و پنجشنبه

شد صوم دوشنبه‌ی متقدم است زیرا بآن اجتماع نزدیکتر است و شرط صحت همه این کارها آنست که دوشنبه مزبور درحد روزه باشد و اگر حد صوم مقدم باشد یعنی پیش از دوم شباط باشد بـاید آن اجتماع را کنار نهاده و هم خود را مصروف به اجتماع دیگری که در اواخر شباط یا اوایل آذار است مصروف سازیم .

درزیج یوسف بن الفضل الیهودی الخیبری می بینیم که اوجدولی برای استخراج روزه مسیحیان ساخته که پاره‌ای ازخرانیقون و مؤامرات نصاری‌است که اوسیبیس ساخته و این‌عالم یهودی براین گمان بوده که همواره باید عدد دوازده را برسالهای ناقصه اسکندر افزود و مجموع را نوزده نوزده طرح کرد و باقی را در جیجل قمر در سطرطول داخل کرد وعلامت آغاز سال که تشرین اول‌است درعرض جدول‌قرار می گیرد و دو انگشت را از طول و عرض جدول حرکت آورد بهرجا رسیدند اول صوم آنجاست و اگر با خط سیاه نوشته شده از شباط است و اگر قرمز رنگ باشد از آذار است و اگر سال کبیسه باشد و اول صوم . باخط قرمز نگاشته شده بـاشد آنرا کنار می‌نهیم و برعلامت آغاز سال عدد یك را می‌افزاییم وکار اول را تکرار می کنیم با همه صحت عمل، عالم مزبور دچار این سهو شده که نیازی به تغییر عمل نداریم و اگر باخط قرمز باشد وبرعلامت سال عدد یك‌را می‌افزاییم وعمل پیشین را با آن تکرار کنیم درصورتی که دفعه دوم باز مواجه با رنگ قرمز شویم پس به مطلوب دست یافته‌ایم و اگر با خط سیاه باشد باید بر اول روزه عدد یك را افزود و مطلوب بدست می آید وبا آنچه در خرانیقون است موافق خواهدبود وآن جدول که ساخته این است .

در پیش بیان کردم که خرانیقون مبنی برفصحی است که این قوم استخراج کرده‌اند و اگر صوم اوسط براقتضای فصح یهود استخراج گردد اول حد آن روز بیست و نهم‌کانون آخر خواهد بود و اسباب و عامل آن با صوم معدل خلاف آنچه می‌شود که نصاری گویند و ما بر مذهب یهود نیز این عمل را استخراج کردیم تا ناظر در این کتاب عیناً آنچه را ما یافته‌ایم به‌بینند .

از اینجاست که فصح برای صوم مؤخر در ششمین هفته است نه اخیر و راه عمل به گفته ما آنست که باید سالهای ناقصه اسکندر را گرفت و در دوجا قرارداد و یك کدام را بیست و هشت بیست وهشت طرح کرد آنچه ماند برای دور شمسی است و از آنچه در مکان دیگر قرار دادهایم همواره عدد دوازده را کم کنیم ونوزده نوزده طرح کنیم آنچه ماند برای دور قمر است و هریك از باقیماندهها را درجدول مخصوص بخود داخل کرد و در خانه مشترك اول روزه را بر مقتضای فصح یهود یافت و در مقابل بقیه دورقمر درفوق جدول علامت رأس السنه یهود است که درسال پیش چه روزی بوده و اگر با خط سیاه نگاشته شده باشد در ایلول بوده و اگر قرمز باشد در آب بوده و بااین کار موضع فصح یهود که در دو ماه آذار ونیسان است بدست می آید وصوم اوسط فوق جدول است که اگر سیاه نوشته شده باشد در شباط است و اگر قرمز باشد در آخر کانون آخر خرانیقون مذکور این است .

آن اندازه که از امر روزه مسیحیان و علل استخراج آن گفتگو کردیم کافی بود و آنان براین عقیدهاند که بعث ونشور در چنین روزی خواهد بود که مسیح از قبر برخاست و خواستند در حال روزه به استقبال قیامت بروند و نیز توفان در چنین روزی بوده وچون از آن می ترسند این روزرا روزه میدارند تااگر توفان تکرار شود روزه باشند و مسیح در دشت اردن پس ازتعمید در نهر اردن چنانکه درانجیل مسطور است چهل روز روزه داشت و از روز اول روزه تا جمعه چهلم نظائر این ایام است و در روز شنبه چهل و یکم مردهای را که در طور زیتا نزدیك بیت المقدس در قبر بود زنده کرد و روز یکشنبه چهل و دوم روز شعانین بزرگ است که عیسی سوار کره خری از گردنه عازم بیت المقدس شد و مرد وزن و کودك در حالی که برگ زیتون در دست داشتند و در پیش روی او تورات و زبور میخواندند بـه پیشواز او بیرون شدند تا وارد بیت المقدس گشت ، و روز دوشنبه و چهار شنبه از

یهود در پنهان زیست و روز پنجم فصح مسیح است و در این روز روغن مورون را که بـا عطر آمیخته و خوشبو گردد استعمال می کنند و سبب آنست کـه زنی روسپی عطری را که سیصد دینار ارزش داشت از راه بزرگداشت مسیح برسر او افشاند .

در اناجیل چهارگانه آمده است که مسیح در چنین روزی کـه پنجشنبه بـاشد یکی از شاگردان خـود را به بیت‌المقدس فرستاد و او را امر کرد که طعامی تهیه کند تا فصح را او و شاگردان نزد او بخورند و آن مرد که مأمور بود فصح را بـا تهیه فطیر به عادت یهود فراهم ساخت و شب هنگام مسیح نزد او آمده و پای شاگردانش را از نظر اکرام و احترام آنان شست و کشیشان نیز نسبت به پیروان خود دراین‌شب چنین می کنند ومسیح بآنان گفت بدانید که یکی ازشماهمین‌امشب مرا‌تسلیم‌دشمنان‌خواهد کرد ونسبت بمن کافر خواهدشد سپس از آن غرفه روی تافته و به طور زیتا رفت و یهودای اسخریوطی که از شاگردان او بود نزد کاهنان یهود و بزرگان این قوم رفته از عیسی سعایت کرد وسی بوما (دینار) از ایشان گرفت و جای عیسی را بآنان نشان داده و عیسی را گرفتند و شکنجه و آزار کردند و تاجی از خار برسرش نهادند و او را زدند و ساعت سوم روز جمعه بنابرقول متی و مارقوس ولوقا به دارش آویختند اما یوحنا می گوید در ساعت‌ششم روز بود که او را بدار زدند و آن روز جمعه صلبوت است . و یوسف را مشانی که بولاطانی نیز گفته می‌شود جسد عیسی را از فیلاطس[۱] خواست و آنرا گرفته و در گوری که برای خویش تهیه کرده بود دفن کرد و شب شنبه پس از جمعه صلبوت که به قدوم مسیح مردگان زنده شدند و غروب این روز عید قیامت‌است که براین

۱ـ حاکم رومی که خود بدین یهود نبود وباکشتن مسیح مخالفت می کرد سرانجام با اصرار علما وکهنه یهود دست باین جنایت آلود.

گمانند مسیح یك روز و دو شب در قبر ماند و در صبح روز سوم که یکشنبه‌ای که فطر است زنده شد و از قبر برخواست و دو دزد را هم با او در کوه صهیون که جمجمه نام دارد و در عبرانی کلکله خوانده می‌شود به دار آویختند و چنانکه گفته‌اند مسیح درساعت نهم بدرود زندگی گفت.

برای شنبه قیامت حکایتی نقل کرده‌اند که مرد طبیعی‌دان‌را نه مبهوت میسازد بلکه او را وامیدارد که اقرار و اعتراف به صحت آن نکند ولی چون همه خصوم و دشمنان اعتراف کرده‌اند که آنرا به چشم دیده‌اند و مردمی فاضل هم آنرا در کتب و نوشته‌های خویش ثبت و ضبط کرده‌اند از این رهگذر انسان تسکین قلب یافته و قضیه را تصدیق می کند و من هم از روی کتابها بآن واقف گشتم وهم اینکه از فرج بن صالح بغدادی شنیدم و حکایت این‌است که وسط کنیسةالقمامه[1] در بیت‌المقدس قبر مسیح در دل یك سنگ است که روی آن سنگ گذاشته‌اند و بر روی آن قبه‌ایست که قبه‌ای دیگر بزرگتر آنرا فرا گرفته و در اطراف قبر خانه‌ی برمات؟ است که مسلمانان و مسیحیان و حاضرین از آنجا به جای قبر میروند ودر این روز به درگاه خداوند تضرع نموده از نصف‌النهار تا پایان روز اوراد خوانند وموذن جامع وامام و امیر آن شهر آمده و کنار قبرمی نشینند وقندیل‌هایی می آورده روی قبر می‌نهند و آویزان می کنند و مسیحیان پیش از آن، قنادیل و چراغهای خویش را خاموش کرده و می‌ایستند تا آتش خالص و سپید رنگ را ببینند که قندیلی را روشن سازد که یکی ازقنادیل آن جامع و کلیساها است و برای خلفا می‌نگارند که در چه وقت این آتش پیدا شد و از سرعت نزول آن و قرب آن به نصف‌النهار به فراوانی و خرمی سال استدلال می کنند و از تأخیر آن تا هنگام

۱ــ قمامه یعنی خاکروبه و آن کنیسه را در مکانی ساخته‌اند که صلیب عیسی زیر خاکروبه‌ها درآمد .

عشا و پس از آن برخشگسالی و قحط آن سال پی میبرند[1].

این مخبر می گوید که یکی از سلاطین جای فتیله مس گذاشت تا آنکه آتش را نپذیرد ولی چون آتش نازل گشت آن مس آب شد و نزول این آتش در روزی خاص و مدتی نامعلوم، جای شگفتی است و حدوث آن بدون ماده‌ای قابل احتراق شگفت آورتر و باز عجیبتر از این حکایت آنست که با غمض نظر از شرایط صحت خبر[2] درخاك مصر کنیسه‌ایست که برخی ازمردم راستگو که سخن آنان را پذیرفته‌ام و خاطرجمع هستم که تمویه وتدلیس نمی کنند گفته‌اند و با بیست وچند پله به‌آن بالا میروند و در آنجا تختی موجود است که مردی و کودکی مرده ، روی زمین دراز کشیده و بالای آن گاوی سنگی است کـه میان شکم آن باطیه‌ای از شیشه گذاشته‌انـد و یك فتیله مسی دارد که باز میان آن یك فتیله کتان است و شعله‌ور میباشد و چون زیتی برآن بریزند بیدرنگ آن باطیه این طرف شیشه‌ای را پر میسازد و بآن گاو سنگی روغن زیتون سرایت می کند و این روغن را برای خرج کنیسه انفاق می کنند .

جیهانی می گوید شخص مورد اطمینان به آنجا رفت و باطیه را از شکم گاو برداشته و زیت را از میان باطیه و شکم گاو تهی ساخته و آتش آن فتیله را هـم خاموش ساخت و به غیر از آن زیتی که در آنها بود زیتی دیگر آورده جای آنها ریخت و فتیله‌ای دیگر بجای فتیله پیشین گذاشت و آنرا افروخت مجدداً زیت از از باطیه شیشه این سرداده وبه شکم گاو سنگی بدون کمك ماده‌ای ظاهری سرازیر شد و نیز این شخص گفت همینکه مرده را از زیر تخت بیرون آورد شعله خاموش

۱ــ امروز که مواصلات زیاد است معلوم می گردد که هم آن فضلا که بیرونی گفته و هم فرج بن صالح بغدادی سخن پسندیده نزد عقل نگفته‌اند.

۲ــ مقصود آیه نباء است که در کتب اصول فقه برای صحت روایت بآن استدلال می کنند (ان جائکم فاسق بنباء الخ) .

جدول الصوم الاوسط

سنو الجيجل الصغير	يوم الفصح على مذهب النصارى	شهور الفصح على مذهب النصارى	الصوم الاوسط	رأس تشرى التالى للفصح على مقتضى فصخ النصارى
ا	كه	آذار	و	د
ب ع	يج	نيسان	كه	كج
ج	ب	نيسان	يد	يب
د	كب	آذار	ج	ا
ه ع	ى	نيسان	كب	ك
و	ل	آذار	يا	ط
ز ع	يح	نيسان	ل	كح
ح	ز	نيسان	يط	يز
ط	كز	آذار	ح	و
ى ع	يه	نيسان	كز	كه
يا	د	نيسان	يو	يد
يب	كد	آذار	ه	ج
يج ع	يب	نيسان	كد	كب
يد	ا	نيسان	يج	يا
يه	كا	آذار	ب	لا
يو ع	ط	نيسبان	كا	يط
يز	كط	آذار	ى	ح
يح ع	يز	نيسان	كط	كز
يط	و	نيسان	يح م	يو

	ط	يه	ح	كب	ح	ا	كب	ح	ا	يه	ح	كب	يه	ح	كب	ح	ا	يه	ح	كب
	ي	يد	ز	كا	يد	كح	كا	ز	كح	يد	ز	كا	يد	ط	كا	ز	كح	كا	ز	كح
كبيسة	يا	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز	يج	و	كز	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز
	يب	يا	د	كه	يا	د	يح	يا	كه	يح	د	كه	يا	د	يح	يا	د	يح	د	كه
	يج	يز	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد	يز	ج	كد	ي	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد
	يد	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	ب	يو	ب	كج	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	كج
كبيسة	يه	يه	ح	كب	ح	كط	كب	ح	كط	يه	ح	كب	يه	ح	كب	ح	كط	يه	ح	كب
	يو	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز	يج	و	كز	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز
	يز	يب	ه	يط	يب	ه	يط	ه	كو	يط	ه	كو	يب	ه	يط	يب	كو	يط	ه	كو
	يح	يا	د	كه	يا	د	يح	يا	كه	يح	د	كه	يا	د	يح	يا	د	يح	د	كه
كبيسة	يط	يز	ج	كد	ي	ب	يز	ي	كد	يز	ج	كد	ي	ج	كد	ي	ب	يز	ي	كد
	ك	يه	ح	كب	ح	ا	كب	ح	ا	يه	ح	كب	يه	ح	كب	ح	ا	يه	ح	كب
	كا	يد	ز	كا	يد	كح	كا	ز	كح	يد	ز	كا	يد	ز	كا	ز	كح	كا	ز	كح
	كب	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز	يج	و	كز	يج	و	ك	يج	كز	ك	و	كز
كبيسة	كج	يب	ه	يط	يب	د	يط	ه	كو	يط	ه	كو	يب	ه	يط	يب	كو	يط	ه	كو
	كد	يز	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد	يز	ج	كد	ي	ج	كد	ي	ج	يز	ي	كد
	كه	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	ب	يو	ب	كج	يو	ب	كج	ط	ب	يو	ط	كج
	كو	يه	ح	كب	ح	ا	كب	ح	ا	يه	ح	كب	يه	ح	كب	ح	ا	يه	ح	كب
كبيسة	كز	يد	ز	كا	يد	كح	كا	ز	كح	يد	ز	كا	يد	ز	كا	ز	كح	كا	ز	كح
	كح	يب	ه	يط	يب	ه	يط	ه	كو	يط	ه	كو	يب	ه	يط	يب	كو	يط	ه	كو

خرانيقون على مقتضى فصح اليهود

الصوم الاوسط	شهر فصح اليهود السرياني	فصح اليهود	دور القمر	كبائس الروم			كبيسة				كبيسة		
				دور الشمس	—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ى	اذار	كط	—	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	اذار	بح	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بح	نيسان	و	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	اذار	كو	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	نيسان	يد	[illegible]	شباط اذار	[illegible]	[illegible]	—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—
يه	نيسان	ج	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	اذار	كج	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	نيسان	يا	[illegible]	شباط اذار	[illegible]	[illegible]	—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—
يب	اذار	لا	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	اذار	ك	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	نيسان	ح	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	اذار	كح	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	اذار	يز	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	نيسان	ه	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	اذار	كه	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	نيسان	يج	[illegible]	شباط اذار	[illegible]	[illegible]	—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—
يد	نيسان	ب	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	اذار	كب	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	نيسان	ط	[illegible]	شباط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

گشت و زیت فیضان و ریزش نیافت و نیز این شخص گفته است که هر زن که توهم آبستن می کند این کودك مرده را برداشته و در آغوش می گیرد اگر راستی حامله باشد جنین درشکم او به‌حرکت درمی آید و اگر به حرکت در نیامد او حامله نیست.
و روز پنجم فطر ذکران و یادبود شهداست و آنان دسته‌ای از نصاری بودند که یکی از پادشاهان آنانرا امر کرد که ترك این دین کنند این بود که با ترس شب از او گریخته وهمگی مردند و این جمعه را سعانین کوچك گویند.

این قسمت مربوط به صفحه ۳۳۱ کتاب بعد از سطر ۱۶ است که این است «الرابع والعشرین» و در ترجمه مربوط به صفحه ۴۵۵ است از سطر هشتم از روز بیست وچهارم تا سر شعبان و آن مقدارکه در ترجمه است از نسخه‌ای غیرموثق نقل شده

روز بیست وچهارم پیغمبر ازمکه هجرت کرد وبا ابی بکر صدیق رضی‌الله‌عنه به غار رفت و از کافران پنهان شد. و خداوند این دوتن‌را در این آیه یادآور شده: «الاتنصروه فقد نصره‌الله اذاخرجه‌الدین کفروا ثانی‌اثنین اذ هما فی‌الغار اذیقول لصاحبه لاتحزن ان‌الله معنا فانزل الله سکینته» علی رسوله.

ماه ربیع‌الاول

روز اول آن دوشنبه بوده که پیغمبر ما در طالع اسد وآن هشتمین‌طالع مولد اوبنا برقول محمد بن جابر بتانی‌است که در کتاب کسوفات گفته قبض‌روح شد ولی‌سلامی‌در‌تاریخ‌خود می گوید هنگام غروب آفتاب رحلت فرمود روز سوم آن چهار شنبه بوده و پیغمبر علیه‌السلام در خانه عایشه دفن شد.

روز هشتم پیغمبر علی‌السلام به مدینه وارد شد و در خارج شهر بامداد روز دوم که سنبله طالع آن بود وارد شد و شب را در چادر گاهی بروز آورد و فردای آنروز که روز سه شنبه نهم ربیع‌الاول باشد به شهر وارد شد.

روز دهم با خدیجه تزویج فرمود.

روز دوازدهم که دوشنبه بود حضرت رسول صلی‌الله علیه از مادر زاده شد واز تاریخ ولادتش جز این نمی‌دانیم که شب دوشنبه ربیع‌الاول بود اما چندم ماه بود معلوم نیست و در آن اختلاف است چنانکه در مبعث او نیز اختلاف است.

ابومعشر در کتاب اسرار از محمدبن موسی خوارزمی حکایت می کند که او
آن شب کواکب را تقویم کرد و طالعی نیافت که مولود آن سزاوار نبوّت باشد
مگر وجه اول از میزان هنگام سحر و در این وقت باید که آفتاب در اواخر برج
عقرب باشد. و ماشاءالله می گوید که حضرت رسول روز دوشنبه که روزخور از دیماه
سال چهل و یک سال از سلطنت انوشروان گذشته باشد در اولین ساعت هفتم که
خورشید در میان آسمان است ولادت یافت و در چنین وقتی باید سرطان طالع
باشد.

نمی‌دانم ماشاءالله چگونه چنین حکایتی را باور داشته وحال آنکه به‌اجماع
اصحاب اخبارموقع ولادت آنجناب شب بوده ومحمدبن جابر بتانی‌در کتاب کسوفات
می گوید که نبی اکرم شب بیست و دوم نیسان هشتصد و هشتاد و دو اسکندری از
مادر ولادت یافت و دلائل ماخوذ از مقدار عمر آن حضرت اقتضا دارد که طالع
بیستم درجه جدی باشد وجز این‌وقت نمی‌تواند وقت دیگر باشد چه اگر آن‌نباشد
هنگامی که به تسییر مقدار عمر او بپردازیم درست در نمی‌آید ولی چگونگی این
کار را در کتابی که در نمودار است وبعداً باید بنویسم و نامش را ارشاد به تصحیح
مبادی گذاشته‌ام بیان خواهم کرد وسلامی در کتاب تاریخ خود می گوید که پیغمبر
شب دو شنبه دوازدهم رمضان عام‌الفیل هنگام سپیده دم از مادر زاده و اختلاف در
تاریخ ولادت او برای این است که کسی نبود چنین دقائقی را بنویسد و نگاه
دارد.

حمزه اصفهانی در کتاب تواریخ کبارالامم نوشته است که برخی گفته‌اند
میلاد آن‌جناب روز دوم ربیع‌الاول وبرخی گفته‌اند روزهشتم بوده وجمعی بر آنند
سیزدهم است ولی در این اختلافی‌نیست که روز دوشنبه است و در نیمه اول این‌ماه
و گفته‌اند که سال چهلم از پادشاهی انوشروان بوده ودسته‌ای بر آنند که چهل‌ویکم
و جمعی براین قولند که سال چهل وسوم بوده.

ولی تعجب در این است که در هجرت هم اختلاف کرده‌اند و آنچه را که گفته‌اند ما در پیش آورده‌ایم. وشگفت آورتر از آن اختلاف مسلمانان در وفات پیغمبر است برخی آنرا دوشنبه دوم ربیع‌الاول و دسته‌ای دوازدهم دانسته‌اند و گفته‌اند هنگام رحلت شصت سال داشته و قومی براین عقیده‌اند شصت و دوسال و جمعی برآنند که شصت و سه سال داشته و قومی هم ناطق‌است که شصت و پنج سال و من شکی بدل راه نمی‌دهم که این اختلافها را برای افتراق مسلمانان ساخته‌اند که جز کفر خالص بار نمی‌دهد وخداوند و رسولش ازاین گونه بد دلی‌ها بیزارند و حق تعالی به تنهایی معاندان و کافران به نعمت خود را کافیست و در روز چهارم مرگ یزیدبن معاویه، که لعنت خدا براو باد، روی داد.

ربیع‌الاخر

روز سوم آن حجاج بن یوسف که هنگام محاصره عبدالله بن زبیر در خانه کعبه آنجا را آتش زد و این بیت را می‌سرود:

اما ترون ساطعا غباره   والله فیما یزعمون جاره

وخانه کعبه آتش گرفته و دیوارهایش ریخت.

روز چهاردهم وجوب نماز برای مقیم و مسافر تقدیر و بیان شد.

جمادی‌الاولی

روزهشتم آن مولد امیرالمؤمنین‌علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

روز یازدهم جنگ جمل که در آن ماده گربه بچه خود را خورد[1] روی داد.

جمادی‌الاخره

روز سوم حضرت فاطمه زهرا قبض روح شد ودر بیستم، آن حضرت ولادت یافت.

۱ـ در حیوانات تنها گربه بچه خود را می‌خورد و مقصود بیرونی از راه کنایه تعریضی به عائشه است‌که حداکثر بیوفایی را نسبت به پسر عم پیغمبر و برادر خوانده و داماد او بجا آورد و امیرالشعرا شوقی مصری در ذم دنیا بسیار نیکو سروده:

فیالك هرة اکلت بنیها   وما ولدت وتنتظر الجنینا

روز هشتم وفات ابی بکر صدیق رضی‌الله عنه است[1].

روز پانزدهم ابن‌الزبیر کعبه را به دست خود منهدم ساخت.

شعبان

روزسوم حسین بن علی بن ابی‌طالب ولادت یافت

و در پنجم حسن بن علی بنابر نقل سلامی زاده

شد و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم این ماه ایام البیض نام دارد و شب پانزدهم این ماه شب بزرگ است و لیلة‌الصك و لیلة‌البرات نام دارد و عوام مردم بر این عقیده‌اند که صورت افرادی را که در آن سال باید بمیرند به‌ملك موکل به گرفتن ارواح می‌دهد.

روز پانزدهم پیش از عصر قبله از بیت‌المقدس به کعبه انصراف و تحویل یافت پس از آنکه هیجده ماه به‌سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند این آیه نزول یافت: «و من حیث خرجت فوّل وجهك شطر المسجدالحرام». و مسلمانان را امر کرد که کعبه و مقام ابراهیم را در هرجا باشند قبله خود گردانند و از آنوقت کعبه قبله مسلمانان شد و هرامتی‌را «وجهة هوموليها» اما یهود را موسی امر نکرد که به جهت خاص توجه کنند و حال آنان چنان بوده که خداوند فرموده «فاینما تولوا فثم وجه‌الله» و تا زمان داود علیه‌السلام براین حال بودند و داود آنانرا امر کرد که به بیت‌المقدس به هنگام نماز رو کنند و از آن وقت این شهر قبله آنان گشت.

اما قبله مسیحیان مشرق اعتدال است زیرا آنان مأمور شده‌اند که به بهشت توجه کنند و به آنجا محل طلوع آفتاب دلالت می کند.

اما سامره کوه بریك را قبله خود می‌دانند و مجوس قبله خود را خورشید می‌دانند و هنگام طلوع و غروب و نصف‌النهار به سوی خورشید نماز می‌خوانند و نیز به سوی آتش و آب و جمیع مخلوقات نماز می‌خوانند و خداوند را تسبیح و

۱ـ ابوریحان شیعه زیدی بوده و آنان خلفای راشدین را برحق می‌شمارند.

تنزیه می کنند.

رجب

روز غره این ماه نوح داخل کشتی خود شد و روز اول آن فتح یرموک است و در روز چهارم امیرالمؤمنین بـا معاویه در صفین روبرو شد و برخی گفته‌اند روز هفتم داود را خداوند امتحان کرد[۱] و روز بیست و ششم که دوشنبه بود مبعث سوم علیه‌السلام است و سلامی گوید مبعث روز دوشنبه دهم ربیع‌الاولی بوده و در شب روز بیست و هفتم پیغمبر از مسجدالحرام تا مسجد اقصی سیر شبانه کرد.

پایان

۱ـ شرح این امتحان در سورهٔ والصافات آمده به تفاسیر رجوع فرمایید.

این چند قسمت از کتاب در ترجمه من حذف شده

ص ۲۸۰ پس از سطر ۲۱ تا سر سطر ۲۲ قسمت ذیل را قرار دهید .

دانندگان نیرنگ‌ها می گویند هر کس بامداد نوروز پیش از آنکه سخن گوید سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم دود کند از هر دردی شفا می‌یابد .

ص ۲۳۳ پس از سطر ۲۰ که آخرین سطر است قسمت زیرین را بگذارید .

کندی می گوید از این جهت امتلاء قمر (ماه پری) مکروه است که فروغ ماه از فروغ آفتاب مکتسب است و چون آفتاب دلیل ارواح است از این رهگذر ترس آنست که جان از کالبد مفارقت جوید .

ص ۴۹۳ پس از تیتر مطلب که از طریقه تسطیح بحث می کند این چند سطر شروع میشود .

روش من در این کتاب بدانگونه بود که خوانندی بهره‌جو در این علم را ناخوش و ناپسند نبود زیرا هر باب را تا آنجا که امکان داشت تکمیل نموده و هر گاه از کتابی مطلبی نقل کردم آنچه که لازم بود بطور اشباع در اینجا نقل کردم و دیگر خواننده را حواله بآن کتاب ندادم و حق این باب آنست کـه فصلی در چگونگی تصویر منازل قمر و صور دیگر کواکب برسطح مستوی بر آن بیفزایم. چونکه هر گاه شخص بداند که درهرزمان چه طلوع کرده می‌داند که موضع فلك بروج چگونه است و با اشارتها که باین مطالب کرده‌ایم خواهد مثل آنکه بچشم بهبیند آن اشیاء طالع را دیده و بدانها اشاره وایما کند ولی‌هر کس که نیاز بدانستن آن مسائل از پیش گفته‌دارد نخواهد توانست اوضاع فلك‌البروج‌را بداند که درچه حال است .

ملاحظاتی راجع به کتاب

این شعر که در رثاء مسیلمه در ص ۲۱۰ کتاب و ۲۷۴ ترجمه دیده می‌شود ارتباط بهم ندارد و سبب آنست که دو مصراع اول و چهارم از دو بیت است و کامل آن اشعار در دو نسخه اسلامبول این است :

لهفی علیك ابا ثمامه [لهفی علی رکنی یمامه]

[که آیة لك فیهم] کالشمس تطلع من غمامه

ذیل صفحه ۳۴۱ که حاشیه بر بیتی شعر تازی است تا آنجا که گفته‌ام واو از شعر حذف شده ومن بر آن افزودم، مطلب درست است ولی اصلاح این بنده از کلمه حبال افساد بوده ! ونیازی بآن نیست و کتاب درست می باشد ومعنای بیت این است باد دبور رشته‌های قوم عاد را از هم گسیخت و آنان مثل تنه‌های درختان خرما به‌خاك افتادند .

ذیل صفحه ۲۶۴ این قسمت را که گفته‌ام فقط در کتاب الهند یکجا گفته درست نیست بلکه چندین مورد از بودا نام آورده است .

در ص ٤٠٦ ترجمه سطر اول پس از مسدس موجود است این چند کلمه حذف شده زیرا تسدیس در دوائر مطبوع است[۱] .

حاشیه ۱ از صفحه ۲۵۰ را بدل این حاشیه کنید

گاهی سال تام گویند مقصودشان ایام سال است بدون کبیسه که ربع روز است و زمانی از سال تام مقصودشان درست سیصد و شصت روز است بدون حساب پنج روز و ربع روز .

در سطر دوم صفحه ۲۹۸ پاداش را بدل به کیفر کنید .

درصفحه ۳۰۲ سطر ۲۱ مقبره مازندرانیها (طبرانیین) در زنجان امامزاده ابراهیم فعلی باشد و آنان در زمان زیدیه برای تصرف زنجان آمدند و آنجا کشته شدند و در کتاب رجال زنجان مرحوم میرزا فضل‌الله شیخ‌الاسلام چنانکه برای من نوشته از ابن اثیر این قضیه را نقل کرده است .

۱ــ زیرا ضلع مسدس شعاع دائره است .

آ

الف

ق

ن

* * *

فهرست عنوان برخی از کتب مهمه ونام برخی از مؤلفین که در این اثر بدانها اشاره شده است

* * *

فهرست مطالب آثارالباقیه

ریاضیات هندی ـ انتقاد ازحمزة بن حسن اصفهانی ـ ماههای عبرانیان ـ ادوار یهود ـ اقسام سالهای یهود ـ اختلاف علمای یهود دراوایل شهور که آیا باید با رؤیت هلال باشد یاحساب ـ آغازسال مسیحیان شرق ـ ماههای سال قمری ـ نام ماههای عرب جاهلیت ـ بحثی دیگردرکبیسه‌ی ماههای قمری درجاهلیت وبیان نسیئی مذکوردرقرآن ـ اسامی هرسه شب یك ماه درلغت عرب ـ درانتقاد ازعقیده‌ی اسماعیلیه درماههای قمری که به‌رؤیت هلال معتقد نیستند وباحساب سروکاردارند ـ استدلال مجدد ازکتب شیعه‌ی زیدیه براینکه فقط بارؤیت هلال باید اوایل ماههاراتعیین کرد ، ـ بحثی که ابوریحان دراین موضوع باعالمی اسماعیلی کرده است : ۱۰۷ تا ۱۸۸

فصل ششم = دراین است که چگونه پاره ای ازتواریخ ازپاره ای دیگر استخراج می شود ودراین فصل تواریخ پادشاهان ومدت سلطنت هریك راباختلافی که میان مورخان است گفتگومی کند : ۱۰۷ تا ۱۸۸

ترتیب جدول دربیان اختلاف یهود ونصاری درتاریخ آدم ابوالبشر و اولاد او ـ جدول اسامی اشخاصی که بریهود اززمان خروج ازمصر تاساختمان بیت المقدس حکومت کردند ، ـ انتقاددهریان ازاقوالی که مربوط به‌طول عمرگذشتگان است ـ رد آراء دهریان و طول عمرگذشتگان ـ بیان اشیایی که به‌طورنادرروی دهد (زوائد ونواقص) خلقت ـ نقل عقیدهٔ ابومعشر توسط ابوسعید شادان برکمیت عمر ـ بیان خلاصه‌ی یك مقاله درعمرطبیعی ازابوعبدالله حسین‌بن ابراهیم طبری ـ جدول درتاریخ ملوك آشور ـ جدول ملوك کلده ـ نامهای فراعنهٔ مصر ـ جدول سلطنت بطالسه وقیاصره ـ نام های پادشاهان شهرمقدونیه که یونانیان باشند ملقب ببطالسه ـ نامهای ملوك روم ـ اسامی ملوك روم درعهد مسیحیت روم ـ پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی) ـ عقیده‌ی ایرانیان درمبدأ جهان وطرزپیدایش بشر ـ اسامی قسم اول ازپادشاهان ایران ـ جدول ثانی ازقسم اول نامهای ملوك پیشدادی ـ نامهای ملوك کیانی ـ جدول سوم ازقسم اول نامهای ملوك پیشدادی درنسخهٔ موبد ـ نامهای ملوك کیانی ـ بحث در تاریخ اشگانیان که قسم دوم ازتاریخ ایران است ـ نامهای پادشاهان اشگانی ـ دومین جدول ازقسم دوم نامهای ملوك اشگانی ـ سومین جدول ازقسم دوم نامهای ملوك اشگانی ـ اشگانیان بنا برآنچه ابوالفرج درکتاب خودگفته ـ اشگانیان بنابرکتاب شاهنامه ـ اختلاف درتواریخ اشگانیان وبدست آوردن مدت صحیح سلطنت آنان ـ استخراج تاریخ اشگانی ازکتاب شاپورگان مانی ـ استدلال دیگر به صحت عقیدهٔ بیرونی درتاریخ اشگانی اززایجه‌ی مانی ـ قسم سوم از تاریخ ایرانی مربوط به دورهٔ ساسانیان و بیان اختلاف اقوال اهل تاریخ ـ نامهای پادشاهان ساسانی ـ جدول دوم از قسم اول نامهای ملوك ساسانی ـ نامهای ملوك ساسانیان ـ نامهای ملوك ساسانی بنابرنقل از کتاب ابوالفرج زنجانی ـ بحثی درکارهای کسروی مورخ ـ نامهای پادشاهان ساسانی

فصل نهم — درباره‌ٔ اعیادی که در ماههای پارسیان است گفتگو می‌کند : ۲۷۹ تا ۳۰۷

بخش راجع به نوروز وعلت پیدایش آن — نوروز بزرگ — سروش روز — عید ارد یبهشت گان وعید اشتاد روز — جشن نیلوفر رخرداد ماه وعید تیرگان — عید مردادگان — عید شهریورگان یاآذرجشن — عید مهرگان — رامروز یامهرگان بزرگ — عید ابانگان — آذر عید یاآذرجشن — اعیاد دیماه ازخرم روز ودیگراعیاد مانند دیبگان وغیره — جشن اسفندارمذ ماه ودیگراعیاد ماه اسفند . .

فصل دهم — دراعیاد ماههای سغدیان گفتگو می‌کند : ۳۰۸ تا ۳۱۱

فصل یازدهم — دراعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو می‌کند : ۳۱۲ تا ۳۱۸

استدلال بیرونی براینکه خوارزمیان ازاعراب بروج رابهتر می‌شناختند — رد کتاب تفضیل عرب برعجم وانتقاد ازستاره شناسی اعراب وتفضیل عجم برعرب — جدول منازل قمر .

فصل دوازدهم — درمذهب خوارزمشاه دراعیاد اهل خوارزم گفتگو می‌کند : ۳۱۹ تا ۳۲۱

کبیسه‌ی خوارزمشاهی به فرمان ابوسعید خوارزمشاه . .

فصل سیزدهم — درروزهایی گفتگو می‌کند که درشهورروميان است ونزد خود رومیان ودیگران معلوم است :

تمجید ازعقیده‌ٔ رومیان درسال وماه واینکه نزدیکترین عقیده به حقیقت این نوع سال وماه است — بیان عقاید سنان بن ثابت بن قره دررد برعقیده‌ٔ جالینوس — تشرین اول — تشرین آخر — بیان پاره‌ای ازعجایب طبیعی — کانون اول — بیان برخی ازعقاید بیرون ازدایره‌ٔ عقل درباره‌ٔ میلاد اکبر یعنی انقلاب شتوی — کانون آخر — رد این عقیده‌ٔ خرافی که آبها همه درساعتی شیرین می‌شوند وبیان طرز شیرین کردن آب شور — شباط واینکه این ماه ماه کبس است — بیان جمره‌های سه‌گانه — بیان ایام عجوز ونقل عقاید علماء — کارعبدالله قلم دراین موضوع — آذار — مباحثی درحقیقت نور وشعاع و سبب حرارت آفتاب که دراین موضوع باابن سیناگفتگوهایی شده — اطلاع جغرافیاد انهای آن‌عصر ازکره‌ٔ زمین وبیان حدود آبادی زمین — نیسان — سبب زیاد وکم شدن آب رودخانه‌ها و قنوات وچشمه سارها — سبب فوران چشمه‌ها ورفتن آب به‌بالا — ایار — حزیران — تموز — ایام باحوروشرح آن — آب — ایلول

که مخالف بااعیاد ملکائیان است اعیاد مشترك این دو دسته مسیحی ـ اعیاد موصوله بروزه ـ راپید اکردن عید دنح وایام هفته ازسالهای اسکندری ـ جدولی که برای اعیاد درجیجل شمسی حساب کرده ایم ...

فصل هیجدهم ـ دراعیاد مجوس اقدمین وروزه‌های صابیان وعیدهای ایشان گفتگومی کند : ٤٣٤ تا ٤٤٢

اقتباس اعیاد صابئین اززیج محمد بن عبدالعزیزهاشمی که معروف به زیج کامل است ـ هلال تشرین اول ـ هلال تشرین آخر ـ هلال کانون اول ـ هلال کانون آخر ـ هلال شباط ـ هلال آذار ـ هلال نیسان ـ هلال ایار ـ هلال حزیران ـ هلال تموز ـ هلال آب ـ هلال ایلول ـ ضابطه برای دانستن ماههای صابیان ـ جدول دور معدّل ...

فصل نوزدهم ـ درروزهای معروفی که اعراب جاهلی بکارمی بستند گفتگو می کند : ٤٤٣ تا ٤٤٩

شعبان ـ رمضان ـ شوال ـ ذوالقعده وذوالحجه ـ مبدأ شهور عرب جاهلیت از پاییز است ـ جدول فصول بااختلاف آراء درآن ـ بازارهای معروف عرب جاهلیت.

فصل بیستم ـ درروزهایی که مسلمانان بکارمی بندند بحث می کند : ٤٥٠ تا ٤٦١

باآنکه ماههای حج دوماه بیش نیست، چراقرآن شهرراجمع بسته واشهر گفته است ؟ ـ روزعاشوراپیش ازواقعهٔ کربلا روزی خجسته بود وواقعهٔ طف این روزرا برای مسلمانان واقعه‌ای نامبارك گردانید ـ تحقیق درکلمهٔ عاشورا واینکه واژهٔ مزبور عبری است ـ هجرت پیغمبراسلام دردوشنبهٔ اول ربیع الاول بوده ـ ربیع الاول ـ ربیع الاخر ـ جمادی الاول ـ جمادی الاخر ـ رجب ـ شعبان ـ رمضان ـ شوال ـ ذوالقعده ـ ذوالحجه ـ اشاره ای به غدیرخم.

فصل بیست ویکم ـ درمنازل ماه ودرطلوع وغروب آن وصوراین منازل گفتگو می کند : ٤٦٢ تا ٥٠٢

درتقسیم منازل ماه میان هندیان واعراب اختلاف است ـ درتخطئهٔ عقیدهٔ تازیان و بحث دراین موضوع بامنجمی درری واهانت آن منجم به بیرونی ـ نوء که جمع آن انواء است وبسیاردرشعرعرب دیده می شود یعنی چه ؟ ـ اختلاف اعراب درجهات بادها وشمارهٔ آنها وبحثی دلبیهٔی درریاح ـ شرح مبسوط هریك ازمنازل ماه ـ بطین ثریا ـ دبران ـ هقعه ـ هنعه ـ ذراع ـ نثره ـ طرف ـ جبهه ـ زبره ـ صرفه ـ عواء ـ سماك اعزل ـ غفر ـ زبانی ـ اکلیل ـ شوله ـ نعائم ـ بلده ـ سعد

ساقطات ازنسخه چاپ زاخائو : صفحه ۵۰۴ تا ۵۸۲